(ليس منّا من لم يؤمن بكرّتنا...)

«الامام الصادق ع»

****

الايقاظ من الهجعة

بالبرهان على الرجعة

لمؤلفه العلامة الخبير المحدث الشهير الشيخ

محمد بن الحسن الحر العاملي رضوان الله عليه

المتوفى سنة ١١٠٤

صححه واشرف على طبعه

الفاضل المتتبع الحاج السيد هاشم الرسولي المحلاتي

با ترجمه فارسی بقلم فاضل محترم آقای احمد جنتی

بسرمایه خادم الشریعه آقای حاج ابوالقاسم سالک طبع گردید

بقلم سیدهاشم رسولی (مصحح کتاب)

بسم الله و له الحمد

ازموضوعاتی که ازصدر اسلام تابحال مورد بحث و گفتگو بین شیعه وسنی است موضوع رجعت است که در تمام ادوار، علمای شیعه در یك طرف معتقد بآن وسنیان درطرف دیگر منکر آن بوده‌اند ، گواینکه بین دانشمندان شیعه‌در بارهٔ کیفیت رجعت اختلاف نظر و عقیده پیدا شده ؛ ولی در اصل موضوع اتفاق دارند ، ودر اثبات مطلب رسائل و کتابهای بسیاری نوشته شده که این کتاب یکی از آنهااست وچون بحث درپیرامون این موضوع واثبات آن ازروی ادله وجواب از شبهات منکرین ازوضع این مقدمه خارج است، لذادراین رشته بحثی نمی کنیم و برای پی بردن خوانندهٔ محترم باهمیت موضوع بذکر نام قسمتی از کتابهائی که در این باره تألیف شده باذکر نام مؤلفین آنها مبادرت ورزیده وپس ازآن بخواست، خداوند متعال بمنظور اداء شمهٔ ازحقوق مؤلف عالیمقام شرح حال مختصری از آن عالم جلیل القدر نقل می کنیم .

* * *

کتابهائی که در اثبات رجعت نوشته‌شده بر دونوع است **نوع اول** : آنها که مستقلا در کیفیت رجعت وذکر ادلهٔ آن ازروی کتاب و سنت تدوین شده که جامعترین آنها شاید همین کتاب « الایقاظ من الهجعة . . . » باشد که بر ۱۲ باب (بعدد ائمهٔ طاهرین) مرتب‌شده ودرهر بابی مؤلف محترم بنحوی اثبات مطلوب را نموده‌ودرآخر کتاب چنین گوید :

« ما در این کتاب بیش از ۶۷۰ حدیث و دلیل وآیه ذکر کردیم و گمان نمی رود در هیچیك ازمسائل اصول و فروع اینقدر دلیل یافت شود » .

نوع دوم کتابها و رسائلی است که فقط در رد مخالفین ویا نوشته‌های آنان تدوین شده و در این نوع از کتابهای «الامامة والرجعة» تألیف میرزا عبدالله رزاق همدانی و کتاب «دلائل الرجعة» نوشتهٔ شیخ حسن علامی کرمانشاهی میتوان نام برد، که این هر دو در رد بر کتاب «اسلام و رجعت» شریعت سنگلجی نگاشته شده؛ ومادر اینجا قسمتی از هر دو نوع را بترتیب حروف تهجی نقل می نمائیم:

۱ـ «اثبات الرجعة» تألیف محدث متبحر جلیل القدر مرحوم علامه ملا محمد باقر مجلسی متوفای سال ۱۱۱۱ ومؤلف کتاب بحار الانوار و سایر تألیفات عدیدة دراین کتاب مؤلف محترم ۱۴ حدیث دربارهٔ رجعت ووقایع آخر الزمان وظهور حضرت صاحب الامر عجل‌الله فرجه الشریف و احوال آنبزرگوار نقل نموده و تحقیقات رشیقهٔ نیز در هر حدیثی فرموده و در آخر آن دعای معروف بدعای عهد را نقل نموده‌است (۱).

۲ـ «اثبات الرجعة» تألیف مرحوم علامهٔ بزرگوار آقاجمال خونساری متوفای سال ۱۱۲۵. مؤلف ازعلمای شهیر شیعه ودرفقه امامیه تألیفاتی داشته ونزد فقهاء اسلام مقام ارجمندی رادارااست(۲).

۳ـ «اثبات الرجعة» تألیف شیخ حسن بن سلیمان حلی صاحب کتاب «مختصر البصائر» که ازمحدثین عالیقدرشیعه درقرن هفتم هجری بوده است.

۴ـ «اثبات الرجعة» تألیف آیة‌الله علامة حسن بن یوسف بن مطهر حلی متوفای سال ۷۲۶ ازفقهای بزرگ امامیه و دارای تألیفات عدیدة در اصول وفقه و سایر فنون.

---

(۱) مرحوم مجلسی در جلد سیزدهم کتاب بحارالانوار نیز در بارهٔ رجعت بابی منعقد فرموده‌ودرحدود ۲۰۰ حدیث دراثبات مطلب ایراد نموده‌است.

(۲) مطابق گفتهٔ علامهٔ بزرگوار آقای آقا شیخ آقا بزرگ طهرانی در کتاب الذریعة مرحوم آقا جمال این کتاب را بنام شاه سلطان حسین در سال ۱۱۰۶ تدوین فرموده است.

٥ ـ « اثبات الرجعة » تأليف شيخ نورالدين علي بن حسين بن عبدالعالى متوفاى سال ٩٤٠ ازعلماي نامى شيعهٔ اماميه .

٦ـ « اثبات الرجعة » تأليف مير محمد عباس بن علىاكبر موسوى تسترى مفتى لكهنو متوفاي سنه ١٣٠٦ .

٧ ـ « اثبات الرجعة » تأليف ملا سلطان محمود بن غلام على الطبسى از محدثين عاليقدر قرن يازدهم هجرى و از شاگردان مرحوم علامهٔ مجلسى رضوان‌الله‌تعالى عليه .

٨ـ « اثبات الرجعة» تأليف شيخ شرف الدين يحيى بحرانى شاگرد محقق كركى ومؤلف كتاب « اسامى المشايخ فى ذكر علماء الشيعة » .

٩ـ «اثبات الرجعة» تأليف ميرزاحسن بن ملا عبدالرزاق لاهيجي قمى مؤلف كتاب « شمع اليقين » و«زواهر الحكم» وغيره .

١٠ـ «اثبات الرجعة » تأليف فاضل معاصر شيخ محمد رضا طبسى نزيل نجف اشرف، مؤلف ازفضلاء مبرزونويسندگان نامى است .

١١ـ «اثبات الرجعة » تأليف شيخ سليمان بن احمد آل عبدالجبار قطيفى نزيل مسقط متوفاي سال ١٢٦٦ (١)

١٢ ـ « اثبات الرجعة» تأليف فضل بن شاذان نيشابورى متوفاى سال ٢٦٠ وازا صحاب حضرت جواد وحضرت هادى عليهما السلام واز فقهاء و متكلمين عالى قدر عصرخود بوده است (٢)

---

(١) درالذريعة كتاب ديگرى نيز بنام «اثبات الرجعة ووجوبها من التلاوة والسنة» نقل شده لكن چون نامى ازمؤلف آن رانبرده لذا ازذكر آن دراينجا خودداري شد

(٢) شيخ الطائفة محمد بن الحسن الطوسى در بارهٔ او در كتاب فهرست چنين گويد : « الفضل بن شاذان النيشابورى فقيه متكلم جليل القدر له كتب ... كتاب فى اثبات الرجعة ... » ونجاشى در كتاب رجال خود چنين گويد : «الفضل بن شاذان بن الجليل أبو محمد الازدى النيشابورى كان أبوه من اصحاب يونس وروى عن أبى جعفر-

۱۳ـ «ارشاد الجهلة المصرين على انكار الغيبة والرجعة» منسوب بمرحوم ملا محمد هاشم هروي خراسانی از علماء و محدثين قرن يازدهم هجری .

۱٤ـ « الامامية و الرجعة » تأليف ميرزا عبد الله رزاق همدانی از فضلای معاصر (۱) .

۱۵ ـ «الايقاظ من الهجعة بالبرهان على الرجعة » همين كتاب شريفی كه اكنون در دست شما است .

۱٦ ـ «بشارة الفرج» تأليف ملا محمد بن عاشور كرمانشاهی مؤلف كتاب «اعتذار الحقير» نويسنده از فضلاي زمان فتحعلی شاه‌قاجار بوده است (۲)

۱۷ ـ «تفريح الكربة عن المنتقم لهم فی الرجعة» تأليف سيد جليل محمود بن فتح‌الله حسيني كاظمی متوفای سال ۱۰۸۵. نويسنده از معاصرين مرحوم شيخ حرعاملي (مؤلف همين كتاب) بوده ومرحوم شيخ اشاره بنام اين كتاب ومؤلف محترم آن كرده است (۳) .

ـ الثانی ايضاً ، وكان ثقة أحد أصحابنا الفقهاء والمتكلمين ، وله جلالة فی هذه الطائفة وهو فی قدره أشهر من أن يصفه ، و ذكر النجاشی انه صنف مأة وثمانين كتاباً وقع الينا .... كتاب اثبات الرجعة، كتاب الرجعة ...» ازاين كلام استفاده ميشود كه دو كتاب در رجعت تأليف كرده است و كتاب رجعت پس ازاين ذكر خواهد شد.

(۱) همانطور كه قبلا گفته شد اين كتاب درردبر رسالهٔ «اسلام ورجعت» سنگلجی نوشته شده است .

(۲) مؤلف الذريعة كتابی هم بنام «تحقيق الرجعة» ذكر ميكند ولی چون نامی ازمؤلف آن نبرده از ذكر آن خودداری شد.

(۳) آنجا كه در اول كتاب گويد «قد جمع بعض السادات المعاصرين رسالة فی اثبات الرجعة ...» .

۱۸ ـ « الجواهر المنضود فی اثبات الرجعة الموعود» تألیف شیخ احمد بیان اصفهانی از فضلای معاصرو متولد سال ۱۳۱٤ قمری .

۱۹ ـ «حیاة الاموات بعد الموت » تألیف شیخ احمد بن ابراهیم بحرانی متوفای سال ۱۱۳۱ .

۲۰ ـ « دحض البدعة من انکار الرجعة » تألیف شیخ محمد علی بن حسنعلی همدانی معروف بسنقري ، از علماء قرن ۱۳ هجری و کتاب دیگری نیز بنام «خصائص الزهراء» تألیف کرده است .

۲۱ ـ « دلائل الرجعة ـ یا ایمان ورجعت » این کتاب بنام میرزا غلامعلی عقیقی کرمانشاهی منتشر شده لکن بگفتهٔ صاحب الذریعة مؤلف حقیقی کتاب آقای شیخ حسن علامی کرمانشاهی فاضل معاصر است که نام خود را مستور داشته (۱)

۲۲ ـ « الرجعة و أحادیثها المنقولة عن آل العصمة » تألیف سید احمد بن المحسن از احفاد میراحمد بن موسی الکاظم علیه السلام و ازعلماء قرن ۱۳ هجری بوده است .

۲۳ ـ «الرجعة وظهور الحجة » تألیف سید جلیل میرزا محمد مؤمن استرابادی داماد مرحوم ملا محمد أمین استرا بادی است که در سال ۱۰۸۸ پس از نوشتن این کتاب در مکهٔ معظمه شهید گشته .

۲٤ «الرجعة » تألیف محمد بن مسعود عیاشی سمر قندي صاحب کتاب تفسیر واز معاصرین ثقة الاسلام شیخ کلیني بوده است .

۲۵ ـ «الرجعة» تألیف فضل بن شاذان نیشابوری متوفای سال ۲٦۰ (۲)

۲٦ ـ «الرجعة» تألیف رئیس المحدثین محمد بن علی بن بابویه مشتهر بصدوق متوفای سال ۳۸۱ وصاحب تألیفات کثیرة .

---

(۱) این کتاب نیز مانند کتاب « الامامیة والرجعة» دررد بر « اسلام ورجعت » سنگلجی نگاشته شده .

(۲) در تحت شماره ۱۲ ترجمه فضل بن شاذان در پاورقی گذشت واز کلام نجاشی معلوم گردید که این کتاب (الرجعة) غیراز کتاب اثبات الرجعة او است .

۲۷ - «الرجعة»، تألیف شیخ ملا حبیب الله کاشانی متوفای سال ۱۳٤۰ .

۲۸ - « رسالة فی اثبات الرجعة» تألیف ملا محمد بن هاشم سرابی تبریزی از علماء معاصر. این کتاب در سه جزء بطبع رسیده است .

۲۹ - «النجعة فی اثبات الرجعة» تألیف علامهٔ بزرگوار سیدعلی نقی لکهنوی

این بود قسمتی از رسائل و کتبی که ما بنام آنها دست یافتیم و فرصت مراجعه بکتب مفصلهٔ که در این باره تدوین شده پیدا نکردیم و گرنه از جوزه‌ها و رسائل دیگری نیز در موضوع رجعت ذکر شده که اکنون نام آنها در دست ما نیست و زحمت تتبع بیشتر را در این باره بعهدهٔ اهل تحقیق میگذاریم . واینك بشرح حال مختصری از مؤلف کتاب می‌پردازیم .

شرح حال مؤلف

محمد بن حسن بن علی بن محمد بن حر عاملی معروف بشیخ حر در شب جمعه هشتم ماه رجب بسال ۱۰۳۳ در قریهٔ مشغری (۱) از قراء جبل عامل (۲) (بخشی از لبنان) بدنیا آمد .

وی دوران کودکی را در دامان پدر گذرانده سپس در محضر پدر بزرگوار وجد مادری خویش مرحوم شیخ عبد السلام (که مرد و از دانشمندان نامی آن سامان بودند) شروع بفرا گرفتن خط و آموختن مقدمات کرد و در مدت کمی سر آمد اقران خویش گشت .

---

(۱) مشغری : -بفتح میم وسکون شین وفتح غین والف مقصوره - این قریه در دامن کوهی واقع شده وبخوشی آب وهوا وفراوانی میوه معروف است .

(۲) جبل عامل ناحیهٔ کوهستانی لبنان است که بجهت انتساب به عامله- یکی از اولاد سبا- باین نام معروف گشته . واز تاریخ ابوالفدا نقل کنند که بنی عامله از قبایل یمانی (منسوب بیمن) است که پس از سیل عرم بشام کوچ کردند ونزدیکی دمشق در کوهستانی که معروف بجبل عامله شد سکنی گزیدند .

بلاد جبل عامل در زمان قدیم محل اقامت شیعیان آن حدود بوده وجمع زیادی از علمای شیعه مانند شهید اول وشیخ بهائی ودیگران ازاین بلاد برخاسته اند که اسامی آنها-

آنگاه بقریهٔ جبع(۱) که در نزدیکی مشغری است رهسپار ودر آنجااز محضرعلمای بزرك آن بلدمانند شیخ حسین‌ظهیری‌وشیخ‌زین الدین نوادهٔشهیدثانی وشیخ محمد حر عموی خود ودیگران (که در محل خود نام آنهاذکرخواهدشد) درعلوم مختلف کسب فیض کرده و درحدود ۳۰ سال در این بلادتوقف کردوطی این مدت گذشته از مشاغل علمی و تدوین کتاب دومرتبه بحج‌مشرف شده‌ودوبار نیز بقصد زیارت عتبات عالیات بعراق‌مسافرت فرموده.

تا آنکه درسال ۱۰۷۲ بعزم زیارت مرقد منورحضرت علی بن‌موسی الرضا علیه آلاف التحیة و الثناء بصوب مشهد حرکت کرد و پس از ورود باین شهر وزیارت مرقد مطهرچون محیط این کشوررابرای رسیدن بهدف مقدس خودیعنی ترویج دین مبین ومذهب حقو نشراحادیث اهل بیت مناسبتر دید لـذا تصمیم بر اقامت در آنجا گرفت و باین‌ترتیب ازوطن اصلی بدانجا هجرت‌فرمود وبافاده وادامهٔ کار تألیف و تدوین و جمع احادیث پرداخت. و رویهمرفته عوامل زیادی موجب این هجرت وترك وطن مألوف شد که ازآنجمله‌رقابت‌شدید بین سلاطین صفوی و عثمانی بود، که‌کار این رقابت از جنگ وقطع روابط گذشته بآداب و رسوم‌مذهبی کشیده بود، ومنشأ پیدایش بسیاری ازرسوم‌دینی امروز همین رقابت شدید آنروزها بوده‌است‌وروی این‌جهت شیعیان بلاد جبل‌عامل که درتحت سلطهٔ سلاطین‌عثمانی بودند سخت تحت فشار تعصب سنیان ودچار تقیهٔ شدیدی‌بودند،و بالعکس سلاطین صفویه در کشور ایران جداً طرفدار و پشتیبان آنها بوده و عموماً علما را درکارها دخالت میدادند، واحیاناًبدون مشورت آنهاکاری را انجام

ـرا مرحوم مؤلف در جزء اول کتاب امل الامل باشرح حال آن ها مفصلاذکر کرده است.

(۱) جبع :ـبضم‌جیم‌وفتح باء موحده‌ـاین‌قریه‌یکی‌ازقراءبسیارآباد جبل‌عامل ومحل سکونت آل حراست‌وقبرجمعی از علماء مانند صاحب‌معالم‌وصاحب مدارك وشیخ حسین ظهیری‌درآنجا است.

نمیدادند و از وزارت مرحوم سلطان العلماء (صاحب حاشیهٔ برمعالم) در سلطنت شاه عباس و وزارت شیخ علیخان زنگنه درزمان شاه سلیمان میتوان باهمیت علماء در آن زمان پی برد ورویهمرفته تمام عوامل براي پیشرفت هدف عالی مرحوم شیخ حر عاملی مهیا بود ؛و لذا شیخ یك سره جلاء وطن کرده و اقامت در ایران را بر مراجعت ترجیح داد ، و کم کم کار این هجرت به بستگان و برادران شیخ نیز سرایت کرده آنها نیز ازجبل عامل بخراسان کوچ کردند ، وتاپایان عمر در آن سامان رحل اقامت افکندند

شیخ درزمانی بایران وارد شد که مرحوم علامه مجلسی در اصفهان (پایتخت آنروز ایران) حوزهٔ درس مهمی داشت و بطور کلی سرآمد علمای آن عصر بود وچون مرحوم علامهٔ مجلسی بلکه عموم علمای آنزمان همذوق با شیخ بودند واصولا این عصررا میتوان قرن طلائی نشر حدیث نامید لذا براي شیخ فرصتی بهتر ومحیطی مناسبتر ازاین پیدا نمی‌شد ، وازروی طیب خاطر یك سره دل ازوطن کنده ومجاور قبر مطهر حضرت ثامن الائمه گشته وبنشر احادیث همت گماشت .

چندی ازتوقف شیخ در طوس نگذشت که نبوغ علمي وتبحر او در حدیث وفقه موجب شد که دانشمندان در مقابل اوخاضع گردند وخانهٔ شیخ مرجع خاص و عام ومحل افتاء واستفتاء شود ، تا آنجا که منصب شیخ الاسلامی وقاضی القضاتي آن ناحیه ازطرف پادشاه وقت بدو تفویض گردید (۱)

مرحوم شیخ درطی توقف در مشهد دومرتبه دیگر (وبعضی گویندسه مرتبه) بحج وزیارت قبور ائمهٔ عراق مشرف شد (۲) و در یکی ازاین سفرها در مراجعت

---

(۱) بعضی احتمال داده‌اند که تفویض این دو منصب بشیخ برحسب پیشنهاد مرحوم علامهٔ مجلسی پس ازسفر شیخ باصفهان وملاقاتهائی که بین شیخ ومجلسی واقع شد انجام گرفته وبطور مسلم نظر علامهٔ مجلسی دراین باره دخالت داشته است .

(۲) دربارهٔ یکی ازاین سفرها اشعاری سروده که قسمتی ازآن چنین است

وحرکنا شوق الزیارة فانثنت ... لناهم لا ترهب المطلب الوعرا

نسیر و نسری ننتحی صاحب الاسرا ... فأکرم به قصداً وأکرم به مسری

بقیه در صفحه بعد

باصفهان وارد شد ، مرحوم علامهٔ مجلسی وسایر علماء مقدم شیخ را گرامی داشته وتجلیل شایانی ازوی نمودند تا آنجا که شاه وقت (شاه سلیمان صفوی) را بدیدن ازشیخ وادار نمودند و بدین ترتیب ملاقاتهائی بین شاه و مرحوم شیخ واقع شد و گفتگوهائی بین آنها رد و بدل شده که بعضی از آنها خالی از لطف نیست(۱) .

خاطرات زندگی شیخ

شیخ در باب سی وسوم کتاب اثبات الهداة قسمتی از خاطرات زندگی خویش را ضمن چند داستان نقل میکند که ما عیناً قسمتی از ترجمهٔ آنها را بفارسی در اینجا ذکر میکنیم .

ازجمله اینکه میفرماید: در دوران کودکی آنزمانیکه که حدود ده سال بیش نداشتم گرفتار مرض بسیار سختی شدم بطوریکه بستگانم از سالم شدنم مأیوس و یکسره دست از من شسته شروع بگریه و زاری نموده مهیای عزا شدند ، ویقین داشتند که من همان شب خواهم مرد ، در همان موقع من در بین خواب و بیداری بزیارت پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله ودوازده امام مشرف شدم وبآنان سلام کرده با یك یك مصافحه کردم ، وخوب نظر دارم که بین من وحضرت صادق علیه السلام کلامی رد و بدل شد که اکنون بخاطر ندارم ، جز اینکه میدانم آنحضرت در حق من دعا فرموده، چون بحضرت صاحب الزمان رسیدم بر آنحضرت سلام کرده و پس از مصافحه شروع بگریه .

تتمه ازصفحهٔ قبل

وطيبة قصدى و الغرى وكربلا ومن بعدها الزوراوطوس وسامرا
ففاح لنا من طيبة طيب عرفها و لاح لنا نور و نور بها يسرى
وعجنا فزرنا با لغرى اما منا وفى كربلا و الشوق لى بالسرى
ونلنا بسامراء خير مثوبة فياليت عاد القرب لى والا سى مرا
وفى زورة الزوراء لما تيسرت لنا لم نخف من زور قول امرء أزرى
وعدنا الى طوس برغم العدى وقد أقمنا بها اذ كان ذاك بنا احرى

(۱) برای توضیح بیشتری بروضات الجنات ص ٦١٨ مراجعه شود.

نموده و عرض کردم : ایمولای من میترسم قبل از اینکه بهرهٔ خودرا ازعلم وعمل بر گیرم در این مرض بمیرم ، حضرت (نظری بمن نموده) فرموده : ترس بخود راه مده که در این مرض نخواهی مرد و خدا ترا از این مرض نجات داده عمر طولانی خواهی کرد ؛ سپس قدحی که دردست او بود بمن مرحمت نموده از آن نوشیدم (ودر همان حال از خواب بیدار شده) مرضم بکلی زائل گردید برخواستم نشستم بستگانم که این حال را دیده سخت در شگفت شدند ولی من تا چند روز جریانی که دیده بودم برای آنها نقل نکردم .

وازجمله اینکه در مشهد مقدس رضوی علیه السلام درخواب دیدم که میگویند حضرت مهدی عجل الله فرجه الشریف داخل شهرشده و پس از تفحص منزل حضرت را پیدا کرده براو داخل شدم وآنحضرت درطرف مغرب مشهد درباغي که درآن عمارتي بود نزول اجلال فرموده بوده ؛ پس من درحالیکه در کنار حوضی نشسته بود وقریب بیست نفر درنزد او حضور داشتند بر آنحضرت وارد شدم و ساعتی با آن بزرگوار گفتگو کردیم تا وقتیکه غذا آوردند و شروع بخوردن کردیم ، و با آنکه غذا اندك بود بسیار غذای لذیذی بود و همگی خورده سیرشدیم و از آن چیزي کم نشد ، پس از فراغت از غذادقت کردم دراصحاب آنجناب دیدم ازچهل نفر تجاوز نمی کند، باخود گفتم : این بزرگوار بااین لشگر اندك خروج کرده کاش میدانستم آیاسلاطین زمین چگونه اطاعت اوراخواهند کرد، وبااین لشگر کم اگر با آنجا جنگ کند چگونه برآنها غلبه میکند (بمحض اینکه این فکردرقلب من خطور کرد) آنحضرت نگاهي بمن کرده لبخندی زدو فرمود: از کمی یاور برمن خوف نداشته باش زیرامن کسانی دارم که اگربآنهاامر کنم تمام دشمنانم سلاطین وغیر آنهارا (بدون جنگ) نزد من حاضر کرده آنهارا گردن زنند « وما یعلم جنود ربك الا هو» یعنی لشگریان خدارا کسی جز او نمی داند .

از این بشارت خورسندشدم ودوباره شروع بگفتگوی با آن حضرت کردیم سپس آنجناب بر خواسته باطاق خواب رفتند و آنان که حاضر بودند متفرق

شده ازباغ خارج شدند ؛ من هم بدنبال آنها روان شدم لکن گاهگاهی بعقب سر خویش نگاه میکردم و با خود میگفتم ایکاش حضرت صاحب الزمان خدمتی بمن رجوع میکردند و مرا ببذل عطا وخلعتی مفتخر میفرمودند ؛ در همین فکر تا در باغ آمدم (بآنجا که رسیدم) دلم حاضر نشد که از باغ خارج شوم لذا همانجا نشستم ناگاه دیدم غلامی بنزدم آمده پارچهٔ سفیدی که ازپنبه و حریر بودبامقداری پول برایم آورد و گفت آقا میفرمایند:این است آنچه میخواستی وبهمین زودی خدمتی نیز بتورجوع خواهیم کرد ازباغ خارج مشو .

واز آن جمله اینکه دفعهٔ دیگری آنحضرت را درخواب دیدم وباعجله خود را بآنجناب رسانده سلام کردم وخواستم از فرج وظهور آن بزرگوارسؤال کنم که چه وقت است ؟ قبل از آنکه این پرسش را بکنم فرمود : انشاءالله نزدیك است (سپس این آیه راخواند) :«قل لایعلم من فی السماوات والارض الغیب الا الله» یعنی ای پیغمبر بگو آنها که درآسمان وزمینند غیب نمیدانند مگر خدا ، پس از آن مسائل بسیاری بقلبم خطور کرد که قبل از سؤال حضرت جواب آنهارا بمن فرمود.

واز آن جمله اینکه درکاظمین خواب دیدم که آنجناب درمنزل مردی بنام ابراهیم وارد شده ومن حضور آنحضرت شرفیاب شده وخواستم ازاوخواهش معجزهٔ کنم ، حضرت پیش ازاظهار این خواهش فرمود : اکنون وقت معجزه خواستن نیست چون هنوز خروج نکرده ام وپس ازآنکه خروج کردم هرچه خواهید پرسش کنید ؛ ازآن پس ساعتی گفتگو کردیم وپس از گفتگوحضرت امرباحضار اسبانی برای سواری فرموده حاضر کردندوباعدهٔ کمتراز ده نفرسوارشدند ، قبل از سوار شدن فرمود : نزدمازین اسبی است که مابدان احتیاج نداریم وآنرا بشیخ ـ وبمن اشاره فرمود ـ بخشیدیم تابدان تبرك جوید ، من باخود گفتم : چگونه بزینی که از صاحبش اعجازی ندیدم تبرك جویم ؟ بمن متوجه شده باتبسم فرمود : اکنون احتیاجی باعجاز نیست وازاین زین برکت واعجازی خواهی دید ، ناگهان بیدار شدم وپس ازآن در خطرهای عظیمه و مهالك شدیدهٔ واقع شدم وخداوند ببرکت

آن حضرت نجاتم داد.

واز آن جمله روز عیدی درقریهٔ خودمان «مشغری» باجمعی ازطلاب وصلحاء نشسته بودیم من بدانها رو کرده گفتم: کاش میدانستیم سال آینده چنین روزی کدام یك ازمازنده و کدامیك مرده است؟ یکی از آن جماعت که نامش شیخ محمد و همدرس باما بود گفت: من که یقین دارم که عید سال آینده وسال بعداز آن وبعداز آن وهم چنین تابیست وشش سال دیگر زنده هستم واین سخن راازروی یقین بدون مزاح میگفت، (ازروی تعجب) بدو گفتم: مگر توعلم غیب داری؟ گفت: نه ولی من سخت مریض شدم و درهمان مرض حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف رادرخواب دیدم بدو عرض کردم: مولای من سخت مریضم ومی ترسم در این مرض بمیرم وعمل صالحی که خدارا بدان ملاقات کنم ندارم؛ حضرت فرمود: نترس که تودراین مرض نخواهی مرد وخدا تورا شفاداده بیست و شش سال دیگر در دنیا زندگانی خواهی کرد، و پس از این کلام کاسهٔ که در دست داشت بمن مرحمت فرموده از آن نوشیدم و مرض من بکلی رفع شد و از این جریان برای من قطع حاصل شد که خواب شیطانی نبوده، و تابیست وشش سال دیگر زنده خواهم بود، وقتی من کلام او را شنیدم فوراً تاریخ آن روز را یاد داشت کردم و این قصه در سال ۱۰۴۹ بود واز این داستان دیر زمانی گذشت و در سال ۱۰۷۲ بمشهد منتقل شدم وپس از مدتی در سال آخر متوجه شدم که مدت (این مرد) سر آمده بتاریخ مراجعه کردم دیدم بیست وشش سال تمام گذشته، با خود گفتم: قاعدتاً باید آن مرد فوت شده باشد، یکی دو ماه نگذشت که نامهٔ از برادرم که در آن بلاد بود برایم آمد که در آن نوشته بود که آن مرد فوت کرد.

این بود ترجمهٔ قسمتی از این داستانها که مربوط بخاطرات مرحوم شیخ حر عاملی است ومجملا بجز آنچه رابطهٔ با اهل بیت عصمت وائمهٔ اطهار علیهم السلام داشته خاطرهٔ دیگری از شیخ در دست نیست واین خود ارادت واخلاص عجیب این عالم جلیل را نسبت بساحت قدس موالیان عظامش میرساند، و این علاقهٔ عجیب

مهمترین عامل پشتکار وتوفیق وتحمل زحمات طاقت فرسای او در جمع کلمات واحادیث آنان بوده وگرنه تدوین کتابهائی مانند وسائل الشیعه واثبات الهداة کار عادی وآسانی بنظر نمیرسد، واین اخلاص عجیب شیخ‌را نیز ازاشعار وقصائدی که در مدح ائمهٔ اطهار سروده وحاکی از احساسات درونی است میتوان درك کرد وما برای نمونه چندقطعه‌از آن اشعار را ذکر میکنیم.

از آنجمله فرماید:

انا اذدی عشراً مع اثنین مع ان جمیع الانام اضحوا فدائي (۱)
عدد الاعین اللواتی تفجّرن لموسی وعدّة النقباء
وافقوا عدة حواری عیسی بعد الاسباط مع بروج السماء

ودرقصیدهٔ دیگری فرماید:

فالهوی مهلك سوي حبّ قوم برعوا فی العلی سناً و سناء
النبی المختار والعترة الاطهار أزکی الوري علاو ارتقاء
شرفوا سایر البطاح عموماً و خصوصاً قد شرفوا البطحاء

درجای دیگر فرموده:

ان حبی لآل بیت رسول اللهینسنی الهوی و الحبیبا

در قصیدهٔ طویلهٔ دیگری گوید:

رجائی فی یوم المعاد محمّد نبی غزیر الفضل للرسل سید
ومن بعده حسبی علیّ و ولده فلیس لهم مثل من الخلق یوجد
فکان باصحاب الکساء تمسکی سؤالهم منی مغیب و مشهد

ودر قصیدهٔ دیگری است:

بطیبة و بطوس و الغری وسا مراء و الطف او زوراء بغداد
قلبی ثوی وهوی یبغی شفاعتهم والقلب لی حیث یهوی خیر مرتاد

(۱) برای استفادهٔ از ترجمهٔ فارسی این اشعار وقسمتی از اشعار بعدی بجلد سوم اثبات الهداة مراجعه شود.

بحور علم ركبنافي سفينتها لم نخش من لجة تطغي ولاواد

در جاي ديگر گويد :

انا الحر لكن برهم يستر قنى وبالبرو الاحسان يستعبد الحر

ودر قصيدهٔ ديگر فرموده :

و اهتد ينا بالمرتضي و بنيه حين لاحت انوارهم بالشموس

فى البقيع و كربلاو غرى و بزورا وعسكر و بطوس

غرفات الجنان مال اليهن فؤادى و عاف كل نفيس

ولعمرى لو كان قلبي حديداً كان معنى طوس كمغنا طيس

ودرقصيدهٔ ديگر فرموده :

لى اربعة وعشرة هم أملى اذ حبهم عندى خير العمل

القلب الى سواهم لم يمل بل أصبح فى هواهم كالنمل

ودر يكي ازقصيده هائي كه در بارهٔ امير المؤمنين عليه السلام فرموده چنين گويد :

و انى له عبدو عبد لعبده وحاشاه ان ينسي غداً عبده الحرا

ودرقصيدهٔ كه ۸۰ بيت وبدون الف است چنين گويد :

وليّى علىّ حيث كنت وليه و مخلصه بل عبد عبد لعبده

لعمرك قلبى مغرم بمحبتي له طول عمرى ثم بعد لولده

وهم مهجتى هم منيتى هم ذخيرتي و قلبى بحبهم مصيب لرشده

و كل كبير منهم شمس منير و كل صغير منهم شمس مهده

و كل كمى منهم ليث حربه و كل كريم منهم غيث وهده

بذلت له جهدى بمدح مهذب بليغ و مثلى حسبه بذل جهده

و كلفة فكرى حذف حرف مقدم على كل حرف عنده مدحى لمجده

وغير ازاينها ازاشعار بسيارى كه درمدح ائمهٔ معصومين (ع) سروده ودر ديوان او ثبت است

خاندان شیخ

نسب شریف شیخ بحر بن یزید ریاحی (شهید وقعهٔ طف) منتهی میشود و معروف شدن خاندان شیخ بآل حر نیز بهمین مناسبت است ، ودر بین این خاندان جلیل دانشمندان بسیاری نشو و نما کرده اند که ما بذکر چند تن از آنان اکتفا می کنیم :

۱ـ پدر مرحوم شیخ یعنی شیخ حسن بن علی بن محمد بن حسین حر عاملی یکی از بزرگان این خاندان و از علماء نامی شیعهٔ امامیه است که صرفنظر از دارا بودن علوم مختلفه از شعر و ادب نیز بهرهٔ وافی و کاملی داشته و قسمتی از اشعار او را مؤلف در کتاب امل الامل ذکر کرده است ، این عالم جلیل در سال ۱۰۶۲ بعزم زیارت مرقد حضرت رضا علیه السلام از « جبع » بسمت طوس حرکت کرد ولی قبل از رسیدن بمشهد در بسطام طی کسالت مختصری در سن ۶۳ سالگی از دنیا رفت وجنازهٔ وی توسط یکی از فرزندانش (شیخ زین العابدین) که در این سفر همراه او بود بمشهد منتقل و در سمت پائین پا در رواق مطهر بخاك سپرده شده ، قضا را شیخ در این جریان حضور نداشت وبرای دومین بار بحج مشرف شده بود ، و خبر فوت پدر درمنی بدورسید وبقول خود عید اضحی از این مصیبت براو عاشوراشد .

تأثیر مرك پدر در روحیهٔ شیخ بسیار شدیدبود وتأثرات روحی او ازاشعاری که در رثاء پدر سروده معلوم می‌شود که از آن جمله است :

کنت ارجو والآن خاب رجائی	قصرت همتی و طال عنائی
عزّ منی العزاء في الدهراذ	اودی ابی صرفه فذل ابائی
أخبرو اعنه في المني والمنی	تدنووصرف المنون عنی نائی
فمنی کربلا عندي وعید	النحراضحی کیوم عاشوراء
لیس شیء من الجواهر أغلی	ثمناً من جواهر الفضلاء
فلهذا هم أقلّ بقاءاً	لیتهم خصصوا بطول البقاء

لاتلمني على البكاء عسى أن يذهب اليوم بعض وجدي بكائي

۲ـ عموي والد شيخ : محمّد بن محمّد بن حسين حر عاملی از فقهاء و محققين وادباء بزرگ عصر خود وازشاگردان شيخ بهائی وصاحب مدارك وصاحب معالم بوده ودارای تأليفات بسياری است كه از آن جمله است كتاب « نظم تلخيص المفتاح فی علوم البلاغة» ورسالۀ دراصول ؛ و رسالۀ در عروض و غيره ؛ وفات او در سال ۹۸۰ بوده است .

۳ـ جدپدری شيخ : محمّد بن حسين حرعاملی ازفقهاء مبرزوازشاگردان شهيد ثانی وپدر عيال اوبوده است .

٤ـ جدمادری شيخ (كه عموی والداو نيز بوده است) شيخ عبد السلام بن محمّد بن حسين حرعاملی عالم جليل القدری كه درزهد و ورع كم نظير و حافظ تمام قرآن بوده است ، ودرنزد پدر وبرادرش شيخ علی و صاحب مدارك و صاحب معالم تلمذ كرده وصاحب تأليفات زيادی درفقه واصول وفنون مختلفۀ ديگر بوده است ، وازتأليفات اواست كتاب «ارشاد المنيف الی الجمع بين اخبار التقصير» اين بزرگوار درسن ۸۰ سالگی نابينا گشته وپس ازده سال ازاين سانحه در سال ۱۰٤۱ در قريۀ مشغری ازدنيا رفت ودرهمانجا بخاك سپرده شد (۱)

۵ـ عموی شيخ : حسين بن علی بن محمّد بن حسين حرعاملی ازفقهاء عاليقدرواز شاگردان صاحب معالم وصاحب مدارك بوده وچون كار بر شيعيان جبل عامل درآنزمان سخت بود، ودرمضيقۀ تعصبات اهل سنت قرار گرفته بودند (همانطور كه قبلا گفته شد) اين عالم جليل از بلاد خويش باصفهان هجرت فرمود وروی سابقۀ ديرينۀ

(۱) مرحوم شيخ درّرثاء اواشعار زيادی سروده كه ازآنهااست:

آه مما جنت يد الموت فی أكمل اهل العلی و خير الا نام

زاهد عابد تقی نقی طاهر النفس عالم علام

كان يدعی عبدالسلام فاضحی سيداً مالكاً لدار السلام

قدس الله روحه و سقاه من غمام الرضوان غيث السلام

که با مرحوم شیخ بهائی داشت بر او وارد شد و شیخ بهائی نیز مقدمش را گرامی داشته تا آخر عمر معزز آنزد وی بسر برد .

۶ـ۹ـ چهار برادر شیخ (شیخ زین الدین ، شیخ زین العابدین ؛ شیخ احمد، شیخ علی) که هریك از علماء مبرز و دانشمندان نامی شیعه بوده و هر کدام بنوبهٔ خود خدمات شایانی از راه تألیف وتصنیف وسایر مشاغل علمی بشیعه نموده‌اند ؛ کتاب شرح اثنا عشریهٔ شیخ بهائی ورسالهٔ درهیئت از تألیفات شیخ زین الدین است و کتاب در المسلوك(۱) وحاشیه برمختصر نافع و«جواهر الکلام فی الخصال المحمودة فی الانام» تالیف شیخ احمد است .

و بالجملة بیت شیخ بیت علم ودانش ومنشأ علماء و دانشمندان بوده است در اعقاب واحفاد شیخ نیز علمای بسیاری بوده‌اند که از آنجمله است :

۱ـ فرزند شیخ یعنی حسن بن محمد حرعاملی که نزد پدر تلمذ کرد وپس ازاو بکار مراجعات مردم میپرداخته و کتابی در شرح بر کتاب هدایة (تألیف شیخ) نوشته و دیوان شعری نیز دارد، و گویند در کنار قبر پدر مدفون میباشد .

۲ـ فرزند دیگر شیخ احمد بن محمد از فقهاء بزرگ ودارای ذوق شعری هم بوده است .و تعلیقهٔ نیز بر کتاب شریف کافی نوشته است .

۳ـ فرزند دیگر شیخ :شیخ محمد رضا از فقهاء ومحدثین عالیمقام وازعلم تفسیر نیز بهرهٔ وافی داشته وسالها نزد پدر تلمذ کرده ودر سال ۱۱۱۰ دار فانی را وداع ونزد پدر دفن شده .

وبالجمله دراعقاب شیخ نیز علماء بسیاری بوده‌اند که ما بهمین مقدار اکتفا نموده برای اطلاعات بیشتری خوانندگان را برسالهٔ سجع البلابل (که درمقدمهٔ

---

(۱) محدث قمی در کتاب فوائد الرضویة در احوالات شیخ عبد السلام حرعاملی بمناسبتی این کتاب را از تألیفات شیخ علی دانسته وچنین گوید: «شیخ علی برادر شیخ حرعاملی در در مسلوك فرموده .. » ولی دیگران مانند صاحب الذریعة و غیره از مؤلفات شیخ احمد دانسته اند وشاید اشتباه در کتاب فوائد الرضویه از نساخ بوده است .

اثبات الهداة طبع شده) وفوائد الرضویه و روضات الجنات و سایر کتابها راهنمائی میکنیم (۱)

اسانید و مشایخ اجازهٔ شیخ

شیخ نزد جمعی از علماء آل حر و دیگران تلمذ کرده و باجازهٔ نقل حدیث از طرف آنان مجاز گشته که از آنجمله است :

۱ - پدر شیخ : مرحوم شیخ حسن حر عاملی
۲ - شیخ محمد حر عاملی (عموی شیخ)
۳ - شیخ عبد السلام (جد مادری شیخ)
٤ - شیخ حسن ظهیری عاملی
٥ - شیخ زین الدین نوادهٔ شهید ثانی
٦ - شیخ عبد الله حرفوشی .
۷ - علامهٔ بزرگوار ملا محمد باقر مجلسی.
۸ - محمد بن مرتضی مشهور بفیض کاشانی صاحب کتاب وافی
۹ - ملا محمد طاهر قمی .
۱۰ - سید شرف الدین مشتهر بسید میرزا جزائری
۱۱ - شیخ علی حفید شهید ثانی ومؤلف کتاب در المنثور وغیره .
۱۲ - آقا حسین خونساری شارح دروس
۱۳ - محدث شهیر سید هاشم توبلی بحرانی صاحب تفسیر برهان وغیره

وجمعی دیگر از علماء که نام آنان در تاریخ زندگی شیخ ذکر شد .

شاگردان شیخ

چنانکه اشاره شد شیخ پس از آنکه حدود ٤۰ سال در بلاد خویش بافاده واستفاده مشغول بود بایران مهاجرت و در مشهد مقدس اقامت گزیده بنشر احادیث

(۱) مؤلف کتاب « جام گیتی نما » وفاضل معاصر حجة الاسلام شیخ عبد الغنی و جمعی دیگر از علمای گذشته ومعاصر از احفاد شیخ حر عاملی میباشند

وتعليم پرداخت ، ودر مدت توقف در مشهد شاگردان بسیاری تربیت کرد که بسیاری از آنان کتب حدیث را نزد او قرائت کرده بکسب اجازهٔ کتبی ازطرف شیخ نائل شدند واز آنجمله است :

۱ـ شیخ مصطفی حویزی نزیل مشهد رضوي که شیخ در امل الآمل فرموده او تمام کتاب وسائل را برمن قرائت کرد .

۲ ـ فرزندش شیخ : شیخ محمدرضا که سالها نزد پدر تلمذ کرده وبنقل حدیث مجاز گشت .

۳ ـ فرزند دیگرش شیخ حسن حرعاملی

٤ـ سید محمد اعرجی نائینی مؤلف کتاب شرح بداية الهداية وصمدیه درنحو وشرح زیارت جامعهٔ کبیره وتلخیص کتاب شافی

٥ـسید محمد بن محمد بدیع رضوی مشهدی

٦ـملا محمد فاضل بن محمد مهدی مشهدی

۷ـسید محمد بن علی موسوی عاملی که منصب قضاوت مشهد مقدس رضوی را داشته است .

۸ ـ ملا محمد صالح قزوینی شهیر بروغنی مؤلف کتاب ترجمه صحیفهٔ کامله وعیون اخبار الرضا وغیره .

واز کسانیکه ازشیخ اجازهٔ حدیثی داشته‌اند

۱ ـعلامهٔ بزرگوار ملا محمدباقر مجلسی (ره) ، همانطور که در جلد ۲۵ بحار ص ۱۵۸ (مجلد اجازات) فرموده

۲ ـ ملا محمد صالح هروی

۳ ـ ملا محسن قزوینی مؤلف کتاب عوامل در نحو وزینة السالك درشرح الفیهٔ ابن مالك .

٤ ـ ملا محمد تقی استرابادی متوفای سال ۱۰۵۸ صاحب کتاب شرح فصوص

٥ ـ ملا محمد تقی دهخوار قانی صاحب حاشیهٔ برعدهٔ شیخ طوسی(قده)

۶ ـ علامه بزرگوار سید محمد حسینی جیلانی صاحب رساله در حکم صلوة جمعه .

۷ ـ عالم جلیل شیخ محمود بن عبد السلام تعنی

۸ ـ شیخ ابو الحسن نباطی عاملی که او از مشایخ شیخ احمد جزائری است

۹ ـ علامه جلیل ملا محمد صادق مشهدی صاحب کتاب فهرست الکافی وغیر از اینها از محدثین وعلمای بزرگی که بکسب اجازهٔ نقل حدیث از طرف شیخ نائل شدند .

تألیفات شیخ

مرحوم شیخ دارای تألیفات زیادی در فنون مختلفه میباشد که مؤلفات او بالغ برپنجاه کتاب است وچون ذکر تمام آنها از وضع این مقدمه (که مبنی براختصار است) خارج میباشد لذا بذکر مقداری از آنها اکتفاء میشود .

۱ ـ کتاب «وسائل الشیعة الی تحصیل مسائل الشریعة» که باتألیف این کتاب شریف منت بزرگی برفقهاء ومجتهدین شیعه گذارده واز اینجهت حق بزرگی برمکتب فقهی شیعه دارد ، شیخ درتدوین وجمع احادیث آن زیاده از هفتاد کتاب از کتب حدیثی شیعه را مورد استفاده قرار داده ، وبالغ بربیست سال ازعمر شریف خودرا درراه تألیف این کتاب سپری کرده است وبقول خود میگوید : « منع القلب فیها راحة و الطرف سنة » ونظر بجا معیتی که دارد پس از شیخ در تمام ادوار علمی مورد استفاده وتوجه خاص دانشمندان بوده وچندین مرتبه بچاپ رسیده است .

دراواخر عمر مرحوم شیخ درفکر نوشتن شرحی بروسائل افتاد واین فکر کم کم قوت گرفت وبمرحلهٔ عمل درآمد ومقداری از آن را نیز نوشت وآنرا بطوری که درامل الامل میفرماید ـ : « تحریر وسائل الشیعة » نام نهاده وتا آنجائیکه اطلاع در دست هست یك جلد آن را نوشته که نسخهٔ خطی آن موجود است (۱) ولی حال بقیهٔ مجلدات روشن نیست و گمان نمیرود شیخ توانسته باشد درتتمهٔ عمر

(۱) بکتاب الذریعه مراجعه شود

که حدود ٤ سال بیش نبوده این کتاب را تمام کرده باشد .

جمع دیگری از علماء شرحهائی بر این کتاب نوشته‌اند که از آنجمله است:

شرح کبیر مرحوم آیة‌الله سید حسن آل صدرالدین کاظمی .

شرح الوسائل علامهٔ بزرگوار شیخ یوسف بحرینی حویزی .

مرحوم شیخ پس از فراغت از تألیف کتاب وسائل الشیعه فهرستی برای آن نوشته که در این فهرست عناوین ابواب وعدد احادیث ومضمون آنها در هر باب ذکر شده وآن را بمن لایحضره الامام نامیده است که بعداً توسط یکی از شاگردانش بفارسی ترجمه وبمنزلهٔ رسالهٔ عملیه شیخ مورد استفادهٔ مقلدین قرار گرفته است .

۲ـ «هدایة الامة الی أحکام الائمة» این کتاب منتخبی از کتاب وسائل الشیعه است که مکررات وأسانید آن حذف شده وهر مطلبی را بعدد ۱۲ ختم فرموده است و شیخ در سبب تألیف آن چنین گوید : «که پس از نوشتن وسائل جمعی ازمن خواستار شدند که فهرستی بر آن نوشته وعناوین ابواب را باذکر احادیث مرویه در آن بیان سازم ، سپس درخواست نمودند که احکام منصوصه را با أحادیث دالهٔ بر آن در کتابی جمع آوری کنم تا کسانی را که حوصلهٔ مراجعه بتمام اخبار نیست وسیلهٔ کار باشد .... فجمعت لهم هذا الکتاب الذی ماالف احسن منه في هذا الباب ....الخ»

۳ـ «اثبات الهداة بالنصوص والمعجزات» در این کتاب متجاوز از بیست هزار حدیث (صرفنظر از آیات مبارکات واشعار بسیاری از شعرای عرب) در اثبات نبوت خاصه وامامت ائمهٔ معصومین علیهم السلام جمع آوری شده وشیخ در تدوین وجمع آوری احادیث آن از ۱۹۲ کتاب از کتب شیعه (باواسطه وبدون آن) وهم چنین از ۲٤۷ کتاب از کتب عامه استفاده کرده و از آنها حدیث نقل میکند و رویهمرفته در تألیف این کتاب هم مانند وسائل الشیعة زحمات طاقت فرسائی را متحمل گردیده . (۱)

---

(۱) این کتاب اخیراً در ۷ مجلد با ترجمهٔ فارسی وتصحیح کامل تحت نظر نگارنده طبع گردید.

٤- «جواهر السنية في الاحاديث القدسية» .

٥- «صحيفهٔ ثانيهٔ سجاديه» دعاهائی که درصحيفهٔ اولی ذکر نشده .

٦- «فوائد طوسية» مشتمل برفوائد کثيره ومطالب متنوعه .

٧- «فصول المهمه في اصول الائمة» حاوی مطالب کليهٔ مأثورهٔ از ائمه اطهار عليهم السلام .

٨- «أمل الامل» درعلم رجال .

٩- «الايقاظ من الهجعة بالبرهان على الرجعة» همين کتابی که اکنون در دست شما است .

١٠- «بداية الهداية في الواجبات والمحرمات المنصوصة» دراين کتاب از اول تا آخر احکام فقه بطور اختصار ذکر شده ودرآن از احکام واجب ١٥٣٥ وحرام ١٤٤٨ حکم ذکر شده

١١- «اثناعشرية في الردعلي الصوفية» اين کتاب را بر ١٢ باب و ١٢ فصل ترتيب داده وبطور کلی يکهزار حديث درردبرصوفيه دراين کتاب نقل فرموده .

١٢- «کشف التعمية في حکم التسمية» اين کتاب را در جواز نام بردن حضرت مهدی عليه السلام درزمان غيبت بنام «م ح م د» تأليف کرده ويکی ازنفيس ترين کتابهائی است که دراين باب نوشته شده ويك نسخهٔ خطی آن که بنظر نگارنده رسيده در کتابخانهٔ دانشگاه تهران موجوداست

١٣- «رسالة في اثبات وجوب صلاة الجمعة» اين کتاب را شيخ در ردبر کتابی که ملا محمد ابراهيم نيشابوری تأليف فرموده است، نگاشته .

١٤- «نزهة الاسماع في الاجماع» دراين کتاب اقسام اجماع و احکام آن بطور تفصيل ذکر شده

١٥- کتابی در احوال صحابه که درآن احوال صحابهٔ پيغمبر اکرم صلی الله عليه وآله وائمه طاهرين عليهم السلام جمع آوری شده است .

١٦- کتابی دراثبات تواتر قرآن .

۱۷- کتابی در اخلاق . این کتاب مانند شرحی بر کتاب «طهارة الاعراق» ابن مسکویه است که روایات ائمه معصومین را بر آن اضافه فرموده است .

۱۸- کتابی در تنزیه معصوم از سهو و نسیان ؛ این کتاب را رد بر کتابی که مرحوم شیخ صدوق در اثبات سهو آنان تألیف کرده نوشته است .

۱۹- کتابی در وصیت بفرزندش شیخ محمد رضا حر عاملی (که قبلا نام او ذکر شد) این کتاب را بترتیب کتاب کشف المحجة لثمرة المهجة تألیف سید بن طاوس تنظیم کرده است .

۲۰- کتابی در رد بر عامه

و کتب بسیار زیاد دیگری که ما بذکر همین مقدار اکتفا مینمائیم .

شیخ دارای ذوق سرشاری در ادبیات بوده و از شعرای بزرگ زمان خویش بشمار میرفته و اشعار بسیار زیادی در مدح ائمهٔ اطهار علیهم السلام و مسائل علمی سروده که خود دیوانی جدا گانه است و ما مقداری از آن اشعار را قبلا ذکر نموده و اینجا بذکر چند قطعهٔ دیگر مبادرت میورزیم از آن جمله در غزلیات گوید :

وذات خال خدّها مشرق — نوراً کرکن الحجر الاسود

کعبة حسن ولها برقع — من الحریر المحض والعسجد

قد اکسبت کل امرء فتنة — حتی امام الحی و المسجد

کم هام انشاهدها جاهل — بل هام فیها عالم المشهد (۱)

ونیز گوید :

سترت محاسنها الحسان بلؤلؤ — و بجوهر و بفضة و بعسجد

هیهات ذاك الستر اظهر حسنها — حتی لقد فتنت امام المسجد

ودر مدح ائمه اطهار و ارادات خود بساحت قدس آنان فرماید :

انا حر عبد لهم فاذا ما — شرفونی بالعتق عدت رقیقاً

انا عبد لهم فلو اعتقونی — ألف عتق ما صرت یوماً عتیقاً

(۱) و لا یخفی ما فی البیت الا خیر من اللطف

ودرموعظه گويد :

لا تكن قانعاً من الدين بالدون وخذ في عبادة المعبود
واجتهد في جهاد نفسك وابذل في رضى الله غاية المجهود

ونيز فرمايد :

يا صاحب الجاه كن على حذر لاتك ممن يغتر بالجاه
فان عز الدنيا كذلتها لاعز الا بطاعة الله

وگاهي احاديث قدسية و يا گفتارهاى پيغمبر اكرم وائمه عليهم السلام را بنظم در آورده كه از آنجمله است :

فضل الفتى بالجود و الاحسان والجود خير الوصف للانسان
اوليس ابرا هيم لما اصبحت أمواله وقفاً على الضيفان
حتى اذا أفنى اللهما اخذ ابنه فسخى به للذبح و القربان
ثم ابتغى النمرود احراقاً له فسخى بمهجته على النيران
بالمال جاد وبابنه وبنفسه و بقلبه للواحد الديان
اضحى خليل الله جل جلاله ناهيك فضلا خلة الرحمان
صح الحديث به فيالك رتبة تعلو با خمسها على التيجان

و أصل حديث بنا بر آن چه از مسعودي در كتاب اخبار الز مان روايت شده چنين است :

« ان الله أوحى الى ابراهيم عليه السلام انك لما سلمت مالك للضيفان ، وولدك للقربان ونفسك للنيران ؛ وقلبك للرحمان ، اتخذناك خليلا » . (١)

وفات شيخ

شيخ پس از آنكه عمر خويش را درخدمت بآثار اهل بيت معصومين عليهم السلام و تحكيم مباني مذهب جعفرى گذراند بالاخره درشب بيست و يكم ماه مبارك رمضان سال ١١٠٤ دارفانى را وداع گفته بسراى جاودانى شتافت و برادر

(١) روضات الجنات : ٦١٧.

اوشیخ احمد مؤلف کتاب درالمسلوك برجنازهٔ اونماز خوانده در ایوان حجرهٔ از حجرات صحن شریف رضوی جنب مدرسهٔ میرزاجعفر اورا دفن کردند واکنون مقبرهٔ شیخ در یکی از زوایای مدرسه ، زیر یکی از غرفه‌های صحن مطهر عتیق قرار دارد و در روی آن ضریح کوچکی است که مزار مؤمنین و دانشمندان است « جزاه‌الله عنا و عن المسلمین خیر الجزاء وجعل بحبوحة جنانه مقره ومثواه» والحمدلله اولاو آخراً .

سیدهاشم رسولی محلاتی

۱٤ ذیقعده ۱۳۸۱

کتابهائی که در تدوین مقدمه مورد استفاده قرار گرفته

نام کتاب	مؤلف
امل الامل	شیخ حر عاملی
وسائل الشیعه	» »
اثبات الهداة	» »
روضات الجنات	سید محمد باقر خونساری
تنقیح المقال	مامقانی
رسالهٔ سجع البلابل	آیة الله نجفی
فوائد الرضویه	محدث قمی
الذریعة	آقا شیخ آقا بزرگ طهرانی
نامهٔ آستان قدس شماره ۱۱	
فهرست	شیخ طوسی
رجال	نجاشی

بسم‌الله الرحمن الرحیم

ان‌الدین عندالله الاسلام

من نمیخواهم در اثبات رجعت چیزی بنویسم، این مطلب بعهدهٔ این کتاب و امثال این کتاب است؛ میخواهم مطلب بالاتری بگویم که در پرتو آن مشکلات زیادی از قبیل رجعت ـ حل شود، وشبهه های بسیاری باطل گردد.

بشهادت صریح آیات متعدد قرآن، **روح وجان وحقیقت دین** عبارت از تسلیم وخضوع در برابر پروردگار است که گاهی بلفظ تسلیم وغالباً بلفظ اسلام تعبیر شده: دین نزد خدا؛ اسلام است. آل‌عمران ۱۹ هر که بجز اسلام دینی جوید هرگز از او پذیرفته نشود آل‌عمران ۸۵، چرا، هر که در برابر خدا گردن نهد و نکوکار باشد اجرش نزد خدای او است بقره ۱۱۲ نه بپروردگارت قسم! ایمان ندارند تا وقتی که ترا در مرافعات خود حکم قرار دهند، سپس از حکمی که میکنی در دل نگرانی نداشته باشند و بیچون وچرا گردن نهند، نساء، ۶۵ و آیات دیگر که بیش از چهل آیه است وهمین قدر برای نمونه کفایت میکند البته دو نکته را نباید فراموش کرد: یکی اینکه این تسلیم و خضوع مراتب مختلف دارد که در جات ایمان بحسب آنها مختلف میشود، مثلا یکی تا آنجا تسلیم است که در نهاد خود رأیی، و در دل اراده ای، ودر سر شوری بجز خدا ندارد ودر مقابل او با کمال صفا از همه چیز میگذرد، دیگری تنها دلش بوجود وی معترف است، ودر این میان هم مراتب بی‌شماری است

دوم اینکه این تسلیم هر کجا جلوه‌ای دارد وهر زمان بصورتی درمیآید؛ زمانی بشکل دین حضرت ابراهیم ـ «اذقال له ربه اسلم قال اسلمت لرب العالمین» و گاهی بلباس آئین حضرت کلیم، ومدتی در قالب دستورهای حضرت مسیح، و دورانی بهیئت تعلیمات روحبخش پیغمبر اسلام ﷺ، یك روز اقتضای مسالمت

ونرمی دارد ، یك روز تقاضای جنگ وخونریزی ، گاهی بردهان مهر مینهد و گاهی زبان رامیگشاید ، بااینکه یك حقیقت بیش نیست لکن : هروقتی بتناسب اقتضائی دارد ، وازجمله مظاهر این حقیقت است تسلیم در پیشگاه وحی ومطالبی که بعنوان اخبار ازواقعه‌ای یابنام دستور وقانونی ، بوسیلهٔ کتابی یااززبان پیغمبر وامامی بیان میشود ؛ که چون این سلسله همه بخدا مربوط است واینها وسائط میان خالق ومخلوق اندواز خود چیزی ندارند تسلیم دربرابر آنان ، تسلیم دربرابر خداست و البته این مطالب بااندك توجهی کاملا روشن ومورد تصدیق خواهدشد .

اما گاهی از دستگاه مربوط بوحی مطالبی صادر میشود که عقول عادی از درك حقیقتش عاجزمیماند وچه‌بسا این کوتاهی فکرو یا بلندی مطلب موجب شبهه وتردید میگردد ، از طرفی موضوع راامنای وحی وجانشینان حق فرموده‌اند وازطرفی عقل معمولی از رسیدن بکنهش قاصراست از این‌رو بعضی که تهورشان زیاد وخردشان کم است ازدر انکار وارد میشوند وجمعی که احتیاطشان بیشتر است راه توجیه وتأویل پیش میگیرند ـ چنانکه در بحث :معاد جسمانی ، معجزات شفاعت ، وامورمربوط بامام زمان عليه السلام نمونهٔ این دو دسته بسیار است ؛ ولی دستهٔ سومی هستند که عقلشان نیرومند تر ، تسلیمشان قوی تر ، وفکرشان روشن تراست از طرفی با عقلشان نمیجنگند ؛ اقرار میکنند که ما نمی فهمیم ، واز طرفی از مطالب مسلم دین دست نکشیده میگویند چون از جانب خداست بآن ایمان داریم «والراسخون فی العلم یقولون آمنا به کل من عند ربنا وما یذکر الا اولوا الالباب» وبا توجه بدو جهت باید تصدیق کرد که افکار این طبقه عالی تر و دانششان بیشتراست ؛ اول اینکه باید ارزش فکری وعلمی بشررا در نظر گرفت وتاریخ علمی وی را بدقت مطالعه کرد ودیدپایه‌های علوم بشری تاچه‌درجه‌بی ثبات ولرزان است ، این همان بشری است که وقتی بهوس ستاره شناسی و اطلاعات آسمانی و زمینی افتاد زمین را ساکن کرد ومرکزعالم قرار داد ؛ نه فلك پوست پیازی مقعر ومحدب با آن تشکیلات بدورش چرخاند ؛ ستاره‌ها را چون گل میخهای نقره باچکش اوهام بجسم غیرقابل خرق والتیامش کوبید وآن دستگاه عجیب وغریب

هیئت‌را براه انداخت؛ قرنهای متمادی دانشمندان بشر! آری دانشمندان ! مجامع علمی را از هیاهوی این فرضیه‌ها پر کردند ، بافکار بلند خود بالیدند ، بقدرت فکری نابغه‌هائی که این پایه‌ها را نهادند آفرینها گفتند ، وبروحشان درودها فرستادند ؛ مدتها گذشت تا دیگران آمدند وزمین را با هزار ماجرا بحرکت‌در آوردند ، پردهٔ افلاك را دریدند گل میخها را از جسم بیجانش بیرون کشیده در فضا معلق کردند ؛فضای عالم را تجزیه کرده منظومه‌های شمسی بیشماری‌تشکیل دادند ووو .. این‌همان بشری‌است که از نظریه‌های علمیش گرفته تا صنعتش تا تجربیاتش تا عادات و رسومش هر روز طرحی تازه میریزد و بهزار زبان آنرا میستاید ، فردا خیره خیره بآن نگاه میکند واز نادرستیش قاه قاه میخندد گاهی هم زار زار میگرید .

با توجه باین جهت معلوم میشود بشر هر چه علمش زیادتر شود عاقبت جهلش بیشتر است وهرچه تیزبین تر شود بازآنچه‌از نظرش‌پنهان است‌ملیاردها مرتبه زیاد تر است ، نشانه کوتاهی فکرهمین است که گمان کند همه‌چیز را میداند یادست کم‌آنچه‌میداندبیشتراست از آنچه نمیداند،چنانکه بسیاری از دانشمندان وقتی که با وج دانش رسیدند بنا دانی خویش اعتراف کردند عماد اصفهانی ـ متوفای ۵۹۷ ـ گوید : «انی‌رأیت انه لایکتب انسان کتابافی یومه الا قال فی‌غده : لوغیرهذالکان حسن‌ولوزید لکان‌یستحسن ولوقدم هذا لکان‌افضل ولو ترك هذا لکان اجمل ، و هذا من اعظم العبر ، وهو دلیل علی استیلاء النقص علی‌جملة البشر» این جهت اول ـ با رعایت کمال اختصار ـ

جهت دومتوجه بعظمت وقدرت خدا است که نمیتوان‌آنرا بحدی‌محدود کرد ویا بحقیقتش پی برد ، خداوندی ـ که هرچه بشر بحقایق بیشتری‌میرسد خواه نا خواه در برابر عظمت و قدرتش انگشت حیرت میگزد ،خدائی که در وصف قدرت ویا سایر صفاتش هیچ عبارتی شایسته تر و زیباتر از این نیست که بگویندهٔقل ماوصدها هزار درجه‌بزرگتر ازما کوچکتراز آن‌است که‌بتواند بآن واقف گردد ؛ البته هر کس کم و بیش این قدت بزرگی را حس میکند

اگر انسان باین دو جهت توجه کامل کند بی اختیار بطور قطع و یقین در برابر آنچه ازمنبع وحی میرسد بدون چون وچرا گردن مینهد واین خود علامت متانت عقل است ، واگر تسلیم نشد نشانهٔ این است که یا خویش را درست نشناخته و بیش از آنچه است تصور کرده ، یا . خدارا نشناخته واورا - نعوذبالله - کوچك شمرده واین هردو علامت سستی فکر است ، مادر بارهٔ خود افراد انسان می بینیم اگرجمعی بنبوغ فکری وعقلی یاتقدم صنعتی - شخصیی یا گروهی - اقرار کردند قهراً در برابرش تسلیم وخاضع میشوند تا آنجا که اگر مطالب او راهم نتوانند باور کنند نقص را بخودشان متوجه میکنند ، مثلا یك نفررا که اول ریاضی دان دنیا میشناسند و بمقام علمیش اقرار دارند ، می بینیم که نظریه‌هائی میدهد که همه درتصورش میمانندوچه بسابعقلشان هم درست درنمیاید ، واگردیگری میگفت قطعاً مجنونش میشمردند ویادست کم بیدرنگ ردش میکردند .

اما چون دانشمندی گفته جرئت انگارش رانمیکنندوباکمال احتیاط بامید درك آن‌هادور وپرش میچرخند ودر اطرافش تأمل میکنند ؛ این نشانه تسلیم در برابر یك فکر بلنداست، پس باید بآنهائی که در برابر خدازانومیزنندومطالب وحی را اگرنفهمیدند باکمال ایمان میگویند : درست است ومانمی فهمیم ، حق دادوبعقل متینشان آفرین گفت چنانکه خداهم اینان را خردمندشمرده‌است اینان می گویند : ماهزاران چیزدیدیم که اول بنظرمان محال یابعید میآمد وبآنهابدیدهٔ مسخره نگاه میکردیم سپس علاوه براینکه واقع شدطولی نکشید بسیارهم عادی شد چنانچه بالعکس مطالبی اول بنظرمان صحیح وقطعی وانکار نا پذیر میآمد بعداً بطلانش روشن شد ، ما که در برابریك فرد بشر عادی که هزاران اشتباه ازاو می بینیم وقتی عظمت مقام علمیش را شناختیم نادانیها را بخودمان نسبت میدهیم ودعاوی درك نشدنی او را می پذیریم پس چرا در برابر آفریننده علم وقدرت ، و خالق اندیشه وخرد زانو نزنیم و گردن ننهیم ؟ خطوط ناخوانده ونقاط تاریك - که بشردر امید کشفش نشسته ، در جهان بسیار است این هم یکی از آنها ، ما بامید تسخیرستارگان چشم بآسمان دوخته‌ایم ، ودر انتظار کشف اسرار حیات و

اطلاع برحقایق عالم روز شماري میکنیم پس چرا بمحض اینکه یك عمر طولانی بنظرمان بعید آمد - با اینکه احتمال میدهیم سرانگشت علم بزودی راز این معما بگشاید- منکر شویم ؟!

اگر دیگران بگویند ممکن است داروی ضد مرگ کشف شود باور کنیم .

اما اگر خدا وعده دهد یك مصلح جهانی را که برای روز بیچارگی ذخیره کرده بفرستد باشك وشبهه تلقی کنیم پس چرا بانتظار رسیدن وعده‌های خدا و فهمیدن رموز دین ننشینیم وبجای اقرار بکوتاهی فکرو نا رسائی عقل خویش - که با اندك تأملی روشن میشود لب بانکار گشائیم یادست بتأویل زنیم وتوقع داشته باشیم همه چیز بفکرمان درست بیاید وهرحقیقت را بی مقدمه بفهمیم ؟ مخصوصاً نسبت باموری که راجع بعالم دیگر، ویا ربط بین این عالم و آن عالم است که بکلی از حیطهٔ دانش بشر بیرون است ، وراهی جزوحی آسمانی ندارد ،مگر بشر بحقیقت هرچیز پی برده وتنها همین مطالب زیرپرده مانده ؟! مگر استبعاد هم در عالم عقل ومنطق دلیلی است که بتواند در برابر کوچکترین دلیل تاچه رسد بوحی آسمانی مقاومت کند ؟! گویا باهمهٔ این بانگ وفریادها هنوز دوران استدلالهای «أبی بن خلف» سپری نشده؟او میخواست با یك استخوان پوسیده منکر قرآن شود ،امروز با این همه ترقیات علمی میخواهند با مطالبی از آن استخوان پوسیده تر حقایق ثابت دین را انکار کنند ، پیدا است سر چشمه هردوسستی ایمان وعدم تسلیم در برابر حق است ، ومنشأ آن هم گم کردن خویش یا نشناختن خدااست ؛ «فان لم یستجیبوا لکم فاعلموا انما انزل بعلم الله وان لا اله الا هو فهل انتم مسلمون» ؟

در این ترجمه مطالب واضح ورسا بیان شده ، تفسیرو توضیحها و تذکرات لازم مترجم در پرانتز اضافه گشته؛ عبارات مبهم ومجمل کلمات مشکل، بامراجعهٔ مدارك ترجمه شده است .

احمد جنتی

فروردین ماه ۱۳۴۱

كتاب

الأيقاظ من الهجعة

بالبرهان على الرجعة

لمؤلفه العلامة الخبير المحدث الشهير الشيخ

محمد بن الحسن الحر العاملي رضوان الله عليه

المتوفى سنة ١١٠٤

صححه واشرف على طبعه

الفاضل المتتبع الحاج السيد هاشم الرسولي المحلاتي

باترجمه فارسي بقلم فاضل محترم آقاى احمد حسنى

بسرمايه خادم الشريعه آقاى حاج ابوالقاسم سالك طبع گرديد

المطبعة العلمية - قم

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمدلله محيي الاموات ، ومميت الاحياء ، الذى لاتعجز قدرته عن شيء من الاشياء ، الذى فضّل الانبياء والاوصياء علي جميع القبائل والعشاير ، وفضّل بعدهم المؤمنين فبشّرهم بأحسن البشائر، وذخر لاهل العصمة وشيعتهم أشرف الكنوز و الذخاير، وخصّهم بأفضل المفاخر وأكمل المآثر ، وأتمّ لهم الفضائل الباطنة والظاهرة وجعل لهم البشرة فى الحيوة الدنيا والآخرة ، فوعدهم بالدولة الظاهرة والصولة القاهرة ، والصلوة والسلام على محمّد وآله الطاهرين صلوة وسلاماً دائمين الى يوم الدين

و بعد : فيقول الفقير الى الله الغنى محمّد بن الحسن الحر العاملي عامله الله بلطفه

بسم الله الرحمن الرحيم

سپاس خدايرا كه مردگان زنده ميكند ؛ وزندگان ميميراند ، چيزى ازحيطهٔ قدرتش بيرون نرود خداوندى كه پيمبران واوصيارا برهمهٔ طوائف بر ترى داد ، وپس از آنان مؤمنان را فضيلت بخشيد ، بهترين نويدها بدانها داد ، براى معصومين و شيعيانشان بالاترين گنجها اندوخت ، گزيده‌ترين فخرو والاترين مجد خاص آنها كرد ، فضيلتهاى ظاهر وباطن برآنان تمام كرد ، در زندگى دنيا وآخرت بشارتشان داد ، دولت ظاهر وسلطنت قاهرشان وعده داد ، وتا قيامت درود بر روان تابناك محمد وآل پاكش باد

سپس اين بنده محتاج : محمدبن حسن حر عاملى ـ كه خدا با لطف نهان وعيانش

الخفي والجلي : قدجمع بعض السادات المعاصرين رسالة اثبات الرجعة التي وعدالله بها المؤمنين ، والنبي والائمة الطاهرين ، سلام الله عليهم أجمعين وفيها أشياء غريبة مستبعدة لم يعلم من أين نقلها ليظهر انها من الكتب المعتمدة ، فكان ذلك سبباً لتوقف بعض الشيعة عن قبولها حتى انتهى الى انكار أصل الرجعة وحاول ابطال برهانها ودليلها ، وربما مال الى صرفها عن ظاهرها وتأويلها ؛ مع ان الاخبار بها متواترة والادلة العقلية والنقلية على امكانها ووقوعها كثيرة متظاهرة .

وقد نقل جماعة من علمائنا اجماع الامامية على اعتقاد صحتها واطباق الشيعة الاثناعشرية على نقل أحاديثها وروايتها وتأوّلوا مامعارضها على شذوذ وندور بالحمل على التقية اذلا قائل بها من غير الشيعة الامامية و ذلك دليل واضح على صحتها وبرهان ظاهر على ثبوتها ونقل روايتها ، فالتمس مني بعض الاخوان جمع ماحضرني من اخبارها والكشف عن حقيقة أسرارها، وماورد فيها من أحاديث الكتب المعتمدة من الروايات، ومايمكن اثباته من كلام علمائنا الاثبات فرأيت ذلك من جملة المهمات بل من

با وی عمل کند - چنین گوید : که یکی از بزرگان این دوره درباره رجعتی که خدا به پیغمبر وائمه - علیهم السلام - ومؤمنین وعده داده ، کتابی نوشته ومطالب غریب و عجیبی در آن ثبت کرده است ، معلوم نیست اینها را از کجا آورده ، از کتابهای معتبر است یا غیر معتبر ، واین باعث تردید بعض شیعیان گشته تا آنجا که کار بانکار اصل رجعت کشیده وبفکر افتاده اند که ادلهٔ آنرا رد ویا تأویل کنند ، با اینکه اخبار در این موضوع بحد تواتر ، ودلیلهای عقل ونقل بر امکان ووقوعش فراوان است ، بسیاری از علمای ما مدعی اند که همهٔ امامیهٔ بصحتش معتقداند و باتفاق احادیث آنرا نقل کرده اند واگر خبر مخالفی هم بیابند حمل برتقیه میکنند ، زیرا غیر شیعهٔ امامی کسی بدان عقیده مند نیست ، واین خود دلیل روشنی بر صحت مطلب ونقل روایات آن است .

ازاین رو بعضی از برادران در خواست کرده اند که من آنچه روایات در این زمینه در اختیار دارم گردآورم وپرده این اسرار بردارم ، و هرچه حدیث در کتابهای معتبر هست وآنچه از کلمات دانشمندان معتمد شیعه قابل اثبات است همه را جمع کنم .

نظر باینکه دیدم این عمل از کارهای مهم ، بلکه واجب است ، بمنظور خیرخواهی

الفروض الواجبات فشرعت في جمعها اظهاراً لنصيحة المؤمنين، و دفعاً للشبهات عن أحكام الدين مع ضيق الوقت وتراكم الاشغال و كثرة الموانع الموجبة للكلال و اشتغال البال وقلة وجود الكتب التي يحتاج ويعوّل في مثل ذلك عليها ، وفيما حضر من ذلك كفاية ان شاء الله تعالى لذوى الانصاف ، الذين يتنكبون طريق البغى و الاعتساف ، فان الذى وصل الينا فى هذا المعنى قد تجاوز حدّ التواتر المعنوى ، و أوجب لاهل التسليم العلم القطعى اليقيني ، وقد سمّيت هذه الرسالة بالايقاظ من الهجعة بالبرهان على الرجعة وسائلا من الله التوفيق و التسديد ، راغباً من كرمه في المعونة و التأييد راجياً منه جزيل الثواب ، و أن ينفع بها في الدنيا ويوم الحساب ، وهى مرتّبة على أبواب اثنى عشر تبركاً بهذا العدد الشريف .

الاول فى المقدمات .

الثانى : فى الاشارة الى الاستدلال على الرجعة وامكانها و وقوعها .

الثالث : فى جملة من الآيات القرآنية الدالة على ذلك و لو بانضمام الاحاديث فى تفسيرها .

مؤمنين ودفع شبهه از احكام دين بدان دست زدم ، با اينكه وقت كم ، وكار زياد ، و موانع خسته كننده بسيار ، وخاطر مشغول ، و كتابهاى موردنياز واعتماد درچنين امرى اندك است ، ولى بخواست خدا همين مدارکى كه دردست است براى مردم منصفى كه خيال كجروى وانحراف ندارند كفايت ميكند ، زيرا حديثهائى كه در اين موضوع بدست ما رسيده از حد تواتر معنوى گذشته ، وبراى آنان كه دربرابر حقيقت تسليم اند موجب قطع ويقين است ، نام كتاب را «الايقاظ من الهجعة با لبرهان على الرجعة» نهادم ؛ توفيق وسداد از خدا ميطلبم ، واز كرمش كمك ميخواهم ، اميداست اجر فراوان وسود دنيا و آخرت عطا فرمايد ، وبعدد دوازده تبرك جسته دوازده بابش كردم .

باب اول درمقدمات «دوم» در استدلال بر رجعت وامكان ووقوعش «سوم» درقسمتى از آيات قرآن كه بضميمهٔ تفسير ائمه عليهم السلام دليل بر رجعت است .

الرابع في اثبات ان ما وقع في الامم السابقة يقع مثله في هذه الامة.

الخامس في اثبات ان الرجعة قد وقعت في الامم السابقة .

السادس في اثبات ان الرجعة قد وقعت في الانبياء والاوصياء السابقين .

السابع في اثبات ان الرجعة قد وقعت في هذه الامة في الجملة ليزول الاستبعاد عن الرجعة الموعود بها في آخر الزمان .

الثامن : في اثبات ان الرجعة قد وقعت للانبياء والائمة عليهم السلام في هذه الامة في الجملة ليزول بها الاستبعاد المذكور .

التاسع : في جملة من الاحاديث المعتمدة الواردة في الاخبار بالرجعة لجماعة من الشيعة وغيرهم من الرعية .

العاشر : في جملة من الاحاديث المعتمدة الواردة في الاخبار بالرجعة لجماعة من الانبياء و الائمة عليهم السلام .

الحادي عشر : في انه هل بعد المهدى عليه السلام دولة ام لا ؟

«چهارم» در اثبات اینکه آنچه در امتهای گذشته واقع شده نظیرش در این امت واقع شود .

«پنجم» در اثبات رجعت در سایر امتها .

«ششم» در اثبات رجعت در پیمبران و اوصیای گذشته .

«هفتم» در اثبات رجعت در این امت اجمالا ، تا آن رجعت موعود آخر الزمان را بعید نشمارند .

«هشتم» در اینکه میان این امت هم دربارهٔ پیغمبران و ائمه علیهم السلام اجمالا رجعت بوده تا آن استبعاد بر طرف گردد .

«نهم» در قسمتی از حدیثهای معتبر که در رجعت مردم ـ از شیعه وغیره ـ وارد شده

«دهم» در پاره‌ای از روایات معتبر در رجعت گروهی از انبیاء و ائمه علیهم السلام .

«یازدهم» در اینکه آیا بعد از حضرت مهدی علیه السلام دولتی هست یا نه ؟ .

الثانی عشر فی ذکر شبهة منکر الرجعة و الجواب عنها ، والله ولی التوفیق وبیده أزمة التحقیق .

الباب الاول

فی المقدمات التی لا بدّ منها قبل الشروع فی المقصود لیکون الطالب لتحقیق هذه المسئلة علی بصیرة فی طلبه ، و نذکرها علی وجه الاختصار اذ یکفی التنبیه علیها والاشارة الیها وهی اثنا عشرة .

الاولی فی وجوب التسلیم لماورد عنهم (ع) والاحادیث فی ذلك کثیرة جداً ولابأس بایراد شیء منها .

روی الشیخ الجلیل ثقة الاسلام محمّد بن یعقوب الکلینی فی باب التسلیم عن عدة من أصحابنا عن أحمد بن محمّد البرقی عن احمد بن محمّد بن أبی نصر عن حماد بن عثمان عن عبد الله بن یحیی الکاهلی ، قال : قال أبو عبدالله (ع) : لو ان قوماً عبدوا الله وحده لاشریك له ، و أقاموا الصلوة و آتوا الزکوة و حجّوا البیت وصاموا شهر رمضان ، ثم قالو الشیء صنعه الله وصنعه رسوله صلی الله علیه وآله : ألا

«دوازدهم» در بیان شبهۀ منکرین رجعت وجواب آن

باب اول

در مقدماتی که پیش از شروع بمقصد باید تذکر داد تا اهل تحقیق با بصیرت وارد مطلب شوند و آنها دوازده مقدمه است که بطور اختصار ذکر میشود ، زیرا اندك تنبیه واشاره ای کفایت میکند

اول در وجوب تسلیم در برابر آنچه از أئمه علیهم السلام وارد شده ، احادیث در این باره بسیار زیاد است ، واشارۀ بقسمتی از آنها ضرر ندارد .

شیخ کلینی در باب تسلیم از عبدالله بن یحیی کاهلی نقل میکند که حضرت صادق علیه السلام فرمود : اگر جمعی خدای یگانه را بپرستند ونماز گزارند وزکوة دهند و حج کنند ، وروزۀ ماه رمضان گیرند ولی در مقابل کاری که خدا وپیغمبر صلی الله علیه وآله

صنع خلاف الذى صنع ؟كانوا بذلك مشركين ، ثم تلا هذه الاية« فلا وربك لايؤمنون حتى يحكّموك فيما شجر بينهم ثم لايجدوا في أنفسهم حرجاً مماقضيت ويسلّموا تسليماً »ثم قال : عليكم بالتسليم .

وعن على بن محمّد عن بعض أصحابنا عن الخشاب عن العباس بن عامر عن ربيع المسلى عن يحيي بن زكريا الانصارى عن أبى عبدالله عليه السلام قال : من سرّه أن يستكمل الا يمان كله فليقل القول منى في جميع الا شياء قول آل محمّد فيما اسرّوا وما أعلنوا وفيما بلغنى عنهم ومالم يبلغني .

« وفى باب معرفة الا مام والردّ اليه »الحسين بن محمد عن الحسن بن على عن أحمد بن عائذ عن أبيه عن ابن اذينة عن غيرو احد عن احدهما عليهما السلام قال : لايكون العبد مؤمناً حتى يعرف الله ورسوله والائمة كلهم وامام زمانه ويردّ اليه و يسلّم له .

وعن عدة من أصحابنا عن أحمد بن محمّد بن خالد عن أبيه عمن ذكره عن محمّد بن

كرده‌اند (بنحو اعتراض) بگويند : چرا چنين نكرد بهمين جمله مشرك شوند سپس اين آيه خواند : «نه ، بپروردگارت قسم ! ايمان ندارند تا ترادر مرافعات خود حكم كنند سپس در دلهاى خود از آنچه حكم كرده‌اى ملالى نيابند وبى چون وچرا گردن نهند سورهٔ نساء آيه ٦٥» .

واز يحيى بن زكريا انصارى نقل ميكند كه حضرت صادق عليه السلام فرمودند : هر كه دوست دارد ايمان كامل داشته باشد بگويد : رأى من در هر چيز رأى آل محمد است ، چه آنها كه نهان كرده‌اند وچه آنان كه عيان گفته اند ، چه آنها كه آگاه شده‌ام وچه آنها كه خبر ندارم .

واز جمعى نقل ميكند كه حضرت باقر يا حضرت صادق عليهما السلام فرمودند : كسى بمقام ايمان نرسد تا خدا وپيغمبر وهمهٔ امامان و امام زمان خويش بشناسد و دين خود باو ارجاع كند ، ودر برابرش گردن نهد .

واز ابن أبي ليلى نقل ميكند كه حضرت صادق عليه السلام فرمود : شما مردمى

عبد الرحمن بن أبی لیلی عن أبیه عن أبی عبدالله عليه السلام قال: لاتکونون صالحین حتی تعرفوا ولن تعرفوا حتی تصدّقوا ولن تصدّقوا حتی تسلموا أبواباً أربعة ، لایصلح آخرها الا بأوّلها ، ضلّ أصحاب الثلاثة وتاهوا تیهاً بعیداً .

اقول : والادلة العقلیة والنقلیة علی ذلك کثیرة .

الثانیة : فی ان حدیثهم علیهم السلام صعب مستصعب وانه لایجوز انکاره

روی الکلینی فی «باب ان حدیثهم صعب مستصعب» عن محمّد بن یحیی عن محمّد بن الحسین عن محمّد بن سنان عن عمار بن مروان عن جابر قال: قال أبو جعفر عليه السلام : قال رسول الله صلی الله علیه وآله : ان حدیث آل محمّد صعب مستصعب . لایحتمله الا ملك مقرّب أو نبیّ مرسل ، أو عبد امتحن الله قلبه للایمان ، فما ورد علیکم من حدیث آل محمّد فلانت له قلوبکم وعرفتموه فاقبلوه ، و ما أشمأزّت منه قلوبکم و أنکرتموه فردوه الی الله و الی الرسول والی العالم من آل محمّد ، وانما الهلاك أن یحدّث أحدکم

صالح وشایسته نشوید تا معرفت پیدا کنید ، ومعرفت پیدا نکنید تا تصدیق کنید وتصدیق نکنید تا تسلیم شوید ، اینها چهار در است که آخرش راست نیاید مگر باولش (یعنی صلاح معرفت ، تصدیق ، وتسلیم همه بهم پیوسته است) هر که بیش از سه قدم بر نداشت (وبه در چهارم نرسید) سخت گمراه شد .

مؤلف گوید : دلیلهای عقلی ونقلی برلزوم تسلیم در برابر أئمه علیهم السلام زیاد است .

مقدمهٔ دوم در اینکه حدیثهای اهلبیت سخت ودشوار است و (بمحض نفهمیدن) انکارش جاین نیست .

کلینی در باب اینکه «حدیثهای آنان سخت ودشوار است» از جابر از حضرت باقر علیه السلام نقل میکند که حضرت رسول صلی الله علیه وآله فرمود : احادیث آل محمد سخت ودشوار است جز فرشته‌ای مقرب یا پیمبری مرسل ، یا بنده‌ای که خدا قلبش را برای ایمان آزموده باشد نپذیرد ، پس اگر حدیثی از آنها نقل شد ودلتان در برابرش نرم شد و توانستید تصدیق کنید بپذیرید ، واگر حدیثی را دلتان نگرفت ونتوانستید بپذیرید بخدا وپیغمبر

بحدیث لایحتمله ، فیقول : واللهماکان هذا والانکار هوالکفر .

و رواه الصفار فی بصائر الدرجات عن محمد بن الحسین ببقیة السند .

۲ ـ وعن أحمد بن ادریس عن عمران بن موسی عن هارون بن مسلم عن مسعدة بن صدقة عن أبی عبدالله علیه السلام قال : ذکرت التقیة عندعلی بن الحسین علیه السلام فقال : والله لوعلم أبوذر مافی قلب سلمان لقتله ، و لقد آخی رسول الله صلی الله علیه و آله بینهما فما ظنکم بسائر الخلق ؟ ان علم العلماء صعب مستصعب ، لایحتمله الانبی مرسل أوملك مقرب ، أوعبدمؤمن امتحن الله قلبه للایمان ، قال : وانما صارسلمان من العلماء لانه امرء منااهل البیت فلذلك نسبته الی العلماء .

أقول : قوله : « لقتله» یحتمل وجوهاً ذکرها السید المرتضی فی الدرر و الغرر وغیره و أقربها ان الضمیر المرفوع عائد الی العلم الذی فی قلب سلمان ، و الضمیر المنصوب عائد الی أبی ذر ، و المعنی ان أباذر لا یحتمل کل ذلك العلم فلوعلمه لقتله علمه به .

وامام بر گردانید وانکار نکنید ، هلاك آنجا است که چنین حدیثی برای کسی نقل شود وبطور قطع بگوید : بخدا ! اینطورنیست ، البته انکار کفراست .

واین حدیث راصفارهم دربصائر الدرجات نقل میکنند .

و ازمسعدة بن صدقة نقل میکند که حضرت صادق علیه السلام فرمود : خدمت حضرت سجاد علیه السلام صحبت تقیه بمیان آمد آنجناب فرمود : بخدا ! اگر ابوذر آنچه در دل سلمان بود میدانست او را میکشت ، با اینکه پیغمبر صلی الله علیه و آله میان آنها برادری ایجاد کرد ، دیگرشما نسبت بسایرمردم چه گمان دارید ؟ علم دانشمندان سخت ودشوار است ، جزپیمبری مرسل ، یا فرشته‌ای مقرب ، یا بنده‌ای که خدا دلش را برای ایمان آزموده باشد آنرا نپذیرد ، سلمان از این جهت از علما شد که یکی از ما اهلبیت بود ، لذا او را ازدانشمندان حساب کردند .

مؤلف گوید : اینکه فرماید «او را میکشت» احتمالاتی دارد که مرحوم سید مرتضی در کتاب غرر ودرر وغیره ذکر میکند ، واز همه مناسبتر این است که : اگر ابوذر علم سلمان را داشت در اثر اینکه تاب تحمل نداشت این علم سبب قتل ابوذر میشد

و یؤیده الحدیثان الآتیان ، الا تری أن بعضهم جنّ و ذهب عقله بسبب حدیث واحد ، وبعضهم شاب رأسه و لحیته لاجل ذلك ولو لم ینس الحدیث لمات وقتله علمه .

وروی الشیخ الجلیل قطب الدین سعیدبن هبةالله الراوندی فی کتاب نوادر المعجزات الذی جعله ملحقاً بکتاب الخرائج والجرایح ومضافاً الیه قال أخبرنی جماعة منهم أبوجعفر محمّدبن علی بن الحسن النیسابوری ومحمّدبن علی بن عبدالصمد عن أبیه قال حدثنا أبومحمّد احمدبن محمدالمعمری عن محمّدبن علی بن الحسین بن بابویه عن محمّدبن الحسن بن الولید عن محمّدبن الحسن الصفّار عن یعقوب بن یزید عن ابن أبی عمیر عن علیّ بن الحکم عن عبدالرحمن بن کثیر عن أبیعبدالله علیه السلام قال : أتی الحسین بن علی علیه السلام اناس من أصحابه فقالوا له : یاأباعبدالله علیه السلام حدثنا بفضلکم الذی جعل الله لکم ، فقال : انکم لاتطیقون ، فقالوا : بلی فقال : ان کنتم صادقین فلیتنحّ اثنان وأحدّث واحداً فان احتمل حدیثکم ، فتنحی اثنان فحدّث واحداً فقام طائر العقل فخرج علی وجهه وذهب و کلّمه صاحباه فلم یرد علیهما و انصرفوا .

چنانکه دوحدیث بعدی هم شاهد همین مدعی است ، وبهمین جهت بود که بشنیدن یك حدیث مشکل یکی عقلش ربوده میشد ، ودیگری مویش سفید میگردید ، واگر آنرا فراموش نمیکرد میمرد وهمین علم سبب قتلش میشد .

قطب راوندی در کتاب نوادر - که ملحق بکتاب خرائج است - از عبدالرحمان بن کثیر نقل میکند که حضرت صادق علیه السلام فرمود : عده‌ای از اصحاب حضرت سید الشهداء علیه السلام خدمت آنجناب رسیده عرض کردند : آن فضائلی را که خدا بشما عطا کرده برای مابیان فرمائید ، فرمود : شماطاقت ندارید گفتند : چراطاقت داریم فرمود : اگر راست میگوئید دونفرتان کنار روید تا با یکی سخن گویم ، اگر وی تاب تحمل داشت برای شماهم خواهم گفت ، دونفر کنار رفتند ، حضرت بآن یکی مطالبی فرمود ناگاه دیوانه‌وار برخاست راه خود پیش گرفت ورفت ، هرچه آن دونفر باوی صحبت کردند جوابی نداد آنها هم بر گشتند .

وبهذا الاسناد قال : أتى رجل الحسين عليه السلام فقال : حدثني بفضلكم الذي جعل الله لكم ، قال : انك لن تطيق حمله ، قال : بلى حدثني يابن رسول الله فاني احتمله ، فحدثه الحسين بحديث فمافرغ الحسين عليه السلام من حديثه حتى أبيض رأس الرجل و لحيته و أنسى الحديث ؛ فقال الحسين عليه السلام : ادركته رحمة الله حين انسى الحديث .

وروى الشيخ الاجل رئيس المحدثين ابو جعفر بن بابويه فى كتاب الامالى فى المجلس الاول عن علي بن الحسين بن شقير الهمدانى عن جعفر بن احمد بن يوسف الازدى عن على بن بزرج الحناط عن عمرو بن اليسع عن شعيب الحداد قال : سمعت أباعبدالله الصادق عليه السلام يقول : ان حديثنا صعب مستصعب لايحتمله الاملك مقرب أو نبي مرسل ، أو عبد امتحن الله قلبه للايمان ، أو مدينة حصينة فسئلته عنها ؛ فقال : هى القلب المجتمع .

اقول : و الاحاديث في هذا المعني ايضاً كثيرة جداً .

الثالثة : في عدم جواز التأويل بغير نص ودليل .

ونيز از حضرت صادق عليه السلام نقل ميكند كه : مردى خدمت حضرت امام حسين عليه السلام رسيده تقاضا كرد فضائل خاندان خود را بيان كنيد ، فرمود : تو تاب تحمل نداری ، عرض كرد : چرا ، دارم بفرمائيد حضرت سخنى فرمود كه هنوز تمام نشده سرو ريش مرد سفيد شد وحديث را هم فراموش كرد ، حضرت فرمود : رحمت خدايش دريافت كه فراموش كرد ، «تا آخر حديث» .

شيخ صدوق در مجلس اول كتاب امالى از شعيب حداد نقل ميكند گفت : شنيدم حضرت صادق عليهم السلام ميفرمود : حديث ما سخت ودشوار است ، بجز فرشته اى مقرب يا پيمبرى مرسل يا بنده اى كه خدادلش را برای ايمان آزموده باشد يا قلعه اى محكم تاب تحمل آنرا ندارد ، گفتم : قلعهٔ محكم چيست ؟ فرمود : قلب مجتمع (يعنى دلى كه از پيروى هواها دچار اوهام باطل وشبهه های گمراه كننده نشده باشد) .

مؤلف گويد : حديث دراين باره نيز بسيار زياد است .

مقدمه سوم در اينكه تأويل مطالب دين بدون دليل محكمى جايز نيست .

روی الکلینی في باب صفة العلم و فضله عن محمّد بن یحیی عن أحمد بن محمّد عن أحمد بن خالد عن ابی البختری عن أبی عبدالله ﷺ قال : ان العلماء ورثة الانبیاء الی أن قال : فانظروا علمکم هذا عمن تأخذونه فان فینا أهل البیت في کل خلف عدولا ینفون عنه تحریف الغالین وانتحال المبطلین وتأویل الجاهلین .

و روی العامة و الخاصة بأسانید متعددة ان رسول الله ﷺ قال لعلی ﷺ : انك تقاتل علی تأویل القرآن کما قاتلت علی تنزیله .

و روی جماعة من علمائنا منهم الرضی في نهج البلاغة و الطبرسی في الاحتجاج عن أمیر المؤمنین ﷺ انه قال : فی کلام له : انا أصبحنا نقاتل اخواننا فی الدین علی ما دخل فیه من الزیغ و الشقاق و الشبهة و التأویل .

اقول : والاحادیث في ذلك ایضاً کثیرة جداً منها ماورد في تفسیر قوله تعالی «ومایعلم تأویله الا الله والراسخون في العلم» وردت أحادیث کثیرة ان المراد بهم النبی والائمة علیهم السلام .

شیخ کلینی در باب «صفت علم» از ابو البختری نقل میکند که : حضرت صادق علیه السلام فرمود : علما وارث پیمبرانند بنگرید این علوم را از که فرا میگیرید که در هر طبقه‌ای در میان ما اهلبیت عادلانی هستند که تحریف گزافگویان ، وافترای مبطلان وتأویل جاهلان را از چهرهٔ دین میزدایند .

سنی وشیعه بسندهای زیاد روایت کنند که پیغمبر صلی الله علیه وآله بعلی علیه السلام فرمود : تو بتأویل قرآن میجنگی چنانکه من بتنزیل (وصریح آیات) قرآن جنگیدم .

جمعی از علمای ما از جمله سید رضی در نهج البلاغه وطبرسی در احتجاج از امیر المؤمنین علیه السلام نقل میکند که در ضمن کلامی فرمود : اکنون ما در اثر تحریفات واختلافات ، وشبهه ها وتأویلاتی که در دین پیدا شده ، با برادران دینی خود پیکار میکنیم

مؤلف گوید : در این موضوع نیز حدیث زیاد است ، ازجمله در تفسیر این آیه : «تأویل قرآن جز خدا وثابتقدمان در علم کسی نداند سورهٔ آل عمران آیهٔ ۷» حدیثهای زیادی وارد شده که مراد از ثابتقدمان در علم پیغمبر و ائمه علیهم السلام است .

الرابعة في عدم جواز التعمق والتدقيق المنافي للتسليم .

روى الكليني في باب «دعائم الكفر وشعبه» عن علي بن ابراهيم عن أبيه عن حماد بن عيسى عن ابراهيم بن عمر اليماني عن سليم عن أبان بن أبي عياش عن سليم بن قيس الهلالي عن أمير المؤمنين عليه السلام قال: بنى الكفر على أربع دعائم على الفسق و الغلو و الشك و الشبهة الى أن قال: و الغلو على أربع شعب على التعمق بالرأي و التنازع فيه والزيغ والشقاق ؛ فمن تعمق لم ينب الى الحق ، ولم يزدد الا غرقا في الغمرات ولم تنحسر عنه فتنة الا غشيته اخرى ، وانخرق دينه فهو يهوى في أمر مريج ، ومن نازع بالرأي وخاصم شهر بالفشل من طول اللجاج ، ومن زاغ قبحت عنده الحسنة و حسنت عنده السيئة ، ومن شاق او عرت عليه طرقه ؛ واعترض عليه أمره فضاق عليه

مقدمهٔ چهارم در اینکه تعمق وموشکافی (واعتماد بفکر خود) بحدی که منافی تسلیم باشد (وبطوری که محور عقاید واعمال و افکر مستقل خود قرار دهد واگر کلامی از ائمه مخالف آن دید تأویل کند) جایز نیست

شیخ کلینی در باب : « دعائم کفر » ازسلیم بن قیس هلالی نقل میکند که علی علیه السلام فرمود : پایه های کفر چهار چیز است : فسق (یعنی خروج از فرمان خدا) غلو (یعنی مقامی را بیش از آنچه هست بالا بردن) شك و شبهه درامردین....وغلو چهار شعبه دارد : موشکافی و استقلال در رأی (بطوری که کلمات پیشوایان دین را هم تأویل کند) ، اختلافات در آراء ، انحراف ودشمنی پس هر که (بنحو مذکور) تعمق و مو شکافی کند بحق باز نگردد وجز غرق شدن در گردابها نتیجه نگیرد ، وهیچ پرده‌ای از جلو چشمش عقب نرود جز اینکه پردهٔ دیگری بیاید ، ودینش پاره‌پاره شود ، وهمیشه در امور درهم وبرهمی سرنگون باشد ، وهر که باتکای رأی خویش (در امور دین) نزاع ومخاصمه کند از کثرت لجاجت ودشمنی بسستی شهره شود ، وهر که منحرف شود ، زیبا در نظرش زشت ، وزشت زیبا آید ، وهر که ستیزه کند راههایش ناهموار گردد ، و

مخرجه اذلم يتّبع سبيل المؤمنين «الحديث» ورواه السيد الرضي في نهج البلاغة .

وفي باب «النسبة» عن محمد بن يحيى عن أحمد بن محمد عن الحسين بن سعيد عن النضر بن سويد عن عاصم بن حميد قال: سئل علي بن الحسين عليه السلام عن التوحيد ، فقال : ان الله عزوجل علم انه يكون في آخر الزمان قوم متعمقون فأنزل الله «قل هو الله أحد» و الايات من سورة الحديد الى قوله : «عليم بذات الصدور» فمن رام وراء ذلك فقد هلك

وروى الحسن بن سليمان بن خالد القمي عنهم عليهم السلام انهم قالوا نجى المسلّمون وهلك المتكلمون ، والاحاديث في هذا المعنى ايضاً كثيرة .

الخامسة : في وجوب الرجوع في جميع الاحكام الي أهل العصمة عليهم السلام

روى الكليني في باب الضلال عن علي بن ابراهيم عن أبيه عن ابن أبي عمير عن عبدالرحمن بن الحجاج عن هاشم صاحب البريد قال : قال أبو عبدالله عليه السلام : اما والله انه شر عليكم أن تقولوا الشيء مالم تسمعوه منا . وفي «باب من مات وليس له امام» عن بعض أصحابنا

كارش دشوار ، وراه برويش بسته شود ، زيرا غير از راه مؤمنان پيش گرفته «تا آخر حديث» واين حديث را سيد رضى هم در نهج البلاغه نقل ميكند .

و از عاصم بن حميد نقل ميكند كه : از حضرت سجاد عليه السلام راجع بتوحيد پرسيدند ، فرمود : خداى عزوجل ميدانست كه در آخر الزمان عده اى متعمق پيدا ميشوند (كه بخيال احاطهٔ بهمهٔ موجودات يا ازمحيط ادراكات خود فراتر نهاده ، وبفكر احاطهٔ بذات حق ميافتند) لذا سورهٔ قل هو الله ، وآيات اول سورهٔ حديد - تا وهو عليم بذات الصدور - را (براى معرفى خويش بقدر طاقت بشر) نازل فرمود ، پس هر كه دنبال اطلاع بيشترى نسبت بذات حق برود هلاك شود .

حسن بن سليمان بن خالد قمى از ائمه عليهم السلام نقل ميكند كه فرمودند : آنها كه تسليم شوند نجات يافتند و آنها كه بسخنان بيجا بپردازند هلاك گردند. واحاديث در اين زمينه فراوان است .

مقدمهٔ پنجم در وجوب رجوع در همهٔ احكام باهل عصمت عليهم السلام .

شيخ كلينى در باب «ضلال» ازهاشم - بازرس كل (كه شايد در دستگاه منصور بوده) نقل ميكند كه حضرت صادق عليهم السلام فرمود : بدانيد بخدا قسم ! اگر چيزى را از ما نشنيده از پيش خود بگوئيد ، براى شما شر بزرگى است .

و در باب «من مات وليس له امام» از مفضل بن عمر نقل ميكند كه حضرت صادق

عن عبد العظیم بن عبد الله الحسنی عن مالك بن عامر عن المفضل بن زایدة عن المفضل بن عمر قال : قال أبوعبد الله عليه السلام : من دان بغیر سماع عن صادق الزمه الله التیه الی العنا ، ومن ادّعی سماعاً من غیر الباب الذی فتحه الله تعالی فهو مشرك وذلك الباب المأمون علی سرّ الله المكنون .

اقول : والا حادیث في ذلك أكثر من ان تحصی وأو فرمن أن تستقصی قد تجاوزت حدّ التواتر بمراتب ، و الا دلة العقلیة والنقلیة علي ذلك كثیرة .

السادسة : في و جوب العمل بمالا یحتمل التقیة من الا حادیث و ترك ما عارضه اذا وافق التقیة .

روی الكلینی في باب اختلاف الحدیث عن محمد بن یحیی عن محمد بن الحسین عن محمد بن عیسی عن صفوان بن یحیی عن داود بن الحصین عن عمر بن حنظلة عن أبی عبدالله عليه السلام في حدیث طویل انه قال له فان كان الخبران مشهورین عنكم قد رو اهما الثقات عنكم ؟ قال : ینظر فما و افق حكمه حكم الكتاب و السنة

علیه السلام فرمود : هر كه بدون شنیدن از امامی امری را بنام دین بپذیرد خدا همیشه سر گردانش كند تا دچار رنج شود ، وهر كه بقول غیر امام اعتماد كند و از غیر دری كه خدا گشوده وارد شود مشرك است ، این همان دری است كه بر سر پنهان خدا مأمون است (ورازهای الهی بوی سپرده شده) .

مؤلف گوید . حدیث در این باره از شماره بیرون واز حد تواتر بمراتبی افزون است ودلیلهای عقلی ونقلی بر این مطلب فراوان است .

مقدمهٔ ششم : در وجوب عمل بحدیثهائی كه احتمال تقیه ندارد ، و ترك حدیثهای معارض آنها ؛ اگر موافق تقیه باشد .

شیخ كلینی در باب «اختلافات حدیث» در حدیثی طولانی از عمر بن حنظله نقل میكند كه گفت بحضرت صادق علیه السلام عرض كردم : اگر هر یك از دو خبر مخالفرا ، معتمدان از شما نقل كنند چه باید كرد ؟ فرمود : هریك حكمش موافق قرآن و سنت پیغمبر صلی الله علیه و آله ، ومخالف سنیان است بگیرید ، و آنرا كه مخالف كتاب وسنت وموافق

و خالف العامة فيؤ خذ به و يترك ما خالف حكمه حكم الكتاب و السنة و وافق العامة .

قلت : أرأيت ان كان الفقيهان عرفا حكمه من الكتاب والسنة و وجدنا أحد الخبرين موافقاً للعامة و الآخر مخالفا لهم ؟ قال : ماخالف العامة ففيه الرشاد « الحديث » .

وروى الشيخ الجليل محمد بن أبي جمهور اللحسائي في كتاب غوالي اللئالي قال : روى العلامة مرفوعاً عن زرارة قال : سئلت ابا جعفر عليه السلام فقلت : يأ تينا عنكم حديثان متعارضان الى أن قال : انظروا ماوافق منهما العامة فاتركه ،وخذبما خالفهم فان الحق فيماخالفهم «الحديث» .

اقول : و الاحاديث في ذلك كثيرة جداً وقدروى ما يدل على جواز الاخذ بالحديث الذى ورد من باب التقية ولكن ذلك غير صريح في وجود المعارض فيحمل على عدم وجود معارض له ، أوعلى عدم العلم بكونه من باب التقية ،لعدم الاطلاع على اعتقاد العامة فيه ، فيعمل بالمرجحات الباقية .

سنيان است رها كنيد ، گفتم : اگر هر دوفقيه (كه در مرافعه حكم ميكنند) حكم واقعه را از كتاب وسنت گرفته باشد وحكم يكى موافق سنيان وحكم ديگر مخالف آنها باشد چه كنيم ؟: فرمود مخالف سنيان را بگير كه هدايت در همان است «تا آخر حديث» .

ابن ابى جمهور احسائى در كتاب غوالى اززراره نقل ميكند كه گفت : از حضرت باقر عليه السلام پرسيدم : اگر دو حديث مخالف ازشما نقل شد چه كنيم ؟ فرمود : به بينيد هر يك موافق سنيان است واگذاريد وهر يك مخالف ايشان است بگيريد كه حق در جهت مخالف آنان است «تا آخر حديث» .

مؤلف گويد : حديث در اين باب هم بسيار است ، ودر بعضى احاديث است كه عمل بآنچه موافق آنها است هم جايز است ولى شايد مراد جائى باشد كه حديثى مخالف آن نباشد ، يا جائى كه در اثر عدم اطلاع بر رأى آنها نميدانيم حديث موافق آنها است يا مخالف ، از اين جهت بايد براههاى ديگر حديث صحيح را تشخيص داد .

اذا تقرر هذا فاعلم ان أحاديث الرجعة لاتوافق العامة بوجه فيجب العمل بها ، و لايظهر لها معارض صريح أصلا، وعلى تقدير وجوده يجب حمله على التقية قطعاً كما اشار اليه ابن بابويه .

السابعة في وجوب الرجوع في جميع الاحكام الى رواة الحديث فيما رووه عنهم عليهم السلام .

روى رئيس المحدثين ابن بابويه في كتاب كمال الدين ، ورئيس الطائفة الشيخ الطوسي في كتاب الغيبة ، وأمين الدين ابو منصور الطبرسي في كتاب الاحتجاج بأسانيدهم الصحيحة عن مولانا صاحب الزمان عليه السلام انه كتب في جواب مسائل اسحق بن يعقوب وأما الحوادث الواقعة فارجعوا الى رواة حديثنا فانهم حجتي عليكم و انا حجة الله .

اقول : والاحاديث الدالة على وجوب الرجوع الى رواة أحاديثهم عليهم السلام عموماً وخصوصاً كثيرة جداً لاتحصى ويكفي الاشارة اليها ومن جملتها ماروا الكليني في باب اختلاف الحديث بالاسناد السابق عن عمر بن حنظلة قال : سألت أبا عبد الله

بنابر این چون حدیثهای رجعت بهیچ وجه با سنیان موافقت ندارد باید آنها را پذیرفت ، علاوه حدیث معارض ومخالف صریحی هم ندارد ، اگر هم داشته باشد قطعاً باید حمل بر تقیه کرد ، چنانکه مرحوم صدوق نیز میفرماید .

مقدمهٔ هفتم اینکه درهمهٔ احکام باید براویان حدیث رجوع کرد وبحدیثهائی که از ائمه نقل میکنند عمل کرد .

شیخ صدوق در کتاب اکمال وشیخ طوسی در کتاب غیبت ؛ وطبرسی در احتجاج بسندهای صحیح از حضرت صاحب الزمان علیه السلام نقل میکنند که در جواب سئوالهای اسحاق بن یعقوب نوشتند : واما حوادث واتفاقاتی که ، رخ میدهد ! براویان حدیث ما رجوع کنید که آنان از جانب من برشما حجت اند ، ومن حجت خدایم .

مؤلف گوید : حدیثهائی که بر وجوب رجوع براویان حدیث عموماً یا خصوصاً دلالت میکنند بقدری زیاد است که بشمار نیاید واشاره ای بآنها کافی است ، واز جمله همان حدیث سابق است که عمر بن حنظله میگوید از حضرت صادق علیه السلام پرسیدم : دو نفر از شیعیان بر

عليه السلام عن رجلين من أصحابنا بينهما منازعة في دين أو ميراث فتحاكما الى السلطان او الي القضاة أيحل ذلك ؟ فقال : من تحاكم اليهم في حق أو باطل فانما تحاكم الى الطاغوت ، ومايحكم له فانما يأخذ سحتاً وان كان حقاً ثابتاً الى أن قال : ينظران الى من كان منكم قد روى حديثنا ونظر في حلالنا وحرامنا وعرف أحكامنا، فليرضوا به حكماً ، فاني قد جعلته عليكم حاكماً ، فاذا حكم بحكمنا فلم يقبل منه فانما استخف بحكم الله وعلينا رد ، والراد علينا راد على الله ، وهو على حد الشرك بالله

وروى ابن بابويه في الامالي في المجلس الرابع والثلثين عن الحسين بن أحمد بن ادريس عن أبيه عن محمد بن احمد بن يحيى بن عمران الاشعرى عن محمد بن علي عن عيسى بن عبدالله العلوى العمرى عن أبيه عن آبائه عن علي عليه السلام قال : قال رسول الله اللهم ارحم خلفائي ثلثاً قيل :يارسول الله ومن خلفاؤك ؟ قال : الذين يأتون بعدى يبلغون حديثي و سنتي ثم يعلمونها امتي . ورواه ايضاً في آخر كتاب من لايحضره الفقيه مرسلا .

سر طلبي يا ارثي مرافعه دارند ، جايز است بدستگاه دولت بني اميه يا قضات آنها رجوع كنند ؟ فرمود : هر كه در دعواى حق يا باطلي حكومت بدانها برد محاكمه بظالم طغيانگر برده وهر چه بحكم وى بگيرد بحرام گرفته اگر چه حق ثابت او باشد ـ تا آنجا كه(چون ميپرسد : پس بكه مراجعه كنند ؟) ميفرمايد : ـ بنگرند هر كس از شيعيان كه حديث ما را روايت كند ، ودر حلال وحرام ما نظر كند ، واحكام بشناسد بداورى او تن دهند كه من او را برشما حاكم قرار دادم ، آنگاه اگر بحكم ما حكومت كرد ونپذيرفتند ، بحكم خدا اهانت كرده وما را رد كرده اند ، وهر كه رد ما كند رد خدا كرده ودر مرز شرك بخدا است .

ابن بابويه در كتاب امالي در مجلس ٣٤ از عبدالله علوى از پدرانش از على عليه السلام نقل ميكند كه پيغمبر صلى الله عليه وآله سه مرتبه فرمود : خداوندا ! جانشينان مرا رحمت كن ، پرسيدند : جانشينان شما كيانند ؟ فرمود : آنها كه پس ازمن بيايند ؛ حديث وسنت مرا فرا گيرند وبامتم بياموزند .

واين حديث را در كتاب من لايحضر هم بدون سند نقل ميكند

وقدروی الخاصة والعامة عن رسول الله ﷺ انه قال : علماء امتی کانبیاء بنی اسرائیل .

وروی الثقة الجلیل محمدبن الحسن الصفارفي بصائر الدرجات في باب مایلقی الی الائمة علیهم السلام فی لیلة القدر عن عبدالله بن محمد ومحمد بن الحسین بن أبي الخطاب عن محمد بن عبدالله عن یونس عن عمربن یزید قال : قلت لابی عبدالله ﷺ أرأیت من لم یقر بانکم في لیلة القدر کما ذکرت ولم یجحده ؟ قال : اما اذا قامت علیه الحجة ممن یثق به في علمنا فلم یثق به فهوکافر ، وأمامن لم یسمع ذلك فهو في عذر حتی یسمع ، ثم قال أبوعبدالله ﷺ : « یؤمن بالله ویؤمن للمؤمنین» .

اقول : والاحادیث فی ذلك کثیرة جداً قد تجاوزت حدّ التواتر وقد جمعت منها جملة فی موضع آخر ، و هی کما تری لیس فیها تعرّض لاشتراط الملکة التی ذکرها بعض المتأخرین و لا فیها رخصة للمذکورین في أن یعلموا

شیعه وسنی روایت کنند که پیغمبرصلی‌الله‌علیه وآله فرمود : علمای‌امت من مانند پیمبران بنی اسرائیل‌اند .

صفار در بصائرالدجات ـ در باب چیزهائی که شبهای قدر بائمه علیهم السلام القا میشود ـ از عمر بن یزید نقل میکند که گفت : بحضرت صادق علیه السلام عرض کردم : اگر کسی باین مقام شما راجع بشب قدر اقرار نکند و انکاری هم نداشته باشد حکمش چیست ؟ فرمود : اگر مرد موثقی این مراتب را بوی گفت و حجت برایش تمام گشت و اقرار نکردکافر است ، واگر بگوشش نرسید ، تا نشنیده معذور است ؛ سپس حضرت این آیه خواند (که خداوند درصفات عالی پیغمبر صلی‌الله علیه‌وآله میفرماید) : «بخدا ایمان آوردومؤمنان را نیز تصدیق کند ، سوره توبه : آیهٔ ۶۱ » (اشاره باینکه‌مسلمانان هم باید از پیغمبر صلی‌الله علیه‌وآله پیروی کنندوحدیثهائی که‌مؤلفان‌نقل‌میکنندبپذیرند)

مؤلف گوید حدیث‌در این باره زیاد وازحدتواترمتجاوزاست که‌من قسمتی‌ازآنها را جای‌دیگر جمع کرده‌ام ، وچنانکه واضح‌است شرط عدالت راوی وطبیعت خدا ترسی که بعضی از متأخرین قید کرده‌اند در این احادیث نیست (بلکه تنها بوثوق واطمینان

بظنّهم ، أو يقولوا شيئاً لم يثبت عندهم عن الائمة عليهم السلام .

اذا عرفت ذلك ظهر لك صحة الرجعة فانها مذهب جميع رواة الحديث ، وقد نقلوها عن الائمة عليهم السلام كما ستعرفه ان شاءالله تعالى .

الثامنة في وجوب عرض الحديث المشكوك فيه ، و الحديثين المختلفين على القرآن وقبول ماوافقه خاصة .

روى الكليني في باب الاخذ بالسنة وشواهد الكتاب عن عدة من أصحابنا عن احمد بن محمّد بن خالد عن أبيه عن النضر بن سويد عن يحيى الحلبي عن أيوب بن الحرّ قال : سمعت أباعبدالله عليه السلام يقول: كل شيء مردود الى الكتاب والسنة ، و كل حديث لم يوافق كتاب الله فهو زخرف.

وعن علي بن ابراهيم عن أبيه عن النوفلي عن السكوني عن أبي عبد الله عليه السلام قال : ان على كل حقّ حقيقة ، و على كل صواب نوراً ، فما وافق كتاب الله فخذوه ، وماخالف كتاب الله فدعوه .

براوی اکتفاشده ، چنانکه عده زیادی از علماهم بیش از اعتماد براستگوئی راوی لازم نمیدانند)ونیز روایات بکسی اجازه نداده که بگمان خویش عمل کند یا رأیی که از ائمه نرسیده بگوید ازاین مقدمه هم صحت رجعت معلوم میشود زیرا همهٔ راویان حدیث بآن معتقدند وآنرا از ائمه علیهم السلام نقل میکنند .

مقدمه هشتم اینکه اگر حدیثی مورد شك شد ، یا دو حدیث مخالف نقل شد باید آنهارا بقرآن عرضه کرد ، هریك موافق قرآن بود پذیرفت .

شیخ کلینی در باب «اخذ سنت وشواهد کتاب» از ایوب بن حر نقل میکند که گفت : از حضرت صادق علیه السلام شنیدم که فرمود : هر چیز باید بقرآن وسنت ثابت پیغمبر ارجاع شود ، وهرحدیثی که مخالف کتاب خدا بود ساختگی است .

واز سکونی نقل میکند که حضرت صادق علیه السلام فرمود : هر حقی را حقیقتی است ، وهر مطلب صحیحی را نوری ، هر حدیثی موافق قرآن است بگیرید ، وهر چه مخالف است واگذارید .

اقول : و الا حاديث في ذلك ايضاً كثيرة جداً و يفهم من حديث آخر ان المراد عرض الحديث على الواضحات من القرآن ، أو على الايات التي ورد تفسيرها عنهم عليهم السلام .

اذا عرفت ذلك فنقول : أحاديث الرجعة كلها من هذا القبيل الذي يوافق القرآن فتجب الاخذ بها لما يأتي ان شاء الله تعالي .

التاسعة : في وجوب ترجيح الحديث الموافق لاجماع الشيعة بل الموافق للمشهور بينهم .

روى الكليني في باب اختلاف الحديث بالاسناد السابق عن عمر بن حنظلة عن أبي عبدالله عليه السلام في حديث قال : انظر الى ماكان من رواياتهم عنا في ذلك الذي حكما به المجمع عليه بين أصحابك ، فيؤخذ به من حكمنا و يترك الشاذ النادر الذي ليس بمشهور عند أصحابك ، فان المجمع عليه لاريب فيه «الحديث» .

اقول : والنصوص في ذلك كثيرة ، اذا تقرر هذا فاعلم ان أحاديث الرجعة

مؤلف گوید : حدیث در این زمینه بسیار زیاد است ، واز بعض آنها معلوم میشود مراد عرضهٔ حدیث بر آیات واضح قرآن است ؛ یا آیه‌هائی که از ائمه علیهم السلام تفسیرش رسیده .

وحدیثهای رجعت همه موافق قرآن است پس باید پذیرفت ، چنانکه خواهد آمد .

مقدمهٔ فهم اینکه در دو حدیث مخالف ، آنرا که موافق اجماع شیعه و یا مشهور بین آنها است باید گرفت .

شیخ کلینی در باب «اختلاف حدیث» از عمر بن حنظله از حضرت صادق علیه السلام در حدیثی (راجع باختلاف دو حاکم در حکم مرافعه) نقل میکند که فرمود : بنگرید هر یك که در حکم خویش ، بروایتی استناد میکند که بین شیعه مورد اتفاق است حکم اورا بگیرید ، وحکم آن یك را که روایتش نادر است ومیان اصحاب شهرت ندارد رها کنید که آنچه اتفاقی شیعیان است شك ندارد «تا آخر حدیث» .

مؤلف گوید : در این موضوع نیز حدیث زیاد است وبحسب این احادیث هم باید

موافقة لاجماع الشيعة كما يأتي ان شاء الله تعالى ، فتعين العمل بها .

العاشر: في الاشارة الى جملة من وجوه الترجيح المنصوص في محال التعارض اعلم ان الاحاديث في هذا المعنى كثيرة جداً و تؤيدها أدلة عقلية متعددة ، و أنا اشير الى الوجوه المذكورة اختصاراً وهي اثنا عشر: «الاول» عدم موافقة أحد الخبرين للعامة و موافقة الاخر لهم «الثاني» مخالفة أشهر مذاهب العامة و موافقة المعارض له «الثالث» كون راوي أحدهما عدلا دون الاخر «الرابع» كون أحد الراويين أعدل من الاخر «الخامس» كون احدهما أورع من الاخر «السادس» موافقة احدهما للاجماع دون معارضه «السابع» موافقة أحدهما للمشهور بين الشيعة دون معارضه «الثامن» كون أحد الراويين فقيهاً او أفقه من الاخر «التاسع» موافقة أحدهما للقرآن دون الاخر «العاشر» موافقة احدهما للسنة الثابتة دون الاخر «الحادي عشر» كثرة رواة أحدهما بالنسبة الى الاخر «الثاني عشر» موافقة الاحتياط ، فهذه وجوه الترجيح المشهورة في الاحاديث وأقواها الاول عند التحقيق ، ولها أحكام مفصلة في محل آخر

روایات رجعت را پذیرفت ، چون مورد اتفاق شیعه است چنانکه بعداً تذکر میدهیم .

مقدمه دهم اینکه در مورد معارضه ومخالفت دو حدیث ، در روایات زیادی دوازده وجه برای ترجیح یکی از آنها وارد شده ، دلیلهای عقلی چندی هم موافق آنها است وما مختصراً باین وجوه اشاره میکنیم :١ـ مخالفت یك خبر باسنیان ـ وموافقت دیگری با آنان ٢ ـ مخالفت با مشهورترین مذاهب سنیان ـ وموافقت دیگری با آن ٣ ـ راوی یکی عادل باشد ـ وراوی دیگری غیرعادل ٤ ـ راوی یکی عادلتر باشد ٥ـ راوی یکی پرهیزکارتر باشد ٦ ـ موافقت یکی بااجماع ـ وعدم موافقت دیگری ٧ ـ موافقت یکی با مشهور بین شیعه ـ وعدم موافقت آن دیگر ٨ـ راوی یکی فقیه یا فقیه‌تر از دیگری باشد ٩ـ موافقت یکی با قرآن ١٠ـ موافقت یکی باسنت ثابت ١١ـ یکی پیش از دیگری نقل شده باشد ١٢ـ موافقت با احتیاط . اینها وجوه مشهور در ترجیح احادیث است ، و بشهادت تحقیق ، اولی از همه قوی‌تر است ، واینها احکامی دارد که تفصیلش در جای

وأكثرها متلازمة كما يعرفه المتتبع الماهر، واذا تأملت علمت ان أكثرها أوكلها موجودة في احاديث الرجعة علي تقدير وجود معارض صريح لها .

الحادية عشر في وجوب الرجوع الى الكتب الاربعة و أمثالها من الكتب المعتمدة .

روى الكليني في باب رواية الكتب والحديث وفضل الكتابة والتمسك بالكتب عن محمد بن يحيى عن أحمد بن محمد بن عيسى عن الحسن بن علي بن فضال عن ابن بكير عن عبيد بن زرارة قال : قال أبو عبدالله عليه السلام : احتفظوا بكتبكم فانكم سوف تحتاجون اليها .

وعن عدة من أصحابنا عن أحمد بن محمد بن خالد عن بعض أصحابه عن أبي سعيد الخيبري عن المفضل بن عمر قال : قال لي أبوعبدالله عليه السلام : اكتب وبث علمك في اخوانك ، فاذامت فاورث كتبك بينك ، فانه يأتي على الناس زمان هرج لا يأنسون فيه الا بكتبهم .

و عن محمد بن يحيى عن أحمد بن محمد و محمد بن الحسين عن الحسن بن محبوب عن عبدالله بن سنان قال : قلت لابي عبدالله عليه السلام : يجيئني القوم فيسمعون

خود مذكور است ، غالباً هم - چنانكه اهل خبرة ماهرميداند - بيشتر آنها يكجاجمع ميشود ، وچون نيك بنگرى معلوم ميشود همهٔ اين وجوه يابيشترش در حديثهاى رجعت موجود است ، پس اگرهم خبر مخالفى درکارباشدترجيح با اينها است .

مقدمه يازدهم در وجوب رجوع بچهار كتاب معتبر ، وساير كتابهاى معتبرشيعه

كلينى در باب «روايت كتب وحديث» ازعبيدبن زرارة نقل ميكند كه حضرت صادق عليه السلام فرمود : كتابهاى خود را حفظ كنيد كه بعداً بآنها محتاج ميشويد .

وازمفضل بن عمر نقل ميكند كه گفت : حضرت صادق عليه السلام بمن فرمود : علم خود بنويس ودرميان برادرانت منتشر كن وپس ازمرگ براى فرزندانت بگذار كه دورهٔ هرج ومرجى بيايد كه مردم جز بكتابهاى شما انس نگيرند (وراه ديگرى برفهم احكام دين نداشته باشند)

واز عبدالله بن سنان نقل ميكند كه گفت : بحضرت صادق عليه السلام عرض كردم .

منّي حديثكم فاضجر ولا أقوّى ، قال فاقرء عليهم من أوله حديثاً ومن وسطه حديثاً ومن آخره حديثاً .

وعنه عن أحمد بن عمر الحلال قال : قلت لابى الحسن الرضا عليه السلام : الرجل من أصحابنا يعطيني الكتاب ولايقول اروه عني يجوز لي أن أرويه عنه ؟ قال : اذا علمت ان الكتاب له فاروه عنه .

وعن علي بن محمد عن أحمد بن محمد عن أبي ايوب المدني عن ابن أبي عمير عن حسين الاحمسي عن أبي عبد الله عليه السلام قال : القلب يتّكل على الكتابة .

وعن الحسين بن محمد عن معلى بن محمد عن الوشاء عن عاصم بن حميد قال : سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول : اكتبوا فانكم لاتحفظون حتى تكتبوا .

وعن محمد بن يحيى عن أحمد بن محمد عن ابن أبي نصر عن جميل بن دراج قال قال أبو عبد الله عليه السلام : أعربوا حديثنا فانا قوم فصحاء .

گاهی عده‌ای برای شنیدن حدیث میایند، ومن (دراثر طول حدیث ودرازی سخن) خسته وناتوان میشوم (و نمیتوانم حدیث را بآخر برسانم) فرمود : قسمتی از اول ، وقسمتی از وسط ، وقسمتی ازآخر آن بگو (وجمله‌های غیرمرتبط دراثناءرا اسقاط کن) .

واز احمدبن عمر نقل میکند که گفت : بحضرت رضا علیه السلام عرض کردم : گاهی یکی از اصحاب ما کاغذی بدست من میدهد (که درآن حدیثی است) ونمیگوید : این حدیث را از من نقل کن ، برای من جایز است از او روایت کنم ؟ فرمود : اگرمیدانی کاغذ از خود اوست روایت کن .

واز حسین احمسی نقل میکند که حضرت صادق علیه السلام فرمود : دل بنوشتن اعتماد میکند (واگرمطلبی نوشته شد قلب مطمئن است که ضایع نمیشود) .

واز عاصم بن حمید نقل میکند که گفت شنیدم حضرت صادق علیه السلام میفرمود : (حدیث را) بنویسید که تا ننویسید محفوظ نمیماند .

واز جمیل بن دراج نقل میکند که حضرت صادق علیه السلام فرمود : حدیثهای مارا بااعراب صحیح ضبط کنید که ما مردم فصیحی هستیم (واگر اعراب نشود بفصاحت کلام و گاهی بمعنایش خلل میرسد) .

و عن عدة من أصحا بنا عن أحمد بن محمد عن محمد بن الحسن بن أبي خالد شينوله ، قال : قلت لابي جعفر الثاني عليه السلام : ان مشايخنا رووا عن أبي جعفر و أبي عبد الله عليهما السلام و كانت التقية شديدة، فكتموا كتبهم فلم يرووا عنهم ، [فلما ماتوا صارت الكتب الينا] فقال : حدثوا بها فانها حق .

اقول: والاحاديث في ذلك كثيرة جداً قد تجاوزت حد التواتر و قد نقل جماعة من عظماء العلماء الاجماع على ذلك، ويستفاد بالتتبع والاستقراء انهم كانوا يكتبون مايسمعونه من أهل العصمة عليهم السلام بأمرهم ، ويعرضون كلما يشكون في صحته من حديث و كتاب عليهم ، وانهم جمعوا أربعمائة كتاب سموها اصولا ، وأجمعوا على صحتها، فكانوا لايعملون الا بها ولا يرجعون الا اليها، وذلك بأمر الائمة عليهم السلام، وان الكتب الاربعة و أمثالها مأخوذة من تلك الاصول ، فكل حديث منها مجمع على ثبوته عن المعصوم ، و كل كتاب منها متواتر عن مؤلفه ، وتحقيق هذه المقدمات يظهر

واز محمد بن حسن نقل ميكند كه گفت : بحضرت جواد عليه السلام عرض كردم : بزرگان ما از حضرت باقر وحضرت صادق عليهما السلام حديثهائى روايت كرده‌اند ؛ و چون در شدت تقيه بوده‌اند كتابهاى خود بكسى ننموده‌اند و كسى از آنان نقل نكرده پس از مرگشان كتب بدست ما افتاده چه كنيم ؟ فرمود : اين حديثها را نقل كنيد ، صحيح است .

مؤلف گويد : حديث دراين باب فراوان واز حد تواتر متجاوزاست ، وعده‌اى از بزرگان علماء هم براين مطلب دعوى اجماع ميكنند ، واز گردش وتفحص بدست ميآيد كه راويان هر چه از ائمه عليهم السلام ميشنيدند بدستور آنها مينوشتند و اگر بازهم درصحت حديثى يا نوشتهٔ اى شك ميكردند ميپرسيدند ، وبدين ترتيب چهار صد كتاب جمع آورى كردند وآنها را «اصول» ناميدند ، وصحت آنها اتفاقى بود ، بغير آنها عمل نميكردند ومرجع ديگرى نداشتند ، واين جمله بامر ائمه عليهم السلام بود ، سپس چهار كتاب معتبر وامثال آنها را از آن اصول گرفتند ، بنابر اين هر يك از حديثهاى اين كتب هم صحتش اجماعى است ، واستناد اين كتابها بمؤلفانش هم بتواتر ثابت است (مثلا همه ميگويند كه

لمن طالع كتاب الفوائد المدينة وأمثاله ، واذا عرفت ذلك ظهر لك ان أحاديث الرجعة ثابت عن أهل العصمة عليهم السلام، لوجودها في الكتب الاربعة وغيرها من الكتب المعتمدة، وكثرة القرائن القطعية الدالة على صحتها ، وثبوت روايتها ، ويتحقق ذلك في محل آخر ، على انها لاتحتاج الي شيء من القرائن لكونها قد بلغت حد التواتر ، بل تجاوزت ذلك الحد ، وكل حديث منها يفيد العلم مع القرائن المشار اليها ،فكيف يبقى شك مع اجتماع الجميع ؟!

الثانية عشر في ذكر الكتب المعتمدة التي قد نقلت منها أدلة الرجعة وأحاديثها ومقدماتها ، ولم تحضرني جميع الكتب التي تشتمل على الاحاديث في هذا المعنى وفيما حضرفيها بل في بعضها، بل في كتاب واحد منها ، بل في حديث واحد كفاية لاهل التحقيق والتسليم ، ولم استوف جميع ماحضرني من الكتب ، ولا نقلت جميع مافيها ، وانما نظرت في مظان تلك الاحاديث ، وكثيراً ما يوجد أحاديث في غير مظانها

كتاب كافى را كلينى وتهذيب را شيخ طوسى ، ومن لا يحضر را ابن بابويه نوشته)و صحت اين مقدمات بامطالعه كتاب «فوائد المدنية» وامثال آن روشن ميشود ، از اين مقدمه معلوم ميشود كه حديثهاى رجعت از ائمه عليهم السلام صادر شده ، زيرا در چهار كتاب وساير كتابهاى معتبر ثبت است ، ونشانه‌هاى قطعى زيادى هم در دست است كه برصحت وثبوت اين روايات گواهى ميدهد ، علاوه كه احتياج بشاهد وقرينه هم ندارد ، چون بحد تواتر يا متجاوز است ، وهر يك از اين حديثها بملاحظهٔ قرائنى كه گفتيم ، قطعى است تا چه رسد كه همه مجتمع شود ؟ .

مقدمه دوازدهم در ذكر كتابهاى معتبرى كه دليلها وحديثها ومقدمات رجعت را از آنها نقل ميكنيم ، كتابهائى كه حديثهاى اين موضوع را جمع كرده همه نزد من نيست ولى همين مقدارى كه هست بلكه قسمتى از آنها ؛ بلكه يك كتابش ، بلكه يك حديثش براى اهل تحقيق و تسليم كافى است ، ونيز همهٔ احاديث كتبى را كه در دست دارم نقل نكردم ، فقط موارد مناسب آنها را پيدا كرده احاديثش را آوردم ، وچه بسا درابواب

و من تتبّع أمكنه الزيادة على ما نقلت من تلك الكتب ، وأنا اذكر اسمائها هنا تيمناً وتبرّكا بها وهي :

كتاب الله القرآن الكريم، الصحيفة الكاملة، كتاب الكافي للكليني، كتاب التهذيب للشيخ الطوسي ، كتاب من لا يحضره الفقيه للشيخ الصدوق ابن بابويه ، كتاب عيون الاخبار له، كتاب معاني الاخبار له، كتاب الخصال له ، كتاب كمال الدين وتمام النعمة له ، كتاب الاعتقادات له ، كتاب ثواب الاعمال وعقاب الاعمال له، كتاب علل الشرايع والاحكام له، كتاب الامالي له ، كتاب التوحيد له، كتاب المصباح الكبير للشيخ الطوسي كتاب المصباح الصغير له، كتاب الغيبة له، كتاب الامالي لولده، كتاب المصباح للكفعمي كتاب الخلاصة للعلامة، كتاب النجاشي في الرجال كتاب ابن داود في الرجال ، كتاب الفهرست للشيخ في الرجال ، كتاب ميرزا محمد الاسترابادي في الرجال ، كتاب الكشي في الرجال، كتاب الاختيار من الكشي للشيخ في الرجال ، كتاب تفسير علي بن ابراهيم بن هاشم، كتاب المحاسن لاحمد بن أبي عبدالله البرقي ؛ كتاب المزار المسمى بكامل الزيارة للشيخ أبي القاسم جعفر بن محمد بن قولويه ؛ كتاب الكفاية في النصوص على عدد الائمة لمحمد بن علي بن الخزاز القمي ، رسالة المحكم و المتشابه للسيد المرتضي كتاب قصص الانبياء للثقة الجليل سعيد بن هبة الله الراوندي ، كتاب الارشاد في حجج

غير متناسب هم حديثهائي هست كه اگر كسي بگردد بيابد ، اينك نام اين كتب بعنوان تبرك ذكر ميشود : قرآن كريم ، صحيفهٔ سجاديه ، كافي كليني ، تهذيب شيخ طوسي ، من لا يحضر صدوق، عيون الاخبار ، معاني الاخبار، خصال، كمال الدين، اعتقادات ، ثواب الاعمال عقاب الاعمال، علل ، امالي ، توحيد كه اين جمله همه از صدوق است ، مصباح كبير مصباح صغير وغيبت از شيخ طوسي ، امالي فرزند شيخ ، مصباح كفعمي ، خلاصهٔ علامه ، رجال نجاشي ، رجال ابن داود ؛ فهرست شيخ ، رجال استرابادي ؛ رجال كشي ، اختيار كشي ، تفسير علي بن ابراهيم ، محاسن برقي ؛ مزار ، كامل الزياره ابن قولويه ؛ كفايهٔ محمد بن علي خزاز ، رسالهٔ محكم ومتشابه سيد مرتضي، قصص الانبياء راوندي، ارشاد مفيد ، كشف الغمه اربلي ،

الله على العباد للشيخ المفيد ، كتاب كشف الغمة فى معرفة الائمة للشيخ أبى الحسن علي بن عيسى الاربلى ، كتاب الخرايج والجرايح للشيخ قطب الدين سعيد بن هبة الله الراوندى ، كتاب مجمع البيان لعلوم القرآن للشيخ أبى على الفضل بن الحسن الطبرسى ؛ كتاب بصائر الدرجات لمحمد بن الحسن الصفار ، كتاب قرب الاسناد لعبد الله بن جعفر الحميرى ، كتاب مشارق أنوار اليقين فى حقايق أسرار أمير المؤمنين للحافظ رجب البرسى ، كتاب الاحتجاج على أهل اللجاج للشيخ أبى منصور أحمد بن على بن أبيطالب الطبرسى كتاب الصراط المستقيم الى مستحقى التقديم للشيخ زيد الدين على بن يونس العاملي ، كتاب جامع الاخبار للشيخ حسن بن الشيخ أبى على الطبرسى ، كتاب الملهوف على قتلى الطوف للسيد رضى الدين على بن طاوس ، كتاب مهج الدعوات له ، كتاب كشف المحجة لثمرة المهجة له ، كتاب ارشاد القلوب الى الصواب للشيخ أبى الحسن بن محمد الديلمي ، كتاب مسكّن الفؤاد للشيخ زين الدين على بن أحمد العاملى ، كتاب اعلام الورى للشيخ أبى على الطبرسى ، كتاب نهج البلاغة للسيد الرضى محمد بن الحسين الموسوى ، كتاب سليم بن قيس الهلالى رسالة للشيخ الجليل الحسن بن سليمان بن خالد القمى .

اقول : وهنا كتب اخر لم تحضرنى وقت جمع هذه الاحاديث ، لكن نقل منها أصحاب الكتب السابقة ؛ .

منها كتاب القائم للفضل بن شاذان ، كتاب الدلايل لعبدالله بن جعفر الحميرى

خرائج راوندى ؛ مجمع البيان طبرسى ، بصائر الدرجات صفار ، قرب الاسناد حميرى ، مشارق حافظ رجب برسى ، احتجاج طبرسى ، صراط المستقيم على بن يونس عاملى ؛ جامع الاخبار شيخ حسن طبرسى ، ملهوف سيد بن طاووس مهج الدعوات ، و كشف المحجة سيد ، ارشاد القلوب ديلمى ، مسكن الفؤاد شيخ زين الدين عاملى ؛ اعلام الورى طبرسى ؛ نهج البلاغه سيد رضى كتاب سليم بن قيس هلالى ، رسالهٔ شيخ حسن بن سليمان بن خالد قمى .

كتابهاى ديگرى هم هست كه هنگام جمع آورى اين احاديث در دسترس نبود ودر كتب مذكور از آنها نقل شده ، ازجمله كتاب قائم فضل بن شاذان ، دلائل حميرى ،

کتاب تفسیر العیاشی ، کتاب العیون و المحاسن للشیخ المفید ، کتاب دلائل النبوة ، کتاب بصائر الدرجات لسعد بن عبد الله ، کتاب تفسیر النعمانی ، کتاب الواحدة للحسن بن محمد بن جمهور ، کتاب التنزیل للسیاری ، کتاب الفصول للمفید ، کتاب مختصر البصائر ، کتاب کنز الفوائد للشیخ أبي الفتح الکراجکی ، کتاب المزار للمفید ، کتاب المزار لابن طاوس ، رسالة سعد بن عبدالله فی أنواع آیات القرآن ، کتاب تأویل مانزل من القرآن في محمد وآله لمحمدبن العباس بن مروان الثقة ، کتاب الغیبة للنعمانی ، کتاب زواید الفواید ، کتاب الخطب ، کتاب المناقب کتاب المشیخة ، وغیرذلك من الکتب التی تأتي انشاالله تعالی .

الباب الثانی

فی الاستدلال علی صحة الرجعة وامکانها ووقوعها

اعلم ان الرجعة هنا هی الحیوة بعد الموت قبل القیمة ، وهو الذی یتبادر من معناها ، وصرّح به العلماء هنا کما یأتی ، و یفهم من مواقع استعمالها و وقع التصریح به في أحادیثها ، کما تطلع علیه فیما بعد ، وقد صرّح بذلك ایضاً علماء

تفسیر عیاشی ، عیون ومحاسن شیخ مفید ، دلائل النبوة ، بصائرالدرجات سعد بن عبدالله تفسیر نعمانی ؛ کتاب واحدهٔ حسن بن محمد بن جمهور تنزیل سیاری فصول مفید ، مختصر البصائر کنزالفوائد کراجکی ، مزار شهید ، مزارمفید ، مزارابن طاووس ، رسالهٔ سعدبن عبدالله در اقسام آیات قرآن ، کتاب تأویل محمدبن عباس ثقة ، غیبت نعمانی ، زوائدالفوائد ؛ خطب ، مناقب ؛ مشیخه و کتابهای دیگری که انشاءالله خواهد آمد .

باب دوم

در استدلال برصحت ، وامکان ، ووقوع رجعت

اینجا مراد از رجعت زنده شدن بعد از مرگ وپیش از قیامت است ، ومتبادر از آن هم همین معنی است ، وچنانکه خواهد آمد علما نیز بآن تصریح فرموده اند ، موارد استعمال هم گواه است ، درحدیثها نیز بآن تصریح شده ـ چنانکه بعد از این بیاید ـ علمای لغت

اللغة ، قال الجوهری في الصحاح : وفلان يؤمن بالرجعة ای بالرجوع الی الدنیا بعد الموت ، و قال ایضاً : الکرّ : الرجوع ، یقال : کرّه و کرّ بنفسه یتعدّی و لا یتعدی « انتهی» وقال صاحب القاموس ایضاً : و یؤمن بالرجعة ای الرجوع الي الدنیا بعد الموت انتهی ، فعلم ان هذا معناها الحقیقی ؛ فلا یجوز العدول عنه في موضع لاقرینة فیه ، والذی یدل علی صحتها وجوه اثنی عشر :

الاول : الدلیل الذی استدلّ به علی صحة المعاد بانه ممکن وقد أخبر الصادق به ، فیکون حقاً ، أما الاولي فظاهرة فان ذلك قد وقع مراراً کثیرة ، والوقوع دلیل الامکان ، واما الثانیة فمتواترة ویأتی تحقیق الوقوع والاخبار المشار الیها ان شاء الله تعالی ، وانه قد حصلت الحیوة بعدالموت لجماعة من الرعیة والانبیاء والاوصیاء ایضا ، بل استقامةهذا الدلیل في اثبات الرجعةأوضح من استقامته في اثبات المعاد لان أمر المعاد أعظم و أحواله أعجب و أغرب ؛ و لم

هم همین معنی راتصدیق دارند : درصحاح جوهری است : گویند : فلان برجعت معتقداست یعنی بزنده شدن دردنیا بعد از مرگ ، ونیز گویند : « کر» رجوع است ، گویند : « کره و کر بنفسه» متعدی ولازم هر دو آمده . در قاموس است : (گویند :) ایمان برجعت دارد یعنی برجوع بدنیا بعد از مرگ . پس معلوم میشود معنای حقیقی رجعت همین است ، لذا هر جا قرینه‌ای در کار نباشد نمیتوان تفسیر دیگری بر آن کرد . اما ادلهٔ صحت رجعت ؛ دوازده تا است :

اول : دلیلی که برصحت معاد بآن استدلال کرده‌اند ، وحاصلش اینکه امری است ممکن (یعنی محال نیست) و گویندهٔ راستگو هم خبر داده ، پس حق است ، اما امکانش ؛ که روشن است ؛ زیرا مکرر اتفاق افتاده (که مرده‌ای زنده شد نظیر معجزهٔ حضرت عیسی وغیره) ووقوع : دلیل امکان است ، واما اخبار گویندهٔ راستگو هم که بتواتر رسیده چنانکه بعداً هر دو موضوع خواهد آمد ، وبیان میکنیم که عده‌ای از پیمبران واوصیا وغیره پس از مرگ زنده شدند ، واین دلیل برای اثبات رجعت روبراه‌تر از اثبات معاد است

یقع مثله قطّ ، بخلاف الرجعة وفي الكتاب و السنة اشارات الى هذا الدليل ، وردّ عظيم على من ينكر احياء الموتى ، واعلم ان هذا الدليل شامل للادلة الآتية أو اكثرها فهو كالاجمال وما بعده كالتفصيل .

الثاني الا يات الكثيرة القرآنية الد الة على ذلك اما نصّاً صريحاً ، او بمعونة الاحا ديث المعتمدة الو اردة في تفسيرها ، و يأتي جملة منها ان شاء الله تعالى .

الثالث الاحاديث الكثيرة المتواترة عن النبي والائمة عليهم السلام المروية في الكتب المعتمدة التي هي صريحة أكثرها لا مجال الى تأويله بوجه ؛ فلا معنى لتأويل الباقي ولو جاز ذلك لجاز تأويل الاحاديث كلها حتى النصوص على الا ئمة عليهم السلام فان أكثرها قابل للتأويل لكن ذلك لا يجوز للنصّ والاجماع على وجوب الحمل على الحقيقة ، وعدم جواز العدول عن الظاهر مادام ممكناً ، واذا تأملت أحاديث الرجعة وجدتها لا تقصر عن أحاديث النصّ على واحد من الائمة عليهم السلام كالرضا مثلا ،

زیرا امر معاد بالاتر ، وحالاتش عجیب وغریب‌تر است ، ونظیرش تا کنون پیدا نشده بخلاف رجعت ، ودر قرآن واخبارهم اشارهٔ باین دلیل هست، وبر منکران زنده شدن مردگان سخت اعتراض شده واین دلیل مشتمل بر همهٔ دلیلهای آینده یا بیشتر آنهااست ، وتقریباً اجمالی از آن تفصیلها است !

دوم آیات بسیاری که بصراحت یا بکمک حدیثهای معتبری که در تفسیرش وارد شده بر مطلوب دلالت دارد وانشاءالله قسمتی از آنهاخواهد آمد .

سوم حدیثهای متواتری که در کتابهای معتبر از پیغمبر وأئمه علیهم السلام نقل شده که اغلب آنها صریح است وبهیچ وجه قابل تأویل نیست ، وچون این عده صریح است در مابقی هم تأویل راه ندارد ، واگر این احادیث قابل تأویل باشد همهٔ حدیثها رامیتوان تأویل کرد، حتی روایاتی که امامت أئمه را تعیین میکند ، چون اغلب آنها قابل تأویل است ولی بحکم حدیثهای صریح واجماع علماء لفظ باید برمعنی حقیقی حمل شود ، و تا ممکن است نباید از ظاهر کلام دست کشید ، وچون نیك بنگری حدیثهای رجعت دست کمی از حدیثهائی که دلیل بر امامت یکی از أئمه ـ مانند حضرت رضا علیه السلام ـ

وان شئت فقابل بين النصوص الموجودة في عيون الاخبار ، وبين ماجمعناه من أحاديث الرجعة ، وارجع الى الانصاف ، مع انا لاندعى الاحاطة بها ، ولعل مالم نطلّع عليه في هذا الوقت من أحاديث الرجعة أكثر مما اطلعنا عليه .

وقد رأيت ايضاً أحاديث كثيرة في الرجعة غير ما جمعته في هذه الرسالة ولم أنقلها ، لان مؤلف ذلك الكتاب غير مشهور ، ولا معلوم الحال ، و رأيت رسائل في الرجعة لبعض المتأخرين تشتمل على أحاديث غير ما أورده ته ولم أنقلها ايضاً لاشتمالها على امور مستبعدة ينكرها أكثر الناس في بادى الامر ، مع انها لاتخرج عن قدرة الله ، لكن الاقرار بها صعب على الناظر فيها ، وتحتمل الحمل على المبالغة اذا ثبت ما يعارضها ، وفي الاحاديث التي أوردناها بل في بعضها كفاية ان شاء الله تعالى ، و قد قسمناها اقساماً كل قسم منها في باب ، فاذا نظرت الى مجموعها لا يبقى عندك شكّ و لاريب وهي نصوص صريحة و أحاديث خاصة ، فهى مقدمة على العمومات و الظواهر على تقدير معارضتها ، فانه يجب تخصيص العام والعمل بالخاص قطعاً ، بل

است ندارد ، واگر ميخواهى حديثهاى كتاب عيون الاخبار(راجع بامامت حضرت رضا عليه السلام)را با حديثهائى كه ما در بارهٔ رجعت جمع كرده‌ايم بسنج سپس خود انصاف ده كه كدام صريح‌تر است ، با اينكه ما ادعا نميكنيم همهٔ أحاديث رجعت را ضبط كرده‌ايم شايد آنچه بدست ما نرسيده ، از آنچه رسيده بيشتر باشد ، چنانكه حديثهاى بسيارى نيز يافتم وچون مؤلف كتابش غير معروف يا مجهول الحال بود در اينجا ثبت نكردم وباز رساله‌هائى در رجعت از بعض متأخرين ديدم كه حديثهاى ديگرى داشت ولى چون مشتمل بر مطالب غريبى بود ـ كه غالب مردم در اولين وهله منكر ميشوند ـ آنهارا نقل نكردم ، با اينكه همان مطالب هم از قدرت خدا بيرون نيست ولى اقرار بآنها بر مردم مشكل است ، واگر خبر معارض ومخالفى داشته باشد ممكن است اينها را حمل بر مبالغه كرد ، وبهرحال همين مقدارى كه اينجا ثبت كرده‌ايم بلكه قسمتى از اينها كفايت ميكند ، وما اين حديثها را دسته‌بندى كرده هر دسته‌اى را در بابى ذكر ميكنيم ، و با مطالعهٔ همهٔ آنها شك وترديدى باقى نميماند ، وچون صريح وخاص است اگر حديث عام يا ظاهرى با اينها معارض و مخالف شود تقدم با اينها است ، كه بايد عام را تخصيص زد

ليس هنا تعارض حقيقي كما يأتي بيانه ان شاء الله ، ولا ريب في بلوغ الاحاديث المذكورة حد التواتر المعنوي بدليل ايجابها لليقين ، لكل من خلا قلبه من شبهة أو تقليد ، و بدليل جزم العقل ، وباستحالة تواطؤ جميع رواتها على الكذب ، وبدليل الاستقراء و التتبع للاخبار التي يذكرون انها متواترة معنى كاخبار كرم حاتم مثلا ، فانا نجزم بأن احاديث الرجعة أكثر منها بكثير بل من أخبار النصوص على كل واحد من الائمة عليهم السلام كما ذكرنا ، ومن المعلوم من حال السلف عند التتبع انهم كانوا يعتمدون في النص على تعيين الامام على خبر واحد محفوف بقرائن قطعية توجب العلم من حال ناقله و غير ذلك او على أخبار يسيرة فان حصول اليقين غير منحصر في طريق التواتر .

ومما يدل على ذلك قصة زرارة و ارساله ولده ليأتيه بخبر النص على الكاظم عليه السلام ، أو بخبر دعواه الامامة واظهاره للمعجز وای نسبة لذلك الى أحاديث الرجعة

الرابع اجماع جميع الشيعة الامامية و اطباق الطائفة الاثنى عشرية على

و بخاص عمل كرد ، بلكه در حقيقت ، اين تعارض نيست چنانكه خواهد آمد ، وبدون ترديد بحد تواتر معنوى ميرسد ؛ بدليل اينكه هر كس در دل شبهه وتقليدى نداشته باشد با مطالعهٔ آنها يقين ميكند ، وعقل محال ميداند كه تمام اين راويان توطئهٔ بر دروغ كرده باشند ، چنانكه ساير اخبارى كه دعوى تواتر آنها را دارند ـ از قبيل سخاوت حاتم ـ عددش بيش از اينها نيست ، بلكه يقيناً احاديث رجعت بمراتبى از آنها ونيز از احاديث امامت هريك از ائمه بيشتر است ، و بشهادت تتبع وتفحص ، پيشينيان در بارهٔ تعيين امام بيك خبرى كه نشانه هاى قطعى يقين آور ـ از قبيل اعتماد براوى وغيره ـ همراهش باشد يا بچند خبر اكتفا ميكردند ، زيرا راه پيدايش يقين منحصر بتواتر نيست ، از جملهٔ شواهد اين مطلب قضيهٔ زراره است كه (براى تعيين امام هفتمين) پسرش را فرستاد خبر آورد كه حضرت صادق امام كاظم عليه السلام را تعيين كرده يانه ؟ يا خود آنجناب دعوى امامت قرين با معجزه دارد يانه ؟ بااينكه حديثهاى رجعت بااين موضوع هيچ قابل قياس نيست .

چهارم اجماع واتفاق همهٔ شيعيان دوازده امامى بر صحت رجعت ، كه از علماى قديم

اعتقاد صحة الرجعة ، فلا يظهر منهم مخالف يعتدّ به من العلماء السابقين و لا اللاحقين ، وقدعلم دخول المعصوم في هذا الاجماع بورود الاحاديث المتواترة عن النبی و الائمة عليهم السلام الدالة على اعتقادهم بصحة الرجعة ، حتی انه قد ورد ذلك عن صاحب الزمان محمّد بن الحسن المهدی عجل الله فرجه في التوقيعات الواردة عنه وغيرها مع قلة ماورد عنه في مثل ذلك بالنسبة الی ما ورد عن آبائه عليهم السلام ، و ممن صرّح بثبوت الاجماع هنا و نقله : الشيخ الجليل أمين الدين أبو علی الفضل بن الحسن الطبرسی في كتاب مجمع البيان لعلوم القرآن في تفسير قوله تعالی **ويوم نبعث من كل امة** استدلّ بهذه الاية علی صحة الرجعة من ذهب الی ذلك من الامامية بان دخول «من» في الكلام يفيد التبعيض فدلّ علی ان المشار اليه في الآية يوم يحشر فيه قوم دون قوم ، وليس ذلك صفة القيمة الذی يقول الله فيه **و حشرناهم فلم نغادر منهم احداً** [وقد تظاهرت الاخبار] عن ائمة الهدی من آل محمد عليهم السلام ، ان الله سيعيد عند قيام المهدی عجل الله فرجه قوماً ممن تقدّم موتهم من أوليائه و شيعته ليفوزوا بثواب

وجديد شخص قابل اعتنائی مخالفت نكرده ، واز اينجا كه حديثهای متواتر از پيغمبر و ائمه عليهم السلام كه دليل بر اعتقاد آنها بصحت رجعت است وارد شده ، معلوم است كه معصوم هم در اين اجماع شريك است ، تا آنجا كه در حديثهای امام زمان عليه السلام در ضمن نامه‌ها وغيره هم وارد شده ، با اينكه احاديث آنجناب در اين موضوع نسبت بپدران بزرگوارش اندك است ، واز جمله كسانی كه بثبوت اجماع دراين مسأله تصريح ميكند مرحوم امين الدين طبرسی است كه در مجمع البيان در تفسير اين آيه : « روزی كه از هر جمعيتی ، دسته‌ای از آنها را كه آيات ما تكذيب كنند برانگيزيم سورهٔ نمل آيهٔ ٨٣ » ميفرمايد : اماميه‌ای كه قائل برجعت‌اند باين آيه استدلال كنند زيرا ميفرمايد « از هرجمعيتی دسته‌ای محشور كنيم » واين حشر خصوصی است ، نه آن حشر عمومی كه دربارهٔ آن ميفرمايد : « همه را محشور كنيم واحدی را فرو نگذاريم سورهٔ كهف آيه : ٤٨ » ودرروايات زيادی از ائمهٔ هدی عليهم السلام نقل است كه خداوند هنگام قيام مهدی آل محمد عليه السلام جمعی از دوستان وشيعيان وی را كه مرده‌اند زنده كند ، تا بثواب ياری او نائل و بظهور

نصرته ومعونته ، ويبتهجوا بظهور دولته ، ويعيد ايضاً قوماً من اعدائه لينتقم منهم وينالوا ما يستحقونه من العقاب في الدنيا ، من القتل على ايدى شيعته ، اوالذل والخزى بما يرون من علو كلمته ، ولايشك عاقل ان هذا مقدور لله تعالى غير مستحيل فى نفسه ، وقد فعل الله ذلك فى الامم الخالية و نطق القرآن بذلك في عدة مواضع مثل قصة عزير وغيره على ما فسرناه في موضعه ، و صح عن النبى صلى الله عليه وآله انه قال سيكون في امتى كل ما كان في الامم السابقة حذوالنعل بالنعل ، و القذة بالقذة حتى لوأن أحدهم دخل فى حجر ضب لدخلتموه الى ان جماعة من الامامية تأولوا ماوردمن الاخبار في الرجعة على رجوع الدولة والامروالنهى ، دون رجوع الاشخاص و احياء الاموات ، و اولوا الاحاديث الواردة في ذلك ، لما ظنوا ان الرجعة تنا في التكليف ، و ليس كذلك لانه ليس فيها ما يلجىء الي فعل الواجب و الامتناع من القبيح ، و التكليف يصح معها كما يصح مع ظهور المعجزات الباهرة و الايات

دولتش شادمان شوند ونيز جمعى از دشمنانش را بدنيا بر گرداندتا ازآنان انتقام گيرد وبكيفر دنيائى خود برسند ، بدست شيعيانش كشته شوند ، واز ديدن سيطرهٔ آنجناب خفت وخوارى چشند وهيچ عاقل شك نكند كه اين امر تحت قدرت خداوند است محال وممتنع نيست ، وبصريح چند جاى قرآن در امتهاى سابق هم واقع شده ، مانند قصهٔ عزير و غيره چنانكه تفسير هريك درمحل خود گذشت ، وبسند صحيح از پيغمبر صلى الله عليه وآله نقل شده كه فرمود : هرچه در امتهاى گذشته رخ داده بدون كم وزياد در امت من هم واقع شود ، حتى اگر يكى از آنها درخانهٔ سوسمارى رفته باشد شما هم ميرويد .

اما عده‌اى از اماميه اخبار رجعت را تأويل كرده‌اند كه مراد : رجوع دولت وفرمان بدست آنها است نه اينكه اشخاصى بر گردند ومرده‌ها زنده شوند ، سبب اين تأويل هم آن است كه گمان ميكنند رجعت با تكليف سازگار نيست (چون اگر چنين كارى بشود مردم مجبور بپذيرفتن دين وعمل باحكام ميگردند) در صورتى كه اين اشتباه است ، زيرا رجعت كسي را بانجام واجب ، وترك حرام وادار نميكند وهمان طور كه با ديدن معجزات

القاهرة ، كفلق البحر ، وقلب العصا ثعباناً وما أشبه ذلك ، ولان الرجعة لم تثبت بظواهر الاخبار المنقولة فيتطرّق اليها التأويل عليها ، و انما المعوّل في ذلك على اجماع الشيعة الامامية وان كانت الاخبار تؤيده وتعضده «انتهى» .

ولا يخفى ان قوله فى أوّل الكلام «من الامامية» ينبغى ان لا تكون فيه من تبعيضية ، بل هى بيانية ، بدلالة التصريح في آخر الكلام بالاجماع من جميع الشيعة الامامية ، والالزم تناقض الكلام ولم يعتبر من تأوّل الاخبار ، اما لكونهم معلومى النسب فلا يقدح خلافهم في الاجماع ، او كونهم شذاذاً لا يعتبر قولهم اصلا أم للعلم بدخول المعصوم في أقوال الباقين ، أو لكونهم من أهل التأويل الذين أوّلوا أكثر الشريعة ، او علماً منه بانهم أظهروا ذلك مراعاة للتقية ، اولانهم تأوّلوا بعض الاخبار ؛ ولم يصرّحوا بالانكار و نفى الرجعة ، لان أكثرها لاسبيل الى تأويله بوجه ، وقد أشار الى ذلك بقوله ان الرجعة لم تثبت بظواهر الاخبار، فيتطرق

روشن ونشانه های قطعی ـ از قبیل : شکافتن دریاها واژدها شدن عصا وامثال آنها ـ مردم مجبور بایمان نشدند، بارجعت هم اختیار از کسی گرفته نمیشود ، علاوه رجعت باظاهر اخبار اثبات نشده که قابل تأویل باشد ، دلیلش اجماع شیعیان امامی است ، گرچه اخبار هم آنرا تأیید میکند ، کلام طبرسی تمام شد واینکه اول کلامش میفرماید : «من الامامیة» کلمهٔ «من» برای تبعیض نیست برای تبیین است (یعنی مرادش این نیست که بعضی برجعت معتقدند) بدلیل اینکه در آخر کلام تصریح باجماع همهٔ امامیه میکند واگر «من» برای تبعیض باشد تناقض لازم آید ، وبا اینکه عده‌ای احادیث رجعت را تأویل کرده‌اند ایشان بگفتار آنان اعتنا نکرده دعوی اجماع میکند برای یکی از چند جهت است (۱) نسبت اینها معلوم است و (مطابق مبنای عده‌ای از علما) مخالفت اشخاص معلوم الحال باجماع ضرر نمیزند (۲) چون عددشان بسیار کم است بقولشان اعتباری نیست (۳) میدانیم که قول امام علیه السلام (که حیات اجماع بسته باوست) موافق دیگران است (٤) این دسته اندك کسانی اند که بیشتر مبانی دین را تأویل برده‌اند (٥) اینها بملاحظهٔ تقیه این تأویلها را کرده‌اند (٦) قسمتی از اخبار را تأویل کرده‌اند وصریحاً منکر رجعت نیستند ، چون بیشتر احادیث مسأله بهیچ وجه قابل تأویل نیست چنانکه درذیل کلام باین مطلب اشاره کرده فرمود : «رجعت باظاهر اخبار

لها التأويل (ويمكن سبق تحقيق الاجماع على من اختار التأويل او انعقاده بعد منه ره) ثم ان العلم بدخول المعصوم بالاحاديث الصريحة يوجب حجية الاجماع و نقل مثل الطبرسي حجة في مثل هذا ، و سيأتي نقله ان العترة الطاهرة أجمعت عليه فكيف اذا انضم اليه غيره .

وقال ايضاً في مجمع البيان في تفسير قوله تعالى : «وعد الله الذين آمنوا منكم وعملوا الصالحات ليستخلفنهم في الارض كما استخلف الذين من قبلهم وليمكنن لهم دينهم الذي ارتضى لهم وليبدلنهم من بعد خوفهم أمناً يعبدونني لا يشركون بي شيئاً» روى العياشي عن علي بن الحسين عليه السلام انه قال : هم والله أهل البيت يفعل الله ذلك بهم على يدي رجل منا وهو مهدي هذه الامة . وروى ذلك عن أبي جعفر وأبي عبد الله عليهما السلام .

ثابت نشده ، كه قابل تأويل باشد» (٧) پيش از زمان اين دستهٔ اجماع محقق بوده يا بعد از آنها منعقد شده . بهر حال اجماع بنقل طبرسي ـ كه سخنش در اينگونه امور حجت است ثابت ميشود ، وبملاحظهٔ اخبار صريح ، موافقت معصوم عليه السلام هم (كه مدرك اجماع است) بدست ميآيد پس اين اجماع طبرسي حجت است ، علاوه بعد از اين كلامي از طبرسي كه خود اهلبيت عليهم السلام هم بر صحت رجعت اتفاق دارند ، تا چه رسد كه اتفاق ديگران هم ضميمه شود (اين قسمت كلام مرحوم مؤلف پس از نقل كلام طبرسي ربط كامل بمسائل اصول فقه دارد وتوضيح آن بنحوي كه قابل فهم عموم باشد از وضع ترجمه خارج است)

ونيز در مجمع البيان در تفسير اين آيه : «خداوند بكساني از شما كه ايمان آورده عملهاي صالح كردند وعده داده كه درزمين جانشينشان كند ، چنانكه پيشينيان راجانشين كرد ، ودينشان را كه براي آنها پسنديده استقرار دهد ، وترسشان را بايمني تبديل كند تا مرا عبادت كنند وچيزي را با من شريك نكنند سورهٔ نور آيهٔ ٥٥» ميفرمايد : عياشي از حضرت سجاد عليه السلام نقل ميكند كه فرمود : بخدا ! مراد اهلبيت اند كه خدا بدست يكي از ما كه مهدي اين امت است اين وعده را عملي كند ، واين مضمون از حضرت باقر وحضرت صادق عليهما السلام نيز روايت شده .

قال الطبرسي : فعلى هذا يكون المراد بالذين آمنوا وعملوا الصالحات النبي وأهل بيته وتضمنت الاية البشارة لهم بالاستخلاف والتمكين في البلاد ، وارتفاع الخوف عنهم عند قيام المهدي ويكون [المراد بقوله] : «كما استخلف الذين من قبلهم» ان جعل الصالح للخلافة خليفة مثل آدم وداود و سليمان عليهم السلام و مما يدل على ذلك قوله تعالى : «اني جاعل في الارض خليفة» و «يا داود انا جعلناك خليفة في الارض» وغير ذلك قال الطبرسي وعلى هذا اجماع العترة الطاهرة واجماعهم حجة لقوله ﷺ : اني تارك فيكم الثقلين ما ان تمسكتم بهما لن تضلوا كتاب الله وعترتي أهل بيتي ، و ايضاً فان التمكين في الارض على الاطلاق لم يتفق فيما مضى ، فهو مرتقب لان الله لا يخلف وعده «انتهى» وهذا أوضح تصريحاً في نقل الاجماع على رجعة النبي والائمة عليهم السلام ، و يظهر ذلك من ملاحظه ضماير الجمع في الاية و في كلام

سپس طبرسی فرماید : بنابر این مراد از آنان که ایمان آورده عملهای صالح کردند پیغمبر واهلبیت اویند ، وآیه بآنان بشارت میدهد که پس ازظهور حضرت مهدی علیه السلام در شهرها جانشینشان کند وترس از آنها بردارد ، ومراد از اینکه فرماید «چنانکه پیشینیان آنها را جانشین کرد» این است که اشخاص صلاحیتدار ـ مانند حضرت آدم ، داود ، و سلیمان علیهم السلام ـ را خلافت داد بدلیل آیات دیگر ازقبیل اینکه راجع بحضرت آدم فرماید : «من در زمین جانشین قرارخواهم داد سورهٔ بقره آیه ۳۰» و راجع بحضرت داود فرماید : «داود ! ماترا درزمین جانشین کردیم سورهٔ ص ۲۶» وآیات دیگر ، اجماع عترت پیغمبر صلی الله علیه وآله نیز برهمین است واجماع آنان حجت است ، بدلیل اینکه آنجناب فرمود : من میان شما دو چیز نفیس باقی میگذارم که اگر بآنها چنگ زنید هر گز گمراه نشوید : کتاب خدا وعترتم یعنی اهلبیتم ، وشاهد دیگر (بر اینکه مراد از آیهٔ سابق ظهور حضرت مهدی است) اینکه استقرار بدون مزاحم درروی زمین (که آیه وعده میدهد) تا کنون اتفاق نیفتاده پس باید در آینده منتظرش بود زیرا خداوند خلف وعده نمیکند کلام طبرسی پایان یافت .

اینجا اجماع برروجعت پیغمبر صلی الله علیه وآله وائمه علیهم السلام را صریح تر بیان کرده ، ومطلب با توجه بضمیرهای جمع در آیه و کلام طبرسی ، وبلفظ : « استخلاف

الطبرسي ، ومن لفظ الاستخلاف والتمكين وزوال الخوف والعبادة ، وما هو معلوم من وجوب الحمل على التقية ، ولو حملناه على مجرد خروج المهدى عليه السلام لزم حمل الجميع على المجاز والتأويل البعيد من غير ضرورة ولا قرينة ولما صدقت المشابهة بين الاستخلافين وكيف يشبه ملك الميت الذي ملك واحد من أولاد اولاده بملك سليمان ؟ على انه لو كان مراده تمكين أهل البيت مجازاً بمعني خروج المهدى من غير رجعتهم لما كان لتخصيص الاجماع بالعترة وجه ، لان ذلك اجماع من جميع الامة وهو ظاهر ، والاحاديث الصريحة الآتية لا تبقى معها شك .

وقد قال الشيخ الجليل رئيس المحدثين عمدة الاخباريين أبو جعفر ابن بابويه في كتاب الاعتقادات : «باب الاعتقاد في الرجعة» ، قال الشيخ أبو جعفر : اعتقادنا

تمكين ؛ زوال خوف ، وعبادت» معلوم ميشود زيرا نتيجه ميدهد كه : در زمين جانشين ومستقر شوند ، ترس وبيمى نداشته باشند وعبادت خدا كنند ونيز معلوم است كه روايات مخالف بايد بر تقيه حمل شود واگر اين مطالب را برمجرد خروج حضرت مهدى(بدون رجعت) تطبيق كنيم حمل برمجاز وتأويل بعيد بدون ضرورت وشاهد لازم آيد ، وشباهت بين دو جانشين(يعنى جانشينى پيشينيان وجانشينى پيغمبر وائمه) راست نيايد(چون آيه وعده ميدهد كه پيغمبر وائمه را - كه پيشواى مؤمنان اند - درزمين جانشين كنند چنانكه اسلافشان را جانشين كرد ولابد بايد بين اين دو امر شباهت باشد و اگر در اين امت تنها امام زمان ظاهر شود بين اين دو جانشينى شباهتى نباشد) چگونه سلطنت كسى كه از دنيا رفته (يعنى پيغمبر صلى الله عليه و آله) و يكى از نواده هايش سلطنت ميكند بسلطنت سليمان ميماند ، واگر مراد طبرسى كه دعوى اجماع ميكند : تمكين و استقرار اهلبيت باشد (نه پيغمبر ص) و مقصود تنها خروج حضرت مهدى باشد نه رجعت ديگران پس چرا ميگويد : عترت پيغمبر (ص) بر آن اجماع دارند ، خروج حضرت مهدى كه مورد اجماع همهٔ امت است ، علاوه با ملاحظهٔ حديثهاى صريحى كه بعداً ذكر ميشود جاى شك نميماند .

شيخ صدوق(ره) در كتاب اعتقادات فرمايد : باب اعتقاد در رجعت ، اعتقاد ما -يعنى

يعنى معشر الامامية ـ فى الرجعة انها حقّ وقد قال الله تعالى « الم تر الى الذين خرجوا من ديار هم و هم الوف حذر الموت فقال لهم الله موتوا ثم أحياهم » و هؤلاء كانوا سبعين ألف بيت ، فماتوا جميعاً وذكر قصتهم الى أن قال : ثم أحياهم وبعثهم ورجعوا الى الدنيا ، ثم ماتوا بآجالهم وقد قال الله تعالى : « او كالذى مر على قرية وهى خاوية على عروشها قال انّى يحيى هذه الله بعد موتها فأماته الله مأة عام ثم بعثه » فهذا مات مأة عام ثم رجع الى الدنيا وبقى فيها ثم مات بأجله و هو عزير وروى انه ارميا عليه السلام .

وقال تعالى فى قصة السبعين المختارين من قوم موسى فماتوا : « ثم بعثناكم من بعد موتكم لعلكم تشكرون » وقد قال الله تعالى لعيسى عليه السلام : « و اذ تخرج الموتى باذنى » فجميع الموتى الذين أحياهم الله لعيسى عليه السلام رجعوا الى الدنيا و

امامیه ـ در باره رجعت این است که آن برحق است ، خداوند فرماید : «مگر قصهٔ آنها که هزارها بودند و از ترس مرگ از دیار خود بیرون رفتند ندانستی ، که خدا بآنها فرمود : بمیرید ، آنگاه زنده‌شان کرد ، سوره بقره آیه ۲۴۳» اینها هفتادهزارخانوار بودند همه مردند ـ سپس قصهٔ آنان را شرح میدهد تاآنجا که می فرماید : ـ آنگاه زنده‌شان کرد وبدنیا بر گشتند ، وبعدبمرگ طبیعی مردند .

ونیز خدا فرماید : «یامثل آن که بدهکده ای گذشت که همه سقفهایش روی‌هم ریخته بود ، گفت : چگونه خدا اهل اینجارا پس ازمرگ زنده میکند ؟ ! خدا وی‌رایك صدسال میراند ، سپس زنده‌اش کرد ، سوره‌بقره آیه۲۵۹» پس این شخص که عزیر و بروایتی ارمیاعلیه‌السلام بودیکصدسال‌مرده‌بود ، سپس بدنیابر گشت‌و مدتی‌ماندوبمرگ خودمرد .

ونیزخداوند درقصهٔ آن‌هفتادنفرانتخابی قوم موسی‌میفرماید : «سپس بعدازمرگ شمارا زنده کردیم شاید شکر کنید ، بقره ، ۵۵» ونیز بحضرت عیسی میفرماید : «آن دم که باذن من‌مردگان‌زنده‌میکردی ، مائده ، ۱۱۰» همه‌مردگانی که حضرت مسیح‌زنده

بقوا فیها ، ثم ماتوا بآجالهم و أصحاب الکهف لبثوا فی کهفهم ثلثمأة سنین و ازدادوا تسعاً ثم بعثهم الله فرجعوا الی الدنیا ، وقصتهم معروفة .

فان قال قائل : «وتحسبهم أیقاظاً وهم رقود» ؟

قیل له انهم کانوا موتی وقد قال الله « من بعثنا من مرقدنا هذا ماوعد الرحمن وصدق المرسلون » وان کانوا قالوا ذلك فانهم کانوا موتی ومثل هذا کثیر .

فقد صحّ ان الرجعة کانت فی الامم السالفة ، و قد قال النبی ﷺ : یکون فی هذه الامة کل ما کان فی الامم السالفة حذو النعل بالنعل ، و القذّة بالقذّة ، فیجب علی هذا الاصل أن یکون فی هذه الامة رجعة ، وقد نقل مخالفونا انه اذا خرج المهدی ﷺ نزل عیسی بن مریم فصلّی خلفه ، و نزوله و رجوعه الی الدنیا بعد موته لان الله تعالی قال : « انی متوفیك ورافعك الیّ » وقال الله عزوجل : « و یوم

کرد بدنیا بر گشتند و مدتی ماندند ، سپس بمرگ خود مردند ، و نیز اصحاب کهف سیصدو نه سال درغار ماندند ، آنگاه بدنیا بر گشتند ، که قصه شان معروف است ، اگر گویند : (اینها نمرده بودند ، خواب بودند ، زیرا) خدامیفرماید : « گمان میکنی بیدارند درصورتی که خواب اند» جواب گوئیم خداوند درباره مردگان هم میفرماید : « گویند که مارا ازخوابگاه خویش بر انگیخت ؟ ! این همان است که خدای رحمان وعده داد ، و پیمبران راست گفتند ، سوره یس ، آیه ٥٢» پس اینها با اینکه قطعاً مرده بودند قبررا خوابگاه گفتند ، وامثال این تعبیرات فراوان است .

پس رجعت درامتهای سابق بثبوت رسید ، وپیغمبر (ص) هم که فرماید : هرچه در امتهای سابق واقع شده بدون کم و کاست در این امت هم واقع شود ، پس باید رجعت نیز دراینها انجام گیرد ؛ سنیها هم روایت میکنند که : چون حضرت مهدی (ع) ظهور کند ، عیسی بن مریم نازل شود وپشت سرش نماز گذارد ، وباز گشت او بدنیا هم پس از مرگ خواهد بود زیرا خداوند میفرماید : «من ترا برمیگیرم وبسوی خویش بالا میبرم سوره آل عمران آیه ٥٥» (شاید مرحوم صدوق درمقام نقل کلمات سنیان و استدلال

نحشر من کل امة فوجاً » فالیوم الذی یحشر فیه الجمیع غیر الیوم الذی یحشر فیه

وقال تعالی : « واقسموا بالله جهد ایمانهم لایبعث الله من یموت بلی و عداً علیه حقاً » وذلك في الرجعة لانه عقّبه بقوله : « لیبین لهم الذی اختلفوا فیه » و التبین انما یکون في الدنیا لا في القیمة ، و سأجرد کتاباً فی الرجعة اذکر فیه کیفیتها ، والادلة علی صحة کونها ان شاء الله تعالی ، و القول بالتناسخ باطل ؛ و من قال بالتنا سخ فهو کافر ، لان التناسخ ابطال الجنة و النار « انتهی کلام ابن بابویه » .

وقدصرّح فی أول الکتاب بانّ ما فیه اعتقاد الامامیة ، وذکره فی أول باب وأحال الباقی علیه ، وهذا یدل علی الاجماع من جمیع الشیعة .

و مما یدل علی ثبوت الاجماع اتفاقهم علی روایة أحادیث الرجعة حتي انه

بمبنای آنها چنین فرموده ؛ و گرنه جای شك نیست که حضرت عیسی زنده است وازروایات وآیات قرآن هم استفاده میشود که زنده بآسمان عروج کرد ، آیهٔ مذکورهم معنایش همین است که درترجمه ذکرشد وابداً دلالت بر مرگ وی ندارد و تحقیق مطلب در جای خودشده)

ونیز خداوند فرماید : «روزی که ازهر گروهی دسته‌ای رامحشور کنیم سوره نمل ؛ آیه۸۳» والبته روزی که همه زنده شوند غیر ازروزی است که دسته‌ای زنده شوند ، و نیز فرماید : «بخدا قسم خوردند قسمهای مؤکد که هر که بمیرد خدازنده‌اش نمیکند ، چرا وعده‌ای است که براو ثابت است ، سوره نحل ، آیهٔ ۳۸» این آیه مربوط برجعت است چون پشت سرش میفرماید : «تاآنچه درآن اختلاف کردند بر ایشان بیان کند» وبیان در دنیا است نه درقیامت ، وبزودی کتابی درخصوص رجعت بنویسم که چگونگی ودلیلهای صحت آنرا تفصیل دهم ، وعقیدهٔ تناسخ (که روح بشر بعد از مرگ درقالب یکی دیگراز موجودات این عالم میرود) باطل ومعتقدش کافر است ، زیرا تناسخ بهشت ودوزخ راباطل میکند . پایان کلام صدوق ره . دراول کتاب نامبرده هم تصریح میکند که آنچه درآن می نویسد اعتقاد همه امامیه است پس مطلبی که میفرماید مورد اتفاق همه شیعیان است .

واز جمله ادلهٔ ثبوت اجماع این است که همهٔ شیعه متفقاً حدیثهای رجعت رانقل میکنند

لایکاد یخلو منها کتاب من کتب الشیعة ، ولاتراهم یضعّفون حدیثاً واحداً منها ، ولایتعرضون لتأویل شیء منها ، فعلم انهم یعتقدون مضمونها لانهم یضعفون کلّ حدیث یخالف اعتقادهم ، أو یصرّحون بتأویله و صرفه عن ظاهره ، و هذا معلوم بالتتبع لکتبهم .

وقد استدلّ الشیخ فی التبیان علی ما نقل عنه علی صحة اعتقاد الرجعة وقد ألّف بعض المتأخرین وهو الحسن بن سلیمان بن خالد القمی رسالة فی ذلك وقال فیها ما هذا لفظه : الرجعة مما أجمع علیه علماؤنا بل جمیع الامامیة و قد نقل الاجماع منهم علی هذه المسئلة الشیخ المفید والسید المرتضی وغیرهما «انتهی»

وقال صاحب کتاب صراط المستقیم کلاماً طویلا فی الرجعة ظاهره نقل الاجماع ایضاً ، ویأتی فی محله انشاء الله، وعادته أن یبالغ فی ذکر الخلاف ، ولم ینقل هنا خلافا اصلا ؛ ویأتی ما یؤیّد ثبوت الاجماع هنا ایضاً ان شاء الله تعالی .

ومما یدل علی ذلك ایضاً کثرة النصوص الصریحة الموجودة فی الکتب الاربعة

بطوری که هیچیك از کتبشان از آنها خالی نیست ، نه هیچکدام را ضعیف میشمارند ، نه تأویل میکنند ، پس معلوم میشود بمضمون آنها معتقدند ، چون هر حدیثی مخالف عقیده‌شان باشد یا ضعیف میشمارند یا صریحاً تأویلش کرده ، در ظاهرش تصرف میکنند چنانکه بگردش در کتابهایشان معلوم میشود .

از شیخ طوسی نقل است که در کتاب تبیان استدلالهائی برای اثبات رجعت میکند ویکی از علمای اخیر یعنی حسن بن سلیمان بن خالد قمی در این باره کتاب مستقلی نوشته ، در آنجا چنین میگوید : مسأله رجعت از چیزهائی است که علمای ما بلکه همهٔ امامیه بر آن متفق‌اند ، چنانکه شیخ مفید سید مرتضی و دیگران هم دعوی اجماع میکنند .

صاحب کتاب صراط المستقیم در رجعت بحثی طولانی دارد که در جای خود بیاید، واز کلماتش ادعای اجماع استفاده میشود ، وبا اینکه عادتش مبالغهٔ در ذکر خلاف است اینجا اصلا اختلافی نقل نمیکند ، ومادر جائی که مطالب اورا نقل میکنیم شاهد ثبوت اجماع را بیان خواهیم کرد .

وباز از جمله نشانه‌های اجماع : بسیاری حدیثهای صریحی است که در چهار کتاب و

وغیرها من الکتب المعتمدة المذکورة سابقاً، فان ذلك یدلّ علی وجود هذه الاحادیث بل الاحادیث الکثیرة التی تزید علی هذا القدر فی الاصول الاربعمائة التی أجمع الامامیة علی صحتها ، وعرضوها علی أهل العصمة (ص) ،فأمروا بالعمل بها ووجود حدیث واحد فی تلك الاصول یدلّ علی ان هذا المعنی مجمع علی صحته وثبوت نقله، لدخوله فی المجمع علیه .

ومما یدلّ علی الاجماع علی صحة النقل ایضاً هنا ان کثرة الجماعة الذین اجتمعت العصابة علی تصحیح مایصحّ عنهم وأقرّوا لهم بالعلم والفقه وهم ثمانیة عشر بل أکثر ، قد رووا أحادیث الرجعة فظهر الاجماع علی الثبوت و صحة الروایات .

و ممایدلّ علی الاجماع ایضاً ما أشار الیه الشیخ فی الاستبصار من ان کلّ حدیث لامعارض له فهومجمع علیه وعلی صحة نقله ، و معلوم ان أحادیث الرجعة لم ینقلوا لها معارضاً صریحاً علی ما یظهر .

سایر کتابهای معتبری که قبلااشاره شد ثبت‌است ،که این‌خود دلیل بروجود این حدیثها - بلکه حدیثهائی بیش‌ازاین - درآن چهارصد اصل‌معروف است که همهٔ امامیه‌برصحتش متفق‌اند ، وآنها را بعرض ائمه علیهم السلام رسانده‌اند ، ودستور داده اند بآنها عمل کنند ، در صورتی که بودن یك‌حدیث در این اصلهادلیل است که صحتش اجماعی‌ونقلش ثابت است چون وقتی همهٔ کتاب مورد اجماع وصحیح باشد البته‌هر یك ازاحادیث آن‌هم چنین‌خواهدبود .

وباز ازنشانه های‌اجماع برصحت نقل این حدیثها این است که :.آن هیجده نفریا بیشتری که علمابرصحت حدیثی که نسبتش بآنان ثابت شود متفق اند ، وبدانش و فقه آنها اقراردارند ، همه‌حدیثهای رجعت‌راروایت‌میکنند ، پس‌معلوم میشود مطلب‌اجماعی واین حدیثها صحیح است .

ونیزازنشانه‌های اجماع‌این است که مرحوم‌شیخ طبرسی‌در کتاب استبصار میفرماید هرحدیثی که معارض‌ندارد ، مضمونش ؛ وصحت نقلش اجماعی است . حدیثهای‌رجعت‌هم که‌معارض صریحی ندارد پس‌صحتش اتفاقی است .

ومما يدلّ على ذلك كثرة المصنفين الذين رووا أحاديث الرجعة في مصنفات خاصة بها أو شاملة لها ؛ وقد عرفت من أسماء الكتب التي نقلنا منها ما يزيد على سبعين كتاباً قد صنف فيها عظماء علماء الامامية ، كثقة الاسلام الكليني ، ورئيس المحدثين ابن بابويه ، ورئيس الطائفة أبي جعفر الطوسي ، والسيد المرتضى ، و النجاشي ، و الكشي ، والعياشي ، وعلي بن ابراهيم ، وسليم الهلالي ؛ والشيخ المفيد ، والكراجكي والنعماني ، والصفار ، وسعد بن عبد الله ، وابن قولويه ، وعلي بن عبد الحميد ، و السيد علي بن طاوس و ولده ، ومحمّد بن علي بن ابراهيم ، وسعد بن هبة الله الراوندي وفرات بن ابراهيم واليساري وأبي علي الطبرسي وولده ، وأبي منصور الطبرسي ، وابراهيم بن محمّد الثقفي ، و محمّد بن العباس بن مروان ، و البرقي ، و ابن شهر آشوب والحسن بن سليمان ، والقطب الراوندي ، والعلامة ، وعلي بن عبد الكريم ، وأحمد بن داود ، والحسن بن علي بن أبي حمزة ، و الشهيد الاول ، و الشهيد الثاني ، و الحسين بن حمدان ، والحسن بن محمّد بن جمهور ، والحسن بن محبوب ، وجعفر بن محمّد بن مالك ، وظهير بن عبدالله ، وشاذان بن جبرئيل ، وأبي علي الطوسي ، وميرزا محمّد

وباز از نشانه‌های اجماع این است که عده زیادی از مصنفین احادیث رجعت را در کتاب هائی مختص باین موضوع یا در ضمن مطالب دیگر نقل میکنند که نام بیش از هفتاد کتاب آنها سابقاً ذکر شد ؛ واینها را بزرگان علمای شیعه مانند : ثقة الاسلام کلینی ، ابن بابویه ـ رئیس اهل حدیث ـ شیخ طوسی ـ رئیس طائفه امامیه ـ سید مرتضی ، نجاشی ، کشي ، عیاشی ، علی بن ابراهیم ؛ سلیم بن قیس ، شیخ مفید ، کراجکی ، نعمانی ؛ صفار ؛ سعد بن عبدالله ، ابن قولویه ، علی بن عبدالحمید ، ابن طاوس ، پسرش ، محمد بن علی بن ابراهیم ، سعد بن هبة الله راوندی ، فرات بن ابراهیم ، یساری ، ابوعلی طبرسی ، پسرش ؛ ابومنصور طبرسی ؛ ابراهیم بن محمد ثقفی ، محمد بن عباس بن مروان ، برقی ؛ ابن شهر آشوب ، حسن بن سلیمان ، قطب راوندی ؛ علامه ، علی بن عبدالکریم ، احمد بن داود ، حسن بن علی بن أبی حمزة ، شهید اول ؛ شهید ثانی ، حسین بن حمدان ، حسن بن محمد بن جمهور ؛ حسن بن محبوب جعفر بن محمد بن مالك ، ظهیر بن عبدالله ، شاذان بن جبرئیل ، أبوعلی طوسی ، میرزا محمد

الاسترابادی ، ومحمّد بن علیّ الخراز القمی ، و علی بن عیسی الاربلی ، وعبد الله بن جعفر الحمیری ، والحافظ رجب البرسی ، وعلی بن یونس العاملی ، والحسن بن محمّد الدیلمی ، والسید الرضي و غیرهم فقدصرّحوا بصحة الرجعة ونقلوا أحادیثها کما ستعرفه ان شاءالله تعالی ، وقدنقل جماعة منهم الاجماع علی ذلك ولم یظهر مخالف وتقدّم بعض عباراتهم .

وقد قال الشیخ المفید فی أجوبة المسائل العکبریة حین سئل عن قوله تعالی «انا لننصر رسلنا والذین آمنوا فی الحیوة الدنیا ویوم یقوم الاشهاد» فأجاب بوجوه فقال وقدقالت الامامیة ان الله تعالی ینجز الوعد بالنصر للاولیاء قبل الاخرة عند قیام القائم و الکرّة التی وعدبها المؤمنون فی العاقبة .

وروی المفید فی کتاب الفصول عن الحارث بن عبدالله انه قال : کنت جالساً فی مجلس المنصور وهو بالجسر الاکبر و سوار القاضی عنده ، و السید الحمیری ینشده :

استرابادی، محمدبن علی خزازقمی ، اربلی، حمیری، حافظ رجب برسی ؛ علی بن یونس عاملی ، دیلمی ، سیدرضی ، ودیگران مینویسند و همه بصحت رجعت تصریح دارند و ـ چنانکه خواهد آمد ـ حدیثهای رجعت رانقل میکنند بعضی هم نقل اجماع میکنند ، مخالفی نیز پیدا نشده وقسمتی ازعبارات آنها قبلا گذشت .

شیخ مفید درجواب مسئله‌هائی ـ که از دهکده کنار دجله بنام عکبرا برسیده بودند درباره سؤالی راجع باین آیه : «ماپیمبران خود . وکسانی راکه ایمان آورده‌اند در این زندگی دنیاوروزی که گواهان برخیزند یاری میکنیم سورهٔ مؤمن. آیه ۵۱» چندجواب میدهد ازجمله میفرماید :امامیها معتقدند که خداوند تعالی بانصرت دوستان خود . پیش از آخرت هنگام قیام حضرت قائم ، ودر آن رجعتی که راجع بآخر کار بمؤمنین وعده داده ، بوعده خویش وفامیکند .

ونیز مرحوم مفید در کتاب فصول ازحارث بن عبدالله نقل میکند گفت : در کنار جسر بزرگ درمجلس منصور نشسته بودم ، «سوار» قاضی هم آنجا بود ؛ سیدحمیری این اشعاررا خواند : «ترجمهٔ اشعار» :

ان الاله الذی لاشیء الایشهد أتاکم الملك للدنیا وللدین
أتاکم الله ملکا لا زوال له حتی یقاد الیکم صاحب الصین
وصاحب الهند مأخوذ برمّته وصاحب الترك محبوس علی هون

حتی أتی علی القصیدة والمنصور مسرور ، فقال سوار : ان هذا یعطیك بلسانه مالیس في قلبه ، الی أن قال : وانه لیقول بالرجعة ویتناول الشیخین بالسبّ والوقیعة ، فقال السید : اماقوله : انی اقول بالرجعة فانی اقول بذلك علی ماقال الله تعالی : «و یوم نحشر من کل امة فوجاً ممن یکذّب بآیاتنا فهم یوزعون» و قال في موضع آخر: «وحشرناهم فلم نغادر منهم احداً» فعلمنا ان هاهنا حشرین أحدهما عام والآخر خاص و قال سبحانه : «ربنا أمتّنا الاثنین و أحییتنا اثنتین فاعترفنا بذنوبنا» و قال تعالي : «فأماته الله مائة عام ثم بعثه» وقال تعالی : «الم تر الی الذین خرجوا من دیارهم وهم الوف حذر الموت فقال لهم الله موتوا ثم أحیاهم» فهذا کتاب الله و قد

آن خدائی که هرچیزرا میبند شمارا سلطنت دنیا و دین عطا کرد
سلطنتی که زوال ندارد ! !پادشاه چین را بسوتیان میکشند
سلطان هند دز قبضهٔ شما است رئیس ترکان بخواری در زندانتان بسر میبرد

قصیده را بآخر رساند و منصور بامسرت گوش میداد «سوار» گفت : این مرد چاپلوسی میکند ، زبان و دلش درمدح شما موافق نیست . . . . . برجعت معتقد است عمر و أبوبکر را دشنام میدهد ، وببدی یادمیکنید ، سید جواب داد : امارجعت ! آری من بآن عقیده مندم وازقرآن وسنت دلیل دارم : خدا میفرماید : «روزی که ازهرجمعیتی دسته‌ای ازآنهارا که آیات ما را دروغ پندارند محشور کنیم ، وبازداشت شوند ، سوره نمل؛ آیهٔ ۸۳» وجای دیگر فرماید : «آنان را محشور کنیم واحدی را وانگذاریم ، کهف ، ٤٧» پس معلوم میشود دوحشر در کار است یکی عمومی دیگری خصوصی و نیز فرماید «پروردگارا ما را دوبار میراندی ودوبار زنده کردی آنگاه بگناهان خویش اقرار کردیم ، غافر: ۱۱» ونیز فرماید : «آن گاه وی را صدسال میراند ، سپس زنده‌اش کرد بقره ۲۵۹» و باز میفرماید : «مگر قصه آنها ندانستی که هزارها بودند وازبیم مرگ ازدیار خود بیرون شدند ، آنگاه خداوند فرمود ؟بمیرید سپس زنده‌شان کرد ، بقره ۲٤۳» این ازقرآن ، واماسنت! پیغمبر (ص) فرماید:

قال رسول الله ﷺ : یحشر المتکبرون فی صورة الذریوم القیمة .

وقال ﷺ : لم یجر فی بنی اسرائیل شیء الا ویکون فی امتی مثله حتی الخسف والمسخ والقذف .

وقال حذیفة : ما أبعد أن یمسخ الله کثیراً من هذه الامة قردة وخنازیر؛ فالرجعة التی أذهب الیها ما نطق به القرآن وجاءت به السنة ، و انی لاعتقد ان الله یرد هذا یعنی سواراً الی الدنیا کلباً أو قرداً او خنزیراً اوذرة ، فانه والله متکبر متجبر کافر ، فضحك المنصور وانشأ السید یقول :

جائیت سواراً باشماله عند الامام الحاکم العادل

الی آخر الابیات .

وقال المفید ایضاً فی الکتاب المذکور سأل بعض المعتزلة شیخاً من أصحاب الامامیة وانا حاضر فی مجلس فیهم جماعة کثیر من أهل النظر و المتفقهة فقال : اذا کان من قولك ان الله یرد الاموات الی دار الدنیا قبل الآخرة عند القائم لیشفی

روز قیامت متکبران بصورت مورچه محشور شوند .

ونیز فرماید : هیچ چیز در بنی اسرائیل واقع نشد مگر اینکه نظیرش در امت من هم واقع شود حتی خسف (بزمین فرورفتن) ومسخ (بصورت حیوانی تبدیل شدن) و قذف (که ظاهر أمراد سنگ باریدن است) وحذیفه گوید : من بعید نمیدانم که خدا بسیاری از این امت را بصورت میمون وخوك کند .

پس رجعتی که من معتقدم قرآن وسنت تصدیق میکند ، ومن عقیده دارم که خدا این «سوار» را بصورت سگ یا میمون ، یا خوك یا مورچه بدنیا برمیگرداند ، زیرا بخدا قسم متکبر و سرکش و کافر است ، منصور خندید و سید این اشعار را خواند :

«ترجمهٔ شعر» درحضور امام حاکم عادل برابر سوار طرف چپ زانو زدم تا آخر اشعار

ونیز شیخ مفید در همان کتاب فرماید : در مجلسی بودم که عده زیادی از محققین و فقهاء حضور داشتند یکی از معتزلیها (فرقه‌ای از سنیان) از شیخی امامی مذهب پرسید : بنابر اعتقاد شما که : پیش از قیامت هنگام قیام حضرت قائم (ع) خداوند برای شفای دل مؤمنین

المؤمنین کما زعمتم من الکافرین ، و ینتقم لهم منهم کما فعل من بنی اسرائیل ، حیث یتعلقون بقوله تعالی «ثم رددنالکم الکرة علیهم» فما الذی یؤمنك أن یتوب یزیدوشمرو ابن ملجم ویرجعوا عن کفرهم ، فیجب علیك ولایتهم والقطع بالثواب لهم ، وهذا خلاف مذهب الشیعة ؟ فقال الشیخ المسئول عنه : القول بالرجعة انما قلته من طریق التوقیف ، ولیس للنظر فیه مجال ، وانا لاأجیب عن هذا السؤال لانه لانص عندی فیه ، ولایجوز لی ان أتکلف من غیر جهة النص الجواب ، فشنع السائل وجماعة من المعتزلة علیه بالعجز و الانقطاع .

قال الشیخ أیده الله : فأقول انا انّ عن هذا السوال جوابین أحدهما : ان العقل لایمنع من وقوع الایمان ممن ذکره السائل ، لانه یکون اذذاك قادراً علیه ومتمکناً منه ، لکن السمع الوارد عن ائمة الهدی بالقطع علیهم بالخلود فی النار ، والتدین بلعنهم والبراءة منهم الی آخر الزمان منع من الشك فی حالهم ، وأوجب القطع علی سوء اختیارهم ، فجروا فی هذا الباب مجری فرعون وهامان وقارون ، ومجری من

وانتقام از کفار مردگان رازنده میکند چنانکه دربنی اسرائیل زنده کرد ، وباین آیه استشهاد میکنید : «سپس برضد آنها دولت بشما دادیم ، بنی اسرائیل آیه٦» پس ممکن است یزیدوشمر وابن ملجم از کفرخویش بازگردند ، دراین صورت توباید باآنهاطرح دوستی افکنی ومطمئن باشی که خداوند ثوابشان میدهد بااینکه این خلاف مذهب شیعه است ؟ شیخ گفت : رجعت ازمسائل دینی محض است وبدلیل عقلی ثابت نشده تاقابل بحث وتحقیق باشد ، ومن چون حدیثی درموضوع این سؤال در دست ندارم ازپیش خودنمیتوانم پاسخی بدهم ، شخص سائل وجمعی ازمعتزلیان شیخ را که در جواب ماند ملامت کردند . بنظرمن این پرسش دوجواب دارد :

اول اینکه گرچه عقلا ممکن است نامبردگان ایمان آرند ، چون قدرت بر ایمان پیدا میکنند ، اماشرعاً ممکن نیست ، زیرا روایاتی ازائمه علیهم السلام رسیده که اینها همیشه درآتش اند ، وتاآخر الزمان مردم موظف اند لعنتشان کنند ، وازآنان بیزاری جویند ، بحکم این روایات بدون شك باید مطمئن بود که اینها ایمان نیارند ، چنانکه درحال فرعون وهامان وقارون وسایر اشخاصی که خداوند وعدهٔ آتش همیشگی بآنها

قطع الله علی خلوده فی النار ، ودلّ القطع علی انهم لایختارون الایمان ممن قال الله « ولو أننا نزلنا الیهم الملائکة وکلّمهم الموتی وحشرنا علیهم کل شیء قبلا ما کانوا لیؤمنوا الا أن یشاء الله » یرید الاأن یلجئهم الله ، والذین قال الله تعالی فیهم: «ولو أسمعهم لتولّوا وهم معرضون» و قال تعالی لابلیس « لاملانّ جهنم منك وممّن تبعك منهم أجمعین» وقال «وانّ علیك لعنتی الی یوم الدین» وقال «ولورد والعادوا لمانهوا عنه» وقال : « سیصلی ناراً ذات لهب » فقطع علیه بالنار و امن من انتقاله الی مایوجب له الثواب واذا کان الامر علی ما وصفناه بطل مایتوهمّوه «والجواب الاخر» ان الله سبحانه اذارد الکافرین الی الرجعة لینتقم منهم لم یقبل لهم توبة و جروا فی ذلك مجری فرعون لمّا أدرکه الغرق قال : « آمنت انه لا اله الاّ الذی آمنت به بنو اسرائیل وانا من المسلمین » قال سبحانه له «آلآن وقد عصیت قبل و

داده وخبر داده که ایمان نمیآورند ، نباید شك کرد ، چون درقرآن (نسبت بعده‌ای) می فرماید : «اگرما فرشتگانرابسوی آنها فرستیم ، ومردگان باآنان سخن گویند ، وهر چیزی رادسته دسته برآنها بفرستیم ایمان نیارند مگر اینکه خدا بخواهد ـ یعنی مگر اینکه خدا مجبورشان کند ـ انعام : ۱۱۱» ونیز (درباره عده‌دیگر) میفرماید : « واگر (گوش دل) آنهارا شنواهم می کرد بحال اعراض پشت میکردند . انفال:۲۳) وبشیطان میفرماید : «جهنم را ازوجودتووازهمهٔ پیروانت از بنی آدم پر کنم ص ۸۵» ونیزفرماید «لعنت من تاروز قیامت بر توبادص : ۷۸» وفرماید : «اگرهم (بدنیا) برگردند باز بکارهای حرام میگرایند انعام:۲۸» و (راجع بابولهب) فرماید : «بزودی درآتش شعله وری داخل شود لهب: ۳» وی را جزماً ازاهل آتش شمرده واطمینان داده که براه خیر باز نمیگردد ، بنابراین پندارمعترض باطل میشود .

جواب دوم اینکه خداتوبه کفاری‌را که برای انتقام دررجعت بازمیگرداندقبول نفرماید چنانکه توبه فرعون رادرحال غرق نپذیرفت که « گفت ایمان آوردم که جزخدائی که بنی اسرائیل بوی ایمان آورده‌اند خدائی نیست ومن ازمسلمینم ـ خداوند فرمود : ـ اینك ! ؟ بااینکه پیش از این نافرمانی کردی و جزء مفسده جویان بودی ؟ سورهٔ یونس

کنت من المفسدین » فردّ الله علیه ایمانه ولم ینفعه فی تلك الحال ندمه و اقلاعه و کاهل الاخرة الذین لایقبل الله لهم توبة ولا ینفعهم ندم لانهم کالملجین الی ذلك الفعل ولان الحکم تمنع من قبول التوبة ابداً وتوجب اختصاصها ببعض الاوقات و هذا هو الجواب الصحیح علی مذهب الامامیة ر ـ جائت به آثار متظافرة عن آل محمّد فیروی عنهم فی قوله تعالی : « یوم یأتی بعض آیات ربك لاینفع نفساً ایمانها لم تکن آمنت من قبل او کسبت فی ایمانها خیراً قل انتظروا انا منتظرون » فقالوا انّ هذه الآیة هی القائم فاذا ظهر لم تقبل توبة المخالف و هذا یبطل ما اعتمده السائل .

فان قیل فیکون الله قد اغری عباده بالعصیان و اباحهم الهرج والمرج و

---

۹۰ ، ۹۱» خداوند ایمان وی را رد کرد ، وپشیمانی آنوقت سودش نبخشید ، همانطور که توبه کفار در آخرت مقبول نشود ، وپشیمانیشان سود ندهد ، زیرا شبیه توبه اضطراری است واز روی میل واختیار نیست علاوه حکم که (برای مجرم) صادر شد برای همیشه مانع قبول توبه است وجواب صحیح موافق مذهب امامیها همین است ، روایتهای زیادی هم باین مضمون از آل محمد (ص) وارد شده ، چنانکه در تفسیر این آیه : «روزی که بعضی از نشانه های پروردگارت بیاید آنکس که قبلا ایمان نیاورده ، یادر ایمانش خیری بدست نیاورده دیگر ایمانش سودندهد بگو منتظر باشید ما هم منتظریم انعام ، ۱۵۸» ازائمه نقل میکنند که مراد ازاین نشانه : حضرت قائم است ، که چون ظاهر شود توبهٔ مخالف قبول نشود ، وبا این بیان بطلان مبنای اعتراض روشن شود .

(بعضی دیگر از آیات قرآن هم همین معنی را تأیید میکند ، مثل این آیه : چون عذاب ما بدیدند گفتند : بخدای یگانه ایمان آوردیم وبآنچه شریك وی قرار داده بودیم کافر شدیم ، ولی هنگامی که عذاب ما را دیدند ایمان آورد نشان سودی نداد ، این روش خدا است که دربارهٔ بندگانش جاری بوده ، و آنجا کافران زیان کرده اند سورهٔ مؤمن آیه ۸٤ ۸۵ این آیه بطور واضح میگوید : روش خدائی این است که ایمان وقت گرفتاری بعذاب خدا نتیجه بخش نیست . مترجم) .

«اگر گویند» : بنابراین خداوند بندگان را بمعصیت واداشته ، هرج ومرج وطغیان

الطغيان ، لانهم اذا كانوا يقدرون علي الكفر وأنواع الضلال وقد يئسوا من قبول التوبة ، لم يدعهم داع الى الكف عما في طباعهم ، ولا انزجروا عن فعل قبيح ، ومن وصف الله باغراء خلقه بالمعاصى فقد اعظم الفرية عليه .

قيل لهم : ليس الامر على ما ظننتموه، وذلك ان الدواعى لهم الي المعاصى تكون مرتفعة اذ ذاك ، لانهم علموا بما سلف لهم من العذاب الى وقت الرجعة ، على خلاف ائمتهم ، ويعلمون في الحال انهم معذبون على ما سبق لهم من العصيان، وانهم ان راموا فعل قبيح تزايد عليهم العقاب فى الحال ، وان لزمنا هذا السؤال لزم جميع أهل الاسلام مثله في أهل الاخرة، وابطال توبتهم ، فما أجابوا به فهو جوابنا .

فان قيل : على الجواب الاول كيف يتوهم من القوم الاقامة علي العناد ، و قد عاينوا العقاب فى القبور وحل بهم عند الرجعة العذاب ، و كيف يصح أن تدعوهم الدواعى الى ذلك ؟ .

را روا دانسته زیرا وقتی که عده‌ای ازقبول توبه ناامید شوند وقدرت برهر گونه کفر و انحرافی هم داشتند دیگر چیزی ازطبع سر کش و کارهای زشتشان جلو گیری نمیکند ، و البته هر کس بخدا نسبت دهد که بند گان را بمعصیت وامیدارد تهمت بزرگی زده .

«جواب گوئیم» : مطلب این طور نیست که شما پنداشتید ، چون این عده تا موقع رجعت عذابهائی را که دراثر مخالفت باائمه دچارشده‌اند فهمیده‌اند وخبردارند که گناهان سابق چه عذابهائی برایشان اندوخته وهرچه بیشتر گناه کنند عذابشان سخت‌تر خواهدشد واگر این اعتراض بما وارد باشد نظیر این ـ راجع بقبول نشدن توبه کافران در آخرت ـ بهمه مسلمانان وارد است هرچه دیگران ـ در آنجا ـ جواب دادند ما هم اینجاجواب میدهیم :

«اگر گویند» بنابر جواب اول چگونه ممکن است اشخاصی که درقبر کیفر کاربدیدند و دررجعت عذاب حق چشیدند بازبسرسختی خود ادامه دهند وداعی کفرو دشمنی بااهل حق دروجودشان باشد ؟

قيل: يصح ذلك لان جميع ماعددتموه لا يمنع من دخول الشبهة عليهم في استحسان الخلاف، لانهم يظنون انهم انما بعثوا بعد الموت تكرماً لهم و ليلوا الدنيا كما كانوا يظنون، واذا حلّ بهم العقاب توهّموا قبل مفارقة أرواحهم أجسادهم ان هذا ليس على سبيل الاستحقاق، وانه من الله تعالى كما حلّ بالانبياء؛ ولاصحاب هذا الجواب ان يقولوا: ليس ما ذكرناه بأعجب من أمر قوم موسى و عيادتهم العجل، وقد شاهدوا منه الايات وعاينوا ماحلّ بفرعون وملائه من العذاب على الخلاف، ولا بأعجب من اقامة أهل الشرك على خلاف رسول الله ﷺ و هم يعلمون عجزهم عن مثل ما أتى به من القرآن، ويشهدون معجزاته و آياته ويجدون وقوع ما يخبر به على حقايقه، من قوله «سيهزم الجمع ويولّون الدبر» و قوله: «لتدخلنّ المسجد الحرام ان شاءالله آمنين» وقوله: «غلبت الروم في أدنى الارض و هم من بعد غلبهم سيغلبون» وغير ذلك، و ماحلّ بهم من العذاب بسيفه، وهلاك من

«جواب گوئيم»: اين مانعى ندارد، چون اين جهاتى كه گفتيد هيچيك از ورود شبهه دردل اينها وخوش داشتن مخالفت خداجلو گيرى نميكند، زيرا ممكن است گمان كنند بعداز مرگ زنده شده‌اند تابآرزوهاى سابق برسند وزمام اموررا بدست گيرند وعذابهاى خدارا كيفرعمل ندانند بلكه خيال كنند نظير مصيبتهائى است كه برپيمبران واردمى شد اين مطلب از گوساله پرستى قوم موسى عجيب تر نيست كه بادیدن معجزات موسى و گرفتارى فرعون ويارانش بعذاب خداباز ازخداى موسى دست برداشتند.

ونيز ازمخالفت مشركان باپيغمبر (ص) عجب ترنيست، كه فهميدند با قرآن تاب مقاومت ندارند، معجزات ديگرورا ديدند، صحت خبرهاى غيبى اورا يافتند ديدند (راجع بكفار مكه اززبان قرآن) فرمود: «بزودى اين گروه شكست ميخورند وبجنگ پشت ميكنند» وشد، بمسلمين وعده داد: «بخواست خدا ايمن وارد مسجد الحرام شويد» وشدند در باره روميان فرمود: «روميان درنزديك اين سرزمين مغلوب گشتند و باز پس ازشكست غالب ميشوند روم ١ ـ ٢» وشدند، اخبارغيبى ديگررا ديدند عذاب شمشيرش را چشيدند

توعده بالهلاك هذا ، و فيمن اظهر الايمان به المنافقون ينصافون في خلافه الى أهل الشرك .

على ان هذا السؤال لايسوغ لاصحاب المعارف من المعتزلة لانهم يزعمون ان اكثر المخالفين على الانبياء كانوا من أهل العناد ، وان جمهور الذين يظهرون الجهل بالله تعالى يعرفونه على الحقيقة ، ويعرفون أنبياءه وصدقهم ، ولكنهم على اللجاجة والعناد ، فلايمتنع أن يكون الحكم في الرجعة وأهلها على هذا الوصف ، وقد قال الله تعالى : «ولو ترى اذ وقفوا على النار فقالوا ياليتنا نرد و لانكذب بآياتنا و نكون من المؤمنين بل بدالهم ماكانوا يخفون من قبل و لو ردوا لعادوا لما نهوا عنه وانهم لكاذبون » فأخبر الله سبحانه ان أهل العقاب لو ردهم الى الدنيا لعادوا الى الكفر و العناد ؛ مع ماشاهدوا في القبور و في المحشر من الاهوال ، و ماذا قوا من أليم العذاب .

دیدند هر که را وعده هلاك داد هلاك شد **با اینکه** همه این اعجازها را دیدند **باز جمعی** مشرك از مخالفت وی دست نکشیدند ، و جمعی منافق ظاهر مسلمان با مشرکان همدست شدند .

علاوه معتزلیهای «اصحاب معارف» نباید چنین اعتراضی بکنند چون اینها معتقدند بیشتر مخالفین پیمبران اهل ستیزه ودشمنی اند وهمهٔ آنها که دعوی نشناختن خدا میکنند دروغ میگویند واقعاً خدا را میشناسند پیمبران را میشناسند درستی گفتار آنان را میدانند ولی ازسر لجاجت و دشمنی اقرار نمیکنند ، بنابر این ممکن است دررجعت هم مطلب از همین قرار باشد .

چنانکه خداوند (دربارهٔ دوزخیان) میفرماید : «اگر به بینی آندم که بر سر دوزخ نگاهشان داشته اند میگویند : ایکاش (بدنیا) برمیگشتیم ودیگر آیات خدا را تکذیب نمی کردیم واز مومنان بودیم بلکه آنچه را قبلا مخفی میکرده اند بر آنان هویدا شده ، اگر هم باز گردند بچیزی که از آن منعشان کرده اند بر گردند ، واینان دروغگویند سوره انعام آیه ۲۷» خداوند خبر میدهد که اگر جهنمیان را بدنیا بر گردانند بکفر وستیزه باز گردند با اینکه درقبر وقیامت وحشتها دیده وعذابهای دردناك چشیده اند .

وقال في الارشاد عند علامات ظهور القائم عليه السلام : و أموات ينشرون من القبور الى الدنيا ، فيتعارفون فيها و يتزاورون .

و قال فی جواب المسائل المروية لما سئل عما يروى عن الصادق عليه السلام فی الرجعة و ما معنى قوله : ليس منّا من لم يقبل بمتعتنا و يؤمن برجعتنا ، أهي حشر فی الدنيا مخصوص للمؤمن أو لغيره من الظلمة الجبارين قبل يوم القيمة ؟ فكتب الشيخ بعد الجواب عن المتعة و اما قوله : من لم يقل برجعتنا فليس منا ، فانما أراد بذلك ما يختصه من القول به ، في ان الله تعالي يحشر قوماً من امة محمد بعد موتهم قبل يوم القيمة وهذامذهب يختص به آل محمد ، والقرآن شاهد به قال الله تعالى في ذكر الحشر الاكبر يوم القيمة « و حشرنا هم فلم نغادر منهم أحداً» وقال سبحانه في حشر الرجعة قبل يوم القيمة :« ويوم نحشرمن كل امة فوجاً ممّن يكذّب بآياتنا» فاخبران الحشرحشران عام وخاص .

وقال سبحانه مخبراً عمن يحشرمن الظالمين انه يقول يوم الحشر الاكبر :

در کتاب ارشاد درنشانه‌های ظهور حضرت قائم (ع) میفرماید : ونیز مردگانی از قبرها بدنیا بر گردند همدیگررا بشناسند ، وبدیدن یکدیگرروند .

ودرجواب مسائلی کـه از «مرو» پرسیده بودند ، **در جواب** این‌سؤال که : از حضرت صادق(ع) نقل‌است که فرمود : هر که‌متعهٔمارا نپذیرد وبرجعت ماایمان‌نیاردازما نیست. این‌رجعت مربوط بدنیااست یانه ؟ مخصوص مؤمنان‌است یا غیر مؤمنان‌ازستمگران وجباران‌هم‌زنده‌میشوند ؟ (درجواب‌این‌سؤال) پس ازجواب راجع‌بمتعه **مینویسد**اما‌اینکه میفرماید : هر که برجعت‌ما ایمان‌نیاورد از مانیست ، مراد آن رجعتی است که‌عقیده‌بآن مختص آل‌محمد است ، یعنی محشورشدن جمعی‌ازامت‌محمد (ص)پس‌ازمرگ پیش‌ازقیامت واین عقیده‌مختص بآل‌پیغمبر است‌قرآن نیز گواه آن‌است که‌دربارهٔ قیامت کبری‌میفرماید «همه‌را محشور کنیم واحدی‌را وانگذاریم» ودربارهٔ رجعت پیش از قیامت میفرماید : «روزی که ازهر گروهی‌دسته‌ای ازآنهارا که آیات‌مارا تکذیب کنند محشور کنیم» پس بحکم‌قرآن حشردو قسم‌است : عمومی وخصوصی ، ونیزراجع بستمگرانی که (در رجعت)

«ربنا أمتّنا اثنتين وأحييتنا اثنتين فاعترفنا بذنوبنا فهل الى خروج من سبيل» وللعامة في هذه الآية تأويل مردود ، وهو أن قالوا : المعنى انه خلقهم أمواتاً ثم أماتهم بعد الحيوة وهذا باطلا لايستمرّ على لسان العرب ، لان الفعل لايدخل الاعلى من كان بغير الصفة التى انطوى اللفظ على معناها ، ومن خلقه الله أمواتاً لايقال أماته ، وانما يدخل ذلك فيمن طرأ عليه الموت بعد الحيوة ؛ كذلك لا يقال أحيا الله ميتاً الا أن يكون قبل احيائه ميتاً ، و هذا بيّن لمن تأمله وقدزعم بعضهم ان المراد الموت التى يكون بعد سؤالهم في القبور فتكون الاولى قبل الاقبار ، والثانية بعده ؛ وهذا ايضاً باطل من وجه آخر و هو ان الحيوة للمسائلة ليس للتكليف ، فيندم الانسان على مافاته في حاله ، وندم القوم على ما فاتهم في حياتهم المرتين يدلّ على انهم لم يرد الحيوة المسائلة لكنه أراد حيوة الرجعة التى يكون لتكليفهم الندم على تفريطهم

محشور شوند میفرماید : « روز قیامت میگویند : پروردگارا ! مارا دونوبت میراندی ودو نوبت زنده کردی سپس بگناهان خویش اقرار کردیم آیاراهی بسوی بیرون رفتن هست مؤمن : ١١» سنیان دراین آیه تـأویل مردودی دارند ، گویند : مراداین است که : اول بحالت مرده وبیجان بودند (یعنی حالت پیش ازنطفه) آنگاه زنده شدند (یعنی بصورت بشر زنده در آمدند) سپس بمیرند وبعدازمرگ درقیامت زنده شوند این تأویل باطل است وبازبان عرب راست نیاید چون موجودی که ازاصل خلقت مرده وبیجان است نمیگویند خدا آنرا میراند ، بلی اگرزنده باشد وبمیرداین گفتار صحیح است همچنین نمیگویند خدا زنده اش کردمگر اینکه سابقاً مرده باشد وتمام کارهائی که بکسی نسبت میدهند همینطور است ، باید حالت قبلی با حالت بعدی مخالف باشد تا نسبت صحیح باشد ، واین مطلب باتامل واضح میشود .

بعضی گمان کرده اند مراد اززنده شدن اول هنگام سؤال قبراست ، پس مرگ اول همین مرگ عادی است ، ومرگ دوم بعداز سؤال قبر ، اینهم ازراه دیگر باطل است ، زیرا زنده شدن درقبر برای تکلیف نیست که آنجاانسان ازچیزهائی که ازدستش رفته پشیمان شود درصورتی که این عده برآنچه درهردو زندگانی ازدستشان رفته پشیمان میشوند پس معلوم میشود مرادزنده شدن قبرنیست ، زندگانی رجعت است که موظف اندازتندرویهای

فلا يفعلون ذلك فيندمون يوم العرض على مافاتهم من ذلك ، والرجعة عندنا يختص بمن محض الايمان و محض الكفر ، دون من سوى هذين الفريقين ، فاذا أراد الله تعالى على ماذكرناه اوهم الشياطين أعداء الله عزو جل انهم انما ردّوا الى الدنيا لطغيانهم على الله ، فيزدادوا عتوّاً فينتقم الله منهم بأوليائه ، ويجعل لهم الكرّة عليهم ، فلا يبقى منهم الامن هو مغموم بالعذاب ، و تصفوا الارض و يكون الدين لله وقد قال قوم : كيف يعود الكفار بعد الموت الى طغيانهم وقد عاينوا عذاب البرزخ؟ فقلت : ليس ذلك بأعجب من الكفار الذين يشاهدون العذاب فيقولون: «ياليتنا نردّ ولانكذّب بآيات ربنا و نكون من المؤمنين » فقال الله تعالى : « ولوردّوا لعادوا لما نهوا عنه » فلم يبق للمخالف بعد هذا شبهة يتعلق بها

وقال السيد المرتضى علم الهدى في جواب المسائل التي وردت من الرى حيث سألوا عن حقيقة الرجعة لان شذاذ الامامية يذهبون الى أن الرجعة رجوع دولتهم في أيام القائم دون رجوع أجسامهم .

خویش توبه کنند ونمیکنند ازاین جهت درقیامت برای ازدست دادن فرصت پشیمان میشوند ورجعت نزد مامختص مؤمن خالص و کافر خالص است چون کافران باراده خدازنده شوند شیطان بدل آنها میافکند که چون شما مردمی یاغی وسر کش بودید بدنیا بر گشتید این خیال شیطانی سر کشی آنان رازیاد میکند ، خداهم دوستانش را بر آنان مسلط میکند و بدست ایشان از آنان انتقام میکشد ، عذاب همه رافرامیگیرد ، زمین ازوجود پلیدشان پاك میشود و دین بخدا منحصر میگردد ، بعضی گویند : چگونه ممکن است این عده با دینن عذابهای برزخ بازبطغیان خود بر گردند ؟! جواب اینکه این موضوع ازحال کفاری که عذاب قیامت رامی بینند عجیب تر نیست که میگویند :ایکاش برمیگشتیم و آیات خدارا تکذیب نمیکردیم و ازمؤمنان میشدیم ، وباز خدامیفرماید : اگر هم بر گردند باز بکارهائی که منعشان کردند برمیگردند ، پس دیگر جای شبهه برای مخالف رجعت نمیماند .

سیدمرتضی درجواب مسائلی که ازوی سؤال کرده بودند درجواب این سؤال که : حقیقت رجعت چگونه است ؟ چون عده کمی از امامیها گویند مراد رجوع دولت اهلبیت (ع) درزمان حضرت قائم علیه السلام است نه رجوع بدنها ؟ .

الجواب ان الذی تذهب الیه الشیعة الامامیة ان الله یعید عند ظهور امام الزمان المهدی (ع) قوماً ممن کان تقدّم موته من شیعته لیفوزوا بثواب نصرته ومعونته ، ومشاهدة دولته ، ویعید ایضاً قوماً من أعدائه لینتقم منهم ، والدلیل علی صحة ذلك ان ذلك لاشبهة علی عاقل انه مقدورلله غیر مستحیل فانا نری کثیراً من مخالفینا ینکرون الرجعة انکارمن یراها مستحیلة ، و اذا ثبت جواز الرجعة فالطریق الی اثباتها اجماع الامامیة، فانهم لایختلفون في ذلك، واجماعهم قدبیّنا فی غیر موضع من کتبنا انه حجة ، وبیّنا ان الرجعة لا تنافی التکلیف فلایظنّ ظانّ ان التکلیف معها باطل ، فان التکلیف کما یصحّ مع ظهور المعجزات فکذا یصح مع الرجعة لانه لیس فی ذلك ملجیء الی فعل الواجب و ترك القبیح ، فأما من تأوّل الرجعة بانّ معناها رجوع الدولة دون رجوع الاشخاص و احیاء الاموات ، فان قوماً من الشیعة لمّا عجزوا عن نصرة الرجعة یأولوّا علی هذا التأویل ، وهذا غیر

میفرماید : جواب اینکه شیعیان امامی مذهب معتقدند که هنگام ظهور امام زمان (ع) خداوند جمعی از شیعیان وی را که مرده اند زنده میکند تا بثواب یاری او برسند و دولتش را ببینند ، و نیز عده ای از دشمنانش را هم برمیگرداند تا از آنان انتقام گیرد ، و دلیل صحت آن اینکه بدون شبهه امری است ممکن و تحت قدرت خداوند ـ گرچه از شدت انکار بعض مخالفین بنظر میرسد که آنرا محال میدانند امکانش که معلوم شد راه اثباتش اجماع امامیه است زیرا در آن اختلافی ندارند ، در کتابهای خود چندجا تذکر داده ایم که اجماع آنان حجت است وبیان کرده ایم که رجعت با تکلیف منافات ندارد ، کسی خیال نکند که تکلیف باطل میشود (یعنی زنده شدن مردگان خواه ناخواه سبب ایمان آوردن آنان میشود و نمیتوانند بکفر سابق برگردند) زیرا همانطور که ظهور معجزات از تکلیف جلوگیری نمیکرد ، رجعت هم نخواهد کرد ، چون مردم را بانجام واجبات و ترك گناهان وادار نمیکند .

اما آنها که رجعت را تأویل کرده ، گویند مراد بازگشت دولت ائمه است نه بازگشت مردگان بدنیا اینها چون نمیتوانند رجعت را اثبات کنند دست بتأویل میزنند ، ولی اینجا

صحیح لان الرجعة لم تثبت بظواهر الاخبار المنقولة فتطرّق التأویلات علیها ، و کیف تثبت ما هو مقطوع علی صحته باخبار الآحاد التی لاتوجب العلم ، وانما المعوّل فی اثبات الرجعة علی اجماع الامامیة علی معناها ، بان الله یحیی أمواتاً عند قیام القائم من أولیائه و أعدائه ، فکیف یتطرّق التأویل علی ماهو معلوم فالمعنی غیرمحتمل « انتهی » .

وقال السید رضي الدین بن طاووس فی الطرائف : روی مسلم في صحیحه فی أوایل الجزء الاول باسناده الی الجراح بن ملیح ، قال : سمعت جابراً یقول : عندی سبعون ألف حدیث عن أبي جعفر الباقر علیه السلام عن النبی صلی الله علیه و آله ترکوها کلها .

ثم ذکر مسلم فی صحیحه باسناده الی محمّد بن عمر الرازی قال : سمعت جریراً یقول لقیت جابر بن یزید الجعفی فلم أکتب عنه لانه کان یؤمن بالرجعة .

قال ابن طاووس : انظر کیف حرموا أنفسهم الانتفاع بروایة سبعین ألف حدیث

تأویل راه ندارد ، زیرا دلیلش ظاهر اخبار نیست تاقابل تأویل باشد ، امر حتمی و قطعی ممکن نیست مدرکش خبر واحدهائی باشد که یقین آور نیست ، دلیلش اجماع امامیه است که باتفاق معتقداند . هنگام قیام حضرت قائم (ع) خداوند جمعی ازدوستان وعده‌ای ازدشمنان خودرا زنده میکند ، پس مطلب قطعی وحتمی است ، احتمالی نیست که تأویل پذیر باشد ؛ پایان کلام سیدمرتضی (ره) .

سیدرضی الدین بن طاووس در کتاب طرائف میفرماید : مسلم درأوائل جزء اول صحیح خود ازجراح بن ملیح نقل میکند که گفت : شنیدم جابر میگفت : من هفتاد هزار حدیث از حضرت باقر ازپیغمبر أکرم (ص) دارم که هیچیك را (سنیان) ازمن فرا نمیگیرند ونقل نمیکنند .

سپس در همان کتاب صحیح از محمد بن عمر رازی نقل میکند که گفت : شنیدم جریر میگفت : من جابرجعفی راملاقات کردم ولی حدیثی ازاو یاد داشت نکردم ، چون برجعت عقیده داشت.

«ابن طاووس فرماید» ببین چگونه خودرا از هفتاد هزار حدیث پیغمبرشان ـ که

عن نبیهم بروایة أبی جعفر عليه السلام الذی هو من أعیان أهل بیته ، الذین أمرهم الله بالتمسك بهم ، و ان أكثر المسلمین أو كلّهم قدرووا احیاء الاموات في الدنیا ، و حدیث احیاء الله الاموات فی القبور للمسئلة ، وقدتقدّمت روایتهم عن أهل الكهف وهذا كتابهم یتضمن «الم تر الی الذین خرجوا من دیارهم وهم ألوف حذر الموت فقال لهم الله موتوا ثم أحیا هم » و السبعون الذین أصابهم الصاعقة مع موسی ، و حدیث العزیر ومن أحیاه عیسی بن مریم ، وحدیث جریح الذی أجمع علی صحته ، و حدیث الذین یحییهم الله في القبور للمسائلة ، فأیّ فرق بین هؤلاء وبین ما رواه أهل البیت و شیعتهم من الرجعة ، و أیّ ذنب لجابر في ذلك حتی یسقط حدیثه «انتهی» ویأتی جملة اخری من عبارات علمائنا في هذا المعنی ان شاء الله تعالی .

الخامس : الضرورة فان ثبوت الرجعة من ضروریات مذهب الامامیة عند جمیع العلماء المعروفین والمصنفین المشهورین ، بل یعلم العامة ان ذلك من مذهب

حضرت باقر(ع) نقل میکند ـ محروم کرده‌اند بااینکه حضرت باقر ازبزرگان أهلبیت آن جناب است که خداوند تمسك و چنگ زدن بآنها راواجب کرده ، وبااینکه حدیث زنده‌شدن مردگان دردنیا ، ودر قبررا خودشان روایت میکنند ؛ چنانکه روایت آنان راجع باهل کهف سابقاً نقل شد ، این قرآن آنهاست میگوید : «مگرقصهٔ آنهارا ندانستی که هزارها بودند وازبیم مرگ ازوطن خویش بیرون رفتند ، خداباآنان فرمودبمیریدسپس زنده شان کرد ؛ بقره : ٢٤٣» و جریان آن هفتاد نفرقوم موسی که بصاعقه مبتلا شدند « وباز زنده شدند »و قصهٔ عزیر ، و زنده‌شدن مردگان بدست حضرت عیسی همه درهمین قرآن است ، حدیث جریح وحدیث زنده‌شدن درقبررا همه‌صحیح میدانند ، اینهابا حدیث رجعت که أهلبیت وشیعیانشان نقل میکنند چه فرق دارد ؟ گناه جابر در این باره چیست که باید حدیثش ترك شود ؛ پایان کلام سیدرضی (ره)بازهم بعداً قسمت دیگری ازعبارتهای علماء رادر این موضوع نقل میکنیم .

دلیل پنجم ضرورت است ، که صحت رجعت از ضروریات مذهب امامیه است ، همهٔ علمای معروف ، نویسندگان مشهور بلکه عموم مردم میدانند که این جزء مذهب شیعه

الشيعة ، فلا ترى أحداً يعرف اسمه و يعلم له تصنيف من الامامية يصرّح بانكار الرجعة ولا تأويلها ، و معلوم ان الضروري و النظري يختلف عند الناظرين ، فقد يكون الحكم ضرورياً عند قوم نظرياً عند آخرين و الذي يعلم بالتتبع ان صحة الرجعة أمر محقق معلوم مفروغ منه مقطوع به ضروري عند أكثر علماء الامامية او الجميع ، حتى لقد صنّفت الامامية كتباً كثيرة في اثبات الرجعة كما صنّفوا في اثبات المتعة واثبات الامامة وغير ذلك ولا يحضرني أسماء جميع تلك الكتب وانا اذكر ما حضرني من ذلك .

قال الشيخ الجليل رئيس الطائفة أبوجعفر الطوسي في فهرست علماء الشيعة ومصنفيهم : أحمد بن داود بن سعيد الفراري يكنى أبايحيى الجرجاني كان من أجلة أصحاب الحديث من العامة ، و رزقه الله هذا الامر وا ستبصر ، و له مصنفات كثيرة في فنون الاحتجاج على المخالفين الى أن قال : فمن كتبه كتاب خلاف عمر الى أن قال : كتاب المتعة ، كتاب الرجعة .

است ، هيچ شيعه وامامي مذهبي نيست كه نام و نسبش معروف و كتابي داشته باشد وصريحاً رجعت را انكار يا تأويل كند ، البته واضح است كه ضروري (يعني مطالبي كه ازبس واضح است احتياج باستدلال ندارد) و نظري (يعني اموري كه بكمك دليل وبرهان بايد ثابت كرد) در نظر اشخاص مختلف است ، گاهي حكمي در نظر عده‌اي ضروري و واضح است ، در نظر عدهٔ ديگر نظري ومحتاج بدليل است ، وبشهادت تتبع وتفحص رجعت در نظر بيشتر يا همهٔ علماي اماميه ضروري وقطعي است ؛ بطوري كه در اثبات آن كتابهاي زيادي نوشته اند ؛ چنانكه در اثبات متعه وامامت وأمثال آن ، من اكنون نام همه آن كتابها را مستحضر نيستم اما آنچه را حاضر دارم مينويسم ، شيخ طوسي (ره) در فهرست علماء ونويسندگان شيعه ميفرمايد : أحمد بن داود بن سعيد فرازي كنيه‌اش أبويحيى واز أهل جرجان است ، از بزرگان أهل حديث سنيان بود ، سپس بلطف خدا بشيعيان پيوست ، كتابهاي زيادي در اقسام استدلال برسنيان دارد . . . . از جمله كتاب : خلاف عمر . . . كتاب متعه و كتاب رجعت .

وقال النجاشي فی کتاب الرجال : أبو یحیی الجرجانی قال الکشی : کان من أجلة أصحاب الحدیث ، ورزقه الله هذا الامر و صنف فی الرد علی الحشویة تصنیفاً کثیراً فمنها کتاب خلاف عمر، الی أن قال : کتاب المتعة وا لرجعة .

وقال النجاشی فی ترجمة الحسن بن علی بن أبی حمزة : له کتب منها کتاب القائم ، کتاب الدلایل ، کتاب المتعة ، کتاب الرجعة، کتاب فضائل أمیر المؤمنین علیه السلام .

وقال النجاشی ایضاً : الفضل بن شاذان کان ثقة اجل أصحابنا الفقهاء والمتکلمین وله جلالة فی هذه الطایفة ، و هو فی فضله أشهر من أن تصفه ، و ذ کر الکحی انه صنف مأة و ثمانین کتاباً وقع الینا منها کتاب النقض علی الاسکافی الی أن قال : کتاب اثبات الرجعة ، کتاب الرجعة ، کتاب حذو النعل بالنعل (الظاهر انه فی مشابهة احوال هذه الامة لاحوال بنی اسرائیل فی الرجعة وغیرها وقد ألف الراوندی کتاباً مختصراً فی ذلك وجعله ملحقاً بکتاب الخرائج والجرائح منه ره) «انتهی» .

وقال الشیخ الطوسی فی الفهرست : الفضل بن شاذان متکلم جلیل القدر له کتب منها کتاب الفرایض ، الی أن قال : کتاب فی اثبات الرجعة «انتهی» .

مرحوم نجاشی در کتاب رجال میفرماید: کشی گوید : ابو یحیای جرجانی از بزرگ ترین أصحاب حدیث است ، خداوند تشیع را نصیبش فرمود ، کتابهای زیادی در رد حشویه نوشته ، ازجمله کتاب خلاف عمر . . . . کتاب متعه و رجعت .

و نیز نجاشی در شرح حال حسن بن علی بن أبی حمزه میفرماید : کتابهائی نوشته از جمله کتاب دلائل ، کتاب متعه ، کتاب رجعت ، و کتاب فضائل امیر المؤمنین علیه السلام

و نیز فرماید : فضل بن شاذان مورد اعتماد و از بزرگترین فقها و متکلمین شیعه است، درمیان شیعه جلالتی دارد ، فضیلتش بیش از آن است که بتوان گفت ، « کحی» گوید وی رایکصد وهشتاد کتاب است ، کتابهائی که ازاو بدست ما رسیده کتاب : نقض بر اسکافی . . . کتاب اثبات رجعت ، کتاب رجعت و کتاب حذ والنعل بالنعل است - «وظاهراً کتاب اخیر در شباهت احوال این امت - دررجعت وغیره - باحوال بنی اسرائیل است و مرحوم راوندی در این باره کتابی تألیف کرده وملحق بکتاب خرائج فرموده است» پایان کلام نجاشی .

شیخ طوسی درفهرست فرماید : فضل بن شاذان متکلم ارجمندی است و کتابها نوشته ازجمله کتاب : فرائض . . . کتاب اثبات رجعت .

وروی الکشی فی مدحه و جلالته أحادیث بلیغة تدل علی صحة اعتقاداته ، و الاعتماد علی مؤلفاته ، فانظر الی هذا الشیخ الذی هو أجل علماء الشیعة و مصنفیهم قدصنف کتابین فی اثبات الرجعة بل ثلثة فکیف اذا انضم الیه غیره .

وقد ذکر النجاشی فی ترجمة محمد بن علی بن الحسین بن بابویه بعد ما ذکر له مدایح جلیلة و انه ألف کتباً کثیرة و عد منها کتاب المتعة ، کتاب الرجعة و نحوه ، ذکر الشیخ فی الفهرست و ذکر من کتبه و مصنفاته کتاب حذو النعل بالنعل .

وقال العلامة فی الخلاصة محمد بن مسعود العیاشی ثقة صدوق عین من عیون هذه الطائفة و کبیرها ، جلیل القدر واسع الاخبار بصیر بالروایة ، مضطلع بهاله کتب کثیرة ، تزید علی مأتی مصنف و نحوه ، قال النجاشی و الشیخ وذکرا من جملة کتبه ومصنفاته کتاب الرجعة ، وقد نقل جمیع ماذکرناه من علماء الرجال هنا مولانا

کشی نیز درمدح فضل بن شاذان حدیثهای رسائی نقل میکند که دلیل بر صحت عقیده و اعتماد بر کتب اواست ، اکنون ببین این بزرگوار که از محترمترین علماء و نویسندگان شیعه است ؛ دو سه کتاب در رجعت دارد ، تاچه رسد که کتابهای دیگران هم ضمیمه شود .

باز مرحوم نجاشی در شرح حال محمد بن علی بن بابویه - پس از ستایشهای عالی مینویسد : کتابهای زیادی دارد ازجمله کتاب متعه و کتاب رجعت .

شیخ هم درفهرست نظیر همین عبارت را مینویسد وازجمله کتب وی کتاب حذوالنعل بالنعل را نام میبرد .

علامهٔ حلی در کتاب خلاصه میفرماید : محمد بن مسعود عیاشی معتمد ؛ راستگو ؛ ازبزرگان شیعه وجلیل القدر است ، اخبار زیادنقل میکند ، در روایات بصیر و روشن است ، در امرحدیث توانا است ، کتابهای زیادی دارد که از دویست متجاوز است عبارت نجاشی وشیخ هم درمدح وی همینطور است ، لکن آنها درضمن کتابهای او کتاب رجعت را هم نام میبرند ، وآنچه ما اینجا ازعلمای رجال نقل کردیم میرزامحمد استرابادی همه

میرزا محمد الاسترابادی فی کتابه فی الرجال .

ومما یدل علی ان صحة الرجعة أمر قد صار ضروریاً ما یأتی نقله عن کتاب سلیم بن قیس الهلالی الذی صنفه فی زمان امیر المؤمنین علیه السلام وقوله : حتی صرت ما انا بیوم القیمة أشد یقیناً منی بالرجعة «انتهی» .

وقد تجدد بعده من الاحادیث التی یأتی ذکرها ما یزید ذلك الیقین أضعافاً مضاعفة وقد صنف المتأخرون من علمائنا ایضاً رسائل و کتب فی اثبات الرجعة، وقد حضرنی منها ثلاث رسائل ولم تصل الینا الکتب السابقة المذکورة فی اثبات الرجعة لننقل بعض مافیها من الاحادیث والادلة ، وفیما وصل الینا من الاحادیث المتفرقة فی الکتب المشهورة کفایة ان شاء الله تعالی .

وقال السید الجلیل رضی الدین علی بن طاووس فی کتاب کشف المحجة لثمرة المهجة : جمعنی وبعض أهل الخلاف مجلس منفرد فقلت لهم : ما الذی تنکرون علی الامامیة ؟ فقالو : نأخذ علیهم تعرضهم بالصحابة ، ونأخذ علیهم القول بالرجعة وبالمتعة، ونأخذ علیهم حدیث المهدی وانه حی مع تطاول زمان غیبته ، قال : فقلت

را در کتاب رجال خود نقل میکند .

واز جمله ادله ضروری بودن رجعت حدیثی است که بعداً از کتاب سلیم بن قیس هلالی که در زمان علی علیه السلام تألیف شده ـ نقل میکنیم که در آن حدیث میگوید . . . تا کار بجائی رسید که یقین من برجعت کمتر از یقینم بقیامت نبود . حدیثهائی هم که بعد ذکر میشود بمراتبی بیش از این ایجاد یقین میکند ، علمای اخیر شیعه نیز رساله‌ها و کتابهائی در رجعت دارند که اکنون سه رساله آنها نزد من است ، کتبی که در رجعت نوشته‌اند وسابقاً اشاره شد در دسترس ما نیست که قسمتی از احادیث وادله آنها را نقل کنیم ، اما همان حدیثهای متفرقی که از کتب مشهور بدست ما رسیده کفایت میکند .

سید بن طاووس در کتاب کشف المحجة میفرماید : در مجلسی خصوصی با بعضی از سنیان بودیم من گفتم . شما چه اعتراضی بشیعه دارید ؟ گفتند . ما راجع بدشنام بصحابه ، عقیدهٔ برجعت ومتعه واعتقاد بزنده بودن مهدی با این غیبت طولانی ایراد داریم ؛ من گفتم

لهم : أما تعرض من اشرتم اليه بذم الصحابة الى أن قال : وأما ما أخذتم عليهم من القول بالرجعة فانتم تروون ان النبی ﷺ قال : انه يجری فی امته ماجری فی الامم السابقة وهذا القرآن يتضمن «الم تر الى الذين خرجوا من ديارهم وهم الوف حذر الموت فقال لهم الله موتوا ثم أحياهم» فشهد انه قد أحياهم فی الدنيا وهی رجعة، فينبغی ان يكون فی هذه الامة مثل ذلك فواقفوا علی ذلك ، ثم ذكر كلامه معهم فی القول بالمتعة وفی غيبة المهدی عليه السلام .

وروی ابن بابويه فی كتاب كمال الدين وتمام النعمة والشيخ الطوسی فی كتاب الغيبة والطبرسی فی كتاب الاحتجاج بأسانيدهم فی توقيعات صاحب الامر عليه السلام علی مسائل محمد بن عبدالله بن جعفر الحميری انه سأله عن رجل ممن يقول بالحق ويری المتعة ويقول بالرجعة ، الا ان له أهلا موافقة له قد عاهدها ان لا يتزوج عليها ولا يتمتع ولا يتسری «الجواب» يستحب له ان يطيع الله بالمتعة ليزول عنه الحلف فی المعصية ولو مرة واحدة .

اما نكوهش صحابه . . . . . اما عقيدهٔ برجعت ! شما خود روايت ميكنيد كه پيغمبر (ص) فرمود : هر چه در امتهای سابق واقع شده در امت من هم واقع شود ؛ قرآن (نسبت بعده‌ای از امتهای گذشته) ميفرمايد : « مگر قصهٔ آنها ندانستی كه هزاران بودند و ازبيم مرگ از وطن خود بيرون رفتند ، آنگاه خداوند بآنها فرمود : بميريد ، سپس زنده شان كرد ، بقره ٢٤٣ » بشهادت قرآن اين عده در دنيا زنده شدند ، اين رجعت است ، پس بايد در اين امت هم نظيرش باشد ، اين جواب را نتوانستند رد كنند ، سپس گفتگويشان را راجع بمتعه وغيبت امام زمان (ع) نقل ميكند .

شيخ صدوق در كتاب كمال الدين ، وشيخ طوسی در كتاب غيبت ، وطبرسی در احتجاج بسندهای خود در نامه‌های حضرت صاحب الامر (ع) در جواب مسائل حميری روايت ميكنند كه حميری پرسيد : مردی شيعه مذهب است ، متعه ورجعت را قبول دارد زنی دارد كه اوهم شيعه است جز اينكه باوی قرار داد كرده زن ديگر نگيرد ، صيغه هم نكند كنيزهم نگيرد (باين شرط عمل بكند يانه) جواب آمد : مستحب است بصيغه كردن ـ ولو يك دفعه ـ اطاعت خدا كند ، تا پيمان در معصيت ازاو زايل شود .

اقول: فهذا یدل علی ان القول بالرجعة من خواص الشیعة وعلامات التشیع مثل اباحة المتعة ونحوها من الضروریات ، وتقریر المهدی علیه السلام له علی ذلك یدل علی صحته.

وروی الطبرسی فی الاحتجاج قال: قد کانت لابی جعفر مؤمن الطاق مقامات مع أبی حنیفة فمن ذلك ما روی انه قال یوماً لمؤمن الطاق : انکم تقولون بالرجعة ؟ قال : نعم قال أبو حنیفة : فاعطنی الآن ألف درهم حتی اعطیك الف دینار اذا رجعنا ،قال الطاقی لابی حنیفة : فاعطنی کفیلا انك ترجع انساناً ولا ترجع خنزیراً.

اقول :هذا کما تری ایضاً یدل علی ان القول بالرجعة أمر معلوم من مذهب الامامیة یعرفه المؤالف والمخالف ، وهذا معنی ضروری المذهب ، و هذا أعلی مرتبة من الاجماع ، وفیه دلالة واضحة علی بطلان تأویل الرجعة برجوع الدولة وقت خروج المهدی علیه السلام ، مضافاً الی التصریحات الباقیة الآتیة .

وقد قال النجاشی ایضاً فی کتاب الرجال : محمد بن علی بن النعمان مؤمن الطاق روی عن أبی جعفر وأبی عبدالله علیهما السلام فاما منزلته فی العلم و حسن

مؤلف گوید : این سؤال دلیل است که عقیده رجعت ـ نظیر متعه و سایر ضروریات مذهب ـ ازمختصات شیعه ونشانه‌های تشیع است ، ایراد نکردن امام (ع) بر آن هم دلیل صحت آن است .

طبرسی دراحتجاج فرماید : مؤمن الطاق (یکی ازاصحاب حضرت صادق ع) با أبوحنیفه گفتگوها داشتند ، ازجمله روزی ابوحنیفه بوی گفت : شما برجعت عقیده دارید ؟ گفت : آری ، گفت : پس الآن هزار درهم بمن بده تادر رجعت هزار دینارت باز دهم مؤمن گفت : توضامنی بده که بصورت انسان بر گردی ، وبشکل خوك نباشی .

مؤلف گوید : این جریان هم دلیل است که سنی وشیعه همه میدانسته اند که رجعت جزء مذهب شیعه است ، واین معنی ضروری مذهب است که از اجماع بالاتر است ونیز این سخن مؤمن نشانه روشنی بر بطلان تأویل رجعت بباز گشتن دولت دروقت خروج حضرت مهدی (ع) است علاوه بر تصریحهای دیگری که بعداً نقل میشود .

ونیز نجاشی در کتاب رجال میفرماید : مؤمن الطاق ازحضرت باقر وحضرت صادق علیهما السلام روایت میکند ، مقامش در علم وبدیهه گوئی مشهور تر از این است که گفته

الخاطر فأشهر من أن يذكر ، ثمّ ذكر جملة من كتبه الى أن قال : و كان له مع أبى حنيفة حكايات منها انه قال له : يا أباجعفر أتقول بالرجعة ؟ فقال : نعم، قال أقرضنى من كيسك هذا خمسمأة دينار، فاذا عدت أنا وأنت رددتها اليك ، فقال له فى الحال : أريد ضميناً يضمن لي انك تعود انساناً فانى أخاف ان تعود قرداً فلا أتمكّن من استرجاع ما اخذت منى «انتهى» .

ومما يدلّ على ان صحة الرجعة قد صارت ضرورية عند كل من تتبّع الاحاديث انك لا تجد فى الضروريات كوجوب الصلوة وتحريم الزنا أكثر من الاحاديث الدالة على صحة الرجعة ؛ و مما يدلّ على ذلك ان العامة قد نقلوا فى كتبهم عن الامامية انهم قائلون بالرجعة و انكروا عليهم ذلك ، فمنهم الرازى ، و النيشابورى ، والزمخشرى، والشهرستاني ، وابن أبي الحديد وغيرهم ، فقد ذكروا ان الشيعة يعتقد صحة الرجعة وانكروا عليهم ذلك ، وهو دالّ على صحتها و انها من خواصّ الشيعة وضروريات مذهبهم ، قال محمّد بن عبدالكريم الشهرستانى في كتاب

شود ، سپس قسمتى از كتابهاى اورا نام ميبرد تا آنجا كه ميگويد : با أبوحنيفه حكايتها دارد ، ازجمله روزى أبو حنيفه بوى گفت : ابو جعفر ! تو برجعت عقيده مندى ؟ گفت آرى ، گفت : از اين كيسه‌ات پانصد دينار بمن قرض بده ، وقتى كه (در رجعت) بدنيا بر گشتيم رد ميكنم ، مؤمن الطاق فوراً جواب داد : ضامنى بياور كه بصورت انسان بر گردى ، من ميترسم بشكل ميمون رجوع كنى ونتوانم طلب خودراوصول كنم پايان كلام نجاشى .

وازجمله ادله اينكه رجعت صحيح ، ودر نظر هر كه با اخبار آشنا باشد ضرورى است اينكه : در هيچيك از ضروريات ـ مثل وجوب نماز و روزه يا حرمت زنابيش از رجعت حديث وارد نشده ، شاهدش اينكه سنيان ـ مانند : فخررازى ، نيشابورى ، زمخشرى شهرستانى ابن أبى الحديد و ديگران ـ در كتابهاى خود شيعه را معتقد رجعت ميدانند و بآنان اعتراض ميكنند ، اين خود دليل است كه رجعت صحيح ومختص باماميها ، واز ضروريات مذهب ايشان است ، شهرستانى در كتاب ملل ونحل در بحث از جعفريها ـ

الملل والنحل فی بحث الجعفریة القائلین بامامة جعفربن محمد الصادق عليه السلام ما هذا لفظه : وهو ذوعلم غزیر في الدین،وأدب کامل في الحکمة ، وزهدبالغ في الدنیا ، وقد اقام بالمدینةمدة یفید المنتمین الیه من الشیعة أسرار العلوم الی أن قال: و قد تبرء من خصایص مذاهب الرافضة وحماقاتهم من القول بالغیبة و الرجعة ، والبداء ثم قال : لکن الشیعة بعده افترقواوانتحل کل واحد منهم مذهباً ، وأرادأن یروّج علی أصحابه فنسبه الیه وربطه به والسیّد بریء من ذلك « انتهی» .

السادس : ان الرجعة قد وقعت في بنی اسرائیل والامم السالفة في الرعیةو في الانبیاء و الاوصیاء ، و کل ما وقع في الامم السالفة یقع مثله في هذه الامة حذو النعل بالنعل ، والقذة بالقذة ؛ والرجعة تقع في هذه الامة البتة و المقدمتان ثابتان بالکتاب و السنة و الاجماع ، فتکون النتیجة حقاً و هو المطلوب ، و یأتی اثبات المقدمتین ان شاء الله تعالی .

یعنی عقیده مندان بامامت حضرت صادق علیه السلام ـ میگویند : وی جعفر بن محمد ـ علمی وافر دردین ، و ادبی کامل در حکمت ، و زهدی بسیار در دنیا داشت ، مدتی در مدینه ماند ، اسرار علوم را بشیعیان خود میآموخت . . . . وی از مطالب اختصاصی مذاهب را فضیان ونا دانیهای ایشان ـ از قبیل عقیده غیبت و رجعت و بدا ـ بیزار بود ولی شیعیانش پس از او پراکنده شدند و هر یك برای خود مذهبی ساختند و برای ترویجش بآن جناب نسبت دادند ، در صورتی که آن بزرگوار از آن بیزار بود . پایان کلام شهرستانی.

دلیل ششم اینکه رجعت دربنی اسرائیل وامتهای گذشته درمیان پیمبران واوصیاء ومردم عادی اتفاق افتاده ، والبته هرچه درآنان واقع شده بدون کم وزیاد در این امت هم واقع خواهد شد ، پس رجعت هم باید واقع شود ، و دو مقدمه (یعنی بودن رجعت در سایر امم ، و اینکه هرچه درمیان آنان بوده درما هم باید باشد) بحکم قرآن وسنت واجماع ثابت است ، پس نتیجه هم باید ثابت باشد ؛ ودو مقدمه را بعداً بتفصیل اثبات خواهیم کرد .

السابع : ان صحة الرجعة و ثبوتها و وقوعها من اعتقادات أهل العصمة عليهم السلام و كلّ ما كان من اعتقاداتهم فهو حقّ بل قد أجمعوا على صحتها ، و اجماعهم حجة ، وقد صرّح الطبرسي فيما تقدم بنقل اجماعهم وروى الحديث الدال على حجيته ؛ و لها ادلة اخرى كثيرة ، أما الصغرى فثابتة بالاحاديث المتواترة الآتية و اما الكبرى فثابتة بالادلة العقلية والنقلية فتكون الرجعة حقاً .

الثامن : انا مأمورون بالاقرار بالرجعة واعتقادها وتجديد الاعتراف بها في الادعية والزيارات ويوم الجمعة ، و كلّ وقت كما انا مأمورون بالاقرار في كثير من الاوقات بالتوحيد و النبوة و الامامة و القيامة ، و كل ما كان كذلك فهو حقّ والصغرى ثابتة بالنقل المتواتر الآتي ، والكبرى بديهية فالرجعة حقّ .

التاسع : ان الرجعة أمر لم يقل بصحته أحد من العامة على ما يظهر ، و قد قال بها الشيعة ، و كل ما كان كذلك فهو حقّ اما الصغرى فظاهرة و

دليل هفتم اينكه : ائمه عليهم السلام همه باتفاق بصحت و ثبوت رجعت معتقد بوده اند ، والبته اعتقاد آنان حق ، واجماعشان حجت است ، چنانكه طبرسي هم در كلام سابقش باجماع آنان تصريح دارد ، وحديثي كه دليل حجيت آن است نقل ميكند ، علاوه دليل هاى زياد ديگرى هم دارد ، اما اينكه ائمه بر آن متفق اند ؛ دليلش حديثهاى متواترى است كه خواهد آمد ، واما حجيت اجماعشان ؛ بدليل هاى عقلى و نقلى بثبوت رسيده ، بنابر اين رجعت ثابت است .

دليل هشتم اينكه : ما (از جانب ائمه ع) مأموريم كه برجعت اقرار كنيم و در دعاها وزيارتها ، روز جمعه يا هر وقت ديگر اقرار خويش تجديد كنيم ، چنانكه در باره اقرار بتوحيد ، نبوت ؛ امامت وقيامت چنين دستورى داريم والبته هر چه اين قدر تأكيد در باره اش بشود ضرورى است ، مقدمه اول بحديثهاى متواتر ثابت است ، ومقدمه دوم بديهى است .

دليل نهم : اينكه هيچيك از سنيان برجعت عقيده ندارند وآن از مختصات شيعه است وهر مطلبى چنين باشد برحق است ، اما مقدمه اول ؛ واضح است و احتياج بدليل

أما الكبرى فالادلة عليها كثيرة تقدّم بعضها فی المقدمة السادسة ، و قد روی عن الائمة عليهم السلام انهم قالوا في حق العامة : و الله ما هم على شیء مما أنتم عليه ، و لا أنتم على شیء مما هم عليه ، فخالفوهم فما هم من الحنيفية على شیء .

و روی الشيخ في كتاب القضاء من التهذيب و ابن بابويه في عيون الاخبار حديثاً مضمونه ان الانسان اذا كان في بلدليس فيه أحد من علماء الشيعة يسأله عن مسئله خاصة ينبغی ان يسأل عنها قاضی البلد ، فما أفتاه بشیء فليأخذ بخلافه فان الحق في خلافه ، والاحاديث في مثل هذا كثيرة جداً واذا خرج بعض الافراد بنص بقی الباقی ، وقدقال بعض المحققين من علمائنا المتأخرين : ان من جملة نعماء الله على هذه الطائفة المحقة انه خلّی بين العامة و بين الشيطان فأضلّهم في جميع المسائل النظرية حتى يكون الاخذ بخلافهم ضابطة لنا ، و نظيره ما ورد في حق النساء

ندارد ، واما مقدمه دوم ! دليلهای بسياری دارد كه قسمتی ازآنها درمقدمه ششم گذشت رواياتی هم از ائمه عليهم السلام نقل است كه ميفرمايند : بخدا ! اينان ازعقايد واحكام حق شما چيزی ندارند ، شماهم ازمطالب سخيف وباطل آنان چيزی نداريد ، با آنان مخالفت كنيد كه ازدين حنيف اسلام بی نصيب اند .

شيخ طوسی در كتاب قضای تهذيب ، وابن بابويه در عيون حديثی باين مضمون نقل ميكنند كه : اگر انسان در شهری باشد كه يك عالم شيعه كه مسأله ای از او بپرسد نيست مسأله ای كه محتاج است ازقاضی سنيان بپرسد ، هرچه گفت برخلافش رفتار كند كه حق درخلاف اواست .

در اين زمينه حديث بسيار زياداست ، البته هر كجا صحت عمل آنها دليل داشته باشد ماهم ميگوئيم اماهرجا دليلی در كار نيست حكم همين است ، يكی ازمحققان علمای اخير ميفرمايد : ازجمله نعمتهای خدا درباره شيعه اين است كه سنيان را ازچنگال شيطان رها نميكند تادرهمه مسائل استدلالی گمراهشان كند كه عمل برخلاف گفته های آنان برای شيعه قانونی كلی باشد چنانكه در باره زنان هم وارد شده: با آنان مشورت كنيد ، و

شاوروهن وخالفوهن «انتهي» .

العاشر : ان الامام يجب أن يكون مستجاب الدعوة فاذا دعا الله باحياء الموتى وقع ذلك باذن الله ، والمقدمة الاولى ثابتة بالنصوص الكثيرة المذكورة في محلها ، والثانية بديهية ، فهذا دليل على الامكان واضح قريب ، اذلا دليل على استحالة دعاء الامام بذلك ، وعدم قيام دليل الاستحالة كاف .

الحادى عشر ان الله ما أعطى أحداً من الانبياء فضيلة ولا علماً الا و قد أعطى نبينا ﷺ مثله بل أعظم منه ، ومعلوم ان كثيراً من الانبياء السابقين أحيى الله لهم الموتي ، ولاريب ان الامام يرث علم الرسول وفضله ، و المقدمات كلها ثابتة بالاحاديث الاتية وغيرها ، بل وقد وقع احياء الله الموتى لغير المعصومين من أهل العلم والعبادة ، كما يأتى ان شاء الله تعالى ، فيثبت مثله هنا بطريق الاولوية .

الثانى عشر ان الامام عالم بالاسم الاعظم الذى اذا دعى الله به لاحياء الموتي أحياهم ، والتقريب ما تقدّم ، فهذا مما يدل على الامكان بل الوقوع ؛ وهذه الادلة

مخالفتشان كنيد .

دليل دهم : اينكه دعاى امام مستجاب است ، پس اگر دعا كند ، باذن خدا مرده‌ها زنده شوند ؛ اما استجابت دعاى او ، بروايتهاى زيادى كه درمحلش مذكوراست ثابت شده واما اينكه اگر دعا كند مرده‌ها زنده شوند ، واضح است ، لكن اين دليل تنها امكان رجعت را ثابت ميكند ، چون دليلى برمحال بودن دعاى امام نيست ، وهمين جهت در اثبات امكان كافى است .

دليل يازدهم اينكه : خداوند هيچ فضيلت وعلمى بهيچ پيغمبرى نداده جز اينكه نظير آن يا بالاترش را به پيغمبر ما عطا كرده ، و واضح است كه خدا براى بسيارى از پيمبران مرده زنده كرده (پس براى آنجناب نيز خواهد كرد) امام هم وارث علم و فضيلت پيغمبر است ، ومقدمات همه بحديثهاى آينده وغيره ثابت است ، بلكه بعداً خواهيم گفت كه براى بعضى از علما وزهاد هم مرده زنده شده ، پس براى معصوم بطريق اولى ميشود .

دليل دوازدهم اينكه : امام (ع) اسم اعظم راميداند واگر خدارا بآن بخواند مردگان را زنده كند ، اين دليل هم درمقدمه ونتيجه مثل دليل سابق است . اين دليلها بعضى با

وان كان فيها بعض التداخل ، وان بعضها يدل على الامكان و بعضها على الوقوع و يمكن الزيادة فيها ، لكن اقتصرنا عليها لاجل العدد الشريف ، و اما ما يتخيل فيها من المفاسد فلا وجه له ، و يأتي الكلام في ذلك في آخر هذه الرسالة ان شاء الله .

الباب الثالث

في جملة من الايات القرآنية الدالة على صحة الرجعة ولو بانضمام الاحاديث في تفسيرها

اعلم ان مذهب قد مائنا وجميع الاخبار بين انه لايجوز العمل والاعتماد في تفسير القرآن وغيره من الامور الشرعية الاعلى كلام أهل العصمة عليهم السلام ، و فعلهم و تقريرهم ، و الاحاديث في ذلك متواترة ، و الايات المذكورة قد وردت الاحاديث في تفسير ها ، و ان المراد بها الرجعة ، فيجب الاعتماد عليها و اعتقاد مضمونها ، ثم انه اذا ورد حديثان في تفسير آية بمعنيين مختلفين أحدهما في الرجعة

بعض ديگر متعدد است ، و بعضي دليل امكان و بعضي دليل وقوع است ، ممكن هم بود ازدوازده تجاوز كند لكن باين عدد شريف اكتفا كرديم، اما اشكالهائي كه بعضي درباره رجعت ميكنند در آخر كتاب تفصيلا بيان ميكنيم كه هيچيك تمام نيست .

باب سوم

در قسمتي از آيات قرآن كه ولو بضميمه حديثهائي كه در تفسيرش وارد شده بر صحت رجعت دلالت ميكند

عقيده قدماي ما وهمه اخباريها اين است كه مطالب ديني مطلقاً از تفسير و غيره مدرك منحصرش حديث يا عمل يا امضاي امام است و بغير اينها اعتمادي نيست حديث هم در اين باره متواتر است ، آيات مزبور ، در تفسيرش رواياتي وارد شده كه مراد از آنها رجعت است ، پس بايد بمضمونش معتقد بود، اينك اگر در تفسير آيه‌اي دو حديث مختلف رسيد،

مثلا ، والاخر في غيرها ، فلايجوز انكار أحد الحديثين فانه قدورد ان للقرآن ظاهراً وباطناً ، و انه قد يراد بآية واحدة معنيان فصاعداً ، و الاحاديث الواردة في تفسير الآيات تأتي في بابها ان شاء الله تعالى .

اذا تقرر هذا فالذى يدل على الرجعة ووقوعها والاخبار بها آيات كثيرة وانا أذكر ماتيسّر ذكره وما وصل الىّ في تفسيره من حديث أو أحاديث ، وذلك آيات :

الاولى قوله تعالى : «و يوم نحشر من كل امة فوجاً ممن يكذّب بآياتنا فهم يوزعون» قد وردت الاحاديث الكثيرة في تفسيرها بالرجعة ، على انها نص واضح الدلالة ظاهر بل صريح فى الرجعة ، لانه ليس فى القيامة قطعاً ، وليس بعد القيامة رجعة اجماعاً فتعين كون هذه الرجعة قبلها و انما آية القيامة «وحشرناهم فلم نغادر منهم أحداً» و اذا ثبت انه يحشر من كل امة فوج ممن يكذّب بآيات الله ؛ ثبت باقى أقسام الرجعة والالزم احداث قول ثالث ، مع انه لاقائل بالفرق ، فان الامامية تقر بالجميع ، والعامة تنكر

یکی در رجعت ، دیگری در غیر آن ، انکار هیچیك روانیست ، چون در احادیث است که قرآن ظاهر و باطن دارد و ممکن است یك آیه ، دو معنی یا بیشتر داشته باشد ، حدیثهائی که در تفسیر آیات وارد شده مستقلا در باب خود ذکر میشود .

آیات مربوط برجعت ـ که بروقوع آن دلالت دارد ـ زیاد است ، ما هرچه میسر شود ودر تفسیرش حدیثی وارد شده باشد ذکر میکنیم .

اول : «روزی که از هر گروهی دسته‌ای از آنان را که آیات ما را تکذیب میکنند محشور کنیم وباز داشت شوند ، نمل : ۸۳» حدیثهای زیادی این آیه را برجعت تفسیر میکنند ، علاوه که دلالت خودش هم واضح و صریح است ، زیرا قطعاً مربوط بقیامت نیست ؛ بعد از قیامت هم باتفاق رجعتی نیست ، پس باید قبل باشد ، آیهٔ مربوط بقیامت این است : «همه را محشور کردیم وهیچیکشان را وا نگذاریم ؛ کهف : ۴۷» وقتی که بازگشت دسته‌ای از هر گروهی ـ از تکذیب کنان آیات خدا ـ ثابت شد ، سایر اقسام رجعت (یعنی زنده شدن دسته‌های دیگر مانند جمعی ازمؤمنان) هم ثابت میشود ، وگرنه باید بین اقرار برجعت و انکار آن قول سومی احداث کرد ، وکسی آنرا نگفته ، چون امامیه همهٔ اقسام رجعت را قبول دارند ، سنیان همه را انکار میکنند ، قول سوم

الجميع ، فالفارق خارق للاجماع .

الثانية قوله تعالى: « وعدالله الذين آمنوا منكم وعملوا الصالحات ليستخلفنّهم في الارض كما استخلف الذين من قبلهم وليمكننّ لهم دينهم الذى ارتضى لهم وليبدّلنهم من بعد خوفهم أمناً يعبدوننى لايشركون بى شيئاً و من كفر بعد ذلك فاولئك هم الفاسقون » قد وردت أحاديث كثيرة بتفسيرها فى الرجعة ، على انها نصّ فى ذلك لاتحتمل سواه الا أن تصرف عن ظاهرها ، و تخرج عن حقيقتها ، ولاريب فى وجوب الحمل على الحقيقة عند عدم القرينة ، وليس هنا قرينة كما ترى وقد تقدّم نقل الطبرسي اجماع العترة الطاهرة على تفسير هذه الاية بالرجعة ، و معلوم ان الافعال المستقبلة الكثيرة وضمايرالجمع المتعددة ولفظ الاستخلاف والتمكين والخوف والامن والعبادة وغير ذلك من التصريحات والتلويحات ، لا تستقيم الا في الرجعة ، وأىّ خوف وأمن واستخلاف وتمكين وعبادة يمكن نسبتها الي الميت بسبب تملك شخص من أولاد

مطلبی است که نه شیعه گفته نه سنی .

دوم : « خداوند بکسانی از شما که ایمان آورده عمل صالح کردند وعده داده که در زمین جانشینشان کند ، چنانکه پیشینیان را جانشین کرد ، ودینشانرا که برایشان پسندیده استقرار دهد ، وپس از ترس وبیم ایمنشان گرداند ؛ (تا) مرا بپرستند ، و چیزی باین شریك نکنند ، آنان که پس از این کافر شوند همانان از راه (خدا) بیرون اند ، سورهٔ نور آیهٔ ٥٥ » حدیثهای بسیاری این آیه را برجعت تفسیر میکند ، با اینکه خود آیه هم صریح است واحتمال دیگری ندارد ، مگر اینکه معنی ظاهرش را بگردانند ، واز حقیقتش بیرونش کنند ، والبته اگر قرینه‌ای درکار نباشد ، معنای حقیقی جمله را نباید از دست داد اینجا هم که قرینه‌ای نیست ، وقبلا از طبرسی نقل کردیم که آل پیغمبر علیهم السلام متفقاً این آیه را برجعت تفسیر کرده‌اند ، و(اگر کسی بخواهد آیه را بسلطنت حضرت قائم (ع) بدون زنده شدن پیغمبر (ص) و مؤمنین اول اسلام تفسیر کند با ظاهر آیه ناسازگار است چون) فعلهای مستقبل زیاد (: جانشینشان کند استقرار دهد ، ایمنشان کند ، مرا بپرستند ، شرك نیاورند ـ یعنی در آینده ـ) وضمیر های جمع متعدد (که افعال سابق را بطورجمع ذکر فرموده) ولفظ : جانشین کردن ،

أولاده بعد أحد عشر بطناً ، والتصريحات في الاحاديث الاتية تزيل كل شك وشبهة .

الثالثة قوله تعالى : « ونريد ان نمن على الذين استضعفوا في الارض ونجعلهم ائمة ونجعلهم الوارثين ☆ ونمكن لهم في الارض و نرى فرعون وهامان و جنودهما منهم ما كانوا يحذرون » وهذه أوضح مما قبلها ، لانها تدل على ان المن على الجماعة المذكورين وجعلهم ائمة وارثين ، والتمكين لهم في الارض و حذر أعدائهم منهم ، كله بعد ما استضعفوا في الارض ، وهل يتصور لذلك مصداق الا الرجعة ، وهل يجوز التصدي لتأويلها وصرفها عن ظاهرها ودليلها بغير قرينة ، وضمائر الجمع وألفاظه في المواضع الثمانية يتعين حملها على الحقيقة ، و لايجوز صرفها الى تأويل بعيد ولا قريب ، الا أن يخرج الناظر فيها عن الانصاف ، و يكذب الاحاديث الكثيرة المتواترة التي يأتي بعضها في تفسير الاية و الاخبار بالرجعة .

استقرار دادن ، ترس ، ايمنى ، پرستش وساير تصريحات واشارات هيچيك با غير رجعت سازگار نيست ؟ كسى كه از دنيا رفته وپشت يازد همش سلطنت ميكند چگونه ميتوان ترس وامن و جانشينى و تمكن وعبادت را بوى نسبت داد ؟ علاوه تصريحهائى كه در حديثهاى آينده وارد شده هر گونه شك وشبهه اى را رفع ميكند .

سوم : «ميخواهيم بر آنان كه درزمين ضعيفشان كرده اند منت نهيم ؛ پيشوايشان كنيم ،ووارثشان قرار دهيم ، درزمين تمكن واستقرارشان دهيم وبدست آنان بفرعون وهامان ولشگرشان آنچه را كه از آن ميترسيدند بنمايانيم ، قصص : ٦٠٥» اين آيه از آية سابق واضحتر است، زيرا دلالت دارد كه منت نهادن براينان ، وپيشوا ووارث كردن ودر زمين استقرار دادنشان ، وترس دشمنان ازايشان همه بعد از آن است كه ضعيف شده اند ، آيا اين بجز رجعت مصداقى دارد؟ ميشود بدون قرينه تأويلش كرد يا ازظاهرش دست كشيد ؟ پيداست كه ضميرها والفاظ جمع هشتگانه (: الذين ، استضعفوا ، نجعلهم ائمة ، نجعلهم الوارثين ، لهم ؛ منهم) بايد برمعناى حقيقى حمل شود ؛ وتأويل بعيد يا قريب در آنها جايز نيست ، مگر اينكه كسى از راه انصاف بيرون رود ، و حديثهاى متواترى كه آيه را برجعت تفسير ميكند - چنانكه قسمتى از آنها بيايد - همه را تكذيب كند .

الرابعة : قوله تعالى : «واذا وقع القول عليهم أخرجنالهم دابة من الارض تكلمهم ان الناس كانوا بآياتنا لا يوقنون » فان ظاهرها ان تلك الدابة تخرج من الارض ، لان الاصل عدم التقدير والاضمار ، وانها تكلم الناس وانهاحجة عليهم ، و الالكان كلامها لهم عبثاً لايجب قبوله ، خصوصاً مع ملاحظة قوله تعالى : « و اذا وقع القول عليهم » ويؤيد هذا الظاهر الاحاديث الاتية الدالة على ان المراد بها أمير المؤمنين عليه السلام .

الخامسة : قوله تعالى : «وأقسموا بالله جهد أيمانهم لايبعث الله من يموت بلى وعداً عليه حقاً ولكن أكثر الناس لايعلمون * ليبين لهم الذى يختلفون فيه» روى الكليني والصدوق وعلى بن ابراهيم وغيرهم انها نزلت في الرجعة ، ولا يخفى انها لاتستقيم في انكار البعث ، لانهم ماكانوا يقسمون بالله بل كانوا يقسمون باللات و العزى ، ولان التبين انما يكون في الدنيا كما تقدم ، ويأتى التصريح بماقلناه في الاحاديث ان شاءالله .

چهارم : «هنگامی که عذاب بر آنان واجب میشود جنبنده‌ای اززمین بیرون آریم باآنان سخن گوید که مردم بآیات مایقین نداشتند ، نمل : ۸۲» ظاهر آیه این است که این جنبنده اززمین بیرون آید چون قاعدتاً نبایدچیزی تقدیر گرفت ، ونیز ظاهرش این است که باایشان حرف میزند ، و بر آنها حجت است زیرا اگر کلام وی بر آنان حجت نباشد حرفش بیهوده است ، وقبولش لازم نیست . خصوصاً بملاحظه اینکه فرماید : « چون عذاب واجبشان شود» وحدیثهای آینده‌هم که میگوید مراد حضرت امیرالمؤمنین (ع) است این مدعی را تأیید میکند .

پنجم : «بخداقسم خوردند ، قسمهای مؤکد : که هر که بمیردخدا زنده‌اش نمیکند چرا ! این وعده‌ای است براو ثابت ، امابیشتر مردم نمیدانند ، تاهرچه در آن خلاف دارند برایشان بیان کند : نحل ۳۸ ـ ۳۹» کلینی وصدوق ، وعلی بن ابراهیم ودیگران روایت میکنند که درباره رجعت است ، وواضح است که باانکار قیامت سازش ندارد ، چون منکران قیامت بخداقسم نمیخوردند ، بلات وعزی قسم میخوردند ، ونیز بیان اختلافات آنان مربوط بدنیااست ؛ چنانکه درحدیثهای آینده بهمین مطلب تصریح شده .

السادسة قوله تعالى : «ان الله على كل شيء قدير» و هى تدلّ على امكان الرجعة ، و قد تكرّرت هذه الاية في القرآن في مواضع كثيرة في مقام الردّ على من ينكر احياء الموتى وغير ذلك ، و فيها مبالغات كثيرة تستفاد من لفظ قدير ، و التأكيد بانّ والجملة الاسمية والتنوين في «شيء» و«قدير» والتصريح بالعموم و غير ذلك ، وقد ورد في بعض الاحاديث انهم عليهم السلام سئلوا عن الرجعة ؟ فقالوا : تلك القدرة ولاينكرها الاكافر .

السابعة : قوله تعالى «أليس ذلك بقادر على أن يحيى الموتى» وهى دالة على امكان الرجعة فانها من قسم احياء الموتى لاتزيد على ذلك ، ولاشك في تساوى نسبة قدرة الله الى جميع الممكنات .

الثامنة قوله تعالى : « أو ليس الذى خلق السموات والارض بقادر على أن يخلق مثلهم بلى وهو الخلاّق العليم » وهى دالة كما ترى على امكان الرجعة ولو مع مادلّ على وقوعها فى الامم السابقة من الايات والروايات .

ششم : «خدا بر همه چيز تواناست بقره:٢٠» اين دليل بر امكان رجعت است ، و اين آيه درچندجاى قرآن در مقام ردمنكران زنده شدن مردگان وغيره تكرار شده وچند وجه تأكيددر آن هست : لفظ قدير (كه صيغه مبالغه است) ان ـ كه حرف تأكيداست ـ جمله اسميه تنوين كلمه «شيء» و«قدير» تصريح بعموم (يعنى بر هر چيز) وغيره ، دربعض أحاديث هم وارد است كه چون ازائمه راجع برجعت سؤال شد ، فرمودند : اين (مربوط به) قدرت پروردگار است وغير ازكافر منكر نشود .

هفتم : «مگر اين خدا قدرت ندارد كه مردگان را زنده كند ؟ ! سوره قيامت ٤٠» اين آيه هم دليل امكان رجعت است ، چون آن هم يك قسم مرده زنده كردن است ؛ و بيش ازآن نيست ، وبى شك قدرت خدا نسبت بهمهٔ كارهاى ممكن مساوى است .

هشتم : «مگر آنكه آسمانها وزمين را آفريد نميتواند امثال اينان را بيافريند ؟ چرا ، واو آفريدگار داناست . يس : ٨١» اين آيه هم دليل امكان رجعت است ، و لو بضميمهٔ آيات وروايات كه ميفرمايد : درامتهاى سابق واقع شده .

التاسعة : قوله تعالى : « و ضرب لنا مثلا ونسى خلقه قال من يحيي العظام وهي رميم قل يحيها الذى أنشأها اوّل مرة وهو بكل خلق عليم » وهي دالة على امكان الرجعة دلالة واضحة ظاهرة .

العاشرة: قوله تعالى : « ألم تر الى الذين خرجوا من ديارهم وهم الوف حذر الموت فقال لهم الله موتوا ثم احياهم » دلت على وقوع الرجعة وهو يستلزم امكانها وعدم جواز انكارها، وفيها دلالة على وقوعها ايضاً بضميمة الاحاديث الدالة على انّ ماوقع في الامم السابقة يقع مثله في هذه الامة ، وقد روى في الاحاديث الآتية وغيرها ان المذكورين فى هذه الآية كانوا سبعين ألفاً فأماتهم الله مدة طويلة ثم أحياهم فرجعوا الى الدنيا و عاشوا ايضاً مدة طويلة .

الحادية عشر : قوله تعالى : « او كالذى مرّ على قرية و هى خاوية على عروشها قال أنّى يحيى هذه الله بعد موتها فأماته الله مأة عام ثم بعثه قال كم لبثت

نهم : « مثلی برای ما زد ، و آفرینش خویش را فراموش کرد ، گفت : این استخوان ها را که پوسیده کی زنده میکند ؟ بگو : همانکه اول بار ایجادش کرد ؛ زنده اش میکند ، و او بهر آفرینش دانا است . یس : ٧٨» این نیز دلیل امکان رجعت است ، و دلالتش واضح است .

دهم : «مگر قصهٔ آنان ندانستی که هزارها بودند وازبیم مرگ از وطن خویش بیرون رفتند ، آنگاه خدا بآنان فرمود : بمیرید سپس زنده شان کرد ؟ بقره ٢٤٣» این آیه دلیل است که زنده شدن مرده سابقاً اتفاق افتاده پس امر ممکنی است ونباید انکار کرد ؛ وبضمیمهٔ حدیثهائی که میگوید : هرچه در امتهای سابق واقع شده دراین امت هم واقع شود دلیل بروقوع رجعت هم هست ؛ ودرحدیثهای آینده وغیره وارد شده که این عده هفتاد هزار نفر بودند مدت درازی بامر خدا مرده بودند ، سپس زنده شان کرد ، بدنیا برگشتند و بازهم مدتی زندگی کردند .

یازدهم : «یامثل آنکه بقریه‌ای ـ که همه سقفهایش روی هم ریخته بود ـ گذر کرد ، گفت خدا چگونه مردم اینجا را که مرده اند زنده میکند خدا وی را صد سال میراند سپس زنده اش

قال لبثت يوماً أوبعض يوم قال بل لبثت مأة عام فانظر الى طعامك و شرابك لم يتسنّه و انظر الى حمارك و لنجعلك آية للناس و انظر الى العظام كيف ننشزها ثم نكسوها لحماً فلما تبيّن له قال أعلم ان الله على كل شيء قدير» . فهذه الآية الشريفة صريحة فى انّ المذكور فيهامات مأة سنة ثم أحياه الله وبعثه الى الدنيا و أحيى حماره ، وظاهر القرآن يدلّ على انّه من الانبياء لما تضمّنه من الوحى و الخطاب له ، وقد وقع التصريح فى الاحاديث الآتية بانه كان نبيّاً ، ففي بعض الروايات انه ارميا النبى ، وفي بعضها انه عزير النبى عليهما السلام ، وقد روى ذلك العامة والخاصة وبملاحظة الاحاديث المشار اليها سابقاً يجب أن يثبت مثله فى هذه الامة .

الثانية عشر قوله تعالى : « اذ قال الله يا عيسى اذكر نعمتى عليك » الى قوله : « و اذ تخلق من الطين كهيئة الطير باذنى فتنفخ فيها فتكون طيراً باذنى و تبرىء الاكمه و الابرص باذنى و اذ تخرج الموتي باذنى » الآية وهى

كرد گفت چقدر در اين حال ماندى گفت يك روز يا قسمتى از روز گفت بلكه يكصد سال ماندى ، خوردنى و نوشيدنى خويش بنگرد گرگون نشده الاغت را ببين تا ترا براى مردم نشانه‌اى قرار دهيم ؛ استخوانها را ببين چگونه بلند ميكنيم (وبهم مى پيونديم) سپس بگوشت مى پوشانيم چون مطلب برايش آشكار شد گفت : ميدانم كه خدا بر هر چيز توانا است ، سورهٔ بقره آيه ٢٥٩» اين آيه صريحاً ميفرمايد اين شخص صد سال مرد ، سپس زنده شد وبدنيا برگشت ، والاغش هم زنده شد؛ وظاهر قرآن دليل است كه اين مرد از پيمبران بوده چون باو وحى شده ، وخدا با او سخن گفته ، چنانكه در حديثهاى آينده نيز تصريح شده كه پيمبر بوده ؛ در بعض آنها ميگويد ارميا پيمبر است ، ودر بعضى گويد : عزير است ، واين حديث راسنى وشيعه نقل ميكنند ؛ وبملاحظهٔ آن حديثها كه ميگويد هرچه در سايرامتها بوده در اين امت هم هست ، بايد نظيرش در اين امت هم واقع شود .

دوازدهم : « آندم كه خدا بعيسى فرمايد : نعمت من ياد آور كه . . . . . و باذن من از گل شبيه مرغ ميساختى ودر آن ميدميدى ، باذن من پرنده ميشد ، و كور مادر زاد وپيس را باذن من شفا ميدادى ، و مردگان را باذن من زنده ميكردى . . . مائده

دالة على امكان الرجعة و وقوعها فى الامم السابقة ، و بملاحظة الاحاديث المشار اليها المذكورة في الباب الآتى يجب أن يثبت في هذه الامة .

الثالثةعشر : قوله تعالي : «و اذ قالت الملائكة يامريم ان الله يبشّرك بكلمة منه اسمه المسيح عيسى بن مريم» الى قوله : « و رسولا الي بنى اسرائيل انى قد جئتكم بآية من ربكم انى اخلق لكم من الطين كهيئة الطير فانفخ فيه فيكون طيراً باذن الله و ابرىء الاكمه والابرص واحيى الموتى باذن الله» و هذه الآية دالة على المقصود كما تقدّم .

الرابعةعشر :قوله تعالى : «يا بنى اسرائيل اذكروا نعمتى التى انعمت عليكم» الى قوله : « واذ قلتم ياموسى لن نؤمن لك حتى نرى الله جهرة فأخذتكم الصاعقة وأنتم تنظرون * ثم بعثناكم من بعد موتكم لعلّكم تشكرون * وظلّلنا عليكم الغمام وأنزلنا عليكم المنّ والسلوى كلوا من طيبات ما رزقناكم» ووجه الاستدلال بها ماتقدّم وهى أوضح من السابقة ، وقد ورد في الاحاديث الآتية ان المذكورين

۱۱۰» این آیه هم دلیل برامکان رجعت ، ووقوع آن درامتهای گذشته است ، وبمقتضای همان احادیث باید در این امت هم واقع شود .

سیزدهم: « آندم که ملائکه گفتند: ای مریم خداوند ترا بکلمهٔ خویش که نامش عیسی بن مریم است . . . . . بشارت میدهد . . . . پیمبری بسوی بنی اسرائیل باشد (گوید) با معجزه‌ای ازطرف خدایتان سوی شما آمده‌ام ، برای شما از گل شبیه مرغی میسازم ودر آن میدمم ، باذن خدا پرنده میشود و کور مادر زاد و پیس را باذن خدا زنده میکنم ، آل عمران ، ٤٤ ـ ٤٩» این آیه هم نظیر دو آیهٔ سابق است .

چهاردهم : «ای پسران اسرائیل نعمت مرا که بشما دادم یاد آرید . . . . وآندم که گفتید : ای موسی ماتا خدا را علانیه نه بینیم بتو ایمان نیاریم ، آنگاه صاعقه شما را که مینگریستید گرفت ، سپس شما راازپس مرگتان زنده کردیم باشد که شکر گزارید وابررا سایبان شما کردیم و ترنجبین ومرغ بریان برایتان فرود آوردیم ، از چیزهای پاکیزه‌ای که روزیتان کرده‌ایم بخورید سورهٔ بقره ، ٤٦ ـ ٥٧» استدلال باین آیه هم مانند آیات سابق است اما این واضح تراست ، ودر حدیثهای آینده آمده که اینان هفتاد

كانوا سبعين رجلا وان الله احياهم وبعثهم أنبياء ، فهذه رجعة عظيمة ينبغي ان لا ينكر الاخبار بوقوع مثلها في هذه الامة ، لما يأتي من الاخبار برجعة جماعة من الانبياء والائمة عليهم السلام .

الخامسة عشر قوله تعالى : «و اذ قال ابراهيم ربّ أرني كيف تحيي الموتى قال أولم تؤمن قال بلي ولكن ليطمئنّ قلبي قال فخذ اربعة من الطير فصر هنّ اليك ثم اجعل على كل جبل منهنّ جزءاً ثم ادعهنّ يأتينك سعياً » و هذه تدلّ على احياء الموتى في الامم السابقة ، و ذلك يدلّ على الامكان و الوقوع لما أشر نا اليه سابقاً :

السادسة عشر قوله تعالى : « واذ قال موسى لقومه ان الله يأمركم أن تذبحوا بقرة » الى قوله : « واذ قتلتم نفساً فادّارءتم فيها و الله مخرج ما كنتم تكتمون* فقلنا اضربوه ببعضها كذلك يحيي الله الموتى ويريكم آياته لعلكم تعقلون» وجه الاستدلال بها ما تقدّم سابقاً .

مرد بودند که خدا زنده‌شان کرد وپیمبرشان قرار داد ؛واین رجعت بزرگی است ، البته اگرنظیر آن را باین امت هم وعده دهند نباید منکرشد ، ودر اخبار است که جمعی‌از پیمبران وامامان علیهم السلام نیززنده شوند چنانکه خواهد آمد .

پانزدهم : « آندم که ابراهیم گفت : پروردگارا ! بمن بنما چگونه مردگانرا زنده میکنی خطاب شد : مگرباور نداری ؟ گفت: چرا ، برای اینکه دلم آرام شود ، خطاب شد : چهار مرغ بگیر ونزد خویش پاره پاره کن سپس برسر هر کوهی قسمتی از آنها بگذارد ، وآنها را بخوان شتابان جانب تو میآیند ، بقره : ۲۶۰» این آیه هم بتقریری که گذشت دلیل برامکان ووقوع است .

شانزدهم : « آندم که موسی بقومش گفت :خدا بشما دستور میدهد گاوی سر ببرید . . . . . وآندم که کسی را کشتید ودر بارهٔ او کشمکش کردید ، و خدا آنچه کتمان میکردید آشکار کرد ، گفتیم قسمتی ازآنرا بمرده بزنید ، اینطورخدا مردگان را زنده میکند و آیات ونشانه های‌خودرابشما مینماید ، شاید بعقل آئید ، بقره ٦٦ ، ۷۳» استدلال باین آیه نظیرآیه‌های سابق است .

السابعة عشر قوله تعالى : «الم تر الى الذى حاجّ ابراهيم في ربه ان آتاه الله الملك اذقال ابراهيم ربى الذى يحيى ويميت» وفيها دلالة على امكان الرجعة بل على وقوعها لما يأتى من الحديث في انّ الله أحيى بدعائه الموتى ، وانّ ما كان فى تلك الامم يقع مثله في هذه الامة .

الثامنة عشر قوله تعالى : «ولبثوا فى كهفهم ثلثمأة سنين وازدادوا تسعاً» الى قوله : «وكذلك بعثناهم ليستاءلوا بينهم» روى ابن بابويه فى اعتقاداته وغيره انهم ماتوا ثم أحياهم الله وقد تقدمت عبارته فارجع اليها .

التاسعة عشر قوله تعالى : «انا لننصر رسلنا والذين آمنوا في الحيوة الدنيا و يوم يقوم الاشهاد» وردت الاحاديث المتعددة الاتية فى ان المراد بها الرجعة ويؤيد تلك التصريحات ظاهر الآية ، فان كثيراً من الرسل والائمة والذين آمنوا لم ينصروا

هفدهم : « مگر قصهٔ آنرا ندانستی که در بارهٔ خدایش که سلطنت بوی داده بود با ابراهیم محاجه «ومجادله کرد» آندم که ابراهیم گفت : پروردگار من کسی است که زنده میکند ومیمیراند ؟ بقره : ۲۵۸» این هم دلیل امکان رجعت است ، بلکه ضمیمهٔ حدیثی که میگوید : خداوند بدعای او مردگان را زنده کرد ، وآنها که میگوید : وقایع امتهای سابق در این امت هم هست ـ چنانکه خواهد آمد ـ دلیل وقوع رجعت نیز هست .

هیجدهم : «سیصد سال در غارشان ماندند و نه سال بر آن افزودند» . . . ـ و در آیات قبل میفرماید : ـ «اینچنین آنان را برانگیختیم تا از همدیگر پرسش کنند ، کهف ۱۹ ، ۲۵» صدوق در کتاب اعتقادات ودیگران هم روایت میکنند که ایشان مرده بودند خدا زنده شان کرد ، عبارت صدوق سابقاً گذشت .

نوزدهم : «ما پیمبران خود ومؤمنان را در این زندگی دنیا وروزی که گواهان بپاخیزند نصرت دهیم» سورهٔ غافر : ۵۱» حدیثهای متعددی که خواهد آمد وارد شده که مراد موقع رجعت است ، وظاهر آیه هم آن تصریحها را تأیید میکند ، چون بسیاری از پیمبران وامامان

والفعل مستقبل والله لا یخلف المیعاد والحمل علی ارادة خروج المهدی علیه السلام فیه «اولا» انه خروج عن الحقیقة الی المجاز بغیر قرینة وهو باطل اجماعاً ، و«ثانیاً» انه خلاف التصریحات المشار الیها .

العشرون قوله تعالی : «واسئل من أرسلنا من قبلك من رسلنا» وردت الاحادیث الکثیرة أن الله جمع له الانبیاء لیلة المعراج ، وانهم اقتدوا به وصلّوا خلفه ورجوع الانبیاء السابقین مراراً متعددة لاشك فی وقوعه و ثبوته فیقع مثله فی هذه الامة لما یأتی انشاء الله .

الحادیة و العشرون قوله تعالی : «و اذ أخذ الله میثاق النبیین لما آتیتکم من کتاب وحکمة ثم جاءکم رسول مصدّق لما معکم لتؤمنن به ولتنصرنّه» ومعلوم أن ذلك لم یقع بعد ، فلابدّ من وقوعه فان الله لا یخلف المیعاد ، فظاهر الایة نصّ

ومؤمنان یاری نشدند ، و آیه هم میفرماید : نصرت میدهد (بعداً) خداهم خلف وعده نمیکند ونمیشود گفت : مراد خروج حضرت مهدی (ع) است ، زیرا اولا لازم آید بدون قرینه از معنای حقیقی آیه دست بکشیم و بمعنای مجازی حمل کنیم (چون آیه میفرماید : پیمبران و آنهارا که ایمان آوزده اند) واین باجماع باطل است ، وثانیاً برخلاف تصریحهای روایات است .

بیستم : «از آن پیمبران ما که پیش از تو فرستادیم سؤال کن ، سوره زخرف آیه ٤٥» حدیثهای بسیاری واردشده که شب معراج خداوند پیمبران راجمع کرد پشت سر پیغمبرما (ص) نماز گذاشتند ، وشکی نیست که پیمبران سابق مکرر بدنیا بر گشتند ؛ پس بدلیلی که بعداً ذکر میشود ـ دراین امت هم نظیرش بایدباشد .

بیست و یکم : «آنهم که خدا از پیمبران پیمان گرفت : این کتاب وحکمتی را که بشمادادم اگر بعداً پیمبری نزدتان آمد وآنچه همراه شما است تصدیق کرد باید بوی ایمان آرید ویاریش کنید آل عمران : ۸۱» واضح است که این مطلب هنوز واقع نشده پس باید بعداً واقع شود ، چون خدا خلف وعده نمیکند وظاهر آیه مربوط برجعت است ،

في الرجعة ويدل على ذلك ايضاً أحاديث صريحة يأتي بعضها ان شاءالله فيها تفسير الاية بذلك .

الثانية و العشرون قوله تعالى : «ربنا أمتّنا اثنتين و أحييتنا اثنتين» وردت الاحاديث بان المراد باحدى الحيوتين والموتين الرجعة ، ومعلوم ان ذلك لا يمتنع ارادته من الاية ، وانها ليست بطريق الحصر، ولايدلّ على نفى الزيادة وان الحيوة فى القبر ليست حيوة تامة ، كما يفهم من بعض الاحاديث .

الثالثة و العشرون قوله تعالى : «كيف تكفرون بالله و كنتم أمواتاً فأحياكم ثم يميتكم ثم يحييكم ثم اليه ترجعون» وجه الاستدلال انه أثبت الاحياء مرتين ، ثم قال بعدهما : «ثم اليه ترجعون» والمراد به القيامة قطعاً ، والعطف خصوصاً بثم ظاهر فى المغايرة ، فالاحياء الثانى اما الرجعة أو نظيرلها ، و بالجملة ففيها دلالة على وقوع الاحياء قبل القيامة بعد الموت فى الجملة .

الرابعة والعشرون قوله تعالى فى حق عيسى : « انى متوفيك ورافعك الىّ »

چنانکه روایات بسیاری در تفسیر آیه ـ که قسمتی از آنها بیاید شاهد این مدعی است .

بیست و دویم : «پروردگارا ! مارا دو نوبت میراندی و دو نوبت زنده کردی ، غافر ۱۱» حدیثهای زیادی وارد است که یکی از این دو نوبت در رجعت است و واضح است که اراده این معنی از آیه ممتنع نیست ، ودلالت بر انحصار هم نمیکند که غیر از اینها دیگر زندگی و مرگی نیست ، زنده شدن قبر هم ـ چنانکه از حدیث هائی استفاده میشود ـ زندگی کاملی نیست (تا کسی بگوید مراد : مرگ دنیا و زنده شدن قبر ، و مرگ در قبر و زنده شدن قیامت است) .

بیست و سوم : «چگونه بخدا کافر میشوید با اینکه مرده بودید زنده تان کرد ، باز میمیراند ، و دو باره زنده تان میکند ، سپس بسوی وی برمیگردید ، بقره ۲۸» آیه دو زنده شدن اثبات میکند و بعد میفرماید : سپس بسوی وی برمیگردید ، وقطعاً مراد از باز گشت باو قیامت است ، پس اجمالا معلوم میشود یك زنده شدن قبل از قیامت هست یا رجعت یا نظیر آن .

بیست و چهارم دربارهٔ حضرت عیسی میفرماید : «من ترا اززمین بر گیرم و بسوی

نقل الطبرسي عن ابن عباس ان المراد انی متوفیك وفاة موت ، و قد تقدم مثله عن رئیس المحدثین محمد بن علی بن بابویه ، والایة ظاهرة واضحة في ذلك ، وهی تدل علی ان نزول عیسی علیه السلام في آخر الزمان الی الارض من قسم الرجعة . وقد أجمع علی نقل ذلك جمیع المسلمین ، و نقل اجماعهم علیه جماعة من العلماء ، و نقل الطبرسی عن بعض العامة ان عیسی لم یمت ، و انه رفع الی السماء من غیر وفاة ، وتعرضوا لتأویل الایة تارة بالحمل علی وفاة النوم وتارة بماهو أبعد من ذلك ، وظاهر ان ذلك کله باطل وغلو عظیم فی انکار الرجعة ، والا مامیة لا یقبلون ذلك التأویل ولا یلزمهم العمل به .

خودبردارم آل عمران ، ۵۵»

طبرسی ازابن عباس نقل میکند که یعنی ترا بوسیله مرگ برگیرم ، وقبلا ازشیخ صدوق هم نظیر این نقل شد و ظاهر خود آیه نیزهمین است ، ودلیل است که فرود آمدن حضرت عیسی در آخرالزمان ازاقسام رجعت است ، وفرودآمدن آنجناب را همه مسلمین نقل میکنند ، عده‌ای ازعلماهم نقل اجماع میکنند طبرسی ازبعض سنیان نقل میکند که حضرت عیسی نمرده ، زنده بآسمان رفته وآیه را گاهی بخواب تأویل میکنند (یعنی ترا خواب کنم و گویند مراد از «گرفتن» گرفتن روح درحال خواب است) و گاهی بمعنائی ازاین بعیدتر ، البته واضح است که این تأویلات باطل ودرمقام انکار رجعت گزافگوئی بزرگی است ، اما امامیه این تأویلها را نمی پذیرند و بآنها متلزم نیستند (قضیه زندگی و مرگ حضرت عیسی سلام الله علیه مورد گفتگوی مختصری هست و آنچه عمدهٔ زیادی ازعلما میفرمایند که تحقیق وتأمل درآیات قرآنهم تأیید میکند این است که زنده است و زنده بآسمان رفته واینان گویند عقیدهٔ بمرگ آنحضرت از کلمه وفات ناشی شده که گمان کرده‌اند بمعنی مرگ است وبس درصورتی که مشتقات آن همه درمعنی : گرفتن تمام گرفتن ، تمام برداختن استعمال میشود ، وباین حساب درقرآن برخواب مرگ برداشتن ازروی زمین اطلاق شده

درمقابل این دسته عدهٔ دیگرمانند مؤلف کتاب ودیگران عقیدهٔ بمرگ آنحضرت دارند ، ومرحوم بلاغی در مقدمهٔ تفسیر خود این بحث را تفصیلا دنبال کرده خوانندهٔ محترم چنانچه مایل تحقیق بیشتری است بدانجا مراجعه کند)

الخامسة والعشرون قوله تعالى حكاية عن عيسى عليه السلام : «و كنت عليهم شهيداً مادمت فيهم فلما توفيتني كنت أنت الرقيب عليهم» وهي ظاهرة واضحة في وفاة عيسى عليه السلام لانه يقول ذلك يوم القيمة بل لفظ : «توفيتني» والعطف بالفاء الدالة على التعقيب من غير تراخ ولفظ « مادمت فيهم » وغير ذلك صريح في ان نزول عيسى عليه السلام في آخر الزمان من قسم الرجعة .

السادسة والعشرون قوله تعالى : «واختار موسى قومه سبعين رجلا لميقاتنا فلما أخذتهم الرجفة قال رب لو شئت أهلكتهم من قبل و ايّاى »الاية وروى ابن بابويه و الطبرسي وعلي بن ابراهيم وغيرهم ان الله أحياهم بعد موتهم ، بل بعثهم أنبياء كما مضى ويأتي ان شاء الله .

السابعة و العشرون قوله تعالى : « ولو أن قرآناً سيّرت به الجبال أو قطّعت

بيست و پنجم از قول حضرت عيسى نقل ميكند : «تا من در ميان آنان بودم بر ايشان گواه بودم ، چون مرا بر گرفتى تو خود نگهبان و مراقبشان بودى مائده ۱۱۷» اين آيه هم ظاهر در وفات حضرت عيسى است ، چون در قيامت اين سخن را ميگويد ، خصوصيات خود آيه هم مانند : مرا بر گرفتى و(بتفسير مرحوم مؤلف : مرا ميراندى) عطف بفاء كه دليل بر تعقيب بدون فاصله است(يعنى بر گرفتن وبقول مرحوم مؤلف : ميراندن بامان ايشان بودن فاصله‌اى نداشته) و كلمه «مادمت فيهم» وغيره همه صريح است كه نزول آنجناب در آخر الزمان از اقسام رجعت است (يعنى پس از مرگ است ، استدلال باين آيه هم نظير آية سابق به بيانى است كه گذشت).

بيست و ششم : «موسى هفتاد تن از قوم خويش براى وعده گاه انتخاب كرد ، سپس چون دچار زلزله شدند گفت : پروردگارا ! اگر خواسته بودى پيش از اين من و اينان را اهلاك كرده بودى ، اعراف : ۱۵۵ » صدوق و طبرسى ، وعلى بن ابراهيم وديگران روايت ميكنند كه خداوند اين هفتاد نفر را پس از مرگ زنده كرد ، علاوه ـ چنانكه گذشت و باز هم بيايد ـ پيمبرشان قرار داد .

بيست و هفتم : «اگر قرآنى باشد كه بوسيلهٔ آن كوهها حركت كنند ، وزمين پاره

به الارض او کلّم به الموتی » ذکر جماعة من المفسرین والنحویین ان جواب لو محذوف ای لکان هذا القرآن

وروی الکلینی في حدیث انهم قالوا علیهم السلام : عند نا هذا القرآن الذی تسیر به الجبال وتقطع به الا رض وتکلّم به الموتی ، ویأتی ان شاء الله ، و قال الطبرسي : «او کلّم به الموتی » ای احیی به الموتی حتی یعیشوا ویتکلموا «انتهی» وفیه دلالة واضحة علی امکان الرجعة بل علی وقوعها عند التأمل .

الثامنة والعشرون قوله تعالی : «وقضینا الی بنی اسرائیل في الکتاب لتفسدنّ في الارض مرتین ولتعلنّ علوّاً کبیراً فاذا جاء وعد اولیهما بعثنا علیکم عباداً لنا اولی بأس شدید فجاسوا خلال الدیار و کان وعداً مفعولا ثم رددنا لکم الکرة علیهم وأمددناکم باموال و بنین » روی الکلینی و علی بن ابراهیم و غیرهما انها فی الرجعة ، و یأتی توجیه ذلك ان شاء الله تعالی .

التاسعة و العشرون قوله تعالي : « ویسألونك عن ذی القرنین قل سأتلو

پاره شود ومردگان بسخن آیند .. رعد:۳۱» جمعی از مفسران و نحویان گویند جواب «لو» محذوف است یعنی اگر قرآنی باین اوصاف باشد همین قرآن است کلینی هم در حدیثی ازائمه علیهم السلام نقل میکند که : آن قرآنی که کوهها را بحرکت آورد و زمین را پاره پاره کند ؛ ومردگان را بسخن آورد نزد ما است این حدیث بعد أذکر میشود طبرسی ـ پس از جمله «او کلم به الموتی» ، فرماید : یعنی مردگان زنده شوند تا زندگی کنند وسخن گویند . دلالت این آیه برامکان رجعت بلکه وقوع آن روشن است .

بیست و هفتم : «در آن کتاب به بنی اسرائیل اعلام کردیم که : دوبار در این سرزمین فساد میکنید ؛ وسرکشی میکنید سرکشی بزرگی چون نوبت نخستین رسید بعضی از بندگان خود را که صلابتی سخت داشتند برشما گماشتیم تادرخلال خانه‌ها (بجستجوی شما) گردش کردند ، واین وعده‌ای حتمی بود ، سپس شمارا برآنان غلبه دادیم وبمال واولاد مددتان دادیم سوره بنی اسرائیل آیه ٤ ـ ٦» کلینی وعلی بن ابراهیم ودیگران روایت میکنند که آیه مربوط برجعت است وتوجیه این معنی خواهد آمد .

بیست و نهم : «ترا ازذوالقرنین پرسند بگو قصه ای ازوی برای شما خواهم خواند

عليكم منه ذكراً انا مكنّا له في الارض وآتيناه من كل شيءٍ سبباً» الآية . روى علي بن ابراهيم وغيره ان قومه ضربوه على قرنه فمات خمسمأة سنة ، ثم احياه الله وبعثه اليهم فضربوه على قرنه الآخر فأماته الله خمسمأة عام ، ثم أحياه و بعثه اليهم فملّكه الارض .

وقد روى عن أمير المؤمنين عليه السلام انه نقل حديث ذي القرنين ثم قال: و فيكم مثله يعني نفسه ويأتي ذلك ان شاء الله وقال الطبرسي : قيل ان ذا القرنين نبيّ مبعوث فتح الله على يديه الارض ، ثم قال : في قوله تعالى : « قلنا يا ذا القرنين » استدلّ من ذهب الى انّ ذا القرنين كان نبيّاً بهذا ، لان قول الله لا يكون الا بالوحي ، و الوحي لا يجوز الا على الانبياء ، وقيل ان الله ألهمه ولم يوح اليه «انتهى» .

أقول : ومع ضميمة الاحاديث الدالة على ان ماكان في الامم السابقة يكون مثله في هذه الامة ، يتمّ الاستدلال على صحة الرجعة بقصة ذي القرنين و أمثالها.

ما اورا درزمين مكنت داديم وازهرچيز وسيله‌اى بوى‌عطا كرديم . . . كهف٨٣-٨٤»
علي بن ابراهيم وغيره روايت ميكنند كه : در اثرضربتى كه قوم او بيك طرف پيشانيش زدند مرد ؛ وپس از پانصدسال خداوند زنده‌اش كرده بسوى آنان مبعوثش فرمود ، باز ضربتى برطرف ديگر پيشانيش زدند ومرد ، دوباره پس‌ازپانصدسال خدازنده اش كرد و بر آنان مبعوثش كرد ، وسلطنت‌روى‌زمين بوى‌داد ودرروايتى است كه‌اميرالمؤمنين(ع) پس از نقل قصه‌ذو القرنين فرمود : درميان شماهم نظيروى هست ؛ يعنى خودآنجناب اين حديث هم بعداً ذكر ميشود طبرسى فرمايد : ذو القرنين پيمبرى بود كه بدست او خداوند همه‌روى زمين‌را گشود سپس‌در تفسيراين آيه : « گفتيم: اى‌ذوالقرنين . . . .» فرمايد : آنان كه گويند : ذوالقرنين‌پيغمبربوده‌باين‌آيه استدلال كنند ، چون گفتگوى خدابا او جز از راه وحى نيست ، وحى هم مختص پيمبران است ، بعضى گويند : مراد الهام است (يعنى بدلش افتاده ، نه اينكه سخنى شنيده) ووحى در كار نبوده.

مؤلف گويد : بضميمهٔ حديثهائى كه گويد : هرچه در امتهاى گذشته بوده ، در اين امت هم هست ، بحكايت ذو القرنين و امثال آن ميتوان بر صحت رجعت استدلال كرد .

الثلاثون قوله تعالى : و «ايّوب اذنادى ربه انى مسّني الضرّ و انت أرحم الراحمين فاستجبنا له و كشفنا ما به من ضرّ و آتيناه أهله و مثلهم معهم » الآية . روى الطبرسي وعلى بن ابراهيم وغيرهما ان الله أحيى له من أهله من مات وقت البلاء «ومثلهم معهم »ممن مات من قبل كما يأتي ان شاء الله ، فينبغى أن يقع مثله في هذه الامة بدلالة الاحاديث المشار اليها .

الحادية و الثلاثون قوله تعالى : « و حرام على قرية أهلكناها انهم لا يرجعون » روى الطبرسي وعلى بن ابراهيم و غيرهما انها في الرجعة ؛ وان كل قرية هلكت بعذاب لايرجع أهلها فى الرجعة ، واما في القيامة فيرجعون .

الثانية و الثلاثون قوله تعالى : « انّ الذى فرض عليك القرآن لرادّك الى معاد » روى في عدة أحاديث تأتى ان شاء الله ان المراد بها الرجعة ، و معلوم انها خطاب للرسول ﷺ .

الثالثة والثلاثون قوله تعالى : « وان من أهل الكتاب الا ليؤمنن به قبل

سی ام : «وايوب را (يادكن) كه پروردگار خويش را نداكرد ، كه بمحنت دچارم وتو از همهٔ مهربانان مهربان‌تری پس اجابتش كرديم و محنتی را كه داشت بر طرف كرديم ، و كسانش را با مثلشان بوی عطا كرديم ،سورهٔ انبيا ۸۳ ـ ۸٤»طبرسی وعلی بن ابراهيم وديگران روايت ميكنند كه خداوند كسان ايوب را كه هنگام گرفتاری و امتحان مرده بودند ؛وبعدد ايشان‌از آنان كه قبلاً مرده‌بودند همه را زنده كرد ـ چنانكه حديثش انشاء الله بيايد ـ پس بضميمهٔ همان احاديثی كه اشاره شد بايد نظيرش در اين امت هم باشد .

سی ويكم : « برقريه ای كه هلاك كرده‌ايم مقرر است كه باز نميگردند ؛ انبياء ۹۵» طبرسی وعلی بن ابراهيم وديگران روايت ميكنند كه آيه مربوط برجعت است ، يعنی هرقومی كه بعذاب خدا گرفتار شدند در رجعت بر نميگردند ، اما در قيامت ، بر ميگردند .

سی ودوم «آنكه اين قرآن برعهدهٔ تو نهاد بباز گشتگاهت بر ميگرداند ،

موته» روی علی بن ابراهیم وغیره فی تفسیرها ان رسول الله ﷺ اذا رجع آمن به الناس کلّهم .

الرابعة والثلاثون قوله تعالی : «ان الله قادر علی ان ینزّل آیة» روی علي بن ابراهیم في تفسیره عن أبی جعفر ﷺ انه تلی هذه الآیه ثم قال : سیریك فی آخر الزمان آیات منها : دابة الارض ، والدجّال ، ونزول عیسی بن مریم ، و طلوع الشمس من مغربها .

الخامسة والثلاثون قوله تعالی : « واما نرینّك بعض الذی نعدهم» روی علی بن ابراهیم وغیره من جملته الرجعة ، ویأتی ان شاءالله .

السادسة و الثلاثون قوله تعالي : « أثمّ اذا ماوقع آمنتم به » روی علی بن

قصص : ٨٥» در حدیثهای چندی است که مراد رجعت است ـ این حدیثها هم بیاید ـ و معلوم است که خطاب به پیغمبر (ص) است .

سی و سوم : «هیچیك از اهل کتاب نیست جز اینکه بوی (یعنی بعیسی) پیش از مرگش ایمان آرد ، نساء : ١٥٩» علی بن ابراهیم وغیره در تفسیر آیه روایت کنند که چون پیغمبر (ص) بر گردد ، همهٔ مردم بوی ایمان آورند .

سی و چهارم : «خداوند قدرت دارد که نشانه‌ای فرود آرد ، انعام ٣٧» علی بن ابراهیم در تفسیر روایت میکند که حضرت باقر (ع) پس از خواندن این آیه فرمودند در آخر الزمان خدا نشانه‌هائی ـ مانند : جنبنده‌ای که از زمین بیرون آید ، دجال ؛ فرود آمدن عیسی بن مریم ، وطلوع آفتاب از مغرب بتو مینماید .

سی و پنجم : « یا قسمتی از آنچه بآنان وعده میدهیم بتو مینمایانیم ، یونس ، ٤٦ ، رعد ؛ غافر » علی بن ابراهیم و غیره روایت میکنند که از جملهٔ این عذابهائی که خدا بمشرکان وعده داده و به پیغمبر (ص) مینمایاند در رجعت است ، این حدیث هانیز بعداً ذکر میشود .

سی و ششم : «آیا پس از وقوع عذاب بآن ایمان میآورید ! یونس ٥١» علی بن

ابراهيم ان معناه صدقتم به في الرجعة فيقال : الآن تؤمنون به يعني أمير المؤمنين عليه السلام .

السابعة و الثلاثون قوله تعالى: «ولو ان لكل نفس ظلمت ما في الارض جميعاً لافتدت به » روى علي بن ابراهيم انها نزلت في الرجعة .

الثامنة و الثلاثون قوله تعالى : « فان كنت في شك مما أنزلنا اليك فاسئل الذين يقرؤن الكتاب من قبلك » روى علي بن ابراهيم وغيره ان الله جمع الانبياء لمحمد عليه السلام ، فأحياهم و رجعوا وصلوا خلفه ، وان هذا معنى الاية وهذه الاية دالة على الرجعة للرسول عليه السلام لما تقدم .

التاسعة و الثلاثون قوله تعالى : «فالذين لا يؤمنون بالاخرة قلوبهم منكرة وهم مستكبرون» روى علي بن ابراهيم ان معنى قوله : « لا يؤمنون بالاخرة» لا يؤمنون بالرجعة قلوبهم منكرة كافرة .

الاربعون قوله تعالى: «فأصابهم سيئات ما عملوا وحاق بهم ما كانوا به يستهزؤن»

ابراهيم روايت كند كه يعنى : در رجعت تصديق ميكنيد آنگاه گويند اكنون بوى - يعنى بأمير المؤمنين (ع)- ايمان آورديد ؟ !

سى و هفتم : «اگر هر كس ستم كرده همه روى زمين را داشته باشد (براى رهائى از عذاب) حاضر است بعوض خويش دهد ، يونس : ٥٤» على بن ابراهيم روايت كند كه مربوط برجعت است .

سى و هشتم : «اگر راجع بآنچه برتو نازل كرده ايم درشكى از آنان كه پيش از تو كتاب (آسمانى) ميخواندند بپرس ، يونس : ٩٤ » على بن ابراهيم و غيره روايت ميكنند كه خداوند همه پيمبران را زنده كرد ، بدنيا بر گشتند ، و پشت سر پيغمبر (ص) نماز خواندند ومراد از آيه اين است (يعنى آنجا امر شداز آنان بپرسد) و چنانكه گذشت آيه - بنابر اين تفسير - دليل است كه براى حضرت رسول (ص) نيز رجعت واقع شده .

سى و نهم : « آنان كه بآخرت ايمان نياورند دلهاشان بانكار خو گرفته ، و متكبرند ، نحل : ٢٢» على بن ابراهيم روايت ميكند كه يعنى : آنان كه برجعت ايمان ندارند دلهاشان بانكار خو گرفته و كافر است .

چهلم : «آنگاه سزاى كارهاى بدشان بايشان رسيد ، وعذابى كه آنرا مسخره

روى علي بن ابراهيم ان المراد العذاب في الرجعة .

الحادية والاربعون قوله تعالى: «يوم ندعو كل اناس بامامهم» روى علي بن ابراهيم ايضاً ما ظاهره انها في الرجعة ويأتي ان شاء الله .

الثانية والاربعون قوله تعالى «فان له معيشة ضنكا* ونحشره يوم القيامة أعمى» روى علي بن ابراهيم وغيره انها في النصاب و ان تلك المعيشة في الرجعة و انهم يأكلون العذرة .

الثالثة والاربعون قوله تعالى : « ولقد آتينا داود منا فضلا» روى علي بن ابراهيم في تفسير ذلك الفضل ان من جملته ان الله نزل عليه الزبور فيه توحيد الله وتمجيد ودعاء واخبار رسول الله وامير المؤمنين والقائم وأخبار الرجعة .

الرابعة والاربعون قوله تعالى : « ولقد كتبنا في الزبور من بعد الذكر ان الارض يرثها عبادي الصالحون » روى علي بن ابراهيم و غيره ان المراد بها

ميكردند دامنگيرشان شد ، نحل : ٣٤» علي بن ابراهيم روايت كند كه : مراد عذاب رجعت است .

چهل ويكم : « روزى كه هرعده‌اى را به پيشوايشان بخوانيم ، بنى اسرائيل ، ٧١» باز علي بن ابراهيم روايتى نقل ميكند كه ظاهرش اين است كه آيه مربوط برجعت است ، روايت بعداً بيايد .

چهل ودوم : « هر كه از ياد من اعراض كند زندگانى سختى دارد ، وروز قيامت كور محشورش كنيم ، طه ١٢٤» علي بن ابراهيم وغيره روايت ميكنند كه دربارهٔ دشمنان اهلبيت است كه در رجعت زندگى سختى دارند ، وخوراكشان عذره است .

چهل وسوم : « داود را از جانب خويش فضيلتى داديم ، سبأ ، ١٠ » علي بن ابراهيم روايت كند كه از جملهٔ اين فضيلت اين بود كه خداوند زبور را ـ كه مشتمل بر : توحيد وتمجيد خدا ، دعا ، اخبار پنغمبرو على وحضرت قائم (ع)واخبار رجعت بود مردى نازل كرد .

چهل وچهارم : «در زبور پس از ذكر نوشتيم كه زمين را بندگان صالح من بارث برند انبياء ١٠٥ » باز علي بن ابراهيم و غيره روايت ميكنند كه مراد خبرهاى

اخبار الرجعة .

الخامسة والاربعون قوله تعالى : « او لم يروا انا نسوق الماء الى الا رض الجرز فنخرج به زرعاً تأكل منه انعامهم و انفسهم أفلايبصرون* ويقولون متى هذا الفتح ان كنتم صادقين» روى على بن ابراهيم ان الايتين في الرجعة

السادسة و الاربعون قوله تعالى : «أولم يسيروا في الارض» قال أولم ينظروا في القرآن والاخبار برجعة الامم الهالكة ، رواه على بن ابراهيم في تفسيرها .

السابعة والاربعون قوله تعالى : « ويريكم آياته » روى على بن ابراهيم ان المراد أمير المؤمنين والائمة عليهم السلام وانها في الرجعة .

الثامنة والاربعون قوله تعالى : « وترى الظالمين لما رأوا العذاب يقولون هل الى مرد من سبيل » روى على بن ابراهيم ان المراد بالعذاب هنا على بن أبيطالب وخروجه في الرجعة .

رجعت است (كه در زبور نوشته شده).

چهل و پنجم : « مگر ندیده‌اند که ما آب را بزمین بی گیاه میفرستیم ، سپس با آن کشتی بیرون آریم که خود وحیوانا تشان از آن میخورند ، مگر نمی بینند ؟ : میگویند . اگر راست میگوئید ، این فتح وفیروزی کسی میرسد ؟ سجده : ۲۷ - ۲۸ » باز هم او روایت میکند که این دو آیه مربوط برجعت است .

چهل و ششم: «مگر در زمین نگشته اند ؟ روم ۹» بازهم او روایت کند که : مراد نظر در قرآن وخبرهای رجعت امتهائی است که هلاك شدند .

چهل و هفتم : « آیات خویش بشما بنمایاند ، بقره ، ۷۳ » علی بن ابراهیم روایت کند که مقصود نمایاندن امیر المؤمنین وائمه علیهم السلام در رجعت است .

چهل و هشتم : «ستمگران را به بینی که چون عذاب را بینند ، گویند . آیا برای باز گشت راهی هست ؟ شوری : ٤٤ » علی بن ابراهیم روایت میکند که یعنی چون در رجعت علی بن أبیطالب را بینند (که میخواهد از آنان انتقام بگیرد) گویند راه فراری هست ؟

التاسعة والاربعون قوله تعالى : «وجعلها كلمة باقية في عقبه لعلّهم يرجعون» روي علي بن ابراهيم انها في الائمة عليهم السلام وانهم يرجعون الى الدنيا.

الخمسون قوله تعالى: «فارتقب يوم تأتي السماء بدخان مبين» روي علي بن ابراهيم ان ذلك اذا خرجوا في الرجعة من القبر .

الحادية والخمسون قوله تعالى : «ووصّينا الانسان بوالديه احساناً حملته امه كرها ووضعته كرهاً» روي علي بن ابراهيم وغيره انها في الحسين عليه السلام ، و ان الله أخبر رسوله وبشّره به قبل حمله ، و أخبره بما يصيبه من القتل ، و انه يردّه الى الدنيا وينصره حتى يقتل أعداءه ، ويملكه الارض فحملته كرهاً اي اغتمّت و كرهت لما أخبرت بقتله .

الثانية والخمسون قوله تعالى: «يوم يسمعون الصيحة بالحق ذلك يوم الخروج» روي علي بن ابراهيم ان المراد بها الرجعة .

چهل و نهم : « يكتا پرستي را در نسل خويش سخني پاينده كرد ، شايد باز بازگردند ، زخرف : ٢٨ » علي بن ابراهيم روايت كند كه درباره ائمه عليهم السلام است كه بدنيا برميگردند .

پنجاهم : « منتظر آنروز باش كه آسمان دودي آشكارا آورد ، دخان ١٠ » هم اوروايت كند كه مربوط بوقتي است كه در رجعت ازقبرها بيرون آيند .

پنجاه و يكم : بانسان سفارش كرديم كه باپدر و مادرش نيكي كند مادرش بامشقت وي را حمل كرد و باسختي زائيد احقاف ١٥» علي بن ابراهيم و ديگران روايت ميكنند كه در بارهٔ حضرت امام حسين (ع) است خدا پيش ازحمل او به پيغمبر (ص) بشارت داد و خبر داد كه كشته شود و باز بدنيا بر گردد آنگاه خدا نصرتش دهد تا دشمنان خويش بكشد و سلطنت روي زمينش دهد ، مادرش چون خبر قتلش شنيد اندوهگين شد و با كراهت بار دار او شد .

پنجاه و دوم : «روزي كه صيحه را بحق بشنوند اين روز بيرون آمدن است ، ق ، ٤٢» علي بن ابراهيم روايت كند كه مراد هنگام رجعت است .

الثالثه والخمسون قوله تعالی «یوم تشقّق الارض عنهم سراعاً» روی علی بن ابراهیم ان المراد بها الرجعة.

الرابعه والخمسون قوله تعالی: «وفی السماء رزقکم وما توعدون» روی علی بن ابراهیم ان المراد به اخبار الرجعة والقیامة، «فورب السماء والارض انه لحق» یعنی ما وعدتکم.

الخامسة والخمسون قوله تعالی: «وان للذین ظلموا عذاباً دون ذلك» روی علی بن ابراهیم ان المراد عذاب الرجعة بالسیف.

السادسة والخمسون قوله تعالی: «مهطعین الی الداع یقول الکافرون هذا یوم عسر» روی علی بن ابراهیم ان المراد بذلك الرجعة.

السابعة والخمسون قوله تعالی: «سنسمه علی الخرطوم» روی علی بن ابراهیم انها فی الرجعة، اذا رجع أمیر المؤمنین و رجع اعداؤه فیسمهم بمیسم معه.

پنجاه وسوم: «روزی که زمین برای در آمدنشان شکافته شود» وبشتابند، ق، ٤٤» باز علی بن ابراهیم روایت میکند که راجع برجعت است.

پنجاه وچهارم: «روزیتان وچیزی که بشما وعده میدهند در آسمان است، ذاریات، ۲۲» علی بن ابراهیم روایت میکند که مراد از آنچه وعده میدهند خبرهای رجعت و قیامت است، که بعد میفرماید: «بخدای آسمان وزمین! این برحق است» یعنی این وعده حتمی است.

پنجاه وپنجم: «برای آنان که ستم کردند عذابی نزدیك تر از این هست؛ طور، ٤٧» علی بن ابراهیم روایت میکند که مراد عذاب شمشیر در موقع رجعت است.

پنجاه وششم: «شتابان بسوی دعوتگر روند؛ و کافران گویند: این روز دشواری است، قمر، ۸» علی بن ابراهیم روایت کند که در موقع رجعت است.

پنجاه وهفتم: «بزودی بربینی اوداغ نهیم، قلم، ۲٦» علی بن ابراهیم روایت میکند که مربوط برجعت است، هنگامی که امیر المؤمنین (ع) ودشمنانش برگردند، ایشان را با آهنی که دارد داغ میکند.

الثامنة والخمسون قوله تعالى : « حتى اذا رأو اما يوعدون » روى علي بن ابراهيم المراد بها القائم وأمير المؤمنين في الرجعة .

التاسعة والخمسون قوله تعالى : « قل ان أدري أقريب ماتوعدون أم يجعل له ربي أمداً » روى علي بن ابراهيم ان المراد بها الرجعة .

الستون قوله تعالى : «عالم الغيب فلايظهر على غيبه أحداً الامن ارتضى من رسول » روى علي بن ابراهيم في تفسيرها ان الله أخبر رسوله بما يكون من بعده من أخبار القائم والرجعة والقيامة .

الحادية والستون قوله تعالى : « قتل الانسان ما أكفره » الى قوله : « ثم اذا شاء أنشره » روى علي بن ابراهيم انها نزلت في امير المؤمنين و انه الانسان المذكور ، «ما أكفره» اى مافعل وأذنب حتى قتلتموه «ثم اذاشاء أنشره» قال ينشره

پنجاه وهشتم: «تا چون وعده‌ای که بآنای میدهند به بینند . . . مریم : ٧٥» علی بن ابراهیم روایت میکند که مراد از وعده : حضرت قائم وحضرت امیر المؤمنین (ع) است که در رجعت بینند .

پنجاه ونهم : «بگو نمیدانم وعده‌ای که بشما میدهند نزدیك است یا خدای من برایش مدتی میگذارد ، جن : ٢٥» علی‌بن ابراهیم روایت کند که مربوط برجعت است

شصتم : «غیبدان است ، وکسی رااز غیب خویش مطلع نکند ، مگر پیمبری را که مورد رضای او باشد ، جن : ٢٦ - ٢٧» علی‌بن ابراهیم در تفسیر روایت میکند که خداوند حوادثی را که پس از پیغمبر (ص) رخ میدهد ـ ازجریان حضرت قائم ، ورجعت، وقیامت ـ همه را بآنجناب خبرداد .

شصت ویکم . «مرگ براین انسان که‌چه نمك‌نشناس است ؟ ؟ (این ترجمه ظاهر آیه است ، اما ترجمه‌اش بملاحظه حدیثی که ذیلاذکرمیشود چنین است : انسان کشته‌شد مگرچه گناهی کرده بود ؟) سپس هروقت‌بخواهد زنده‌اش کند ، سوره عبث ١٧ـ٢٢» علی بن‌ابراهیم روایت میکند که آیه درباره علی(ع) است یعنی آنجناب کشته‌شدمگرچه گناهی داشت که‌وی‌را کشتند خدااورا ـ دررجعت زنده میکند ، «نه چنین است‌مأموریت

في الرجعة «كلاّ لما يقض ماأمره» فقال : لم يقض أمير المؤمنين ما أمره و سيرجع حتى يقضى ما أمره .

الثانية والستون قوله تعالى : «انه على رجعه لقادر» روى على بن ابراهيم ان المراد يرده الى الدنيا والى القيامة .

الثالثة والستون قوله تعالى «و ذكّرهم بأيام الله» روى ابن بابويه و غيره انها ثلثة : يوم يقوم القائم ، ويوم الكرة ، ويوم القيامة .

الرابعة والستون قوله تعالى :«ومن كان في هذه اعمى فهوفى الاخرة أعمى» روى سعد بن عبد الله فى مختصر البصائر ان المراد بها الرجعة .

اقول : وربما يأتى بعض الايات الواردة في الرجعة في تضاعيف الاحاديث الاتية ان شاء الله تعالى ، وقد ألّف بعض المتاخرين كتباً متعددة في تفسير القرآن وتأويله ، و الايات النازلة في شأن أهل البيت عليهم السلام والرجعة ، ولم تحضرنى وقت جمع هذه

خويش انجام نداد» يعنى آنجناب را فرصت ندادند كه دستورخدارا اجرا كند ودر رجعت بازميگردد تااجرا كند .

شصت ودوم : خدا برباز گرداندنش تواناست ، طارق : ۸» على بن ابراهيم روايت ميكند كه مرادبر گرداندن انسان دررجعت وقيامت است .

شصت وسوم : «آنانرا بروزهای (عذاب) خدا متذكر كن ، ابراهيم : ۵» ابن بابويه وغيره روايت ميكند كه اين روزها سه تااست : روز قيام امام زمان (ع) ، روز رجعت ، روز قيامت .

شصت وچهارم : «هر كه دراين جهان كور دل باشد درجهان ديگرهم كوراست بنى اسرائيل : ۷۲» سعد بن عبدالله در كتاب مختصر البصائر روايت ميكند كه مراد اين است كه در رجعت كوربدنيا ميآيد .

مؤلف گويد : ممكن است آياتى كه درباره رجعت واردشده ، ضمن حديثهای بعد ايرادشود يكى ازعلمای أخير كتاب هاى چندى در تفسير قرآن وتأويل آياتى كه درشأن ائمه عليهم السلام ورجعت نازل شده تأليف كرده ، اماموقع جمع آورى اين كتاب دردست نبود ،

الرسالة وفيما ذكر كفاية انشاءالله تعالى .

الباب الرابع

فى اثبات ان ما وقع فى الامم السابقة مثله يقع فى هذه الامة

اعلم ان هذا المعنى ثابت عنهم عليهم السلام قد رواه العامة والخاصة ويمكن ان يستدل عليه من القرآن بقوله تعالى : «سنة الله في الذين خلوا من قبل ولن تجد لسنة الله تبديلا» ومن السنة بالاحاديث الدالة على التصريح بثبوته و استدلال أهل العصمة عليهم السلام به على المعاندين وأعداء الدين كما يأتى ان شاءالله ، وباجماع المسلمين في الجملة ، فان الاحاديث بذلك كثيرة من طريق العامة والخاصة ، وقد صنّف علماؤنا كتباً في اثباته مذكورة في كتب الرجال ، و تقدّم ذكر بعضها ، و أنا أذكر الذى يحضرني من الاحاديث في هذا المعنى ، و قد رأيتها في عدة كتب معتمدة مرويّة من عدة طرق مسندة ومرسلة فأقول :

ولى انشاءالله آنچه ذكر ميشود كفايت ميكند .

باب چهارم

در اثبات اينكه هرچه درامتهاى سابق واقع شده دراين امت هم خواهد شد

البته اين موضوع را پيغمبر وائمه عليهم السلام فرموده اند ، سنى و شيعه هم نقل ميكنند . از قرآن ممكن است باين آيه استدلال كرد : «اين روش خدائى است ، وروش خدائى را هرگز تغيير پذير نيابى ، فتح : ٢٣» ازحديث هم ، بآنچه صريحاً برمطلب دلالت دارد ، و ائمه عليهم السلام در مقام استدلال بردشمنان بآن تمسك فرموده اند ـ چنانكه خواهد آمد ـ اجماع مسلمين هم اجمالا در كار هست .

اما حديث ، از طريق سنى وشيعه بسيار است ، علماى ما كتابها در اثباتش نوشته اند كه در كتب رجال ثبت است ؛ وبقسمتى از آنها اشاره كرديم ، اينك احاديثى كه در كتابهاى معتبر بچند طريق ـ باسند وبى سند ، مذكور است :

الحديث الاول مما يدل على ذلك ما رواه الشيخ الجليل رئيس المحدثين أبوجعفر ابن بابويه في كتاب من لايحضره الفقيه الذى صرّح بانه لايورد فيه الا مايفتى به و يحكم بصحته ، و يعتقد انه حجة بينه و بين ربّه ، وشهد بأن كلما فيه مأخوذ من كتب مشهورة ، عليها المعوّل و اليها المرجع ، قال فى باب فرض الصلوة : قال النبى ﷺ : يكون فى هذه الامة كل ماكان فى بنى اسرائيل حذو النعل بالنعل، والقذّة بالقذّة.

الثاني ما رواه ابن بابويه ايضاً فى أواخر كتاب كمال الدين وتمام النعمة ، قال : قدصحّ عن النبى ﷺ انه قال :كلما كان فى الامم السالفة يكون مثله فى هذه الامة حذو النعل بالنعل والقذّة بالقذّة .

الثالث مارواه الشيخ الجليل ثقة الاسلام أبوجعفر الكليني في باب «ان الائمة ورثوا علم النبى وجميع الانبياء والاوصياء عليهم السلام» عن محمد بن يحيى عن أحمد بن محمد عن على بن النعمان عن ابن مسكان عن أبي بصير يعنى ليث المرادى ، عن أبي عبدالله ؑ قال : ان الله لم يعط الانبياء شيئاً الاوقد أعطاه محمداً ﷺ «الحديث» .

اول رئيس محدثين ابن بابويه در كتاب من لايحضر - كه بتصريح خودش هرچه آنجا نقل ميكند بآن فتوى ميدهد ، ودر نظرش صحيح است ، وميان خود وخدا حجتش ميداند ، وگواهى ميدهد كه همه از كتابهاى مشهور ومعتبر گرفته شده در باب : فرض صلوة ، روايت ميكند كه پيغمبر (ص) فرمود : هر اتفاقى كه در بنى اسرائيل رخ داد بدون ذره اى كم وزياد در اين امت هم رخ دهد .

دوم باز مرحوم صدوق در كتاب كمال الدين فرمايد : بسند صحيح از پيغمبر (ص) نقل است كه فرمود : آنچه در امتهاى سابق و اقع شده بدون كم وزياد در اين امت هم واقع شود .

سوم : ثقة الاسلام كلينى در باب : «ان الائمه ورثوا علم النبى . . . .» از ابو بصير نقل ميكند كه حضرت صادق (ع) فرمود : خدا هيچ چيز بساير پيمبران نداد مگر اينكه بمحمد (ص) هم عطا فرمود « تا آخرحديث»

الرابع ماروواه الكليني ايضاً في الباب المذكور عن محمد بن يحيي عن أحمد بن ابي زاهر أوغيره عن محمد بن حماد عن أخيه أحمد بن حماد عن أبيه عن أبي الحسن الاول عليه السلام قال : قلت له : أخبرني عن النبي صلى الله عليه وآله ورث النبيين كلهم ؟ قال : نعم ، قلت : ان عيسى بن مريم كان يحيى الموتى باذن الله ؟ قال : صدقت ، وسليمان كان يفهم منطق الطير ، وكان رسول الله صلى الله عليه وآله يقدر على هذه المنازل «الحديث» و فيه ان الائمة عليهم السلام ورثوا ذلك .

الخامس ما رواه الكليني ايضاً في «باب ما أعطى الله الائمة من الاسم الاعظم» عن محمد بن يحيى عن أحمد بن محمد عن الحسين بن سعيد ومحمد بن خالد عن زكريا بن عمران القمي عن هارون بن الجهم عن رجل قال : سمعت أباعبدالله عليه السلام يقول ن عيسى بن مريم عليه السلام أعطى حرفين كان يعمل بهما ، وأعطى موسى أربعة أحرف ، وأعطى ابراهيم ثمانية أحرف ، وأعطى نوح خمسة عشر حرفاً ، وأعطى آدم خمسة وعشرين حرفاً ، فان الله جمع ذلك كله لمحمد صلى الله عليه وآله ، وان الاسم الاعظم ثلثة وسبعون حرفاً اعطى محمد صلى الله عليه وآله اثنين وسبعين حرفاً وحجب عنه حرف واحد .

چهارم : باز كلينى در همان باب از حماد نقل ميكند كه گفت : بحضرت كاظم (ع) عرض كردم : پيغمبر ما (ص) وارث علم همهٔ پيمبران است ؟ فرمود : آرى ، گفتم : عيسى بن مريم باذن خدا مرده زنده ميكرد ؟ فرمود : راست ميگوئى ، سليمان هم سخن مرغان را مى فهميد ، پيغمبر (ص) نيز برهمهٔ اين امور قدرت داشت « تا آخر حديث » و در همين حديث است كه : ائمه عليهم السلام هم اين مقامات را از آنجناب ارث ميبرند .

پنجم : بازهم كلينى در باب «ما اعطى الله الائمة من الاسم الاعظم» از هارون بن جهم از مردى روايت ميكند كه گفت : شنيدم حضرت صادق (ع) ميفرمود : عيسى بن مريم را دو حرف (از اسم اعظم) دادند بوسيلهٔ آنها اعجاز ميكرد ، موسى را چهار حرف ، ابراهيم را هشت حرف ، نوح را پانزده حرف ، وآدم را بيست وپنج حرف ، وخداوند همه را بمحمد (ص) عطا كرد ، اسم اعظم هفتاد وسه حرف است ، هفتاد ودو تا را بآنجناب دادند ويكى را ندادند .

السادس ماروا ه الکلینی ایضاً فی« باب مولد أبی جعفر محمدبن علی الباقر علیه السلام»عن عدة من أصحابنا عن أحمدبن محمد عن علی بن الحکم عن مثنی الحناط عن أبی بصیر قال ! دخلت علی أبی جعفر علیه السلام فقلت له : أنتم ورثة رسول الله؟ قال : نعم قلت : ورسول الله وارث الانبیاء کلهم علم کل ما علموا ؟ قال : نعم ، قلت : فأنتم تقدرون علی أن تحیوا الموتی وتبرؤا الاکمه والابرص ؟ قال : نعم باذن الله «الحدیث» .

ورواه الراوندی فی الخرایج والجرایح فی الباب السادس .

و رواه علی بن عیسی فی کشف الغمة نقلا من کتاب الدلائل لعبد الله بن جعفر الحمیری .

و رواه الکشی فی کتاب الرجال عن محمد بن مسعود العیاشی عن علی بن محمد القمی عن محمد بن أحمد عن أحمدبن الحسن عن علی بن الحکم مثله .

أقول : و الاحادیث فی هذا المعنی کثیرة جداً و دلا لته علی مضمون الباب ظاهرة لایخفی .

السابع ماروا ه الکلینی ایضاً فی الروضة قریباً من النصف عن محمد بن یحیی عن أحمد بن محمد وعن عدة من أصحابنا عن سهل بن زیاد جمیعاً عن ابن محبوب عن عمرو بن أبی

ششم باز کلینی در باب«مولد حضرت باقر ع» از ابو بصیر روایت میکند که گفت : خدمت حضرت باقر(ع) رسیده عرض کردم شما وارث پیمبرید فرمود: آری گفتم پیغمبر وارث همهٔ انبیاء بود هرچه میدانستند میدانست فرمود : آری گفتم : شما میتوانید مرده زنده کنید ، و کور مادر زاد وپیس راشفا دهید ؟ فرمود : آری باذن خدا «تا آخر حدیث» این حدیث راراوندی هم در باب ششم خرائج روایت میکند ، وعلی بن عیسی هم در کشف الغمه از کتاب دلائل حمیری نقل میکند ، کشی نیز در کتاب رجال از علی بن حکم بهمین نحو روایت میکند

مؤلف گوید : در این زمینه حدیث بسیار زیاد است ، ودلالتش برمقصود ماظاهر وروشن است .

هفتم باز کلینی در حدود نیمه کتاب روضه ، از ابوالمقدام نقل میکند که گفت :

المقدام عن أبيه عن أبي جعفر عليه السلام انه قال له : ان العامة يقولون ان بيعة أبي بكر حيث اجتمع الناس عليها كانت لله رضاً ، و ما كان الله ليفتن امة محمد من بعده الي أن قال : فقال أبوجعفر عليه السلام : أليس قد أخبر الله عن الذين من قبلهم من الامم انهم اختلفوا من بعد ما جاءتهم البينات ، حيث قال : «وآتينا عيسى بن مريم البينات و أيدناه بروح القدس ولو شاء الله ما اقتتل الذين من بعد هم من بعد ما جاءتهم البينات و لكن اختلفوا فمنهم من آمن ومنهم من كفر » وفي هذا ما يستدل به على أن أصحاب محمد اختلفوا من بعده ؛ فمنهم من آمن ومنهم من كفر .

اقول : هذا دال على مضمون الباب ، والا لما صح الاستدلال .

الثامن : مارواه أبوجعفر بن بابويه في كتاب كمال الدين و تمام النعمة في باب ما أخبر به الصادق عليه السلام من وقوع الغيبة ، باسناده عن ابي بصير عن أبي عبد الله عليه السلام قال : ان سنن الانبياء و ما وقع فيهم من الغيبة جارية في القائم منا أهل البيت ، حذو النعل بالنعل والقذة بالقذة .

بحضرت باقر (ع) عرض کردم : سنیان میگویند : بیعت ابو بکر چون مورد اجماع و اتفاق همه امت بود ، مورد رضای خدا بود ، زیرا خداوند امت محمد را بعد از وی بفتنه و گمراهی نیندازد ، . . . . حضرت فرمود : مگر خدا از امتهای سابق خبر نمیدهد که پس از آمدن حجتها اختلاف کردند چنانکه میفرماید « عیسی بن مریم را حجتها دادیم ، و بروح القدس تأییدش کردیم ، اگر میخواست کسانی که پس از پیغمبران بودند بعداز حجتهائی که بسویشان آمد باهم کارزار نمیکردند ولی مختلف شدند عده‌ای مؤمن بودند و جمعی کافر شدند ؛ بقره : ۲۵۳» از این آیه استفاده میشود که امت محمد (ص) نیز پس از او مختلف شدند بعضی باایمان بودند وبعضی کافر شدند

مؤلف گوید : این حدیث هم دلیل است که حوادث سایر امتها در این امت نیز واقع شود وگرنه استدلال باختلاف سایرین براختلاف این امت ناتمام است .

هشتم : شیخ صدوق در اکمال در باب «خبرهای حضرت صادق از غیبت امام زمان (ع)» از أبو بصیر نقل میکند که حضرت صادق (ع) فرمود : سنتهای پیمبران وغیبتی که در میان آنان بود بدون ذره‌ای کم وزیاد همه در قائم ما اهلبیت جاری شود .

التاسع مارواه الطبرسی فی آخر کتاب اعلام الوری حیث قال : قدصحّ عن النبی صلی الله علیه و آله انه قال : کل ماکان فی الامم السالفة فانه یکون في هذه الامة مثله حذو النعل بالنعل والقذة بالقذة ورواه علی بن عیسی فی کشف الغمة نقلا عنه .

العاشر مارواه ابن بابویه فی اعتقاداته فی باب الاعتقاد فی الرجعة حیث قال : وقال النبي صلی الله علیه و آله و سلم : یکون فی هذه الامة ما کان في الامم السالفة حذو النعل بالنعل والقذة بالقذة .

الحادی عشر ما رواه الشیخ الثقة الجلیل أبوعمرو الکشي فی کتاب الرجال فی ترجمة حیان السراج عن حمدویه قال : حدثنا الحسن بن موسی قال : حدثنی محمد بن اصبغ عن مروان بن مسلم عن برید العجلی قال : دخلت علی أبی عبدالله علیه السلام فقال : لوسبقت قلیلا لادرکت حیان السراج (کان حیان کیسانیاً متعصباً منه ره) و کان هنا جالساً ، فذکر له محمد بن الحنفیة وذکر حیوته فقلت له : أليس تزعم وتزعمون ونروی وترووون : انه لم یکن في بنی اسرائیل شیء الاوفی هذه الامة مثله ؟ قال : بلي قلت : فهل رأیتم ورأینا ، وسمعتم وسمعنا ، بعالم مات علی أعین الناس فنکح

نهم : طبرسی در آخر کتاب اعلام الوری میفرماید بسند صحیح از پیغمبر (ص) نقل است که فرمود آنچه درسایر امتها بوده بدون کم وزیاد نظیرش دراین امت خواهد بود ، علی بن عیسی هم در کشف الغمه این حدیث را روایت میکند

دهم صدوق در کتاب اعتقادات ، در اعتقاد برجعت نقل میکند که پیغمبر (ص) فرمود : هرچه درامتهای گذشته بودبدون کم وزیاددراین امت هم میباشد .

یازدهم شیخ برزگوار مرحوم کشی در کتاب رجال در شرح حال حیان سراج از برید عجلی نقل میکند که گفت خدمت حضرت صادق علیه السلام رسیدم فرمود اگر اندکی زودتر آمده بودی حیان سراج راهم میدیدی (حیان ازپیروان متعصب محمد حنفیه بوده که آنانرا کیسانی گویند) اینجانشسته بود ، صحبت ازمحمد حنفیه وزنده بودن وی بمیان آمد (چون کیسانیها میگویند محمد حنفیه نمرده بلکه غائب شده است) من باو گفتم مگر ماو شما معتقد نیستیم وازپیغمبر روایت نمیکنیم که هرچه دربنی اسرائیل بوده دراین امت هم نظیرش هست گفت چرا ، گفتم : تاکنون ما یاشما دیده ایم یاشنیده ایم که عالمی در جلوچشم مردم مرده

نساءه وقسمت امواله وهوحيّ لايموت ؟ فقام ولم يردّ عليّ شيئاً .

ورواه ميرزا محمّد بن علي الاسترابادي في كتاب الرجال نقلا عن الكشي و رواه الشيخ في كتاب الاختيار من الكشي مثله .

الثاني عشر مارواه الكشي ايضاً في ترجمة سلمان الفارسي عن محمّد بن مسعود العياشي عن الحسين بن اشكيب عن الحسين بن خرزاذ القمي عن محمّد بن حماد الساسي عن صالح بن نوح عن زيد بن المعدل عن عبدالله بن سنان عن أبي عبدالله عليه السلام قال : خطب سلمان فقال : الحمدلله الذي هداني لدينه الى أن قال : لتركبنّ طبقاً عن طبق ، سنة بني اسرائيل القذة بالقذة ، ثم قال بعد كلام من جملة الخطبة : والسبعين الذين اتّهموا موسى على قتل هارون فأخذتهم الرجفة فماتوا ، ثم بعثهم الله أنبياء مرسلين و غير مرسلين ، و أمر هذه الامة كأمر بني اسرائيل فأين يذهب بكم ؟ ثم ذكر تمام الخطبة . ورواه الشيخ في الاختيار ؛ وما رواه ميرزا محمّد في كتاب الرجال نقلا عن الكشي .

باشد زنانش را تزويج كرده باشند اموالش را قسمت كرده باشند باز هم زنده جاويد باشد ؟ (يعني زندگي دنياي او مستدام باشد) جوابي نداد و بر خاست . اين حديث را ميرزا محمد استرابادي در كتاب رجال ، و شيخ طوسي در كتاب اختيار هم روايت ميكنند .

دوازدهم : بازكشي درشرح حال سلمان فارسي ازعبدالله بن سنان ازحضرت صادق (ع) روايت ميكند كه فرمود : سلمان درخطبه‌اي گفت : شكر خدايرا كه مرابدين خود رهبري كرد . . . ازحالي بحال ديگر منتقل خواهيد شد (واوضاعتان تحول يابد) بدون كم و زياد ازروش بني اسرائيل پيروي ميكنند . . . (وقوم موسي از) آن هفتادنفري كه موسي را بكشتن هارون متهم كردند ، ودچارزلزله شده همه مردند ، وسپس خدا زنده‌شان كرد و آنان را پيمبران مرسل يا غير مرسل قرارداد (برگشتند) امراين امت هم مثل امر بني اسرائيل است ، شمارا بكجاميكشند ؟ تاآخر خطبه . شيخ طوسي هم در كتاب اختيار اين خطبه را روايت ميكند ، ميرزا محمداسترابادي نيزدر كتاب رجال ازكشي نقل ميكند

الثالث عشر ما رواه ابن بابویه في كتاب كمال الدين فی باب ما أخبر به الصادق عليه السلام من وقوع الغيبة ورواه الطبرسی فی اعلام الوری ، وعلی بن عيسی في كشف الغمة ، عن سدير الصير فی عن ابی عبدالله عليه السلام فی حديث طويل قال : و أما العبد الصالح يعنی الخضر عليه السلام فانه ماطوّل عمره لنبوة قدّر هاله ، ولا كتاب نزل عليه ولا بشريعة ينسخ بها شريعة من كان قبله من الانبياء ، و لا لا امامة يلزم عباده الاقتداء بها ، ولا لطاعة يفرضها له ، بل ان الله لما كان فی سابق علمه ان يقدر من عمر القائم من ايام غيبته مايقدر ، وعلم مايكون من انكار عباده لمقدار ذلك العمر في الطول ، عمّر العبد الصالح من غير سبب أوجب ذلك الا لعلّة الاستدلال به علی عمر القائم، وليقطع به حجّة المعاندين لئلا يكون للناس علی الله حجة «الحديث».

الرابع عشر ما رواه الشيخ أبومنصور احمد بن علی بن أبيطالب الطبرسی في كتاب الاحتجاج علی اهل اللجاج فی احتجاج رسول الله صلی الله عليه وآله عن أبی محمد الحسن العسكری عليه السلام انه قيل لامير المؤمنين عليه السلام : هل كان لرسول الله صلی الله عليه وآله مثل آية موسی فی

سیزدهم : صدوق در اکمال درباب «خبرهای حضرت صادق (ع) راجع بغیبت امام زمان(ع)» وطبرسی دراعلام الوری وعلی بن عیسی در کشف الغمه از سدیر صیرفی نقل میکند که حضرت صادق (ع) درحدیثی طولانی فرمود : امابنده صالح یعنی خضر (ع) ، خداوند طول عمرش نداد که بعداً بنبوتی برسد ، یا کتابی برایش نازل شود ، یادینی بیاورد که دین پیمبران سابق را نسخ کند ، یاامامتی نصیبش شود که پیرویش برمردم لازم باشد ، یاروزی بیاید که اطاعتش برمردم واجب شود .

بلکه چون درعلم خدا گذشته بود که عمر حضرت قائم را دردوران غیبتش طولانی کند ومیدانست که عده ای این عمر طولانی را منکر میشوند ، عمر حضرت خضر را طولانی کرد وهیچ سببی نداشت جز اینکه بدانند عمر درازهم ممکن است وحجت دشمنان (یعنی استبعاد طول عمر) ازدستشان گرفته شود تامردم را برخدا حجتی نباشد «تا آخر حدیث» .

چهاردهم : طبرسی در کتاب احتجاج در استدلالهای پیغمبر(ص) ازحضرت عسکری علیه السلام روایت میکند که : ازامیر المؤمنین (ع) پرسیدند : پیغمبر ما(ص) هم معجزه ای مثل معجزه حضرت موسی داشت که کوه را (برای بنی اسرائیل) بلند میکرد ؟ فرمود : بآنه

رفعه الجبل ؟ فقال أمير المؤمنين عليه السلام : و الذى بعثه بالحق نبياً ما من آية كانت لاحد من الانبياء من لدن آدم الى ان انتهى الى محمد الا وقد كان لمحمد مثلها او أفضل منها « الحديث » .

الخامس عشر ما رواه الطبرسى ايضاً فى الاحتجاج عن أبى عبدالله عليه السلام قال : خطب سلمان بعد دفن النبى صلى الله عليه وآله بثلثة أيام فقال : أيها الناس اسمعوا حديثى الى ان قال: انكم أخذتم سنة بنى اسرائيل اما والله لتركبن طبقاً عن طبق سنة بنى اسرائيل حذو النعل بالنعل و القذة بالقذة .

السادس عشر ما رواه الشيخ الجليل قطب الدين الراوندى فى كتاب الخرايج والجرايح فى باب اعلام النبي و الائمة عليهم السلام عن أبى حمزة الثمالى قال : قلت لعلى بن الحسين عليهما السلام الائمة منكم يحيون الموتى ويبرءون الاكمه والابرص ويمشون على الماء ؟ فقال عليه السلام ما أعطى الله نبياً شيئاً الا وقد أعطى الله محمداً مثله واعطاه مالم يعطهم ولم يكن عندهم ، و كل ما كان عند رسول الله صلى الله عليه وآله فقد أعطاه امير المؤمنين ثم الحسن ثم الحسين ، ثم اماماً بعد امام الي يوم القيمة ، مع الزيادة التى تحدث في

خدائى كه اورا به پيمبرى مبعوث كرد! هيچ پيغمبرى ـ از آدم تا خاتم ـ هيچ معجزه‌اى نداشت جز اينكه محمد (ص) هم مثلش يا بالاترش را داشت «تا آخر حديث» .

پانزدهم : باز طبرسى در احتجاج از حضرت صادق (ع) روايت ميكند كه : سه روز پس از دفن پيغمبر صلى الله عليه وآله سلمان خطبه‌اى خواند و در ضمن خطبه فرمود : مردم سخن مرا گوش كنيد . شماروش بنى اسرائيل را پيش گرفته‌ايد بخدا ! مثل بنى اسرائيل بدون كم و زياد وضعتان تغيير يابد ، از حالى بحال ديگر شويد .

شانزدهم : قطب راوندى در كتاب خرائج در باب نشانه‌هاى پيغمبر وائمه (ع) از ابو حمزهٔ ثمالى نقل ميكند كه گفت : بحضرت سجاد عليه السلام عرض كردم ائمهٔ أهلبيت هم ميتوانند مرده زنده كنند و كور مادرزاد و پيس را شفا دهند و بر آب حركت كنند فرمود خداوند بهيچ پيغمبرى چيزى نداد جز اينكه نظيرش را بحضرت محمد (ص) داد و فضيلتهائى بآنجناب عطا كرد كه بآنان نداد و هرچه پيغمبر (ص) داشت بامير المؤمنين (ع) داد و از او بامام حسن و از وى بامام حسين منتقل شد و همين طور تا قيامت از امامى بامام ديگر با زيادههائى كه سال بسال

کل سنة، و کل شهر و کل یوم «الحدیث» .

السابع عشر ما رواه الشیخ الجلیل امین الدین ابو علی الفصل بن الحسن الطبرسی فی کتاب مجمع البیان عند تفسیر قوله تعالی : «ویوم نحشر من کل امة فوجاً» قال : و صح عن النبی صلی الله علیه و آله قوله : سیکون فی امتی کل ما کان فی بنی اسرائیل حذو النعل بالنعل و القذة بالقذة . حتی لو أن أحدهم دخل فی حجر ضب لدخلتموه .

الثامن عشر ماروا رئیس المحدثین أبوجعفر بن بابویه فی کتاب عیون اخبار الرضا علیه السلام فی باب ما جاء عن الرضا علیه السلام فی وجه دلائل الائمة علیهم السلام و الرد علی الغلاة و المفوضة قال : حدثنا تمیم بن عبد الله بن تمیم القرشی ، قال : حدثنی أبی قال : حدثنا أحمد بن علی الانصاری عن الحسن بن الجهم عن الرضا علیه السلام فی حدیث طویل ان المأمون سأله فقال : یاأبا الحسن ماتقول فی الرجعة ؟ فقال الرضا علیه السلام : انها الحق قد کانت فی الامم السالفة ، ونطق بها القرآن وقد قال رسول الله صلی الله علیه و آله : یکون فی هذه الامة کل ما کان فی الامم السالفة حذوا لنعل بالنعل و

وماه بماه ، وروز بروز اضافه میشود ـ منتقل میگردد ، «تا آخر حدیث» .

هفدهم : فضل بن حسن طبرسی در مجمع البیان . در تفسیر این آیه : «روزی که از هر گروهی دسته‌ای (از آنان) را (که آیات ما را دروغ پنداشتند) محشور کنیم ، نمل : ۸۳» فرماید : بسند صحیح از پیغمبر (ص) نقل شده که فرمود : هر چه در بنی اسرائیل واقع شد ، بدون ذره‌ای کم وزیاد ـ در امت من هم واقع شود ، تا آنجا که اگر یکی از آنان در سوراخ سوسماری رفته باشد شما هم خواهید رفت .

هیجدهم : مرحوم صدوق در کتاب عیون در باب «حدیثهائی که در بیان معجزات ائمه ورد اهل غلو و تفویض از حضرت رضا (ع) وارد شده» از حسن بن جهم در حدیثی طولانی نقل میکند که : مأمون از آنجناب پرسید ، در بارهٔ رجعت چه میفرمائید؟ فرمود : حق است ، بشهادت قرآن در امتهای سابق بوده و در این امت هم خواهد بود ، زیرا پیغمبر (ص) فرموده : هرچه در سایر امتها بوده بدون ذره‌ای کم وزیاد در

القذة بالقذة «الحديث» .

التاسع عشر ما رواه الشيخ قطب الدين الراوندي في كتاب الموازاة بين المعجزات الذي ألحقه وأضافه الى كتاب الخرايج والجرايح قال : قال الصادق عليه السلام : ان الله رد على أيوب أهله وماله الذين هلكوا ، ثم ذكر قصة عزير وان الله أماته وأحياه ، و قصة الذين خرجوا من ديارهم وهم ألوف ، «وقال لهم الله موتوا ثم أحياهم » وغير ذلك ثم قال : فمن أقر بجميع ذلك كيف ينكر الرجعة في الدنيا ؟ وقد قال النبي صلى الله عليه وآله : ما جرى في الامم انبياء قبلي شيء الا ويجري في امتي مثله .

العشرون ما رواه الشيخ الجليل الحسن بن سليمان بن خالد القمي في رسالته نقلا من كتاب مختصر البصائر لسعد بن عبدالله عن محمد بن الحسين عن صفوان بن يحيى عن أبي خالد القماط عن حمران بن أعين عن أبي جعفر عليه السلام قال : قلت له : هل كان في بني اسرائيل شيء لا يكون مثله هيهنا ؟ قال : لا ، «الحديث» .

الحادي والعشرون ما رواه الحسن بن سليمان ايضاً نقلا من كتاب

اين امت هم ميباشد ، «تا آخر حديث» .

نوزدهم : قطب راوندى در كتاب : موازات ؛ كه بكتاب خرائج ملحق كرده ، روايت ميكند كه حضرت صادق (ع) فرمود : خداوند كسان ايوب را كه مرده بودند با مالش كه تلف شده بود بوى بر گرداند ، سپس قصهٔ عزيزرا ـ كه مرد و زنده شد ـ وقصه كسانى را كه از ترس مرگ از وطن آواره شدند وخداوند ايشان را ميراند وباز زنده كرد ، وديگران را نقل ميكندوميگويد : آنان كه باينها اقرار دارند چگونه رجعت دنيا را منكر ميشوند ؟ در صورتى كه پيغمبر (ص) فرمود : هيچ چيز در امت پيغمبران گذشته واقع نشده جز اينكه در امت من هم واقع شود .

بيستم حسن بن سليمان قمى در رسالهٔ خوداز حمران بن اعين نقل ميكند كه گفت : بحضرت صادق (ع) عرض كردم : چيزى در بنى اسرائيل بوده كه نظيرش در اين امت نباشد ؟ فرمود : نه ، «تا آخر حديث» .

بيست ويكم : باز حسن بن سليمان از أبو الصباح كنانى نقل ميكند كه گفت : مطالبى

مختصر البصائر لسعد بن عبدالله عن محمد بن عبدالجبار عن أحمد بن الحسن بن علي بن فضال عن أبيه عن عبيد عن شعيب الحداد عن ابی الصباح الكنانی قال : سألت أباجعفر عليه السلام عن أشياء وجعلت اكره ان اسميها فقال : لعلك تسأل عن الكرات ؟ قلت : نعم ، قال : تلك القدرة ولاينكرها الا القدرية ؛ ان رسول الله صلى الله عليه وآله أتی بقاع من الجنة عليه عذق يقال له سنة، فتناولها (فتأولها ظ) رسول الله صلى الله عليه وآله سنة من كان قبلكم .

الثانی والعشرون ماروا العامة و الخاصة من قوله عليه السلام : علماء امتی كانبياء بنی اسرائيل ، والاستدلال به لايخفی علی المتأمل .

الثالث والعشرون ما رواه علی بن ابراهيم في تفسيره عن رسول الله صلى الله عليه وآله انه قال : لم يكن فی بنی اسرائيل شی الا وفي امتی مثله .

الرابع والعشرون ما رواه الشيخ الجليل علی بن محمد الخراز القمی فی كتاب الكفاية في النصوص علی الائمة عليهم السلام في باب ابن عباس قال : حدثنا أبو

از حضرت باقر (ع) میپرسیدم وهمی از تصریح بمقصود کراهت داشتم ، فرمود : گویا راجع برجعتها میخواهی سؤال کنی ؟ گفتم : آری فرمود : این قدرت خداوند است و جز قدریه (که خدارا قادر نمیدانند) کسی انکار نکند ؛ پیغمبر اکرم (ص) قطعه زمینی که بر آن نخلی بود نزدش آمد حضرت آنرا تأویل فرموده که این سنت پیشینیان شما است (این حدیث از جهت کلمه «قاع» و «تناولها» قدری مجمل است و شاید تغییراتی در کلمات آن واقع شده باشد) .

بیست و دوم : سنی وشیعه روایت میکنند که پیغمبر (ص) فرمود : علمای امت من مانند پیمبران بنی اسرائیل اند . وجه استدلال باین حدیث بر اهل دقت پوشیده نیست (چون لازمهٔ این حرف این است که هر کاری که بدست آنان انجام گرفته اینان هم قدرت انجامش را داشته باشند ، وازجمله زنده کردن مردگان است) .

بیست و سوم : علی بن ابراهیم در تفسیر روایت میکند که پیغمبر (ص) فرمود : هیچ حادثه‌ای در بنی اسرائیل رخ نداده جز اینکه نظیرش در امت من هم رخ دهد .

بیست و چهارم : علی بن محمد خزاز قمی در کتاب کفایه از ابن عباس روایت میکند که پیغمبر (ص) در حدیثی طولانی فرمود : هرچه در بنی اسرائیل بود - بدون ذره‌ای کم و

المفضل محمد بن عبدالله بن المطلب الشيبانی عن احمدبن مظفرعن أبی‌حاتم المهلبی المغيرة بن محمد عن عبد الغفار بن كثير الكوفی عن ابراهيم بن حميد عن أبي هاشم عن‌محامد(مجاهدخ‌ل)عن ابن‌عباس عن رسول الله‌صلی‌الله‌عليه وآله وسلم فی حديث طويل قال : كايـن فـی امتی ما كان فـی بنـی اسرائيل حذو النعل بالنعل و القذة بالقذة .

الخامس والعشرون ما رواه ابن‌طاووس في كتاب كشف المحجة لثمرة المهجة من‌طريق العامة والخاصة عن رسول الله ﷺ انه يجری في امته ماجری‌في الامم السالفة .

السادس‌و العشرون ما رواه الشيخ الثقة الجليل سعد بن‌هبة الله الراوندی في كتاب قصص الانبياء باسناده عن ابن بابويه عن ابيه عن سعد بن عبد الله عن أحمـد بن محمد بن عيسى عن الحسين بن سيف بن عميرة عن أخيه علی‌عن محمد بـ ن مارد عـن عبد الا علی بـن أعين قال : قلت لابـی عبـد الله عليه السلام : حديث يرويه الناس ان رسول الله ﷺ قال : حدّث عن‌بنی اسرائيل ولا حرج ؟ قلت : نعم(كذا)فنحدث‌عن بنی‌اسرائيل ولا حرج علينا ؟ قال‌اما سمعت ماقال كفی بالمرء كذباً ان يحدّث بكل ماسمع ؟ قلت : كيف هذا ؟ قال: ما كان فی الكتاب

زياد درامت من‌هم‌هست .

بيست وپنجم ابن طاووس در كتاب كشف‌المحجه از طريق سنی وشيعه روايت ميكند كه پيغمبر صلی الله‌عليه وآله فرمود : آنچه درساير امتها جريان داشته دراين امت‌هم دارد .

بيست وششم : سعد بن هبةالله راوندی درقصص الانبياء ازعبدالاعلی‌بن اعين‌نقل ميكند كه گفت : بحضرت‌صادق عليه‌السلام‌عرض كردم : حديثی ازپيغمبر (ص) نقل‌ميكنند كه فرمود : هرچه ميخواهی بی پروا راجع به بنی‌اسرائيل نقل كن ، ما ميتوانيم هر چه ميخواهيم بآنان نسبت دهيم ؟ فرمود : مگر نشنيده‌ای كه پيغمبر(ص) فرمود : دروغگوئی شخص همين بس كه هر چه بشنود نقل كند گفتم : پس مراد از اين حديث چيست ؟ فرمود : مقصود اين است كه : هرچه قرآن در بارهٔ بنی اسرائيل ميفرمايد : بی‌پروادر

انه کان في بنی اسرائیل، فحدث انه کائن فی هذه الامة ولاحرج .

اقول : والاحادیث فی ذلك کثیرة متواترة بین الشیعة والعامة ، ولم أوردها کلها لضیق المجال وقلة وجود الکتب ، وفیما أوردته منها بل فی بعضه کفایة ان شاء الله ، وهی دالة بعمومها وخصوصها علی صحة الرجعة ، وعلی تقدیر ان یثبت تخصیص العموم في بعض الافراد بدلیل شرعی صحیح صریح فانه یقبل ، و اما فی الرجعة فلا سبیل الی تخصیص هذا العموم لان هذه الاحادیث کما رأیت تدل علی صحة الرجعة عموماً وخصوصاً، والنص علی الخصوص صریح فی دخول هذا الفرد في العموم ، وعدم امکان اخراجه لکثرة التصریحات وقوة الدلالة وتظافر الادلة و المساواة المستفادة من قولهم حذوالنعل بالنعل والقذة بالقذة ، یمکن حملها علی الغالب اوعلی المبالغة او علی المساواة من بعض الوجوه ، ان ثبت التغایر في بعض الخصوصیات والتفاصیل ، ومعلوم ان المساواة لا تفید العموم والالزم الاتحاد

باره این امت هم بگو .

مؤلف گوید : حدیث در این زمینه بین شیعه وسنی بسیار ، وبحد تواتر است ؛ لکن بجهت نداشتن فرصت و کمی کتاب بیشتر ذکر نشد ، اما همین مقدار بلکه قسمتی از آن کافی است .

این احادیث بنحو عموم یا خصوص دلیل صحت رجعت است و اگر این عموم در مواردی بدلیل شرعی صحیح وصریحی تخصیص خورده باشد (یعنی جاهائی باشد که استثناء از این امت شبیه بنی اسرائیل نباشد) ممکن است پذیرفت اما در بارهٔ رجعت تخصیص ممکن نیست (وقطعاً در این جهت باهم شبیه اند) چون حدیثهای صریحی درمیان آنها هست که درخصوص رجعت ، بااین امت نظیر سایر امتها است ، ودر اثر زیادی تصریح وقوت دلالت ، وبسیاری ادله ، نمیتوان گفت این فرد (رجعت) از عموم خارج است ودر این جهت شباهتی نیست اما اینکه میفرماید : این امت در هرچیز بدون کم و زیاد ، طابق النعل بالنعل با سایر امتها مساوی است ، شاید مراد مساوات در غالب جهات باشد ، یا از باب مبالغه گفته شده ، یا از نظر بتساوی در بعض جهات باشد ـ البته این در صورتی است که ثابت شود در همهٔ جهات مساوی نیستند ـ علاوه

وهی بمنزلة المشابهة ، ومعلوم ان التشبیه صادق مع الاتفاق فی وصف من الاوصاف دون الجمیع ، وانما یلزم الحکم بالعموم فی اوّل الحدیث للتصریح فیه بلفظ العموم وتأکید الحکم بوجوه لا تخفی ، واذا ثبت مضمون هذا الباب ظهر انّ کل حدیث فی البابین الآتیین حجة ودلیل علی صحة الرجعة ، وانها لابدّ أن تقع فی هذه الامة لجماعة کثیرة من الرعیة واهل العصمة علیهم السلام مضافة الی الابواب الآتیة المشتملة علی الاحادیث الصریحة والله الهادی .

الباب الخامس

فی اثبات ان الرجعة قد وقعت فی الامم السابقة

اعلم ان هذا المعنی لاخلاف ولاشك فیه عند أحد من المسلمین ، وقد نطق به القرآن کما تقدم وانا أذکرهنا جملة من الاحادیث الواردة في ذلك ولا ادّعی

برابری این امت با سایر امتها دلیل نیست که در همهٔ جهات برابر باشند وگرنه باید با هم متحد شوند ، بلکه معنی تساوی : شباهت بیکدیگر است ، وپیداست که اگر در یك صفت هم متفق باشند شباهت درست است **لکن** چون در اول حدیث تصریح شده که در همهٔ جهات شبیه‌اند ، واین عمومیت بوجوهی تأکید شده ، میگوئیم شباهت عمومی است ، اکنون که ثابت شد حوادث سایر امتها در این امت هم رخ میدهد ، معلوم میشود که احادیث دو باب بعدی (باب ٥ ، ٦) دلیل برصحت رجعت است ، وبحکم آنها حتماً باید عده‌ای از مردم وائمه علیهم السلام بدنیا برگردند ، علاوه براحادیث سایر بابهای آینده که صریح در مطلوب است .

باب پنجم

در اثبات اینکه رجعت درامتهای گذشته بوده

این موضوع مورد اختلاف نیست ، وهیچیك از مسلمین هم در آن تردیدی نکرده ، قرآن هم چنانکه گذشت برآن گواه است (که اجمالا در سایر امتها بعضی از مردگان زنده شده‌اند) من اینجا قسمتی از حدیثهای آنرا نقل میکنم ، ومدعی نیستم که همه راجمع

الا ستقصاء فانها أكثر من ان تحصى ، وقد تضمنت كتب العامة والخاصة شيئاً كثيراً من ذلك ، وقد نقلوا هذا المعنى في كتب التواريخ و كتب الحديث و التفاسير وغيرها ، ولم أنقل الا بعض ماورد من طريق علماء الخاصة واقتصرت على أحاديث .

الاول مارواه الشيخ الجليل رئيس المحدثين أبو جعفر بن بابويه في كتاب عيون الاخبار في باب الاخبار المنثورة قال : حدثنا أبي رضى الله عنه قال : حدثنا علي بن موسى بن جعفر الكميداني ، ومحمد بن يحيى العطار جميعاً عن أحمد بن محمد بن عيسى عن أحمد بن محمد بن ابي نصر البزنطي قال : سمعت الرضا عليه السلام يقول : ان رجلا من بني اسرائيل قتل قرابة له ، فطرحه على طريق أفضل سبط من أسباط بني اسرائيل ، ثم جاء يطلب بدمه فقال لموسى : ان سبط آل فلان قتلوا فلاناً فأخبرنا من قتله ، فقال : ايتوني ببقرة «قالوا أتتخذنا هزواً قال أعوذ بالله ان أكون من الجاهلين» ولو انهم عمدوا الى بقرة أجزءتهم ولكن شددوا فشدد الله عليهم الى أن قال : فاشتروها و جائوا بها فامر بذبحها ثم امر أن يضرب الميت بذنبها ، فلما فعلوا ذلك حيي المقتول فقال : يارسول الله ان ابن عمي قتلني دون من يدعى عليه

آورده‌ام ، زيرا همهٔ آنها از شماره بيرون است ، كتابهاى سنى وشيعه از تاريخ و كتب حديث ، وتفسير و غيره بسيارى از آنها را ثبت كرده است ، تنها بنقل قسمتى از آنها كه از طريق علماى شيعه وارد شده اكتفا ميكنم :

اول رئيس المحدثين مرحوم صدوق در كتاب عيون در باب «أخبار منثوره» از بزنطى نقل ميكند كه گفت : شنيدم حضرت رضا(ع) ميفرمود : يك نفر اسرائيلى يكى از خويشانش را كشت ، و جسدش را برسر راه محترمترين قبيله بنى اسرائيل انداخت ، سپس آمد خونبهاى وى را مطالبه كرد ، وبحضرت موسى گفت : فلان قبيله فلانكس را كه كشته‌اند ، قاتل او كيست ؟ موسى دستور داد گاوى بياوريد ، «گفتند ما را مسخره كرده اى ؟ گفت بخدا پناه ميبرم كه از جاهلان باشم» اگر بدون ايراد و گفتگو گاوى آورده بودند كفايت ميكرد ، اما سختگيرى كردند خداهم بر آنان سخت گرفت . . . . عاقبت گاو را خريده آوردند ، دستور داد سرش را بريدند ، ودمش را بكشته زدند فوراً زنده شد و گفت : اى پيغمبر خدا پسر عمويم مرا كشت ، نه آنان كه متهمشان كرده

قتلی «الحدیث» .

الثانی : مارواه ابن بابویه ایضاً في كتاب عیون الاخبار في باب مجلس الرضا (ع) مع أهل الادیان وأهل المقالات في التوحید عند المأمون قال : حدثنا أبو محمّد جعفر بن علی بن أحمد الفقیه القمي قال : أخبرنا أبو محمّد الحسن بن محمّد بن حسن بن علی بن صدقة القمی قال : حدّثنی أبو عمرو محمّد بن عبدالعزیز الانصاری قال : حدّثنی من سمع الحسن بن محمّد النوفلی ثم الهاشمی یقول : ثم ذكر احتجاج الرضا علیه السلام علی أهل المقالات الی أن قال الرضا علیه السلام لبعض علماء النصاری : ما أنكرت ان عیسی علیه السلام كان یحیی الموتی باذن الله ؟ قال الجاثلیق : أنكرت ذلك من قبل أنّ من أحیی الموتی وأبرئ الاكمه والابرص فهو ربّ مستحق لان یعبد فقال الرضا علیه السلام : فان الیسع قد صنع مثل ما صنع عیسی علیه السلام ، مشی علی الماء و أحیی الموتی و أبرئ الاكمه والابرص فلم تتخذه امته ربّاً ولم یعبده أحد من دون الله ، ولقد صنع حزقیل النبی مثل ما صنع عیسی بن مریم علیه السلام ، فأحیی خمسة وثلثین رجلا بعد موتهم بستین سنة ، ثم التفت الی رأس الجالوت فقال له: أتجد هؤلاء في شباب بنی اسرائیل في التوراة، اختارهم بخت

«تا آخر حدیث» .

دوم بازشیخ صدوق در كتاب عیون در باب «مذاكرات حضرت رضا «ع» در حضور مأمون باعلمای مذاهب در بارهٔ توحید» ازحسن بن محمد نوفلی روایت میكند كه حضرت رضا (ع) درضمن بحث بیكی ازعلمای نصاری فرمود : تو ازچه رو انكار میكنی كه حضرت عیسی باذن خدا مرده زنده میكرد ؟ « یعنی چگونه این را نشانه خدائی او میدانی » جاثلیق گفت : از این جهت كه هر كس مرده زنده كند ، و كور مادرزادو پیس را شفادهد خدای مستحق پرستش است ، فرمود : «الیسع» هم ازاین كارها میكرد روی آب راه میرفت مرده زنده میكرد ، كور مادر زاد و پیس را شفا میداد ، ولی امتش خدایش نخواندند ، واحدی وی را نپرستید حزقیل پیغمبر هم نظیر كار های عیسی رامیكرد ، سی و پنج نفر را شصت سال پس ازمرگشان زنده كرد ، سپس برأس الجالوت (عالم یهودی) رو كرده فرمود قصهٔ این عده از جوانان اسرائیلی را در تورات میخوانی كه بخت النصر در جنگ بیت

نصر من سبی بنی اسرائیل حین غزی بیت المقدس ، ثم انصرف بهم الی بابل فارسله الله الیهم فأحیاهم هذا فی التورية لایدفعه الاکافر منکم؟ قال رأس الجالوت : قد سمعنا به وعرفناه قال : صدقت ، ثم أقبل علی النصرانی فقال : یانصرانی هؤلاء کانوا قبل عیسی أم عیسی کان قبلهم؟ قال: بل کانوا قبله، قال الرضا علیه السلام: لقد اجتمعت قریش الی رسول الله ﷺ فسألوه أن یحیی لهم موتاهم ، فوجّه معهم علی بن أبیطالب ﷺ فقال : یاعلی اذهب الی الجبانة فناد بأسماء هؤلاء الرهط الذین یسألون عنهم بأعلی صوتك یافلان ویافلان ویافلان، یقول لکم محمد ﷺ : قوموا باذن الله ، فقاموا ینفضون التراب عن رؤسهم ، فأقبلت قریش تسألهم عن أحوالهم ثم أخبروهم ان محمداً قد بعث نبیاً قالوا : ودد نا انا ادرکناه فنؤمن به، الی أن قال : ان قوماً من بنی اسرائیل خرجوا من دیارهم من الطاعون وهم الوف حذر الموت ، فأماتهم فی ساعة واحدة فمد أهل القریة فحظروا علیهم حظیرة، فلم یزالوا فیها حتی نخرت عظامهم وصارت رمیماً فمر بهم نبی من أنبیاء

المقدس ازمیان اسرای بنی اسرائیل انتخابشان کرد ، وببابلشان بردو (پس از مردن ،) خداوند حزقیل را فرستاد تا زنده‌شان کرد ؟ ــ این قصه در تورات است ، وهیچکس از شما بجز کافر منکر نشود ، رأس الجالوت گفت : آری ما این قصه را شنیده‌ایم وخبر داریم ،فرمود : راست گفتی ، سپس بنصرانی رو کردوفرمود : نصرانی ! اینان پیش ازعیسی بوده‌اند یاعیسی پیش ازاینان گفت: اینان قبل بوده‌اند،فرمود: قریش خدمت پیغمبر (ص) جمع شده خواهش کردند مردگانشان رازنده کند حضرت ، بعلی بن ابیطالب فرمود بااینان بقبرستان برو ، و اشخاصی را که اینها میگویند با صدای بلند بنام صدا بزن بگو : ای فلان ! ای فلان ای فلان ! محمد (ص) میفرماید باذن خدا برخیزید (چون بدستور عمل کردند) همه بر خاسته گردو خاك از سرخود افشاندند ، قریش ازحالات آنان پرسش کردند ، واز بعثت پیغمبر (ص) آگاهشان کردند ، گفتند : ایکاش ما هم او را درك میکردیم وبوی ایمان میآوردیم . . . . ونیز عده‌ای از اسرائیلیان که هزاران نفربودند از بیم مرگ از طاعون گریخته ، از وطن بیرون رفتند ، خداوند همه را یکجا میراند ،مردم قریه‌دور آنان حصاری کشیدند ، مدتها بدین حال بودند ، استخوانهاشان خرد شد وپوسیده یکی

بني اسرائيل فتعجب من كثرة العظام البالية ، فأوحى الله اليه : أتحب ان احييهم لك فتنذرهم ؟ قال : نعم يارب ، فأوحى الله اليه : نادهم فقال : أيتها العظام البالية قومي باذن الله تعالى ، فقاموا أحياء أجمعون ، ينفضون التراب عن رؤسهم ، ثم ابراهيم خليل الرحمن حين أخذ الطير فقطّعهن قطعاً ثم وضع على كل جبل منهن جزءاً ثم نادا هنّ فأقبلن سعياً اليه ، ثم موسى بن عمران و أصحابه الذين كانوا سبعين اختارهم فصاروا معه الى الجبل ، فقالوا : انك قدر أيت الله سبحانه فارناه كما رأيته ، فقال : انى لم أره ، فقالوا : لن نؤمن لك حتى نرى الله جهرة ، فأخذتهم الصاعقة فاحترقوا عن آخرهم ، فبقى موسى وحيداً فقال : يارب أنى اخترت منهم سبعين رجلا فجئت بهم وارجع وحدى فكيف يصدّقني قومي بما اخبرهم به فأحياهم الله تعالى من بعد موتهم و كل شيء ذكرته لك لا تقدر علي دفعه لان التورية والانجيل والزبور والفرقان قدنطقت به « الحديث » ورواه ابن بابويه ايضاً في كتاب

از پيغمبران بنى اسرائيل از آنجا عبور كرد از اين همه استخوان پوسيده تعجب كرد ، خداوند بوى وحى كرد : ميخواهى اينان را زنده كنم تا (از عذاب آخرت) بيمشان دهى ، (وبدين حق دعوتشان كنى) ؟ عرض كرد : آرى پروردگارا ! وحى شد آنان را صدا زن ، فرمود : اى استخوانهاى پوسيده ! باذن خدا برخيزيد همه در حالى كه خاك از سرو صورت ميافشاندند از جا حركت كردند ، حضرت ابراهيم خليل هم از اين معجزات داشت ، كه مرغان را گرفت ، پاره پاره كرد ، و هر قسمتى را برسر كوهى گذاشت ، سپس آنها را صدا زد همه شتابان بسويش آمدند ؛ موسى بن عمران هم هفتادنفراز ميان اصحابش انتخاب كرده باهم بكوه طور رفتند ، گفتند : اى موسى تو خدا را ديده اى بماهم بنمايان ؟ گفت : من نديده ام ، گفتند : ما بتو ايمان نياريم تا علانيه خدا را به بينيم ، آنگاه صاعقه آنان را گرفت وهمه سوختند ، موسى تنهامانده گفت : پروردگارا ! من اين هفتاد نفررا انتخاب كردم و اينجا آوردم ، اينك تنها بر گردم وجريان را بگويم ، چگونه مردم از من مى پذيرند ! خداوند آنان را پس از مرگ زنده كرد ، اينها كه گفتم همه در تورات وانجيل وزبور وقرآن است ، وتونميتوانى رد كنى « تا آخرحديث » .

التو حید فی الباب المذکور با لا سناد السابق و رو اه الشیخ الطبرسی فی کتاب الاحتجاج مرسلا .

اقول : قوله : « ما انکرت » الخ معناه أیّ شیء أنکرت من احیاء عیسی للمو تی باذن الله ، حتی زعمت انه ینافي البشریة و یستلزم الربوبیة فان النصاری لم ینکروا احیاء الموتی وانما انکروا البشریة و هو ظاهر .

واعلم ان هذا الحدیث الشریف یدلّ علی ان الرجعة لا تستلزم التکلیف و لا تنافیه ، بل یمکن کون أهل الرجعة [کلهم] مکلفین ، وأن یکونوا غیر مکلفین ، وان یکون بعضهم مکلفاً و بعضهم غیر مکلف ، لان الجماعة من قریش لمّا أحیاهم الله لم یکونوا مکلفین والا لمّا قالوا : وددنا انا ادرکناه فنؤمن به ، وان الجماعة من بنی اسرائیل لما أحیاهم الله بعد موتهم کانوا مکلفین ویأتی تحقیق ذلك ان شاء الله .

الثالث ماروا ه ابن با بویه ایضاً فی عیون الاخبار فی باب ذکر مجلس آخر للرضا علیه السلام عند المامون فی عصمة الانبیاء علیهم السلام قال : حدثنا تمیم بن عبد

این حدیث را در کتاب توحید هم در همان باب نقل میکند ؛ طبرسی هم در احتجاج بدون سند روایت میکند .

مؤلف گوید : اینکه در اول حدیث میفرماید : از چه رو انکار داری که حضرت عیسی (ع) مرده زنده میکرد - مقصود این است که راجع بمرده زنده کردن عیسی باذن خدا چه انکاری داری که میگوئی بابشریت سازش ندارد ، ومستلزم خدائی است زیرا نصاری منکر مرده زنده کردن وی نیستند بشر بودن اورا انکار میکنند .

این حدیث شریف دلالت دارد که رجعت نه مستلزم تکلیف است نه منافی با تکلیف ممکن است همهٔ آنها که زنده میشوند مکلف باشند ممکن است همه نباشند ، ممکن است بعضی باشند ، بعضی نباشند چون قریشیها که زنده شدند تکلیف نداشتند - وگرنه نمی گفتند : ایکاش ما هم اورا درك میکردیم و بوی ایمان میآوردیم - واسرائیلیان که زنده شدند مکلف بودند چنانکه تحقیق مطلب بعداً بیاید .

سوم : باز مرحوم صدوق در کتاب عیون در باب « مذاکرات حضرت رضا (ع) در مجلس مأمون ؛ راجع بعصمت انبیاء » از علی بن محمد بن جهم در حدیثی طولانی روایت

الله بن تميم القرشي عن ابيه عن حمدان بن سليمان النيسابوري عن علي بن محمد بن الجهم في حديث طويل ان المأمون قال للرضا عليه السلام : فأخبرني عن قول ابراهيم « رب أرني كيف تحيي الموتى قال أولم تؤمن قال بلي ولكن ليطمئن قلبي » ؟ فقال الرضا عليه السلام : ان الله أوحي الى ابراهيم عليه السلام انى متخذ خليلا ان سألني احياء الموتى أحييتها له ، فوقع في قلب ابراهيم انه ذلك الخليل فقال : رب أرني كيف تحيي الموتي ، قال : أولم تؤمن ؟ قال : بلى ولكن ليطمئن قلبي على الخلة ، قال فخذ أربعة من الطير فصرهن اليك ثم اجعل على كل جبل منهن جزءاً ثم ادعهن يأتينك سعياً ، فأخذ ابراهيم عليه السلام نسراً وبطاً وطاووساً وديكاً فقطعن وخلطهن ، ثم جعل على كل جبل من الجبال التي كانت حوله - و كانت عشرة - منهن جزءاً وجعل مناقيرهن بين أصابعه ، ثم دعاهن بأسمائهن ووضع عنده حباً و ماءاً فتطايرت تلك الاجزاء بعضها الى بعض حتى استوت الابدان ، وجاء كل بدن حتى انضم الى رقبته ورأسه ، فخلي ابراهيم عن مناقيرهن فطرن ، ثم وقعن فشربن من

میکند که مأمون بآنجناب عرض کرد : حضرت ابراهیم که گفت « پروردگارا بمن بنما چگونه مردگان را زنده میکنی ؟ خطاب شد مگر ایمان نیاورده‌ای ؟ عرض کرد چراولی تاقلبم آرام گیرد» قضیه این‌چگونه بوده ؟ فرمود : خداوند بحضرت ابراهیم وحی کرد من دوستی میگیرم که اگر از من بخواهد ، مرده‌هارا برایش زنده‌میکنم ، درقلب آن‌جناب خطور کرد که آن‌خلیل ودوست خداوند هم‌اواست عرض کرد : پروردگارا بمن بنما چگونه مردگان را زنده میکنی ؟ خطاب شد مگر ایمان نیاورده‌ای ؟ گفت چرا ، ولی تاقلبم مطمئن شود که آن دوست‌منم خطاب شد چهار مرغ بگیر وپاره‌پاره کن سپس بر سرهر کوهی‌قسمتی بگذار ، آنگاه آنهارابخوان شتابان‌بسوی تومیآیند ، حضرت‌ابراهیم کرکس ، ومرغابی ، وطاوس ، وخروسی را گرفت پاره پاره کرد و با یکدیگر مخلوط کرد ، ده کوه اطرافش بود ؛ هرقسمتی را برسر کوهی گذاشت ، سپس منقارهای آنها را میان انگشتان نهاد و یك یك را بنام صدا زد - و آب و دانه ای هم نزد خویش نهاد این اجزاء بپرواز آمد هریك بدیگری پیوست تا بدنها تکمیل شد و هر بدنی آمد سر وگردن خود پیوست حضرت ابراهیم‌منقارهارارها کرد ، پرواز کردند سپس

ذلك ، والتقطن من ذلك الحبّ وقلن : يانبى الله أحييتنا أحياك الله ، فقال ابراهيم بل الله يحيى ويميت وهو على كل شيء قدير ، فقال المأمون : بارك الله فيك يا أبا الحسن» الحديث» .

و رواه في كتاب التوحيد ايضاً بهذا السند فى باب القدرة ، و رواه الطبرسى في الاحتجاج مثله .

الرابع- مارواه ابن بابويه في عيون الاخبار في الباب المذكور بالاسناد السابق ان المأمون سأل الرضا عليه السلام فقال : أخبرنى عن قول الله عزوجل : «ولما جاء موسى لميقاتنا وكلمه ربه قال رب أرنى انظر اليك قال لن ترانى »فقال : انّ موسى لما كلّمه ربه رجع الى قومه فأخبرهم فقالوا : لن نؤمن لك حتى نسمع كلامه ، وكان القوم سبعمائة ألف ، فاختار منهم سبعين الفاً ثم اختار منهم سبعة آلاف ، ثم اختار منهم سبعمائة ثم اختار منهم سبعين رجلا ، فخرج بهم الى طور سيناء ، فلما سمعوا كلام الله قالوا : لن نؤمن لك حتى نرى الله جهرة ، فبعث الله عليهم صاعقة فأخذتهم بظلمهم

بزمين نشسته از آن آب خوردند ، و از آن دانه‌ها بر چيدند وگفتند : اى پيمبر خدا ما را زنده كردى خدايت زنده كند ، فرمود : خدا زنده ميكند وميميراند ، واوبر هرچيز توانا است ، مأمون گفت : اى ابو الحسن خدايت بركت دهد « تا آخرحديث» اين حديث را در كتاب توحيد ، باب قدرت هم نقل ميكند ، چنانكه طبرسى هم در احتجاج بدون ذكرسند روايت ميكند .

چهارم باز هم صدوق در عيون در همان باب و بهمان سند روايت ميكند كه مأمون راجع باين آيه سؤال كرد : « چون موسى براى وعده گاه ما آمد وخدا با وى سخن گفت ، عرض كرد پروردگارا !خود را بمن بنما تا ترا به‌بينم ، خطاب‌شد : هرگز مرانه بيني ، اعراف : ١٤٣ » حضرت فرمود : چون‌خداوند با موسى سخن گفت ، موسى بسوى قوم رفته واقعه را خبرداد ، گفتند ما هرگزايمان نياريم تا سخن خدا بشنويم ، حضرت موسى از آن جمعيت هفتصد هزار نفرى ، هفتادهزار ، وازآنان‌هفت‌هزار ، واز آنان هفتصد واز آنان هفتاد نفررا انتخاب كرده با خود بكوه طور برد ، چون كلام

فما توا فقال موسى : يا ربّ ما أقول لبنى اسرائيل اذا رجعت اليهم ؟ فقالوا : انك ذهبت بهم وقتلتهم لانك لم تكن صادقاً ؟ فأحياهم الله وبعثهم معه «الحديث» ورواه الطبرسي في الاحتجاج مثله .

الخامس : ما رواه ابن بابويه ايضاً في كتاب الخصال في باب الاربعة قال : حدثنا محمّد بن علي ما جيلويه عن عمّه محمّد بن ابى القاسم عن محمّد بن على الكوفي عن موسى بن سعدان عن عبدالله بن القاسم عن صالح بن سهل عن أبى عبدالله عليه السلام في قوله تعالى : «فخذ أربعة من الطير» قال : أخذ الهدهد والصرد والطاووس والغراب فذبحن وعزل رؤسهنّ ، ثم دقّ أبدانهن حتى اختلطت ثم جزّاهن عشرة أجزاء على عشرة أجبل ، ثم وضع عنده حبّاً و ماءاً ثم جعل مناقيرهنّ بين أصابعه ، ثم قال : ائتين سعياً باذن الله عزوجل ، فتطاير بعضها الى بعض ، اللحم والريش والعظام حتى استوت الا بدان كما كانت ، وجاء كل بدن حتى التزق برقبته التى فيها رأسه والمنقار فخلى

خدا را شنيدند گفتند : ما هر گز بتو ايمان نياريم تا خدا را آشكارا به بينيم ، خداوند صاعقه‌اى فرستاد ، در اثر اين ظلمشان از صاعقه مردند ، موسى عرض كرد : خداوندا ! اگر قوم ، مرا متهم كنند ـ كه تو چون بدروغ دعوى پيمبرى ميكردى اينان را بردى و كشتى ـ من جواب آنان را چه بگويم ؟ خداوند دو باره ايشان را زنده كرد وهمراه او فرستاد « تا آخر حديث » اين حديث را طبرسى هم در احتجاج روايت ميكند .

پنجم باز مرحوم صدوق در كتاب خصال در باب «اربعة» از صالح بن سهل نقل ميكند كه حضرت صادق (ع) راجع باين آيه كه بحضرت ابراهيم خطاب شد « چهار مرغ را بگير . . . . » فرمود : هدهد وصرد (كه مرغى سبز پشت وسفيد شكم است ؛ گنجشك را شكار ميكند) وطاووس ؛ وكلاغ را گرفت سر بريد ، سرهايشان را جدا كرد ، وبدنهايشان را كوبيد تا باهم مخلوط شد ، سپس آنها را ده قسمت كرده برسر ده كوه گذاشت ، وآب ودانه‌اى در كنار خود نهاد ؛ ومنقارهاى مرغان را ميان انگشتانش گرفت وگفت : باذن خدا شتابان بيائيد آن گوشت وپر ، و استخوانها هر يك ذره ذره پرواز كرده بهم پيوست تا بدنها بحالت اول بر گشت وهر بدنى آمد بسرو گردنى كه در دست او بوده چسبيد ، حضرت ابراهيم منقارها را رها كرد ، مرغان همانجا مانده

ابراهيم عن مناقيرهن فوقفن وشربن من ذلك الماء ، والتقطن من ذلك الحب ، ثم قلن : أحييتنا يا نبي الله أحياك الله ، فقال ابراهيم : بل الله يحيي ويميت .

السادس - ما رواه ثقة الاسلام محمد بن يعقوب الكليني في باب النوادر من كتاب الجنايز عن علي بن ابراهيم عن أبيه عن ابن محبوب عن بريد الكناسي عن أبي جعفر عليه السلام قال : ان فتية من أولاد ملوك بني اسرائيل كانوا متعبدين خرجوا يسيرون فمروا بقبر على ظهر الطريق قد سفى عليه السافي ليس منه الارسمه ، فقالوا : لو دعونا الله الساعة فينشر لنا صاحب هذا القبر فسايلناه كيف وجد طعم الموت ، فدعوا الله عزوجل فكان دعاؤهم الذي دعوا الله به : أنت الهنا يا ربنا ليس لنا اله غيرك الى أن قال : انشر لنا هذا الميت بقدوتك ، قال : فخرج من ذلك القبر رجل أبيض الرأس و اللحية ، ينفض رأسه من التراب فزعاً شاخصاً بصره الى السماء، فقال لهم: مايوقفكم علي قبري ؟ فقالوا: دعوناك لتخبرنا كيف وجدت طعم الموت ، فقال لهم : قد سكنت في قبري تسعاً و تسعين سنة ماذهب عني الم الموت و كربه ، ولاخرج مرارة طعم الموت من حلقي ،

از آن آب خوردند ، واز آن دانه ها برچیدند و گفتند : ما را زنده کردی خدایت زنده کند ، فرمود : خدا زنده میکند ومیمیراند

ششم ثقة الاسلام کلینی ، در باب نوادر کتاب جنائز از « برید کناسی » روایت میکند که حضرت باقر (ع) فرمود : جوانانی ازپسران سلاطین بنی اسرائیل - که عابد وزاهد بودند - از راهی میگذشتند ، در میان راه قبری دیدند که بادها برآن وزیده ؛ وجزاثر مختصری از آن نمانده بود ، گفتند : خوب است دعا کنیم خدا صاحب این قبر را زنده کند ، از او بپرسیم : طعم مرگ را چگونه یافتی ؟ باین نحو دعا کردند گفتند : پروردگارا توئی خدای ما ، خدائی غیراز تو نیست . . . . . این مرده را بقدرت خویش زنده کن ، چون دعاتمام شدمردی باسروریش سفید درحالی که خاک از سرخویش میفشاند بیباك از قبر بیرون آمده ، چشم بجانب آسمان دوخت ، گفت : بچه سبب اینجا ایستاده اید؟ گفتند تراخواندیم که بگوئی طعم مرگ را چگونه یافتی ؟ گفت : نودونه سال است در قبر بسر میبرم هنوز تلخی مرگ از کام نرفته وسختی وناراحیتش برطرف نشده گفتند :

فقالوا له : متّ وأنت على مانرى أبيض الرأس واللحية ؟ فقال : لاو لكن لما سمعت الصيحة اخرج اجتمعت تربة عظامي الى روحي فبقيت فيه ، فخرجت فزعاً شاخصاً بصري ، مهطعاً الى صوت الداعي ، فابيضّ لذلك رأسي ولحيتي .

اقول : واذا جاز أن يحيى الله الموتى بدعاء اولاء ملوك المتعبدين ، فكيف يجوز ان ينكر احياء الموتى بدعاء أولاد الانبياء المعصومين والائمة الطاهرين مع ما تقدّم في الباب السابق وغيره .

السابع - ما رواه الكليني ايضاً في كتاب العقل والجهل عن الحسين بن محمد عن أحمد بن محمد اليساري عن ابي يعقوب البغدادي عن ابي الحسن عليه السلام في حديث انه قال : ان الله بعث عيسى عليه السلام في زمان قد ظهرت فيه الزمانات ، و احتاج الناس الى الطب فأتاهم من عند الله بما لم يكن عندهم مثله ، وبما أحيى لهم الموتى و ابرئ لهم الاكمه والابرص باذن الله « الحديث » .

بهمين حال باسر وريش سفيد مردى ؟ گفت : نه چون صدائى شنيدم كه بيرون شوخاك استخوانهايم گرد آمد وبروح پيوسته شد وبجانب آن صدا شتافتم وترسان وخيره بيرون آمدم ازاين جهت سرو ريشم سفيد شد .

مؤلف گويد : درجائى كه ممكن باشد خداوند بدعاى شاهزادگان عابد وزاهد مرده‌اى را زنده كند ، چگونه ميشود انكار كرد كه بدعاى پسران معصوم پيغمبر (ص)، وامامان پاك مردگان را زنده كند ؟! علاوه برمطلبى كه در باب سابق وغيره اثبات شد كه هرچه در امتهاى گذشته بوده در اين امت هم خواهد بود .

هفتم باز كلينى در كتاب عقل وجهل از ابو يعقوب بغدادى - در حديثى - روايت ميكند كه حضرت ابوالحسن (كه شايد مراد حضرت كاظم (ع) باشد) فرمود : خداوند در زمانى كه امراض فراوان شده بود ومردم بطب احتياج شديد داشتند حضرت عيسى را فرستاد، نظير مطالب اطبارا آورد ، ومردگان را زنده كرد و كورمادرزاد وپيس را باذن خدا شفا داد « تا آخر حديث » .

ورواه ابن با بویه فی کتاب العلل عن جعفر بن محمد بن مسرور عن الحسین بن محمد مثله .

ورواه فی کتاب عیون الاخبار ایضاً قریباً من نصف الکتاب و رواه البرقی فی کتاب العلل من المحاسن .

الثامن ما رواه الکلینی فی باب ان الائمة ورثوا علم النبی وجمیع الانبیاء والاوصیاء علیهم السلام عن محمد بن یحیی عن أحمد بن أبی زاهر و غیره عن محمد بن حماد عن أخیه أحمد بن حماد عن أبیه عن ابی الحسن الاول علیه السلام قال : قلت له ان عیسی علیه السلام کان یحیی الموتی باذن الله قال: صدقت، وسلیمان کان یفهم منطق الطیر وکان رسول الله صلی الله علیه وآله یقدر علی هذه المنازل « الحدیث » .

ورواه الصفار فی بصائر الدرجات عن محمد بن حماد عن أخیه أحمد بن حماد وابراهیم عن أبیه عن أبی الحسن علیه السلام مثله .

ورواه فی باب آخر عن محمد بن حماد عن ابراهیم بن عبدالحمید عن أبیه عن أبی الحسن الاول علیه السلام .

التاسع ماروا ه الکلینی فی الروضة بعد حدیث قوم صالح عن عدة من أصحابنا عن سهل بن زیاد عن ابن محبوب عن عمر بن یزید وغیره بعضهم عن ابی عبدالله علیه السلام وبعضهم

این حدیث را صدوق هم در کتاب علل وعیون الاخبار « وبرقی » در کتاب محاسن روایت میکنند .

هشتم : باز هم کلینی در باب «اینکه ائمه علم پیغمبر و سایر انبیاء و اوصیا را ارث برده اند » از «حماد» روایت میکند که گفت : بحضرت کاظم (ع) عرض کردم : عیسی باذن خدا مرده زنده میکرد ؟ فرمود : آری ، سلیمان هم سخن مرغان میفهمید ، پیغمبر (ص) هم بر این معجزات قدرت داشت «تا آخر حدیث» .

این حدیث را «صفار» هم در کتاب بصائر الدرجات در دو باب روایت میکند .

نهم باز هم کلینی در روضهٔ کافی پس از حدیث قوم صالح ، از عمر بن یزید وغیره نقل میکند که حضرت باقر (ع) ـ وبنقل بعضی حضرت صادق (ع) ـ در تفسیر این آیه

عن أبي جعفر عليه السلام في قوله تعالى : « الم تر الى الذين خرجوا من ديارهم وهم الوف حذر الموت فقال لهم الله موتوا ثم أحياهم » فقال : ان هؤلاء أهل مدينة من مداين الشام وكانوا سبعين ألف بيت ، كان الطاعون يقع فيهم في كل أو ان و كانوا اذا احسّوا به خرج الاغنياء لقوتهم ، وبقي الفقراء لضعفهم ، فيقل الطاعون في الذين خرجوا ويكثر في الذين أقاموا ، قال :فاجتمع رأيهم جميعاً انهم اذا أحسّوا بالطاعون خرجوا من المدينة كلهم، فلما أحسّوا بالطاعون خرجوا جميعاً وتنحّوا عن الطاعون حذر الموت ، فساروا في البلاد ماشاء الله ثم انهم مرّوا بمدينة خربة قد جلا أهلها وأفناهم الطاعون ،فنزلوا بها فلما حطّوا رحالهم قال لهم الله : موتوا جميعاً ، فماتوا من ساعتهم وصاروا رميماً وكانوا على طريق المارة ، فجمعوهم في موضع فمرّ بهم نبيّ من أنبياء بني اسرائيل يقال له: حزقيل ، فلما رأى تلك العظام بكى واستعبر وقال رب لو شئت لاحييتهم الساعة كما أمتّهم فعمرّ وا بلادك وولد وا عبادك وعبدوك مع من

« مگر قصهٔ آنان را که هزاران نفر بودند واز بیم مرگ از وطن بیرون رفتند ، خداوند بآنان فرمود بمیرید ، سپس همه را زنده کرد ؟ ندانستی ؟ سورهٔ بقره، آیه۲۴۳» فرمود اینان هفتاد هزار خانوار ، و اهل یکی از شهرهای شام بودند ، گاهگاه درشهرستان طاعون میآمد وثروتمندان که قدرت داشتند ،چون مطلب راحس میکردند بیرون میرفتند فقرا که توانائی نداشتند میماندند ، وقهراً طاعون زده در میان باقی ماندهها بیشتر بود از این رو همه تصمیم گرفتند وقتی که آثار طاعون را مشاهده کردند عموماً از شهر بیرون روند ، این دفعه که احساس طاعون کردند همه از بیم مرگ بیرون رفتند ، مدتی در شهرها میگشتند تا بخرابهای رسیدند که اهلش همه هجرت کرده بودند وطاعون همه را نابود کرده بود ، آنجا پیاده شدند ، چون بارها را بزیر آوردند خداوند امر فرمود: بمیرید : همه در یکساعت مردند ، و کم کم پوسیدند ، چون در راه عابرین بودند همه را در محلی جمع کردند ، یکی از پیمبران بنی اسرائیل - بنام حزقیل - از آنجا عبور کرد، این وضع را که دید گریست واشکش جاری شد ، گفت : پروردگارا !ایکاش همانطور که اینان را میراندی اکنون زنده شان میکردی، تا شهرها را آباد کنند ، ونسلها بوجود

یعبدك من خلقك ، فأوحی الله الیه أفتحب ذلك ؟ قال: نعم یارب ، فأوحی الله الیه ان قل کذا و کذا ؛ فقال الذی أمره الله أن یقول ، قال أبو عبدالله علیه السلام : وهو الاسم الاعظم ، قال : فلما قال حزقیل ذلك الکلام ونظر الی العظام یطیر بعضها الی بعض فعادوا احیاءاً ینظر بعضهم الی بعض ، یسبحون الله ویکبرونه ویهللونه ، فقال حزقیل عندذلك : أشهد ان الله علی کل شیء قدیر ، قال عمربن یزید : قال أبوعبد الله علیه السلام فیهم نزلت هذه الآیة .

العاشر - مارواه الکلینی ایضاً فی الروضة قریباً من النصف عن محمد بن یحیی عن أحمد بن محمد بن عیسی عن محمد بن خالد و الحسین بن سعید جمیعاً عن النضربن سوید عن یحیی بن عمران الحلبی عن هارون بن خارجة عن ابی بصیر عن أبي عبدالله علیه السلام فی قول الله عزوجل «وآتیناه أهله ومثلهم معهم» قلت : ولده کیف أو تی مثلهم ؟ قال : أحیی له من ولده الذین کانوا ماتوا قبل ذلك بآجالهم ، والذین هلکوا یومئذ .

الحادی عشر مارواه الکلینی ایضاً فی الروضة فی حدیث عنوانه حدیث المیت الذی

آرند که چون سایر بندگان ترا بپرستند ، از جانب خدا وحی شد : میخواهی زنده‌شان کنم ! عرض کرد : آری ، خطاب شد : چنین وچنان بگو - آن کلمات اسم اعظم بود چون بزبان جاری کرد دید استخوانها بجانب یکدیگر پرواز کرد وبهم پیوست وهمه‌زنده شدند ، بنا کردند بیکدیگر نگریستن ، و سبحان الله ؛ والله اکبر ، ولا اله الا الله گفتن اینجا حزقیل گفت : میدانم که خدا برهر چیز توانا است ، بنقل عمربن یزید ، حضرت صادق (ع) فرمود : این آیه در بارهٔ اینها نازل شد .

دهم : بازهم کلینی درحدودنیمهٔ کتاب روضه کافی ازأبو بصیر نقل میکند که گفت : راجع باین آیه : «کسان ایوب را بامثلشان بوی دادیم ؛ انبیاء ، ۸٤» ازحضرت صادق(ع) پرسیدم : چگونه مثلشان را باوداد ؟ فرمود: آن پسرانش را که قبلامرده بودند ، باآنان که درواقعهٔ امتحان مردند همه‌را زنده کرد .

یازدهم : بازهم کلینی در «روضه» درحدیثی تحت این عنوان : «حدیث مرده‌ای

احياء عيسى عليه السلام عن محمد بن يحيى عن أحمد بن محمد عن الحسن بن محبوب عن أبان بن تغلب وغيره عن أبي عبدالله عليه السلام انه سئل هل كان عيسى عليه السلام أحيى أحداً بعد موته حتى كان له أكل ورزق ومدة وولد ؟ قال: نعم انه كان له صديق مواخ له في الله، وكان عيسى يمر به وينزل عليه وان عيسى عليه السلام غاب عنه حيناً ثم مر به ليسلم عليه، فخرجت اليه امه فسألها عنه فقالت: مات يا رسول الله، قال: أفتحبين أن تريه ؟ قالت: نعم فقال لها: اذا كان غداً فآتيك حتى أحييه لك باذن الله فلما كان من الغد أتاها فقال لها: انطلقي معي الى قبره فوقف عليه عيسى عليه السلام، ثم دعا الله عز وجل فانفرج القبر و خرج ابنها حياً، فلما رأته امه ورآها بكيا فرحمهما عيسى عليه السلام، فقال عيسى: أتحب أن تبقى مع امك في الدنيا فقال: يا نبي الله با كل ورزق ومدة أم بغير أكل ولا رزق ولا مدة ؟ فقال عيسى عليه السلام: بل بأكل ورزق ومدة تعمر عشرين سنة، و تزوج و يولد لك، قال: نعم اذاً، فدفعه عيسى عليه السلام الى امه فعاش عشرين سنة و تزوج وولد له.

که عیسی زنده‌اش کرد» از «ابان بن تغلب» وغیره نقل میکند که از حضرت صادق (ع) پرسیدند: حضرت عیسی کسی را هم زنده کرد که مدتی بماند و غذا بخورد، وبچه پیدا کند ؟ فرمود: آری رفیقی داشت که در راه خدا باوی طرح برادری افکنده بود بدیدنش میرفت ومنزلش وارد میشد، مدتی وی را ندید، چون بسراغش رفت ـ تا سلامش کند مادرش پیش آمد، سراغ فرزند ازاو گرفت، عرض کرد: از دنیا رفت فرمود: میخواهی اورا ببینی ؟ عرض کرد: آری فرمود: فردا میآیم باذن خدا برایت زنده اش میکنم فردا آمد وماهم برسر قبر رفته ایستاد دعا کرد، ناگاه قبر شکافته شد و پسر بیرون آمد چون چشم مادر وفرزند بیکدیگر افتاد، گریستند، حضرت عیسی بر آنان ترحم کرد، فرمود میخواهی با مادرت در دنیا بمانی ؟ عرض کرد: یا نبی الله با روزی وخوراك ومدت یا بدون اینها ؟ فرمود: با خوراك و روزی وبیست سال عمر که ازدواج هم بکنی وبچه هم پیدا کنی عرض کرد: آری حضرت عیسی پسر را تحویل مادر داد، بیست سال زندگی کرد، زن گرفت وبچه دار شد.

الثانی عشر - ماروا ه رئیس المحدثین أبوجعفر بن بابویه في کتاب علل الشرایع و الاحکام في باب العلة التی من أجلها اتخذ الله ابراهیم خلیلا ، قال : سمعت محمد بن عبدالله بن طیفور یقول : ان ابراهیم سأل ربه ان یحیی له الموتی فأمره أن یمیت له الحی سواء بسواء لما أمره بذبح ابنه اسمعیل ، وان الله أمر ابراهیم أن یذبح أربعة من الطیر طاووساً ونسراً و دیکا وبطاً ، ثم ذکر القصة السابقة وان الله أحیاها له وذکر مافي ذلك من الاشارة .

الثالث عشر - ماروا ه ابن بابویه ایضاً في العلل في باب النوادر بعد أبواب الحج عن أبیه عن سعد بن عبدالله عن یعقوب بن یزید عن محمد بن عمرو عن صالح بن سعید عن أخیه سهل الحلوانی عن أبی عبدالله علیه السلام قال : بینا عیسی بن مریم في سیاحته اذ مر بقریة فوجد أهلها موتی في الطریق و الدور ، فقال : ان هؤلاء ماتوا بسخط و لو ماتوا بغیرها تدافنوا ، قیل له : یا روح الله نادهم ، فقال : یا أهل القریة فأجابه مجیب : لبیك یا روح الله ، ثم ذکر ماجری بینهما من الکلام و الخطاب والسؤال و الجواب .

دوازدهم شیخ صدوق در کتاب علل در باب «علت اینکه خداوند حضرت ابراهیم را خلیل خود خواند» ازمحمد بن عبدالله طیفور نقل میکند که گفت : چون ابراهیم ازخدا خواست که مردگان را برای اوزنده کند ؛ امرشد اوزنده ای را برای خدا بمیراند - یعنی پسرش اسماعیل را سر ببرد - تاحاجتش را برآورد آنگاه خدا امر کرد که چهار مرغ - طاووس ، کرکس ، خروس ، ومرغابی را سر ببرد . . . سپس قصه ای را که قبلا گذشت نقل میکند واشاره ای که در کشتن این حیوانات است بیان میکند .

سیزدهم : باز شیخ صدوق در «علل» بعد از أبواب حج - درباب نوادر - از سهل حلوانی روایت میکند که حضرت صادق (ع) فرمود : حضرت عیسی درضمن سیاحت بقریه ای رسید ، دید مردمش همه مرده اند وبدنها درراه ، ومیان خانه ها افتاده ، گفت : لابد اینان بغضب خدا مرده اند ، وگرنه یکدیگر را دفن کرده بودند ، بعضی تقاضا کردند که آنان را صدا زند ، فریادزد ای اهل قریه ! کسی جواب داد : لبیك یا روح الله . سپس گفتگو وسؤال وجواب آنان را بیان میکند .

ورواه الكليني ايضاً في اصول الكافي . و رواه ابن بابويه ايضاً في كتاب ثواب الاعمال وعقاب الاعمال في عقاب حب الدنيا وعبادة الطاغوت .

الرابع عشر - ماورواه ابن بابويه في كتاب كمال الدين وتمام النعمة في باب غيبة ادريس النبي عليه السلام عن أبيه ومحمد بن الحسن ومحمد بن موسى بن المتوكل كلهم عن سعد بن عبدالله وعبدالله بن جعفر الحميري ومحمد بن يحيى جميعاً عن أحمد بن محمد بن عيسى و ابراهيم بن هاشم جميعاً عن الحسن بن محبوب عن ابراهيم بن أبي البلاد عن أبيه عن أبي جعفر عليه السلام في حديث طويل ان ادريس عليه السلام اضطره الجوع الى أن وقف الى باب عجوز فقال لها: اطعميني فاني مجهود من الجوع فقالت: انهما قرصتان واحدة لي وواحدة لابني فقال لها ان ابنك صغير يجزيه نصف قرصة فيحيي به ، ويجزيني النصف الاخر فأحيى به فاكلت المرأة قرصتها و كسرت النصف الاخر بين ادريس وبين ابنها ، فلما رأى ابنها ادريس عليه السلام يأكل من قرصته اضطرب حتى مات ، فقالت امه : ياعبدالله قتلت علي ابني جزعاً على قوته ؟ قال ادريس : فانا أحييه باذن الله تعالى فلا تجزعي ، ثم أخذ ادريس بعضدي الصبي فقال : أيتها الروح الخارجة من بدن هذا الغلام باذن الله ارجعي

اين حديث را كليني در اصول كافي ، وصدوق هم در كتاب ثواب الاعمال و عقاب الاعمال درعقاب محبت دنيا وپرستش طاغوت روايت ميكنند .

چهاردهم : بازهم صدوق در كتاب كمال الدين ، درباب «غيبت ادريس پيغمبر» ازأبو البلاد درحديثي طولاني نقل ميكند كه حضرت باقر (ع) فرمود : حضرت ادريس ازشدت گرسنگي بردر خانه پيرزني ايستاده گفت : غذائي بمن بده كه از گرسنگي سخت درزحمتم گفت من دو گرده نان بيش ندارم يكي براي خودم ، وديگري براي فرزندم است فرمود : پسرت كوچك است نيمه نانی برايش بس است ، و جانش را حفظ ميكند ، مراهم نيمهٔ ديگر كافي است كه جانم محفوظ بماند زن نان خود خورد ، ونان ديگر ميان ادريس وپسر قسمت كرد ، پسر چون ديد ادريس از نانش ميخورد مضطرب و بيتاب شده افتاد و مرد ، زن دامن ادريس را گرفت كه پسرم را كشتي ، فرمود : بيتابي مكن باذن خدا زنده ميكنم ، سپس بازوان بچه را گرفته گفت : اي روحي كه ازبدن اين پسر بيرون رفتي ! باذن

الی بدنه باذن الله و انا ادریس النبی ، فرجعت روح الغلام الیه باذن الله ، فلما سمعت المرأة ذلك و نظرت الی ابنها قد عاش قالت : اشهد انك ادریس النبی و خرجت تنادی «الحدیث» .

الخامس عشر ماروا ه ابن بابویه ایضاً في کتاب کمال الدین وتمام النعمة في حدیث الخضر علیه السلام باسناده عن عبدالله بن سلیمان قال : قرأت في بعض کتب الله عز و جل ان ذا القرنین کان عبداً صالحاً الی أن قال : فوصفت له عین الحیوة ، وقیل له : من شرب منها شربة لم یمت حتی یسمع الصیحة ، و انه خرج في طلبها حتی انتهی الي موضع فیه ثلثمائة وستون عیناً ، وکان الخضر علی مقدمته فأعطاه حوتاً مالحاً واعطي کل واحد من اصحابه حوتاً مالحة وقال لهم : لیغسل کل رجل منهم حوته عند عین فانطلقوا وانطلق الخضر الی عین من تلك العیون ، فلما غمس الحوت في الماء حیي وانساب فلما رای ذلك الخضر علم انه ظفر بماء الحیوة ؛ فرمی بثیابه وسقط في الماء فجعل یرتمس فیه ویشرب منه فرجع کل منهم الی ذی القرنین وحوته

خدا برگرد ؛ من ادریس پیغمبرم ؛ روح باذن خدا برگشت ، زن که این سخن را شنید ودید پسرزنده شد گفت : گواهی میدهم که تو ادریس پیغمبری وفریاد کنان بیرون شد «تا آخر حدیث» .

پانزدهم : بازهم صدوق در کتاب کمال الدین ـ درحدیث خضر ـ از عبدالله بن سلیمان نقل میکند که گفت در یك کتاب آسمانی خواندم که : ذوالقرنین بنده صالحی بود چشمهٔ آب حیوان رابرایش شرح دادند و گفتند : هر که جرعه‌ای ازآن بنوشد تا صور اسرافیل ندمد نمیرد بدین امید حرکت کرد تا بجائی رسید که سیصد وشصت چشمه بود حضرت خضرهم پیشاپیش اومیرفت بخضر و هریك از همراهانش یك ماهی نمك زده ای دادو گفت هر کدام ماهی خویش را دریکی ازاین چشمه‌ها بشوئید ، هریك بجانبی رفتند، خضرهم برسرچشمه ای رفت چون ماهی رادرآب زد زنده شد وبراه افتاد ، خضر که این واقعه دید دانست بآب حیات دست یافته ، جامه‌ها رادور افکند ، ودرآب افتاد بنا کرد زیرآب رفتن ، وازآب خوردن ، سپس هریك ازیاران ماهی بدست نزد ذوالقرنین برگشتند

معه ، ورجع الخضر وليس معه حوت فسأله عن قصته فأخبره فقال له : شربت من ذلك الماء ؟ فقال : نعم فقال له : أنت صاحبها ، فابشر بالبقاء في هذه الدنيا مع الغيبة عن الابصار، الى النفخ في الصور «الحديث» .

السادس عشر ـ ما رواه علي بن ابراهيم في تفسيره مرسلا واورد قصة الخضر عليه السلام وحيوة الحوت المذكور بنحو الرواية السابقة مع مخالفة في كثير من الالفاظ واكتفيت بالاشارة اليها للاختصار .

السابع عشر ما رواه الشيخ الجليل امين الدين أبو علي الفضل بن الحسن الطبرسي في كتاب مجمع البيان لعلوم القرآن نقلا من كتاب تفسير القرآن للشيخ الجليل محمد بن مسعود العياشي مرفوعاً عن الصادق عليه السلام في قوله تعالى «فقلنا اضربوه ببعضها كذلك يحيي الله الموتى » قال : كان المقتول شيخاً مثرياً قتله بنو أخيه ، وألقوه على باب بعض الاسباط ، الى أن قال : فأوحى الله الى موسى أن يأمرهم بذبح بقرة ويضربوا القتيل ببعضها ، فيحيي الله القتيل «الحديث» .

قال الطبرسي : و انما أمرهم بضرب القتيل ببعضها و جعل التخيير في وقت

خضر دست خالی برگشت ، سبب پرسید ، قضیه را بیان کرد ، پرسید : از آن آب خوردی ؟ گفت آری ، گفت : تو بسر چشمهٔ آب حیات رسیدی . بشارتت باد که تا صور اسرافیل غایب از نظرها در این دنیا زندگی میکنی « تا آخر حدیث » .

شانزدهم : علی بن ابراهیم در تفسیر قصهٔ خضر و ماهی مذکور را بهمان نحو نقل میکند ، اما در بسیاری از کلمات اختلاف دارند ، و بمناسبت اختصار باشاره اکتفا کردیم .

هفدهم : ابو علی طبرسی در کتاب مجمع البیان در تفسیر این آیه : « گفتیم قسمتی از آن (گاو) را بوی بزنید ، خداوند اینطور مردگان را زنده میکند ، بقره ، ۷۳ » از عیاشی نقل میکند که حضرت صادق (ع) فرمود : مقتول مرد توانگری بود که برادرزادگانش وی را کشتند و بدنش را بر سر راه یکی از قبائل دیگر افکندند . . . . . خداوند بموسی وحی کرد که گاوی بکشند و قسمتی از آن را بکشته بزنند تا خداوند زنده اش کند « تا آخر حدیث » .

طبرسی فرماید : خداوند داد قسمتی از گاو را بکشته زنند ، ووقتش را باختیار

الاحیاء الیهم ، لیعلموا أن الله قادر علی احیاء الموتی فی کل وقت من الاوقات .

الثامن عشر ماروا ه الطبرسی في مجمع البیان ایضاً فی قوله تعالی : « ألم تر الی الذین خرجوا من دیار هم و هم الوف حذر الموت فقال لهم الله موتوا ثم أحیاهم» قال : أجمع اهل التفسیر علی ان المراد بالوف هنا کثرة العدد الا ابن زید فانه قال : خرجوا مؤتلفی القلوب فجعله جمع آلف مثل قاعد وقعود ؛ واختلف من قال بالعدد فروی انهم کانوا ثلثة آلاف وقیل ثمانیة آلاف وقیل عشرة آلاف ، و قیل [بضعة و] ثلثین ألفاً وقیل أربعین ألفاً ، وقیل سبعین ألفاً فقال لهم الله : موتوا معناه فأماتهم الله ثم أحیاهم ، قیل : احیا هم بدعا ء نبیهم حزقیل ، و قیل : انه شمعون نبی من انبیاء بنی اسرائیل «انتهی» وهذا الکلام یشتمل علی عدة روایات مرسلة.

التاسع عشر ماروا ه الطبرسي ایضاً في هذه الایة قال : روی ان الله أماتهم جمیعاً وأمات دوابهم ، وأتی علیهم ثمانیة أیام حتی انتفخوا ، فخرج الیهم الناس فعجزوا عن دفنهم ، فحظروا علیهم خطیرة دون السباع ، و مضت علیهم مدة حتی بلیت أجسادهم

آنان گذاشت تابدانند خدا همه وقت قدرت دارد مرده زنده کند .

هیجدهم : بازطبرسی درمجمع البیان درتفسیر این آیه : « مگر قصهٔ آنان که هزاران نفربودند واز بیم مرگ ازوطن بیرون شدند ؛ وخداوند بآنان فرمود : بمیرید سپس زنده شان کرد» ندانستی ؟ بقره ۲۴۳» میفرماید : همهٔ اهل تفسیر گویند : «الوف» جمع «الف» است یعنی هزاران نفربودند ، بجز ابن زید که گوید : جمع «آلف» است. مثل قاعد وقعود ـ یعنی باهم الفت ودوستی داشتند آن عده هم در تعیین عدد آنان اختلاف دارند ، در روایتی است که سه هزار بودند وهشت هزار وده هزار ، وسی هزار و چهل هزار وهفتاد هزار هم گفته اند ؛ معنی اینکه «خدافرمود : بمیرید » این است که آنان رامیراند «سپس» بدعای پیمبرشان حزقیل ، وبعضی گویند بدعای «شمعون» پیغمبر بنی اسرائیلی « زنده شان کرد» پایان کلام طبرسی ، در ضمن این بیان بچند روایت بی سند اشاره دارد .

نوزدهم : بازهم درطبرسی در مجمع درتفسیر همان آیه میفرماید : روایت شده که خداوند همه آنان رابا حیواناتشان میراند ، پس از هشت روز بدنها آماس کرد ، مردم

و عريت عظامهم فمرّ عليهم حزقيل فجعل يتفكّر فيهم متعجباً ، فأوحى الله اليه : تريد أن أريك آية كيف أحيى الموتى ؟ قال : نعم فأحياهم الله تعالي .

العشرون ما رواه الطبرسى ايضاً في هذه الاية قال : و روى انهم كانوا قوم حزقيل فأحياهم الله تعالى بعد ثمانية ايام ، وذلك انه لما أصابهم ذلك خرج حزقيل فوجدهم موتى ، فبكى فأوحى الله اليه : قد جعلت حيوتهم اليك ، فقال لهم حزقيل : احيوا باذن الله فعاشوا .

الحادى والعشرون ماروا ه الطبرسى في هذه الاية قال : سأل حمران بن أعين أباجعفر عليه السلام عن هؤلاء القوم الذين قال الله لهم موتوا ثمّ أحياهم ، أحياهم الله حتى نظر الناس اليهم ثم أماتهم أم ردّهم الى الدنيا حتى سكنوا الدور وأكلوا الطعام ؟ قال : لابل ردّهم الله حتي سكنوا الدورو اكلوا الطعام و نكحوا النساء ، و مكثوا بذلك ماشاء الله ثم ماتوا بآجالهم .

برای دفن آمده دیدند ازعهده بیرون است ، دیواری دورشان کشیدند ؛ تاازشرجانوران محفوظ مانند ، مدتی گذشت ، بدنها پوسید استخوانها لخت شد ، حزقیل پیغمبراز آنجا عبور کرد ، منظرهٔ آنان را که دید ازتعجب بفکرفرو رفت خداوند بوی وحی کرد : میخواهی نمونهٔ مرده زنده کردن را بتو بنمایم ؟ عرض کرد : آری آنگاه همه را زنده کرد .

بیستم : بازهم طبرسی در تفسیرهمان آیه میفرماید : روایت شده که اینان قوم حزقیل بودند که پس از هشت روز زنده شدند ، زیرا هنگامی که حزقیل آمد بدنهای بیجان ایشان را دید روی زمین افتاده گریست ، خداوند باو وحی کرد : زنده شدن آنان را در اختیار تو گذاشتم ؛ حزقیل صدازد : باذن خدازنده شوید ، همه زنده شدند

بیست و یکم : باز هم طبرسی در تفسیر همان آیه میفرماید : حمران بن أعین از حضرت باقر (ع) پرسید : اینها که خدا فرمود : بمیرید ؛ و باز زنده شان کرد همین قدر زنده شدند که مردم آنان را دیدند وباز مردند ، یا بدنیا بر گشتند ، درخانه‌ها نشستند و غذا خوردند ؟ فرمود : در خانه ها منزل کردند ؛ غذا خوردند ، زن گرفتند ، و مدتها زندگی کردند ، سپس بمرگ طبیعی مردند .

الثاني والعشرون مارواه الطبرسي في مجمع البيان في قوله تعالى «أو كالذي مر على قرية» الاية قال : قيل هو عزير و هو المروى عن أبي عبدالله عليه السلام ، وقيل هو ارميا وهو المروى عن أبي جعفر عليه السلام ، وقيل هو الخضر أحب الله ان يريه احياء الموتى مشاهدة ، «وانظر الى العظام» قيل المراد عظام حماره ؛ و قيل : عظامه وان الله اول ما أحيى منه عينيه فجعل ينظر الى العظام البالية المتفرقة تجتمع اليه ، والى اللحم الذي أكلته السباع تأتلف الى العظام من هنا و من هنا ، و يلتزق بها حتى قام و قام حماره .

اقول : و يأتي ما يدلّ على ذلك ، و على ان عزيراً و ارميا من الانبياء عليهم السلام .

الثالث والعشرون مارواه الطبرسي في تفسير قوله تعالى : «واذ قال ابراهيم رب أرني كيف تحيي الموتى» قال : روى عن ابن عباس وسعيد بن جبير والسدي ان الملك

بيست ودوم : بازهم طبرسی درمجمع البيان درتفسير اين آيه : « يا مثل آنكس كه بقريه‌ای گذشت . . . بقره : ۲۵۹» ميفرمايد : بعضی گويند : وی عزير بوده ، چنانكه ازحضرت صادق (ع) هم روايت شده وبعضی معتقدند ارميا بوده ، اين هم ازحضرت باقر (ع) نقل است ، بعضی گويند : خضر بوده ، خدا خواست مرده زنده كردن را آشكارا باو بنمايد ، و اينكه ميفرمايد « استخوانها را بنگر» بعضی گويند مراد استخوانهای الاغ او است (كه بهم می پيوست) بعضی گويند استخوانهای خود او است ، چون اول چشمانش زنده شد ، وديد كه استخوانهای پوسيده پراكنده گرد ميآيد ، وگوشتهائی هم كه درندگان خورده‌اند ازاينجا وآنجا جمع ميشود ، و باستخوانهامی پيوندد ، تا بدن كامل شد وخودش برخاست ، الاغش هم برخاست .

مؤلف گويد : بعداً رواياتی در همين موضوع ودراينكه عزيروارمياهردوپيغمبر بوده‌اند خواهدآمد .

بيست وسوم : بازهم طبرسی درتفسير اين آيه : آندم كه ابراهيم گفت : پروردگارا بمن بنماچگونه مردگان را زنده ميكنی ؟ بقره : ۲۶۰» ازابن عباس و سعيد بن جبير ،

بشر ابراهيم بان الله اتخذك خليلا و انه يجيب دعوتك و يحيى الموتى بدعائك ، فسأل الله أن يفعل ذلك ليطمئن قلبه ، فأجاب الله دعوته وأحيى له الموتى .

الرابع والعشرون مارواه الطبرسي ايضاً في هذه الاية قال : روى عن أبي عبدالله عليه السلام في قوله : « فاجعل على كل جبل منهن جزءاً » ان معناه فرقهن على كل جبل ، وكانت عشرة ، ثم خذ بمناقيرهن وادعهن بالاسم الاكبر يأتينك سعياً ، قال : ففعل ابراهيم ذلك ثم دعاهن فقال : احيين باذن الله ، وكانت تجتمع وتأتلف وطارت الى ابراهيم (ع) .

الخامس والعشرون مارواه الطبرسي في قوله تعالى: « فخذ أربعة من الطير » قال : قيل انها الطاووس والديك والحمام والغراب ، أمر أن يقطعها ويخلط ريشها بدمها وهو المروى عن أبي عبدالله عليه السلام .

السادس والعشرون مارواه الطبرسي في تفسير قوله تعالى حكاية عن عيسى:

وسدی نقل میکند که فرشته‌ای بحضرت ابراهیم بشارت داد که خداوند ترا بدوستی گرفته و دعایت را مستجاب میکند ، و مردگان را بدعایت زنده میفرماید ابراهیم (ع) این خواهش را ازخدا کرد تاقلبش مطمئن شود ، خداهم دعایش رامستجاب کرد ، و مرغان رابرایش زنده کرد .

بیست وچهارم :بازهم طبرسی در تفسیر این جمله که «برسر کوهی قسمتی از(گوشت) آنهارا بگذار ، بقره : ٢٦٠» از حضرت صادق (ع) روایت میکند که فرمود : یعنی آنهارا براین کوههای دهگانه تقسیم کن ، سپس منقارهای آنهارا بگیرو باسم اعظم خدا صداشان بزن شتابان میآیند : حضرت ابراهیم بدستور عمل کرد ، وصدازد : باذن خدا زنده شوید ، اجزاء هریك بهم پیوست و بجانب وی پرواز کردند .

بیست وپنجم : بازهم طبرسی در تفسیر این جمله : «چهارمرغ رابگیر» میفرماید بعضی گویند : طاووس وخروس ، وکبوتر ، وکلاغ بوده ، مأمور شد آنهارا پاره پاره کند ، وپرهایشان را در خونشان فرو برد ، این قول از حضرت صادق علیه السلام هم نقل شده .

بیست وششم بازهم طبرسی در تفسیر این آیه : «کور مادر زاد و پیس را شفا

«وابری الاکمه والابرص واحیی الموتی باذن الله» قال : قیل : ان عیسی علیه السلام أحیی أربعة أنفس : عازر، و کان صدیقاً له ؛ و کان قد مات منذ ثلثة ایام ، فقال لاخته : انطلقی الی قبره ، ثم قال: اللهم رب السموات السبع ورب الارضین السبع ، انك أرسلتنی الي بنی اسرائیل أدعوهم الی دینك ، وأخبرهم انی أحیی الموتي فأحیی عازراً قال: فقام عازر وخرج من قبره، وبقی وولدله، وابن العجوز ترکته علی سریره میتاً فدعا الله عیسی علیه السلام فجلس علی سریره ، ونزل عن اعناق الرجال ، ولبس ثیابه ورجع الی أهله وبقی وولدله ، وابنة العاشر قیل له أتحییها وقد ماتت أمس ؟ فدعا الله فعاشت وبقیت وولدت ، وسام بن نوح دعاه باسم الله الاعظم فخرج من قبره وقد شاب نصف رأسه، وقال : قد قامت القیمة ؟ قال : لا ولکنی دعوتك باسم الله الاعظم ، قال : ولم یکونو ایشیبون

دهم ومردگان را باذن خدا زنده کنم ، آل عمران : ٤٩ » فرماید : بعضی گویند : حضرت عیسی چهار نفر را زنده کرد .

(۱) عازر که دوستش بود ، سه روز پس از مرگش باخواهر وی برسر قبرش رفتند ؛ عرض کرد : ای پروردگار هفت آسمان و هفت زمین تو مرا فرستادی تا بنی اسرائیل را بدین تو دعوت کنم ؛ وبآنان خبر دهم که من مرده زنده میکنم ، اینك عازر را زنده فرما پس ازاین دعا عازر زنده شد ؛ برخاست از قبر بیرون آمد ، مدتی هم زندگی کرد وبچه دار هم شد .

(۲) پسر آن پیرزن که بدنش را در تابوت گذاشته میبردند ، عیسی دعا کرد برخاست نشست ، واز سردوشها بزیر آمد ، لباسش را پوشید ، وبخانه برگشت مدتی زنده بود. وبچه هم پیدا کرد .

(۳) دختر «عاشر» گفتند : این دختری که دیروز مرده زنده اش میکنی ؟ باز دعا کرد ، زنده شد مدتی بود وبچه دار هم شد .

(٤) سام پسر نوح ، که اسم اعظم خدا را بر دووی را صدا زد ، از قبر بیرون آمد در حالی که نصف سرش سفید شده بود ، پرسید قیامت برپا شده ! فرمود : نه من باسم اعظم خدا تراخواندم ـ راوی این قصه گوید : در آنزمان مردم مویشان سفید نمیشد و آثار پیری

في ذلك الزمان ، وان سام بن نوح قد عاش خمسمائة عام وهو شاب ، فقال له : مت فقال: بشرط أن يعتقني الله من سكرات الموت فدعا الله ففعل .

السابع والعشرون- ما رواه الطبرسي في تفسير هذه الآية قال : قيل ان عيسى عليه السلام كان يحيي الموتى بياحي ياقيوم، وقيل ان الله كان يحيي الموتي عند دعائه .

الثامن والعشرون ما رواه الطبرسي في قوله تعالى: «واختار موسى قومه سبعين رجلا لميقاتنا » قال : روى ان موسى اختار سبعين رجلا حين خرج الى الميقات ليكلمه الله بحضرتهم ، فلما حضروا و سمعوا كلامه سألوا الله الرؤية فأصا بتهم الصاعقة ، ثم أحياهم الله قال : ورواه علي بن ابراهيم وهو الصحيح .

التاسع والعشرون ما رواه الطبرسي في تفسير قوله تعالى « وآتيناه أهله ومثلهم معهم» عن ابن عباس وابن مسعود ان الله رد على أيوب أهله الذين هلكوا بأعيانهم ، وأعطاه مثلهم معهم و كذلك رد الله عليه أمواله و مواشيه بأجمعها ، و

نداشتند ، چنانکه سام پسر نوح با اینکه پانصد سال عمر کرد - بصورت جوانی بود - حضرت عیسی بوی فرمود بمیر گفت : بشرط اینکه خداوند از سختیهای مرگ آزادم کند ، حضرت دعا کرد شدائد مرگ را نچشید .

بیست و هفتم : بازهم طبرسی در تفسیر همان آیه میفرماید : بعضی گویند حضرت عیسی بنام : یا حی و یاقیوم، مرده زنده میکرد ، بعضی هم گویند دعا میکرد خدا زنده اش میفرمود .

بیست و هشتم بازهم طبرسی در تفسیر این آیه «موسی هفتاد نفر از قومش را برای وعده گاه ما انتخاب کرد ، اعراف : ۱۵۵» میفرماید روایت شده که چون موسی خواست بوعده گاه خدا رود ، هفتاد نفر را انتخاب کرد که حضور آسخن خدا را بشنوند وقتی که آمدند وشنیدند تقاضای دیدار خدا کردند ، آنگاه صاعقه همه را گرفت ، سپس خداوند زنده شان کرد ، میفرماید : این حدیث صحیح است وعلی بن ابراهیم نیز نقل میکند .

بیست و نهم بازهم طبرسی در تفسیر این آیه : « کسان ایوب را با مثلشان باو دادیم انبیا : ۸۴» از ابن مسعود و ابن عباس نقل میکند که خداوند کسان ایوب را که مرده بودند بوی

أعطاه مثلها معها ، وبه قال الحسن و قتادة قال الطبرسی : وهو المروی عن أبی عبد الله ﷺ و قیل کان له سبع بنات و ثلث بنین ، و قیل: سبع بنین وسبع بنات.

الثلاثون ما رواه الشیخ الثقة الجلیل أبوالحسن علی بن ابراهیم بن هاشم القمی فی تفسیر القرآن قال :حدثنی أبی عن ابن عمیر عن بعض رجاله عن أبی عبدالله ﷺ ان رجلا من خیار بنی اسرائیل و علمائهم خطب امرأة فانعمت له وخطبها ابن عمه و کان فاسقاً ردیاً فلم ینعموا له ، فحسد ابن عمه فقعد له فقتله غیلة ، ثم حمله الی موسی فقال : یا نبی الله ان ابن عمی قد قتل ، فقال موسی :من قتله ؟ قال: لا أدری ، وکان القتل عظیماً فی بنی اسرائیل ، فاجتمعوا وبکوا وضجوا فقال لهم موسی : ان الله یأمرکم أن تذبحوا بقرة الی أن قال : فأوحی الله الی موسی قل لهم اضربوه ببعضها ، و قولوا له : من قتلك ؟ فاخذوا الذنب فضربوه به و قالوا : من

برگرداند ، ومثل آنان هم بوی عطا کرد (یعنی اگر دوازده پسر داشته دوازده پسر دیگرهم باو داد) وهمچنین اموال و چهار پاهایش رانیز دو برابر باو رد کرد ' حسن بصری وقتاده‌هم‌همینطور گویند ، از حضرت صادق (ع) هم‌روایت شده ؛ عددفرزندانش رابعضی هفت‌دختر وسه‌پسر ؛ بعضی‌هفت پسروهفت دختر گویند .

سی‌ام :علی بن ابراهیم‌قمی در کتاب تفسیراز ابن ابی عمیر نقل میکند که شخصی گفت : حضرت‌صادق (ع)فرمود : یکی‌از نیکان وعلمای بنی‌اسرائیل زنی راخواستگاری کرد ، زن جواب‌مثبت‌داد، سپس‌پسرعموی آن‌مرد که مردفاسق ونالایقی‌بود خواستگاری کرد ، وی را رد کردند ، لذا برپسر عموی خویش حسد برد ، ودر کمینش نشست تابی خبراو راکشت ، وجنازه را نزد موسی آورده گفت : پسرعموی مراکشته‌اند ؟ فرمود که کشته است ؟ گفت : نمیدانم ، در بنی اسرائیل هم قتل جرم بزرگی بشمار میرفت، بستگانش گرد آمده شروع بگریه وشیون کردند ، حضرت موسی فرمود : خدا دستور میدهد(برای پیدا کردن قاتل) گاوی بکشید . . . . . بموسی وحی شد بگو قسمتی از اززبدن گاو را نکشته‌بزنند واز اوبپرسند قاتل تو کیست ؟ دم گاو رابوی زدند وپرسیدند کی ترا کشته ؟ گفت : فلان ، پسرفلان ، این است که خدا میفرماید «قسمتی از آن را

قتلك يا فلان ؟ قال : قتلنی فلان بن فلان وهو قوله : «اضربوه ببعضها كذلك يحيى الموتى ويريكم آياته لعلكم تعقلون » .

الحادی والثلاثون ما رواه علی بن ابراهيم فی تفسيره مرفوعاً انه كان وقع طاعون بالشام فخرج منهم خلق كثير هرباً من الطاعون ، فصاروا الی مغارة فماتوا فی ليلة واحدة كلهم ، فبقوا حتی كانت عظامهم يمرّ بها المارّ فينحيها برجله عن الطريق ، ثم أحياهم الله فردّهم الی منازلهم فبقوا دهراً طويلا ، ثم ماتوا و تدافنوا .

الثانی والثلاثون ما رواه علی بن ابراهيم ايضاً فی تفسيره قال : حدثنی أبی عن ابن أبی عمير عن أبی ايوب عن أبی بصير عن أبی عبد الله عليه السلام قال : ان ابراهيم نظر الی جيفة علی ساحل البحر تأكلها سباع الطير و سباع البحر ، ثم تثب السباع بعضها علی بعض ، فتأكل بعضها بعضاً ، فتعجّب ابراهيم فقال : «رب أرنی كيف تحيی الموتی » قال الله : «أولم تؤمن قال بلی و لكن ليطمئن قلبی قال

بوی بزنيد ، اينطور خدا مردگان را زنده ميكند ، وآيات خود را بشما مينمايد شايد بعقل آئيد ، بقره: ۷۳».

سی ويكم باز علی بن ابراهيم در تفسيرروايت ميكند كه : در شام طاعونی آمد وعدهٔ زيادی ازشهر گريختند ، وبدره‌ای پناه‌بردند ، در آن دره همه در يكشب مردند بدنهايشان باين حالت ماند تا استخوانهايش لخت شد وبر سرراه مردم افتاد ، عابرين باپا آنها را پس وپيش ميكردند ، سپس خدا همه را زنده كرد وبمنزلها بر گرداند مدتی دراز ماندند وباز مردندويكديگررا دفن كردند .

سی ودوم باز هم علی بن ابراهيم در تفسيراز ابو بصير نقل ميكند كه حضرت صادق (ع) فرمود : حضرت ابراهيم ديد مردارى كنار دريا افتاده مرغان لاشخوار و درندگان دريا از آن ميخورند ، گاهی هم درندگان بجان هم افتاده يكديگر را پاره ميكنند وميخورند ، از اين منظره تعجب كرد و گفت : « پروردگارا بمن بنما چگونه مردگان را زنده ميكنی » خطاب شد : مگرايمان نياورده ای ؟ گفت : چرا ، ولی

فخذ اربعة من الطير» الاية فأخذ ابراهيم الطاووس و الديك و الحمام و الغراب ، فقطعهن و أخذ لحماتهن ففرقه على عشرة أجبال و أخذ منا قيرهن ثم دعاهن فقال: احيين باذن الله، فكانت تتألف وتجتمع لحم كل واحد و عظمه الى رأسه ، و طارت الى ابراهيم ، فعند ذلك قال ابراهيم : «ان الله عزيز حكيم» .

الثالث والثلاثون ماروا ه على بن ابراهيم في تفسيره ايضاً مرسلا ان الله لما أنزل على موسى التورية و كلمه قال في نفسه : ماخلق الله خلقاً أعلم منى ، فأوحى الله الى جبرئيل ان أدرك موسى وأعلمه ان عند ملتقى البحرين رجلا هو أعلم منك فاتبعه و تعلّم منه ، فقال لوصيه يوشع : ان الله أمرني ان اتبع عند ملتقى البحرين رجلا وأتعلم منه فتزود يوشع حوتاً مملوحاً ، و خرجا و بلغ ذلك المكان ، فأخرج وصى موسى الحوت و غسله بالماء ، و وضعه على الصخرة ، و كان ذلك الماء ماء الحيوان فحيى الحوت ودخل في الماء «الحديث» .

تا دلم آرام گیرد ، خطاب شد چهار مرغ بگیر . . . . . بقره . . ۲٦ «طاووس و خروس و کبوتر و کلاغ را گرفت پاره پاره کرد گوشتشان را قسمت کرده برسر ده کوه گذاشت ، منقارهای آنهارا دردست گرفت وصداشان زد فرمود : باذن خدا زنده شوید ، دید استخوانها و گوشتهای هریك بهم متصل شد ، و بسرش پیوست وبجانب وی پرواز کرد ، اینگاه فرمود : خدا عزیز و حکیم است .

سی و سوم : بازهم علی بن ابراهیم در تفسیر ـ بدون ذکر سند ـ روایت میکند که چون خداوند تورات را بر موسی نازل کرد و باوی سخن گفت ، موسی باخود گفت : خدا کسی دانشمندتر از من نیافریده از جانب حق بجبرئیل وحی شد موسی را دریاب بوی بگو آنجا که دو دریا بهم متصل میشود مردی است که ازتو دانشمند تراست ، ازاو پیروی کن ، وعلم بیاموز ؛ موسی چون دستوررا گرفت مأموریت خویش بوصی خود یوشع ابراز کرد ، یوشع ماهی نمکزده‌ای برای توشه راه بر داشت و حرکت کردند ؛ چون بوعده گاه رسیدند یوشع ماهی را بیرون آورده در آب شست ـ و این آب آب حیات بود وقتی که آن را روی سنگ گذاشت زنده شد و خودرا در آب افکند «تا آخر حدیث»

الرابع والثلاثون مارواه علي بن ابراهيم ايضاً في تفسيره قال : حدثنا جعفر بن أحمد عن عبد الله بن موسى عن الحسن بن علي بن أبي حمزة عن أبيه عن أبي بصير عن أبي عبدالله عليه السلام قال : سألته عن قول الله تعالى : «ويسئلونك عن ذى القرنين» ؟ فقال : ان ذا القرنين بعثه الله الى قومه فضرب على قرنه الايمن فأماته الله خمسمائة عام ، ثم بعثه الله فضرب على قرنه الايسر فأماته الله خمسمائة عام ؛ ثم بعثه الله اليهم بعد ذلك ، فملكه مشارق الارض و مغاربها من حيث تطلع الشمس الي حيث تغرب .

اقول : ويأتى مثله في معناه وان امير المؤمنين عليه السلام قال : وفيكم مثله يعنى نفسه .

الخامس والثلاثون مارواه علي بن ابراهيم ايضاً في تفسيره قال : حدثنى أبى عن الحسن بن محبوب عن مالك بن عطية عن أبى حمزة الثمالي عن أبى جعفر عليه السلام قال : سألته عن تفسير هذه الاية « واضرب لهم مثلا أصحاب القرية اذ جاءها المرسلون اذ أرسلنا اليهم اثنين فكذبوهما فعززنا بثالث

سي وچهارم : باز هم علي بن ابراهيم در تفسير از ابو بصير روايت ميكند كه گفت : از حضرت صادق تفسير اين آيه را پرسيدم : «احوال ذوالقرنين ازتو پرسند كهف ٨٢» فرمود : خدا ذو القرنين رابسوى قومش فرستاد ، چون دعوتشان كرد ضربتى بطرف راست پيشانيش زدند ، خدا اورا ميراند ، وپس از پانصد سال زنده‌اش كرد ، وباز براى دعوت مردم اعزامش كرد ، اين بار ضربتى بطرف چپش زدند ، دوباره مرد ، وباز پس از پانصد سال زنده اش كرده براى دعوت قوم مأمورش كرد ، اين بار مشرق ومغرب زمين را در اختيارش گذاشت وپادشاهى روى زمينش داد .

مؤلف گويد . بعداً حديثى بهمين مضمون بيايد ، ودر آن حديث است كه امير المؤمنين (ع) فرمود ميان شما هم نظيرى هست وغرض خود آنجناب بود .

سي وپنجم بازهم علي بن ابراهيم در تفسير از ابو حمزه ثمالى نقل ميكند كه گفت ازحضرت باقر (ع) تفسير اين آيه را پرسيدم « براى ايشان مردم آن قريه را مثل بزن وقتى كه پيمبران نزدشان آمدند ، آندم كه دو نفر را بسوى آنان فرستاديم و تكذيبشان كردند

قال : بعث الله رجلين الى أهل مدينة انطاكية ، فجا آهم بما لا يعرفون ، فغلظوا عليهما فأخذوهما و حبسوهما في بيت الاصنام ، فبعث الله الثالث و ذكر القصة بطولها و فيها ان الثالث أظهر دين الملك أولا ثم أمر باحضارهما للمناظرة ، فطلب منهما ان يدعوا الاعمى و مقعد بالشفا ففعلا مرة بعد اخرى فاجاب الله دعائهما ، فقال : أيها الملك قدأتيا بحجتين ولكن بقى شيء و احدفان فعلاه دخلت معهما في دينهما ، ثم قال : ايها الملك بلغنى انه كان للملك ولد واحد ومات فان أحياه الاهما دخلت معهما في دينهما ، فقال الملك : وأنا ايضاً معك ، ثم قال لهما : قد بقيت هذه الخصلة الواحدة ، قدمات ابن للملك فادعوا الهكما فيحييه ، قال : فخرّ اساجدين فأطالا السجود ثم رفعارأسهماوقالا : ابعث الى قبر ابنك تجده قدقام من قبره ان شاء الله ، قال : فخرج الناس فوجدوه قدخرج من قبره ينفض رأسه من التراب ، فأتى به الملك فعرف انه ابنه فقال له : ما حالك يابنى ؟

بسومی تقویتشان کردیم ؛ یس : ١٣ ـ ١٤ > فرمود خداوند دو نفر برای دعوت مردم انطاکیه فرستاد ؛ چون مطالب تازه‌ای برایشان آوردند شدت بخرج داده آنانرا گرفتند و در بتخانه زندان کردند ، خداوندسومی رافرستاد . . . . سومین اول خودرا تابع دین پادشاه معرفی کرد ، ودستور داد دونفررا برای بحث حاضر کردند ، گفت : اگر راست میگوئید ودین شماحق است دعا کنید کوری بینا شود ، و زمینگیری شفا یابد پیمبران چند مرتبه دعا کردند ودعایشان مستجاب شد سومین گفت : ای پادشاه اینان برای مدعای خویش حجت وبرهان آوردند ، ولی یك کار دیگرمانده که اگر کردند من هم بدین آنان وارد میشوم ، شنیده‌ام که پادشاه یگانه پسری داشته که مرده است ، اگر خدای اینان آن پسررا زنده کرد من دینشانرا می پذیرم ، پادشاه گفت من هم ایمان میآورم سپس به پیمبران گفت : یك معجزه دیگر مانده ، پسر پادشاه از دنیا رفته خدایتان را بخوانید تا زنده‌اش کند ، بسجده افتادند ، سجده‌ای طولانی کرده سپس سربرداشتند و گفتند : کسی‌را سرقبر پسرت بفرست که اینك زنده شود و از قبر بیرون آید مردم بجانب قبر شتافتند ، دیدند ازقبر بیرون آمده خاك ازسر خود می‌فشاند ، وی‌را نزد پدر آوردند ، چون فرزندرا دید شناخت ، احوالش پرسید ، گفت : من مرده بودم دیدم دونفر در برابر

قال : كنت ميتاً فرأيت رجلين بين يدى ربى الساعة ساجدين يسألانه أن يحيينى فأحيانى ، فقال : يابنى تعرفهما اذا رأيتهما ؟ قال : نعم ، فأخرج الناس جملة الى الصحراء فكان ينظر الى رجل رجل حتى مر با لاول بعد جمع كثير ، فقال : هذا أحدهما ، ثم مر أيضاً بقوم كثيرين حتى رأى الاخر فقال : وهذا الاخر ، فآمن الملك وأهل مملكته .

السادس و الثلاثون مارواه على بن ابراهيم ايضاً في تفسيره قال : حدثنى أبى عن ابن فضال عن عبدالرحمن بن أبى نجران عن ابن مسكان عن أبى بصير عن أبى عبدالله عليه السلام قال : سألته عن بلية أيوب وذكر الحديث الى أن قال أبو عبدالله عليه السلام في قوله تعالى : « ووهبناله أهله و مثلهم معهم رحمة منا و ذكرى لا ولي الالباب » قال : فرد الله عليه أهله الذين ماتوا قبل البلاء ، ورد عليه أهله الذين ماتوا بعدما أصابهم البلاء كلهم أحياهم الله تعالى فعاشوا معه .

السابع والثلاثون مارواه الشهيد الثاني الشيخ زين الدين قدس سره في كتاب مسكن الفؤاد عند فقد الاحبة والاولاد، نقلا من كتاب العيون والمحاسن للشيخ

خدا بسجده افتاده تقاضا ميكنند مرا زنده فرمايد ، خدا بدعاى ايشان مرا زنده كرد ، پدر گفت : اگر آنان را ببينى ميشناسى ؟ گفت آرى دستورداد مردم بصحرا روند وهمه در برابرش صف بكشند پسر درصورت يك يك نگاه ميكرد ، چون چشمش بيكى از آن دو نفر افتاد ، گفت اين يكى از آنهااست ، باز درميان عدهٔ ديگرى گردش كرد چون دومى را ديد گفت اين نفر ديگر است اينگاه پادشاه واهل مملكت همه ايمان آوردند .

سى و ششم : باز هم على بن ابراهيم در تفسير از ابو بصير نقل ميكند كه شرح گرفتارى ايوب را از حضرت صادق (ع) پرسيدم ـ سپس قصه را نقل ميكند تا اينجا كه ميگويد ـ در تفسير اين آيه : « كسانش را با مثلشان باو داديم ، رحمتى از ما وپندى براى خردمندان بود ، ص : ٤٣ » فرمود : خداوند كسانش را كه پيش از گرفتارى مرده بودند ، با آنان كه بعد مردند همه را زنده كرد ، ومدتى باوى زندگى كردند

سى وهفتم : شهيد ثانى در كتاب «مسكن الفؤاد» از معاوية بن مره نقل ميكند كه ابو طلحه پسرى داشت بسيار مورد علاقه ؛ از دنيا رفت ، زنش در اين مصيبت صبر

المفید، عن معویة بن مرة قال : کان ابوطلحة یحب ابنه حباً شدیداً ، فتو في الولد ثم ذکر ان امرأته صبرت صبراً عظیماً ، و ان أباه ایضاً صبروان رسول الله ﷺ لما علم بذلك قال : الحمدلله الذی جعل في امتی مثل صابرة بنی اسرائیل ، فقیل : یا رسول الله ماکان من خبرها ؟ فقال: کان في بنی اسرائیل امرأة لها زوج ولها منه غلامان ، فأمرها بطعام لیدعوا الناس علیه ففعل و اجتمع الناس في دارها ، فانطلق الغلامان یلعبان فوقعا في بئر کان في الدار فماتا ، فکرهت ان تنغص علي زوجها الضیافة فادخلتهما البیت وسجتهما بثوب فلما فرغوا دخل زوجها فقال أین ابنای؟ فقالت: هما في البیت ، وانها کانت تمسحت بشیء من الطیب ، و تعرضت للرجل حتی وقع علیها ، ثم قال : این ابنای ؟ قالت: هما في البیت فنادا هما فخرجا یسعیان ، فقالت المرأة : سبحان الله قد والله کانا میتین ولکن الله تعالی احیاهما ثواباً لصبری .

الثامن و الثلاثون ماروا ه رئیس المحدثین أبوجعفر بن بابویه في اعتقاداته في باب الاعتقاد في الرجعة مرسلا في قوله تعالی : « الم تر الی الذین خرجوا من

عظیمی کرد ، پدر نیز شکیبائی کرد ، پیغمبر (ص) چون از جریان خبردار شد فرمود : شکر خدایرا که درامت من کسانی نظیر آن زن شکیبای بنی اسرائیلی قرار داد ، پرسیدند صبروی چگونه بوده ؟ فرمود : در بنی اسرائیل زنی بود شوهری داشت با دو پسر ، شوهر دستور داد برای مهمانی غذائی تهیه کند ، غذا آماده شد ومهمانان آمدند ، در این میان پسران که سر گرم بازی شده بودند درچاه خانه افتاده مردند ، زن برای اینکه شوهر اکنون آزرده نشود ومهمانیش بهم نخورد بچه‌ها را برد در اطاق وپارچه‌ای روی بدنشان کشید ، چون مهمانی برگزار شد شوهر سراغ بچه‌ها را گرفت ، گفت در اطاق اند ، سپس خود را معطر کرده در برابروی آمد ؛ عمل زنا شوئی انجام گرفت ، باز پرسید بچه ها کجایند ؟ گفت در اطاق ، صدا شان زد ؛ از اطاق بیرون دویدند مادر گفت : سبحان الله بخدا ! مرده بودند ، اما برای صبری که من کردم خداوند زنده‌شان کرد .

سی وهشتم : شیخ صدوق در کتاب اعتقادات در باب رجعت ، در تفسیر این آیه: « مگر قصهٔ آنان را که هزاران نفر بودند واز بیم مرگ از وطن خود بیرون رفتند

«ديارهم و هم الوف» قال : هؤلاء كانوا سبعين الف بيت و كان فيهم الطاعون كل سنة الى أن قال : فأجمعوا على أن يخرجوا جميعاً من ديارهم اذا كان و قت الطاعون ، فخرجوا بأجمعهم فنزلوا على شط بحر، فلما وضعوا رحالهم ناداهم الله موتوا فماتوا جميعاً ، فكنستهم المارة عن الطريق ، فبقوا بذلك ماشاء الله ، فمر بهم نبى من أنبياء بنى اسرائيل يقال له ارميا ، فقال : لو شئت يارب لاحييتهم فيعمروا بلادك ويلدوا عبادك ، ويعبدونك مع من يعبدك ، فأوحى الله اليه أتحب ان احييهم لك قال : نعم فأحياهم الله وبعثهم معه فهؤلاء ماتوا ورجعوا الى الدنيا ثم ماتوا بآجالهم.

التاسع والثلاثون ما رواه ابن بابويه ايضاً في اعتقاداته مرسلا في قوله تعالى: «أو كالذى مر على قرية وهى خاوية على عروشها قال انى يحيى هذه الله بعد موتها فأماته الله مأة عام ثم بعثه » قال فهذا مات مأة عام ، ثم رجع الى الدنيا ثم مات باجله وهو عزير وروى انه ارميا عليه السلام .

ندانستى ؟ بقره : ٢٤٣ حديثى نقل ميكند كه : اينان هفتاد هزار خانوار بودند ، هر سال دچار طاعون ميشدند ، . . . . سالى اتفاق كرده ، موقع طاعون همه از شهر بيرون شدند، كنار دريائى منزل كردند ، چون بارهارا زمين نهادند فرمان خدا رسيد وهمه مردند عابرين بدنهاى ايشان را از ميان راه كنار كشيدند ؛ مدتى گذشت يكى از پيمبران بنى اسرائيل بنام ارميا از آنجا ميگذشت اين هيئت را كه ديد عرض كرد پروردگارا ! ايكاش اينان را زنده ميكردى تا شهرهارا آباد كنند ، و فرزندانى توليد كنند كه چون ديگران تورا بپرستند وحى شد : ميخواهى براى تو زنده شان كنم ؟ عرض كرد آرى خداوند همه را زنده كرد ؛ وهمراه وى فرستاد .

پس اين عده هم پس ازمرگ بدنيا برگشتند و باز بمرگ طبيعى خود مردند .

سى و نهم باز صدوق در اعتقادات در بارهٔ اين آيه « يا مثل آنكه بقريه اى كه سقف هايش فرو ريخته بود عبور كرد گفت خدا چگونه مردم اينجا را كه مرده اند زنده ميكند ؟ خدا وى را ميراند و پس ازصدسال زنده اش كرد بقره : ٢٥٩ » مى فرمايد اين هم صدسال مرده بود سپس بدنيا برگشت و باز بأجل خود مرد و اين عزير ، و بروايتى ارميا (ع) بود .

الاربعون مارواه ابن بابویه ایضاً في اعتقاداته مرسلا في قصة المختارین من قوم موسی لمیقات ربه وقوله تعالی : « ثم بعثناکم من بعد موتکم » قال : انهم لما سمعوا کلام الله قالوا: لانصدّق به حتي نری الله جهرة فاخذتهم الصاعقة فماتوا فقال موسی : یارب ما اقول لبنی اسرائیل اذا رجعت الیهم ؟ فأحیاهم الله عز وجل ثم رجعوا الی الدنیا فأکلوا وشربوا و نکحوا النساء ، وولدت لهم الاولاد ، وبقوافیها ثم ماتوابآجالهم .

الحادی والاربعون مارواه ابن بابویه ایضاً في اعتقاداته مرسلا ان عیسی کان یحیي الموتی باذن الله و ان جمیع الموتی الذین أحیاهم عیسي علیه السلام باذن الله رجعوا الی الدنیا وبقوا فیها ثم ماتوا بآجالهم .

الثانی والاربعون ما رواه ابن بابویه ایضاً في اعتقاداته مرسلا ان اصحاب الکهف لبثوا في کهفهم ثلثمأة سنین وازدادوا تسعا ثم بعثهم الله فرجعوا الی الدنیا لیتسائلوا بینهم وقصتهم معروفة ، قال ابن بابویه : فان قال قائل : قد قال الله : «وتحسبهم ایقاظاً وهم رقود» ؟ قیل له : انهم کانوا موتی وقد قال الله عزوجل : «من

چهلم : بازهم صدوق دراعتقادات ، درقصهٔ آن هفتاد نفر انتخاب شده قوم موسی که خدا میفرماید «سپس شمارا پس ازمرگ زنده کردیم» حدیثی نقل میکند که: چون کلام خدا را شنیدند گفتند ما تاوی را آشکارا نبینیم تصدیق نمیکنیم ، آنگاه صاعقه همه را گرفت ومردند ، موسی عرض کرد : پروردگار را ! هنگامی که برگردم جواب بنی اسرائیل را چه گویم ؟ خداوند زنده شان کرد ، بدنیا برگشتند ، خوردندو آشامیدندوزن گرفتند و بچه پیدا کردند ، مدتی هم بودند سپس بمرگ خویش مردند .

چهل ویکم : بازهم صدوق در اعتقادات روایت میکند که حضرت عیسی باذن خدا مرده زنده میکرد ، وهمهٔ مردگانی را که زنده کرد بدنیا برگشتند ، مدتی هم ماندند ، سپس بمرگ خویش مردند .

چهل ودوم : بازهم صدوق دراعتقادات روایت میکند که : اصحاب کهف سیصدونه سال درغار ماندند ، سپس خدا زنده شان کرد تا با یکدیگر سؤال و جواب کردند ، وقصه معروف است ، اگر کسی گوید : اینان نمرده بودند چون خداوند میفرماید : « گمان میکنی

بعثنا من مرقدنا هذا ماوعد الرحمن وصدق المرسلون» وان قالوا ذلك فانهم كانوا موتي ومثل هذا كثير « انتهى » .

الثالث والاربعون مارواه الشيخ تقي الدين ابراهيم بن علي العاملي الكفعمي في مصباحه في الفصل الثلاثين في ادعية الانبياء عليهم السلام دعاء آصف عليه السلام ، روى انه أتى بعرش بلقيس بهذا الدعاء وانّ به كان عيسى عليه السلام يحيى الموتي ؛ و هو : « اللهم انى اسئلك بانك لا اله الاّ انت» و ذكر دعاءاً قصيراً .

الرابع والاربعون ما رواه الشيخ الجليل أبو منصور أحمد بن علي بن أبي طالب الطبرسي في كتاب الاحتجاج على أهل اللجاج في احتجاج الصادق عليه السلام على الزنديق الذى سأله عن مسائل كثيرة في حديث طويل يقول فيه الزنديق : فلو ان الله ردّ الينا من الاموات في كل مأة عام لنسأله عمن مضى منا الى ماصاروا و كيف حالهم ؟ فقال أبو عبدالله عليه السلام : هذه مقالة من أنكر الرسل و كذّبهم ، ان الله أخبر

بيداد　درصورتيكه خفته اند سورهٔ كهف ١٨ ؟

جواب گوئيم : مردن را هم خفتن ميگويند ، بدليل اينكه خدا از قول اهل محشر نقل ميكند كه گويند : « كه مارا ازخوابگاه خويش بر انگيخت ؟ اين همان است كه خدا وعده ميداد و پيمبران راست ميگفتند ، يس: ٥٢ اينان كه قطعاً مرده بودند ، امثال اين تعبيرها زياداست ، پايان كلام صدوق .

چهل و سوم : شيخ كفعمى درفصل سى ام مصباح - كه دردعاهاى انبيا است - در دعاى آصف عليه السلام روايت ميكند كه آصف تخت بلقيس را بوسيلهٔ اين دعا آورد حضرت عيسى هم باهمين مرده زنده ميكرد و آن دعا اين است : اللهم انى اسألك بانك لااله الا انت تا آخر دعا كه دعاى كوچكى است .

چهل و چهارم : ابو منصور طبرسى در كتاب احتجاج ؛ درمباحثات حضرت صادق (ع) با آن مرد بى عقيده اى كه مسائل زيادى پرسيد ، نقل ميكند كه گفت : خوب بود خدا هرصد سال بعضى از مردگان را زنده كند تا شرح حال مردگانمانرا از آنها بپرسيم ، حضرت فرمود اين گفتار اشخاصى است كه پيمبران را انكار و تكذيب كردند ، زيرا خداوند در كتابهاى

فی کتابه علی لسان الانبیاء حال من مات منا أفیکون أحد أصدق من الله و رسله ؛ وقد رجع الی الدنیا ممن مات خلق کثیر ، منهم أصحاب الکهف أماتهم الله ثلثمأة عام وتسعة ثم بعثهم فی زمان قوم انکروا البعث لیقطع حجتهم ، وأمات الله ارمیاء النبی صلی الله علیه وآله الذی نظر الی خراب بیت المقدس فقال : أنّی یحیی هذه الله بعدموتها فأماته الله مأة عام ثم أحیاه وبعثه « الحدیث » .

الخامس والاربعون ما رواه الطبرسی ایضاً فی الاحتجاج فی احتجاج الصادق علیه السلام علی بعض أعداء الدین فی حدیث قال : ان الله أمات قوماً خرجوا عن أوطانهم ، هاربین من الطاعون لا یحصی عددهم فأماتهم الله دهراً طویلا حتی بلیت عظامهم ، وتقطعت أوصالهم وصاروا تراباً ، فبعث الله فی وقت أحبّ ان یری عباده قدرته نبیاً یقال له حزقیل فدعاهم فاجتمعت أبدانهم و رجعت فیها أرواحهم و قاموا کهیئة یوم ماتوا لا یفتقدون من أعدادهم رجلا ، و عاشوا بذلك دهراً طویلا .

آسمانی بزبان انبیاء حال مردگان را بیان کرده ، ازخدا وپیغمبر راستگو تر هم هست ؛ علاوه عدهٔ زیادی هم بدنیا برگشتند ، ازجمله اصحاب کهف که سیصدو نه سال مرده بودند ودرزمان مردمی که منکر قیامت بودند خدازنده شان کرد ؛ تا حجت برآنان تمام شود ، ارمیای پیغمبر را هم که خرابه‌های بیت المقدس رادید و گفت : چگونه خدا مردم اینجا را زنده میکند ؟ میراند و پس ازصد سال زنده اش کرد ، و برای دعوت مردم فرستادش ! «تاآخر حدیث» .

چهل و پنجم : باز طبرسی در احتجاج ـ درمباحثات حضرت صادق (ع) با یکی از دشمنان دین ـ درحدیثی نقل میکند که فرمود : خدا عدهٔ بیشماری را که ازطاعون فرار کردند میراند ، روزگاری دراز باین حال بودند ، استخوانها پوسید ؛ بندها از هم جدا شد ، همه خاك شدند ، تا موقعی که خدا خواست قدرت خویش را به بندگان بنماید پیغمبری بنام حزقیل فرستاد تاآنان را صدازد ، بدنها گردآمد وروحها ببدنها برگشت و بهمان هیئت که مرده بودند همه برخاستند یك نفرشان هم کم نبود ، روزگاری درازهم دردنیا زندگی کردند .

السادس و الاربعون ما رواه الطبرسي ايضاً في احتجاج الصادق عليه السلام في حديث طويل، قال: وان الله تعالى أمات قوماً خرجوا مع موسى حين توجّه الي الله فقالوا: أرنا الله جهرة فأماتهم الله ثم أحياهم «الحديث».

السابع و الاربعون ماروا الشيخ الجليل قطب الدين سعد بن هبة الله الراوندي في كتاب الخرايج والجرايح في أعلام فاطمة عليها السلام، عن المفضل بن عمر عن الصادق عليه السلام قال: لما تزوّج رسول الله صلى الله عليه وآله خديجة هجرتها نساء قريش و قلن: تزوّجت يتيم آل أبي طالب فقيراً لامال له، فلما حضرت ولادة فاطمة بعثت اليهن و طلبتهن فلم يأت منهنّ واحدة، فاغتمّت خديجة، فبينا هي كذلك اذ دخلت عليها أربع نسوة طوال كانهنّ من نساء بني هاشم، ففزعت منهنّ فقالت احديهن: لاتحزني يا خديجة فانا رسل ربك اليك ونحن اخواتك اناسارة و هذه آسية بنت مزاحم و هي رفيقتك في الجنة، وهذه مريم بنت عمران، و هذه ام البشر أمناحوا، بعثنا الله اليك لنلي منك ماتلي النساء من النساء، فجلست واحدة عن يمينها، واخرى عن شمالها،

چهل و ششم بازهم طبرسی درحدیثی طولانی درمباحثات حضرت صادق (ع) نقل میکند که فرمود: خداوند جمعی را که همراه حضرت موسی بوعده گاه حق رفتند و تقاضای دیدار خدا کردند؛ میراند وسپس زنده کرد «تا آخر حدیث».

چهل و هفتم قطب راوندی در کتاب خرائج از مفضل بن عمر روایت میکند که حضرت صادق (ع) فرمود: هنگامی که خدیجه بابیغمبر (ص) ازدواج کرد زنان قریش از او بریدند، گفتند به یتیم آل أبوطالب که فقیر بینوائی است شوهر کردهٔ، چون وقت تولد حضرت زهرا (ع) رسید آنان را برای کمك خواست هیچ یك نیامدند، ازاین پیش آمد غمگین بود که ناگاه چهارزن بلند بالا بهیئت زنان بنی هاشم وارد شدند، خدیجه وحشت کرد یکی ازآنها گفت اندوهگین مباش که مافرستادگان خدا، وخواهران توئیم من ساره ام، این آسیه دخترمزاحم همنشین تو دربهشت است، وآن مریم دختر عمران، وآن حوا مادر ماست، خداوند مارا فرستاده که در کار وضع حمل ترا کمك کنیم یکی طرف راست، ودیگری طرف چپ، ودیگری روبرو، وآن دیگر پشت سرش نشست تا

والثالثة بين يديها ، والرابعة من خلفها ، فوضعت فاطمة عليها السلام «الحديث» .

الثامن والاربعون ما رواه رئيس المحدثين أبو جعفر بن بابويه في كتاب الامالي في المجلس السابع و الثمانين عن أبي عبدالله أحمد بن محمد الخليلي عن محمد بن أبي بكر الفقيه عن أحمد بن محمد بن النوفلي عن اسحق بن يزيد عن حماد بن عيسى عن زرعة بن محمد الحضرمي عن المفضل بن عمر قال : قلت لابي عبدالله عليه السلام : كيف كانت ولادة فاطمة عليها السلام ؟ فذكر الحديث بطوله ، و فيه دخول النساء الاربع من الامم السالفة على خديجة عليها السلام كما رواه الراوندي ، الا انه لم يذكروا ام البشر وانما ذكر مكانها كلثم اخت موسى بن عمران عليه السلام .

التاسع والاربعون ما رواه الراوندي في كتاب الموازاة بين المعجزات الذي ألحقه و أضافه الى كتاب الخرايج والجرايح ، قال : قال الصادق عليه السلام : ان الله رد على ايوب أهله و ولده الذين هلكوا بأعيانهم ، و أعطاه مثلهم معه ، و كذلك رد الله عليه ماله ومواشيه بأعيانها وأعطاه مثلها .

الخمسون ما رواه الراوندي في كتاب الموازاة ايضاً عن الصادق عليه السلام قال : ان عزيراً أماته الله مائة عام ، ثم بعثه وأحياه وكان معه اللبن لم يتغير قال : ولما مر

حضرت زهرا سلام الله عليها متولد شد «تا آخر حديث» .

چهل و هشتم شيخ صدوق درمجلس هشتاد وهفتم كتاب أمالى ازمفضل بن عمر نقل ميكند كه گفت : ازحضرت صادق عليه السلام پرسيدم : تولد حضرت فاطمه سلام الله عليها چگونه بود ؟ ـ سپس قصهٔ ورود همان چهار زن را نقل ميكند اما بجاى حوا كلثم خواهر موسى بن عمران را نام ميبرد .

چهل و نهم راوندى در كتاب موازات كه ملحق بخرائج است نقل ميكند كه حضرت صادق (ع) فرمود : خداوند زن وفرزند حضرت ايوب را ـ كه مرده بودند ـ زنده كرد ، وبعدد آنان هم علاوه بوى عطا كرد ؛ وهمچنين مال وهشمش را عينش دارد كرد وهمان مقدارهم اضافه كرد .

پنجاهم : بازراوندى درهمان كتاب نقل ميكند كه حضرت صادق (ع) فرمود : خداوند «عزير» را ميراند وپس ازصدسال زنده كرد مقدارشيرى همراه داشت أبداً تغييرى

عزير على قرية وهى خاوية على عروشها خراب أهلها كلهم موتى ، فعلم انهم ماتوا بسخط الله ، فدعا ربه فقال تعالى : رش عليهم الماء ففعل فأحياهم الله وهم الوف وبعثه اليهم رسولا وعاش سنين .

الحادى والخمسون ما رواه الراوندى ايضاً في كتاب الموازاة رفعه قال : ان عيسى عليه السلام بعث رجلا الى الروم لايداوى رجلا الا أبراه ، ثم بعث آخر وعلمه الذى يحيى به الموتى ، فدعا الروم فأدخل على الملك فقال : انا أحيى الموتى وكان للملك ولد قدمات ، فركب الملك و الناس معه الى قبر ابنه ، فدعا رسول عيسى وآمن طبيب الملك الذى هو رسول المسيح اولا ، فانشق القبر و خرج ابن الملك ثم جاء يمشى حتى جلس فى حجر أبيه فقال : يابنى من أحياك ؟ فنظر الى الرسولين فقال : هذا وهذا ، فقاما وقالا : أيها الملك انا رسول المسيح فآمن الملك

نكرده بود ، وچون بقريه‌اى گذشت كه همه سقفهايش روى هم ريخته بود ومردمش مرده بودند ، فهميد كه بغضب خدا مرده‌اند ، دعا كرد كه خدا زنده شان كند ، خطاب شد آب بر آنان بپاش چون پاشيد خداوند همه آنان را كه هزاران نفر بودند زنده كرد ، وعزير را پيغمبر شان قرار داد و سالیانی هم درميانشان بود .

پنجاه و يكم بازهم راوندى درهمان كتاب نقل ميكند كه حضرت عيسى مردى را براى دعوت ودرميان فرستاد كه هرمريضى را مداوا ميكرد شفامى يافت ، سپس ديگرى را فرستاد ومرده زنده كردن را بوى آموخت چون بكاردعوت پرداخت وى را گرفته نزد پادشاه بردند ، در حضور پادشاه دعوى كرد كه من مرده زنده ميكنم ، اتفاقاً سلطان پسرى داشت مرده بود ، بناشد براى اثبات مدعاى خود آن پسر را زنده كند ، شاه سوار شد ومردم هم بدنبالش بجانب قبر رفتند فرستاده عيسى را حاضر كرد ضمناً دكتر شاه هم كه آن فرستادهٔ ديگر حضرت عيسى بود قبلا ايمان آورده بود ـ دعا كرد ، قبر شكافته شد و شاهزاده بيرون آمد ، و بطرف پدر رفت و در دامنش نشست ، شاه گفت : پسر جان ، كه تو را زنده كرد ؟ بآن دو نفر نگاه كرده ، گفت : اين و اين ، اين گاه فرستاده ها ازجا بر خاسته گفتند : پادشاها ما فرستادگان حضرت مسيحيم ، هماندم شاه و

و أهل بيته في الحال .

الثاني و الخمسون ما رواه رئيس الطائفة أبو جعفر الطوسي في أوائل كتاب الغيبة مرسلا قال : و ان أصحاب الكهف قد أخبر الله عنهم انهم بقوا في كهفهم ثلثمائة سنة وازدادوا تسعاً ، ثم أحياهم الله تعالى فعادوا الى الدنيا ورجعوا الى قومهم ، وقد كان من أمر صاحب الحمار الذي نزل بقصته القرآن وأهل الكتاب ، يرون انه كان نبياً فأماته الله مأة عام ثم بعثه .

الثالث والخمسون ما رواه الحسن بن سليمان بن خالد القمي في رسالته نقلا من كتاب مختصر البصائر لسعد بن عبدالله عن أحمد بن محمد بن عيسى عن الحسن بن محبوب عن الحسين بن علوان عن محمد بن داود العبدي عن الاصبغ بن نباتة ان عبدالله بن الكوا قام الي أمير المؤمنين عليه السلام فقال : ان أبا المعمر يزعم أنك حدثته أنك سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله يقول : انا قدر أينا و سمعنا برجل أكبر سناً من أبيه فقال أمير المؤمنين عليه السلام : ان عزيراً خرج من أهله و امرأته في شهرها وله يومئذ خمسون سنة ، فابتلاه الله و أماته مأة عام ثم بعثه ورجع الى أهله و استقبله ابنه و

کسانش ایمان آوردند .

پنجاه و دوم : شیخ طوسی در اوائل کتاب غیبت روایت میکند که اصحاب کهف بشهادت قرآن سیصد و نه سال در غار ماندند ، سپس زنده شده بدنیا برگشتند و بسوی قومشان رفتند ، و نیز در بارهٔ آن صاحب الاغ هم قرآن گواهی میدهد که پس از مرگ زنده شد ، و در روایات اهل کتاب است که وی پیغمبری بود خداوند میراندش و باز زنده اش کرد .

پنجاه و سوم : حسن بن سلیمان قمی در رساله خود از اصبغ بن نباته نقل میکند که عبدالله کوا برخاست مقابل حضرت امیر المؤمنین (ع) ایستاد و گفت : ابو المعمر می گوید شما از پیغمبر نقل میکنید که فرموده : ما شخصی را دیده و شنیده ایم که از پدرش بزرگتر است ؟ فرمود : آری «عزیر» در سن پنجاه سالگی موقعی که عیالش نه ماهه آبستن بود از شهر خویش بیرون رفت ، بآن بلیه دچار شد که مرد و پس از صد سال خدا زنده اش کرد ، و بکسانش برگشت ، پسرش که صدساله شده بود برابرش آمد و عزیر

هو ابن مائة سنة ، ورد الله عزيراً الى الذى كان به ، و ان الله ابتلى قوماً بذنو بهم فأماتهم قبل آجالهم ، ثم ردهم الى الدنيا ليستوفوا أرزاقهم ؛ ثم أماتهم بعد ذلك ان الله قال فى كتابه : «واختار موسى قومه سبعين رجلالميقاتنا » فانطلق بهم فقالوا: «لن نؤمن لك حتى نرى الله جهرة» قال الله عزوجل : « فأخذتهم الصاعقة » يعنى الموت «وانتم تنظرون ثم بعثنا كم من بعد موتكم لعلكم تشكرون * وظللنا عليكم الغمام و انزلنا عليكم المن والسلوى» فهذا بعد الموت اذ بعثهم و ايضاً مثلهم «الملاء الذين خرجوا من ديارهم وهم الوف حذر الموت فقال لهم الله موتوا ثم أحياهم» ومثلهم عزيراً «أماته الله مأة عام ثم بعثه» يا ابن الكوا فلا تشكن فى قدرة الله عزو جل .

الرابع والخمسون ما رواه أيضاً نقلا من مختصر البصائر لسعد بن عبد الله عن محمد بن الحسين عن صفوان بن يحيى عن أبى خالد القماط عن حمران بن أعين عن أبى

دوباره زندگى را ازسر گرفت .

و نيز خداوند جمعى رابگناهانشان مؤاخذه كرد پيش ازوقت ميراندشان،وبازبعداً زنده‌شان كرد تا تتمهٔ رزق‌مقدر خويش‌را بخورند ، چنانكه درقرآن ميفرمايد :«موسى هفتاد نفر ازقومش‌را براى وعده گاه ماانتخاب كرد» آنان ر ابا خود برد « گفتند . ماتا خدارا آشكارا نه‌بينيم ايمان نياريم » خدا ميفرمايد : آنگاه صاعقه ـ يعنى مرگ ـ شمارا درحالى كه تماشا ميكرديد گرفت سپس بعداز مرگ زنده تان كرديم ، شايد سپاسگزارى كنيد ، وابرداسايبان شما كرديم وترنجبين ومرغ بريان (از آسمان) برايتان فرستاديم ؛ بقره : ٥٥ ـ٥٦» اينهاهم پس ازمرگ زنده شدند .

و نيز ميفرمايد : « مگر قصهٔ آنان را كه هزاران نفر بودند و از بيم مرگ از وطن بيرون رفتند ، خدا فرمود : بميريد ، سپس زنده شان كرد . ندانستى ، بقره ٢٤٣ » عزير هم مثل اينان بود كه مرد و پس از صد سال زنده شد ابن كوا در قدرت خدا شك نكن .

پنجاه و چهارم : باز حسن بن سليمان ازحمران بن اعين نقل ميكند كه گفت : بحضرت باقر (ع) عرض كردم : در بنى اسرائيل چيزى بوده كه نظيرش در ما نباشد ؟

جعفر ﷺ قال : قلت له : هل كان في بنی اسرائيل شیء لا يكون هيهنا مثله ؟ قال : لا، قال :فقلت:قوله تعالى:«ألم تر الى الذين خرجوا من ديارهم وهم الف حذر الموت فقال لهم الله موتوا ثم أحياهم» بل أحياهم الله تعالى حتى نظر الناس اليهم ثم أماتهم من يومهم أورد هم الى الدنيا قال : بل رد هم الي الدنيا حتى سكنوا الدور ، و أكلوا الطعام ونكحوا النساء ، ولبثوا بذلك ما شاء الله ثم ماتوا بالاجال .

الخامس والخمسون مارواه ابن بابويه في كتاب الامالی في المجلس السابع والثلاثين عن علی بن الحسين بن شاذويه عن محمد بن عبد الله بن جعفر الحميری عن أبيه عن يعقوب بن يزيد عن محمد بن أبی عمير عن ابان بن عثمان عن أبان بن تغلب عن عكرمة عن ابن عباس قال : لما مضي لعيسى ﷺ ثلاثون سنة بعثه الله عزوجل الى بنی اسرائيل فلقيه ابليس على عقبة بيت المقدس ، و هی عقبة أفيق ثم ذكر ما جری بينهما من المكالمات الى أن قال : فقال ابليس : أنت الذی بلغ من عظم ربوبيتك انك تخلق من الطين كهيئة الطير ، فتنفخ فيه فيصير طيراً فقال عيسى ﷺ : بل العظمة للذی خلقنی و خلق ما سخر لی قال ابليس : فأنت الذی بلغ من عظم ربو بيتك انك تحيی الموتی ؟ قال عيسی : بل العظمة للذی

فرمود . نه گفتم این عده‌ای که خدا درباره‌شان میفرماید «مگر قصهٔ آنان را که هزاران نفر بودند . ، ـ تا آخر آیه سابق ـ » اینها را خدا بدنیا برگرداند تا مردم ایشانرا دیدند وهمان روز مردند یا مدتی ماندند ؟ فرمود بدنیا برگشتند ، بطوری که درخانه‌ها نشستند وغذا خوردند ، زن گرفتند ، ومدتی بودند سپس بمرگ طبیعی مردند

پنجاه و پنجم شیخ صدوق درمجلس سی و هفتم کتاب أمالی نقل میکند که ابن عباس گفت : چون حضرت عیسی بسن سی سالگی رسید خداوند برای دعوت اسرائیلیان مبعوثش کرد ، در گردنه بیت المقدس ـ که آنرا گردنه افیق گویند ـ ابلیس وی را ملاقات کرد ومیانشان گفتگو هاشد . . . . شیطان گفت : توئی که عظمت خدائیت بجائی رسیده که از گل شبیه مرغی میسازی ودر آن میدمی پرنده میشود ؟ فرمود : عظمت آن خدائی دارد که مرا و آن مرغی را که تسخیر من کرده ، آفریده است ، گفت : توئی که عظمت خدائیت بآنجا رسید ، که مرده زنده میکنی ؟ فرمود : عظمت آن کسی دارد که من باذن او مرده زنده

باذنه احييهم ولابدّ من أن يميت ماأحييت ويميتني «الحديث» .

السادس والخمسون ما رواه علي بن ابراهيم بن هاشم في تفسيره عند قوله تعالى : «اوكالذى مرّ علي قرية» الاية قال : حدّثني أبي عن النضر بن سويد عن يحيى الحلبي عن هارون بن خارجة عن أبي عبدالله عليه السلام قال : لماعملت بنو اسرائيل بالمعاصي و ذكر الحديث بطوله ، وان الله سلّط عليهم بخت نصر فقتلتهم الى أن قال : فخرج ارميا فنظر الى سباع البرّ وسباع الطير تأكل من تلك الجيف ، ففكّر في نفسه و قال : أنى يحيى هذه الله بعد موتها فأماته الله مائة عام ثم بعثه اى أحياه لمارحم الله بني اسرائيل ، وأهلك بخت نصر ردّ بني اسرائيل الى الدنيا .

اقول : هذا الحديث مع قوة سنده جداً يدلّ على ان الله أحيى بني اسرائيل بعد القتل و أحيا نبيّهم بعد الموت وردّه اليهم فرجع و رجعوا الى الدنيا و بقوا مدة طويلة .

السابع والخمسون ما رواه الراوندي في الباب السابع من كتاب

میکنم وناچار آن مرده‌ای را که من زنده کنم ومرا میمیراند «تا آخر حدیث» .

پنجاه و ششم علی بن ابراهیم در تفسیر این آیه : « یامثل آنکس که بقریه ای گذشت » از هارون بن خارجه نقل میکند که حضرت صادق (ع) فرمود چون بنی اسرائیل در معصیت اصرار کردند . . . . خدا بخت النصر را بر آنان مسلط کرد تا شمشیر میانشان نهاد . . . ارمیا (از شهر) بیرون آمد دید درندگان زمینی وهوائی از آن مردارهامی خورند ، با خود گفت چگونه خدا اینانرا زنده میکند ! خداوند ویرا میراند و پس از صد سال زنده اش کرد ، هنگامی که رحمت خدا شامل اسرائیلیان شد و بخت النصر را هلاك کرد . کشتگان بنی اسرائیل راهم زنده کرد .

مؤلف گوید این حدیث ـ که سندش هم قوی است ـ دلالت دارد که خدا بنی اسرائیل را پس از کشته شدن زنده کرد ؛ و پیمبرشان راهم بعد از مرگ زنده کرد و بآنها برگرداند ، همه بدنیا برگشتند ، مدتی دراز هم زندگانی کردند .

پنجاه و هفتم : «راوندی» درباب هفتم کتاب خرائج از یونس بن ظبیان نقل میکند که

الخرائج و الجرایح عن یونس بن ظبیان قال : قلت للصادق عليه السلام : قوله عز و جل لابراهیم : «خذ أربعة من الطیر فصرهن الیك» الآیة قال : نعم قد کان ذلك فتحبون ان أریکم مثله «الحدیث» .

الثامن والخمسون ماروا ه الحسن بن سلیمان بن خالد القمی فی رسالته نقلا من کتاب مختصر البصائر لسعد بن عبدالله عن محمد بن الحسین بن أبی الخطاب عن وهب بن حفص عن أبی بصیر قال : دخلت علی أبی عبدالله عليه السلام فقلت : انا نتحدث ان عمر بن زمیل رجل کان فی بنی اسرائیل یقال له عبد ربه ، وکان یدعو أصحابه الی ضلالة فمات فکانوا یلوذون بقبره ویتحدثون عنده اذ خرج علیهم من قبره ینفض التراب من رأسه ویقول لهم : کیت و کیت .

التاسع والخمسون ماروا ه الثقة الجلیل سعد بن هبة الله الراوندی فی کتاب قصص الانبیاء باسناده عن ابن بابویه عن أبیه عن سعد بن عبدالله عن أحمد بن محمد بن عیسی عن محمد بن خالد البرقی عن اسمعیل بن ابراهیم عن أبی بکر عن زرارة عن أبی عبد الله عليه السلام ان داود کان یدعو أن یعلمه القضاء بما هو الحق عنده ، فأوحی الله الیه ان الناس لا یحتملون ذلك و انی سأفعل و أتاه رجلان استعدی أحدهما

گفت : راجع باین آیه «چهار مرغ بگیر و نزد خویش پاره پاره کن ، بقره : ۲۶۰ » ازحضرت صادق(ع) سؤال کردم ، فرمود : آری این قضیه واقع شد ، میخواهید که نمونهٔ آنرا بشما هم بنمایانم ؟ «تا آخر حدیث» .

پنجاه و هشتم : حسن بن سلیمان قمی در رسالهٔ خویش از ابو بصیر نقل میکند که گفت : خدمت حضرت صادق (ع) رسیده عرض کردم : درمیان ما معروف است که «عمر بن زمیل» مردی بود در بنی اسرائیل که وی را عبد ربه میگفتند ، و پیروانش را بگمراهی میخواند وقتی که مرد قبرش پناهگاه و مجلس انس پیروانش گردید ، روزی ناگهان از قبر بیرون آمد ، خاك از سر افشاند وچنین وچنان گفت .

پنجاه و نهم : «راوندی» در قصص الانبیاء از زراره نقل میکند که حضرت صادق(ع) فرمود : مدتی حضرت داود دعا میکرد که خداوند حکم بحق واقعی بوی بیاموزد ، وحی رسید مردم تاب اینگونه حکم را ندارند اما (برای امتحان) بتو میآموزم ، روزی دو نفر آمدند که یکی

على الآخر فأمر المستعدى عليه أن يقوم الى المستعدى فيضرب عنقه الى أن قال : فأوحي الله اليه انّ هذا المستعدى قتل أبا هذه المستعدى عليه ، فأمرت فضربت عنقه قوداً بأبيه وهو مدفون في حائط كذا و كذا تحت صخرة كذا فأته فناده باسمه فانه سيجيبك ، فسئله فخرج اليه داود فناداه يا فلان فقام ، فقال : لبيك يانبي الله فقال : من قتلك ؟ فقال : فلان فقالت بنو اسرائيل : سمعناه يقول «الحديث» .

المتون مارواه ايضاً فيه عن ابن بابويه عن محمّد بن ابراهيم الطالقانى عن أحمد بن محمّد بن سعيد الهمدانى عن أحمد بن عيسى عن احمد بن محمّد بن أبى نصر عن أبان بن عثمان عن محمّد الحلبى عن أبى عبد الله عليه السلام قال : ان عيسى بن مريم بعث الى رسول الروم و علمه مابه يحيى الموتى فأخبروا الملك وكان ابنه مات ، فركب الملك والناس الى قبر ابن الملك فدعا رسول المسيح و أمّن طبيب الملك الذى هو رسوله ايضاً ، فانشقّ القبر فخرج ابن الملك ثم جاء يمشى حتى جلس في حجر أبيه فقال : يابنى من أحياك ؟ فنظر وقال : هذا وهذا «الحديث» .

اقول : وقد تقدّم مايدلّ على مضمون هذا الباب ، و يأتى مايدل عليه فى الباب الذى بعده وغيره، ولايخفى ان مضمون البابين واحد لكنّنى جعلت الاحاديث

ازديگرى شكايت داشت ، ازجانب خدادستور آمد كه مدعى عليه برخيزد شاكى را گردن بزند سپس وحى آمد كه اين شاكى پدر اورا كشته بود ، وبعنوان قصاص دستور دادم گردنش را بزند ، اگر ميخواهى بدانى برو برسر قبر او كه در فلان باغ زير فلان سنگ است ، ووى را بنام صدا زن جوابت ميدهد قصه را ازخودش بپرس ، داود حركت كرده رفت برسر قبر ووى را صدازد كشته برخاست گفت : لبيك! اى پيغمبر خدا، فرمود كه ترا كشت؟ گفت : فلان ، بنى اسرائيل گفتند ماهمه صداى او راشنيديم «تا آخر حديث» .

ششم : بازراوندى درقصص الانبياء حديث پنجاه ويكم را ازمحمد حلبى ازحضرت صادق (ع) روايت ميكند .

مؤلف گويد : علاوه براين شصت حديث احاديثى سابقا گذشت واحاديثى هم درابواب بعد بيايد كه همه دلالت دارد كه درامتهاى سابق مردگانى زنده شده اند ، ومضمون اين باب

قسمین ، لان منکر الرجعة قد رجع الی الاقرار برجعة الشیعة وغیرهم من الرعیة وتوقف فی الاقرار برجعة الانبیاء والائمة علیهم السلام ، فأردت أن یکون القسم الثانی مجموعاً فی باب مفرد والا فالقسمان دالان علی مضمون واحد ، وقد تجاوزا حد التواتر المعنوی ، مع انی لم أنقل جمیع ماورد فی ذلك، و مع ضمیمة أحادیث الباب الرابع یتم الاستدلال علی الرجعة مع قطع النظر عن الاحادیث الاخبار بالرجعة الصریحة بالکلیة ، فکیف اذا انضم الجمیع بعضه الی بعض والله الموفق .

الباب السادس

فی اثبات ان الرجعة قد وقعت فی الانبیاء و الاوصیاء السابقین علیهم السلام

والاحادیث فی ذلك ایضاً کثیرة وأنا اقتصر منها علی أخبار :

الاول ماروا ه ثقة الا سلام أبو جعفر الکلینی فی باب النوادر من کتاب الجنائز عن علی بن محمد عن بعض أصحابنا عن علی بن الحکم عن ربیع بن محمد عن عبد الله بن سلیم العامری عن أبی عبدالله علیه السلام قال ان عیسی علیه السلام جاء الی قبر یحیی

بامضمون باب بعد یکی است، لکن چون بعضی منکرین رجعت باز گشت شیعیان ومردم عادی را اقرار کردند اما درباز گشت انبیاوائمه علیهم السلام تأمل دارند ، دوبابش کردم ومناسب دیدم که قسم دوم را بابی جداگانه قراردهم ، وگرنه مضمون دوباب یکی است وبااینکه همه احادیث دوباب را نقل نکردم روایات ازحد تواتر معنوی متجاوز است وباضمیمهٔ حدیثهای باب چهارم ـ باصرف نظر از حدیثهای صریح دررجعت استدلال بر رجعت تمام میشود تا چه رسد که احادیث همهٔ ابواب بهم ضمیمه شود .

باب ششم

در اثبات وقوع رجعت در انبیا واوصیای گذشته

در این زمینه هم حدیث بسیار است امابذکر چند روایت اکتفا میشود :

اول ثقة الاسلام کلینی در باب «نوادر از کتاب جنائز» ازعبدالله بن سلیم عامری نقل میکند که حضرت صادق (ع) فرمود : حضرت عیسی برسر قبر یحیی بن زکریا آمد ـ

بن زكريا عليهما السلام وكان سأل ربّه أن يحييه له ، فدعاه فأجابه وخرج اليه من القبر فقال له : ما تريد منى ؟ قال : أريد أن تؤنسنى كما كنت في الدنيا ، فقال له يا عيسى : ماسكنت عنى حرارة الموت و أنت تريد أن تعيدنى الى الدنيا و تعود على حرارة الموت ، فتركه فعاد الى قبره .

الثاني مارواه الكليني في اوايل الروضة عن عدة من أصحابنا عن أحمد بن محمّد بن خالد عن الحسن بن محبوب عن أبى حمزة الثمالى و أبى منصور عن الربيع عن أبى جعفر عليه السلام ان نافعاً قال له : انى قرئت التورية والانجيل والزبور والقرآن وقد جئت اسئلك عن مسئلة لايجيب فيها الا نبيّ أو وصى نبى قال : سل عما بدالك قال : أخبرنى كم بين عيسى ومحمّد صلى الله عليه وآله ؟ قال : اخبرك بقولى أم بقولك ؟ قال : أخبرنى بالقولين جميعاً ، قال : أما في قولى : فخمسمأة سنة ، و امافى قولك : فستمائة سنة قال : فأخبرني عن قول الله عزوجل « واسئل من أرسلنا من قبلك من رسلنا » من الذى سأل محمّد صلى الله عليه وآله ؟ قال : فتلا ابوعبدالله عليه السلام هذه الاية : «سبحان الذى أسرى بعبده ليلا من المسجد الحرام الي المسجد الاقصى الذى بار كنا حوله لنريه من

وقبلا از خداخواسته بود كه وى را زنده كند ـ اورا صدا زد جواب داد وازقبر بيرون آمد عرض كرد : ازمن چه ميخواهى فرمودميخواهم مونس من باشى چنانكه دردنيا بودى عرض كرد اى عيسى هنوز تلخى مرگ ازكامم بيرون نرفته ، ميخواهى مرا بدنيا برگردانى و دوباره بچنگال مرگ گرفتارم كنى ؟ عيسى آزادش گذاشت بقبر برگشت .

دوم بازهم كلينى درأوائل روضهٔ كافى ازربيع نقل ميكند كه نافع (غلام پسرعمر كه از مخالفين أهلبيت (ع) بوده) بحضرت باقر عرض كرد : من تورات ، انجيل ، زبور و قرآن را خوانده‌ام اينك آمده‌ام ازشما چيزى بپرسم كه جز پيغمبر ياوصى پيغمبر نميتواند جواب دهد فرمود : هرچه ميخواهى بپرس گفت فاصلهٔ ميان حضرت عيسى و پيغمبر اسلام چقدر است ؟ فرمود بقول من يا بقول تو ؟ گفت بهردو قول ، فرمود : بقول من پانصدسال و بقول تو ششصدسال ، گفت پس چگونه خدا ميفرمايد : «ازپيمبران ما كه پيش از تو فرستاده‌ايم سؤال كن زخرف : ٤٥» محمد (ص) از كه سؤال كرد ؟ حضرت اين آيه را خواند «منزه است آنكه بندهٔ خويش را شبانه ازمسجد الحرام بمسجد اقصائى كه اطرافش

آیاتنا » فکان من الایات التی رآها حین اسری به الی البیت المقدس أن حشر الله عز ذکره الاولین والاخرین من النبیین والمرسلین ، ثم نزل جبرئیل فأذن شفعاً وأقام شفعاً ، وقال في اذانه : حیّ علی خیر العمل ثم تقدم محمد ﷺ فصلی بالقوم ثم قال عزوجل : یا محمد واسئل من أرسلنا من قبلك من رسلنا ، ثم ذکر ما وقع بینه وبینهم من السؤال والجواب فقال نافع : صدقت یا أباجعفر.

الثالث ماروا ه الکلینی ایضاً فی الروضة فی حدیث عنوانه حدیث نصرانی الشام مع الباقر علیه السلام ، عن عدة من أصحابنا عن أحمد بن محمد بن خالد عن اسمعیل بن أبان عن عمرو بن عبدالله الثقفی وذکر حدیث اخراج هشام بن عبدالملك أبا جعفر الباقر علیه السلام من المدینة الی الشام ، و ما وقع بینه و بین عالم النصاری من السؤال والامتحان الي أن قال النصراني : یامعشر النصاری والله لا سئلنه عن مسئلة یر تطم فیها کما یرتطم الحمار فی الوحل ، فقال له : سل ، فقال : أخبرنی عن رجل دنا من امرأته فحملت باثنین ، حملت بهما جمیعاً في ساعة واحدة ، و ولدتهما فی ساعة واحدة ، وما تافي ساعة واحدة ، ودفنا فی ساعة واحدة ، وعاش أحدهما خمسین ومائة

را برکت داده‌ایم سیرداد تا آیات ونشانه‌های خویش بدو بنمائیم سوره بنی اسرائیل ، آیهٔ ۱» وفرمود : ازجمله نشانه‌هائی که آن شب دیداین بود که خدا همهٔ پیمبران مرسل وغیر مرسل را محشور کرد وجبرئیل نازل شد اذان واقامه را جفت جفت گفت ـ ودر أذان «حی علی خیر العمل» هم بود سپس محمد (ص) بنماز ایستاد و أنبیا بوی اقتدا کردند آنگاه خداوند باو خطاب کرد از آن پیمبران ما که پیش از تو فرستادیم سؤال کن بعد سؤال وجواب آنان را نقل میکند ، در آخر نافع میگوید : ای أبوجعفر درست فرمودی .

سوم بازهم کلینی در کتاب روضه در حدیثی بعنوان حدیث نصرانی شام با حضرت باقر (ع) قصهٔ احضار هشام بن عبد الملك حضرت باقر را ازمدینه بشام وپرسشهای امتحانی یك عالم نصرانی از آنجناب را نقل میکند تا اینجا که نصرانی گفت : ای گروه نصاری اینك سؤالی ازاو بکنم که درجواب بماند ، فرمود : بپرس ، گفت آن دو پسر که بودند که یك شب مادرشان بهردو آبستن شد ، یك ساعت نطفه‌شان بسته شد ؛ یکساعت بدنیا آمدند ، یك ساعت هردو مردند ، یك ساعت هم بخاك رفتند اما یکی صدو پنجاه سال عمر کرد ،

سنة : وعاش الاخر خمسين سنة ، فقال أبوجعفر عليه السلام : هما عزير وعزرة ، حملت امهما بهما على ما وصفت ، و وضعتهما على ما وصفت ، وعاش عزير وعزرة كذا و كذا سنة، ثم أمات الله عزيراً مائة سنة ، ثم بعثه فعاش مع أخيه عزرة هذه الخمسين سنة وماتا كلاهما في ساعة واحدة ، فقال النصراني : مارأيت بعيني قط أعلم من هذا الرجل «الحديث» .

و رواه الراوندى في كتاب الخرايج و الجرايح بلفظ آخر ، و صرح هناك بأن الله أكرم عزيراً بالنبوة عشرين سنة ، ثم أماته مأة سنة ثم أحياه فعاش ثلاثين سنة .

الرابع مارواه الكليني ايضاً في الروضة عن علي بن ابراهيم عن أبيه و أحمد بن محمد الكوفي عن علي بن عمرو بن أيمن جميعاً عن محسن بن أحمد بن معاذ عن أبان بن عثمان عن بشير النبال عن أبي عبدالله عليه السلام قال : بينا رسول الله صلى الله عليه وآله جالساً اذ جاءته امرأة فرحب بها و اخذ بيدها و أقعدها ، وقال : ابنة نبي ضيعه قومه خالد بن سنان دعاهم فأبوا أن يؤمنوا الى أن قال : ثم قال لهم : تؤمنون بي ؟ قالوا : لا ، قال :

ديگرى پنجاه سال ، فرمود عزير و عزره بودند ، مادرشان بهمان نحو كه گفتى آبستن شد و بهمان نحو زائيد وچند سالى باهم زندگى كردند سپس خداوند عزير را براى مدت صد سال ميراند ؛ وپس از صد سال زنده اش كرد ، تتمه مدت پنجاه سال را با برادرش بسر برد ودر يك ساعت هردو مردند ،نصرانى گفت : تا كنون از اين مرد دانشمندتر نديده ام «تا آخر حديث» ،

اين حديث را راوندى هم درخرائج بالفاظ ديگرى نقل ميكند ودر آنجا ميگويد : خداوند عزير را به پيمبرى گرامى داشت ،بيست سال زنده بود و مرد سپس زنده شد و باز پس از سى سال مرد .

چهارم : بازهم كلينى در كتاب روضه از بشير نبال نقل ميكند كه حضرت صادق(ع) فرمود حضرت رسول (ص) نشسته بود زنى وارد شد ، حضرت باوى تعارف كرد ، ودستش را گرفت نشاندش ، فرمود : دختر خالد بن سنان پيغمبر است كه قومش حقش را ضايع كردند ، دعوتشان كرد نپذيرفتند فرمود : بمن ايمان ميآوريد ؟ گفتند : نه فرمود من فلان روز ميميرم

فانی مت یوم کذا و کذا ، فاذا أنامت فادفنونی فانه سیجیئ عانة من حمر یقدمها غیر أبتر ، حتی یقف علی قبری ، فانبشونی و سلونی عما شئتم ، فلمامات دفنوه و کان ذلك الیوم ، اذ جاءت العانة فاجتمعوا و جاءوا ریدون نبشه فقالوا : ماأمنتم به في حیوته فکیف تؤمنون به بعد موته ؟ فاترکوه فترکوه .

ورواه الراوندی في کتاب الخرایج والجرایح وفي قصص الانبیاء نحوه .

الاول : لاریب انهم لونبشوه لعاش و رجع حیاً کما أخبرهم علیه السلام ، بل لعله عاش في ذلك الوقت ولو نبشوه لوجدوه حیاً .

الخامس ما رواه الکلینی في کتاب العشرة في باب حد الجوار عن عدة من أصحابنا عن سهل بن زیاد عن علی بن اسباط عن عمه یعقوب بن سالم عن اسحق بن عمار عن الکاهلي قال سمعت أباعبدالله علیه السلام یقول : ان یعقوب لما ذهب منه یوسف و بنیامین نادی یارب أما ترحمني اذهبت ابنی؟ فقال الله عزوجل : لوامتهما لا حییتهما لك «الحدیث».

السادس ما رواه رئیس المحدثین أبو جعفر بن بابویه فی کتاب من لایحضره

وقتی که مردم بخاکم بسپارید ، طولی نمیکشد یك گله خر وحشی که پیشاهنگشان دم بریده است برسر قبرمن میآید ، چون اینها آمدند قبررا بشکافید وهرچه میخواهید ازمن بپرسید ، هنگامی که مرد وروز موعود رسید وحشیان آمدند ، عده‌ای جمع شده‌خواستند بوصیتش عمل کنند ؛ بعضی گفتند : درزندگی بوی‌ایمان نیاوردید ؛ اکنون که مرده‌ایمان میآورید ؛ واگذاریدش ؛ از این‌جهت کناررفتند ، و بوصیت عمل‌نکردند . این حدیث را راوندی‌هم‌در خرائج‌وقصص‌الانبیاء بهمین نحونقل‌میکند .

مؤلف گوید: بی‌شبهه اگر قبررا شکافته‌بودند همانطور که‌خودفرموده بودزنده‌میشد ، بلکه‌شاید اصلازنده‌بوده‌واگرقبررا میشکافتند میدیدند زنده‌است .

پنجم : بازهم کلینی در کتاب‌عشرت ، باب «حدجوار» ازاسحاق‌بن عمارکاهلی نقل میکند که گفت : شنیدم‌حضرت‌صادق(ع)میفرمود : هنگامی که‌یعقوب‌بفراق‌یوسف‌و بنیامین گرفتار شد عرض کرد : پروردگارا ! پسرانم را از جلو چشمم بردی ، بر من ترحم نمیکنی ؟ خطاب‌شد : اگرآنان‌راهم میرانده‌بودم بخاطرتوزنده‌میکردم «تاآخرحدیث» .

ششم : شیخ‌صدوق در کتاب‌من‌لا یحضر ، درباب «فرض‌الصلوة» ازحضرت‌صادق(ع)

الفقيه في باب فرض الصلوة قال : قال الصادق عليه السلام : ان رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم لما اسرى به الى السماء أمره ربه بخمسين صلوة ، فمر على النبيين نبي نبي لا يسألونه عن شيء حتى مر على موسى بن عمران عليه السلام فقال : بأي شيء أمرك ؟ قال : بخمسين صلوة ، قال : اسئل ربك التخفيف ، فان امتك لا تطيق ذلك «الحديث» وفيه كلام طويل بين موسى ومحمد عليهما السلام .

اقول : قد ظهر من هذا و من الحديث الثاني ان جميع الانبياء السابقين رجعوا و أحياهم الله تعالى ليلة الاسرى و يأتي مثل ذلك ان شاء الله تعالى .

السابع مارواه ابن بابويه ايضاً في الكتاب المذكور باسناده عن زيد بن علي بن الحسين عليه السلام قال : سألت أبي سيد العابدين عليه السلام عن جدنا رسول الله صلى الله عليه وآله لما عرج به الى السماء و امره ربه بخمسين صلوة كيف لم يسأل التخفيف عن امته حتى سأله موسى بن عمران ؟ فقال : انه كان لا يقترح على ربه ولا يراجعه ، فلما سأله موسى و صار شفيعاً لامته لم يجز له رد شفاعة اخيه موسى عليه السلام «الحديث» .

نقل ميكند كه شبى كه پيغمبر (ص) را بآسمان بردند ازجانب خدا به پنجاه نماز مأمور شد ، چون به پيمبران گذشت هيچيك ازوى سؤالى نكردند تا بموسى بن عمران رسيد ، عرض كرد ازطرف خدا چه دستورى دارى ؟ فرمود : پنجاه نماز (در شبانه روز) عرض كرد : از خدا بخواهيد تخفيف دهد كه امت شما طاقت ندارند «تا آخر حديث» و دراين حديث گفتگوى مفصلى از آنان نقل شده .

مؤلف گويد : از اين حديث وحديث دوم معلوم ميشود كه شب معراج همه انبياى گذشته زنده شدند و بدنيا برگشتند ، چنانكه نظير اين در حديثهاى بعد هم بيايد .

هفتم : بازصدوق درهمان كتاب از زيد بن على بن الحسين نقل ميكند كه گفت : بپدرم حضرت سجاد (ع) عرض كردم : شب معراج كه جد ما به پنجاه نماز مأمور شد چگونه خود خواهش تخفيف نكرد تاوقتى كه حضرت موسى اشاره كرد ؟ فرمود : آنجناب در دستور خدا هيچ چون وچرا وخواهشى نداشت اما وقتى كه حضرت موسى اشاره كرد و براى امت شفاعت كرد براى وى روا نبود كه شفاعت برادرش را رد كند «تا آخر حديث» . اين حديث را در علل-

ورواه في العلل في باب مفرد ، و رواه في الامالي في المجلس السبعين عن محمد بن محمد بن عصام ، عن محمد بن يعقوب ، عن محمد بن علي ، عن محمد بن سليمان ، عن اسمعيل ، عن جعفر بن محمد التميمي ، عن الحسين بن علوان ، عن عمرو بن خالد ، عن زيد بن علي مثله .

الثامن مارواه ابن بابويه في عيون الاخبار في باب ذكر مجلس الرضا عليه السلام مع أهل الاديان وأهل المقالات قال : حدثنا جعفر بن علي بن أحمد الفقيه عن الحسن بن محمد بن الحسن بن صدقة عن محمد بن عمر بن عبد العزيز قال : حدثني من سمع الحسن بن محمد النوفلي يقول : وذكر الحديث يقول فيه الرضا عليه السلام : ثم موسى بن عمران وأصحابه الذين كانوا سبعين اختارهم وصاروا معه الي الجبل فقالوا : أرنا الله كما رأيته فقال : اني لم أره ، فقالوا : لم نؤمن لك حتى نرى الله جهرة فأخذتهم الصاعقة فاحترقوا عن آخر هم ، و بقي موسى وحيداً فقال : يا رب انى اخترت منهم سبعين رجلا ، فجئت بهم و ارجع و حدى فكيف يصدقني قومي بما اخبرهم به ؟ فأحيا هم الله تعالى من بعد موتهم . « الحديث » و رواه الطبرسي في الاحتجاج .

اقول : سيأتي ما يدل على ان الله تعالى أحياهم و بعثهم انبياء مرسلين

در بابی جداگانه ـ ودر مجلس هفتادم امالی هم از زید بن علی بهمین نحو روایت میکند .

هشتم : بازهم صدوق در کتاب عیون در گفتگوی حضرت رضا (ع) باعلمای ادیان ومذاهب از حسن بن محمد نوفلی ـ درضمن حدیثی ـ نقل میکند که حضرت فرمود : سپس (جمله مربوط بما قبل است) موسی بن عمران و آن هفتاد نفر که انتخابشان کرد وباخود بکوه طور برد ، و گفتند : چنانکه تو خود خدارا دیده‌ای بماهم بنما ، گفت : من ندیده‌ام ، گفتند ماتاخدارا آشکارا نه بینیم ایمان نیاوریم ، آنگاه صاعقه همه راسوزاند ، موسی تنها ماند عرض کرد : پروردگارا ! من این هفتاد نفررا انتخاب کردم وبا خود آوردم اکنون چگونه تنها بر گردم ، وچگونه مردم ازمن می پذیرند ؟ خداهمه رازنده کرد « تا آخر حدیث » .

این حدیث را طبرسی هم در احتجاج نقل میکند ، در بعض احادیث آینده

وغير مرسلين ، ومعلوم ان مقتضى قواعد الامامية ان الانبياء معصومون قبل النبوة وبعدها فهذه رجعة لسبعين من المعصومين عليهم السلام فيجب أن يثبت مثله في هذه الامة لما تقدم، ويجب حينئذ ان يقال : انهم لم يطلبوا الرؤية لانفسهم ، بل طلبوها لقومهم ، فهو كقول موسى : «رب ارنى انظر اليك» ولابدّ من توجيهه بذلك ونحوه مما لاينافي العصمة .

التاسع ـ ماروا ه ابن بابويه في عيون الاخبار في باب مجلس آخر للرضا عليه السلام عند المأمون عن تميم بن عبد الله بن تميم عن أبيه عن حمدان بن سليمان عن على بن محمد بن الجهم عن الرضا عليه السلام في حديث طويل قال : ان موسى لما كلمه

نيز وارد شده كه خداوند اينان را پس از زنده كردن پيمبر مرسل ياغير مرسل قرار داد ، وچون بحسب قواعد اماميه پيمبران ما بايد هم پيش از پيغمبرى هم بعداز آن معصوم از گناه باشند ، بنابراين دراين قضيه هفتاد نفر معصوم زنده شدند ، پس بدليل حديثهائى كه گذشت بايددراين امت هم نظيرش باشد ، اينك اشكالى توليد ميشود كه اگر اينان معصوم بودند چگونه تقاضاى ديدن خدا كردند ؟ اما جوابش اينست كه شايد اين خواهش ، جدى وبمنظور خودشان نبوده بلكه نظير حضرت موسى كه عرض كرد : «پروردگارا ! خودرا بمن بنما تاترا ببينم» براى ديگران بوده كه بآنان بفهمانند خدا ديدنى نيست ، ويابايد توجه ديگرى ازاين قبيل كرد كه منامى عصمت نباشد (اين تأويل باظاهر قرآن سازگار نيست ، چون در آية ١٥٣ از سورهٔ نساء ميفرمايد : اهل كتاب از تو ميخواهند از آسمان كتابى برايشان بياورى ، ازموسى بزرگتر ازاين خواستند ، گفتند : خدارا آشكارا بما بنما وبسزاى ستمشان دچار صاعقه شدند ، سپس باوجود آن معجزه هائى كه بسويشان آمده بود گوساله پرستيدند . ازاين آيه صريحاً استفاده ميشود كه اين صاعقه براثر ظلم وستم وگناه آنان بوده ، بنابراين بايد براى آن روايات توجيه ديگرى كرد ، مترجم) .

نهم : بازهم صدوق در كتاب عيون درنقل يكى ديگر از بحثهاى حضرت رضا (ع) در مجلس مأمون درحديثى طولانى ازمحمد بن جهم روايت ميكند كه حضرت فرمود : هنگامى كه موسى كلام خدا را شنيد ، برگشت وجريان را بقومش خبرداد ، گفتند : ما تا خود سخن

الله رجع الی قومه فأخبرهم فقالوا : لن نؤمن لک حتی نسمع کلام الله وکانوا سبعمائة ألف رجل ، فاختار منهم سبعین ألفاً ، ثم اختار منهم سبعة آلاف ، ثم اختار منهم سبعمائة ، ثم اختار منهم سبعین رجلا لمیقات ربه ، فخرج به الی طور سیناء ؛ فلما سمعوا کلام الله قالوا : لن نؤمن لك حتی نری الله جهرة ، فبعث الله علیهم صاعقة فأخذ تهم بظلمهم فما توا ، فقال موسی : یا رب ما أقول لبنی اسرائیل اذا رجعت الیهم ؟ فقا لوا : انك ذهبت بهم فقتلتهم ، لا نك لم تکن صادقاً فأحیا هم الله و بعثهم معه .

و رواه الطبرسی ایضاً فی الاحتجاج مرسلا ، و یأتی ما یدلّ علی نبوتهم ان شاء الله تعالی .

العاشر ما رواه ابن بابویه في کتاب الخصال في باب الاربعة عن محمد بن الحسن بن الولید عن الصفار عن أحمد بن أبي عبد الله عن ابن محبوب عن هشام بن سالم عمن ذکره عن أبی جعفر ﷺ قال : ان الله لم یبعث أنبیاء ملوکاً في الارض الا أربعة بعد نوح ، ذوالقرنین واسمه عیاش ، وداود ، وسلیمان ، و یوسف (ع)» الحدیث»

خدارا نشنویم ایمان نیاریم ، موسی از آن جمعیت هفتصد هزار نفری هفتاد هزار نفر؛ واز آنان هفت هزار ، واز آنان هفتصد نفر ، واز آنان هفتاد نفر برای وعده گاه خدا انتخاب کرده باخود بکوه طور برد ، چون کلام خدارا شنیدند گفتند : ماتا خدارا آشکارا نه بینیم هرگز ایمان نیاریم دراثر این ظلمی که کردند خدا صاعقه‌ای فرستاد آنان را گرفت ، وهمه مردند ، موسی عرض کرد : پروردگارا ! اگر بنی اسرائیل گویند : توچون در دعوی پیمبری راستگو نبودی اینان را بردی کشتی من چه جواب گویم ! خداوند آنان را زنده کرد وهمراه وی فرستاد .

این حدیث را طبرسی هم در احتجاج نقل میکند در حدیثهای بعدهم بیاید که این عده به پیغمبری مبعوث شدند .

دهم بازهم صدوق در کتاب خصال درباب «خصلتهای چهارگانه» ازهشام بن سالم ازشخصی که نام برده نقل میکند که حضرت باقر (ع) فرمود : خداوند هیچ پیغمبری را سلطنت نداد بجز چهار کس بعداز نوح : ذوالقرنین که : نامش عیاش است ، دواد ، سلیمان ویوسف (ع) «تا آخر حدیث» .

اقول : و يأتي ما يدلّ على ان ذا القرنين قد رجع و أحياه الله بعد موته مرتين ، و في بعض الاخبار انه لم يكن نبيّاً ولاملكا بفتح اللام ، اى من ملائكة السماء ، لكن تلك الرواية مرجوحة كما يأتي في سندها ، و على تقدير ترجيح تلك الرواية فكونه ملكا بكسر اللام اى من ملوك الارض كاف في هذا المقام ، اذلا قائل برجوع أحد من هذه الامة يملك المشرق و المغرب بعد موته ، ويكون من غير الانبياء والائمة عليهم السلام .

الحادى عشر مارواه ابن بابويه في كتاب العلل فى العلة التى من أجلها سمى ذوالقرنين ذاالقرنين عن أبيه عن محمد بن يحيي عن الحسين بن الحسن بن أبان عن محمد بن اورمة عن القاسم بن عروة عن بريد العجلى عن الاصبغ بن نباتة عن أمير المؤمنين عليه السلام ان ابن الكوا قال له : أخبرني عن ذى القرنين ؟ فقال : لم يكن نبياً ولا ملكا ، ولم يكن قرناه من ذهب ولافضة ، ولكن كان عبداً أحبّ الله فأحبّه الله ، وانما سمى ذو القرنين لانه دعا قومه الى الله فضربوه على قرنه ، فغاب

مؤلف گوید پیغمبری ذوالقرنین باین خبر ثابت میشود ، ورجعتش هم باخباری که دلالت میکند دومرتبه پس ازمرگ زنده شد چنانکه خواهد آمد واینکه در بعضی روایات میفرماید ذوالقرنین نه پیغمبر بود ونه فرشته بعداً بیان میکنیم که بسبب ضعف سند پذیرفته نیست برفرض هم که قبول کنیم پیغمبر نبوده اما پادشاه که بوده همین مقدارهم برای اثبات مطلوب ماکافی است زیرا ثابت میشود که در امتهای گذشته پادشاهی که مشرق ومغرب را گرفت مردو زنده شد پس باید دراین امت هم نظیرش باشد وکسی نگفته که نظیراو غیرازانبیاء وامامان (ع) است .

یازدهم بازهم صدوق در کتاب علل درباب علت تسمیه ذوالقرنین از اصبغ بن نباته نقل میکند که ابن کوا احوال ذوالقرنین رااز أمیرالمؤمنین (ع) پرسید فرمودنه پیغمبر بود ونه فرشته شاخ طلا ونقره هم نداشت بنده‌ای بود خدارا دوست میداشت خدا نیز وی رادوست داشت باین جهت اورا ذوالقرنین - یعنی صاحب دوشاخ گفتند که قوم خویش را بخدا دعوت کرد ، ضربتی بریك طرف پیشانیش زدند ، مدتی ازنظرها پنهان شدوباز

عنهم حیناً ثم عاد الیهم فضربوه علی قرنه الآخر وفیکم مثله . ورواه الطبرسی فی الاحتجاج مرسلا .

اقول سیأتی التصریح بانهم لما ضربوه مات ، ثم أحیاه الله فرجع مرّتین ثم ملك مابین المشرق والمغرب .

وذکر رئیس المحدثین فی الخصال و فی کتاب کمال الدین و ذکر علی بن ابراهیم وغیرهما ان المراد بقوله : و فیکم مثله ، یعنی نفسه ای ان امیرالمؤمنین علیه السلام أخبرعن نفسه بان حاله کحال ذی القرنین ؛ فعلم من ذلك ان ذا القرنین لما ضرب علی قرنه مات کما مات أمیرالمؤمنین علیه السلام ، وانه یعود کما عاد ، ویملك کما ملك ، ویفهم من کتاب کمال الدین و تمام النعمة ان الله أوحی الی ذی القرنین و خاطبه بکلام طویل ، و کلفه بدعاء الناس الی دینه ، والحکم بینهم ، و ذلك یدل علی انه کان من الدعاة الی الله ومن حجج الله علی خلقه ، والمطلب حاصل علی کل حال وقد تقدم وجهه ویأتی مایؤیده ان شاء الله .

برگشت ودعوت خویش ازسر گرفت ، ضربت دیگری بآن طرف پیشانیش زدند ، درشما هم نظیر او هست .

این حدیث راطبرسی هم بدون سند - روایت میکند - ودر حدیثهای بعد بیاید که پس ازضربت خوردن مرد ، سپس خدا زنده اش کرد ودو مرتبه بدنیا برگشت ودفعهٔ اخیر سلطنت شرق وغرب یافت ، مرحوم صدوق درخصال ،واکمال ، وعلی بن ابراهیم ودیگران میفرمایند : مراداز اینکه فرمود : درشما هم نظیر اوهست ، خود آنجناب است از اینجا معلوم میشود که ذوالقرنین پس از ضربت مرده ، چنانکه أمیرالمؤمنین (ع) هم شهیدشد وآنجناب هم بدنیا برمیگردد وسلطنت میکند چنانکه او برگشت وسلطنت کردضمناً از کتاب اکمال معلوم میشود که بذو القرنین وحی شد ، ودر گفتگوی مفصلی خداوند دستور داد که مردم را بدین حق دعوت کند ومیان آنان حکم فرماید ازاینجا معلوم میشود دعوت بخدا میکرده وجزء حجتهای الهی بوده وبهر حال مقصد ما ثابت میشود ، چنانکه (در حدیث سابق) بیان کردیم وبعداً هم بیاید .

الثاني عشر-مارواه علي بن ابراهيم في تفسيره مرسلاان ذا القرنين لما ضرب علي قرنه مات خمسمأة سنة ، ثم عاش ورجع اليهم فضربوه على قرنه الآخر فمات خمسمأة سنة ثم عاش ورجع اليهم فدعا هم الى الله .

اقول : لعلّ هذا وجه تسميته عياشاً كما تقدم نقله ، و الله أعلم .

الثالث عشر-ما رواه الطبرسي في مجمع البيان في تفسير قوله تعالي : «او كالذى مرّ على قرية وهي خاوية على عروشها قال انى يحيي هذه الله بعد موتها فأماته الله مأة عام ثم بعثه» قال : الذى مرّ على قرية قيل : هو عزير، وهو المروى عن أبي عبدالله عليه السلام ، وقيل : هو ارميا وهو المروى عن أبي جعفر عليه السلام ، و قيل :هو الخضر أحبّ ان يريه الله احياء الموتى مشاهدة « فانظر الى العظام» قيل المراد عظام حماره ، وقيل عظامه وان الله أول ما أحيى منه عينيه ، فجعل ينظر الى العظام البالية المتفرقة تجتمع اليه والى اللحم الذى أكلته السباع ، يأتلف الى العظام من هنا و من هنا ، ويلتزق بها حتى قام وقام حماره .

الرابع عشر- مارواه الطبرسي ايضاً في مجمع البيان قال : روى عن على عليه السلام

دوازدهم : على بن ابراهيم در تفسير - بدون ذكر سند - نقل مى كند كه چون ذوالقرنين را ضربت زدند مرد و پس از پانصد سال زنده شد وباز بناى دعوت وتبليغ را گذاشت .

مؤلف گويد : شايد بجهت اينكه زندگى از سر گرفت وى را عياش (از عيش بمعنى زندگى) گفتند ، چنانكه (درحديث دهم) نقل كرديم ، والله اعلم .

سيزدهم . طبرسى در مجمع البيان در تفسير اين آيه : « يامثل آنكس كه بقريه اى كه سقفهايش روى هم ريخته بود گذشت گفت چگونه خدا مردم اينجا را كه مرده اند زنده ميكند خداوند وى را ميراند وپس از صدسال زنده كرد ، بقره : ٢٥٩» نقل ميكند كه بعضى گويند : اين كس «عزير» بوده چنانكه ازحضرت صادق (ع) هم روايت شده بعضى گويند ارميا بوده چنانكه ازحضرت باقر(ع) نقل شده بعضى گويند خضر بوده (تا آخر حديث كه درشمارهٔ ٢٣ ازباب سابق گذشت) .

چهاردهم : بازهم طبرسى در مجمع البيان روايت ميكند كه على(ع)فرمود :

ان عزيراً خرج و امرأته حامل و له خمسون سنة ، فأماته الله مائة سنة ثم بعثه فرجع الى أهله ابن خمسين سنة ، وله ابن له مائة سنة ، فكان ابنه أكبر منه ، فكان ذلك آية من آيات الله ، وقيل : انه رجع و قد أحرق بخت نصر التورية فأملاها من قلبه ، وقال رجل منهم : حدّثني أبي عن جدّي انه دفن التورية في كرم فان أريتموني كرم جدي أخرجتها لكم فاروه فاخرجها ، فعا رضوه فما خالف حرف حرفاً ، فقالوا : ماجعل الله التورية في قلبه الا وهو ابنه ، فقالوا : عزير ابن الله .

وروى الكشي في كتاب الرجال في ترجمة أبي الخطاب عن محمّد بن مسعود عن عبدالله بن محمّد بن خالد عن علي بن حسان عن بعض أصحابنا عن أبي عبدالله عليه السلام في حديث قال : لو انّ عزيراً جال في قلبه ما قالت فيه اليهود لمحى الله اسمه من ديوان النبوة «الحديث» .

أقول : وفي نسخة اخرى ان عزيزاً جال في قلبه ما قالت فيه اليهود فمحا

هنگاميكه عزير ازوطن بيرون رفت پنجاه ساله بود وزنش بار حمل داشت ، خدا وى رامير اند وپس ازصدسال زنده كرد ، وقتى كه بر گشت خودش پنجاه ساله بود وپسرش صدساله ، اين پسرى بود كه ازپدر بزرگتر بود ، واين يكى از آيات ونشانه‌هاى وجود خدا بود ، بعضى گويند وقتى بر گشت كه بخت نصر تورات را سوزانده بود ، عزير تورات را از حفظ گفت ودیگران نوشتند ، شخصى گفت : پدرمن نقل ميكرد كه جدم تورات را زيردرخت تاكى دفن كرده ، اگر تاك وى را بمن نشان دهيد تورات را بيرون ميآورم ، درخت را بوى نمودند زمين را شكافت وتورات را بيرون آورد ، باگفته‌هاى عزير مقابله كرده ديدند يك حرف كم وزياد ندارد ، گفتند : عزير پسر خدا است وگرنه تورات را بقلب او نميسپرد ، واز اينجا عزير را پسر خدا خواندند .

مرحوم كشى در كتاب رجال از بعضى اصحاب ـ درحديثى ـ نقل ميكند كه حضرت صادق(ع) فرمود : اگر اين گفتار يهود بقلب عزير خطور ميكرد خدا نامش را از دفتر پيمبران محو ميكرد «تا آخر حديث» . در نسخهٔ ديگرى است كه گفتار يهود بقلب عزير خطور كرد ، خدا نامش را از دفتر پيمبران محو كرد ، ولازمهٔ اين نقل اين نيست كه وى از درجهٔ

الله اسمه من ديوان النبوة ، وعلى هذه النسخة لايلزم زوال نبوته بل ذلك محال ، ومحو اسمه أعمّ من ذلك ولعله محى من ديوان المرسلين فبقى نبيّاً غير مرسل .

الخامس عشر ما رواه الطبرسى ايضاً في تفسير قوله تعالى حكاية عن عيسى عليه السلام : «واحيى الموتى باذن الله» ان عيسى عليه السلام أحيى اربعة أنفس عازراً وكان صديقاً له الى أن قال : وسام بن نوح دعاه باسم الله الاعظم فخرج من قبره ، و قد شاب نصف رأسه ؛ فقال : قدقامت القيامة؟ قال : لاولكنى دعوتك باسم الله الاعظم «الحديث» .

اقول : من المعلوم ان ساماً وصى نوح عليه السلام .

السادس عشر- ماروا ه الطبرسى في تفسير قوله تعالى : «واختار موسى قومه سبعين رجلا» قال : ان موسى اختار سبعين رجلا حين خرج الى الميقات ليكلّمه الله بحضرتهم ، فلما حضروا و سمعوا كلام الله سألوا الرؤية فأصابتهم الصاعقة ثم أحياهم الله .

السابع عشر-ما رواه الطبرسى في هذه الاية ايضاً عن علىّ بن أبيطالب عليه السلام قال : انما أخذتهم الرجفة يعنى السبعين الذين اختارهم موسى من اجل دعواهم

پيمبرى ساقط شده باشد ، اما اين محال است ؛ شايد نامش از دفتر پيمبران مرسل محو شده باشد كه پيغمبر باشد امامقام رسالت (ومأموريت تبليغ ودعوت) نداشته باشد .

پانزدهم : بازهم طبرسى درمجمع البيان در تفسير اين آيه كه ازقول عيسى ميفرمايد «باذن خدا مردگان را زنده ميكنم» نقل ميكند كه عيسى چهار نفر رازنده كرد : **عازر** كه رفيق وى بود **وسام بن** نوح كه اسم اعظم خدا را خواند ، ازقبر بيرون آمد درحالى كه نصف سرش سفيد شده بود ، گفت : قيامت برپا شده ؟ فرمود : نه ، لكن ترا بنام اعظم خدا صدا زدم «تا آخر حديث (كه مفصلا تحت شمارهٔ ۲۶ باب سابق گذشت) .

مؤلف گويد : چنانكه معلوم است «سام» وصى حضرت نوح بوده .

شانزدهم : (همان حديث ۲۸ باب سابق است و ترجمه اش گذشت) .

هفدهم : بازهم طبرسى درمجمع البيان در تفسير اين آيه : «موسى هفتاد نفر از ميان قوم خود انتخاب كرد» روايت ميكند كه على بن ابيطالب (ع) فرمود : اين هفتاد نفر باين سبب دچار صاعقه شدند كه موسى را بقتل هارون متهم كردند وقتى كه موسى باهارون و پسرانش

یعنی بنی اسرائیل علی موسی قتل هارون و ذلك ان موسی و هارون و شبراً وشبیراً ابنی هارون خرجوا الی سفح جبل فنام هارون فی سریره فتوفاه الله ، فلما مات دفنه موسی ، فلما رجع الی بنی اسرائیل قالواله : أین هارون ؟ قال : توفاه الله فقالوا : لابل أنت قتلته حسداً علی خلقه ولینه قال : فاختاروا من شئتم فاختاروا منهم سبعین رجلا فلما انتهوا الی القبر ، قال موسی : یاهارون أقتلت أم مت ؟ فقام هارون فقال : ماقتلنی أحد ولکن توفانی الله ، فقالوا : لن نعصی بعدهذا الیوم فأخذتهم الرجفة وصعقوا وماتوا ؛ ثم أحیاهم الله وجعلهم أنبیاء .

اقول : قدعلم من مذهب الامامیة ان الانبیاء معصومون قبل النبوة وبعدها ، فهذه رجعة لهارون الذی هو نبی وامام ، ورجعة لسبعین من المعصومین علیهم السلام ، أفما ینبغی ان یثبت مثله فی هذه الامة بمقتضی الاحادیث السابقة ؟ !

الثامن عشر ـ ماروا ه الطبرسی ایضاً عن علی بن أبیطالب (ع) انه قال : کان ذوالقرنین عبداً صالحاً أحب الله فأحبه الله وناصح لله فنصحه الله ، امر قومه بتقوی الله فضربوه علی

«شبر وشبیر» بدامنهٔ کوهی رفتند ، هارون بر تختی خوابیده بود که خداوند جانش را گرفت حضرت موسی دفنش کرد هنگامی که بر گشت اسرائیلیان سراغ هارون را گرفتند ، فرمود : مرد ، گفتند : نه تو باخلاق خوش وطبع ملایمش حسد برده‌ای واو را کشته‌ای ، فرمود : عده‌ای را از میان خودتان انتخاب کنید تامن حق را بآنها ثابت کنم ، هفتاد نفر انتخاب کردند آنان را بر سر قبر برادر برده صدازد : هارون ! تو کشته شدی یاخود مردی ؟ هارون برخاسته گفت کسی مرا نکشته ، خداجانم را گرفت ، گفتند : ازاین پس نافرمانی نکنیم ، آنگاه صاعقه ایشانرا گرفت وهمه مردند ، سپس خدا زنده‌شان کرد ، ومقام پیمبریشان داد .

مؤلف گوید : برحسب قواعد مذهب امامیه پیمبران پیش از بعثت وبعد از آن باید معصوم باشند بنا بر این در حدیث مذکور رجعت هارون ـ که پیغمبر وامام بود ـ و رجعت هفتاد نفر معصوم بیان شده ، و بمقتضای حدیث های سابق باید در این امت هم نظیرش باشد .

هیجدهم بازهم طبرسی روایت میکند که امیرالمؤمنین (ع) فرمود : ذوالقرنین بندهٔ صالحی بود خدارا دوست میداشت خداهم اورا دوست داشت ودوستی خویش را برای خدا

قرنه فغاب عنهم زماناً ثم رجع اليهم فدعاهم الى الله فضربوه على قرنه الآخر بالسيف و فيكم مثله يعنى نفسه عليه السلام .

اقول: قد عرفت بعض حقيقة الحال ومايفهم من التشبيه في المقامين ، ويأتي له مزيد تحقيق ان شاء الله .

التاسع عشر- ما رواه الطبرسى ايضاً في ذى القرنين قال : وقيل انه نبى مبعوث فتح الله على يديه الارض ، ثم قال في قوله تعالى : « قلنا ياذا القرنين اما أن تعذب » الاية استدلّ من ذهب الى أن ذا القرنين كان نبياً بهذا لان قول الله لايعلم الا بالوحى ، والوحى لايجوز الاعلى الانبياء ، وقيل ان الله الهمه ولم يوح اليه .

اقول : يفهم من الآية ومن أحاديث قصة ذى القرنين انه كان حجة لله على خلقه ، ومأموراً بالحكم والامر و النهى والدعاء الى الله ، و ذلك كاف في الدلالة على

خالص كرد ؛ خداهم برايش خير مقدر كرد قوم خود را بتقوى امر كرد ضربتى بيك طرف پيشانيش زدند مدتى از نظرها پنهان شد و باز بر گشت مشغول دعوت شد دو باره ضربتى با شمشير بطرف ديگر پيشانيش زدند ، درشماهم نظير او هست .

مؤلف گويد قسمتى ازشرح حديث ، و بيان غرض از تشبيه ـ راجع بمشابهت على (ع) باذوالقرنين درضربت خوردن و در زنده شدن پس ازمرگ سابقاً گذشت بازهم تحقيق بيشترى بيايد .

نوزدهم بازهم طبرسى در بارهٔ ذوالقرنين گويد بعضى گويند پيغمبرى بود كه خدا روى زمين را بدست او فتح كرد ، سپس راجع باين آيه : « گفتم : اى ذو القرنين آيا عذاب ميكنى .. كهف ٨٦ » ميفرمايد آنان كه گويند پيغمبر بوده باين آيه استدلال ميكنند ؛ چون گفتار خدا جز از راه وحى بدست نيايد ، ووحى هم براى غير انبيا نيست بعضى هم گويند اين گفتار از راه الهام بوده .

مؤلف گويد از اين آيه و أحاديث ذوالقرنين معلوم ميشود كه وى حجت خدا بوده ودستور حكم ميان مردم و امرو نهى ودعوت بحق داشته ، و همين قدر براى اثبات مقصود ما (يعنى رجحت داعيان حق درساير امتها) كافى است علاوه براحاديثى كه گذشت

المراد هنا مع ما مضى ويأتي ان شاء الله .

العشرون- ما رواه علي بن ابراهيم بن هاشم في تفسيره مرسلا ، ان السبعين الذين اختارهم موسى عليه السلام ليسمعوا كلام الله لما سمعوا الكلام قالوا : لن نؤمن لك حتى نرى الله جهرة ، فبعث الله عليهم الصاعقة فاحترقوا ، ثم أحياهم بعد ذلك و بعثهم أنبياء قال علي بن ابراهيم : فذلك دليل على الرجعة في امة محمد صلى الله عليه وآله ، فانه قال: لم يكن في بني اسرائيل شيء الا وفي امتي مثله .

الحادي والعشرون- ما رواه علي بن ابراهيم ايضاً في تفسيره قال : حدثني أبي عن النضر بن سويد عن هارون بن خارجة عن أبي عبدالله عليه السلام قال : لما عملت بنو اسرائيل المعاصي و ذكر الحديث بطوله ، وان الله سلّط عليهم بخت نصر بعد ما أوحى الله الى ارميا ما أوحى في حقه ، و انه قتل من بني اسرائيل خلقاً كثيراً الى أن قال : فخرج ارميا فنظر الى سباع البر وسباع الطير ، تأكل من تلك الجيف ، ففكر في نفسه و قال : « انى يحيى هذه الله بعد موتها فأماته الله مأة عام ثم بعثه» اى أحياه لما

وبازهم ميآيد .

بيستم علي بن ابراهيم در تفسير روايت ميكند كه : آن هفتاد نفرى كه موسى براى شنيدن كلام خدا انتخاب كرد ، چون شنيدند گفتند : ما تا خدارا آشكارا نه بينيم هرگز ايمان نياوريم ، از اين رو خدا صاعقه‌اى فرستاد همه‌را سوزاند ، سپس زنده‌شان كرد و به پيمبرى مبعوثشان فرمود .

على بن ابراهيم فرمايد : اين دليل رجعت در امت محمد (ص) است زيرا فرمود : هيچ چيزى در بنى اسرائيل نبود جز اينكه در شما هم نظيرش خواهد بود .

بيست و يكم باز على بن ابراهيم در تفسير از هارون بن خارجه نقل ميكند كه حضرت صادق (ع) فرمود چون بنى اسرائيل در گناه طغيان كردند . . . . خدا بخت نصر را بر آنها مسلط كرد ـ واين بعد از آن بود كه در بارهٔ او وحى «به ارميا» نازل شد عده زيادى از اسرائيليان را كشت . . . . سپس ارميا از شهر بيرون رفت ديد درندگان زمينى و هوائى از آن مردارها ميخورند ، باخود گفت «چگونه خدا مردم اين قريه را پس از مرگ زنده ميكند ؟ خداوى را ميراند و پس از صدسال زنده‌اش كرد» اين وقتى بود كه خدا بر بنى

رحم الله بني اسرائيل و أهلك بخت نصر ردّ بني اسرائيل الى الدنيا ؛ و بقي ارميا ميتاً مائة سنة ، ثم أحياه الله فاول ما أحيي منه عينيه ، مثل غرقيء البيض ، فنظر فأوحى الله اليه : كم لبثت ؟ قال : لبثت يوماً ، ثم نظر الى الشمس فقال : «أو بعض يوم» فقال الله تعالى : «بل لبثت مائة عام فانظر الى طعامك و شرابك لم يتسنه» اى لم يتغير «وانظر الي حمارك ولنجعلك آية للناس و انظر الى العظام كيف ننشزها ثم نكسوها لحما » فجعل ينظر الى العظام البالية المتفرقة تجتمع اليه و الي اللحم الذى قد أكلته السباع ، تتألف الى العظام ، حتى قام قائماً وقام حماره وقال : «اعلم ان الله على كل شيء قدير» .

اقول : هذا كما ترى مع قوّة سنده جداً دال على انّ الله ردّ بنى اسرائيل الى الدنيا ، وأحياهم بعدالقتل ،وردّ اليهم نبيهم ارميا ، وأحياهم جميعاً ، ورجعوا الى الدنيا وبقوا فيها ما شاء الله .

اسرائيل ترحم كرد ، وبخت نصررا هلاك فرمود ، بنى اسرائيل رابدنيا برگرداند ، و ارميا صدسال بهمان حال افتاده بود اول جزئى كه از او زنده شد چشمانش بود كه (در نرمى وشفافى) مثل پوست زيرين تخم مرغ بود ، وقتى كه چشمانش باز شد خدابوى وحى كرد : «چقدر (باين حال) ماندى گفت يك روز آنگاه بآفتاب نگاه كرد وگفت يا قسمتى از روز خطاب شد صد سال مانده‌اى خوردنى و نوشيد نيت را ببين كه تغيير نكرده ، و الاغت را بنگر ، وتا ترا براى مردم نشانه‌اى قرار دهيم و استخوانهارا بين چگونه بلندش ميكنيم ، سپس آنها رابگوشت مى پوشانيم» نگاه كرد ديد استخوانهاى پوسيدهٔ پراكنده جمع ميشود و با گوشتهائى كه طعمهٔ درندگان شده مى پيوندد تا وقتى كه بدن كامل شد و از جا برخاست و الاغش هم بلند شد آنگاه گفت ميدانم كه خدا برهر چيز تواناست .

مؤلف گويد : اين حديث كه سندى بسيار قوى دارد دلالت ميكند كه خدا بنى اسرائيل را پس از كشته شدن زنده كرد وبدنيا برگرداند وپيمبرشان «ارميا» رانيز زنده كرد وهمه مدتى دردنيا بودند .

الثانی والعشرون- ما رواه علی بن ابراهیم بن هاشم ایضاً فی تفسیره قال : حدثنی ابی عن عمرو بن سعید الراشدی عن ابن مسکان عن أبی عبد الله ﷺ قال: لما اسری برسول الله ﷺ الی السماء او حی الیه فی علی ما أوحی ، و ردّه الی البیت المعمور وجمع له النبیین فصلّوا خلفه ، فأوحی الله الیه « فان کنت فی شکّ مما انزلنا الیك فاسئل الذین یقرؤن الکتاب من قبلك» یعنی الانبیاء فقال الصادق ﷺ : فوالله ما شکّ وماسئل .

الثالث والعشرون- ما رواه علی بن ابراهیم ایضاً قال . حدثنی أبی عن ابن أبی عمیر عن هشام بن سالم عن أبی عبد الله ﷺ وذکر حدیث الاسراء عن رسول الله ﷺ الی أن قال : فانتهینا الی بیت المقدس ، فدخلت المسجد و معی جبرئیل ، فوجدنا ابراهیم و موسی و عیسی فیمن شاءالله من انبیاء الله ، قد جمعوا لی و أقمت الصلوة ، و لاشك ان جبرئیل یتقدّمنا فلما استووا أخذ جبرئیل بیدی فقدّمنی فأممتهم و لا فخر ثم ذکر صعوده الی السماوات الی أن قال : فرأیت رجلا آدم جسیماً فقلت : من هذا یا جبرئیل ؟ قال : هذا أبوك

بیست و دوم بازهم علی بن ابراهیم در تفسیر از ابن مسکان نقل میکند که حضرت صادق(ع) فرمود : شب معراج در آسمان مطالبی راجع بعلی(ع) به پیغمبر(ص) وحی شد ، وقتی که به بیت المعمور برگشت خدا پیمبران را جمع کرد ، همه پشت سر آنجناب نماز خواندند ، اینجا وحی شد : اگر در آنچه بتو نازل کردیم شك داری ، از آنان که پیش از تو کتاب(آسمانی) میخواندند- یعنی از پیغمبران- بپرس بخدا پیغمبر نه شك کرد ، ونه چیزی پرسید .

بیست و سوم : باز هم علی بن ابراهیم از هشام بن سالم در حدیث معراج نقل میکند که حضرت صادق(ع) از پیغمبر(ص) روایت کرد که فرمود : سپس به بیت المقدس رسیدیم ، با جبرئیل وارد مسجد شدیم دیدیم ابراهیم و موسی و عیسی وعده‌ای از پیمبران در انتظار منند اقامهٔ نماز گفته شد ، من یقین داشتم که جبرئیل جلو میایستد ؛ اما چون صفوف منظم شد جبرئیل دست مرا گرفت جلو برد من امامت کردم- وقصد افتخار ندارم - آنگاه جریان رفتن بآسمانها را نقل کرد تا آنجا که میفرماید : مرد گندم گون تنومندی دیدم ، گفتم : جبرئیل ! این کیست ؟ گفت پدرت آدم است ، دیدم فرزندانش را بوی عرضه میکنند میگوید

آدم ، فاذا هو تعرض عليه ذريته فيقول : روح طيب ، و ريح طيبة من جسد طيب ، فسلّمت على أبي آدم وسلّم علىّ ، و استغفرت له واستغفرلى ، وقال : مرحبا بالابن الصالح والنبى الناصح ، ثم قال : وصعدنا الى السماء الثانية فاذافيهارجلان متشابهان ، فقلت : من هذان يا جبرئيل ؟ قال : ابنا الخالة عيسى و يحيى ، فسلمت عليهما و سلمّا علىّ واستغفرت لهما واستغفرالى ، وقال : مرحباً بالاخ الصالح و النبى الناصح ، ثم صعدنا الى السماء الثالثة فاذا فيها رجل فضل حسنه على سايـر الخلق كفضل القمر ليلة البدر على سايرالنجوم ، فقلت : من هذا يا جبرئيل ؟ قال : هذا اخوك يوسف ، فسلمت عليه و سلم علىّ و استغفرت له و استغفرلى ، و قـال : مرحباً بالاخ الصالح و النبى الصالح و المبعوث في الزمن الصالح ثم صعدنا الـى السماء الرابعة فاذا فيها رجل فقلت : ياجبرئيل من هذا ؟ فقال : هذا ادريس رفعه الله مكاناً علياً فسلمت عليه وسلم على ، و استغفرت له واستغفر لى ، قال : ثم صعد نا الى السماء الخامسة فاذا فيهارجل كهل عظيم العين لم أر كهلاأعظم منه ، حوله ثلاثة من امته فقلت، من هذا؟ قالوا هذا هارون بن عمران، فسلمت عليه وسلّم علىّ و استغفرت

روحی پاك و بوئی پاك از بدنی پاك ، بیکدیگر سلام کردیم ، و برای همدیگر استغفار کردیم ، گفت : آفرین براین پسر صالح و پیمبر نصیحتگوی از آنجا بآسمان دوم رفتیم بدو نفر رسیدیم که شبیه یکدیگر بودند، ازجبرئیل پرسیدم : اینها کیانند؟ گفت : دو پسرخاله عیسی و یحیی هستند ، بیکدیگرسلام کردیم ، وبرای همدیگر آمرزش خواستیم ، گفتند آفرین براین برادر شایسته و پیمبر نصیحتگوی ، سپس بآسمان سوم رفتیم ، مردی دیدم که درزیبائی نسبت بدیگران چون ماه شب چهارده نسبت بستارگان بود گفتم : این کیست ؟ گفت برادرت یوسف است بیکدیگرسلام کردیم و برای همدیگر آمرزش خواستیم فرمود آفرین بر برادر شایسته و پیغمبرصالح مبعوث درزمان لایق ازآنجا بآسمان چهارم رفتیم ، مردی دیدم پرسیدم : این کیست گفت ادریس است که خدایش بجای بلندی بالا برده بازبهم سلام کردیم وبرای یکدیگر آمرزش خواستیم سپس بآسمان پنجم رفتیم پیرمرد درشت چشمی دیدم که از اوپیرتر ندیده بودم سه نفر ازامتش هم دورش نشسته بودند . گفتم : این کیست گفت هارون برادرموسی است ، بیکدیگرسلام ، وبرای هم استغفار کردیم ازآنجا بآسمان

لی ، ثم صعدنا الی السماء السادسة فاذا فیها رجل آدم طویل ، فقلت : من هذا یا جبرئیل ؟ قال : هذا أخوك موسی بن عمران ، فسلّمت علیه وسلّم علیّ و استغفرت له و استغفر لی ، ثم صعدنا الی السماء السابعة و فیها شیخ أشمط الرأس واللحیة . جالس علی کرسیه فقلت : یا جبرئیل من هذا ؟ قال : أبوك ابراهیم ، فسلمت علیه وسلّم علیّ «الحدیث» .

الرابع والعشرون ما رواه علی بن ابراهیم بن هاشم ایضاً فی تفسیره قال : سئل أمیر المؤمنین علیه السلام عن ذی القرنین أنبیاً کان أم ملکا ؟ قال : لانبیاً ولاملکاً بل عبد أحبّ الله فأحبه الله ، و نصح لله فبعثه الی قومه فضربوه علی قرنه الا یمن ، فغاب عنهم ما شاء الله أن یغیب ، ثم بعثه الثانیة فضربوه علی قرنه الایسر ، فغاب عنهم ما شاء الله أن یغیب ، ثم بعثه الثالثة فمکّن له فی الارض و فیکم مثله یعنی نفسه علیه السلام .

الخامس والعشرون ماروا ه ابن بابویه فی اعتقاداته مرسلا فی قوله تعالی :

ششم رفتیم ، مرد گندمگون بلند بالائی دیدم پرسیدم : این کیست ؟ گفت : برادرت موسی بن عمران است ، بهمدیگر سلام کردیم و برای یکدیگر آمرزش خواستیم ؛ سپس بآسمان هفتم رفتیم ، پیرمردی دیدم که بالای کرسی نشسته و موی سر و صورتش سیاه و سفید است ، گفتم : جبرئیل ! این کیست ؟ فرمود : پدرت ابراهیم است بیکدیگر سلام کردیم «تا آخر حدیث» .

بیست وچهارم بازهم علی بن ابراهیم در تفسیر روایت میکند که ازامیر المؤمنین (ع) پرسیدند ذوالقرنین پیغمبر بود یا پادشاه ؟ فرمود : نه پیغمبر بود نه پادشاه بنده‌ای بود خدارا دوست میداشت خداهم اورا دوست داشت برای خدا مردم را موعظه میکرد خداوند وی را مأمور دعوت قومش کرد ، قوم ضربتی بطرف راست پیشانیش زدند مدتی ازنظرها پنهان شد ، بازخدا مأمورش کرد ، این دفعه ضربتی بطرف چپ پیشانیش زدند باز مدتی غایب شد بارسوم که مبعوث شد خدا در زمین مکنت وقدرتش داد درشماهم نظیر اوهست ومقصود خود آنجناب است .

بیست و پنجم : ابن بابویه در اعتقادات در تفسیر این آیه «یامثل آنکس که بقریه‌ای که

«او كالذى مرّ على قرية وهى خاوية على عروشها قال انّى يحيى هذه الله بعد موتها فأماته الله مأة عام ثم بعثه» قال : فهذا مات مأة ، ثم رجع الى الدنيا وبقى فيها ثم مات بأجله وهو عزير و روى انه ارميا عليهما السلام، وصرح قبل ذلك بان ارميا نبى من أنبياء بنى اسرائيل .

السادس والعشرون- مارواه ابن بابويه فى اعتقاداته ايضاً مرسلا في قصة المختارين من قوم موسى، انهم لما سمعوا كلام الله قالوا : لن نؤمن لك حتى نرى الله جهرة فأخذتهم الصاعقة ، فماتوا ثم أحياهم الله ثم رجعوا الى الدنيا فأكلوا و شربوا ونكحوا النساء وولدت لهم الاولاد ، وبقوا فيها ثم ماتوا بآجالهم .

السابع والعشرون- مارواه محمد بن الحسن الصفار فى كتاب بصائر الدرجات عن محمد بن عيسى عن عثمان بن عيسى عمن أخبره عن عباية الاسدى قال : دخلت على أمير المؤمنين عليه السلام وعنده رجل رثّ الهيئة وأمير المؤمنين عليه السلام مقبل عليه يكلّمه ، فلما قام الرجل قلت : يا أمير المؤمنين من هذا الذى شغلك عنا ؟ قال : وصىّ موسى بن عمران عليه السلام .

ورواه حسن بن سليمان بن خالد في رسالته نقلا عن بصائر الدرجات مثله ، و رواه الحافظ البرسى في أواخر كتابه .

سقفهايش روى هم ريخته بود گذشت گفت چگونه خدا مردم اينجارا كه مرده اند زنده ميكند خدا اورا ميراند و پس ازصدسال زنده كرد ، بقره : ٢٥٩ ميفرمايد : اين كس مرد و پس ازصد سال بدنيا برگشت ، مدتى هم بود ، وباز بمرگ عادى مرد ، واو عزير وبروايتى ارميا بود . وقبلا تصريح ميكند كه ارميا پيغمبر بوده .

بيست وششم : (اين همان حديث چهلم باب پنجم است) .

بيست وهفتم : «صفار» در بصائر الدرجات از «عباية» اسدى نقل ميكند كه گفت : خدمت امير المؤمنين(ع) رسيدم ، مردژنده پوشى آنجابود ، حضرت باوى گفتگو ميكرد ، وقتى كه آن مرد برخاست ، گفتم : يا امير المؤمنين ! اين مرد كه بود كه صحبت با او شمارا ازتوجه بما بازداشت ؟ فرمود : وصى موسى بن عمران بود . اين حديث را حسن بن سليمان هم دررسالهٔ خويش از كتاب بصائر نقل ميكند، وحافظ رجب برسى هم در آخر كتابش روايت ميكند .

الثامن والعشرون- ماروأه أبوعمرو الكشي في كتاب الرجال في ترجمة سلمان الفارسي عن محمد بن مسعود عن الحسين بن اشكيب عن الحسين بن خرزاد القمي عن محمد بن حماد الساسي عن صالح بن نوح عن زيد بن معدل عن عبدالله بن سنان عن أبي عبد الله عليه السلام قال : خطب سلمان فقال : الحمدلله الذي هداني لدينه الى أن قال : والسبعين الذين اتهموا موسى على قتل هارون فأخذتهم الرجفة ثم بعثهم الله أنبياء مرسلين وغير مرسلين ، وأمر هذه الامة كأمر بني اسرائيل فأين يذهب بكم ؟ وذكر الخطبة .

التاسع والعشرون- ماروأه الكشي ايضاً في كتاب الرجال عن خلف بن حامد عن سهل بن زياد عن ابن أبي عمير عن يحيى بن عمران الحلبي عن أيوب بن الحر عن بشر عن أبي عبد الله عليه السلام وعن محمد بن مسعود عن الحسن بن علي بن فضال عن العباس بن عامر عن أبان بن عثمان عن الحارث بن المغيرة عن أبي عبدالله عليه السلام في حديث عبدالله بن عجلان وما قاله في مرضه ، فقال أبو عبد الله عليه السلام : هيهات هيهات ان موسى اختار سبعين رجلا فلما أخذتهم الرجفة كان موسى أول من قام منها فقال : يا رب أصحابي قال : اني ابدلك بهم خيراً منهم ، قال : يا رب اني وجدت ريحهم و عرفت أسمائهم - قال ذلك ثلثاً - فبعثهم الله أنبياء . ورواه ميرزا محمد في كتاب الرجال وكذا الذي قبله .

بيست و هشتم : (اين همان حديث دوازدهم باب چهارم است) .

بيست و نهم : «كشي» در كتاب رجال بدو سند از حضرت صادق (ع) نقل ميكند كه در حديث عبدالله بن عجلان وسخناني كه در حال مرض گفته بود نقل ميكند كه فرمود : هيهات هيهات ، موسى هفتاد نفر را انتخاب كرد و باخود برد ، همه را صاعقه گرفت ، اول كسى كه ازجا برخاست موسى بود ، عرض كرد : پروردگارا ! اصحابم را بر گردان ؛ خطاب شد : بهتر از آنها بتو ميدهم ، عرض كرد : من با اينها خو گرفته بودم و آشنا شده بودم سه مرتبه اين جمله را تكرار كرد خدا زنده شان كرد و به پيمبرى مبعوثشان فرمود . اين حديث و حديث سابق را ميرزا محمد استرابادى هم در كتاب رجال نقل ميكند .

الثلاثون ما رواه الطبرسي في الاحتجاج في احتجاج الصادق عليه السلام علي بعض الزنادقة حيث قال : لو انّ الله ردّ الينا من الاموات في كلّ عام لنسأله عمن مضى منا الى ما صاروا ؟ فقال أبو عبد الله عليه السلام : قد رجع الى الدنيا ممن مات خلق كثير، منهم أصحاب الكهف الى أن قال : وأمات الله ارميا النبي عليه السلام الذي نظر الى خراب بيت المقدس وما حوله حين غزاهم بخت نصر فقال : انّى يحيي هذه الله بعد موتها فاماته الله مأة عام ثم أحياه ، ونظر الى أعضائه كيف تلتئم و كيف يلبس اللحم الى مفاصله ، و عروقه كيف توصل ، فلما استوى قاعداً قال : أعلم ان الله على كل شيء قدير .

الحادي و الثلاثون ما رواه الشيخ قطب الدين الراوندي في كتاب الخرايج و الجرايح في الباب الاول في معجزات رسول الله صلى الله عليه وآله قال: ومنها ان أبا جعفر عليه السلام قال : ان رسول الله صلى الله عليه وآله قال : لما اسري بي نزل عليّ جبرئيل بالبراق الى أن قال: فركب و توجّه نحو بيت المقدس فاستقبل شيخاً فقال له جبرئيل : هذا ابوك ابراهيم ، فثنّي

سی ام : طبرسی در احتجاج در مباحثهٔ حضرت صادق(ع) بایکی از بیدینان نقل میکند که آن مرد گفت : خوب بود خدا هر سال بعضی از مردگان را زنده کند تا ما بپرسیم آنان که مردند بچه سرنوشتی دچار شدند ، حضرت فرمود : بسیاری از مردگان زنده شده اند ، از جمله اصحاب کهف . . . . وهمچنین ارمیای پیغمبر که چون خرابه های بیت المقدس و اطراف را - که بدست بخت نصر خراب شده بود - دید ، گفت : چگونه خدا مردم اینجا را که مرده اند زنده میکند ؟ خدا او را میراند و پس از صد سال زنده اش کرد ، بچشم خود دید که چگونه اعضایش بهم می پیوندد و مفاصلش بگوشت پوشیده میشود ، و رگهایش بهم وصل میگردد ، تا چون بدن تکمیل شد و برخاست نشست گفت : میدانم خدا بر هر چیز توانا است .

سی و یکم : قطب راوندی در خرائج ، در معجزات پیغمبر(ص) میگوید : واز جمله اینکه حضرت باقر(ع) روایت میکند که پیغمبر(ص) فرمود : شب معراج جبرئیل با براقی نازل شد . . . . سوار شدم و بطرف بیت المقدس رفتیم ، به پیرمردی بر خوردیم که جبرئیل گفت : این پدرت حضرت ابراهیم است ، خواستم پیاده شوم ، جبرئیل گفت : سوار باشید ، سپس خدا

رجله وهمّ بالنزول فقال له کما أنت فجمع ما شاء الله من الانبیاء فی بیت المقدس فاذّن جبرئیل فتقدّم رسول الله صلی الله علیه وآله فصلّی بهم «الحدیث» .

الثانی والثلاثون ما رواه الراوندی فی الباب المذکور عن أبی جعفر علیه السلام فی قوله تعالی : « فان کنت فی شك مما أنزلنا الیك فاسئل الذین یقرؤن الکتاب من قبلك» قال : هؤلاء الانبیاء الذین جمعوا له لیلة الاسری «فلا تکونن من الممترین» قال : فلم یشكّ رسول الله صلی الله علیه وآله ولم یسأل .

الثالث والثلاثون ما رواه الراوندی ایضاً فی الخرایج و الجرایح فی الباب الثامن فی معجزات الباقر علیه السلام عن الصادق علیه السلام . و ذکر حدیث قدوم الباقر و الصادق علیهما السلام علی هشام بن عبد الملك بالشام وسؤال عالم النصاری وما امتحن به الباقر علیه السلام الی أن قال : أخبرنی عن اللذین ولدا فی ساعة واحدة و ماتا فی ساعة واحدة ، عاش أحدهما مائة و خمسین سنة و عاش الاخر خمسین سنة من کانا و کیف قصتهما ؟ فقال الباقر علیه السلام : هما عزیر و عزرة أکرم

عده‌ای از پیمبران را در بیت المقدس حاضر کرد ، جبرئیل اذان گفت ومن جلو ایستاده نماز گزاردم ودیگران اقتدا کردند «تا آخر حدیث» .

سی ودوم : بازراوندی درهمان باب در تفسیر این آیه : «اگر در آنچه بر تو نازل کرده‌ایم شك داری ، از آنان که پیش از تو کتاب (آسمانی) میخوانده‌اند بپرس ، سورهٔ یونس آیهٔ ۹۴» از حضرت باقر (ع) نقل میکند که فرمود : مراد از آن اشخاص انبیاء است ، که خدا شب معراج جمعشان کرد ، (وخطاب شد) از شك آوران مباش ، پیغمبر هم نه شك داشت و نه از آنان پرسشی کرد .

سی وسوم : باز هم راوندی در معجزات حضرت باقر (ع) نقل میکند که حضرت صادق (ع) در نقل ورودشان بر هشام ومطالبی که آن عالم نصرانی برای امتحان حضرت باقر (ع) پرسید ، میفرماید : پرسید : آن دو نفر که بودند که در یك ساعت متولد شدند ، در یك ساعت مردند ، ویکی صد و پنجاه سال عمر کرد ، دیگری پنجاه سال ؟ قصهٔ آنان چگونه بوده فرمود : اینها عزیر وعزره بودند که خداوند عزیر را کرامت پیمبری داد و بیست ساله از دنیا

الله عزيراً بالنبوة عشرين سنة ، وأماته مأة سنة ، ثم أحياه فعاش بعدها ثلثين سنة و ماتا في ساعة واحدة ، فخر الشيخ مغشياً عليه «الحديث» .

الرابع والثلثون مارواه الراوندى ايضاً في الخرايج والجرايح في اعلام النبى والائمة عليهم السلام عن علي بن حسان عن عبدالرحمن بن كثير الهاشمي عن أبي عبدالله عليه السلام قال خرج أمير المؤمنين عليه السلام يريد صفين فلما عبر الفرات وقرب من الجبل وحضر وقت صلوة العصر فتوضأ واذن ، فلما فرغ من الاذان انفلق الجبل عن هامة بيضاء ولحية بيضاء ووجه أبيض ، فقال : السلام عليك ياأمير المؤمنين ورحمة الله وبركاته ، مرحباً بوصي خاتم النبيين ، فقال : وعليك السلام يا أخي شمعون بن حيون الصفا وصي روح القدس عيسى بن مريم كيف حالك ؟ قال : بخير يرحمك الله ثم ذكر ما تكلم به شمعون عليه السلام من الشهادة بانهم على الحق والترغيب في الجهاد ونصرة علي عليه السلام ثم التام الجبل عليه ، و خرج امير المؤمنين عليه السلام الى القتال فسئله عمار بن ياسر ومالك الاشتر وهاشم بن أبى الوقاص وأبو ايوب الانصارى وقيس بن سعد الانصارى وعمرو بن الحمق و عبادة بن الصامت عن الرجل ؟ فأخبرهم انه شمعون

رفت ، وپس ازصد سال زنده شد ، سى سال ديگر هم زندگى كرد ودريك ساعت با برادرش مردند پيرنصرانى ازشنيدن اين جواب غش كرد وروى زمين افتاد «تا آخر حديث» .

سى وچهارم : بازهم راوندى درخرائج از عبدالرحمن بن كثير نقل ميكند كه حضرت صادق(ع) فرمود : وقتى كه امير المؤمنين(ع) درسفر صفين ازفرات گذشت وبآن كوه نزديك شد وقت نماز عصر رسيد ، وضو گرفت ، واذان گفت ، چون اذان تمام شد كوه شكافته شد ، مردى باسر وريش سفيد ، وروى سفيد از شكاف كوه بيرون آمد وگفت : السلام عليك يا امير المؤمنين ورحمة الله وبركاته ، آفرين بروصى ختم پيغمبران ، حضرت فرمود : وعليك السلام ، اى شمعون بن حيون صفا وصى عيسى بن مريم ، حالت چون است ؟ عرض كرد : خدايت رحمت كند ! خوب است ، سپس كلمات شمعون را ـ كه بحقانيت امير المؤمنين(ع) شهادت داد ، ودرجهاد ونصرت آنجناب تحريص كرد ـ نقل ميكند وميفرمايد : سپس كوه بهم آمد وامير المؤمنين آمادهٔ جنگ شد ، عمار ياسر ومالك اشتر ، وهاشم بن ابو وقاص وابوايوب انصارى ، وقيس بن سعد وعبادة بن صامت پرسيدند اين مرد كه بود ؟ فرمود شمعون

بن حيون الصفا وصي عيسى عليهما السلام ، و كانوا يسمعون كلامه فازدادوا بصيرة في الجهاد معه «الحديث» .

الخامس والثلاثون مارواه الراوندي ايضا نقلا من كتاب بصائر الدرجات لمحمد بن الحسن الصفار عن علي بن الحسن بن فضال عن ابيه عن علي بن يحيى المكفوف عن محمد بن زياد عن عطية الا بزاري انه قال : ـ طاف رسول الله ﷺ بالكعبة فاذا آدم بحذاء الركن اليماني فسلّم عليه ، ثم انتهى الى الحجر فاذا نوح وهو رجل طويل فسلّم عليه .

السادس و الثلاثون مارواه الراوندي ايضاً نقلا عن الصفار عن الحسن بن علي بن عبدالله عن علي بن حسان عن عبدالرحمن بن كثير عن أبي عبدالله عليه السلام قال: ان علياً عليه السلام لماعبر الفرات يريد صفين انفلق الجبل عن هامة بيضاء و هو يوشع بن نون .

السابع والثلاثون مارواه الراوندي في كتاب الموازاة بين المعجزات الذي ألحقه و اضافه الى كتاب الخرايج و الجرايح قال : قال الصادق عليه السلام : ان الله ردّ على أيّوب أهله و ولده الذين هلكوا الى ان قال : و كذلك عزير لما أماته الله مأة

بن حيون صفا وصي حضرت عيسى بود ، اين عده هم چون سخنان اورا شنيدند بصيرتشان در جهاد در ركاب آنحضرت زيادشد «تا آخر حديث» .

سي و پنجم : بازهم راوندي ازعطيه نقل ميكند كه پيغمبر(ص) درحال طواف كعبه برابر ركن يماني ناگهان حضرت آدم راديد سلامش كرد ، چون بحجر الاسود رسيد نوح را كه مردي بلند بالا بود ـ ديد و سلامش كرد .

سي و ششم : بازهم راوندي ازعبدالرحمن بن كثير نقل ميكند كه حضرت صادق(ع) فرمود : وقتي كه علي(ع) بقصد صفين ازفرات عبور كرد كوه شكافته شد و يوشع بن نون باموي سفيد از شكاف كوه بيرون آمد .

سي و هفتم : بازهم راوندي در كتاب موازات ميگويد : حضرت صادق(ع) فرمود خداوند زن و فرزند ايوب را كه مرده بودند بوي بر گرداند ..... وعزير را ميراند و پس ازصد سال زنده كرد ، در صورتي كه مقدار شيري كه همراه داشت تغيير نكرده بود و

عام وكان معه اللبن لم يتغير وكان معه حماره لم يتغير ، وكذلك لما مر عزير على قرية خاوية على عروشها الى ان قال : فأحياهم الله وهم الوف وبعثه اليهم رسولا وعاش سنين «الحديث» .

الثامن والثلاثون ما رواه الراوندي في كتاب الموازاة ايضاً مرسلا قال : ان عيسى كان له معجزات كثيرة لم يكن اليهود ينظرون فيها فيؤمنوا بها ، فسألوه أن يحيي لهم سام بن نوح فأتى قبره وقال : قم يا سام باذن الله فانشق القبر فأعاد الكلام فتحرك وأعاد الكلام فخرج فقال له المسيح : أيما أحب اليك تبقى أو تعود ؟ فقال : ياروح الله بل أعود لاجل لذعة الموت في جوفي الى هذا اليوم .

التاسع والثلاثون ما رواه رئيس الطائفة أبو جعفر الطوسي في اوائل كتاب الغيبة مرسلا قال : وقد كان من أمر صاحب الحمار الذي نزل بقصة القرآن وأهل الكتاب يروون أنه كان نبياً فأماته الله مأة عام ثم بعثه .

الاربعون ما رواه الشيخ ايضاً في أواخر كتاب الغيبة معلقا عن محمد بن عبدالله

الاغش هم بهمان حال بود ، ونيز عزير چون بقريه اى رسيد كه سقفهايش روى هم ريخته بود خدا همهٔ آن مردم را - كه هزاران نفر بودند زنده كرد واورا پيغمبر آنان قرارداد ، سالياني هم زندگي كرد «تا آخر حديث» .

سي و هشتم : باز هم راوندي در كتاب موازات ميگويد : عيسى معجزات زيادى داشت اما يهوديان حاضر نبودند توجه كنند وايمان آورند ، تا ازاو خواستند كه سام پسر نوح را زنده كند ، عيسى آمد برسر قبر سام و گفت : اى سام باذن خدا برخيز ، قبر شكافته شد ، باز جمله را تكرار كرد ، بدن حركت كرد ، بار سوم كه گفت بيرون آمد ، فرمود ميخواهى بمانى يا برگردى ؟ عرض كرد : ياروح الله ! بر ميگردم ، چون هنوز گزش و فشار مرگ را درخود حس ميكنم .

سي و نهم : شيخ طوسي دراوائل كتاب غيبت ميفرمايد : صاحب الاغ راهم - كه خدا در قرآن قصه اش را بيان ميكند و بنقل اهل كتاب پيغمبر بوده - خدا ميراند و پس از صدسال زنده اش كرد .

چهلم : باز شيخ طوسي در آخرهاى كتاب غيبت ازابو بصير نقل ميكند كه گفت :

بن جعفر الحمیری عن أبیه عن یعقوب بن یزید عن علی بن الحکم عن حماد بن عثمان عن أبی بصیر قال : سمعت أباعبدالله علیه السلام یقول : مثل أمرنا فی کتاب الله مثل صاحب الحمار ، أماته الله مأة عام ثم بعثه .

الحادی والاربعون ما رواه الشیخ ایضاً فی آخر کتاب الغیبة معلقا عن محمد بن عبدالله الحمیری عن أبیه عن جعفر بن محمد الکوفی عن اسحق بن محمد عن القاسم بن ربیع عن علی بن الخطاب عن مؤذن مسجد الاحمر قال : سألت أبا عبدالله علیه السلام هل فی کتاب الله مثل القائم ؟ قال : نعم آیة صاحب الحمار ، أماته الله مأة عام ثم بعثه .

اقول : المراد بالقائم هنا معناه اللغوی یعنی من قام بالامر ویکون مخصوصاً بمن عدی المهدی علیه السلام ، ویحتمل الحمل علی المشابهة من بعض الوجوه ، فان کلا منهما غاب مدة ثم ظهر و ان کان أحدهما مات و الاخر لم یمت ، أو المراد بالموت أعم من المجازی و الحقیقی ، فان أحدهما مات و الآخر مات ذکره لطول غیبته .

الثانی والاربعون ما رواه الحسن بن سلیمان بن خالد القمی نقلا من کتاب

شنیدم حضرت صادق(ع) میفرمود : مثل کار ما درقرآن مثل صاحب الاغ است که خدا وی را میراند وپس ازصد سال زنده کرد .

چهل ویکم : بازهم شیخ در آخر کتاب غیبت از علی بن خطاب مؤذن مسجد احمر نقل میکند که گفت : از حضرت صادق(ع) پرسیدم : مثل قائم درقرآن هست ؟ فرمود : آری ، همان آیهٔ صاحب الاغ است که خدایش میراند وبعد ازصد سال زنده کرد .

مؤلف گوید : اینجا مراد ازقائم معنای لغوی است ، یعنی آنکس که بکار هدایت خلق قیام کند ، واین مخصوص بغیر حضرت مهدی(ع) است ، گرچه احتمال هم دارد مراد حضرت قائم باشد ، وغرض تشبیه دربعض جهات یعنی ظاهرشدن بعدازغیبت باشد . اگرچه غیبت یکی بمرگ بوده ودیگری بغیر مرگ ، ویااینکه مراداز مرگ : اعم ازحقیقی ومجازی باشد ، که آن صاحب الاغ حقیقة مرد ، وحضرت قائم (ع) ازطول زمان غیبت نامش میمیرد .

چهل ودوم : (این همان حدیث پنجاه وسوم باب پنجم است) .

مختصر البصائر لسعد بن عبدالله عن أحمد بن محمد بن عيسى عن الحسن بن محبوب عن الحسين بن علوان عن محمد بن داود العبدى عن الاصبغ بن نباتة ان ابن الكوا قام الى أمير المؤمنين عليه السلام فقال : ان أبا المعمر يزعم انك حدثته انك سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله يقول : قد رأينا وسمعنا برجل أكبر سناً من أبيه ؟ فقال أمير المؤمنين عليه السلام ان عزيراً خرج من أهله وامرأته في شهرها وله يومئذ خمسون سنة ، وأماته الله مأة عام ثم بعثه ورجع الى أهله واستقبله ابنه وهو ابن مأة سنة ورد الله عزيراً الى الذى كان به «الحديث» .

الثالث والاربعون ما رواه رئيس المحدثين أبو جعفر ابن بابويه في كتاب التوحيد في باب الرد على الثنوية والزنادقة قال : حدثنا أحمد بن الحسن القطان عن أحمد بن يحيى عن بكر بن عبدالله بن حبيب عن أحمد بن يعقوب بن مطر عن محمد بن الحسن بن عبدالعزيز الاجذب عن أبيه عن طلحة بن زيد عن عبدالله بن عبيد عن أبى معمر السعدانى عن امير المؤمنين عليه السلام فى حديث طويل ان الله قال لموسى : ان أردت ان ترانى فى الدنيا فانظر الى الجبل فان استقر مكانه فسوف ترانى ، فابدى الله سبحانه بعض آياته للجبل وتجلّى ربنا للجبل ، فتقطّع الجبل فصار رميماً وخرّ موسى صعقاً ، ثم أحياه الله وبعثه فقال : سبحانك تبت اليك « الحديث » .

الرابع والاربعون مارواه رئيس المحدثين أبو جعفر بن بابويه في كتاب

چهل وسوم : شيخ صدوق در كتاب توحيد در حديثى طولانى ازسعدانى نقل ميكند كه امير المؤمنين(ع) فرمود : بحضرت موسى خطاب شد : اگر ميخواهى در دنيا مرا به بينى باين كوه نظر كن ، اگر جاى خود ثابت ماند مرا خواهى ديد آنگاه خداوند پاك يكى از آيات خويش را بر كوه ظاهر كرد ، و بكوه جلوه كرد ، كوه پاره پاره شد وخاكستر گشت ، موسى بيهوش افتاد ، سپس خدا زنده اش كرد ، عرض كرد : تو پاك ومنزهى ، من بسوى تو باز گشتم « تا آخر حديث » .

چهل وچهارم : بازهم شيخ صدوق در مجلس شصت ونهم كتاب امالى ازعبدالرحمن

الامالی فی المجلس التاسع والستین عن الحسین بن محمد بن سعید الهاشمی عن فرات بن ابراهیم بن فرات الکوفی عن محمد بن علی بن أحمد بن علی الهمدانی عن الحسین بن علی الشامی عن أبیه عن ابی جریر عن عطاء الخراسانی عن عبدالرحمن بن غنم عن محمد بن علی الباقر علیه السلام قال : أتی جبرئیل الی رسول الله صلی الله علیه وآله بدابة فوق الحمار ودون البغل ، فرکب ثم مضی حتی انتهی الی بیت المقدس فدخله ثم أمّ رسول الله صلی الله علیه وآله فی بیت المقدس سبعین نبیاً ثم صعد السماء فمرّ علی شیخ فقال : من هذا یاجبرئیل ؟ قال :أبوك ابراهیم ، ثم مضی فمرّ به شیخ فقال : من هذا یا جبرئیل ؟ قال :ابوك آدم، ثم مضی فمرّ بموسی بن عمران ، ثم ذکر ما جری بینهما من الکلام فی فرض الصلوة وغیره ، ثم مضی فمرّ علی ابراهیم وذکر ما جری بینهما من الکلام «الحدیث» .

الخامس والاربعون ما رواه الشیخ الجلیل علی بن محمد الخزاز القمی فی کتاب الکفایة فی باب ما جاء عن جعفر بن محمد علیه السلام قال : حدثنا الحسین بن علی أبو عبدالله قال : حدثنا هارون بن موسی عن محمد بن الحسن عن الصفار عن یعقوب بن یزید عن ابن أبی عمیر عن هشام عن أبی عبد الله الصادق علیه السلام فی حدیث طویل

بن غنم نقل میکند که حضرت باقر (ع) فرمود : جبرئیل ، چهارپائی بزرگتر از الاغ و کوچکتر از استر خدمت حضرت رسول (ص) آورد حضرت سوار شد و رفت تا به بیت المقدس رسید وارد مسجد شد و هفتاد پیغمبر پشت سرش نماز گزاشتند، سپس بآسمان رفت، به پیر مردی برخورد فرمود : جبرئیل ! این کیست ؟ عرض کرد : پدرت ابراهیم است . از آنجا گذشت به پیر مرد دیگری رسید ، پرسید : این کیست ؟ عرض کرد : پدرت آدم است ، از آنجا گذشت بموسی بن عمران رسید ـ سپس گفتگوی آنها را دربارهٔ وجوب نماز وغیره نقل میکند و میفرماید ـ از آنجا گذشت بحضرت ابراهیم رسید ، و گفتگوی آنان را نقل میکند «تا آخر حدیث» .

چهل و پنجم : علی بن محمد خزاز قمی در کتاب کفایه در باب «روایات از حضرت صادق (ع)» از هشام نقل میکند که حضرت صادق (ع) ـ در حدیثی طولانی ـ فرمود : مگر کلام خدا را نشنیده اید که میفرماید : «چشمها اورا نه بیند ، واو چشمها را می بیند ، انعام:۱۰۳»

قال : ألم تسمعوا الى قوله تعالي : « لاتدركه الابصار وهو يدرك الا بصار » وقوله تعالى : «لن ترانى ولكن انظر الى الجبل فان استقر مكانه فسوف ترانى فلما تجلّى ربه للجبل جعله دكّاً وخرّ موسى صعقاً» اى ميتاً « فلما أفاق » ورد الله عليه روحه «قال سبحانك انى تبت اليك» الحديث .

السادس والاربعون ماروا ه الحافظ البرسى فى آخر كتابه ان أمير المؤمنين عليه السلام قال للحسن والحسين عليهما السلام : اذا وضعتمانى فى لحدى فصليا ركعتين ثم انظرا اما يكون فلما وضعاه فعلا ما أمرهما و نظرا فاذا آدم و نوح و رسول الله صلّى الله عليه و آله وسلم يتحدثون مع أمير المؤمنين ، و وجد الزهراء وحواومريم وآسية ينحن على أمير المؤمنين ويندبنه .

اقول : و الاحاديث في هذا المعنى كثيرة وفي هذ القدر بل في بعضه كفاية انشاء الله تعالي ، و قد عرفت ان أحاديث هذا الباب و الذى قبله دالة علي مضمون واحد وذكرت السبب الباعث على قسمتها الى بابين ، فاذا ضممت هذه الاحاديث بعضها الى بعض مع أحاديث الباب الرابع ، حصل اليقين عندك وعند كل منصف بصحة

ونيز (بموسى) ميفرمايد : «مرا نه بينى ، ولكن اين كوه رابنگر ، اگر بجاى خود برقرار ماند مرا خواهى ديد ، آنگاه چون خدايش بر كوه جلوه كرد ، آنرا هموار كرد وموسى بيهوش ـ يعنى بى جان ومرده ـ افتاد ، سپس چون بهوش آمد ـ وخدا روحش را بر گرداند ـ عرض كرد : تو پاك ومنزهى ؛ من بسوى تو باز گشتم ، اعراف ١٤٣» «تا آخر حديث» .

چهل وششم : حافظ رجب برسى در آخر كتابش نقل ميكند كه امير المؤمنين (ع) بحسن وحسين (ع) فرمود : وقتى كه مرا در قبر نهاديد دو ركعت نماز بگذاريد به بينيد چه ميشود ؟ چون حسن وحسين پدررا در قبر گذاشتند ونماز خواندند ديدند آدم ونوح وپيغمبر صلى الله عليه وآله با آنجناب گفتگو ميكنند ، وحضرت زهرا وحوا ، و مريم وآسيه برايش نوحه سرائى وگريه ميكنند .

مؤلف گويد : دراين زمينه حديث بسيار است ، و همين قدر بلكه كمتر از اين هم كفايت ميكند قبلا هم گفتيم كه مضمون احاديث دو باب اخير يكى است ، وسبب دو باب كردن را تذكر داديم اگر اين حديثها با احاديث باب چهارم ضميمه شود هر با انصافى بصحت

الرجعة فكيف اذا انضم الى ذلك ما يأتي ان شاء الله تعالى .

وليت شعري أيّ عاقل يشك في تواتر هذه الاحاديث ويجوز الكذب على جميع رواتها واي مطلب من مطالب الاصول والفروع يوجد فيه أكثر من هذه النصوص الكثيرة الصريحة المتعاضدة المتظافرة وقد ظهر من هذه الاحاديث ان الرجعة قد وقعت في الامم السالفة في اوقات كثيرة جداً وفي الانبياء و الاوصياء والملوك السابقين ، بل يظهر منها ان جميع الانبياء السابقين قد رجعوا الى الدنيا بعد موتهم ، وجميع بني اسرائيل ايضاً رجعوا بعد قتل بخت نصر اياهم ، وان كثيراً من الانبياء رجعوا الى الدنيا و بقوا مدة طويلة ، يدعون الناس الى دين الله كعزير وارميا وموسى وغيرهم ، وان ذا القرنين رجع الى الدنيا مرتين و ملك مشارق الارض ومغاربها و بقي مدة طويلة و سنين كثيرة يدعو الناس الى الله سبحانه ، وانه قد رجع مرة واحدة سبعون ألف رجل بعد موتهم و عاشوا مدة طويلة ، ورجع مرة اخرى خمسة وثلاثون ألفاً بعد موتهم ، ورجع مرة اخرى سبعون ألف بيت ، ويحتمل ان يكونوا سبعمأة ألف انسان او أكثر فأحياهم الله بعد موتهم وعاشوا مدة طويلة ، وكل ذلك ثابت بروايات العامة

رجعت يقين ميكند تا چه رسد كه ساير روايات گذشته و آينده هم اضافه شود .

ايكاش ميدانستم كدام عاقل در تواتر اين همه حديث شك ميكند واحتمال ميدهد همهٔ راويان اينها را دروغ گفته باشند ؟ كدام يك از مطالب اصول يا فروع دين بيش از اين ، حديث صريح وفراوان دارد ؟ ضمناً از اين احاديث معلوم شد كه : در امتهاى گذشته ، در مواقع بسيارى رجعت واقع شده ، در پيمبران واوصيا و پادشاهانشان هم بوده ، بلكه همهٔ انبياء بعد از مرگ بدنيا بر گشتند ، وهمهٔ بنى اسرائيل پس از واقعهٔ بخت نصر زنده شدند ، بسيارى از پيمبران مانند عزير ، ارميا ، موسى وغيره ـ مدتى در دنيا ماندند ومردم را دعوت كردند ، ذوالقرنين دو مرتبه بر گشت ؛ وسلطنت شرق و غرب يافت ، مدتى دراز هم زندگى كرد وبهدايت مردم پرداخت ، در يك مرتبه هفتاد هزار نفر پس از مرگ زنده شدند ومدت درازى هم در دنيا بودند ، در مرتبهٔ ديگرى سى وپنج هزار نفر ودر دفعهٔ ديگر هفتاد هزار خانوار زنده شدند ، كه شايد اين هفتاد هزار خانوار هفتصد هزار نفر يا بيشتر بوده اند ، اينها همه

والخاصة موافق للقرآن في آيات كثيرة جداً كما عرفت، فلابد من وجود مثل ذلك في هذه الامة بمقتضى الاحاديث السالفة وغيرها والله الموفق.

الباب السابع

في اثبات ان الرجعة قد وقعت في هذه الامة في الجملة ليزول بها استبعاد الرجعة الموعود بها في آخر الزمان ويدل على ذلك أحاديث

الاول ما رواه رئيس المحدثين ابو جعفر بن بابويه في كتاب عيون الاخبار في باب ذكر مجلس الرضا عليه السلام مع أهل الاديان بالسند السابق في الحديث الثاني من الباب الخامس عن الرضا عليه السلام انه قال: لقد اجتمعت قريش الى رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم فسألوه ان يحيي لهم موتاهم، فوجه معهم علي بن ابي طالب عليه السلام فقال له: يا علي اذهب الي الجبانة فناد هؤلاء الرهط الذين يسألون عنهم بأعلى صوتك: يا فلان ويا فلان يقول لكم محمد: قوموا باذن الله، فقاموا ينفضون التراب عن رؤسهم فأقبلت قريش تسألهم عن أمورهم «الحديث» ورواه الطبرسي مرسلا في الاحتجاج.

الثاني ما رواه ابن بابويه ايضاً في عيون الاخبار في باب استسقاء المأمون بالرضا عن محمد بن القاسم المفسر عن يوسف بن محمد بن زياد وعلي بن محمد بن سيار عن أبويهما

بروايتهای سنی وشیعه ثابت شده و قبلا گفتیم که آیات بسیاری از قرآن هم با آنها موافق است بنابراین ـ بمقتضای حدیثهای سابق وغیره ـ باید در این امت هم نظیر آنها باشد.

باب هفتم

در اثبات اینکه در این امت هم اجمالا رجعت واقع شده، تا آن رجعتی را که در آخر الزمان وعده داده اند بعید نشمارند، دلیل این موضوع هم حدیثهائی است.

اول: (همان حدیث دوم باب پنجم است که در آخرش زنده شدن مردگان بامر پیغمبر (ص) مذکور است).

دوم: شیخ صدوق در کتاب عیون در باب «استسقای مأمون بحضرت رضا (ع)» از محمد بن زیاد ومحمد بن سیار از حضرت عسکری از پدران بزرگوارش (ع) روایت میکند که چون

عن الحسن بن علي العسكري عن آبائه عن الرضا عليه السلام انه استسقي للناس و ظهر للناس من اعجازه واجابة دعائه و اخباره بما يكون وغير ذلك ماحمل بعض أعدائه على ان أخذ رخصته من المأمون لمجادلته ، فكلمه كلاماً طويلا في مجلس عام من جملته أن قال يابن موسى لقد عدوت طورك وتجاوزت قدرك ان بعث الله مطراً أقدره لوقته كانك قد جئت بمثل آية الخليل لما أخذ رؤس الطير بيده و دعا اعضاء ها التي كان فرقها على الجبال فأتينه سعياً ، و تركبن على الرؤس و خفقن و طرن باذن الله ، فان كنت صادقاً فيما توهم فاحي هذين وسلطهما علي وأشار الى اسدين مصورين على مسند المأمون فغضب علي بن موسى الرضا عليه السلام و قال : دونكما الفاجر فافترساه ولا تبقياله عيناً ولا اثراً ، فوثبت الصورتان وصارتا أسدين فتناولا الرجل ورضاه وهشماه وأكلاه ولحسادمه ؛ والقوم ينظرون متحيرين ، فلما فرغا منه اقبلا على الرضا عليه السلام وقالا : يا ولي الله في أرضه فما تأمرنا أن نفعل بهذا يشير ان الى المأمون ؟ فغشي على المأمون مما سمع منهما الى أن قال : فقال عوداً الى

حضرت رضا (ع) دعای باران کرد ، در اثر ظهور معجزات ومستجاب شدن دعا وخبرهای غیبی آنجناب وغیره یکی ازدشمنان ازمأمون اجازه خواست که با آنحضرت مجادله ومباحثه کند ، ودر مجلس عمومی حرفهای بسیاری بوی زد ، از جمله گفت : پسر موسی ! تو از اینکه خداوند بارانی را که تقدیر کرده بود بوقت خود فرستاد ؛ پااز حدخود فراتر نهاده ، وازقدر خویش تجاوز کرده ای ، مثل اینکه معجزهٔ ابراهیم خلیل آورده ای که سر مرغان را بدست گرفت واعضای آنرا که پراکندهٔ کوهها کرده بود خواند همه شتابان آمدند وبا سرها ترکیب شدند وباذن خدا پرواز کردند ، اگر راست میگوئی این دو صورت شیر را که در مسند مأمون نقش شده ، زنده گردان وبرمن مسلط کن ، حضرت خشمگین شد وبعکسها رو کرده فرمود : این بیدین را بگیرید وبدرید ، واثری از او نگذارید ، نقشها بصورت دوشیر شده جستند مرد را گرفتند بزمین کوبیدند ، ودریدند و خوردند ، خونش راهم لیسیدند درحالیکه مردم با حیرت نگاه میکردند ، چون فارغ شدند بحضرت رضا رو کرده گفتند : یاولی الله در بارهٔ این مأمون چه دستور میفرمائید ؟ مأمون ازشنیدن این سخن غش کرد

مقرّ كما فعادا الى المسند ، وصارتا صورتين كما كانتا «الحديث» .

الثالث ما رواه الكليني في باب المسئلة في القبر عن محمّد بن يحيى عن أحمد بن محمّد عن الحسين السعيد عن القاسم بن محمّد عن علي بن أبي حمزة عن ابي بصير عن أبي عبدالله عليه السلام قال : ان الميت اذا خرج من بيته شيعته الملائكة الى القبر ، و يدخل عليه في قبره منكر ونكير ، فيلقيان فيه الروح الى حقويه فيقعدانه فيسئلانه ثم ذكر المسائلة والسؤال والجواب وذكر في الكافر نحو ذلك .

اقول : و في معناه أحاديث كثيرة وهذه رجعة في الجملة و حيوة بعد الموت قبل القيامة او نظير للرجعة ، يزول بها الاستبعاد ، و في باب ان الميت يزور أهله أحاديث قريبة من هذا المعنى .

الرابع ما رواه الكليني ايضاً في باب مولد أمير المؤمنين عليه السلام عن محمد بن يحيى عن سلمة بن الخطاب عن عبدالله بن محمّد عن عبدالله بن القاسم عن عيسى بن شلقان قال : سمعت ابا عبدالله عليه السلام يقول : ان امير المؤمنين عليه السلام كان له خولة في

... فرمود : بجاى خود برگرديد باز بمسند برگشتند و بحالت سابق در آمدند «تا آخر حديث» .

سوم : كلينى در باب «سؤال قبر» از ابو بصير نقل ميكند كه حضرت صادق (ع) فرمود هنگامى كه ميت از خانه بيرون برند ملائكه تا قبر دنبالش ميروند ، وقتى كه در قبرش نهادند ، نكير و منكر وارد ميشوند ، روح را تا كمر او ميفرستند ، او را مينشانند و پرسشهائى ميكنند سپس سؤال و جوابها را نقل ميكند و درباره كفار هم نظير آن را ميفرمايد .

مؤلف گويد : در اين زمينه حديثهاى بسيارى هست ، و اين خود اجمالا رجعتى است بعد از مرگ و پيش از قيامت ، و يا نظير رجعت است كه استبعاد زنده شدن مرده را رفع ميكند ، و در باب آمدن مردگان بزيارت كسان خويش هم احاديثى قريب ، باين مضمون وارد شده .

چهارم : بازهم كلينى در باب «مولد امير المؤمنين (ع)» از عيسى بن شلقان نقل ميكند كه گفت شنيدم حضرت صادق (ع) ميفرمود : امير المؤمنين (ع) در قبيلهٔ بنى مخزوم همشيره زادگانى داشت ، روزى يكى از آنان آمد و عرض كرد : دائى جان ! برادر من مرده و سخت

بنى مخزوم و ان شاباً منهم أتاه فقال له : يا خالي ان أخي مات وقد حزنت عليه حزناً شديداً قال : فقال له : تشتهي أن تراه ؟ قال : بلى ، قال : فأرني قبره ،قال فخرج ومعه بردة رسول الله صلى الله عليه وآله متزراً بها ، فلما انتهى الى القبر تلملمت شفتاه ثم ركضه برجله فخرج من قبره و هو يقول بلسان الفرس «الحديث» .

الخامس مارواه الكليني ايضاً في باب مولد أبي الحسن موسى عليه السلام عن عدة من أصحابنا عن احمد بن محمد عن علي بن الحكم عن عبدالله بن المغيرة قال : مر العبد الصالح عليه السلام بامرأة بمنى وهي تبكي وحولها صبيان لها يبكون وقد ماتت لها بقرة فدنا منها وقال : مايبكيك يا امة الله ؟ قالت : ان لنا صبياناً يتامى وقد كانت لنا بقرة معيشتي ومعيشة صبياني كانت منها وقد ماتت قال : أتحبين ان أحييها لك ؟ فالهمت أن قالت : نعم ، فتنحى وصلى ركعتين ثم رفع يده هنيئة و حرك شفتيه ثم قام فصوت بالبقرة فنخسها نخسة وضربها برجله ؛ فاستوت على الارض ، فلما نظرت المرأة الى البقرة صاحت وقالت : عيسي بن مريم ورب الكعبة : فخالط الناس وصار بينهم ومضى عليه السلام .

براو اندوهگينم فرمود ميخواهي اورا ببيني عرض كرد آري فرمود : قبرش را بمن بنما ، سپس حلهٔ پيغمبر (ص) را بكمر بست وباهم برسر قبر رفتند اندكي لبان مقدسش را حركت داد و پا بقبر زد مرده از قبر بيرون آمد و بنا كرد بزبان فارسي سخن گفتن «تا آخر حديث» .

پنجم : باز هم كليني در باب «مولد حضرت كاظم (ع)» از عبدالله بن مغيره نقل ميكند كه : حضرت موسى بن جعفر (ع) در منى ديد زني گاوش مرده نشسته گريه ميكند و كودكانش هم اطرافش ميگريند ، نزديك رفت و فرمود : بندهٔ خدا ! چرا گريه ميكني ؟ عرض كرد : كودكان يتيمي دارم ، گاوي داشتم كه زندگي مارا اداره ميكرد ، اينك مرده ، فرمود: ميخواهي زنده اش كنم ؟ بدل زن الهام شد ، گفت آري ، حضرت كناري رفت دو ركعت نماز گزاشت ، واندكي دست برداشت ودعا كرد ، سپس برخاست گاو راهي كرد ، وسيخي بپهلوش زدو پاي مبارك بآن زد ، برخاست ايستاد ، چشم زن كه بگاو افتاد فرياد زد و گفت : بخداي كعبه ! اين عيسى بن مريم است ، حضرت خودرا لابلاي جمعيت مخفي كرد وتشريف برد .

ورواه الصفار في بصائر الدرجات في باب ان الائمة عليهم السلام أحيوا الموتى عن أحمد بن محمد مثله .

ورواه الراوندى في الخرايج و الجرايح . و رواه على بن عيسى فى كشف الغمة نقلا عن الراوندى نحوه .

السادس مارواه الكليني في أوايل الروضة عن محمد بن يحيى عن أحمد بن محمد و عن على بن ابراهيم عن أبيه جميعاً عن الحسن بن محبوب عن عبدالله بن غالب عن أبيه عن سعيد بن المسيب عن على بن الحسين عليه السلام في حديث طويل قال : يابن آدم ان أجلك أسرع شيء اليك ، وكان قد أوفيت أجلك و قبض الملك روحك و صرت الى قبرك وحيداً ، فرد اليك روحك و اقتحم عليك ملكان ، ثم ذكر ما يقع بينه و بينهما من السؤال والجواب .

ورواه ابن بابويه في الامالى في المجلس السادس والسبعين عن ابيه عن عبدالله بن جعفر الحميرى عن أحمد بن محمد عن ابن محبوب عن عبدالله بن غالب الاسدى عن أبيه عن سعيد بن المسيب عن على بن الحسين عليه السلام مثله .

السابع مارواه أبوعلى الحسن بن الشيخ أبى جعفر الطوسى فى الامالى باسناده عن جعفر بن محمد عليه السلام قال : مر أمير المؤمنين عليه السلام بالمقابر فسلم عليهم ثم قال : السلام

اين حديث را صفار هم در باب «مرده زنده كردن ائمه(ع)» بهمين نحو روايت ميكند . وراوندى نيز در خرائج و على بن عيسى هم در كشف الغمه نقل ميكنند .

ششم : بازهم كلينى در اوائل روضهٔ كافى در حديثى طولانى از سعيد بن مسيب نقل ميكند كه حضرت سجاد(ع) فرمود : اى پسر آدم ! مرگ از هر چيز بتو نزديكتر است ، طولى نميكشد كه عمرت سر آيد و فرشته جانت را بگيرد و تنها وارد قبر شوى ، آنجا روحت بر گردد و دو ملك وارد شوند ، سپس سؤال وجواب فرشتگان را بيان ميفرمايد .

اين حديث را صدوق هم در مجلس هفتاد و ششم امالى از سعيد بن مسيب بهمين نحو روايت ميكند .

هفتم : فرزند شيخ طوسى در «امالى» از حضرت صادق(ع) روايت ميكند كه فرمود : امير المؤمنين(ع) بقبرستانى گذشت ، برمردگان سلام كرد ، فرمود سلام برشما اى ساكنان

عليكم يا أهل التربة ان المنازل قد سكنت ، وان الاموال قدقسمت : الى أن قال : فأجابه هاتف يسمع صوته ولايرى شخصه : عليكم السلام يا أمير المؤمنين و ذكر الكلام الذى جرى بينهما وان جميع الحاضرين سمعوه .

الثامن ما رواه الشيخ ايضاً فى الامالى باسناده قال : كان رجل من أهل الشام يختلف الى ابى جعفر عليه السلام و كان يبغضه فلم يلبث أن مرض الى أن قال :فجاء وليه الى أبي جعفر عليه السلام فقال : ان فلاناً الشامى قد هلك و هو يسئلك أن تصلى عليه ، فقال : كلا لاتعجلن على صاحبكم حتى آتيكم ثم قام من مجلسه فصلى ركعتين ثم مد يده ماشاء الله ثم سجد حتى طلعت الشمس ، ثم نهض و أتى منزل الشامى و دعا فأجابه ، ثم أجلسه فسنده ثم ما انصرف حتى قوى الشامى فأتى أباجعفر عليه السلام فقال:اشهدانك حجةالله على خلقه ، قال : وما بدالك ؟ قال : أشهداني عمدت بروحى ، وعاينت بعيني فلم يفاجيني الا و مناداسمعه وما انا بالنائم : ردوا

خاك ! اموالتان راقسمت كردند .... ناگاه شخصى كه صدايش شنيده ميشد وخودش ديده نميشد جواب داد : عليكم السلام يا اميرالمؤمنين ! سپس گفتگوى آنان را نقل ميكند وميفرمايد همهٔ حاضران صدا را شنيدند .

هشتم : بازفرزند شيخ درامالى نقل ميكند كه يك مرد شامى ـ كه از دشمنان اهلبيت (ع) بود ـ خدمت حضرت باقر (ع) رفت و آمد ميكرد طولى نكشيد مريض شد (.... و مرد) .... وصيش خدمت حضرت رسيد و گفت : فلان مرد شامى مرده ووصيت كرده شما بر جنازه اش نماز بخوانيد ، فرمود اشتباه كرده ايد ، تعجيل مكنيد تامن بيايم ، آنگاه برخاست دو ركعت نماز گزارد ومدتى دست برداشت ؛ سپس سر بسجده نهاد تا آفتاب طلوع كرد ، آنگاه حركت كرد بمنزل شامى رفت ؛ او را صدا زد ، جواب داد پس نشاندش و تكيه اش داد ، و برگشت طولى نكشيد شامى سالم شد وخدمت حضرت رسيد ، عرض كرد : گواهى ميدهم كه تو حجت خدائى برخلقش ، فرمود : چه ديدى ؟ گفت: شهادت ميدهم كه روح خويش را نگريستم وبا چشم خود ديدم ، و چيزى مرا بر نگرداند مگر شخصى كه شنيدم فرياد زد ـ خواب هم نبودم ـ گفت : روح وى را برگردانيد كه محمد بن على اورا ازما خواسته ، وبعداز آن از

عليه روحه، فقد سألنا ذلك محمد بن علي وصار بعد ذلك من أصحاب أبي جعفر عليه السلام

التاسع ماروا ه الراوندي في كتاب الخرايج والجرايح وعلي بن عيسى في كتاب كشف الغمة نقلا عنه في معجزات موسى بن جعفر عليه السلام عن أبي حمزة قال: أخذ بيدي موسى بن جعفر يوماً فخرجنا من المدينة الى الصحراء، فاذا نحن برجل يبكي على الطريق وبين يديه حمار ميّت ورحله مطروح، فقال له موسى ما شأنك؟ فقال: كنت مع رفقائي نريد الحج فمات حماري هيهنا ومضي أصحابي، و قد بقيت متحيراً فقال: لعله لم يمت فقال: أماترحمني حتى تلهوبي؟ قال: ان عندي رقية جيدة، فقال الرجل: ما تكفيني ما أنا فيه حتى تستهزيء بي؟ فدنا موسى عليه السلام من الحمار ودعا بشيء لم أسمعه وأخذ قضيباً كان مطروحاً فضربه به و صاح عليه فوثب قائماً صحيحاً سالماً فقال يامغربي ترى هيهنا شيئا من الاستهزاء ألحق بأصحابك ومضينا وتركنا.

العاشر ما رواه الراوندي وعلي بن عيسى ايضاً في معجزات علي الهادي عليه السلام

اصحاب حضرت باقر(ع) شد.

نهم: راوندی در کتاب خرائج، وعلی بن عیسی در کشف الغمه ـ درمعجزات موسی بن جعفر(ع) ـ ازابو حمزه نقل میکند که گفت: روزی حضرت موسی بن جعفر(ع) دست مرا گرفت وباهم ازمدینه بیرون رفتیم، در صحرا مردی رادیدیم در راه میگرید، الاغش مقابلش مرده وبارش روی زمین افتاده، حضرت فرمود: قضیه چیست؟ گفت: بارفقا بحج میرفتیم، اینجا الاغ من مرد ورفقا رفتند، اکنون من سرگردان مانده‌ام، فرمود شاید نمرده باشد، گفت: رحمم که نمیکنی مزاح هم میکنی؟ فرمود: من دعای خوبی دارم، گفت: همین غصه‌ام بس نیست که مسخره‌ام نیز میکنی؟ حضرت نزدیك آمد ودعائی خواند که من نشنیدم، سپس چوبی که روی زمین افتاده بود برداشت بالاغ زد وآن راهی کرد الاغ ازجاجست وصحیح وسالم ایستاد فرمود: ای مرد مغربی! اینجا مسخرگی می بینی؟ برو برفقایت برس این را فرمود ومارفتیم.

دهم: باز راوندی وعلی بن عیسی در معجزات حضرت هادی(ع) ازدربان متوکل

عن زرافة حاجب المتوكل قال : وقع مشعبذ هندى يلعب بالحقة و كان المتوكل لعابا فأراد أن يخجل علياً فقال للمشعبذ : ان أخجلته فلك ألف دينار ، قال : فأمر أن يخبز رقاق خفاف تجعل على المائدة و انا الى جنبه ففعل و حضر على عليه السلام الطعام ، وجعل مسورة عليها صورة أسد و جلس اللاعب الى جنب المسورة ، فمد علي عليه السلام يده الى رقاقة فطيرها اللاعب ثلاث مرات ، فتضاحكوا فضرب علي عليه السلام يده الى تلك الصورة وقال : خذه ، فوثبت من المسورة وابتلعت الرجل وعادت الى المسورة فتحيروا ونهض علي عليه السلام ، فقال له المتوكل : سألناك الا جلست فرددته ؟ فقال : لا والله لا يرى بعد هذا أبداً أتسلط أعداء الله على اوليائه ؟ و خرج من عنده ولم ير الرجل بعدها .

اقول : هذا وما قبله اعجب من الرجعة و اغرب فيزول به الاستبعاد لها

الحادى عشر مارواه علي بن ابراهيم في آخر تفسيره سورة الحجر قال : حدثني أبي عن ابن أبي عمير عن سيف بن عميرة وعبد الله بن سنان و أبي حمزة الثمالي

نقل ميكند كه گفت : يك نيرنگ باز حقه بازى از هند آمده بود ، متوكل كه مرد بازيگرى بود خواست حضرت هادى را شرمنده كند ، بهندى گفت : اگر او را شرمنده كردى هزار دينارت ميدهم ، هندى گفت : نانهاى نازك سبكى بپزيد و در سفره بگذاريد و مرا كنار او بنشانيد ، مجلسى بهمين نحو ترتيب دادند ، هندى كنار متكائى نشست كه صورت شيرى بر آن نقش بود وقتى كه حضرت بيكى از آن نانها دست دراز كرد هندى كارى كرد كه نان از دستش پريد اين جريان سه مرتبه تكرار شد ، واهل مجلس خنديدند حضرت دست بآن نقش زد و فرمود اين مرد را بگير ، نقش بصورت شيرى شده جست و مرد را بلعيد و باز بجاى خود بر گشت همه متحير شدند و حضرت از جا برخاست ، متوكل خواهش كرد بنشينند و هندى را بر گرداند ، فرمود : نه بخدا ! ديگر كسى او را نميبينند ، تو دشمنان خدا را بر دوستانش مسلط ميكنى ؟ اين بگفت و از مجلس بيرون رفت ، ديگر هم كسى آن مرد را نديد .

مؤلف گويد : اين دو قضيه اخير از رجعت عجيب تر است ، واستبعاد رجعت را رفع ميكند .

يازدهم : على بن ابراهيم در تفسير سورهٔ حجر از سيف بن عميره ، وعبدالله سنان وابو حمزه نقل ميكنند كه گفتند : شنيديم حضرت صادق (ع) ميفرمود : در سفر حجة الوداع

قالوا : سمعنا أبا عبد الله جعفر بن محمد الصادق عليه السلام لما حج رسول الله صلى الله عليه وآله حجة الوداع نزل بالابطح ، ووضعت له وسادة فجلس عليها ثم رجع يده الى السماء وبكى بكاءاً شديداً ، ثم قال : يا رب انك وعدتني في أبي وامي وعمي ان لا تعذبهم ، قال : فأوحى الله اليه انى آليت على نفسى أن لا يدخل جنتى الا من شهد أن لااله الا الله وانك عبدى ورسولى، ولكن ائت الشعب فنادهم فان أجابوك فقد وجبت لهم رحمتى فقام رسول الله صلى الله عليه وآله الى الشعب فقال : ياأبتاه ويااماه ويا عماه ! فخرجوا ينفضون التراب عن رؤسهم ، فقال لهم : ألاترون الي هذه الكرامة التى أكرمنى الله بها؟ فقالوا : نشهد أن لااله الاالله وانك رسول الله حقاً حقاً ، وان جميع ماجئت به فهو الحق ، فقال : ارجعوا الى مضاجعكم ودخل رسول الله صلى الله عليه وآله مكة وقدم على عليه السلام من اليمن . فقال : الاأبشرك يا على ؟ ثم أخبره الخبر فقال على : الحمدلله .

الثانى عشر ما رواه الشهيد الثانى في كتاب مسكن الفؤاد نقلا من كتاب دلائل النبوة عن انس بن مالك قال : دخلنا علي رجل من الانصار وهو مريض و لم تزل حتى قضى ، فبسطنا عليه ثوباً وله ام عجوز كبيرة عند رأسه ،فقلنا : يا هذه

پیغمبر(ص) در ابطح(جائی است بین مکه ومدینه)پیاده‌شد ، مسندی برایش ترتیب دادند نشست ، ودست بآسمان بلند کرد وسخت گریست ، سپس‌عرض کرد : پروردگارا ! توبمن وعده داده‌ای که پدر ومادرم را عذاب‌نکنی خدا بوی وحی کرد : من‌بر خود حتم کرده‌ام که جز گویندهٔ لااله‌الاالله ، محمدرسول الله را وارد بهشت‌نکنم ، اکنون برودر این دره آنهارا صدا بزن ، اگرجواب دهندرحمت من شامل حالشان شود ، پیغمبر(ص)برخاست بدره‌رفت پدرومادر وعموی خویش را صدازد ، همه در حالی که خاك از سرمیفشاندند ازقبر بیرون آمدند ، فرمود : این کرامتی را که خدا بمن‌عطا کرده نمی‌بینید؟ گفتند : شهادت میدهیم که‌جز خدا ، خدائی‌نیست ، وتو پیغمبر برحق‌خدائی ، وهرچه آورده‌ای‌همه برحق‌است ، فرمود : بخوابگاه‌خودبر گردید ، وبجانب‌مکه‌روان‌شد ، هنگامی که‌علی(ع) از یمن بمکه آمد پیغمبر(ص) این‌بشارت‌راباوداد ، امیرالمؤمنین(ع)فرمود : الحمدلله.

دوازدهم : شهید ثانی در کتاب«مسکن‌الفؤاد»ازانس‌بن‌مالك نقل‌میکند که گفت بعیادت مریضی‌از«انصار»رفتیم ، هنوز نشسته‌بودیم که بیمارجان‌داد ، جامه‌ای روی‌بدنش کشیدیم ، مادرپیرش بالینش‌بود ، گفتیم : ای‌زن‌اجرمصیبت‌خویش‌ازخدا بخواه ، گفت:

احتبسى مصيبك عندالله عزوجل ، قالت : و مات ابنى ؟ قلنا : نعم ،قال : فمدّت يدهاثم قالت : اللهم انك تعلم انى اسلمت لك وهاجرت الى رسولك رجاء أن يعيننى عند كل شدة ورخاء ، ولاتحمل علىّ هذه المصيبة اليوم ؛ فكشفت الثوب عن وجهه ثم ما برح حتى طعمنا معه .

الثالث عشر مارواه الشيخ الجليل قطب الدين الراوندى في كتاب الخرايج والجرايح في معجزات أمير المؤمنين عليه السلام قال : أخبرنا أبومنصور شهريار بن شيرويه الديلمى عن أبيه عن على بن محمّد بن عمروعن الحسن بن محمّد الرقا انه سمع راهباً يقول : كنت قاعداً في صومعة لى فأشرفت منها فاذا طاير كالنسر قدسقط على شاطىء البحر ، فتقيأ ربع انسان ثم طار ، فتفقدته فعاد فتقيأ ربع انسان ثم طار ثم جاء فتقيأ ربع انسان ثم طار ، ثم عاد فتقيأ ربع انسان ثم دنت الا رباع بعضها الى بعض ، فقام رجل فهو قائم وانا أتعجب منه ، ثم انحدر الطاير عليه فضربه فأخذ ربعه ثم طار ثم عاد فأخذ ربعه ثم طار ، ثم عاد فأخذ ربعه ثم طار فبقيت أتفكر في ذلك حتى رأيته

پسرم مرد ؟ گفتيم : آرى ، دست برداشت و گفت : خداوندا ! تو ميدانى كه من براى تو اسلام آوردم ، وازوطن خويش صرفنظر كرده خدمت پيغمبر تو آمدم ، باميداينكه در هر سختى و آسايش ياور من باشد ، اينك اين بار مصيبت را بدوش من مگذار ، اين بگفت وجامه از صورت فرزند عقب كرد ، پسر حالش تغيير كرد و بهبودى يافت بطورى كه در همان مجلس با هم غذا خورديم .

سيزدهم : قطب راوندى در كتاب «خرائج» درمعجزات امير المؤمنين(ع) از حسن بن محمد «رقا» نقل ميكند كه : راهبى ميگفت : درصومعه نشسته بودم از بالا نظر كردم ديدم مرغى شبيه كركس كنار دريافرود آمد وربع يك آدم راقى كرد وپرواز كرد ، طولى نكشيد برگشت ويك ربع ديگر را قى وپرواز كرد ، بازدفعهٔ سوم ربع ديگر ودفعه چهارم ربع ديگر را قى كرد ، سپس اين اجزاء بهم پيوست ويك آدمى تشكيل داد كه برخاست ايستاد من اين منظره را با كمال تعجب تماشا ميكردم باز آن مرغ آمد ومنقار زد وربع اورا گرفت و برد وباردوم آمد ربع ديگر را برد ودفعهٔ سوم ربع سوم ودفعهٔ چهارم ربع چهارم را برد ، من در فكر فرو رفته بودم كه باز آمد وهمان جريان اول تكرار شد تا چون اين دفعه يك مرد كامل تشكيل شد و

قدعاد فتقيأ ربع انسان ثم ربعاً حتى تقيأ أربعة ثم طار فاذا الرجل قدقام فدنوت منه فسألته من أنت ؟ فسكت فقلت له بحق من خلقك من أنت ؟ قال انا عبد الرحمن بن ملجم قلت له : و أى شيء عملت من الذنوب ؟ قال : قتلت على بن أبى طالب فوكل بي هذا الطائر يقتلني كل يوم قتلة ، فبيناهو يحدثني اذا نقض عليه الطائر فضربه فأخذ ربعه ثم طار ثم عاد الى ان أخذ كله فسألت عن على بن أبيطالب فقالوا : ابن عم رسول الله ووصيه .

الرابع عشر مارواه الراوندى ايضاً في معجزات الحسين عليه السلام عن ابى خالد الكابلى عن يحيى بن أم الطويل قال . كنا عند الحسين عليه السلام اذ دخل عليه شاب يبكى فقال : ان والدتى توفيت في هذه الساعة ولم توص ولها مال قدكانت امرتنى ان لا احدث في أمرها شيئاً حتى أعلمك، فقال الحسين عليه السلام :قوموا فقمنا معه حتى انتهينا الى البيت الذى فيه المراة مسجاة : فأشرف الى البيت ودعا الله ليحييها حتى توصى بما تحب من وصيتها ، فأحياه الله فاذا المرأة قد جلست و هى تتشهد فنظرت الى الحسين عليه السلام ثم ذكر ماجرى بينه وبينها من الكلام والخطاب الى أن قال :ثم صارت

برخاست ايستاد بدو نزديك شده گفتم : تو كيستى ؟ جواب نداد ، گفتم : بحق آنكس كه ترا آفريد ! تو كيستى ؟ گفت من ابن ملجم گفتم : چه گناهى كرده اى ؟ گفت على بن ابيطالب را كشته‌ام ، واين مرغ راماًمور من كرده‌اند ، هرروز مرا بهمين نحو ميكشد ، در اين سخن بود كه باز مرغ آمد ومنقار زدو ربعش راگرفت وبرد ، وبر گشت تا كم كم همه رابرد ، ازمردم پرسيدم على بن ابى طالب كيست ؟ گفتند پسر عم ووصى پيغمبر اسلام است

چهاردهم : بازهم راوندى در معجزات امام حسين(ع) از يحيى بن ام طويل نقل ميكند كه گفت : خدمت حضرت امام حسين(ع) بودم ، جوانى گريه كنان وارد شد ، گفت : الساعه مادرم مرده ، ووصيتى نكرده ؛ مالى دارد دستور داده كه بدون اجازهٔ شما تصرف نكنيم ، فرمود : برخيزيد ، برخاستيم همراه آنجناب رفتيم ، باطاقى رسيديم كه بدن زن را در آن نهاده بودند وپارچه‌اى رويش كشيده بودند ، حضرت نزديك اطاق رفت ودعا كرد كه خدا اورا زنده كند تا هر وصيتى ميخواهد بكند ، ناگهان زن بر خاست نشست و كلمه شهادت بزبان جارى كرد ، وچشمش بامام حسين(ع) افتاد سپس گفتگوى آنها را نقل ميكند

المرأة ميتة كما كانت .

الخامس عشر مارواه الراوندي ايضاً في معجزات الصادق عليه السلام عن يونس بن ظبيان قال : كنت مع الصادق عليه السلام في جماعة فقلت : قول الله لابراهيم « فخذ أربعة من الطير فصرهن اليك » فقال : أتحبون ان أريكم مثله ؟ قلنا : بلى ، قال : يا طاووس فاذا طاووس طار الى حضرته ، فقال : ياغراب فاذا غراب بين يديه ، ثم قال : يابازى فاذا بازى بين يديه ، ثم قال : ياحمامة فاذا حمامة بين يديه ؛ ثم أمر بذبحها كلها وتقطيعها ونتف ريشها وأن يخلط ذلك كله بعضه ببعض ، ثم أخذ برأس الطاووس فقال : ياطاووس فرأيت لحمه وريشه يتميز حتى التصق ذلك كله برأسه وقام الطاووس بين يديه حياً ثم صاح بالغراب كذلك ، وبالبازى وبالحمامة كذلك ، فقامت كلها أحياء بين يديه .

السادس عشر مارواه ايضاً في الباب المذكور عن أبى الصلت الهروى عن الرضا عن أبيه عليهما السلام ان ملك الهند أرسل الى الصادق عليه السلام هدايا وجارية جميلة مع

تا آنجا كه ميگويد : آنگاه بحالت اول بر گشت و بيجان روى زمين افتاد .

پانزدهم : بازهم « راوندى » درمعجزات حضرت صادق (ع) از يونس بن ظبيان نقل ميكند كه گفت : با جمعى خدمت حضرت صادق (ع) بودم راجع باين آيه سؤال كردم كه خداوند بحضرت ابراهيم ميفرمايد : « چهار مرغ بگير و نزد خويش پاره پاره كن ، « بقره ، ٢٦٠ » فرمود ميخواهيد نظير آنرا بشما بنمايانم ؟ گفتيم آرى ، صدازد : طاووس ! ناگاه طاووسى حاضر شد باز صدازد كلاغ ! كلاغى پيداشد صدازد : باز ! بازى برابرش حاضر شد ، صدازد : كبوتر ! كبوترى حاضر شد ، دستور داد همه را سر بريدند و پاره پاره كردند و پرهايشان را كندند وهمه را باهم مخلوط كردند ، سپس سر طاووس را گرفت و صدا زد : طاووس ! ديدم گوشت و پر آن جداشد و بهم پيوست و آمد بسرش متصل شد و حركت كرد ، سپس كلاغ و باز و كبوتر را هم صدا زد وهمه بهمين نحو زنده شدند .

شانزدهم : بازهم درهمان باب از اباصلت از حضرت رضا از پدر بزرگوارش (ع) نقل ميكند كه فرمود : پادشاه هند هديه هائى با كنيزك زيبائى بوسيلهٔ شخصى براى حضرت

رجل فلم يقبلها ، وقال له : انك خائن فحلف انه ماخان ، فقال له : ان شهد عليك بعض ثيابك بماخنت تشهد أن لا اله الا الله وان محمداً رسول الله ، ثم دعا بدعاء وطلب من الله أن يأذن لفروة الهندى أن يتكلم بلسان عربى مبين ، يسمعه من في المجلس ، ليكون آية من آيات أهل بيت النبوة ، ثم قال : أيتها الفروة تكلمي بما فعله الهندى قال موسى : فانتفضت الفروة و صارت كالكبش وقالت : يابن رسول الله أئتمنه الملك على هذه الجارية ثم ذكرت قصة طويلة تتضمن كيفية خيانته بالجارية الى أن قال ثم عاد الكبش فروة كما كانت .

السابع عشر مارواه ايضاً في كتاب الخرايج والجرايح فى أعلام النبى والائمة عليهم السلام عن أبي حمزة الثمالى عن على بن الحسين عليه السلام ان رسول الله صلى الله عليه وآله كان قاعداً فذكر اللحم فقام رجل من الانصار فذبح له عنزاً وشواها و حملها اليه و وضعها بين يديه ، وقال لجميع أهل بيته ومن أحب من أصحابه : كلوا ولاتكسروا لها عظماً ، و

صادق(ع)فرستاد ، حضرت نپذيرفت وبقاصد فرمود : تومرد خائنى هستى ، قسم خورد كه من خيانت نكرده ام فرمود : اگر لباست شهادت دهد كه خيانت كرده‌اى به يگانگى خدا و پيغمبرى محمد(ص)اقرار ميكنى ؟ سپس دعائى خواند وازخدا خواست كه اجازه دهد پوستين هنديش بزبان عربى واضح بطورى كه همهٔ حاضران بشنوند - سخن گويد ، تانشانه اى براى حقانيت اهلبيت پيغمبر باشد ، آنگاه فرمود : اى پوستين ! كارى كه اين هندى كرده بگو ، پوستين حركتى كرد ومثل قوچى شدو گفت : اى پسر پيغمبر ! پادشاه اين كنيزك را بدست اين مرد امانت داد.... سپس قصه‌اى طولانى مشتمل بر كيفيت خيانت آن شخص نقل ميكند تا آنجا كه ميفرمايد : آنگاه پوستين بحال اول برگشت .

هفدهم : بازهم «راوندى» در كتاب خرائج از ابوحمزهٔ ثمالى نقل ميكند كه حضرت سجاد (ع)فرمود : روزى پيغمبر(ص) نشسته بود صحبت از گوشت كرد ، مردى از قبيلهٔ انصار برخاست بزغاله اى داشت سر بريد وپخت وآورد برابر آنجناب گذاشت ، حضرت بهمهٔ اهلبيتش وهر كس از اصحابش كه ميخواست فرمود : بيائيد بخوريد ولى استخوانهايش رانشكنيد ، همه باهم خوردند ، پس از صرف غذا صاحب بزغاله ديد بزغاله زنده شده

أكل معه الانصار واذا العناق قد عاشت وقامت يلعب على بابه .

الثامن عشر مارواه ايضاً في الباب المذكور عن رسول الله صلى الله عليه وآله انه دعا عنزاً فلم تجبه فأمر بذبحه ففعلوا وشووه وأكلوا لحمه ولم يكسروا له عظماً ، ثم أمر ان يوضع جلده ويطرح عظامه وسط الجلد فقام الجدى حياً يرعى .

التاسع عشر مارواه قطب الراوندي في كتاب الخرايج والجرايح نقلا من كتاب بصائر الدرجات لمحمد بن الحسن الصفار عن الحسن بن على عن العباس بن عامر عن أبان بن بشير النبال عن ابى جعفر عليه السلام قال : كنت خلف أبى وهو على بغلة فنفرت فاذا رجل فى عنقه سلسلة ورجل يتبعه ، فقال لابي على بن الحسين : اسقنى فقال الرجل الذى خلفه وكانه موكل به لاتسقه لاسقاه الله فاذا هو معوية .

العشرون مارواه ايضاً نقلا عن بصائر الدرجات عن الحجال عن الحسن بن الحسين عن ابن سنان عن عبدالملك القمى عن أخيه ادريس قال : سمعت أبا عبدالله عليه السلام يقول : بينا أنا و أبي متوجهين الى مكة فى موضع يقال له ضجنان اذ جاءه رجل

وبر در خانه مشغول بازى است .

هيجدهم : بازهم «راوندى» نقل ميكند كه پيغمبر (ص) بزغاله‌اى را صدا زد پيش نيامد دستور داد سرش را بريدند وپختند وبدون اينكه استخوانش را بشكنند ، گوشتش را خوردند ، سپس دستور داد استخوانهايش را در پوستش ريختند ، برخاست مشغول چريدن شد .

نوزدهم : بازهم «راوندى» در كتاب خرائج از «ابان بن بشير» نقل ميكند كه حضرت باقر (ع) فرمود : رديف پدرم سوار استرى بودم ، ناگهان استررم كرد ، ديدم مردى زنجير بگردن رو بما ميآيد ، ومرد ديگرى تعقيبش ميكند ، وقتى كه رسيد بپدرم گفت : آبى بمن بده ، مردى كه همراهش بود ـ وگويا مأمور او بود ـ گفت : آبش ندهيد ، خدا سيرابش نكند ! معلوم شد آن مرد تشنه معاويه است .

بيستم : بازهم «راوندى» از ادريس نقل ميكند كه گفت : شنيدم حضرت صادق (ع) ميفرمود : در راه مكه همراه پدرم بودم بجائى رسيديم كه آنرا «ضجنان» ميگفتند ، ناگهان مردى زنجير بگردن آمد وگفت : مرا آب دهيد ، پدرم كه صداى اورا شنيد بمن

في عنقه سلسلة ، فقال : اسقني فسمعه أبي فصاح بي لا تسقه لاسقاه الله ، فاذا رجل يتبعه حتى جذب السلسلة وطرحه علي وجهه فغاب في أسفل درك من النار قال أبي : هذا الشامي لعنه الله .

الحادي والعشرون مارواه ايضاً عن كتاب بصائر الدرجات عن أحمد بن محمد عن الحسين بن سعيد عن ابراهيم بن أبي العلا عن علي بن المغيرة قال : نزل ابو جعفر عليه السلام ضجنان فسمعناه ثلث مرّات يقول : لاغفر الله لك ، فقال له أبي : لمن تقول ؟ قال : مرّ بي الشامي لعنه الله يجرّ سلسلته التي في عنقه وقد دلع لسانه يسألني ان استغفر له ، فقلت : لا غفر الله لك .

الثاني والعشرون مارواه الراوندي ايضاً في اواخر كتاب الخرايج والجرايح قال : كان على عهد رسول الله صلى الله عليه وآله رجل هلكت له ابنة في الجاهلية ، و كان قدرماها في واد ، فلما اسلم ندم على مافعل ، فقال : يا نبي الله اني فعلت كذا و كذا بابنة لي صغيرة ، فجاء عليه السلام الى شفير الوادي فدعا ببنته فقالت : لبيك يا رسول الله ، فقال :

فريادزد : آبش نده ، خدا سيرابش نكند ! دراين بين مرد ديگرى رسيد ، زنجير را كشيد و او را برافكند ودر آخرين طبقهٔ دوزخش فروبرد ، پدرم فرمود : اين ، آن مرد شامى است ، خدا لعنتش كند .

بيست و يكم : بازهم «راوندى» از على بن مغيره نقل ميكند كه گفت : حضرت باقر (ع) در «ضجنان» (همان منزل ميان مكه و مدينه) منزل كرد ، ناگاه ديديم سه مرتبه فرمود : خدايت نيامرزد ! پدرم پرسيد : كه را ميفرمائيد ؟ فرمود : اينك آن مرد شامى ملعون ـ زنجير بگردن ـ ازاينجا عبور كرد ، زبانش ازدهان بيرون آمده بود ، ازمن خواهش كرد برايش طلب آمرزش كنم ، گفتم : خدايت نيامرزد .

بيست و دوم : بازهم «راوندى» نقل ميكند كه در زمان پيغمبر (ص) مردى بود كه دخترش در جاهليت مرده بود ، واورا دره‌اى افكنده بود ، هنگامى كه اسلام آورد از كرده خويش پشيمان شد و به پيغمبر (ص) عرض كرد : من با دختر كودك خويش چنين كرده‌ام ، حضرت كنار دره آمد ودختررا صدا زد ، جواب داد : لبيك يا رسول الله ! فرمود : پدر ومادرت مسلمان

ان أردت أن ترجعی الی أبویك فهما الآن قد أسلما، فقالت : یارسول الله اناعندربی ولا اختار ابی وامی علی ربی .

الثالث والعشرون مارواه رئیس المحدثین محمد بن علی‌بن بابویه في الامالی في المجلس التاسع والعشرین عن محمد بن الحسن بن الولید عن محمد بن الحسن الصفار وسعدبن عبدالله جمیعاً عن‌أحمد بن محمدبن عیسي عن الحسن بن علی‌بن یقطین عن أخیه الحسین عن أبیه علی بن یقطین قال : استدعی الرشید رجلایبطل به أمرأبی‌الحسن موسی علیه السلام ویقطعه ویخجله في‌المجلس، فانتدب الیه رجل معزم فلما حضرت المائدة عمل ناموساً علی الخبز فکان کلمارام خادم أبی الحسن علیه السلام أن‌یتناول رغیفاً من الخبزطار من بین یدیه ، فاستنفز هارون‌الفرح والضحك‌لذلك؛ فلم یلبث أبوالحسن علیه السلام أن رفع رأسه الی اسد مصور علی بعض الستور فقال : یاأسدالله خذ عدّوالله ، قال : فوثبت تلك الصورة‌کاعظم‌مایکون من السباع‌فافترست ذلك المعزم فخرّ هارون وندماؤه‌علی وجوههم مغشیاً علیهم ، وطارت عقولهم‌خوفاً من هول مارأوه ، فلما أفاقوا قال هارون : یاأباالحسن أسألك بحقی علیك لما سألت هذه الصورة أن تردّ الرجل ، قال : ان کانت عصا موسی ردّت ما ابتلعته من

شده‌اند ، میخواهی نزد آنها برگردی ؟ گفت : من‌اکنون‌در جوارپروردگارم بسرمیبرم وپدرومادرم را برخدا ترجیح نمیدهم .

بیست‌وسوم : شیخ‌صدوق درمجلس‌بیست‌ونهم کتاب امالی ، ازعلی‌بن یقطین نقل میکند که هارون‌الرشید دنبال‌مردی میگشت که دعوی امامت موسی بن جعفر(ع)را رد کند ، وآنجناب رادر مجلس‌عمومی‌شرمنده گرداند ، مردافسونگری برای‌این‌کارداوطلب شد ، وقتی که حضرت سر سفره نشسته بود افسونی بنان خواندکه هر چه خادم حضرت میخواست نانی‌بردارد ازدستش می‌پرید ،هارون ازخوشحالی وخنده درپوستش‌نمی گنجید حضرت سربلند کرد وبشیری که بپرده‌ای نقش‌بود رو کرد وفرمود : این‌دشمن‌خدارابگیر نقش بصورت شیر بزرگی شد وافسونگر را درید ، هارون ویارانش غش کرده برودر افتادند ، وازهول‌این‌منظره عقل‌ازسرشان پروازکرد ، چون‌بهوش‌آمدند هارون‌بحضرت عرض کرد : ترابحق‌من ! دستورده‌شیراین‌مردرا برگرداند ، فرمود : اگرعصای موسی

حبال القوم وعصيّهم فان هذه الصورة ترد ما ابتلعته من هذا الرجل ، فكان ذلك أعمل الاشياء في افاتة نفسه .

الرابع والعشرون مارواه ابن بابويه ايضاً في الامالى فى المجلس التاسع والثلثين عن أحمد بن الحسن القطان عن الحسن بن على السكرى عن محمد بن زكريا الجوهرى عن محمد بن عمارة عن أبيه قال قال الصادق عليه السلام : من أنكر ثلثة اشياء فليس من شيعتنا : المعراج والمسائلة في القبر والشفاعة .

الخامس والعشرون مارواه على بن ابراهيم فى تفسيره عند قوله تعالى : «اولم يسير وافى الارض» رفعه قال : أولم ينظروا في الاخبار والقرآن رجعة الامم الهالكة فينظروا كيف كان عاقبة الذين من قبلهم .

السادس والعشرون مارواه الصفار فى بصائر الدرجات فى باب ان الائمة (ع) أحيو الموتى أحمد بن محمد عن عمر بن عبدالعزيز عن جميل بن دراج قال كنت عند أبى عبدالله عليه السلام فدخلت عليه امرأة فذكرت انها تركت ابنها وقد قالت بالملحفة على وجهه ميتاً فقال لها : ولعله لم يمت ، فقومى فاذهبي الى بيتك واغتسلى وصلى ركعتين وأجزعي وقولى

طناب وعصاهای ساحران را بر گرداند این صورت هم افسونگر را برمیگرداند واین عمده جهتی بود که هارون را بقتل موسی بن جعفر واداشت .

بیست وچهارم : بازهم شیخ صدوق در مجلس سی ونهم کتاب امالی از «عماره» نقل میکند که حضرت صادق (ع) فرمود : هر که سه چیز را انکار کند شیعهٔ ما نیست : معراج ، سؤال قبر وشفاعت .

بیست وپنجم : علی بن ابراهیم در تفسیر این آیه : «مگر در زمین گردش نکرده اند ؟ روم ، ۹ ، وآیات دیگر» روایت میکند که مراد مطالعهٔ اخبار وقرآن راجع به بازگشت امتهای گذشته است تا به بینند عاقبت آنان چگونه بوده است .

بیست وششم : «صفار» در کتاب بصائر الدرجات از جمیل بن دراج نقل میکند که گفت : خدمت حضرت صادق (ع) بودم زنی بی تابانه واردشد واظهار کرد که پسرم مرده واکنون چیزی روی بدنش کشیده ام وآمده ام ، حضرت فرمود : شاید نمرده باشد ، برود در خانه غسل کن ، دو رکعت نماز بگزار وزاری کنان بگو : ای خدائی که این پسر را بدون

یا من وهبه لی ولم یکن شیئاً جدد هبته لی ثم حرکیه ولا تخبری أحداً، قال : ففعلت وجاءت وحرکته فاذا هو قد بکی .

السابع و العشرون ما رواه الصفار فی الباب المذکور عن عبد الله بن محمد عن محمد بن ابراهیم عن أبی محمد بن برید عن داود بن کثیر الرقی قال حج رجل من أصحابنا فدخل علی أبی عبد الله علیه السلام فقال : فداك أبی وامی ان أهلی توفیت و بقیت و حیداً فقال أبو عبد الله علیه السلام : أکنت تحبها ؟ قال : نعم قال :ارجع الی منزلك فانك تراها وهی تأکل .

الثامن و العشرون ما رواه الثقة الجلیل عبدالله بن جعفر الحمیری فی کتاب قرب الاسناد فی الحدیث الثالث و الثمانین بعد المائة عن السندی بن محمد عن صفوان بن مهران الجمال عن أبی عبدالله علیه السلام قال : قال رسول الله صلی الله علیه و آله: لجبرئیل : یا جبرئیل ارنی کیف یبعث الله العباد یوم القیمة ؟ قال : نعم ، فخرج الی مقبرة بنی ساعدة فأتی قبراً فقال له اخرج باذن الله ، فخرج رجل ینفض التراب عن رأسه وهو یقول : والهفاه ـ واللهف هو الثبور ثم قال : ادخل فدخل ثم قصد

سابقه بمن عطا کردی ! دوباره اورا بمن ببخش ، سپس حرکتش بده و کسی را خبر نکن ، زن رفت بدستور عمل کرد وحرکتش داد ، پسر کم کم بنا کرد گریه کند .

بیست و هفتم : بازهم «صفار» از داود بن کثیر نقل میکند که گفت : یکی از شیعیان درسفر حج خدمت حضرت صادق(ع) رسید وعرض کرد : پدر ومادرم بقربانت ! عیالم دراین شهر مرده و تنها مانده‌ام ، فرمود : دوستش میداشتی ؟ عرض کرد : آری فرمود : برگرد منزل ، به بین مشغول خوراك است .

بیست و هشتم : «حمیری» در کتاب قرب الاسناد درحدیث ۱۸۳ از «صفوان جمال» ازحضرت صادق(ع) نقل میکند که پیغمبر(ص) بجبرئیل فرمود : بمن بنما چگونه خدا مردگان را درقیامت زنده میکند ؟ جبرئیل رفت درقبرستان «بنی ساعده» برسر قبری صدا زد : باذن خدا بیرون بیا ، مردی ـ درحالی که خاك ازسر میفشاند ـ واویلا گویان بیرون آمد ، فرمود : برگرد ، بازوارد قبر شد ، برسر قبردیگری رفت و گفت : باذن خدا بیرون بیا

به الى قبر آخر فقال : اخرج باذن الله ، فخرج شاب ينفض رأسه من التراب وهو يقول : اشهدان لا اله الا الله . ثم قال: هكذا تبعثون يوم القيمة .

التاسع والعشرون مارواه الحافظ البرسي في كتابه قريباً من آخره عن زاذان قال : لما جاء امير المؤمنين عليه السلام ليغسل سلمان وجده قد مات ، فرفع الشملة عن وجهه فتبسم وتحرك وهم أن يقعد فقال له على عليه السلام : عد الى موتك فعاد.

اقول: ويأتى ما يدل على ذلك فان أحاديث هذا الباب والذى بعده مضمون واحد قد عرفت سابقاً سبب قسمتها والله ولى التوفيق .

الباب الثامن

في اثبات ان الرجعة قد وقعت للانبياء والائمة عليهم السلام في هذه الامة في الجملة ! بزول بها استبعاد رجعتهم الموعود بها في آخر الزمان، ومن أحاديث هذا الباب يزول بضاً الاشكال الذى تخيله منكر الرجعة من استلزا مها تقديم المفضول على الفاضل

جوانى درحالى كه خاك ازسر ميفشاند واشهدان لااله الاالله ميگفت -ارقبر خارج شد ، فرمود روزقيامت اينطور زنده ميشويد .

بيست و نهم : حافظ رجب برسى در كتابش از « زاذان » نقل مينكد كه : چون امير المؤمنين(ع) براى غسل دادن سلمان رفت ، پارچه ازصورتش عقب كرد ، سلمان لبخندى زد وحركتى كرد گويا ميخواست برخيزد ، حضرت فرمود : بهمان حال برگرد .

مؤلف گويد : احاديث ديگر بيايد كه اين حديثها را تأييد كند ، چون مضمون احاديث اين باب وباب بعد يكى است ، وسر دو باب كردن را قبلا گفتيم .

باب هشتم

در اثبات اينكه اجمالا رجعت انبياء وائمه در اين امت هم بوده

تا آن رجعت موعود را بعيد ندانند، واز مطالعهٔ احاديث اين باب اين اشكال هم برطرف ميشود كه بعضى ازمنكران رجعت گويند : اگر در آخر الزمان ائمه باز گردند ، اگر امام زمان(ع) امام مردم باشد لازم آيد آنها كه مقامشان بالاتر است مؤخر باشند وامام دوازدهم(ع) مقدم، واگر ديگران امام باشند لازم آيد او از منصب خود معزول شود ، جواب اينكه اين اشكال در

أوعزل المفضول عن الامامة ، فبای توجيه وجّه هذه الاحاديث الكثيرة يمكن أن توجّه أحاديث الرجعة ويأتي تمام الكلام ان شاء الله ، ونقتصر مما يدل على مضمون هذا الباب على أحاديث .

الاول ماروا الشيخ الجليل ثقة الاسلام محمد بن يعقوب الكليني في باب ما نص الله ورسوله على الائمة عليهم السلام عن عدة من أصحابنا عن احمد بن محمد عن احمد بن محمد بن ابی نصر عن فضيل بن سكرة عن أبي عبد الله عليه السلام ورواه في باب حدّ الماء الذي يغسل به الميت عن عدة من أصحابنا عن سهل بن زياد عن احمد بن محمد بن ابی نصر عن فضيل بن سكرة قال : قلت لا بی عبدالله عليه السلام : هل للماء الذی يغسل به الميت حدّ محدود ؟ قال : ان رسول الله صلى الله عليه وآله قال لعلی عليه السلام : اذا أنا متّ فاستقل لی سبع قرب من ماء بئر غرس ، فاغسلنی و كفّنی وحنّطنی ، فاذا فرغت من غسلی و كفنی وتحنيطی فخذ بمجامع كفنی و اجلسنی ثم سلنی عما شئت ، فوالله لا تسألنی عن شیء الا أجبتك فيه .

و رواه قطب الدين الراوندی في كتاب الخرايج والجرايح نقلا من كتاب بصائر الدرجات لسعد بن عبدالله عن محمد بن الحسين بن أبی الخطاب عن أحمد بن محمد بن أبی نصر مثله .

موضوع حديثهای فراوان اين باب هم هست ، هر جوابی شما اينجا داديد ما هم آنجا ميدهيم ، وتتمهٔ مطلب بعداً بخواست خدا بيان ميشود ؛ اينك بذكر چند حديث از حديثهای مربوط باين باب اكتفا ميشود .

اول : « كلينی » در باب « تعيين أئمه از طرف خدا و پيغمبر (ص) » و در باب « مقدار آب غسل ميت » از « فضيل بن سكره » نقل ميكند كه گفت : بحضرت صادق (ع) عرض كردم آب غسل ميت حد معينی دارد ؟ فرمود : پيغمبر (ص) بعلی (ع) وصيت كرد : هنگامی كه من مردم هفت مشك آب از چاه « غرس » كه چاهی بر ده در مدينه » بكش و مرا با آن غسل بده ، چون از كار غسل و كفن و كافور تمام شدی ، اطراف كفن را بگير و مرا بنشان ، سپس هر چه ميخواهی بپرس كه بخدا ! هيچ چيز نپرسی جز اينكه جوابت دهم . اين حديث را « راوندی » هم در كتاب خرائج بهمين نحو روايت ميكند .

الثاني مارواه الكليني ايضاً في باب مانص الله ورسوله على الائمة عليهم السلام عن محمد بن يحيى عن أحمد بن محمد عن الحسين بن سعيد عن القاسم بن محمد عن علي بن أبي حمزة عن ابن أبي سعيد عن أبان بن تغلب عن أبي عبدالله عليه السلام قال: لما حضر رسول الله صلى الله عليه وآله الموت دخل عليه علي عليه السلام فادخل رأسه ثم قال: ياعلي اذا أنا متّ فغسلني و كفّنّي ثم أقعدني وسلو اكتب.

الثالث ما رواه الشيخ الجليل قطب الدين الراوندي في كتاب الخرايج و الجرايح في باب نوادر المعجزات نقلا من كتاب بصائر الدرجات لسعد بن عبد الله عن ابراهيم بن محمد الثقفي عن عباد بن يعقوب عن الحسين بن علي بن زيد بن علي عن اسمعيل بن عبد الله بن جعفر بن أبي طالب عن أبيه قال: قال علي بن إبي طالب عليه السلام: أمرني رسول الله صلى الله عليه وآله اذا توفي ان استسقى له سبع قرب من بئر غرس فاغسله بها، فاذا غسلته و فرغت من غسله أخرجت من في البيت قال: فاذا أخرجتهم فضع فاك على فيّ ثم سلني عما هو كائن الى يوم القيمة من أمر الفتن، قال علي عليه السلام ففعلت ذلك فأنبأني بما يكون الى أن تقوم الساعة.

الرابع مارواه سعد بن عبدالله ايضاً بالسند السابق عن علي عليه السلام قال: قال

دوم: بازهم «كليني» درهمان باب از «ابان بن تغلب» نقل ميكند كه حضرت صادق (ع) فرمود: هنگامي كه پيغمبر (ص) درحال احتضار بود امير المؤمنين (ع) وارد شد، پيغمبر سر آنجناب را در لحاف خود برد و «آهسته» فرمود: وقتي كه من مردم غسلم بده، كفنم كن، سپس مرا بنشان و بپرس و بنويس.

سوم: «قطب راوندي» در كتاب خرائج از جعفر بن ابيطالب نقل ميكند كه امير المؤمنين (ع) فرمود: پيغمبر (ص) بمن دستور داد كه چون ازدنيا رود هفت مشك آب از چاه «غرس» بردارم واورا غسل دهم، پس ازغسل هر كه دراطاق است بيرون كنم دهن بر دهان او نهم و هر فتنهٔ را كه تاقيامت برميخيزد ازاو بپرسم، من هم بدستور عمل كردم و كليهٔ حوادث تاروز قيامت را بمن خبرداد.

چهارم: سعد بن عبدالله ازعلي (ع) نقل ميكند كه فرمود: پيغمبر (ص) وصيت

رسول الله صلى الله عليه وآله : اذا أنامت فغسلني بسبع قرب من بئر غرس ، غسلني بثلاث قرب غسلا ، وشن على أربعاً شناً ثم ضع يدك على فؤادي ثم سلني أخبرك بما هو كائن الى يوم القيمة ، قال : ففعلت وكان على عليه السلام اذا أخبرنا بشيء يكون يقول : هذا مما أخبرني به رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم بعد موته .

الخامس ماروا ه ايضاً نقلا من كتاب بصائر الدرجات لسعد بن عبدالله عن جعفر بن اسمعيل الهاشمي عن ايوب بن نوح عن زيد النوفلي عن اسمعيل بن عبدالله بن جعفر عن ابيه عن علي بن أبيطالب عليه السلام قال : أو صاني النبي صلى الله عليه وآله فقال : اذا أنامت فغسلني بسبع قرب من بئر غرس ، فاذا فرغت من غسلي فادخلني في أكفاني ثم ضع اذنك على فمي ، ففعلت فأنبأني بما هو كائن الى يوم القيمة ، قال : و روى هذا الحديث بعينه عن الباقر و الصادق عليهما السلام .

السادس ماروا ه الكليني في باب «ان الائمة عليهم السلام يعلمون متى يموتون» عن محمد بن يحيى عن أحمد بن محمد عن الوشا عن مسافر عن الرضا عليه السلام قال : اني رأيت

کرد که هنگامی که من مردم هفت مشک آب از چاه «غرس» بر گیر ؛ باسه مشک مرا غسل ده ، وچهار مشک دیگر را بر بدنم بریز ، سپس دست بر قلبم بگذار و بپرس که از هر حادثه ای که تا قیامت رخ دهد ترا خبر میدهم ، من هم وصیت او را عمل کردم ، ـ راوی میگوید : ـ هروقت أمیر المؤمنین (ع) خبری بما میداد میفرمود : این از چیزهائی است که پیغمبر (ص) بعد از مرگ بمن فرمود .

پنجم : بازهم سعد بن عبدالله از عبدالله بن جعفر نقل میکند که علی (ع) فرمود : پیغمبر (ص) وصیت کرد که : چون من بمیرم بهفت مشک آب ـ که از چاه «غرس» میکشی ـ مرا غسل ده ، پس از غسل کفنم کن ، سپس گوش بر دهانم بگذار ، وقتی که طبق دستور ؛ گوش بر دهانش نهادم آنچه را که تا قیامت واقع میشود بمن خبر داد . این حدیث را عیناً از حضرت باقر (ع) و حضرت صادق (ع) هم روایت میکند .

ششم : «کلینی» در باب «اینکه ائمه (ع) وقت مرگ خود را میدانند» از «مسافر» نقل میکند که حضرت رضا (ع) فرمود : دیشب پیغمبر (ص) را دیدم فرمود : آنچه نزد ما است

رسول الله ﷺ البارحة وهو يقول : ياعلى ماعندنا خير لك .

السابع ما رواه الكليني ايضاً بالاسناد المذكور عن الوشاء عن أحمد بن عائذ عن أبي خديجة عن أبي عبدالله عليه السلام قال : كنت عند أبي في اليوم الذي قبض فيه فأوصاني باشياء في غسله و كفنه فقال : ياأبة ما رأيتك منذ اشتكيت احسن حالا منك اليوم ، فقال : يابني أماسمعت على بن الحسين ينادي من وراء الجدار : يامحمد بن على تعال عجل .

الثامن ما رواه الكليني ايضاً في باب الاشارة و النص على الرضا عليه السلام عن أحمد بن مهران عن محمد بن على عن أبي الحكم الارمني عن عبد الله بن ابراهيم الجعفري وعبد الله بن محمد بن عمارة الجرمي جميعاً عن يزيد بن سليط في حديث طويل ان أبا ابراهيم عليه السلام قال له : اني خرجت من منزلي فاوصيت الى ابني فلان و لقد جاءني بخبره رسول الله ﷺ ثم أراني وأراني من يكون معه ،و كذلك لانوصي بأحد مناحتى يأتي بخبره رسول الله ﷺ وجدي علي عليهما السلام ورأيت مع رسول الله خاتماً وسيفاً وعصى و كتاباً ، وذكر ما جرى منهما من الخطاب والجواب ، ثم قال

برای تو بهتر است .

هفتم : باز هم كليني از «ابوخديجه» نقل ميكند كه حضرت صادق(ع) فرمود : روزی كه پدرم از دنيا رفت خدمتش بودم در بارهٔ غسل و كفنش وصيتهائی كرد ، عرض كردم امروز حال شما ازهرروز بهتر است (چگونه مقدمات مرگ را فراهم ميكنيد ؟) فرمود : پسرجان ! مگر نشنيدی زين العابدين(ع) . ازپس ديوار صدا ميزد : ای محمد بن على ! بيا ، زودباش .

هشتم : بازهم كليني درباب «اشاره ونص برامامت حضرت رضا(ع)» درحديثی طولانی ازيزيدبن سليط نقل ميكند كه حضرت موسی بن جعفر (ع) فرمود : من هنگامی كه ازمنزل بيرون آمدم فلان پسرم را وصی خود قرار دادم ، و پيغمبر (ص) آن پسر و ساير برادرانش رابمن نمود واورا برای امامت تعيين كرد و قضيه در همه اوصياء وأئمه همين طور است ، تا پيغمبر وعلی عليهما السلام كسی را نامزد نكنند ماتعيينش نميكنيم ، موقعی كه پيغمبررا ديدم انگشتر وشمشير وعصا و كتابی همراه داشت ، سپس گفتگوی

أبو ابراهیم عليه السلام : ورأیت ولدی جمیعاً الاحیاء منهم والاموات ،فقال لي أمیر المؤمنین عليه السلام : هذا سیدهم ثم ذکرما جري بینهم من الکلام الطویل والمحاورات الکثیرة

التاسع ما رواه الکلینی ایضاً في باب النهي عن الاشراف علی قبر رسول الله صلی الله علیه و آله عن عدة من أصحابنا عن أحمد بن محمد البرقی عن جعفر بن المثنی الحطیب عن مهران بن أبی نصر و اسمعیل بن عمار انهما سألا أبا عبد الله عليه السلام عن الصعود لنشرف علی قبر النبی صلی الله علیه و آله لما سقط سقف المسجد ، فقال : ما أحب لاحد أن یعلو فوقه ولا آمنه ان یری شیئاً یذهب بصره أو یراه قائماً یصلی أو یراه مع بعض أزواجه

العاشر ما رواه الکلینی في باب ما جاء في الاثنی عشر و النص علیهم ،عن محمد بن یحیی عن أحمد بن محمد بن عیسی و محمد بن أبی عبد الله الکوفي و محمد بن الحسن عن سهل بن زیاد جمیعاً عن الحسن بن العباس بن الجریش عن أبی جعفر الثانی عليه السلام قال : قال أمیر المؤمنین عليه السلام لابی بکر : «لاتحسبن الذین قتلوا في سبیل الله أمواتا بل أحیاء عند ربهم یرزقون » و اشهد ان رسول الله صلی الله علیه و آله مات شهیداً والله لیأتینك فایقن فان الشیطان غیر متخیل به ، فأخذ علی عليه السلام بید ابی بکر

خودشان را نقل میکند و میفرماید : همه فرزندانم اعم از زنده و مرده را دیدم و امیر المؤمنین (ع) بحضرت رضا اشاره کرد وفرمود : این بزرگ ایشان است ، بعداً گفتگوی مفصلشان را بیان میکند .

نهم : بازهم کلینی درباب «نهی از نگاه کردن درقبر پیغمبر (ص)» ازمهران بن ابی نصر واسماعیل بن عمار نقل میکند که گفتند : هنگامیکه سقف مسجد فرو ریخته بود از حضرت صادق(ع) پرسیدیم : بالارفتن برای دیدن قبر پیغمبر (ص) چگونه است؟ فرمود . دوست ندارم که احدی بالای قبر رود ، ومطمئن نیستم که چیزی به بیند که کور شود ، یا آنجناب را درحال نماز یا بایکی از زنانش به بیند .

دهم : بازهم کلینی در باب «احادیثی که در امامت دوازده امام وارد شده» از حسن بن عباس ازحضرت جواد (ع) نقل میکند که : امیر المؤمنین (ع) بابوبکر فرمود : «مپندار آنان که درراه خدا شهید شدند مرده اند ، بلکه زنده اند و نزد خدای خویش روزی میخورند» من گواهی میدهم که رسول الله(ص) شهید مرد ، بخدا ! نزد تو میآید ، شك نکن ، که شیطان بصورت او در نیاید ، سپس دست وی را گرفت و پیغمبر را باو نمود :

فأراه رسول الله ﷺ فقال : يا أبابكر آمن بعلي وبالاحد عشر من ولدى ، انهم مثلى الاالنبوة ، و تب الى الله مما في يدك فانه لا حق لك فيه،قال : ثم ذهب فلم ير .

اقول : ويأتى أحاديث متعددة في هذا المعنى .

الحادى عشر مارواه الشيخ المفيد فى كتاب الارشاد ان ابن زياد أمر برأس الحسين ﷺ فدير به فى سكك الكوفة ، قال : فيروى زيد بن أرقم انه قال مر بى وهو على رمح وأنا فى غرفة لى فلما حاذانى سمعته يقرأ « ام حسبت ان أصحاب الكهف والرقيم كانوا من آياتنا عجباً » فناديت والله يابن رسول الله أمرك أعجب أعجب

اقول: هذا أعجب من الرجعة وأغرب لان عود الروح الى مجموع البدن قد كثر وقوعه كما عرفت واما عودها الي الرأس وحده فهو غريب غير معهود ، فيزول بها استبعاد الرجعة الموعود بها .

الثانى عشر مارواه على بن ابراهيم فى تفسيره قال : حدثني أبى عن ابن أبى عمير عن هشام بن سالم عن أبى عبدالله ﷺ قال : قال رسول الله ﷺ و

فرمود : ابوبكر ! بعلى ويازده فرزندنش ايمان بيار كه آنان هم مثل من اند تنها پيغمبر نيستند ، توبه كن و آنچه كه گرفته اى بازده كه ترا در آن حقى نيست ، سپس ناپديد شد ، حديثهاى چندى باين مضمون وارد شده كه بعداً بيايد .

يازدهم : شيخ مفيد در كتاب ارشاد نقل ميكند كه ابن زياد فرمان داد سر مقدس حسين (ع) را در كوچه هاى كوفه بگردانند ، زيد بن ارقم گويد : من در غرفه اى بودم ديدم سر بالاى نيزه است و واردشد ، هنگامى كه برابر من رسيد اين آيه خواند : «مگر پنداشته اى كه اصحاب كهف ورقيم از آيات ما عجيب بوده اند ، سوره كهف ، ٩» من صدا زدم : پسر پيغمبر ! بخدا قصه تو بسيار عجيب تر است .

مؤلف گويد : اين از رجعت عجيب وغريب تر است ، زيرا برگشتن روح در همه بدن بسيار اتفاق افتاده اما برگشتن بسر تنها بى سابقه است ، پس رجعت را نبايد بعيد شمرد .

دوازدهم : على بن ابراهيم در تفسير از حضرت صادق (ع) نقل ميكند كه پيغمبر

ذکر حدیث الاسری الی أن قال : حتی انتهینا الی بیت المقدس فدخلت المسجد فوجدنا ابراهیم وموسی و عیسی فیمن شاء الله من أنبیاء الله قد جمعوا الی وأقمت الصلوة وأخذ جبرئیل بیدی فقدّمنی فأممتهم ولا فخر «الحدیث» وقد تقدم احادیث کثیرة فی هذا المعنی .

الثالث عشر ما رواه الراوندی فی کتاب الخرایج والجرایح فی اعلام النبی والائمة علیهم السلام عن المنهال بن عمر قال : رأیت رأس الحسین علیه السلام بدمشق وبین یدیه رجل یقرء «أم حسبت ان أصحاب الکهف والرقیم کانوا من آیاتنا عجباً» فانطلق الرأس بلسان فصیح فقال : أعجب من أصحاب الکهف قتلی وحملی .

الرابع عشر ما رواه الراوندی ایضاً نقلا من کتاب بصائر الدرجات لمحمد بن الحسن الصفار عن الحسن بن الحسین العلوی عن ابن سنان عن أبی حمزة الثمالی عن ابن أبی شعبة الحلبی عن أبان بن تغلب عن أبی عبدالله علیه السلام قال : ان أمیر المؤمنین علیه السلام لقی أبا بکر فقال له : تعلم ان رسول الله صلی الله علیه وآله أمرک ان تسلّم علیّ بامرة المؤمنین وأن تتبعنی فجعل یشکک علیه ؟ فقال : اجعل بینی وبینک حکماً ، فقال علی علیه السلام : أترضی

(ص) درحدیث معراج فرمود : وقتی که به بیت المقدس رسیدیم وارد مسجد شدم ،دیدم ابراهیم وموسی وعیسی باجمعی ازپیمبران برای ملاقات من جمع شده اند ، ایستادم بنماز جبرئیل دست مرا گرفت وجلو نگهداشت ، برای آنان امامت کردم ، وقصد افتخار ندارم «تا آخر حدیث» . دراین زمینه حدیثهای زیادی هم قبلا گذشت .

سیزدهم : «راوندی» در کتاب خرایج از « منهال بن عمرو» نقل میکند که گفت : درشام سر مقدس حسین (ع) را دیدم که شخصی جلوش این آیه را میخواند «مگر پنداشته ای که اصحاب کهف ورقیم از آیات ما عجیب بوده اند ، کهف ، ۹» سر بزبان فصیح گفت : کشتن من ودور گرداندن سرم ازقصه اصحاب کهف عجیب تراست .

چهاردهم : بازهم «راوندی» ازابان بن تغلب از حضرت صادق (ع) نقل میکند که: امیرالمؤمنین (ع) بابوبکر فرمود : میدانی که پیغمبر دستور داد : بنام امیرالمؤمنین بمن سلام کنی ، واز من پیروی کنی ؟ ابوبکر اظهار شک وتردید کرد ،و گفت : میان من و خودت حکمی قرارده ، فرمود : خود پیغمبر را قبول داری ؟ گفت : آری ولی کجا دست

برسول الله ﷺ فقال : ومن لي به ؟ فأخذ بيده حتى أدخله مسجد قبا ، فاذا رسول الله ﷺ قاعد في المحراب فقال له رسول الله ﷺ : الم آمرك أن تسلّم لعلي و تتّبعه ؟ قال : بلى ؛ قال : فاعتزل وسلّم اليه واتّبعه ، قال : نعم فلما رجع لقى صاحبه عمر فعرفه الخبر ، فقال له : انسيت سحر بنى هاشم ؟ وذكره بأشياء فأمسك وقام على أمره الي أن مات .

الخامس عشر مارواه ايضاً نقلا عن بصائر الدرجات لمحمد بن الحسن الصفار عن عمار بن سليمان عن أبيه عن عيثم بن أسلم عن معوية بن عمار قال : دخل أبوبكر على أمير المؤمنين عليه السلام و ذكر كلاماجرى بينهماقال : فقال له على عليه السلام : أرأيتك رسول الله ﷺ حتى يخبرك بأنّى أولى بالامر منك و يأمرك أن تعزل نفسك عنه تفعل ؟ فقال : ان رأيته حتى يخبرنى ببعض هذا اكتفيت به ، فقال له علىّ عليه السلام : فنلتقى اذا صليت المغرب حتى أريكه ، قال : فرجع اليه بعد المغرب و أخذ بيده فأخرجه الى مسجد قبا فاذا هوبرسول الله ﷺ جالس فى القبلة ، فقال له : يا فلان وثبت على مولاك وجلست مجلسه و هو مجلس النبوة لا يستحقّه

باو ميرسد ؟ حضرت دستش را گرفت وبردش درمسجد قبا ، ديد پيغمبر درمحراب نشسته ، فرمود : مگر من بتو دستور ندادم كه تسليم على باشى واز اوپيروى كنى ؟ گفت چرا فرمود : كنار برو وحق را باو واگذار ، گفت : بچشم ، وقتى كه برگشت وعمر را ديد قصه را نقل كرد ، عمر گفت جادوى بنى هاشم را فراموش كرده اى ؟ و حرفهائى باو زد كه ازنيت خويش خودارى كرد وبكار خود ادامه داد تا مرد .

پانزدهم : بازهم «راوندى» از معاوية بن عمار نقل ميكند كه ابوبكر خدمت امير المؤمنين (ع) رسيد . . . . . حضرت (پس ازگفتگوى مفصلى) فرمود : اگر پيغمبر را بتو بنمايم وبفرمايد كه من از تو سزاوارترم ودستور دهد كه بر كنار شوى ميپذيرى ؟ گفت : اگر اورا ببينم وقسمتى از اين مطالب راهم گوشزد كند قبول ميكنم ، فرمود بعد از نماز مغرب بيا تااورا بتو بنمايم ، پس از مغرب كه آمد حضرت دستش را گرفت بمسجد قبا برد . ديد پيغمبر رو بقبله نشسته ! فرمود : اى فلان ! با مولاى خود مخالفت كردى ، بجاى وى نشستى ومقام پيمبرى را اشغال كردى ، در صورتى كه كسى غير از

غيري ، لانه وصيّي : ونبذت أمري و خالفت ماقلته لك ، و تعرّضت لسخط الله و سخطي ، فانزع هذا السربال الذي تسربلته بغير حقّ و لا أنت من أهله ، و الاّ فموعدك النار «الحديث» و فيه ان عمر منعه من ذلك ، قال : وروى الثقات عن أبي عبد الله عليه السلام مثل ذلك .

السادس عشر ما رواه الصفار ايضاً في بصائر الدرجات نقله عنه الراوندي عن معوية بن حكيم عن الحسن بن علي الوشاء عن الرضا عليه السلام قال : قال لي بخراسان : رأيت رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم ههنا فالتزمته .

السابع عشر ماروا ه الراوندي بعد رواية حديث بصائر الدرجات قال : وروى جماعة من أصحابنا ثلث روايات عن أبي جعفر وأبي عبدالله عليهما السلام قالوا : لما حضرت رسول الله صلى الله عليه وآله الوفاة دخل علي عليه السلام فقال له : ياعلي اذا أنا مت فغسّلني و كفّني واقعدني وسائلني واحفظ عني ، قال : وقد قدمنا ذلك بروايات سعد بن عبدالله .

علي كه وصي من است شايسته آن نيست ، فرمان مرا پشت سر انداختي ، دستور مرا مخالفت كردي وغضب خدا وخشم مرا بر خودخريدي ، اين جامه‌اي كه بناحق پوشيده‌اي وتو شايسته‌اش نيستي ، از تن بدر آر ، وگرنه وعده گاهت دوزخ است «تا آخر حديث» ودر اين حديث است كه عمرو را ازانجام دستور جلوگيري كرد راوندي گويد : اين مطلب را موثقان ازحضرت صادق (ع) نقل ميكنند .

شانزدهم بازهم «راوندي» از «حسن بن علي وشا» نقل ميكند كه حضرت رضا (ع) در خراسان بمن فرمود : من اينجا پيغمبر را ديدم ، ودامنش را گرفتم .

هفدهم : بازهم «راوندي» ميگويد : جمعي از اصحاب مادر سه روايت ازحضرت باقر وحضرت صادق عليهما السلام نقل ميكنند كه : درحال احتضار پيغمبر (ص) علي وارد شد ، پيغمبر بوي فرمود : هنگامي كه من مردم غسلم بده ، كفنم كن ، و مرا بنشان و هرچه ميخواهي بپرس و هرچه ميگويم حفظ كن .

«راوندي» گويد : اين مضمون را سابقاً هم ضمن روايتهاي سعد بن عبدالله نقل كرديم

الثامن عشر ماروا الراوندي في أواخر الخرائج و الجرايح نقلا من كتاب بصائر الدرجات لسعد بن عبدالله عن أحمدبن محمد بن عيسى عن علي بن محمد عن علي بن معمر عن أبيه عن جابر عن أبي جعفر عليه السلام قال جاء اناس الى الحسن بن علي عليهما السلام فقالوا : أرنا بعض عجايب أبيك التي كان يرينا ها فقال : أتؤمنون بذلك قالوا : نعم قال : أليس تعرفون أمير المؤمنين ؟ قالوا : بلى كلنا نعرفه ، فرفع لهم جانب الستر فقال لهم : انظروا ، فقالوا بأجمعهم : هذا والله أمير المؤمنين ونشهد انك ابنه ، وانه كان يرينا مثل ذلك كثيراً .

التاسع عشر ماروا الراوندي نقلا عن البصائر لسعدبن عبدالله عن عمران بن أحمد عن يحيى بن ام الطويل عن رشيد الهجري قال : دخلت على أبي محمد الحسن بن علي عليهما السلام بعد مضي أبيه ، فتذاكرنا شوقنا اليه فقال الحسن عليه السلام : تريدون ان ترونه ؟ قلنا : نعم و أنى لنا بذلك ؟ فضرب بيده الى ستر كان معلقاً على باب في صدر المجلس ، فرفعه و قال : انظروا الى هذا البيت فاذا أمير المؤمنين جالس كأحسن ما رأيناه في حياته ، فقال : هو هو ثم أطلق الستر من يده ، فقال بعضنا لبعض : هذا الذي رأيناه من الحسن عليه السلام مثل الذي شاهدناه من أمير المؤمنين عليه السلام ومعجزاته .

هيجدهم : بازهم «راوندی» ازجابر نقل میکند که حضرت باقر (ع) فرمود : عده‌ای خدمت حضرت امام حسن (ع) رسیده تقاضا کردند معجزه‌ای نظیر معجزات امیر المؤمنین (ع) بآنها بنماید ، فرمود : اگر علی را ببینید میشناسید ؟ گفتند : آری ، دامن پرده را بالا زدو گفت نگاه کنید ، همه قسم خوردند که این امیر المؤمنین است و گفتند شهادت میدهیم که تو پسر اوئی واینگونه عجائب بما مینمود .

نوزدهم : بازهم «راوندی» از «رشید هجری» نقل میکند که گفت : پس از شهادت علی (ع) خدمت حضرت مجتبی (ع) رسیده اظهار اشتیاق بآنجناب کردیم فرمود میخواهید اورا ببینید ؟ گفتیم : آری ولی کجا دست باو برسد ؟ ! حضرت دست زد دامن پرده‌ای را که بالای اطاق آویخته بود بالا زد وفرمود : نگاه کنید ، دیدیم امیر المؤمنین (ع) به بهترین حالات زمان حیاتش آنجا نشسته ، فرمود : همان است ، وپرده را رها کرد ، ما بیکدیگر گفتیم : این معجزه نظیر معجزاتی است که در زمان حیات امیر المومنین ازاو میدیدیم .

العشرون ما رواه ایضاً نقلا عن سعد بن عبدالله انه روی عن الباقر ﷺ ان الناس جاءوا بعد الحسن الی الحسین علیهما السلام فقالوا : یابن رسول الله ماعندك من عجایب أبیك التی کان یریناها ؟ فقال : هل تعرفون أبی ؟ فقالوا : کلنا نعرفه ، فرفع ستراً کان علی باب البیت ، ثم قال : انظروا فی البیت ، فنظرنا فاذا أمیر المؤمنین ﷺ ، فقلنا : نشهد انه خلیفة الله حقاً وانك ولده .

الحادی والعشرون ما رواه ایضاً نقلا من بصائر الدرجات للصفار عن أحمد بن محمد بن عیسی عن الحسین بن سعید عن محمد بن سنان عن عمار بن مروان عن سماعة قال : دخلت علی أبی عبد الله ﷺ وانا أحدّث نفسی ، فقال : مالك تحدث نفسك ترید أن تری أبا جعفر ﷺ ؟ قلت : نعم ، قال : قم فادخل هذا البیت فانظر ، فدخلت فاذا أبو جعفر علیه السلام معه قوم من الشیعة من الذین ماتوا قبله وبعده

الثانی والعشرون ما رواه ایضاً عن الصفار عن الحسن بن علی باسناده قال: سئل الحسین ﷺ بعد موت أمیر المؤمنین ﷺ یریهم شیئاً من العجایب فقال : أتعرفون

بیستم : بازهم «راوندی» از حضرت باقر (ع) نقل میکند که پس ازشهادت امام حسن (ع) مردم خدمت حضرت امام حسین (ع) رسیده تقاضای معجزه ای از نظیر معجزات علی (ع) کردند ، فرمود : پدرم را میشناسید ؟ گفتند : آری ، دامن پرده ای را که بالای اطاق آویخته بود بالازد و فرمود : نگاه کنید ، چون نظر کردند علی (ع) را دیدند ؛ و گفتند : شهادت میدهیم که توجانشین خدا و پسر امیر المؤمنینی .

بیست و یکم : بازهم «راوندی» از «سماعه» نقل میکند که گفت : خدمت حضرت صادق (ع) نشسته بودم و با خود صحبت میکردم ، فرمود : چرا باخودت حرف میزنی ؟ میخواهی امام باقر (ع) را ببینی ؟ گفتم آری فرمود : بر خیز برو دراین اطاق وبنگر چون وارد شدم دیدم حضرت باقر (ع) باجمعی ازشیعیانش که پیش ازاو یابعدازاو مرده بودند آنجا است .

بیست و دوم : بازهم «راوندی» نقل میکند که پس از شهادت علی (ع) بعضی از امام حسین (ع) تقاضای معجزه کردند، فرمود : اگر علی را ببینید میشناسید ؟ گفتند:

أمير المؤمنين عليه السلام اذا رأيتموه ؟ قالوا : نعم ، قال: فارفعوا هذا الستر فرفعوه فاذا هو لاينكرونه فكلمهم وكلموه .

الثالث والعشرون ما رواه ايضاً عن الصفار عن محمد بن عيسى عن ابراهيم بن أبي البلاد عن عبد الرحمن الخثعمي عن أبي عبد الله عليه السلام قال : خرجت مع أبي عليه السلام الى بعض امواله فلما صرنا في الصحراء استقبله شيخ فنزل اليه أبي وسلم عليه ، فسمعناه يقول له : جعلت فداك ، ثم تحادثا طويلا ثم ودعه أبي فقام الشيخ وانصرف وانا لننظر اليه حتى غاب شخصه عنا ، فقلت لابي: من هذا؟ قال :هذا جدك الحسين عليه السلام .

الرابع و العشرون ما رواه ابن بابويه في عيون الاخبار في باب ثواب زيارة الرضا عليه السلام عن أحمد بن محمد بن ابراهيم عن داود البكري عن علي بن دعبل بن علي الخزاعي قال: لما حضر أبي الوفاة تغير لونه واسود وجهه ، فرأيته بعد ذلك فيما يرى النائم ، فقلت : مافعل الله بك ؟ فقال : ان الذي رأيته من سواد وجهي لم يزل حتى لقيت رسول الله صلى الله عليه وآله « الحديث» .

اقول : ظاهره انه رآه وقت الاحتضار كغيره ، وفيه مكالمات جرى بينهما

آری ، فرمود : این پرده را بالازنید ، چون بالازدند اورا دیدند وشناختند وباهم گفتگو کردند .

بیست و سوم :باز هم «راوندی» از عبدالرحمان خثعمی نقل میکند که حضرت صادق(ع) فرمود باپدرم برسر یکی از مزرعه هارفتیم ، درراه پیر مردی را دیدیم جلو آمد ، پدرم پیاده شد وسلام کرد ومدتی باهم سخن گفتند ، سپس پدرم با او وداع کرد و پیرمرد برخاست ورفت ، وما باو نگاه میکردیم تاوقتیکه ناپدید شد .

بیست و چهارم :شیخ صدوق در کتاب عیون الاخبار از علی ، پسر «دعبل» خزاعی نقل میکند که گفت : هنگامیکه پدرم روبقبله شد رنگش تغییر کرد وصورتش سیاه شد ، پس ازمرگ خوابش دیدم پرسیدم : خدا باتو چه کرد ؟ گفت آن سیاهی صورت بهمان حال بود تاخدمت پیغمبر(ص) رسیدم « تا آخر حدیث» .

مؤلف گوید : ظاهر آدرهمان حال جان دادن پیغمبر (ص) رادیده چنانچه دیگران هم می بینند ودر حدیث گفتگوئی از آنان نقل شده .

الخامس والعشرون مارواه الكليني في « باب ان المؤمن لايكره على أخذ روحه » عن عدة من أصحابنا عن سهل بن زياد عن محمدبن سليمان عن أبيه عن سدير الصيرفي قال : قلت لابی عبدالله عليه السلام : هل يكره المؤمن على اخذ روحه ؟ قال : والله اذا جائه‌ملك الموت لقبض روحه قال : يا ولی الله لا تجزع الی أن قال ويمثل له رسول الله وأميرالمؤمنين وفاطمة والحسن و الحسين والائمة من ذريتهم عليهم السلام « الحديث» .

السادس و العشرون ما رواه الكلينی ايضاً فی «باب مايعاين المؤمن و الكافر » عن عدة من أصحابنا عن سهل بن زياد عن ابن فضال‌عن‌علی‌بن عقبة عن أبيه عن أبی عبدالله عليه السلام فی حديث انه قال له بعد ماسأله عن حال المحتضر بعد ماسأله سبع‌عشر مرة فقال: يراهما والله ، فقال: من هما؟ قال‌رسول الله‌وامير‌المؤمنين عليهما السلام ، ثم ذكرمايجری بينهم من‌السؤال و الجواب .

السابع و العشرون مارواه الكليني ايضاً فی الباب المذكور عن علی بن ابراهيم عن محمد بن عيسی عن يونس عن خالد بن عمار عن‌أبی بصير قال : قال أبوعبدالله عليه السلام : اذا حيل بينه وبين الكلام أتاه رسول‌الله‌ومن شاء الله ، ثم ذكرما

بیست و پنجم : کلینی‌در باب «اینکه مؤمن‌ازجان‌دادن کراهت ندارد» از«سدیر صیرفی» نقل میکند که گفت : بحضرت‌صادق (ع)عرضکردم ، مؤمن ازدادن جان کراهت دارد ؟ فرمود نه‌بخدا ! وقتی که‌ملك‌الموت برای گرفتن‌جانش‌بیاید ، گوید :ای‌دوست‌خدا وحشت نکن . . . . . و پیغمبر وامیرالمؤمنین وحضرت زهرا وحسن‌وحسین وفرزندانش برابرش مجسم میشوند «تاآخر حدیث» .

بیست وششم : باز هم کلینی درباب «آنچه مؤمن و کافر درحال جان دادن می بینند» از«عقبه» نقل میکند که حضرت صادق (ع) در حدیثی پس ازهفده مرتبه پرسش از حال محتضر ، در جواب ـ فرمود : بخدا ! آن دو نفررا می‌بینند ،گفتم : کیان‌را ؟ فرمود : پیغمبر وامیرالمؤمنین علیهما السلام را ، سپس گفتگو و سؤال و جوابی که بین آنان میشود بیان فرمود .

بیست وهفتم : بازهم کلینی در همان باب‌از «ابوبصیر» نقل میکند که حضرت صادق (ع) فرمود : وقتی که زبان انسان ـ در حال مرگ بند میآید ؛ پیغمبر (ص)

يجرى بينهم من الخطاب الى أن قال : فاذا وضع فى قبره ردّ اليه الروح الى وركيه «الحديث» .

الثامن والعشرون مارواه ايضاً فيه عن محمّد بن يحيى عن أحمد بن محمّد عن ابن فضال عن يونس بن يعقوب عن سعيد بن يسار انه حضر احد ابنى سابور عند موته فبسط يده ثم قال : ابيضت يدى يا علىّ ، فدخلت على أبى عبد الله عليه السلام فسألنى عن ذلك فأخبرته فقال: رآه والله .

التاسع والعشرون مارواه فيه عن محمّد بن يحيى عن احمد بن محمّد عن محمّد بن سنان عن عمار بن مروان عمن سمع أبا عبدالله عليه السلام يقول في حديث المحتضر : اذا كان ذلك و احتضر حضره رسول الله صلى الله عليه وآله و أمير المؤمنين عليه السلام ثم ذكر ما يكون بينهم من المحاورات و البشارة للمؤمن و غير ذلك «الحديث» و فيه ان الكافر ايضاً يرى الرسول و أمير المؤمنين عليه السلام عند موته .

ورواه الحسن بن سليمان نقلا من كتاب القائم للفضل بن شاذان عن محمّد بن

وبعضى ديگر بالينش ميآيند ، سپس گفتگوى آنانرا بيان ميكند وميفرمايد : وقتى كه درقبرش نهادند خداوند روح را تا كمر برميگرداند «تاآخر حديث» .

بيست وهشتم : بازهم كلينى درهمان باب از «سعيد بن يسار» نقل ميكند كه گفت : يكى ازدو پسرشاپور در وقت جان دادن دستش را دراز كرد و گفت : ياعلى دستم سفيد شد ، من هنگامى كه خدمت حضرت صادق (ع) رسيدم قصه را پرسيدند ، گفتم ، فرمود : بخدا !اورا ديده .

بيست ونهم : بازهم او در همان باب از «عمار بن مروان» از شخصى كه خودش از حضرت صادق (ع) شنيده بود نقل ، ميكند كه آنجناب درحديث «محتضر» فرمود : هنگاميكه روبقبله شد پيغمبر وامير المؤمنين (ع) حاضر شوند ، سپس سخنانى را كه ميانشان ردو بدل ميشود وبشارتى را كه بمؤمن ميدهند نقل ميكند «تاآخر حديث» .

ودراين حديث است كه كافرهم آنهارا مى بيند . اين حديث را حسن بن سليمان هم از

اسمعیل عن محمد بن سنان عن عمار بن مروان عن زید الشحام عن أبی عبد الله علیه السلام مثله .

الثلاثون مارواه الکلینی ایضاً فی الباب المذکور عن محمد بن یحیی عن أحمد بن محمد عن الحسین بن سعید عن النضر بن سوید عن یحیی الحلبی عن ابن مسکان عن عبد الرحیم قال : قلت لابی جعفر علیه السلام : حدثنی صالح بن میثم عن عبایة الاسدی انه سمع علیّ بن أبی طالب علیه السلام یقول : والله لایبغضنی عبد أبداً فیموت علی بغضی الا رآنی عند موته حیث یکره ، و لایحبّنی عبد أبداً فیموت علی حبّی الا رآنی عند موته بحیث یحبّ ، فقال أبوجعفر علیه السلام نعم ورسول الله بالیمین .

الحادی والثلاثون مارواه ایضاً فیه عن محمد بن یحیی عن أحمد بن محمد عن علی بن محمد عن معویة بن وهب عن یحیی بن سابور قال : سمعت أبا عبد الله علیه السلام یقول : فی المؤمن تدمع عیناه عند الموت فذاک عند معاینة رسول الله صلی الله علیه و آله « الحدیث » .

الثانی والثلاثون ما رواه ایضاً فیه عن حمید بن زیاد عن الحسن بن محمد الکندی عن أبان بن عثمان عن عقبة عن أبی عبد الله علیه السلام ان الرجل اذا وقعت

«زیدشحام» بهمین نحو روایت میکند .

سی ام : بازهم کلینی درهمان باب از عبدالرحیم نقل میکند که گفت : بحضرت باقر (ع) عرض کردم : «صالح بن میثم» از «عبایهٔ اسدی» نقل میکند که گفت : ازامیرالمؤمنین (ع) شنیدم که فرمود : بخدا ! هیچ بنده ای بغض مرا ندارد جز اینکه اگر بهمین حال بمیرد دم مرگ مرا بحالی می بیند که خوش ندارد ، وهیچ بنده ای مرا دوست ندارد جز اینکه اگر بدوستی من بمیرد دم مرگ مرا بحالی می بیند که دوست دارد ، حضرت باقر (ع) فرمود : آری ، پیغمبر هم درست راست او است .

سی و یکم : بازهم کلینی درهمان باب از «یحیی بن شاپور» نقل میکند که گفت : شنیدم حضرت صادق (ع) دربارهٔ اینکه بعضی ازمؤمنین هنگام مرگ اشک ازچشمشان میآید ـ فرمود : این وقتی است که پیغمبر (ص) را می بیند «تا آخر حدیث» .

سی و دوم : بازهم کلینی درهمان باب از «عقبه» نقل میکند که حضرت صادق (ع)

نفسه هيهنا اى في صدره رأى ، قلت : وما يرى ؟ قال : يرى رسول الله و امير المؤمنين عليهما السلام «الحديث» .

الثالث والثلاثون ما رواه ايضاً فيه عن عدة من أصحا بنا عن سهل بن زياد عن ابن محبوب عن عبدالعز يز العبدى عن عبد الله بن أبى يعفور انه حضر بعض النوا صب عند موته فسمعه يقول : مالى و لك ياعلى ؟ فأخبر بذلك أبا عبد الله عليه السلام فقال : رآه والله ، ثم قال : اذا بلغت نفس أحدكم هذه يقال له :رسول الله و علىّ امامك .

الرابع و الثلاثون مارواه فيه عن أبى على الاشعرى عن محمد بن عبدالجبار عن صفوان بن يحيى عن أبى المنهل عن محمد بن حنظلة عن أبى عبدالله عليه السلام في حديث ان المحتضر يرى رسول الله و أمير المؤمنين وجبرئيل عليهم السلام و ذكر مايقول لهم وما يقولون له .

اقول : والاحاديث فى ذلك كثيرة جداً وقد روى البرقى فى المحاسن كثيراً من الاحاديث فى هذا المعنى ، وقد تأولها الشيخ المفيد با لحمل على معرفة المحتضر

فرمود : وقتى كه جان شخص باينجا ـ يعنى سينه اش ـ ميرسد مى بيند ، گفتم : چه مى بيند ؟ فرمود : پيغمبر و اميرالمؤمنين(ع) را «تا آخر حديث» .

سى وسوم : بازهم كلينى در همان باب از «عبد الله بن ابى يعفور» نقل ميكند كه گفت : بالين يكى از «ناصبيان» (يعنى دشمنان على(ع)) بودم ، دردم مرگ ميگفت : ياعلى مرا با توچه كار وقتى كه قصه را براى حضرت صادق (ع) نقل كردند فرمود : بخدا او را ديده سپس فرمود وقتى كه جان يكى از شما باينجا (شايد اشاره بسينه باشد) برسد باو ميگويند: پيغمبر و على روبرويت هستند .

سى وچهارم : بازهم كلينى درهمان باب از «محمد بن حنظله» در حديثى نقل ميكند كه حضرت صادق (ع) فرمود : شخص «محتضر» پيغمبر و على و جبرئيل را مى بيند ، سپس گفتگوى آنان را باوى بيان ميكند .

مؤلف گويد : دراين زمينه حديث فراوان است ، «برقى» هم در كتاب محاسن حديثهاى زيادى در اين موضوع نقل ميكند ، اما شيخ مفيد اين احاديث را تأويل كرده

بثمرة ولایتهما علیهما السلام وهذا کما تری بعید جداً بل لا وجه له اصلا ، وقد احتج لذلك لاستحالة حلول الجسم الواحد فی مکانین فی وقت واحد وماذکره هنا مدفوع «اما اولا» فلعدم معارض لهذه الاحادیث من کلامهم (ع) ؛ « واما ثانیاً » فلامکان حضوره عجل الله فرجه فی مکان معین یراه کل محتضر تلك الساعة ، کما روی ابن بابویه وغیره ان ملك الموت سئل کیف تقبض الارواح من المشرق والمغرب فقال : ان الدنیا بین یدی کالقصعة بین یدی أحدکم یتناول منها مایشاء «واما ثالثاً» فلانه یمکن أن یکون مخصوصاً بالمؤمن الکامل ، والکافر الکامل ، و مثل هذا لایتفق فی کل شهر مرة «و أما رابعاً» فلان الاحادیث دالة علی الرؤیة الحقیقیة ، لما فیها من ذکر الخطاب والعتاب والسؤال و الجواب و الاشراف والاقتراب ، والمجیء والذهاب «واما خامساً» فلما مر من عدم جواز التأویل بغیر نص ودلیل «واما ساداً» فلان الله قد أعطی النبی والائمة علیهم السلام من القدرة والفضل مالم یعطه أحداً ومالا یمکن وصفه وماهو اعظم مما ذکر کما یدل علیه اصول الکافی و بصائر الدرجات و غیرهما « و اما سابعاً » فلان أحوال

میفرماید مراد این است که هر کس دردم مرگ نتیجه دوستی یادشمنی با پیغمبر وعلی علیهما السلام را می بیند ، وسبب این تأویل این است که بودن یك جسم دریك وقت در دو جا محال است ، ولی واضح است که این تأویل بسیار بعید بلکه بچند جهت اصلا بی مورد است **اول** حدیث معارض ومخالفی در کار نیست که موجب تأویل شود ، **دوم** ممکن است آنجناب در یك جای معین باشد اما هر محتضری اورا ببیند ، چنانکه مرحوم صدوق وغیره روایت کنند که از ملك الموت پرسیدند : چگونه جان این افرادی را که یکی درمشرق است ودیگری درمغرب ، میگیری ؟ فرمود : تمام دنیا در برابر من مثل یك کاسه در برابر شما است که هرچه بخواهید از آن برمیدارید ، **سوم** ممکن است این موضوع مخصوص مؤمن کامل و کافر کامل باشد و مرگ اینگونه اشخاص ماهی یك مرتبه هم اتفاق نمیافتد **چهارم** چیزهائی در این حدیثها هست که دلیل بردیدن حقیقی است از قبیل : گفتگو و سؤال وجواب آنها نزدیك شدن ، ازبالا نگریستن ، آمدورفت **پنجم** قبلا گفتیم که بدون سبب نباید کلامی راتأویل کرد ، **ششم** :خداوند قدرت وفضیلتی به پیغمبر وأئمه (ع) عطا کرده که بدیگری نداده و بشهادت کتابهای «کافی ، بصائر الدرجات» و غیره فضائل آنان غیر قابل

تلك النشأة اى ما بعد الموت لا يلزم مساواتها لاحوال هذه النشأة، بل لا شك في اختلافهما في أكثر الاحكام« و اما ثامناً » فلان الله قد أعطى ملك الموت ومنكراً و نكيراً مثل هذه القدرة فلا ينكر أن يعطى النبي و الائمة مثلها بل ما هو أعظم منها « و اما تاسعاً » فلماروى من الاحاديث عنه عليه السلام . من رآنى فقد رآني حقاً، و في بعض الاحاديث من رآني في منامه فقد رآني و الاخبار به كثيرة ، و بالجملة فالحمل على الظاهر هنا ممكن بل واجب متعين ، لعدم الصارف و وجود المانع من الصرف عن الظاهر والله أعلم

الخامس والثلاثون ما رواه ثقة الجليل سعد بن هبة الله الراوندى فى كتاب قصص الانبياء با سناده عن ابن با بويه عن أبيه عن سعد بن عبدالله عن محمد بن عيسى بن عبيد عن النضر بن سويد عن يحيى بن عمران الحلبى عن هارون بن خارجة عن أبى بصير عن أبى عبدالله عليه السلام ان الله أوحي الى نبي من انبياء بنى اسرائيل يقال ارميا ، ان بنى اسرائيل عملوا بمعاصى فلا سلطن عليهم من يسفك دماءهم ، و

وصف است ، **هفتم** : اوضاع عالم بعداز مرگ لازم نيست شبيه اوضاع اين عالم باشد ؛ بلكه بدون شك دربيشتر احكام باهم مخالف اند (بهترين جواب همين است ، زيرا قطعاً وضع آن عالم قابل قياس باين عالم نيست وسرتاپا باهم فرق دارد ، ولى لازمهٔ اين جواب اين است كه ديدار پيغمبر وعلى باچشم ديگر ومربوط بعالم بعداز مرگ باشد وباين حساب ربطى برجعت پيدا نميكند **هشتم** :در جائيكه خداوند چنين قدرتى بعزرائيل و« نكير و منكر » داده باشد ، (كه بتوانند دريك وقت يكى را درمشرق وديگرى رادر مغرب قبض روح كنند ودرقبر باوى سؤال وجواب كنند)چه مانعى دارد كه نظير آن يا بالاترش رابه پيغمبر وأئمه(ع) داده باشد ؟ **نهم** :احاديثى از پيغمبر(ص)رسيده كه : هر كس مرا ببيند درست ديده ، ودربعض آنهااست كه : هر كه درخواب مرا ببيند درست ديده(يعنى شيطان بصورت من در نيايد) ودر اين زمينه حديث فراوان است ، واجمالا از ظاهر اين حديثها نبايد دست برداشت زيرا تأويل جهت ندارد ، بلكه علاوه مانع هم دارد .

سى و پنجم : «راوندى» در كتاب قصص الانبياء از «ابو بصير» نقل ميكند كه حضرت صادق(ع) فرمود : خداوند بيكى از پيمبران بنى اسرائيل بنام « ارميا » وحى كرد كه اسرائيليان نافرمانى پيش گرفته اند ، من هم ستمگرى را برآنان مسلط كنم كه خونشان

يأخذ اموالهم ، ولا خربن مدينتهم يعني بيت المقدس مائة عام ، ثم لاعمرنها الى أن قال : فخرج ارميا فلما كان مدالبصر التفت الى البلدة فقال : « انّى يحيى هذه الله بعد موتها فاماته الله مأة عام» ثم بعثه حياً سوياً .

السادس والثلاثون ما رواه ايضاً في قصص الا نبياء باسناده عن وهب بن منبه في حديث ارميا ان الله أوحى اليه ان الحق بايليا فانطلق اليه حتى اذا رفع له بيت المقدس ، فراى خراباً عظيما قال : « انى يحيى هذه الله بعد موتها » فنزل فى ناحية و اتّخذ مضجعاً ، ثم نزع الله روحه و أخفى مكانه على جميع الخلائق مأة عام ، الى ان قال : ثم أمر الله عظام ارميا ان يحيى فقام حياً كما ذكر الله تعالى فى كتابه .

السابع والثلاثون ما رواه ايضاً باسناده عن ابن بابويه عن محمد بن جعفر بن شاذان عن أبيه عن الفضل بن شاذان عن محمد بن زياد أبى أحمد الازدى يعني ابن أبى عمير عن أبان بن عثمان عن ابان بن تغلب عن عكرمة عن ابن عباس قال :

بريز دومالشان ببر دواين بيت المقدس ـ شهر شان ـ را تاصد سال ويران كنم وسپس آبادش كنم . «ارميا» ازشهر بيرون رفت ، وقتى كه بقدرچشم اندازى دورشد برگشت نگاهى بشهر كرد و گفت چگونه خدا مردم اينجارا كه مرده‌اند زنده ميكند ؟ خدا وى‌را ميراندوپس ازصدسال زنده‌اش كرد باهيكل كاملى ازجا برخاست .

سى وششم : بازهم «راوندى» در همان كتاب از «وهب بن منبه» نقل ميكند كه در قصه «ارميا» گفت : خدا بوى وحى كرد : برو بجانب بيت المقدس ، ارمياحركت كرد ، چون از دور چشمش بشهر افتاد ديد سخت ويران شده ، گفت : «چگونه خدامردم اينجارا كه مرده‌اند زنده ميكند ؟ » سپس پياده شد و گوشه‌اى خوابيد ، آنگاه خدا روحش را گرفت، وجايش راازديده‌ها پنهان كرد ، . . . . تا ـ چنانكه قرآن ميفرمايد ـ پس ازصدسال بفرمان خدا استخوانهاى مرده‌اش زنده‌شد واز جا حركت كرد .

سى وهفتم : بازهم «راوندى» درهمان كتاب ازابن عباس نقل ميكند كه گفت: خداوند «جرجيس» پيغمبر را براى رهنمائى پادشاه بت پرستى بشام فرستاد ، چون مأموريت خويش ابراز

بعث الله جرجيس عليه السلام الى ملك بالشام يعبد صنماً فدعاه الى الله فعذّبه عذاباً شديداً ، فأوحى الله اليه ياجرجيس اصبر وأبشر ولاتخف ، ان الله معك يخلصك وانهم يقتلونك أربع مرات في كل مرة أدفع عنك الالم والاذى ، فأمر الملك بجرجيس الى السجن وعذبه بألوان العذاب ، ثم قطعه قطعاً والقاها في جبّ فأمر الله ميكائيل فقام على رأس الجب ثم قال : قم ياجرجيس حياً سويا وأخرجه من الجب ؛ فانطلق جرجيس حتى قام بين يدى الملك وقال : بعثني الله اليكم ليحتجّ بي عليكم ، فقام صاحب الشرطة وقال: آمنت بالهك الذى بعثك بعد موتك واتبّعه أربعة آلاف وآمنوا وصدقوا جرجيس فقتلهم الملك جميعاً ثم أمر بلوح من نحاس أوقد عليه النار ، فبسط عليه جرجيس و أوقد عليه النار حتى مات و أمر برماده فذرّ في الرياح ، فأمر الله ميكائيل فنادى جرجيس صلوات الله عليه الى الملك فأمر به الملك فمدّ بين خشبتين ووضع المنشار على رأسه حتى سقط المنشار من تحت رجليه، ثم أمر بقدر فالقى فيها زفت و كبريت ورصاص ، والقى فيها جسد جرجيس صلوات الله عليه ، فطبخ حتى

كرد پادشاه ستمگر شكنجه‌هاى سختش داد ، خدا باو وحى كرد : اى جرجيس ! صبر كن ، خرسند باش ومترس كه خدا باتو است ، ازچنگال اينان آزادت ميكند ، گر چه چهار بار ميكشندت امادر هربار خدا رنج وآزاررا از تو دفع ميكند ، پادشاه دستور داد زندانش كردند وبانواع مختلف آزارش دادند ، سپس بدنش راپاره پاره كرد ودر چاه افكند ، ميكائيل بفرمان خدا برسر چاه آمد و گفت : جرجيس ! زنده وكامل بر خيز ، وازچاه بيرونش آورد ، بازجلو پادشاه آمدو گفت . خدامرا فرستاده تابرشما اتمام حجت كنم ، رئيس شرطيان برخاست و گفت : من بخداى تو كه ترا پس از مرگ زنده‌ات كرد ايمان آوردم ، بدنبال او چهار هزار نفر ديگر هم ايمان آوردند ، پادشاه همه را كشت ، سپس دستور داد تختهٔ مسى نهادند وزيرش آتش كردند وجرجيس را روى آن خوابانيد تا سوخت ، وخاكسترش را برباد داد ، باز ميكائيل آمد وبفرمان خدا زنده‌اش كرد وبراى دعوت پادشاه مأمورش كرد ، اين دفعه دستور داد باره بدنش را دو نيم كردند ، سپس بدنش را بازفت ، و كبريت ، وسرب در ديگ جوشاند تا همه باهم مخلوط شد ، خداوند

اختلط ذلك كله جميعاً، فبعث الله اسرافيل فصاح صيحة خر الناس منها لوجوههم، ثم قال: قم يا جرجيس فقام حياً سوياً بقدرة الله وانطلق جرجيس الى الملك فجاءته امرأة، فقالت: كان لنا ثور نعيش به فمات، فقال لها جرجيس: خذى عصاى هذه فضعها على ثورك، وقولى له: ان جرجيس يقول: قم باذن الله ففعلت، فقام حياً فآمنت بالله فأمر به الملك ان يقتل بالسيف، فضربوا عنقه فمات ثم أسرعوا الى القرية فهلكوا كلهم.

الثامن والثلاثون ما رواه ايضاً فيه عن ابن بابويه عن محمد بن شاذان بن أحمد البرواذى عن محمد بن محمد بن الحرث عن صالح بن سعيد الترمذى عن منعم بن ادريس عن وهب بن منبه عن ابن عباس في حديث طويل يقول فيه: ان الياس عليه السلام نزل فاستخفى عند ام يونس عليه السلام ستة أشهر، ثم عاد الى مكانه فلم يلبث الا يسيراً حتى مات ابنها حين فطمته، فعظمت مصيبتها، فخرجت فى طلب الياس و رقت الجبال حتى وجدت الياس، فقالت: انى فجعت با بنى و قد ألهمنى الله ان

اسرافيل را فرستاد فريادى زد كه همهٔ مردم برو درافتادند، وفرمود: جرجيس! برخيز، باز بقدرت حق زنده شد وبرخاست راه خانهٔ شاه پيش گرفت، درميان راه زنى آمد گفت ما گاوى داشتيم كه زندگى ما را اداره ميكرد اينك مرده فرمود: اين عصارا بگير و بگاو بزن و بگو: جرجيس ميگويد: باذن خدا برخيز، رفت وبدستور عمل كرد زنده شد، زن ايمان آورد، باز پادشاه فرمان داد گردنش را با شمشير زدند و بقريه شتافتند، اين بار خداوند همه را هلاك كرد.

سى و هشتم: بازهم «راوندى» درهمان كتاب از ابن عباس ضمن حديثى طولانى نقل ميكند كه گفت: «الياس» پيغمبر (از كوه) بزير آمد وشش ماه نزد مادر حضرت يونس پنهان شد، سپس بجاى خويش برگشت، طولى نكشيد پسر بچهٔ آن زن كه از شير بازش گرفته بود، مرد، داغش بر دل مادر گران آمد، حركت كرد از كوهها بالا رفت تا «الياس» را پيدا كرد، گفت: پسرم ناگهان مرد و بدلم الهام شد كه ترا شفيع قرار دهم تا خدا

استشفع بك ليحيي لي ابني ، فقال لها : ومتى مات ؟ قالت: اليوم سبعة ايام، فانطلق الياس وسار سبعة ايام اخرى حتى انتهى الى منزلها ، فرفع يديه بالدعاء واجتهد حتى أحيى الله لقدرته يونس عليه السلام ، فلما عاش انصرف الياس ولما صار ابن اربعين سنة أرسله الى قومه كما قال : « وأرسلناه الى مأة الف أويزيدون » .

التاسع و الثلاثون ما رواه ايضاً عن ابن بابويه عن محمد بن يوسف المذكر عن الحسن بن علي بن نصر الطوسي عن أبي الحسن بن قرعة القاضي عن ماه بن عبد الله (كذا) عن محمد بن اسحق عن اسحق بن يسار عن عكرمة عن ابن عباس في حديث أهل الكهف : انهم لما آووا الى الكهف أوحى الله الي ملك الموت أن يقبض ارواحهم ، ووكل بكل رجل منهم ملكين يقلبانه ذات اليمين وذات الشمال فمكثوا ثلثمأة سنة وتسع سنين ، فلما أراد الله أن يحييهم أمر اسرافيل الملك أن ينفخ فيهم الروح فنفخ فقاموا من رقدتهم ، فقال بعضهم لبعض : قد غفلنا في هذه الليلة «الحديث» .

الاربعون ما رواه ايضاً فيه باسناده عن ابن بابويه عن محمد بن ابراهيم الطالقاني

زنده‌اش فرماید ، پرسید : کی مرده ؟ گفت : امروز ، هفتم است ، الیاس همراه زن حرکت کرد و هفت روز راه رفت تا بمنزل وی رسید ، آنگاه دست بدعا برداشت و کوشید تا خدا بچه را بقدرت خویش زنده کرد ، الیاس برگشت ، وچون پسر (یعنی همان یونس) چهل ساله شد خداوند منصب پیمبریش داد وبرای دعوت قومش مبعوثش کرد ، چنانکه در قرآن می‌فرماید : «اورا بسوی یکصدهزار یابیشتر فرستادیم ، صافات ، ۱۴۷» .

سی و نهم : باز هم «راوندی» ازابن عباس در قصهٔ اصحاب کهف نقل میکند که : چون درغار جایگزین شدند خداوند بعزرائیل وحی کرد که جانشان را بگیر ، وبرای هریك دوملك گماشت که اورا بپهلوی راست وچپ بگردانند ، باین حال سیصد ونه سال ماندند ، هنگامیکه خدا خواست زنده‌شان کند ، اسرافیل را فرمان داد تا روح در بدنشان دمید ، از جا حرکت کردند و گفتند : ما امشب غفلت کردیم «تا آخر حدیث» .

چهلم : باز هم «راوندی» درهمان کتاب ازمحمد حلبی نقل می کند که حضرت صادق

عن ابن عقدة، عن أحمد بن عيسى عن البزنطي عن أبان بن عثمان عن محمد الحلبي عن أبي عبد الله عليه السلام في حديث عيسى انهم سألوه ان يحيى لهم سام بن نوح فاتي الى قبره فقال : قم يا سام باذن الله ، فانشق القبر ثم أعاد الكلام فتحرك ، ثم أعاد الكلام فخرج سام ، فقال : أيما أحب اليك تبقي أو تعود؟ قال : بل أعود يا روح الله اني لاجد لذعة الموت في جوفي الى يومي هذا .

اقول : والاحاديث في هذا المعنى وغيره من المعاني السابقة كثيرة ، وقد ظهر من هذا الباب والذى قبله ان الرجعة قد وقعت في هذه الامة للرعية وأهل العصمة، ليزول استبعاد الرجعة الموعود بها .

فان قيل لعله هذه هي الرجعة الموعود بها ، والتى يحصل بها مساواة أحوال هذه الامة لاحوال الامم السابقة ، كما تضمن الباب الرابع .

قلت هذا خيال باطل من وجوه «احدها» ان هذه رجعة ضعيفة لا يكاد يعتد بها ، بل بعضها ليس برجعة حقيقة ، و لهذا قلنا في ساير المواضع انها رجعة في الجملة

(ع) در قصه حضرت عيسى فرمود : مردم از وى خواستند كه «سام» پسر نوح را زنده كند ، آمد بر سر قبرش ، فرمود : اى سام ! باذن خدا برخيز ، قبر شكافته شد ، باز همان جمله را گفت از قبر بيرون آمد ، فرمود : ميخواهى در دنيا بمانى يا برگردى ؟ گفت : بر ميگردم ، زيرا من هنوز گزند مرگ را در خود حس مى كنم .

مؤلف گويد : در اين زمينه ونظائر آن حديث بسيار است ، واز احاديث دو باب اخير نتيجه ميگيريم كه : در اين امت هم رجعت (وزنده شدن بعد از مرگ) براى مردم عادى وبراى اهل عصمت (ع) بوده ، پس نبايد آن رجعت موعود را بعيد دانست

«اگر گويند» پس شايد آن رجعت موعود همين باشد وديگر رجعتى در كار نباشد و در مساوات اين امت با ساير امتها هم كه در باب چهارم گذشت همين مقدار كافى است .

«جواب گوئيم» : اين خيال از چند جهت باطل است .

«اول» اينكه اين رجعت ضعيف وغير قابل اعتناء است بلكه بعضى از مواردش حقيقة رجعت نيست ، ولذا در چند جا تذكر داديم كه اين رجعت اجمالى است ، واين غير از رجعتى

فهی غیر الرجعة الموعود بها فیما مضی ویأتی .

«وثانیها» انك لاتجد فی شیء من أحادیث البا بین ان احداً منهم رجع الی الدنیا وعاش فیها زماناً طویلا الا نادراً ، والنادر لاحکم له فکیف تصدق المشابهة وحذوا لنعل بالنعل والقذة بالقذة ؟ .

«و ثالثها» ان هذه الوقایع أفراد معدودة فی مدد متطاولة ، فکیف تساوی أو تقارب تلك الرجعات العظیمة الهایلة التی رجع فی بعضها خمسة وثلاثون الفاً وفی بعضها سبعون ألفاً ، وفی بعضها جمیع بنی اسرائیل ، وفی بعضها سبعون ألف بیت ؟ الی غیر ذلك مما مضی ، فلابد من الحکم بالمغایرة .

«ورابعها» الاجماع فان کل من قال : بان الرجعة حق قال بالمغایرة ، وقد ثبت ان الرجعة حق فتثبت المغایرة ؛ و کل من قال ببطلا ن الرجعة من العا مة قال بصحة هذه الصور ووجودها ونقلها ، فلهذا أوردناها حجة علیهم فی الاستبعاد فضلاعن الانکار .

«و خامسها » ان الاحادیث الواردة فی الاخبار بالرجعة و الوعد بوقوعها

است که درسایر امتها بوده یاباین امت وعده داده شده .

«دوم» اینکه درهیچیك ازحدیثهای این دو باب نیست که مرده‌ای که زنده شده مدتی مانده باشد مگر نادر که آن هم موردحکم نیست ، وباین مقدار شباهت این امت باسایر امتها درست نمیشود .

«سوم» اینکه دراین موارد افـراد اندکی در خلال مدتهای درازی زنده شده‌اند ، این چه تناسبی با آن رجعتهای عظیمی دارد که در بعضی سی و پنج هزار و در بعضی هفتادهزار و در بعضی همه اسرائیلیان و در بعضی هفتاد هزار خانوار زنده شده‌اند و اگر رجعت ما همین مقدار باشد باید گفت این امت با آنها اختلاف دارد .

«چهارم» اجماع، زیرا هر که قائل برجعت است میگوید آن رجعت معهود ، در آینده است و این رجعتهای گذشته راسنیان منکر رجعت هم نقل می کنند و بصحتش معتقدند ، از این رو ماهم اینها رانقل کردیم تابر آنان حجت باشد .

«پنجم» اینکه حدیثهای رجعت هم قبل از این وقایع ، وهم بعد از آنها نقل شده ،

قدورد قبل وقوع هذه الوقایع و بعدها ؛ حتی فی زمان المهدی عليه السلام كما يأتي ان شاءالله تعالى .

«وسادسها» ان أحاديث الباب الرابع تدل على ان كل ما وقع في الامم السابقة يقع فی هذه الامة مثله ، وما هو أعظم منه وأفضل أو أزيد ، ووجهه واضح ، فان نبينا أفضل الانبياء و امته أشرف الامم ألاترى الى الغيبة و أمثالها مما وقع منه فی هذه الامة أضعاف ماوقع في الامم السابقة ؟ ! .

«وسابعها» ان التصريحات بمايدفع هذا الخيال ويبطله ويرده أكثر من أن يحصى كماستقف عليه انشاء الله تعالى والله الهادی .

الباب التاسع

فی جملة من الاحاديث المعتمدة الواردة فی الاخبار بوقوع الرجعة لجماعة من الشيعة و غيرهم من الرعية ، و ما يدل على امكانها و عدم جواز انكارها ؛ و الاحاديث فی ذلك كثيرة جداً وقد وقفت فی هذه الايام على شیء كثير و لم أورد الجميع لما مر بل اقتصرت من ذلك على أحاديث .

حتی قسمتی از آنها ـ چنانکه بیاید ـ درزمان حضرت مهدی (ع) صادر شده .

«ششم» اینکه درحدیثهای باب چهارم گذشت که هرچه درامتهای گذشته بوده دراین امت هم مثلش یا بهترش هست ، سببش هم واضح است چون پیغمبر ما ازهمهٔ پیغمبران بالاتر است ، وامتش از سایر امتها اشرف اند ، چنانکه می بینی «غیبت» و امثال آن هم دراین امت چند برابر سایر امتها است . (رجوع این جواب بجواب سوم است)

«هفتم» درخلال حدیثهای آینده تصریحات بیشماری است که خود این خیال فاسد را ردمیکند .

باب نهم

درقسمتی ازحدیثهای معتبر راجع بوقوع رجعت برای جمعی ازشیعیان وغیر شیعیان ـ ازافراد عادی ـ وادله امکان این مطلب ، دراین موضوع هم حدیث بسیار است که من این روزها به مقدار زیادی از آنها دست یافتم اما بملاحظهٔ اختصار قسمتی را ذکر میکنم .

الاول ماروا ه الشيخ الجليل رئيس المحدثين أبوجعفر بن بابويه فى كتاب من لايحضره الفقيه ، وفى عيون الاخبار ، والشيخ الجليل رئيس الطائفة أبوجعفر الطوسي فى كتاب التهذيب بأسانيد منها الصحيحة عن محمّد بن اسمعيل البرمكى عن موسى بن عبد الله النخعى قال : قلت لعلى بن محمّد بن علي بن موسى عليهم السلام : علّمنى قولا أقوله بليغاً كاملا اذا زرت واحداً منكم فقال : اذا صرت الى الباب فقف و اشهد الشهادتين وذكر الزيارة الجامعة الى أن قال : «فثبتنى الله أبداً مابقيت على موالاتكم ، و جعلنا ممن يقتصّ آثاركم ، و يسلك سبيلكم ، و يهتدى بهديكم ، و يحشر فى زمرتكم ، ويكرّ فى رجعتكم ، ويملّك في دولتكم ، ويشرّف في عاقبتكم ، ويمكن فى أيامكم ، وتقرّ عينه غداً برؤيتكم» .

الثانى ما رواه ابن بابويه و الشيخ بالاسناد السابق عن الامام على بن محمّد عليهما السلام في زيارة الوداع قال : اذا أردت الانصراف فقل : « السلام عليكم سلام مودع » الى أن قال : « السلام عليكم حشر نى الله فى زمر تكم وأوردنى حوضكم وجعلنى من حزبكم ومكننى في دولتكم و أحيانى في رجعتكم وملكنى في ايامكم » .

اول :شیخ صدوق در کتاب من لایحضر ، وعیون الاخبار ؛ وشیخ طوسی در کتاب تهذیب بسندهائی که بعضی صحیح است ازموسی بن عبدالله نخعی نقل میکنند که گفت : بحضرت هادی(ع) عرض کردم : کلام کامل رسائی بمن بیاموزید که هنگام زیارت یکی ازشما بخوانم حضرت «زیارت جامعه» راتعلیم او کرد که بردرحرم بایستد و بعد ازشهادتین بخواند واز جملهٔ این زیارت است : «خدامرا تاآخرعمر بردوستی شما ثابت دارد ، وازآنان قرار دهد که از شما پیروی می کنند ، درراهتان میروند ، بهدایتتان رهبری می شوند ، درزمره تان محشور میگردند ، دررجعتتان زنده می شوند ، دردولتتان حکومت می کنند ، در آخر کارتان شرف می یابند ، وفردا چشمشان بدیدارتان روشن می شود» .

دوم : شیخ صدوق وشیخ طوسی ازحضرت هادی(ع) نقل می کنند که فرمود : درزیارت وداع وقتی که خواستی برگردی بگو : سلام برشما ! سلام آن که وداع می کند . . . سلام برشما ! خدا مرادر زمرهٔ شمامحشور ، وبرسرحوضتان واردفرماید ، وازحزبتان قراردهد ، دردولتتان قدرتم دهد ، درزجعتتان زنده ام کند ، ودر روزگارتان حکومتم دهد .

اقول : فی هذین الحدیثین و أمثالهما مما یأتي و هو کثیر دلالة علی ان رجعة الشیعة لیست بعامة ، بل انما یرجع بعضهم ، و الا لکان الدعاء بغیر فایدة کمالایجوز أن یقال : اللهم ابعثنی یوم القیمة واحشرني فی الاخرة ، ویأتی ماهو صریح فیما قلناه ان شاءالله .

الثالث ماروا ه ابن بابویه ایضاً فی کتاب معانی الاخبار قبل آخر الکتاب باثنتی عشرة ورقة فی النسخة المنقول منها فی باب معنی ایام الله عزوجل قال : حدثنا أبی رضی الله عنه قال : حدثنا عبدالله بن جعفر الحمیری قال : حدثنا ابراهیم بن هاشم عن محمد بن أبی عمیر عن مثنی الحناط عن جعفر بن محمد عن أبیه علیهما السلام قال : ایام الله ثلثة یوم یقوم القائم ، ویوم الکرة ، ویوم القیمة .

ورواه فی کتاب الخصال فی باب الثلثة عن أحمد بن محمد بن یحیی العطار عن سعد بن عبدالله عن یعقوب بن یزید عن محمد بن الحسن المیثمی عن مثنی الحناط عن أبی جعفر علیه السلام مثله ورواه الشیخ علی بن یونس فی کتاب الصراط المستقیم نقلا من کتاب الحضرمی .

اقول : فی هذا تصریح ببطلان تأویل الرجعة بخروج المهدی علیه السلام ورجوع الدولة ، ویأتی ماهو أقوی تصریحاً ان شاء الله تعالی ، مع ما تقدم من تصریح علماء

مؤلف گوید : ازاین دو حدیث وامثالش استفاده می شود که رجعت شیعیان عمومی نیست ، وگرنه دعا فائده ای نداشت ، مثل این بود که کسی دعا کند : خدایامرا روز قیامت زنده کن ، ودر آخرت محشور فرما ، بعد أهم حدیثهائی بیاید که صریح در این موضوع است.

سوم : بازهم صدوق در کتاب «معانی الاخبار» - دوازده ورق بآخر کتاب بر حسب نسخهٔ ما ، درباب «معانی ایام الله» - ازحضرت صادق (ع) روایت می کند که حضرت باقر (ع) فرمود : «روزهای» خدا سه تا است : روز قیام امام زمان (ع) روز رجعت ، وروز قیامت این حدیث رادر خصال هم نقل می کند وعلی بن یونس عاملی هم در کتاب صراط المستقیم روایت می کند .

مؤلف گوید : این حدیث ، گفتار آنان را که رجعت رابخروج حضرت مهدی (ع) وبازگشت دولت ائمه ، تأویل می کنند صریحاً باطل می کند ، ازاین صریح تر هم بعد أمی آید

اللغة بمعناها وليس فى سند الرواية من يحصل فيه شك أويوجد فيه طعن ، فان ابر اهيم بن ها شم والمثنى ممدوحان مدحاً جليلا مع صحة مذهبهما ، بل لا يبعد الجزم بتوثيقهما عند التحقيق ؛ و الباقى فى غاية الجلالة والثقة و صحة المذ هب و الحديث .

الرابع ماروا ه الشيخ الطوسى في المصباح الكبير فى فضل الزيارات فى عمل رجب حيث قال زيارة رواها ابن عياش قال : حدثنى حسين بن عبدالله عن مولاه يعنى أبا القاسم الحسين بن روح أحد السفراء قال زرأى المشاهد كنت بحضرتها فى رجب ، تقول: «الحمدلله الذى اشهدنا مشهد اوليائه فى رجب» الى أن قال: «السلام عليكم ورحمة الله وبركاته حتى العود الى حضرتكم والفوز فى كرتكم والحشر فى زمرتكم» .

الخامس ماروا ه الشيخ ايضاً فى المصباح فى أعمال شهر ذى حجة زيارة أمير المؤمنين عليه السلام قال : أبو جعفر الباقر عليه السلام مضى أبى على بن الحسين عليه السلام الي قبر أمير المؤمنين عليه السلام ثم بكى وقال: « السلام عليك ياأمين الله فى أرضه» وذ كر الزيارة ثم قال :

علاوه بر تصريح علماى لغت در معناى رجعت كه سابقاً گذشت ، در سند حديث هم شخص مشكوك الحال يا بدنامى نيست زيرا «ابراهيم بن هاشم» و «مثنى» را علما ستوده اند ، وشيعه هم هستند ، بلكه بشهادت تحقيق مى توان گفت قطعاً مورد اطمينان اند ، ساير افراد سند هم در منتهاى بزرگوارى واطمينانند وعقيده وحديثشان هر دو صحيح است .

چهارم :شيخ طوسى در «مصباح كبير» در فضيلت زيارت در ماه رجب از حسين بن روح نايب امام زمان(ع) نقل مى كند كه فرمود : درهر زيارتگاهى كه هستى در ماه رجب ، بگو : « شكر خدايرا كه زيارت دوستانش را در ماه رجب نصيب من كرد . . . . . درود ورحمت وبركتهاى خدا برشما مستدام باد ، تاوقتى كه دو باره حضورتان مشرف شوم ، ودر رجعتان كامياب گردم ، و درزمره تان محشور شوم .

پنجم : بازهم شيخ طوسى در كتاب مصباح ـ در زيارت حضرت امير(ع) در ماه ذيحجه ـ از حضرت باقر (ع) نقل ميكند كه فرمود : پدرم حضرت سجاد برسر قبر امير المؤمنين(ع) رفت قدرى گريست واين زيارت راخواند : «السلام عليك يا امين الله فى ارضه

قال الباقر ﷺ ما قاله أحد من شیعتنا عند قبر امیر المؤمنین أو احد من الائمة علیهم السلام الا وضع في درج من نور حتی یسلم الی القائم ﷺ فیلقی صاحبه بالبشری و التحیة و الکرامة ان شاء الله تعالی ، ورواه الکفعمی فی مصباحه و کذا ما قبله

اقول : الظاهر انه یسلّم الي القائم ﷺ بعد ظهوره بقرینة الطبع و غیره ، و ان ضمیر یلقی عائد الیه ﷺ ، بل لا یحتمل غیر ذلك و هو و عد بالرجعة و اخبار بها لمن زار بالزیارة المذکورة علي تقدیر موته قبل خروجه ﷺ . مضافاً الی التصریحات الکثیرة .

السادس ما رواه الشیخ في المصباح و الکفعمی ایضاً فی مصباحه فی أدعیة یوم الجمعة فی دعاء السمات المروی عن العمری رضی الله عنه : « اللهم انی اسئلك با سمك العظیم الا عظم الا عز الاجل الاکرم الذی اذا دعیت به علی مغالق ابواب السماء للفتح بالرحمة انفتحت ، و اذا دعیت به علی مضایق أبواب الارض للفرج انفرجت ، و اذا دعیت به علی الیسر للیسر تیسرت و اذا دعیت به علی

تا آخر زیارت سپس حضرت باقر (ع) میفرماید : هریك از شیعیان ما که برسر قبر آنجناب یا امام دیگری این زیارت را بخواند ، آنرا درمخزنی از نور ذخیره کنند تاوقتی که بحضرت قائم (ع) تسلیم شود ، و آنجناب صاحبش را بابشارت ودرود ملاقات فرماید . دو حدیث اخیر را « کفعمی » هم در کتاب مصباح خود نقل میکند .

مؤلف گوید ظاهراً مراد : تسلیم بحضرت قائم (ع) بعد از ظهور اوست ، وهم اواست که صاحب زیارت را ملاقات میفرماید ، واین وعده زنده شدن در رجعت ، واخبار از رجعت خواننده این زیارت است ـ البته درصورتی که پیش از خروج آنجناب بمیرد ـ علاوه بر تصریحات بسیار دیگر .

ششم بازهم شیخ طوسی وشیخ کفعمی در کتاب مصباح ـ در دعاهای روز جمعه ـ در دعای « سمات » نقل میکنند که « عمری » (وکیل و نایب خاص امام زمان (ع) فرمود بگو : « خداوندا : مرا باسم عظیمت ، بزرگترین ، وبزرگوارترین وشریف ترین نامت ، آن نامی که اگر ترا بآن بخوانند که در های بسته آسمان را برحمت بگشائی میگشائی و یا تنگناهای درهای زمین را گشایش دهی ، میدهی ، و یا سختیها وشدائد امور ، را سهل و آسان کنی ، میکنی ، و یا مردگان را از نو حیات تازه بخشی ، میبخشی »

الاموات للنشور انتشرت » الدعاء .

اقول : لا شك انهم عليهم السلام يعلمون ذلك الاسم ، فاذا دعا المهدى عليه السلام به نشر الله له الاموات فهو دال علي امكان الرجعة قطعاً ، وعلى وقوعها ايضاً باعتبار ان اذا موضوعة لما هو محقق الوقوع كما تقرر ، فهو مؤيد للتصريحات الكثيرة .

السابع ماروا ه الشيخ ايضاً فى المصباح والكفعمى ايضاً في أعمال ذى القعدة فى يوم الخامس و العشرين منه انه يستحب ان يدعى فيه بهذا الدعاء «اللهم داحى الكعبة » الى أن قال : « و اشهدنى أوليائك عند خروج نفسي و حلول رمسى وانقطاع عملي و انقضاء أجلى » الى أن قال: «اللهم عجل فرج أوليائك وارد د عليهم مظالمهم و اظهر بالحق قائمهم » ثم قال : «اللهم صل عليه و على جميع آبائه و اجعلنا من صحبه و ابعثنا فى كرته حتى نكون فى زمانه من أعوانه .

الثامن ما رواه الشيخ ايضاً فى المصباح فى زيارة امير المؤمنين عليه السلام الى أن

تا آخر دعا .

مؤلف گوید بدون تردید ائمه (ع) اسم اعظم را می دانند پس اگر حضرت مهدی (ع) برای زنده شدن مردگان آنرا بخواند قطعاً زنده شوند ، و این دلیل امکان قطعی رجعت است ، بلکه باعتبار اینکه کلمهٔ «اذا» (که در دعا است) برای کارهای واقع شدنی وضع شده ، دلیل وقوع آن هم هست ، بنابراین تصریحهای بسیار دیگر را تأیید می کند .

هفتم: بازهم شیخ طوسی و کفعمی در مصباح در اعمال روز بیست و پنجم ذیقعده نقل می کنند که مستحب است این دعا را بخوانند: «ای خداوندی که زمین کعبه را پهن کردی . .. هنگام برون آمدن جان ، و فرو رفتن درخاك ، و تمام شدن عمل ، و سر آمدن اجل ؛ دوستانت را ببالین من برسان . . . خداوندا ! فرج دوستانت را زود تر برسان آنچه از دری ستم از آنان گرفته اند بدانها بر گردان ، قائمشان را ظاهر فرما ، خداوندا ! بر آن سرور و همهٔ پدران بزرگوارش درود فرست ، و ما را از اصحابش قرار ده ، و در رجعتش زنده مان فرما تا در زمان وی از یارانش باشیم .

هشتم : بازهم شیخ طوسی در کتاب مصباح در زیارت امیر المؤمنین (ع) چنین نقل

قال: فقلبي لك مسلم ونصرتي لك معدة ثم قال: «اللهم كما منننت علي بزيارة أمير المؤمنين وولايته فاجعلني ممن ينصره وينتصر به وتمن عليه بنصرك لدينك في الدنيا والاخرة».

ورواه الشيخ ابوالقاسم جعفر بن محمد بن قولويه في المزار بالاسناد الآتي عن ابي الحسن عليه السلام و رواه الكفعمي في مصباحه في الفصل الحادي والاربعين.

التاسع ما رواه الشيخ ايضاً في المصباح في زيارة الاربعين للحسين عليه السلام بالاسناد الآتي في محله عن الصادق عليه السلام في جملة زيارة «اشهد اني بكم مؤمن و بايابكم موقن» الى أن قال: «و نصرتي لكم معدة حتى يأذن الله لكم فمعكم معكم لا مع عدوكم».

العاشر ما رواه الكليني في زيارة الحسين عليه السلام عن عدة من أصحابنا عن أحمد بن محمد عن الحسين بن سعيد عن فضالة بن أيوب عن نعيم بن الوليد عن يوسف الكناسي عن أبي عبدالله عليه السلام قال: اذا أتيت قبر الحسين عليه السلام فقل وذكر الزيارة الى أن قال: «اللهم العن قتلة الحسين اللهم اجعلنا ممن ينصره وينتصر به وتمن

می کند... قلب من در برابر شما تسلیم، و یاریم برایتان آماده است . . . . . خداوندا! چنانکه برمن منت نهادی وزیارت وولایت علی(ع) نصیبم کردی، مرا از آنها قرارده که او را یاری می کنند واز او کمك می گیرند، دنیا و آخرت بر آنان منت می گذاری، و بیاری دینت موفق می شوند.

این حدیث را «ابن قولویه» هم در کتاب مزار از حضرت ابوالحسن (که ظاهر امر حضرت کاظم(ع) است) روایت می کند و «کفعمی» هم در کتاب مصباح در فصل چهل و یکم نقل میکند.

نهم: بازهم شیخ طوسی در کتاب مصباح در زیارت اربعین از حضرت صادق(ع) چنین نقل میکند: «شهادت میدهم که من بشما ایمان، و برحقشان یقین دارم . . . . یاری من برای شما آماده است، تاوقتی که خداشمارا اذن دهد، باشمایم باشما، نه بادشمنان شما»

دهم: کلینی درزیارت امام حسین(ع) از «یوسف کناسی» نقل میکند که حضرت صادق(ع) فرمود: وقتی که برسر قبر آنجناب رفتی بگو . . . . . خداوندا! قاتلان او را لعنت کن خداوندا! مارا از آنان قرارده که اورا یاری میکنند وازاو کمك میگیرند، و بر

عليه بنصرك لدينك في الدنيا والاخرة» .

الحادي عشر مارواه الكليني في باب ان الائمة ورثوا علم النبي وجميع الانبياء والاوصياء عن محمد بن يحيي عن أحمد بن أبي زاهر أوغيره عن محمد بن حماد عن أخيه أحمد بن حماد عن أبيه عن أبي الحسن الاول عليه السلام قال : قلت له : أخبرني عن النبي صلى الله عليه وآله ورث النبيين كلهم ؟ قال : نعم ، قلت : ان عيسي بن مريم كان يحيي الموتي ؟ قال : صدقت ، و داود كان يعلم منطق الطير ، و كان رسول الله صلى الله عليه وآله يقدر على هذه المنازل ؟ الى أن قال : وان الله يقول في كتابه : «ولو ان قرآناً سيرت به الجبال أو قطعت به الارض أو كلم به الموتى» وقد ورثنا نحن هذا القرآن الذي تسير به الجبال ، وتقطع به الارض وتحيي به الموتي «الحديث» .

اقول : في هذا دلالة واضحة على امكان الرجعة وعدم جواز انكارها .

الثاني عشر مارواه الكليني ايضاً في باب ماأعطي الله الائمة من الاسم الاعظم عن محمد بن يحيى عن أحمد بن محمد عن الحسين بن سعيد ومحمد بن خالد عن زكريا

آنان منت میگزاری دنیا و آخرت درصف یاوران دین تواند .

یازدهم : بازکلینی درباب «اینکه ائمه(ع) علم پیغمبر وهمهٔ انبیاء واوصیا را بارث برده اند» از «حماد» نقل میکند که گفت : بحضرت کاظم(ع) عرض کردم : پیغمبر(ص) از همهٔ پیمبران ارث برد ؟ فرمود : آری ، گفتم : عیسی مرده زنده میکرد ؛ فرمود : آری داود هم سخن مرغان را می فهمید ، پیغمبر(ص) هم برهمهٔ اینها قدرت داشت . . . . . خدادر قرآن میفرماید : «اگر قرآنی بود که بوسیلهٔ آن کوهها بحرکت میآمد ، یازمین شکافته میشد ، یامردگان بسخن میآمدند . . . رعد ؛ ۳۱» آن قرآنی که کوهها راحرکت میدهد وزمین را میشکافد ، ومردگان را «زنده میکند» بارث بمارسیده «تاآخرحدیث» .

مؤلف گوید : این حدیث دلالت روشن دارد که رجعت ممکن است و انکارش جایز نیست .

دوازدهم : بازهم کلینی درباب «اسم اعظمی که خدابائمه علیهم السلام عطا کرده» ازهارون بن جهم نقل میکند که مردی گفت شنیدم حضرت صادق(ع) میفرمود : عیسی بن

بن عمران القمی عن هارون بن الجهم عن رجل قال: سمعت أبا عبدالله عليه السلام يقول: ان عيسى بن مريم أعطى حرفين كان يعمل بهما، ثم ذكر ما أعطى الانبياء وان الله جمع ذلك كله لمحمد صلى الله عليه وآله «الحديث».

اقول: وهذا يدل على امكان الرجعة ايضاً بل وقوعها عند التحقيق.

الثالث عشر ما رواه الكلينی فی باب مولد أبی جعفر محمد بن علی الباقر عليه السلام عن عدة من أصحابنا عن أحمد بن محمد عن علی بن الحكم عن مثنی الحناط عن أبی بصير قال: دخلت علی أبی جعفر عليه السلام فقلت له: أنتم ورثة رسول الله صلى الله عليه وآله؟ قال: نعم، قلت: رسول الله ورث الانبياء كلهم علم كل ما علموا؟ قال: نعم، قلت: فأنتم تقدرون أن تحيوا الموتی وتبرؤا الاكمه والابرص؟ قال: نعم باذن الله، ثم قال لی: ادن منی يا باجعفر، فدنوت منه فمسح علی وجهی وعلی عينی فأبصرت الشمس والسماء والبيوت وكل شیء فی البلد، ثم قال لی: أتحب أن تكون هكذا ولك ما للناس وعليك ما عليهم يوم القيمة أو تعود كما كنت ولك الجنة خالصاً؟ فقلت: أعود كما كنت فمسح علی عينی فعدت كما كنت.

مريم را دوحرف (ازاسم اعظم) دادند كه باآنها معجزه ميكرد، ـ سپس نصيب ساير پيمبران ازاسم اعظم رابيان ميكند وميفرمايد: ـ خداوند همهٔ آن حروف رابمحمد(ص) عطا فرمود «تاآخرحديث». اين حديث دليل برامكان ـ بلكه اگردقت شود دليل بر وقوع ـ رجعت است.

سيزدهم: بازهم كلينی درباب «مولد حضرت باقر(ع)» ازابوبصير نقل ميكند كه گفت: خدمت حضرت باقر(ع) رسيده عرض كردم: شماوارث پيغمبريد؟ فرمود: آری گفتم: پيغمبر(ص) وارث انبيا بود، هرچه آنان ميدانستند، ميدانست؟ فرمود: آری. گفتم: شما ميتوانيد مرده زنده كنيد، وكورمادرزاد وپيس راشفا بخشيد؟ فرمرد: آری باذن خدا، سپس فرمود: نزديك بيا، رفتم، دست بچشم و صورتم كشيد، خورشيد و آسمان، واطاقها، وهرچه درشهر بوددیدم (اين ابوبصير نابينا بوده) فرمود: ميخواهی بهمين حال بمانی ودرنفع وضرر درقيامت بامردم شريك باشی، يا بحال اول برگردی و بدون چشيدن عذابی ببهشت روی؟ گفتم: ميخواهم برگردم، باز دست بچشمانم كشيد

و رواه الراوندی فی الخرایج و الجرایح. ورواه علی بن عیسی فی کشف الغمة نقلا من کتاب الدلایل لعبد الله بن جعفر الحمیری ورواه الکشی فی کتاب الرجال عن محمد بن مسعود العیاشی عن علی بن محمد القمی عن محمد بن أحمد عن علی بن الحسن عن علی بن الحکم مثله وهذا ایضاً دال علی امکان الرجعة و عدم جواز انکارها.

الرابع عشر ما رواه الکلینی ایضاً فی باب دعاء فی حفظ القرآن عن عدة من أصحابنا عن أحمد بن محمد بن خالد عمن ذکره عن عبدالله بن سنان عن أبان بن تغلب عن أبي عبدالله علیه السلام وذکر دعاء یقول فیه «واسئلك باسمك الذی تحیی به الموتی».

أقول: ومثل هذا کثیر جداً.

الخامس عشر ما رواه رئیس المحدثین أبو جعفر بن بابویه في کتاب علل الشرایع والاحکام فی باب العلة التی من أجلها سمی علی أمیر المؤمنین علیه السلام، والعلة التی من أجلها سمی القائم قائماً قال: حدثنا علی بن أحمد بن محمد الدقاق ومحمد بن محمد بن عصام قالا: حدثنا محمد بن یعقوب الکلینی قال: حدثنا القاسم بن العلا قال: حدثنا اسمعیل الفزاری قال: حدثنا محمد بن جمهور القمی عن عبدالرحمن بن أبی نجران عمن ذکره عن أبی حمزة الثمالی عن أبی جعفر علیه السلام و ذکر

بحال اول برگشتم. این حدیث را «راوندی» هم در کتاب خرائج، و علی بن عیسی نیز در کشف الغمه، و «کشی» هم در کتاب رجال نقل میکنند، این حدیث نیز دلیل است که رجعت ممکن است و انکارش جایز نیست.

چهاردهم: بازهم کلینی در باب «دعای حفظ قرآن» از «ابان بن تغلب» نقل میکند که حضرت صادق (ع) درضمن این دعا فرمود: «... ترا بآن نامی که مردگان را بآن زنده میکنی، میخوانم...» وامثال این کلمات فراوان است.

پانزدهم: شیخ صدوق در کتاب «علل» درباب «علت اینکه علی(ع) رامیر-المؤمنین گفتند وعلت اینکه حضرت مهدی(ع) راقائم نامیدند» از ابو حمزه ثمالی نقل

حدیثاً یقول فیه : لما قتل جدّی الحسین ﷺ ضجّت الملائکة الی الله بالبکاء ، فاوحی الله الیهم قرّوا ملائکتی وعزتي وجلالي لانتقمن منهم ولوبعد حین، ثم کشف الله عن الائمة من ولد الحسین فاذا أحدهم قائم یصلی فقال الله عزوجل: بذلك القائم أنتقم منهم .

اقول : الحصر الذی یفهم من التقدیم هنا یتعین کونه اضافیاً بالنسبة الی الوقت الذی ضجّت فیها الملائکة ، وأرادوا تعجیل الانتقام منهم فیه لمایأتی اثباته ان شاء الله ، علی ان الحصر الذی یفهم من التقدیم ضعیف الدلالة بل لا یتعین هنا کون التقدیم هنا للحصر والتخصیص بل لایبعد کونه لمجرد الاهتمام ، خصوصاً مع کثرة المعارضات ، وهذا یدلّ علی رجوع قتلة الحسین فی زمان القائم ﷺ کمایأتی التصریح به ان شاء الله .

السادس عشر ما رواه ابن بابویه ایضاً فی العلل فی باب نوادر العلل قال: حدثنا محمد بن علی ما جیلویه عن محمد بن أبی القاسم عن أحمد بن ابی عبدالله عن أبیه عن محمد بن سلیمان عن داود بن النعمان عن عبد الرحمن القصیر قال :

میکند که حضرت باقر(ع) در حدیثی فرمود : وقتی که جدم حسین (ع) کشته شد ، ملائکه صدا بگریه بلند کردند ، ازجانب حق وحی شد : فرشتگانم ! آرام گیرید ، بعزت و جلالم ! از اینان انتقام گیرم ولو پس ازمدتی ، سپس (نور) امامان ازفرزندان حسین (ع) را نشان داد که یکی از آنان بنماز ایستاده بود وفرمود : بدست این «قائم» ازآنان انتقام میگیرم .

مؤلف گوید :ظاهر جملهٔ اخیر که میفرماید: بدست این قائم ،انتقام میگیرم این است که تنها انتقام از آنها درزمان رجعت وبدست آنجناب است ولی این ظاهر مراد نیست (چون مواقع دیگر هم انتقام گرفته شد) بلکه مراد این است که الآن وقت انتقام نیست وباید بتأخیر افتد علاوه اصلا جمله ظهوری دراین ندارد که فقط درموقع رجعت انتقام هست ، و ذکر آن مورد برای اهمیت آن است ، این حدیث هم دلیل بر رجوع قاتلان حسین (ع) درزمان حضرت قائم (ع) است ، چنانکه درروایات بعدهم بآن تصریح شده .

شانزدهم : بازهم شیخ صدوق درهمان کتاب از عبدالرحمان قصیر نقل میکند که

قال أبو جعفر عليه السلام : امالو قد قام قائمنا لقدردّت اليه الحميراء حتى يجلدها ، و حتى ينتقم لامه فاطمة منها ، قلت : جعلت فداك ولم يجلدّها الحدّ ؟ قال : لفريتها على ام ابراهيم ، قلت : فكيف اخر الله ذلك الى القائم ؟ قال : ان الله بعث محمداً رحمة ويبعث القائم نقمة .

السابع عشر ما رواه الشيخ أبو على الحسن بن الشيخ أبى جعفر محمد بن الحسن الطوسى فى الامالي باسناده عن أبى ذر الغفارى انه اخذ بحلقة باب الكعبة واستند اليها ثم قال : سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله يقول : من قاتلنى فى الاولى و قاتل اهل بيتى في الثانية حشره الله في الثالثة مع الدجال ، وانما مثل أهل بيتي فيكم كسفينة نوح من ركبها نجى ومن تخلف عنها غرق .

اقول : الظاهر من الاولى زمانه صلى الله عليه وآله ، و الثانية زمان أمير المؤمنين ، والثالثة الرجعة ، واما ان يراد بالثانية والثالثة الرجعة كما روى فى قتلة الحسين انهم يرجعون

حضرت باقر (ع) فرمود : اگر قائم ماقيام كند عائشه را بر گردانند تا تازيانه اش بزنند: وانتقام مادرش فاطمه را ازاو بگيرد ، گفتم : قربانت ! براى چه تازيانه اش ميزند ؟ فرمود : براى تهمتى كه بمادر ابراهيم (زن ديگر پيغمبر) (ص) زد . گفتم : چگونه خدا اين انتقام را تا آن وقت تأخير انداخت ؟ فرمود : خداوند محمد (ص) را براى رحمت مردم فرستاد ، وحضرت قائم (ع) را براى عذاب وانتقام از دشمنان ميفرستد .

هفدهم : فرزند شيخ طوسى در كتاب «امالى» روايت ميكند كه ابوذر غفارى حلقه در خانه كعبه را گرفت وتكيه داد وفرمود : شنيدم پيغمبر (ص) ميفرمود : هر كه «دراول» بامن بجنگد و «دردوم» بااهلبيتم ، «درسوم» بادجال محشور شود ، و مثل اهلبيت من درميان شما مثل كشتى نوح است ، هر كس سوارش شد نجات يافت وهر كس تخلف كرد غرق شد .

مؤلف گويد . ظاهراً مراد ازاول زمان خود آنجناب ، ودوم زمان امير المؤمنين ، و سوم رجعت است ، يامراد از دوم وسوم (هردو) رجعت است ، چنانكه در باره قاتلان حسين (ع) وارد شده كه چند مرتبه برميگردند ، ويا فقط مراد ازسوم رجعت است ، و

مراراً ، اویراد بالثالثة وحدها الرجعة وعلی کل حال فالمقصود ثابت .

الثامن عشر ما رواه ایضاً فی الامالی باسناده عن صفوان بن ابراهیم الفایدی عن جعفر بن محمد قال بنا یبدأ البلاء ثم بکم ، وبنا یبدأ الرخاء ثم بکم ، والذی یحلف به لینتصرن الله بکم کما انتصر بالحجارة .

اقول : ضمیر جمع المخاطبین وغیره من الالفاظ یجب حمله علی الحقیقیة حتی یتحقق قرینة مانعة قطعاً ، وذلك یستلزم رجوع المخاطبین فی آخر الزمان أو جماعة منهم وهو المطلوب .

التاسع عشر ما رواه ایضاً فی الا مالی باسناده عن محمد بن حمران قال : قال أبو عبد الله علیه السلام : لماکان من أمر الحسین ماکان ضجّت الملائکة الی الله تعالی ، قال فأقام الله لهم ظل القائم وقال : بهذا أنتقم له من ظالمیه .

العشرون ما رواه ایضاً فیه با سناده عن أبی ذر انه سمع النبی صلی الله علیه وآله یقول :

بهرحال مقصود ما ثابت میشود .

هیجدهم بازهم در «امالی» از «صفوان» نقل میکند که حضرت صادق (ع) فرمود : بلا اول برما وارد میشود بعد بر شما ؛ گشایش هم اول برما وارد میشود بعد برشما ، بآنکه بوی سوگند میخورم ! خدا از شما کمك گیرد ، چنانکه ازسنگها دریاری دین کمك گرفت .

مؤلف گوید : الفاظ حدیث تاقرینه مخالفی پیدانشود باید حمل بر حقیقت شود ، بنابراین باید اشخاصی که طرف خطاب بوده‌اند بازگردند ویاری دین کنند ، مطلوب ما هم همین است .

نوزدهم : بازهم فرزندشیخ طوسی در کتاب امالی ازمحمدبن حمران نقل میکند که حضرت صادق(ع) فرمود : هنگامی که کار حسین (ع) خاتمه یافت . ملائکه بدرگاه خدا تضرع کردند . خداوند «شبح» ونور حضرت قائم (ع) را برپا داشت وبدانهافرمود بوسیله این ازآنان که باوستم کردندانتقام میگیرم .

بیستم بازهم در کتاب امالی از ابوذر نقل میکند که گفت : شنیدم پیغمبر (ص) می

من قاتلني في الاولى وقاتل أهل بيتي في الثانية فهو فيها من شيعة الدجال .

الحادي والعشرون ماروا الشيخ الجليل الثقة ابو القاسم جعفر بن قولويه في كتاب المزار في الباب التاسع عشر في علم الانبياء بقتل الحسين عليه السلام قال : حدثني محمد بن جعفر الرزاز عن محمد بن الحسين بن أبي الخطاب وأحمد بن الحسن بن علي بن فضال عن الحسن بن علي بن فضال عن مروان بن مسلم عن بريد بن معاوية العجلي عن أبي عبد الله عليه السلام في حديث طويل ان الله وعد الحسين ان يكرّه الى الدنيا حتى ينتقم بنفسه ممن فعل ذلك به «الحديث» ويأتي ان شاء الله تعالى .

الثاني والعشرون ما رواه الشيخ الثقة الجليل علي بن ابراهيم بن هاشم في تفسيره في أوائله بعد تسع ورقات من اوله في النسخة المنقول منها في بحث الردّ علي من أنكر الرجعة قال : حدثني أبي عن ابن أبي عمير عن حماد يعني ابن عثمان عن أبي عبد الله عليه السلام قال : ما يقول الناس في هذه الآية «ويوم نحشر من كل امة فوجاً» ؟ قلت : يقولون انها في القيامة قال : ليس كما يقولون انها في الرجعة أيحشر الله في القيامة من كل امة فوجاً ويدع الباقين ؟ انما آية القيامة «وحشرناهم

فرمود : هر كه در «اول» بامن ،ودر «دوم» بااهلبيتم بجنگد دررجعت ازشيعيان «دجال» خواهد بود .

بيست ويكم : «ابن قولويه» درباب ١٩ كتاب مزار ، از «بريد بن معاوية عجلي» نقل ميكند كه حضرت صادق (ع) در حديثي طولاني فرمود : خداوند بحسين (ع) وعده داد كه او را بدنيا بر گرداند تا ازقاتلانش انتقام بگيرد «تا آخر حديث» كه انشاء الله بعداً بيايد .

بيست ودوم : علي بن ابراهيم درتفسيردرد منكران رجعت- از «حماد بن عثمان» نقل ميكند كه حضرت صادق (ع) فرمود : مردم دربارهٔ اين آيه : «روزي كه از هر جمعي دسته‌اي . . .. رامحشور كنيم ، نمل ٣٨» چه ميگويند ؟ عرض كردم : ميگويند : مربوط بقيامت است ، فرمود : چنين نيست ، دربارهٔ رجعت است ؛ مگر درقيامت خدا ازهرجمعي دسته‌اي رامحشور ميكند ودیگران راوا ميگذارد ؟ ! آيهٔ قيامت اين است : «همه رامحشور

فلم نغادر منهم أحداً».

الثالث والعشرون ما رواه علي بن ابراهيم ايضاً بعد الحديث السابق بغير فصل انه بذلك الاسناد ايضاً في قوله تعالى: «وحرام على قرية أهلكناها انهم لا يرجعون» قال: قال الصادق عليه السلام: كل قرية أهلكها الله بالعذاب لا يرجعون في الرجعة، واما في القيامة فيرجعون، واما من محّض الايمان محضاً وغيرهم ممن لم يهلكوا بالعذاب أو محض الكفر محضاً فانهم يرجعون ورواه في موضع آخر من تفسيره مرسلا مثله

الرابع والعشرون ما رواه ثقة الاسلام محمد بن يعقوب الكليني في اوائل الروضة من الكافي عن عدة من أصحابنا عن سهل بن زياد عن محمد بن سليمان المصري عن أبيه عن ابي بصير قال: قلت لابي عليه السلام قوله تعالى «واقسموا بالله جهد ايمانهم لا يبعث الله من يموت بلى وعداً عليه حقاً و لكن اكثر الناس لا يعلمون» قال: يا ابا بصير ما يقولون في هذه الاية؟ قلت: ان المشركين يزعمون ويحلفون لرسول الله ان الله لا يبعث الموتى، قال: فقال تبّاً لمن قال هذا، سلهم هل كان المشركون يحلفون

کنیم، واحدی از آنان را، وانگذاریم، کهف، ٤٧»

بیست و سوم: بازهم علی بن ابراهیم در تفسیر ـ پس از حدیث سابق ـ دربارهٔ این آیه: «بر قریه‌ای که هلاکشان کرده‌ایم مقرر است که آنها بازنمیگردند، سورهٔ انبیا، آیهٔ ٩٥» نقل میکند که حضرت صادق(ع) فرمود: هر قریه‌ای را که خدا بعذاب هلاك کرد در رجعت برنمیگردند، امادر قیامت برمیگردند، و در رجعت مؤمن خالص، و کافر خالص و آنان که بعذاب خدا نمرده‌اند برمیگردند، این حدیث را در جای دیگر تفسیر هم نقل می کند.

بیست و چهارم: کلینی ـ در اوائل «روضهٔ کافی» ـ از ابو بصیر نقل میکند که گفت تفسیر این آیه را از حضرت صادق(ع) پرسیدم: «بخدا قسم خوردند، قسمهای مؤکد که خدا آنان را که میمیرند زنده نمیکند، چرا، وعده‌ای است بر او ثابت، اما بیشتر مردم نمیدانند، نحل، ٣٨» فرمود: ابو بصیر! مردم در این آیه چه میگویند؟ عرض کردم: میگویند: مشرکان میگفتند خدا مردگان را زنده نمیکند و برای اثبات این مدعا نزد پیغمبر (ص) قسم میخوردند، فرمود: مرگ بر آنها که آیه را چنین تفسیر میکنند، از اینان

بالله أم باللات والعزى قال : قلت : فأوجد نيه فقال : يا بابصير لو قد قام قائمنا لقد بعث الله قوماً من شيعتنا قباع سيوفهم على عواتقهم فيبلغ ذلك قوماً من شيعتنا لم يموتوا فيقولون: ابعث فلان وفلان وفلان من قبورهم وهم من القائم، فيبلغ ذلك قوماً من عدونا فيقولون يا معشر الشيعة ما أكذبكم هذه دولتكم وانتم تقولون فيها الكذب لا والله ما عاش هؤلاء ولا يبعثون الى يوم القيمة قال : «فحكى الله قولهم فقال : «واقسموا بالله جهد ايمانهم لا يبعث الله من يموت» و رواه العياشي في تفسيره على ما نقل عنه .

الخامس والعشرون ما رواه الشيخ الجليل المفيد ابو عبدالله محمد بن محمد بن النعمان في كتاب الارشاد في حجج الله على العباد في باب ذكر علامات القائم حيث قال وردت الآثار بذكر علامات قيام القائم المهدي عليه السلام ، وحوادث تكون امام قيامه وآيات و دلالات، فمنها خروج السفياني الى أن قال : و أموات ينشرون من القبور حتى يرجعوا الى الدنيا فيتعارفون فيها ويتزاورون الى أن قال :فيعرفون

بپرس : مشرکان بخدا قسم میخوردند یا به «لات وعزی» (نام دو بت) ؟ عرض کردم : پس مرا از این حقیقت آگاه کن ، فرمود : ابو بصیر! هنگام قیام قائم ما خداوند جمعی از شیعیان مارا ـ درحالی که قبضه شمشیر بردوش نهاده اند ـ محشور فرماید این خبر از طرفی بشیعیان ما که در آن وقت زنده اند برسد ، بیکدیگر بشارت دهند که : فلان وفلان از قبرهایشان محشور شدند ودر رکاب حضرت قائم اند ، ازطرف دیگر بعده‌ای ازدشمنان مارسد گویند : ای گروه شیعه ! شما چقدر دروغگوئید ؟ ! این دوران دولت شما است که در آن دروغ میگوئید ؟ نه بخدا ! اینها زنده نشده اند ، و تاقیامت هم زنده نشوند ، خداوند در نقل این قصه میفرماید : «بخدا ! قسم خوردند قسمهای مؤکد که هر کس بمیرد خدا زنده‌اش نمیکند» این حدیث را گویند «عیاشی» هم در تفسیرش نقل میکند .

بیست و پنجم : شیخ مفید در کتاب ارشاد در باب «علامات حضرت قائم ع» میفرماید : دربارهٔ نشانه‌های قیام آنجناب ، وحوادثی که پیش از آن رخ میدهد روایتهائی وارد شده ، ازجمله خروج «سفیانی» . . . ومردگانی که از قبر بیرون آیند ، تا بدنیا برگردند ، یکدیگر را بشناسند وبدیدن همدیگر روند . . . . آنگاه بدانند که حضرت

عند ذلك خروج المهدى عليه السلام بمكة ، فيتوجهون الى النصرة .

السادس والعشرون ماروا ه الشيخ المفيد ايضاً في فصل آخر حيث قال وقد وردت الاخبار بمدة ملك القائم روى عبد الكريم الخثعمي قال : قلت لابى عبدالله عليه السلام : كم يملك القائم (ع) ؟ قال : سبع سنين تطول له الايام والليالى حتي تكون السنة من سنينه مقدار عشر سنين من سنينكم هذا واذا آن قيامه مطر الناس جمادى الاخرة وعشر ايام من رجب مطراً لم ير الخلايق مثله ، فينبت الله به لحوم المؤمنين و أبدانهم من قبور هم ، فكأنى انظر اليهم مقبلين من قبل جهينة ينفضون شعورهم من التراب .

ورواه الطبرسى فى كتاب اعلام الورى ورواه على بن عيسى فى كشف الغمة نقلا عنهما و كذا الذى قبله .

السابع والعشرون ما رواه الشيخ المفيد ايضاً فى آخر الارشاد قال : روى المفضل بن عمر عن أبى عبد الله عليه السلام انه قال : يخرج القائم عليه السلام من ظهر الكوفة مع سبعة وعشرين رجلا ، خمسة عشر من قوم موسى الذين كانوا يهدون بالحق و

مهدى (ع) در مكه خروج كرده و براى يارى او بشتابند .

بيست و ششم : باز شيخ مفيد در فصل ديگرى ميفرمايد : درباره مدت سلطنت حضرت مهدى (ع) حديثهائى وارد شده : ازجمله عبدالكريم خثعمى گويد : از حضرت صادق (ع) پرسيدم : حضرت قائم (ع) چقدر سلطنت ميكند ؟ فرمود : هفت سال ، اما شبانه روزش بقدرى طولانى شود كه سالش بقدر ده سال شما گردد ، وچون قيامش نزديك شود ، از اول جمادى الثانى تا دهم رجب باران بيسابقه‌اى بيايد وخداوند بدنهاى مؤمنان را در قبرها برويانند ، گويا مى بينم كه ازطرف (قبيلهٔ) «جهينه» ميآيند و گرد وخاك ازسر و صورت ميفشانند . اين حديث را طبرسى هم در كتاب اعلام الورى نقل ميكند ، وعلى بن عيسى هم در كشف الغمه با حديث سابق روايت ميكند .

بيست و هفتم باز هم شيخ مفيد در آخر «ارشاد» از «مفضل بن عمرو» نقل ميكند كه حضرت صادق (ع) فرمود : حضرت قائم (ع) با بيست و هفت نفر ديگر - كه پانزده نفرشان از قوم موسى هستند كه بحق هدايت ميكردند و بآن بازمى گشتند - وهفت نفرشان

به يعدلون ، وسبعة من أهل الكهف ، ويوشع بن نون وسلمان وابا دجانة الانصارى والمقداد ومالك الاشتر ، فيكونون بين يديه انصاراً و حكّاماً ورواه العياشى فى تفسيره علي ما نقل عنه و رواه على بن عيسى في كشف الغمة نقلا من ارشاد المفيد . ورواه الشيخ زين الدين على بن يونس العاملى في كتاب الصراط المستقيم مثله .

الثامن والعشرون مارواه الشيخ الجليل أمين الدين أبوعلى الفضل بن الحسن الطبرسي فى كتاب مجمع البيان لعلوم القرآن عند قوله تعالى : «ويوم نحشر من كل امة فوجاً» حيث قال : قد تظاهرت تلك الاخبار عن ائمة الهدى من آل محمد عليهم السلام فى ان الله سيعيد عند قيام المهدى عليه السلام قوماً ممن تقدّم موتهم من اوليائه وشيعته ليفوزوا بثواب نصرته ومعونته ، ويبتهجوا بظهور دولته ويعيد ايضاً قوماً من اعدائه لينتقم منهم ، وينالوا بعض مايستحقونه من العذاب والقتل على ايدي شيعته ، والذل والخزى بمايشاهدون من علو كلمته .

التاسع والعشرون مارواه الشيخ الجليل أبوجعفر بن بابويه فى كتاب ثواب الاعمال وعقاب الاعمال فى عقاب قاتل الحسين عليه السلام عن محمد بن على بن ماجيلويه عن محمد بن يحيى عن محمد بن أحمد عن محمد بن الحسين عن محمد بن سنان عن بعض أصحابه

از اهل كهف اند با يوشع بن نون ، سلمان ؛ ابودجانه انصارى ، مقداد ، و مالك اشتر - ازپشت كوفه ظاهر ميشوند ، اين عده در برابرش حركت ميكنند ، ياران وحكمرانان اويند .

اين حديث را گويند «عياشى» هم در تفسير نقل ميكند ، على بن عيسى هم در كشف الغمه ، و على بى يونس عاملى هم در كتاب صراط المستقيم روايت ميكنند .

بيست و هشتم : فضل بن حسن طبرسى در كتاب مجمع البيان در تفسير اين آيه : «روزى كه از هر جمعى دسته اى . . . را محشور كنيم» ميفرمايد : روايات بسيارى از ائمه عليهم السلام وارد شده كه هنگام قيام حضرت مهدى (ع) خداوند جمعى از شيعيانش را كه قبلا مرده اند زنده ميكند تا بثواب يارى وى برسند ، و بظهور دولتش شادمان شوند و نيز ، جمعى از دشمنانش را زنده ميكند تا قسمتى از عذابى را كه مستحق اند بچشند بدست شيعيان آن جناب كشته شوند ، واز ديدن دستگاه سلطنت او ذلت وخوارى ببينند .

بيست و نهم : شيخ صدوق در كتاب «ثواب الاعمال» از محمد بن سنان از يكى

عن أبی عبدالله ﷺ قال : قال رسول الله صلی الله علیه وآله: اذا کان یوم القیامة نصب الله لفاطمة قبة من نور فیقبل الحسین ﷺ و رأسه علی یده ،فتصرخ صرخة الی أن قال : فیمثله الله لها فی أحسن صورة و هو تخاصم قتلته ، فیجمع الله قتلته و المجهزین علیه و من شرك فی دمه ، فیقتلهم حتی أتی علی آخرهم ثم یحشرون فیقتلهم الحسن ، ثم ینشرون فیقتلهم الحسین ثم ینشرون فلا یبقی أحد من ذریتنا الا قتلهم قتله ، فعند ذلك یکشف الله الغیظ وینسی الحزن و رواه السید رضی الدین علی بن طاوس فی کتاب الملهوف علی قتلی الطفوف.

اقول : الظاهر ان المراد من القیامة هنا الرجعة لانها مأخوذة من القیام الخاص ای الحیوة بعد الموت وقد اطلق علی الرجعة فی کلام بعض المتقدمین اسم القیامة الصغری والقرینة علی ارادة ذلك هنا مایأتی التصریح به من وقوع هذا بعینه فی الرجعة ،و ما هو معلوم من عدم ورود الاخبار بوقوع القتل و الحیوة بعد الموت مراراً کثیرة جداً فی القیامة الکبری اصلا ، و غیر ذلك من القرائن ، علی ان

ازشیعیان ازحضرت صادق (ع) نقل میکند که پیغمبر (ص) فرمود : روز قیامت خداوند قبه‌ای ازنور برای حضرت زهرا سلام‌الله علیها نصب میکند ، حسین (ع) درحالی که سر روی دست دارد میآید فاطمه زهرا ناله‌ای میزند . . . . خداوندحسین(ع) را به بهترین صورتی درمیآورد تا باقاتلانش مخاصمه کند ، آنگاه هر که‌را که در خون او شرکت داشته ودر کشتنش کمك کرده جمع میفرماید وهمه رامیکشد سپس زنده شوندوامام حسن (ع) همه را بکشد باز زنده شوند و امام حسین (ع) آنهارا بکشد وهمینطورهریك از فرزندان ما جداجدا آنهارا میکشد ،آنگاه خداوند خشم وغصه ما را برطرف کند ،و اندوه‌رافراموش گرداند . این حدیث‌را سید رضی‌هم‌در کتاب «ملهوف» روایت‌می کند .

مؤلف گوید ظاهراً مراد از«قیامت» رجعت است چون قیامت مشتق از قیام است یعنی قیام مخصوصی که عبارت از زنده‌شدن بعد ازمرگ‌است ، چنانکه‌در کلمات بعضی‌از متقدمین‌هم از رجعت بقیامت صغری تعبیرشده ، وشاهد مطلب هم روایاتی است که عین جریان مزبور را راجع برجعت میفرماید ـ چنانکه بیاید وشاهد دیگر اینکه هیچ چیزی وارد نشده که در قیامت کسی را چند بار بکشند و باز زنده کنند ؟ و شواهد دیگری

هذا لم يكن من قسم الرجعة فلا شك انه أعجب منها و أغرب ، فهو يزيل الاستبعاد لها و يمنع من انكارها والله أعلم .

الثلاثون ما رواه الثقة الجليل علي بن ابراهيم في تفسيره مرسلا في قوله تعالى : «و اما نرينّك » يا محمد « بعض الذي نعدهم » قال : من الرجعة و قيام القائم » «أو نتوفينك» قبل ذلك «فالينا مرجعهم»

(اعلم ان علي بن ابراهيم كرّر بعض الايات في تفسيره في مواضع لمناسبة واورد في كل موضع احاديث فبعض الاحاديث والايات فيه موجودة في غير مظانها «منه») .

الحادي والثلاثون ما رواه علي بن ابراهيم ايضاً في قوله تعالى : « أثم اذا ما وقع آمنتم به » رفعه قال : اي صدقتم في الرجعة فيقال لهم : الآن تؤمنون به يعني أمير المؤمنين عليه السلام .

الثاني و الثلاثون ما رواه علي بن ابراهيم ايضا مرسلا في قوله تعالى : «ولو ان لكل نفس ظلمت آل محمد حقهم ما في الارض جميعاً لافتدت به» يعني في الرجعة

هم هست ؛ علاوه براينكه اگر اين موضوع را از اقسام رجعت نشماريم بي شك از رجعت عجيب وغريب تر است و استبعاد رجعت را برطرف ، و از انكارش جلوگيري ميكند .

سي ام : علي بن ابراهيم در تفسيرش اين آيه را چنين معنى ميكند : «ـ اي محمد ـ اگر قسمتى از آنچه را كه ـ راجع برجعت وقيام حضرت قائم(ع) ـ بآنها وعده ميدهيم ، بتو بنمائيم ، يا ـ پيش از آن ـ ترا بميرانيم(در هرصورت) بازگشت آنان بما است ، يونس ٤٦»

سي و يكم : بازهم علي بن ابراهيم در تفسير اين آيه : «سپس آيا هنگامى كه عذاب وارد ميشود بآن ايمان مياوريد ؟ يونس ٥١» روايت ميكند كه : يعنى درموقع رجعت تصديق ميكنيد ؟ و آنگاه بايشان گويند : اينك باو ـ يعنى بامير المؤمنين ـ ايمان مياوريد .

سي و دوم : بازهم علي بن ابراهيم اين آيه را چنين تفسير ميكند : «هر كس كه ـ بآل محمد ص ـ ستم كرده ـ وحقشان را گرفته ـ اگر همهٔ روى زمين را داشته باشد ـ در رجعت ـ حاضر است همه را بعوض خود بدهد ، يونس ٥٤» .

الثالث والثلاثون ما رواه علی بن ابراهیم ایضاً في تفسیر قوله : « والذین لایؤمنون بالاخرة » قال : حدثنی جعفر بن أحمد عن عبدالکریم بن عبد الرحیم عن محمد بن علی عن محمدبن الفضل عن أبی حمزة الثمالي قال : سمعت أباجعفر ﷺ یقول: في قوله تعالی : « و الذین لا یؤمنون بالآخرة » یعنی انهم لا یؤمنون بالرجعة انها تکون «قلوبهم منکرة» یعنی کافرة « وهم مستکبرون» یعنی انهم من ولایة علی مستکبرون .

الرابع و الثلاثون ماروا ه علی بن ابراهیم ایضاً في تفسیره قال : حدثنی أبی عن أبن أبی عمیر عن ابی ایوب عن محمد بن مسلم عن أبي جعفر ﷺ في قوله تعالی : « قد مکر الذین من قبلهم فأتی الله بنیانهم من القواعد » الی ان قال : « فاصابهم سیئآت ماعملوا وحاق بهم ما کانوا به یستهزؤن » یعنی من العذاب في الرجعة

الخامس والثلاثون ماروا ه علی بن ابراهیم ایضاً عن أبیه عن بعض رجاله عن أبی عبد الله ﷺ فی قوله : « واقسموا بالله جهد ایمانهم لایبعث الله من یموت بلی

سی و سوم : باز هم علی بن ابراهیم در تفسیر این آیه : «آنها که بآخرت ایمان ندارند دلهاشان بانکارخو گرفته . . نحل ۲۲» ازابوحمزهٔ ثمالی نقل میکند که حضرت باقر(ع)فرمود : یعنی آنها که برجعت ایمان ندارند دلهاشان کافر است ، و آنان تکبر دارند یعنی از پذیرفتن ولایت علی(ع) استکبار میکنند .

سی و چهارم : بازهم علی بن ابراهیم در تفسیر این آیه : «کسانی که پیش از اینها بودند مکر کردند ؛ خدا بنیادشان را ازریشه بر کند . . . . وسزای اعمال بدشان بآنها رسید ؛ وعذابی که مسخره اش میکردند دامنگیرشان شد ، نحل ، ۲۶-۳۴» از محمد بن مسلم روایت میکند که حضرت باقر(ع)فرمود : مراد ازعذابی که مسخره میکردند عذاب رجعت است .

سی و پنجم : بازهم علی بن ابراهیم در تفسیر این آیه : «بخدا قسم خوردند قسمهای مؤکد که هر کس بمیرد خدا زنده اش نمیکند ، چرا ، وعده ای است برای خدا ثابت ، نحل ، ۳۸» ازیکی از اصحاب حضرت صادق(ع) نقل میکند که گفت : حضرت فرمود : مردم

وعداً عليه حقاً » قال : مايقول الناس فيها ؟ قلت : يقولون نزلت فى الكفار ، قال : ان الكفار لايحلفون بالله، وانما نزلت فى قوم من امة محمد قيل لهم ترجعون بعد الموت قبل القيامة فيحلفون انهم لايرجعون ، فرد الله عليهم فقال : « ليبين لهم الذى يختلفون فيه وليعلم الذين كفروا انهم كانوا كاذبين» يعنى فى الرجعة سيردهم فيقتلهم ويشفى صدور المؤمنين منهم .

السادس و الثلاثون ما رواه على بن ابراهيم ايضاً فى تفسيره قال : حدثنا أحمد بن ادريس قال : أخبرنا أحمد بن محمد بن عيسى عن الحسين بن سعيد عن حماد بن عيسى عن ربعى بن عبد الله عن الفضيل بن يسار عن أبى جعفر عليه السلام فى قول الله تبارك وتعالى : « يوم ندعو كل اناس بامامهم» قال : يجىء رسول الله صلى الله عليه وآله فى قرنه، ويجىء على عليه السلام فى قرنه ، والحسين فى قرنه، و كل من مات بين ظهرانى قوم جاء وامعه .

ورواه البرقى فى المحاسن عن أبيه عن النضر بن سويد عن ابن مسكان عن يعقوب بن شعيب عن ابى عبد الله عليه السلام مثله .

أقول : فى بعض النسخ فى قرية بالياء آخر الحروف ، وفى بعضها بالنون ،

دربارهٔ این آیه چه میگویند ؟ عرض کردم : میگویند دربارهٔ کفار نازل شده ، فرمود : کفار بخدا ، قسم نمیخورند ، دربارهٔ جمعی ازامت محمد(ص) نازل شده که چون بآنها گویند: بعدازمرگ ، پیش ازقیامت بدنیابرمیگردید ، قسم میخورند که برنمیگردیم ، خدادرمقام ردگفتار آنان میفرماید : (چرا برمیگردند) «تاآنچه درآن اختلاف دارند برایشان بیان کند ، وآنها که کافرشدند بدانند دروغگو بوده‌اند» یعنی دررجعت آنان رابرمیگرداند ومیکشد تادلهای مؤمنان راشفا دهد .

سی و ششم: بازهم علی بن ابراهیم درتفسیراین آیه : «روزی که هرجمعی رابامامشان بخوانیم ، سورهٔ اسرا ، ۷۱» ازفضیل بن یسار نقل میکند که حضرت باقر(ع) فرمود : (در قیامت) پیغمبر(ص) بااهل عصرخود ، وعلی(ع) بااهل عصرخود ، وامام حسین(ع) بااهل عصر خود بیایند ، و همچنین هر کس درمیان جمعی بمیرد با هم وارد شوند . این حدیث را «برقی» هم درکتاب محاسن ازحضرت صادق بهمین نحو روایت میکند .

مؤلف گوید : دربعضی ازنسخه هااست که پیغمبر(ص) در«قریه‌ای» و علی(ع) در

فعلی الاول هو نص فی الرجعة ، و القریة صادقة علی المدینة العظیمة ، و علی الثانی یحتمل الرجعة و هوالاقوی ، لمایأتی ان شاء الله من روایة سعدبن عبد الله له فی مختصر البصائر فیأحادیث الرجعة ویحتمل القیامة .

السابع والثلاثون مارواه علی بن ابراهیم ایضاًفی تفسیره قال : أخبرنا أحمد بن ادریس قال : حدثنا أحمد بن محمد عن عمر بن عبد العزیز عن ابراهیم بن المستنیر عن معاویة بن عمار قال : قلت لابی عبدالله علیه السلام : قول الله عز وجل : «ان لهمعیشة ضنکا » قال : هی والله للنصاب ، قلت : جعلت فداك قد رأیناهم دهرهم الاطول فی کفایة حتی ماتوا ، قال : ذلك والله فی الرجعة یأکلون العذرة . ورواه الحسن بن سلیمان بن خالد القمی فی رسالته نقلا من کتاب مختصر البصائر لسعد بن عبد الله مثله .

الثامن والثلاثون مارواه علی بن ابراهیم ایضاً فی تفسیره عن أبیه عن ابن أبی عمیر عن ابن سنان وعن أبی بصیر عن محمد بن مسلم عن أبی عبدالله وأبی جعفر علیهما السلام فی قوله

قریه ای . . . واردشود ، وقریه شهربزرگ راهم شامل میشود ، وباین حساب صریح دررجعت میشود ، و بنا براحتمال اول (که هر کس درمیان اهل عصرخود بیاید) احتمال قوی دارد که مرادرجعت باشد ـ زیرا چنانکه خواهدآمد «سعدبن عبدالله» این حدیث راضمن احادیث رجعت نقل کرده ـ وشاید هم مربوط بقیامت باشد .

سی وهفتم : بازهم علی بن ابراهیم در تفسیراین آیه : (هر که از یاد من اعراض کند) زندگی سختی دارد ، طه ، ۱۲۴» ازمعاویة بن عمار نقل میکند که معنی آیه را از حضرت صادق(ع) پرسیدم ، فرمود : بخدا ! راجع بناصبیان است ، گفتم : قربانت ! ما می بینیم که بسیاری ازاینها روزگاردرازی راتا دم مرگ درراحت وثروت بسرمیبرند ، فرمود : بخدا ! این مربوط برجعت است که اینان آن روز کثافت میخورند ، این حدیثرا حسن بن سلیمان هم درر ساله اش بهمین نحو روایت میکند .

سی وهشتم : بازهم علی بن ابراهیم درتفسیر این آیه : «برقریه ای که هلاکشان کرده ایم ثابت است که برنمیگردند انبیا ، ۹۵» از محمدبن مسلم نقل میکند که حضرت

تعالى : «وحرام على قرية أهلكناها انهم لا يرجعون» قالا : كل قرية أهلك الله أهلها بالعذاب لا يرجعون فى الرجعة ؛ فهذه الاية من أعظم الدلالة فى الرجعة ، لان أحداً من أهل الاسلام لا ينكران الناس كلهم يرجعون في القيامة من هلك و من لم يهلك ، وقوله : لا يرجعون نصاً فى الرجعة ، فأما الى القيامة فيرجعون حتى يدخلوا النار .

التاسع والثلاثون مارواه على بن ابراهيم فى تفسيره ايضاً مرسلا قال: بشر الله نبيه وأهل بيته أن يتفضل عليهم بعد ذلك ، ويجعلهم خلفاء فى الارض ، وائمة على امته ويردهم الى الدنيا مع أعدائهم حتى ينتصفوا منهم .

الاربعون مارواه ايضاً فيه مرسلا فى قوله تعالى : «ونرى فرعون و هامان وجنودهما «وهم الذين غصبوا آل محمد حقهم «ماكانوا يحذرون» من القتل والعذاب حتى يردهم ويرد أعدائهم الي الدنيا حتى يقتلوهم .

باقر و حضرت صادق عليهما السلام فرمودند : هر قريه‌اى كه خدا اهلش را بعذاب هلاك كرده باشد ، در رجعت برنميگردند ، و اين آيه از بهترين ادلهٔ رجعت است ، چون هيچ مسلمانى منكر نيست كه درقيامت همه زنده ميشوند چه هلاك شده باشند چه نشده باشند ، پس اينكه ميفرمايد آنهائى كه هلاك شده‌اند برنميگردند صريح دررجعت است ، وهلاك شدگان قطعاً درقيامت برميگردند تاوارد دوزخ شوند .

سى و نهم : بازهم على بن ابراهيم درتفسيرش روايت ميكند كه : خداوند به پيغمبر واهلبيتش عليهم السلام وعده داده كه بعدازاين درحقشان تفضل فرمايد و آنان را درروى زمين جانشين وامام امت قراردهد ، و آنان را با دشمنانشان بدنيا برگرداند تا ازآنها انتقام گيرند .

چهلم : بازهم على بن ابراهيم درتفسير اين آيه : «... وبدست آنان بفرعون وهامان و لشكريانشان آن عذابى را كه از آن ميترسيدند بنمايانيم ، قصص ، ٦» روايت ميكند كه مراد اين است كه خداوند آل محمد (ص) را با غاصبان حقشان دررجعت زنده كند تا آن كشتار وعذابى كه دشمنانشان ازآن ميترسيدند بآنها بچشاند .

الحادی و الاربعون ما رواه ایضاً فیه مرسلا قال : و جعلت الجبال یسبحن مع داود أنزل الله علیه الزبور فیه توحید و تمجید ودعاء واخبار رسول الله ﷺ وأمیر المؤمنین والائمة (ع) ، واخبار القائم واخبار الرجعة وهو قوله : «ولقد کتبنا فی الزبور من بعد الذکر ان الارض یرثها عبادی الصالحون» .

الثانی والاربعون ماروا ه ایضاً فیه عن ابیه عن ابن أبی عمیر عن أبی بصیر عن أبی عبدالله ؑ فی جملة حدیث ان رسول الله ﷺ قال لعلی ؑ : یاعلی اذا کان فی آخر الزمان أخرجك الله فی أحسن صورة ومعك میسم تسم به أعدائك .

الثالث والاربعون ماروا ه ایضاً فیه فی قوله تعالی : «ویوم نحشر من کل امة فوجاً » قال : قال رجل لابی عبدالله ؑ : ان العامة تزعم انها فی القیامة فقال : أیحشر الله فی القیامة من کل امة فوجاً ویدع الباقین ؛ لاولکنه فی الرجعة ، و اما آیة القیامة فهو قوله تعالی : «وحشرنا هم فلم نغادر منهم أحداً ».

چهل و یکم : بازهم علی بن ابراهیم در تفسیر روایت میکند که خداوند کوهها را مسخر کرد تا باداود تسبیح خدا کنند ، وزبور را ـ که مشتمل بر توحید و تمجید ، ودعا واخبار پیغمبر و امیر المؤمنین وائمه علیهم السلام واخبار حضرت قائم واخبار رجعت بود ـ براو نازل کرد واین است تفسیر این آیه : «در زبور ازپس «ذکر» نوشتیم که زمین را بندگان صالح من بارث میبرند ، انبیا ، ۱۰۵» .

چهل و دوم : بازهم علی بن ابراهیم ازابوبصیر نقل میکند که حضرت صادق (ع) ضمن حدیثی فرمود : پیغمبر (ص) بعلی (ع) فرمود : خداوند ترا در آخر الزمان به بهترین صورتی زنده میکند ، در حالی که آهنی در دست داری که دشمنانت را بآن داغ میزنی .

چهل و سوم : بازهم علی بن ابراهیم در تفسیر این آیه : «روزی که از هرجمعی دسته‌ای . . . را محشور کنیم ، نمل ۸۳» میگوید : شخصی بحضرت صادق (ع) عرض کرد : سنیان میگویند این آیه مربوط بقیامت است ، فرمود : مگر در قیامت خدا از هر جمعی دسته‌ای را محشور میکند و دیگران را وامیگذارد ؛ این مربوط برجعت است ، آیهٔ قیامت این است : «همه را محشور کنیم واحدی از آنها را وا نگذاریم ، کهف ۴۷»

الرابع والاربعون ما رواه ايضاً فيه عن أبيه عن ابن أبي عمير عن المفضل عن أبي عبدالله عليه السلام في قوله عزو جل « و يوم يحشر من كل امة فوجاً » قال : ليس أحد من المؤمنين قتل الا يرجع حتى يموت ، ولا يرجع الامن محض الايمان محضاً ؛ أو محض الكفر محضاً .

الخامس والاربعون ما رواه ايضاً فيه في قوله تعالى :« اولم يروا انانسوق الماء الى الارض الجرز » قال : هو مثل ضربه الله في الرجعة و القائم ، فلما أخبرهم رسول الله صلى الله عليه وآله بخبر الرجعة قالوا : «متى هذا الفتح ان كنتم صادقين » .

السادس و الاربعون ما رواه علي بن ابراهيم ايضاً عندقوله تعالى : « ربنا أمتنا اثنتين و احييتنا اثنتين فاعترفنا بذنوبنا فهل الى خروج من سبيل » قال : ذلك في الرجعة .

السابع و الاربعون ما رواه ايضاً فيه في قوله : « و ترى الظالمين آل محمد حقهم لمار أوا العذاب » و علي هو العذاب في الرجعة « يقولون هل الى مرد من

چهل و چهارم : بازهم علی بن ابراهیم در تفسیر آیهٔ سابق از مفضل نقل میکند که حضرت صادق(ع) فرمود : هریك ازمؤمنین که کشته شده باشد برمیگردد تا بمرگ عادی بمیرد ، ورجعت مختص مؤمن محض یا کافر محض است .

چهل و پنجم : بازهم او در تفسیر این آیه : « مگر نمی بینند که ما آب را بزمینهای بایر میرانیم سورهٔ سجده ، آیه ۲۷» روایت میکند که این مثلی دربارهٔ رجعت و حضرت قائم است ، که چون پیغمبر(ص) قضیهٔ رجعت را بآنان خبرداد ، گفتند : «اگر راست می‌گوئید این فتح و گشایش موعود چه وقت است ؟ سجده ، ۲۸» .

چهل و ششم : بازهم علی بن ابراهیم در ذیل این آیه : «پروردگارا ! مارا دو بار میراندی و دوبار زنده کردی آنگاه بگناهان خویش اقرار کردیم ، غافر ، ۱۱» میگوید : آیه مربوط برجعت است .

چهل و هفتم : بازهم علی بن ابراهیم این آیه را چنین تفسیر میکند : ستمگران ـ بآل محمد(ص) ـ رامی بینی که چون عذاب ـ یعنی علی (ع) را ـ که دررجعت برای آنان عذاب است ـ به بینند ، گویند : آیا راهی برای بازگشت هست ـ تا ولایت علی را

سبیل » فنوالی علیاً ؟ .

الثامن و الاربعون ما رواه ایضاً فی قوله تعالی :« و ارتقب یوم تأتی السماء بد خان مبین » قال : ذلك اذا خرجوا من القبور فی الرجعة یغشی الناس کلهم الظلمة فیقولوا : « هذا عذاب ألیم »

التاسع والاربعون ما رواه ایضاً فیه فی قوله تعالی : « حملته امه کرهاً و وضعته کرهاً » قال : ان الله بشّر نبیّه صلی الله علیه و آله بالحسین علیه السلام ، ثم أعلمه انه یقتل ثم یردّه الی الدنیا حتی یقتل أعدائه « الحدیث » .

اقول : و مثل هذا کثیر یأتی فی الباب الذی یلی هذا ان شاء الله .

الخمسون ما رواه ایضاً فیه عند قوله تعالی : « یوم یسمعون الصیحة بالحق ذلك یوم الخروج » قال : هی الرجعة .

الحادی و الخمسون ما رواه ایضاً فیه قال : حدّثنا أحمد بن ادریس قال حدثنا محمّد بن أحمد عن عمر بن عبدالعزیز عن جمیل عن أبی عبدالله علیه السلام فی قوله تعالی « یوم یسمعون الصیحة بالحق ذلك یوم الخروج » قال : هی الرجعة

به پذیریم - ؟ شوری ٤٤» .

چهل و هشتم : باز هم او در تفسیر این آیه : «منتظر روزی باش که آسمان دودی آشکار میاورد ، دخان ۱۰» میفرماید : این وقتی است که در رجعت از قبرها بیرون آیند ، این دود تاریك همه را فرا گیرد و گویند «این عذاب دردناکی است» .

چهل و نهم : بازهم علی بن ابراهیم در تفسیر این آیه : «مادرش بمشقت بارداراو شد و بسختی اورا گذاشت ، احقاف ، ۱٤» نقل میکند که خداوند بشارت میلاد حضرت امام حسین (ع) را به پیغمبر (ص) داد و اعلام کرد که وی کشته میشود و باز بدنیا برمیگردد تادشمنانش را بکشد «تا آخر حدیث» .

مؤلف گوید : این مضمون در روایات زیاد است و در باب بعد بخواست خدا بیاید .

پنجاهم : بازهم علی بن ابراهیم در ذیل این آیه : «روزی که صیحه را بحق بشنوند این روز بیرون شدن است ، ق ، ٤۲» میفرماید : این آیه مربوط برجعت است .

پنجاه و یکم : بازهم در تفسیر همان آیه از «جمیل» نقل میکند که حضرت صادق (ع) فرمود : مربوط برجعت است .

الثاني والخمسون ما رواه ايضاً فيه عند قوله تعالى : « يوم تشقق الارض عنهم سراعاً» قال : في الرجعة .

الثالث والخمسون ما رواه ايضاً فيه في قوله تعالى : «وفي السماء رزقكم و ما توعدون» قال المطر ينزل من السماء «وما توعدون» من اخبار الرجعة والقيامة و الاخبار التي في السماء ، «فورب السماء والارض انه لحق» يعني ما وعدتكم .

الرابع و الخمسون ما رواه ايضاً فيه في قوله تعالى :«وان للذين ظلموا عذاباً» قال : الذين ظلموا آل محمد عذاباً قال عذاب الرجعة بالسيف .

الخامس والخمسون ما رواه ايضاً فيه في قوله تعالى : « والمؤتفكة أهوى» عن أمير المؤمنين عليه السلام قال : ان رسول الله صلى الله عليه وآله أخبرني عن جبرئيل انه طوى له الارض فرأى البصرة أقرب الارض من الماء وأبعدها من السماء ايتفكت باهلها مرتين وعلى الله تمام الثالثة ، وتمام الثالثة في الرجعة .

پنجاه و دوم : در تفسير اين آيه : «روزى كه زمين براى درآمد نشان بشكافد و شتابان شود ، ق ٤٤» ميفرمايد : مربوط برجعت است .

پنجاه و سوم : در تفسير اين آيه : «روزى شما و آنچه وعده تان ميدهند در آسمان است ، ذاريات ٢٢» روايت ميكند كه : روزى عبارت از باران است كه از آسمان مياید وچيزى كه وعده ميدهند : اخبار رجعت و قيامت ، و اخبارى است كه در آسمان است ، «بخداى آسمان وزمين ! آنچه وعده تان ميدهند حق است» .

پنجاه و چهارم : در تفسير اين آيه : «براى آنان كه ستم كردند عذابى (نزديكتر ازاين) هست طور ، ٤٧» ميفرمايد : براى آنها كه بآل محمد ستم كردند در رجعت عذاب شمشير هست .

پنجاه و پنجم : در تفسير اين آيه : «دهكده هاى واژگون شده را بيفكند ، نجم ، ٥٢» از امير المؤمنين (ع) روايت ميكند كه پيغمبر (ص) فرمود : جبرئيل بمن خبر داد كه زمين را براى وى درهم پيچيدند بصره راديد كه ازهمه جا بآب نزديكتر واز آسمان دورتر است ، دوبار با اهلش واژگون شده ، وخداوند براى سومين بار در رجعت واژگونش ميكند .

السادس والخمسون ما رواه ایضاً فیه فی قوله تعالی : «مهطعین الی الداع» قال : اذا رجع فیقول : ارجعوا «فیقول الکافرون هذا یوم عسر» .

السابع والخمسون ما رواه ایضاً فیه عن أبیه عن ابن أبی عمر عن عبدالرحیم القصیر عن أبی عبد الله علیه السلام قال : سألته عن «ن والقلم» الی قوله : « واذا تتلی علیه آیاتنا» قال کنی عن الثانی «سنسمه علی الخرطوم» قال : فی الرجعة «الحدیث» و یأتي ان شاء الله وفیه ان أعداء أمیر المؤمنین علیه السلام یرجعون .

الثامن والخمسون ما رواه ایضاً في حدیث قال : لما أخبرهم رسول الله صلی الله علیه وآله بما یکون من الرجعة قالوا : متی یکون ذلك؟ قال الله تعالی : «قل یا محمد ان أدری أقریب ماتوعدون به أم یجعل له ربي أمداً» .

التاسع والخمسون ما رواه ایضاً فیه فی قوله تعالی : «عالم الغیب فلا یظهر علی غیبه أحداً الا من ارتضی من رسول» قال : أخبر الله رسوله الذی یرتضیه بما کان

پنجاه و ششم : در تفسیر این آیه : «شتابان بسوی دعوتگر شوند ، قمر ، ۸» می‌فرماید : در رجعت بآنان گویند : برگردید ، «و کافران گویند این روز دشواری است» .

پنجاه و هفتم : از عبد الرحیم قصیر نقل میکند که گفت : از حضرت صادق (ع) پرسیدم این آیه : « ن ، قسم بقلم ! . . . . . وقتی که آیات ما را بروی خوانند گوید افسانه های گذشتگان است) قلم ۱ - ۱۵ » تأویلش چیست ؟ فرمود : کنایه از دومی است (که شاید مراد عمر باشد) سپس میفرماید : «بزودی بر بینیش داغ نهیم» یعنی در رجعت « تا آخر حدیث» این حدیث بعداً هم ذکر میشود و در آن میفرماید : دشمنان امیر المؤمنین برمیگردند .

پنجاه و هشتم : در حدیثی نقل میکند که چون پیغمبر (ص) قضایای رجعت را بمردم خبر داد گفتند : کی واقع میشود ؟ وحی آمد : « - ای محمد - بگو نمیدانم آنچه بشما وعده میدهند نزدیك است ، یا خدای من برایش مدتی قرار میدهد ، جن ۲۵» .

پنجاه و نهم : در تفسیر این آیه : « دانای غیب است واحدی را بر غیب خویش آشکار نکند جز آن پیغمبری را که مورد رضایش باشد ، جن ، ۲۶ ، ۲۷» نقل میکند که خداوند به پیغمبرش که مورد رضایش بود حوادث زمان خود و حوادث آینده را جع

عنده من الاخبار ، ومايكون بعده من أخبار القائم والرجعة والقيامة .

الستون ما رواه ايضاً فيه في قوله تعالى : «انه على رجعه لقادر» قال : كما خلقه من نطفة يقدر أن يرده الى الدنيا والى القيامة .

الحادى والستون ماورواه على بن ابراهيم في أواخر تفسيره قال : حدثنا جعفر بن أحمد عن عبيدالله بن موسى عن الحسن بن على بن أبى حمزة عن أبيه عن أبى بصير عن أبى عبدالله عليه السلام في قول الله عزوجل : « فمهّل الكافرين أمهلهم رويداً» قال : لو بعث القائم فيبعثهم له من الجبارين والطواغيت من قريش و بنى امية و ساير الناس .

الثانى و الستون ما رواه الشيخ الثقة الجليل أبوالعباس أحمد بن على بن العباس النجاشى في كتاب الفهرست في ترجمة أبان بن تغلب بعد ماذكر انه عظيم المنزلة في أصحابنا لقى على بن الحسين وأباجعفر وأبا عبدالله عليهم السلام وروي عنهم ؛ و كانت له عندهم منزلة وقدم و قال له أبو جعفر عليه السلام : اجلس في مسجد المدينة وأفت الناس فانى أحب أن يرى في شيعتى مثلك .

بحضرت قائم ورجعت وقيامت را خبر داد .

شصتم : در تفسير اين آيه : «خدا به برگرداندنش توانا است ، طارق ، ٨ » ميفرمايد چنانكه بشر را از نطفه آفريد ميتواند او راهم در دنيا و هم در قيامت بر گر داند .

شصت ويكم : در تفسير اين آيه : « كافران را مهلتى ده ، اندكى مهلتشان بده ، طارق ، ١٧» از ابوبصير نقل ميكند كه حضرت صادق (ع) فرمود : هنگامى كه حضرت قائم (ع) ظاهرشود خداوند ستمگران وطغيانگران قريش وبنى اميه و ديگران را براى او زنده كند .

شصت ودوم : «نجاشى» در كتاب فهرست درشرح حال «ابان بن تغلب» ميفرمايد درميان اصحاب مامنزلتى عظيم دارد ، حضرت سجاد وحضرت باقر ، وحضرت صادق عليهم السلام را ملاقات كرده واز آنان حديث نقل ميكند ، در نظر ائمه محترم وعاليقدر بود حضرت باقر (ع) باوفرمود : در مسجد مدينه بنشين وبراى مردم فتوى بده ، كه من دوست دارم

وقال أبوعبدالله ﷺ لما بلغه نعیه : اماوالله لقد أوجع قلبی موت أبان الی أن قال : قال أبو علی أحمدبن ریاح الزهری : حدثنا محمدبن عبدالله بن غالب قال . حدثنی محمدبن الولید عن یونس بن یعقوب عن عبدالله بن خفقة قال : قال أبان بن تغلب : مررت بقوم یعیبون علی روایتی عن أبی جعفر ﷺ ، قال : فقلت : کیف تلـ ومونی فی الروایة عن رجل ما سألته عن شیء الاقال : قال رسول الله ﷺ ؟ قال : فمر صبیان ینشدون :

العجب کـل العجب بین جمادی و رجب

فسألته عنه ؟ فقال : لقاء الاحیاء بالاموات ورواه میرزا محمد الا ستر ابادی فی کتاب الرجال نقلا عن النجاشی .

الثالث والستون ماروا ه الشیخ الجلیل نقی الدین ابراهیم بن علی الکفعمی العاملی فی کتاب المصباح فی الفصل الحادی والاربعین فی الزیارات وقداوردفی أکثرها ما یدل علی الرجعة الی أن قال : و اما زیارة المهدی ﷺ ثم أوردها فمن جملتها «یا مولای ان أدر کت ایامك الزاهرة فأنا عبدك متصرف بین أمرك و

در شیعیانم امثال تودیده شوند ، حضرت صادق (ع) چون خبر وفاتش را شنید فرمود : بخدا ! مرگ «ابان» دلم را بدرد آورد . . . . عبد الله بن خفقه گوید : ابان گفت : بجمعی گذشتم که از من عیبجوئی میکردند ، میگفتند ، این از حضرت باقر (ع) روایت نقل میکند ، گفتم : چگونه مرا در روایت از کسی ملامت میکنید که هرچه از او بپرسم جوابش را از پیغمبر (ص) نقل میکند ؟!! روزی بچه ها عبور میکردند و این شعر میخواندند (ترجمه شعر) « میان ماه جمادی ورجب مطلبی بسیار شگفت انگیز است » از آنجناب پرسیدم : این موضوع چیست (که این طور برسرزبانها افتاده) ؟ فرمود : ملاقات زندگان ومردگان است . این حدیث را میرزا محمد استرابادی هم در کتاب رجال از «نجاشی» نقل میکند .

شصت وسوم : شیخ کفعمی در کتاب مصباح در فصل ۴۱ - زیاراتی ایراد میکند که غالباً دلیل بر رجعت است ازجمله دریکی از زیارتهای حضرت مهدی (ع) چنین میگوید : « مولای من ! اگر من بروزگار درخشانت رسیدم که بنده وار فرمانت را گردن می نهم ،

نهيك . وان أدركنى الموت قبل ظهورك فانى أتوسل بك وبآبائك الطاهرين واسأله أن يصلى على محمد وآله وأن يجعلنى كرة فى ظهورك و رجعة فى ايامك لابلغ من طاعتك مرادى واشفى من اعدائك فؤادى»

الرابع والستون مارواه الشيخ الجليل العلامة جمال الدين الحسن بن يوسف بن المطهر الحلي فى كتاب الخلاصة قال : داود بن كثير الرقي قال الشيخ : انه ثقة ، و روي الكشى بسند فيه يو نس عمن ذكره عن أبى عبدالله عليه السلام انه من أصحاب القائم عليه السلام قال الكشى و تذكر الغلاة انه من أركانهم ، ولم أر أحداً من مشايخ العصابة طعن فيه ، وعاش الى زمان الرضا عليه السلام . ونقله ميرزا محمد فى الرجال عنه .

الخامس و الستون مارواه الشيخ أبو عمرو الكشى فى كتاب الرجال عن علي بن محمد عن أحمد بن محمد عن أبى عبدالله البرقى رفعه قال : نظر أبو عبدالله عليه السلام الى داود الرقى وقد ولى ، فقال : من سره ان ينظر الى رجل من أصحاب القائم فلينظر الى هذا ونقله ميرزا محمد عنه .

واگر پيش از طلوع خورشيد جمالت مرگ گريبانم را گرفت تو و پدرانت را بدرگاه خدا شفيع ميكنم كه خداوند برپيغمبرش درود فرستد و در هنگام ظهور دولتت مرا بدنيا برگرداند تا در اطاعت تو بمراد خويش برسم وسينه ام را از كينهٔ دشمنانت شفا دهم .

شصت و چهارم : علامهٔ حلي در كتاب «خلاصه» در شرح حال «داود بن كثير» ميفرمايد : شيخ طوسى اورا «ثقه» دانسته و «كشى» ازحضرت صادق (ع) نقل ميكند كه اواز اصحاب حضرت قائم (ع) است ونيز «كشى» ميفرمايد : «غلات» اورا ازبزرگان خود ميدانند اما من احدى از بزرگان شيعه رانديده ام كه از وى مذمتى كرده باشد و او تا زمان حضرت رضا (ع) زنده بوده . اين مطالب را ميرزا محمد هم در كتاب رجال نقل ميكند .

شصت و پنجم : «كشى» در كتاب رجال از «برقى» نقل ميكند كه «داود رقى» ميرفت ، حضرت صادق (ع) باو نگاهى كرد وفرمود : هر كه ميخواهد مردى از اصحاب حضرت قائم را به بيند اين مرد را به بيند . باز اين حديث را ميرزا محمد هم نقل ميكند .

السادس والستون ما رواه الكشي ايضاً عن طاهر بن عيسى عن الشجاعي عن الحسين بن بشار عن داود الرقي قال: قلت له يعني لابي عبدالله عليه السلام: اني قد كبرت سني ودق عظمي أحب أن يختم عمري بقتل في محبتكم فقال: ومامن هذا بدّ ان لم يكن في العاجلة يكون في الاجلة.

وروى بسند آخر انّ داود الرقي مات بعد المأتين بقليل بعد وفات الرضا عليه السلام ونقل ذلك كله ميرزا محمّد عنه.

السابع والستون ما رواه الكشي ايضاً عن حمدويه بن نصير عن يعقوب بن يزيد عن محمّد بن أبي عمير، عن محمّد بن مسعود عن أحمد بن منصور عن أحمد بن الفضل عن ابن أبي عمير قال: حدثنا حماد بن عيسى عن عبدالحميد بن أبي الديلم قال: كنت عند أبي عبدالله عليه السلام فأتاه كتاب عبد السلام بن عبد الرحمن بن نعيم، وكتاب الفيض بن المختار وسليمان بن خالد يخبرونه ان الكوفة شاغرة برجلها، و انه لو امرهم بأخذ ها أخذو ها، فلما قرء الكتاب رمى به ثم قال: ما أنا لهؤلاء بامام، اما علموا ان صاحبهم السفياني ونقله ميرزا محمّد.

شصت وششم: باز هم «كشي» ازهمان داود نقل ميكند كه گفت: بحضرت صادق (ع) عرض كردم: من پير و فرتوت شده ام دوست دارم در راه محبت شما كشته شوم فرمود: نا چار شهادت نصيبت خواهد شد؛ اگر اكنون نشود بعداً ميشود. و بسند ديگرى نقل ميكند كه داود اندكى بعد از وفات حضرت رضا (ع)، پس از سال دويست از دنيا رفت، اين جمله را نيز ميرزا محمد از «كشي» نقل ميكند.

شصت وهفتم: بازهم «كشي» ازعبدالحميد نقل ميكند كه گفت: خدمت حضرت صادق (ع) بودم نامه هائى از عبدالسلام بن عبد الرحمان، وفيض بن مختار، وسليمان بن خالد آمد كه نوشته بودند: وضع كوفه متشنج است، والى وحكمران حسابى ندارد، اگر فرمان دهيد آنرا قبضه كنيم، نامه را كه خواند، پرت كرد و فرمود: من پيشواى اينان نيستم (يعنى امامى كه تحت سرپرستى او شهرها را فتح ميكنند من نيستم) مگر نميدانند كه صاحب آنان «سفيانى» است (يعنى بايد سفيانى بيايد تاوقت خروج برسد) اين حديث را نيز ميرزا محمد هم نقل ميكند.

اقول : هذا دال نصّاً على رجعتهم معه .

الثامن والستون ما رواه الكشي ايضاً عن خلف بن حامد عن سهل بن زياد عن علي بن الحكم عن علي بن المغيرة عن أبي جعفر عليه السلام قال : كأني بعبدالله بن شريك العامري عليه عمامة سوداء ذوابتا ها بين كتفيه مصعد في لحف الجبل ، بين يدي قائمنا أهل البيت في أربعة آلاف يكرّون ويكررون - وفي نسخة - يكبرون و يكرّرون .

وقال الشيخ والعلامة وغيرهما انه كان من أصحاب الباقر والصادق عليهما السلام وروى عنهما ، ونقل ذلك كله ميرزا محمّد .

التاسع والستون ماروا ه الكشي ايضاً في كتاب الرجال عن عبدالله بن محمد عن الحسن بن علي الوشاء عن أحمد بن عائذ عن أبي خديجة الجمال قال : سمعت ابا عبد الله عليه السلام يقول : اني سألت الله في اسمعيل ان يبقيه بعدي فأبى و لكنّه قد اعطاني منه منزلة اخرى ، انه اول منشور في عشرة من اصحابه ، ومنهم عبدالله بن

مؤلف گوید : این حدیث صریحاً دلالت دارد که این عده درزمان حضرت مهدی (ع) بر میگردند .

شصت و هشتم : باز هم «کشی» ازعلی بن مغیره نقل میکند که حضرت باقر (ع) فرمود : گویا عبد الله بن شریک عامری را می بینم که عمامهٔ سیاهی بر سر نهاده ، دو طرف عمامه اش بین شانه هایش افتاده ، و بایك سپاه چهارهزار نفری پیش روی قائم ما از دامنهٔ کوه بالا میروند ، وهمی تکبیر میگویند . مرحوم شیخ طوسی وعلامه ودیگران میفرمایند : عبدالله بن شریك ازاصحاب حضرت باقر وحضرت صادق علیهما السلام بوده واز آنها روایت میکند . واین جمله را میرزا محمدهم نقل میکند .

شصت و نهم : بازهم «کشی» از ابو خدیجه نقل میکند که گفت : شنیدم حضرت صادق (ع) میفرمود : من از خدا خواستم که (فرزندم) اسماعیل را پس ازمن باقی بگذارد خدا نخواست اما در بارهٔ او مقام دیگری بمن عطا کرد ، که او اول کسی است که باده نفر از یارانش - که از جمله عبدالله بن شریك است - از قبر بیرون میاید ، وعبدالله

شریك العامری وهوصاحب لوائه .

ورواه میرزا محمد الاسترابادي نقلاعنه ورواه الحسن بن سلیمان بن خالد القمی فی رسالته نقلامن کتاب البصائر لسعد بن عبدالله عن احمد بن محمد عن الحسن بن علی الوشاء ببقیة السند مثله .

السبعون ماروا ه الکشی ایضاً عن خلف بن حامد عن سهل بن زیاد عن ابن أبی عمیر عن یحیی الحلبی عن أیوب بن الحر عن بشیر عن أبی عبدالله علیه السلام ، وعن محمد بن مسعود عن علی بن الحسن بن فضال عن العباس بن عامر عن أبان بن عثمان عن الحرث بن المغیرة عن أبی عبدالله علیه السلام قالا قلناله : ان عبدالله بن عجلان مرض مرضه الذی مات فیه فکان یقول : انی لاأموت فی مرضی هذا ، فقال أبو عبدالله علیه السلام : هیهات هیهات انی ذهب ابن عجلان، لاعرفه الله قبیحاً من عمله ، اماعلم ان موسی بن عمران اختار سبعین رجلا فأخذتهم الرجفة ، کان موسي أول من قام منها فقال : یارب أصحابی فقال : یاموسی أبدلك بهم خیراً منهم قال : رب انی وجدت ریحهم وعرفت اسمائهم قال:ـ ذلك ثلثاً ـ فبعثهم الله أنبیاء . ورواه میرزا محمد نقلا عنه .

اقول : الظاهر انه علیه السلام اخبر عبدالله بن عجلان انه یجاهد مع القائم علیه السلام

پرچمدار او است . این حدیث را میرزا محمد ، وحسن بن سلیمان هم نقل میکنند .

هفتادم : بازهم «کشی» از بشیر ، وحارث بن مغیره نقل میکند که گفتند: عبدالله بن عجلان در آن مرضی که سبب مرگش شد میگفت : من دراین مرض نمیمیرم فرمود : هیهات ، هیهات ، ابن عجلان چه اشتباهی کرده ؟! خداوند گناهانش را پرده پوشی کند مگر نمیدانست که موسی بن عمران هفتاد نفررا انتخاب کرد و با خود برد ، وقتی که صاعقه آنها را گرفت موسی اول کسی بود که از جابرخاست ، عرض کرد : پروردگارا ! اصحابم را هم زنده کن ، خطاب شد : من بهتر از آنها بتوعوض میدهم ، عرض کرد : پروردگارا ! من باآنها خوگرفته بودم وآشنا شده بودم ؛ سه مرتبه این مطلب راتکرار کرد ، خدا اصحابش را زنده کرد ، و به پیغمبری مبعوثشان فرمود . این حدیث را هم میرزا محمد روایت میکند .

مؤلف گوید : ظاهراً حضرت صادق (ع) بعبدالله عجلان فرموده که تو در رکاب

فظن ان ذلك قبل الموت ولم يفهم المراد، فهذا وجه اخبار ابن عجلان بانه لا يموت في ذلك المرض، فعلم انه يرجع بعد الموت الى الدنيا في الرجعة، ويفهم من هذا كما ترى ان موسى عليه السلام مات في الرجعة، ثم رجع وأحياه الله كما أحيى السبعين بعد موتهم، وبعثهم أنبياء وقد تقدم مثله كثيراً.

الحادي والسبعون ما رواه النجاشي في كتاب الرجال في ترجمة محمد بن علي بن النعمان مؤمن الطاق بعد ما مدحه مدحاً جليلا و ذكر انه روى عن أبي جعفر وأبي عبدالله عليهما السلام قال فاما منزلته في العلم وحسن الخاطر فأشهر من ان يذكر الى أن قال: وكان له مع أبي حنيفة حكايات منها انه قال له يوماً: تقول بالرجعة؟ فقال: نعم، فقال: اقرضني من كيسك هذا خمسمائة دينار فاذا عدت أنا و أنت رددتها اليك، فقال له في الحال: اريد ضميناً يضمن لي انك تعود انساناً فاني أخاف ان تعود قرداً فلا أتمكن من استرجاع ما أخذت مني. ورواه ميرزا محمد نقلا عنه.

الثاني والسبعون ما رواه العلامة في الخلاصة في ترجمة ميسر بن عبدالعزيز بعد ما ذكر انه كان ثقة قال روى الكسي روايات كثيرة تدل على مدحه، وروى العقيقي يعني السيد علي بن احمد قال: ثنى عليه يعني علي ميسر آل محمد عليهم السلام و هو ممن يجاهد في الرجعة، و قال الشيخ: انه مات في حيوة أبي عبدالله عليه السلام و رواه

حضرت قائم ميجنگى، اوخيال كرده مراد پيش ازمرگ است و مقصود را نفهميده، از اين رو گفته من در اين مرض نميميرم، درصورتى كه مراد جنگ بعداز مرگ (دررجعت) بوده، وازاين حديث معلوم ميشود حضرت موسى در آن واقعه مرده و باز زنده شده، چنانكه آن هفتاد نفر هم زنده شدند و به پيمبرى مبعوث گشتند، نظائر آن هم قبلا گذشت.

هفتادويكم: (اين حديث درصفحه ٦٦ از كتاب رجال «نجاشى» نقل شد)

هفتادودوم: مرحوم علامه در كتاب «خلاصه» درشرح حال «ميسر بن عبدالعزيز» پس ازذكر وثاقت او ميفرمايد: «كشى» روايتهاى بسيارى درمدحش نقل ميكند، «عقيقى» گويد: آل محمد عليهم السلام اورا ستوده اند، و وى از كسانى است كه دررجعت جهاد ميكند. وشيخ طوسى فرمايد: او درزمان حضرت صادق (ع) ازدنيا رفت ابن داود هم نظير

ابن داود مثله .

الثالث والسبعون ماروا ه العلامة ایضاً فی الخلاصة وابن داود فی کتاب الرجال فی ترجمة نجم بن اعین عن السید علی بن أحمد العقیقی عن أبیه عن عمران بن ابان عن عبد الله بن بکیر عن أبی عبد الله علیه السلام انه یعنی نجم بن أعین ممن یجاهد فی الرجعة .

الرابع والسبعون ما رواه ابن بابویه فی کتاب کمال الدین وتمام النعمة ، والطبرسی فی کتاب اعلام الوری عن عبدالعظیم بن عبد الله الحسنی عن أبی الحسن علی بن محمد علیهما السلام فی حدیث طویل فی أحوال القائم علیه السلام قال فاذا دخل المدینة أخرج اللات والعزی فأحرقهما .

الخامس والسبعون ما رواه ابن بابویه فی کتاب کمال الدین و الشیخ الطوسی فی کتاب الغیبة والطبرسی فی کتاب الاحتجاج بأسانیدهم الصحیحة فی توقیعات صاحب الامر علیهم السلام علی مسائل محمد بن عبد الله بن جعفر الحمیری انه سأله عن رجل ممن یقول بالحق ویری المتعة و یقول بالرجعة ، الا ان له أهلا موافقة له قد عاهدها ان لایتزوج علیها ولایتمتع ولایتسری ؟ «الجواب» یستحب له أن یطیع الله بالمتعة لیزول عنه الحلف فی المعصیة ولو مرة واحدة .

این حدیث را نقل میکند .

هفتاد وسوم : بازهم علامه در کتاب خلاصه ، و ابن داود در کتاب رجال ، در شرح حال «نجم بن اعین» از عبدالله بکیر نقل میکنند که حضرت صادق (ع) فرمود : «نجم» از کسانی است که در رجعت جهاد میکند .

هفتاد وچهارم : ابن بابویه در کتاب «اکمال» وطبرسی در کتاب اعلام الوری در حدیثی طولانی درحالات حضرت قائم (ع) از حضرت عبدالعظیم نقل میکنند که حضرت هادی (ع) فرمود : چون وارد مدینه شود «لات وعزی» را بیرون آورده آتش زند .

هفتاد و پنجم : (این حدیث درصفحهٔ ۶۵ نقل شد) .

اقول : هذا يدل على ان القول بالرجعة من علامات التشيع ومن خصائص الشيعة ، وتقرير المهدى عليه السلام دال على صحة ذلك .

السادس والسبعون مارواه الشيخ فى كتاب الغيبة فى فصل مفرد فى الاخبار المتضمنة لمن رآى صاحب الزمان و لم يعرفه ثم عرفه بعد ، قال : أخبرنا جماعة عن أبى محمد هارون بن موسى التلعكبرى عن أحمد بن على الرازى عن محمد بن على عن محمد بن أحمد بن خلف وذكر حديثاً طويلا جرى له مع المهدى عليه السلام ومع بعض خواصه من جملته ان قال له: ما فعل فلان؟ قال : وسمى بعض اخوانى المستبصرين ، قلت : ببرقة قال : صدقت ، ففلان و سمى رفيقاً لى مجتهداً فى العبادة مستبصراً فى الديانة، فقلت : فى الاسكندرية حتى سمى لى عدة من اخوانى ، ثم ذكر اسماً غريباً فقال : ما فعل نقفور؟ قلت لا أعرفه قال: وكيف تعرفه وهو رومى يهديه الله فيخرج ناصراً من قسطنطنية ، ثم سألنى عن رجل آخر فقلت : لا اعرفه ، فقال: هذا رجل من اهل هيت من انصار مولاى عليه السلام ، امض الى أصحابك فقل لهم : نرجو

هفتاد و ششم : شيخ طوسى در كتاب «غيبت» درفصل جداگانه اى درحكايت كسانى كه خدمت حضرت مهدى (ع) رسيده و اورا نشناخته اند ـ درحديثى طولانى ـ نقل ميكند كه محمدبن احمدبن خلف خدمت آنجناب رسيد ومذاكرات مفصلى با او و بعض اصحابش كرد ، ازجمله آن كس كه ازاصحاب حضرت بود حال يكى ازبرادران شيعهٔ مارا پرسيد ، عرض كردم : درشهر «برقه» است ، فرمود : درست گفتى ، بازحال يكى ديگر ازبرادرانمان را ـ كه مردى عابدو بامعرفت بود ـ پرسيد ، عرض كردم : دراسكندريه است ، وبازنام افراد ديگرى برد واحوالپرسى كرد ، تارسيد بنامى كه من نشنيده بودم ، فرمود : «نقفور» چه كرد ؟ گفتم : اورانميشناسم ، فرمود : آرى چگونه اورابشناسى در صورتى كه مردى رومى است كه خداهدايتش ميكند واز قسطنطنيه بنصرت امام زمان برميخيزد ، سپس سراغ مرد ديگرى را گرفت ، گفتم : نميشناسم فرمود : اين ازاهل «هيت» (يكى از شهر هاى كنار فرات) است ، و از ياوران مولاى من است ، برو

ان يكون قد اذن الله في الانتصار للمستضعفين ، وفي الانتقام من الظالمين .

اقول : من المستبعد جداً بل من المحال عادة ، بقاء المذكورين الى الآن ، بل قد ماتوا قطعاً ، والا لظهر لهم خبر وأثر ، وكانوا من جملة المعمرين ، وصاروا أشهر من نار على علم ، و قد حكم بانهم من أنصار القائم عليه السلام فلابد من القول برجعتهم .

السابع والسبعون ما رواه الشيخ في اواخر كتاب الغيبة عن الفضل بن شاذان عن محمد بن علي عن جعفر بن بشير عن خالد أبي عمارة عن المفضل بن عمر قال : ذكرنا القائم عليه السلام ومن مات من أصحابنا ينتظره ، فقال لنا ابوعبدالله عليه السلام : اذا قام اتى المؤمن في قبره فيقال له : يا هذا انه قد ظهر صاحبك فان شئت ان تلحق به فالحق ، وان تشأ أن تقيم في كرامة ربك فأقم .

الثامن والسبعون ما رواه الحسن بن سليمان بن خالد القمي في رسالته في

نزد رفقايت ، و بگو : امید است خدا برای یاری بی پناهان و انتقام از ستمگران رخصت دهد .

مؤلف گوید : بسیار بعید ـ بلکه عادة محال ـ است که این اشخاصی که در حدیث میگوید از یاوران امام زمان‌اند تاکنون زنده باشند بلکه قطعاً مرده‌اند ، و گرنه خبر واثری از آنان بدست میامد ، واز جمله طویل العمرها بودند ونامشان برسر زبانها بود ، پس معلوم میشود مراد این است که در رجعت چون بدنیا بر گردند از یاوران آنجناب باشند .

هفتاد و هفتم : شیخ طوسی در اواخر کتاب « غیبت » از مفضل بن عمر نقل میکند که گفت : درخدمت حضرت صادق (ع) صحبت از حضرت قائم و کسانی که در انتظار او جان داده اند بمیان آمد ، حضرت فرمود : هنگامی که وی قیام کند بر سر قبر مؤمن آیند و گویند : امامت ظاهر شده اگر میخواهی باو ملحق شو ، واگر میخواهی درجوار پروردگارت بمان .

هفتاد و هشتم : حسن بن سلیمان در رساله ای که دربارهٔ رجعت نوشتهٔ ازجابر بن

باب الكرّات وما جاء فيها نقلا من كتاب مختصر البصائر لسعد بن عبد الله عن محمد بن الحسين بن أبي الخطاب عن محمد بن سنان عن عمار بن مروان عن المنخل بن جميل عن جابر بن يزيد عن أبي جعفر عليه السلام قال : ليس من المؤمنين أحد الا وله قتلة وموتة ، انه من قتل نشر حتى يموت ، ومن مات نشر حتى يقتل، وما من هذه الامة برّ ولا فاجر الا سينشر ، فاما المؤمنون فينشرون الى قرة أعينهم ، واما الفجار فينشرون الى خزى الله ايا هم ، ان الله يقول : «وليذيقنهم من العذاب الادنى دون العذاب الاكبر» .

اقول : هذا العموم مخصوص بمن محّض الايمان محضاً أو محّض الكفر محضاً لما مضى ويأتى ان شاء الله ، لان الخاص مقدّم على العام ودلالته صريحة في منافاة العام في باقي الافراد و لابدّ من العمل بهما و هوما قلناه .

التاسع والسبعون ماروا ه ايضاً نقلا عن مختصر البصائر لسعد بن عبدالله عن محمد بن الحسين بن أبي الخطاب عن صفوان بن يحيى عن أبي الحسن الرضا عليه السلام قال :

يزيد نقل ميكند كه حضرت باقر (ع) فرمود : هر مؤمنى مرگى دارد و كشته شدنى ، هر كه كشته شده باشد برگردد تا بمرگ خود بميرد ، و هر كه مرده باشد برگردد تا كشته شود ، وهيچ فردى از افراد اين امت نيست جزاينكه نيك باشد يا بد برميگردد ، اما مؤمن كه برگردد چمش روشن شود ، وبيدين كه برگردد دچار عذاب خدا گردد ، چنانكه در قرآن فرمايد : « عذاب نزديكتر را پيش از عذاب بزرگتر بآنها ميچشانيم سجده ٢١ » .

مؤلف گويد : بشهادت حديثهاى گذشته و آينده رجعت مختص مؤمن محض و كافرمحض است ، والبته آن حديثها مقدم براين حديث است كه ميفرمايد همه برميگردند و بقرينهٔ آن احاديث معلوم ميشود مراد از اين حديث هم همه مؤمنان خالص و كافران خالص است .

هفتاد و نهم : باز هم حسن بن سليمان از صفوان بن يحيى نقل ميكند كه حضرت

سمعته يقول في الرجعة : من مات من المؤمنين قتل ومن قتل منهم مات .

الثمانون مارواه ايضاً نقلاعنه عن محمدبن الحسين و عبدالله بن محمدبن عيسى جميعاً عن الحسن بن محبوب عن علي بن رياب عن زرارة قال : كرهت ان اسأل أباجعفر عليه السلام فاحتلت مسئلة لطيفة لابلغ بها حاجتي فقلت : أخبرني عمن مات أقتل ؟ قال : لا، الموت موت والقتل قتل ، قدفرّق بين الموت والقتل في القرآن فقال : «أفان مات اوقتل انقلبتم على أعقابكم» وقال : «ولئن متّم أوقتلتم لالى الله تحشرون» ليس كما قلت يازرارة ؛ الموت موت والقتل قتل وقد قال الله تعالى : «ان الله اشترى من المؤمنين أنفسهم وأموالهم بان لهم الجنة يقاتلون في سبيل الله فيقتلون و يقتلون وعداً عليه حقاً» وقال : «كل نفس ذائقة الموت» قال : ليس من قتل بالسيف كمن مات على فراشه ، ان من قتل لابدّ ان يرجع الى الدنيا حتى يذوق الموت . و رواه

رضا(ع) فرمود : دررجعت هرمؤمنی که مرده باشد کشته شود ، وهر که کشته شده باشد بمرگ عادی بمیرد .

هشتادم : بازهم حسن بن سلیمان از «زراره» نقل میکند که گفت : میخواستم از حضرت باقر (ع) سؤالی بکنم اما نخواستم صریحاً بپرسم ، حیله لطیفی بکار بردم ، گفتم : کسی که میمیرد کشته شده ؟ فرمود : نه ، مردن مردن است ، و کشته شدن کشته شدن ، چنانکه قرآن هم فرق گذاشته میفرماید : « اگر او بمیرد یا کشته شود بعقب برمیگردید » و نیز میفرماید : «اگر بمیرید یا کشته شوید بسوی خدا محشور می شوید» چنین نیست که گفتی ، مردن غیراز کشته شدن است ، خداوند میفرماید : «خدا ازمؤمنان جان ومالشان را خرید ، در مقابل اینکه بهشت از آنها است ، درراه خداجنك میکنند ، میکشند ، و کشته میشوند ، وعده‌ای است برعهدهٔ خدا ثابت ؛ توبه ۱۱۱» و نیز میفرماید : هر کس مرگ را میچشد » آنکه بشمشیر کشته شود مثل کسی که در بستر بمیرد نیست ، هر که کشته شود بناچار بدنیا برمیگردد تا مرگ را بچشد . (معلوم میشود سؤال اصلی «زراره» هم همین بوده که در صورتی که مردن غیر از کشته شدن است ، قرآن هم میفرماید : هر کسی مرگ را میچشد ، پس کشتگان چه میشوند ؟) این حدیث

العياشي في تفسيره على نقل عنه عن زرارة مثله .

الحادي والثمانون ما رواه ايضاً نقلاعنه عن احمد بن محمد بن عيسى و محمد بن عيسى بن عبيد عن علي بن الحكم عن مثنى بن الوليد الحناط عن أبي بصير عن أحدهما عليهما السلام قال : في قوله تعالى : «ومن كان في هذه أعمى فهو في الاخرة اعمى و أضل سبيلا» قال : هي الرجعة . ورواه العياشي عن الحلبي عن أبي بصير مثله .

الثاني و الثمانون ما رواه ايضاً نقلاعنه عن أحمد بن محمد و محمد بن اسمعيل عن علي بن الحكم عن رفاعة بن موسى عن عبدالله بن عطاء عن أبي جعفر عليه السلام ان علي بن الحسين عليه السلام قال له : يا بني ان هؤلاء العراقيين سألوني عن أمر كان مضى من آبائك وسلفك يؤمنون به ويقرون فغلبني الضحك سروراً ان في الخلق من يؤمن به ويقر ، قال: فقلت: ماهو ؟ قال : سألوني عن الاموات متى يبعثون فيقاتلون الاحياء على الدين ؟! وعن السندي بن محمد عن صفوان عن رفاعة مثله .

الثالث والثمانون ما رواه ايضاً نقلاعنه عن علي بن الحكم عن حنان بن سدير

را «عياشي» هم در تفسيرش بهمين نحو نقل ميكند .

هشتادويكم : باز هم حسن بن سليمان از ابوبصير نقل ميكند كه حضرت باقر يا حضرت صادق عليهما السلام در بارهٔ اين آيه : «هر كه دراين زندگي كور دل باشد ، در زندگي ديگرهم كور و گمراه تراست ، بني اسرائيل ٧٢» فرمود : مربوط برجعت است (كه كور دلان ، نابينا برميگردند) . اين حديث را عياشي هم ازابوبصير بهمين نحو روايت ميكند .

هشتادودوم : ازعبدالله بن عطا ازحضرت باقر(ع) نقل ميكند كه حضرت سجاد(ع) فرمود : پسرجان ! اين عراقيها چيزي ازمن پرسيدند كه پدران و پيشينيان توفرموده اند ، واينان هم بآن عقيده واقرار دارند ، من از خرسندي خنده ام گرفت كه در ميان مردم كساني هستند كه بآن ايمان واعتراف دارند ، عرض كردم : آن سؤال چه بود ؟ فرمود: پرسيدند . كي مرده ها زنده ميشوند وبازنده ها بر سردين ميجنگند ؟ . اين حديث را از «رفاعه» هم بهمين نحو نقل ميكند .

هشتادوسوم : از «سدير» نقل ميكند كه گفت : ازحضرت باقر(ع) راجع برجعت

عن أبيه قال : سألت أباجعفر عليه السلام عن الرجعة ، فقال : القدريه تنكرها - ثلاثاً - .

اقول : قدروى أحاديث متعددة في لعن القدرية وذمهم و كفرهم وهم منسوبون الى القدر فاما ان يراد بهم من اثبت القدر علي وجه الا فراط وهم أهل الجبر ، اومن نفاه على وجه التفريط وهم أهل التفويض وقد فسره العلماء بالوجهين ، وقد يقرء بضم القاف وسكون الدال نسبة الى القدرة ، ويوجه على الوجهين والقسم الاول الاشاعرة والثانى المعتزلة والقسمان منكرون للرجعة ولم يقل بها الاالامامية .

الرابع والثمانون مارواه ايضاً نقلا عنه عن محمد بن الحسين بن أبى الخطاب عن و هيب بن حفص عن أبى بصير قال : سألت أبا جعفر عليه السلام عن قول الله عزوجل : ان الله اشترى من المؤمنين أنفسهم و أموالهم »الاية فقال : ذلك في الرجعة ما من مؤمن الاّ وله ميتة وقتلة ، من مات بعث حتى يقتل ومن قتل بعث حتى يموت .

الخامس والثمانون مارواه ايضاً نقلا عنه عن محمد بن عيسى ومحمد بن عبدالجبار

سؤال كردم ، سه مرتبه فرمود : «قدريه» انكار ميكنند .

مؤلف گويد : حديثهاى بسيار درلعن «قدريه» ونكوهش و كفر آنان واردشده، و آنها منسوب به «قدر» اند ، يا افراطيهاى در امر قدراند كه جبريها باشند (كه همه چيزرا مقدرخدامى بندارند وبنده رابى اختيار ميدانند) ويا تفريطيها هستند كه «مفوضه» باشند (كه همه چيزرا در اختيار بنده ميدانندودست خدارا بكلى بسته اند) علماء هم بهر دو وجه تفسير كرده اند ، بعضى هم «قدريه» بضم قاف وسكون دال - منسوب بقدرت - ميخوانند ، وباز بهمان دو نحو تفسيرميكنند ، جبريها «اشعرى» وتفويضيها «معتزلى» اند ، وهر دودسته منكر رجعت اند ، وغيراز اماميه كسى بآن معتقد نيست .

هشتادوچهارم : باز هم حسن بن سليمان از ابو بصير نقل ميكند كه تفسيراين آيه را ازحضرت باقر(ع) پرسيدم : « خدا از مؤمنان جان و مالشان را خريد . . . . » فرمود : اين مربوط برجعت است ، هرمؤمنى مرگى دارد و كشته شدنى ، هر كه مرده باشد زنده ميشود تا كشته شود ، و هر كه كشته شده باشد برميگردد تا بميرد .

هشتادوپنجم : از «ابوبكر حضرمى» نقل ميكند كه حضرت باقر (ع) فرمود :

جميعاً عن محمّد بن اسمعيل بن بزيع عن منصور بن يونس عن أبي بكر الحضرمي عن أبي جعفر عليه السلام قال لا يسئل في القبر الا من محّض الايمان محضاً أو محّض الكفر محضاً ولا يسأل في الرجعة الا من محّض الايمان محضاً او محّض الكفر محضاً قلت : فساير الناس ؟ قال : يلهى عنه .

السادس والثمانون مارواه ايضاً نقلا عنه عن محمّد بن عبد الجبار واحمد بن الحسن بن علي بن فضال عن ابيه عن عبيد المثنى عن شعيب الحداد عن ابي الصباح الكناني قال : سألت ابا جعفر عليه السلام عن اشياء و جعلت اكره ان اسميها ، فقال : لعلك تسأل عن الكرّات ؟ قلت : نعم قال تلك القدرة ولا ينكرها الا القدرية « الحديث » .

اقول : اثبات القدر بطريق الجبر يستلزم نفي القدرة عن العبد ، بل وعن الله ايضاً عند التحقيق ، ولعلّ هذا الحديث اشارة الى ذلك ، وفيه ترجيح الارادة للاشاعرة وهم اكثر العامة واشهر اصحاب المذاهب المخالفة للامامية ، فلايحتمل

سؤال قبر مختص مؤمن خالص و كافر خالص است ، ودر رجعت هم پرسش مختص بهمين دو دسته است ، گفتم : ساير مردم چطور ؟ فرمود : با آنها كارى ندارند .

هشتاد وششم : از ابو الصباح كنانى نقل ميكند كه گفت : ميخواستم مسائلى ازحضرت باقر(ع) بپرسم وضمناً مايل نبودم صريحاً سؤال كنم ونام ببرم ، فرمود : گويا ميخواهى از رجعتها سؤال كنى ؟ گفتم : آرى ، فرمود : اين از قدرت خدا است وجز «قدريه» كسى انكار نميكند «تا آخرحديث» .

مؤلف گويد : لازمهٔ اثبات «قدر» ازراه جبر اين است كه بنده ازخودهيچ قدرتى ندارد ، بلكه برحسب تحقيق قدرت را ازخدا هم سلب ميكند ، وشايد اين حديث هم اشاره بهمين باشد (كه ميفرمايد : جز قدريه كسى انكار قدرت خدا نميكنند) و دراين حديث است كه (اشعريها) ارادهٔ خدا را ترجيح ميدهند (يعنى ميگويند بشر در كارها اراده واختيار ندارد) واين طائفه بيشتر سنيان ومخالفين اماميه اند ، ازاين رو حديثهاى رجعت ابداً احتمال تقيه ندارد (چون اگر تقيه‌اى دركار بود اين طور متعرض اشعريها كه جمعيت عمدهٔ

شیء من احادیث الرجعة للتقیة .

السابع والثمانون ما رواه ایضاً نقلا عنه عن محمد بن الحسین بن ابی الخطاب عن صفوان بن یحیی عن ابی خالد القماط عن عبد الرحیم القصیر عن ابی جعفر علیه السلام انه قرء هذه الایة : « ان الله اشتری من المؤمنین أنفسهم و أموالهم بأن لهم الجنة» اتدري من یعنی ؟ قلت: المؤمنون فیقتلون ویقتلون ،قال: لاولکن من قتل رد حتی یموت ، ومن مات رد حتی یقتل وتلك القدرة فلاتنکرها .

اقول : هذا مخصوص بماتقدم أعنی من محض الایمان محضاً .

الثامن والثمانون ماروا ه ایضاً نقلا عنه عن أحمد بن محمد بن عیسی ومحمد بن الحسین بن أبی الخطاب عن أحمد بن محمد بن أبی نصر عن حماد بن عثمان عن محمد بن مسلم قال: سمعت عمران بن أعین وأبا الخطاب جمیعاً یحدثان قبل ان یحدث أبو الخطاب ما أحدث: انهما سمعا أباعبدالله علیه السلام یقول فی حدیث : وان الرجعة لیست بعامة ، وهی خاصة لایرجع الامن محض الایمان محضاً او محض الشرك محضاً .

التاسع والثمانون ماروا ه ایضاً نقلا عنه بالاسناد السابق عن حماد بن عثمان

مخالفان اند نمیشدند) .

هشتاد و هفتم : بازهم حسن بن سلیمان ازعبدالرحیم قصیر نقل میکند که حضرت باقر (ع) این را خواند : «خدا ازمؤمنان جان ومالشان را خرید درمقابل اینکه بهشت ازآنها است ، توبه ، ۱۱۱» وفرمود : میدانی مراد کیانند ؟ گفتم : مراد مؤمنین اند که درراه خدا میکشند و کشته میشوند ، فرمود : نه ، هر که کشته شده باشد برمیگردد تا بمیرد ، وهر که مرده باشد برمیگردد تا کشته شود ، این ازقدرت خدا است منکرمشو .

مؤلف گوید : این مخصوص مؤمنین خالص است ، چنانکه قبلاهم تذکردادیم .

هشتاد و هشتم : ازمحمد بن مسلم نقل میکند که گفت : عمران بن اعین ، و ابو-الخطاب ـ پیش ازانحرافش ـ میگفتند : شنیدیم حضرت صادق (ع) درحدیثی میفرمود : رجعت عمومی نیست ، مخصوص مؤمن خالص و مشرك خالص است ، و دیگران بر نمیگردند .

هشتاد و نهم : از زراره نقل میکند که گفت : مطالب مهمی ازقبیل رجعت و امثال

عن زرارة قال : سألت أبا عبدالله عليه السلام عن هذه الامور العظام من الرجعة واشباهها ، فقال : ان الذى تسألون عنه لم يجيء أوانه بعد، و قد قال الله تعالى : « بل كذّبوا بمالم يحيطوا بعلمه و لمّا يأتهم تأويله» .

التسعون ما رواه ايضاً نقلا عنه عن يعقوب بن يزيد و محمد بن الحسين و محمد بن عيسى بن عبيد و ابراهيم بن محمد عن عمر بن اذينة عن محمد بن الطيار عن أبى عبد الله عليه السلام قال : في قوله تعالى : « و يوم نحشر من كل امة فوجاً » قال : ليس أحد من المؤمنين قتل الا سيرجع حتى يموت ، ولا أحد من المؤمنين مات الا سير جع حتى يقتل .

الحادى والتسعون ما رواه ايضاً نقلا عنه عن أحمد بن محمد بن عيسى عن الحسين بن سعيد عن حماد بن عيسى عن الحسين بن المختار عن أبى بصير قال : قال أبوجعفر عليه السلام : اينكر أهل العراق الرجعة ؟ قلت : نعم ، قال: سبحان الله أما يقرأون القرآن «ويوم نحشر من كل امة فوجاً» .

الثانى والتسعون ما رواه ايضاً نقلا عنه عن محمد بن الحسين عن عبدالله بن المغيرة عمن حدثه عن جابر بن يزيد عن أبى جعفر عليه السلام فى قوله تعالى : «ولئن

آن از حضرت صادق (ع) پرسيدم ، فرمود : اين چيزى كه شما ميپرسيد هنوز وقتش نرسيده ، خداوند ميفرمايد : «بلكه چيزى را كه بعلم آن نرسيده اند و هنوز تـأويلش نيامده تكذيب ميكنند ، يونس ، ٣٩» .

نودم : ازمحمدبن طيار نقل ميكند كه حضرت صادق (ع) در تفسير اين آيه : «روزى كه ازهرجمعى دسته‌اى . . . را محشور كنيم» فرمود : هرمؤمنى كه كشته شده باشد بر ميگردد تابمرگ عادى بميرد ، وهرمؤمنى كه مرده باشد برميگردد تا كشته شود .

نودويكم : ازابوبصير نقل ميكند كه حضرت باقر (ع) فرمود : اهل عراق رجعت را انكار ميكنند ؟ عرض كردم : آرى ؛ فرمود : سبحان الله ! ! مگر قرآن نميخوانند كه ميفرمايد : «روزى كه ازهرجمعى دسته‌اى . . . را محشور كنيم» .

نود ودوم : ازجابربن يزيد نقل ميكند كه حضرت باقر (ع) در تفسير اين آيه :

قتلتم فی سبیل الله اومتم»قال : القتل في سبيل علیّ و ذ ریته ، ولیس أحد یـؤمن بهذا الا وله قتلة ومیتة ، انه من قتل ینشر حتی یموت،و من مات ینشر حتی یقتل . ورواه العیاشی کما نقل عنه .

الثالث والتسعون مارواه ایضاً نقلا عنه عن محمد بن عیسی عن القاسم بن یحیی عن جده الحسن بن راشد عن محمد بن عبدالله بن الحسین قال:قال أبی لابي عبدالله علیه السلام : ماتقول في الكرة ؟ قال : اقول فیها ماقال الله عزوجل وذلك أن تفسیرها جاء الی رسول الله صلی الله علیه وآله قبل هذا فی قوله تعالی«تلك اذاً كرة خاسرة»اذا رجعوا الی الدنیا ولم یقضوا دخولهم قال له أبی : «فانما هی زجرة واحدة ☆ فاذاهم بالساهرة» قال : اذا انتقم منهم وماتت الابدان بقیت الارواح ساهرة لاتنام ولاتموت .

الرابع والتسعون مارواه ایضاً نقلا عنه عن محمد بن عیسی عن الحسین بن

«اگر درراه خدا کشته شوید یا بمیرید (آمرزش ورحمت خدا از آنچه جمع میکنند بهتر است ، آل عمران ، ۱۵۷» فرمود : علی (ع) وفرزندانش درراه خدا کشته شدند ، وهر مؤمنی که باین آیه ایمان داشته باشد کشته شدنی دارد و مرگی ، اگر کشته شده باشد زنده شود تابمیرد ، واگرمرده باشد زنده شود تا کشته شود . این حدیث راعیاشی هم نقل میکند .

نود وسوم : از محمدبن عبدالله بن حسین نقل میکند که گفت : پدرم بحضرت صادق (ع) عرض کرد : راجع برجعت ، چه میفرمائید ؟ فرمود : همانکه خدا فرماید ، و پیش ازاین تفسیرش برای پیغمبر(ص) آمده ، که دراین آیه میفرماید : «(گویند :)این بازگشتی زیان بار است ، نازعات ۱۲» این وقتی است که بدنیا برگردند ونتوانند کاری انجام دهند ، پدرم آیهٔ بعدخواند که : «فقط یك فریاد است که همان دم (ازگورها بیرون شده) روی زمین اند (البته این ترجمهٔ ظاهر آیه است اما درحدیث معنی دیگری فرموده) نازعات ، ۱۳ ، ۱۴» فرمود : وقتی که ازآنها انتقام گیرند وبدنها بمیرد روحها بیدار بماند ، نه خواب رود ونه بمیرد .

نود وچهارم : ازجابر نقل میکند که حضرت باقر(ع) فرمود : امیرالمؤمنین وامام

سفيان عن عمرو بن شمر عن جابر عن أبي جعفر عليه السلام قال : ان لعلي عليه السلام الى الارض كرّة مع الحسين عليه السلام يقبل برايته حتى ينتقم من بني امية و معوية و آل معوية ، ثم يبعث الله بأنصاره . يومئذ اليهم من الكوفة ثلثين ألفاً و من ساير الناس سبعين ألفاً فيقا تلهم بصفين مثل المرّة الاولى حتى يقتلهم ، فلايبقى منهم مخبر « الحديث » .

الخامس والتسعون مارواه ايضاً نقلا عنه عن موسى بن عمر بن يزيد عن عثمان بن عيسى عن خالد بن يحيى عن ابى عبد الله عليه السلام فى حديث قال : اتقوا دعوة سعد ، قلت : و كيف ذاك ؟ قال : انّ سعداً يكر حتّى يقاتل امير المؤمنين عليه السلام .

السادس والتسعون ما رواه الحسن بن سليمان بن خالد القمى ايضاً فى رسالته نقلا من كتاب الواحدة عن محمّد بن الحسن بن عبدالله عن جعفر بن محمّد البجلى عن أحمد بن محمّد بن الخالد البرقى عن عبدالرحمن بن أبى نجران عن عاصم بن حميد عن أبى حمزة الثمالى عن أبى جعفر عليه السلام فى حديث فى الرجعة يقول فيه : فيا عجباً من أموات يبعثهم الله أحياء مرّة بعد مرّة ، قد شهروا سيوفهم يضربون بها هام الجبابرة وأتباعهم حتى ينجز الله ماوعدهم «الحديث » .

حسين عليهما السلام بازگشتى بدنيا دارند ، باپرچم خويش بيايد تاازبنى اميه و معاويه و كسانش انتقام گيرد ، سپس خدا ياورانش را ـ سى هزاراز كوفه و هفتاد هزاراز ساير مردم ـ زنده كند ، تامثل دفعهٔ اول درصفين بجنگند ، ودشمنان رابكشند بقدرى كه احدى ازآنها باقى نماند كه شرح واقعه گويد «تاآخر حديث» .

نودوپنجم : از خالد بن يحيى نقل ميكند كه حضرت صادق (ع) در حديثى فرمود ازدعوت «سعد» بپرهيزيد ، گفتم : چه دعوتى ؟ فرمود: وى برميگردد تابا امير المؤمنين بجنگد .

نودوششم : از ابو حمزهٔ ثمالى نقل ميكند كه حضرت باقر(ع) در حديث رجعت فرمود : شگفتا از مردگانى كه خدا نوبتى پس از نوبتى زنده شان كند ! شمشيرها از غلاف بيرون كشند ، ومغزستمكاران وپيروانشان رابشكافند تا خداوعده اى كه بآن داده وفا كند «تاآخر حديث» .

السابع والتسعون ما رواه الحسن بن سليمان ايضاً نقلا من كتاب سليم بن قيس الهلالي الذي رواه عنه أبان بن أبي عياش وقرئه جميعه على علي بن الحسين عليه السلام بحضور جماعة من أعيان الصحابة منهم أبو الطفيل فا قرأه عليه مولانا زين العابدين عليه السلام و قال : هذه احاديثنا صحيحة، قال أبان : لقيت أبا الطفيل في منزله فحدثني في الرجعة عن اناس من أهل بدر و عن سلمان والمقداد وأبي ذر وأبي بن كعب ، فعرضت الذي سمعته على بن أبي طالب عليه السلام فقال هذا علم خاص من علمنا لا يسع الامة جهله ورد علمه الى الله ، ثم صدقني بكل ما حدثوني فيها ؛ وتلى علي بذلك قرائة كثيرة وفسره تفسيراً شافياً حتى صرت ما أنا بيوم القيمة اشد يقيناً مني بالرجعة « الحديث » .

اقول : قد رأيت كتاب سليم بن قيس المذكور وبقي عندي سنين كثيرة ، ولكن لم يحضرني وقت جمع هذه الاحاديث فلذلك نقلت هذا الحديث من رسالة الحسن بن سليمان .

الثامن و التسعون ما رواه الحسن بن سليمان ايضاً في رسالته في باب الكرات

نودوهفتم : از كتاب سليم بن قيس هلالي - كه ابان بن ابي عياش آنرا از سليم روايت ميكند ، وهمهٔ اين كتاب را برحضرت سجاد (ع) درحضور جمعي از بزرگان صحابه مانند «ابوطفيل» خواند وحضرت تصديق كردند و فرمودند اينها حديثهاى ما است و همه صحيح است - نقل ميكند كه ابان گفت : ابوطفيل را در منزلش ملاقات كردم حديث رجعت را از عده‌اى از اهل بدر ، و سلمان ، و مقداد ، وابوذر ، و ابي بن كعب روايت كرد ، من حديث اورا برحضرت اميرالمؤمنين (ع) عرضه كردم فرمود : اين از علوم خاص ماست ، كه امت را نشايد از آن بي‌خبر باشند وعلمش را بخدا بر گردانند ، سپس هرچه آنها گفته بودند تصديق كرد ، ودر اين باره مطالب بسيارى با تفسير كافي فرمود ، بقدرى كه يقين من برجعت بسرحد يقينم بقيامت رسيد ، «تا آخر حديث» .

مؤلف گويد : من كتاب سليم بن قيس را ديده ام ، چند سالى هم نزد من بود ، ولى چون اكنون در اختيارم نيست اين حديث را از كتاب حسن بن سليمان نقل كردم .

نودوهشتم : از «عقبه» نقل ميكند كه گفت : ازحضرت صادق (ع) پرسيدم :

وحالاتها عن السيد الجليل بهاء الدين علي بن عبد الحميد الحسيني بطريقه عن أحمد بن محمد الايادي رفعه الى أحمد بن عقبة عن أبيه عن أبي عبد الله عليه السلام انه سئل عن الرجعة أحقّ هي ؟ قال : نعم وذكر الحديث الى أن قال فيأتون أفواجاً قوم بعد قوم .

التاسع والتسعون ما رواه ايضاً نقلا من كتاب التنزيل عن أحمد بن محمد السياري عن محمد بن خالد عن عمر بن عبدالعزيز عن عبدالله بن نجيح اليماني قال قلت لابي عبد الله عليه السلام :« كلا سوف تعلمون ثم كلا سوف تعلمون » قال : مرة في الكرة واخرى في القيامة .

المائة ما رواه ايضاً نقلا عن مختصر البصائر لسعد بن عبدالله عن محمد بن الحسين بن أبي الخطاب و يعقوب بن يزيد عن أحمد بن الحسن الميثمي عن محمد بن الحسن عن أبان بن عثمان عن موسى الحناط قال : سمعت أباعبدالله عليه السلام يقول : أيام الله ثلثة ، يوم يقوم القائم ، ويوم الكرة ، و يوم القيامة

الاول بعد المائة ما رواه ايضاً نقلا عنه عن أحمد بن محمد بن عيسى عن علي بن الحكم عن سيف بن عميرة عن أبي داود عن بريدة الاسلمي قال : قال رسول الله صلى الله عليه وآله: اذا سألت امتي عن المهدي يأتيها مثل قرن الشمس يستبشر به أهل السماء والارض ،

رجعت حق است ؟ فرمود : آری . . . . . دسته دسته پشت سرهم بیایند .

نود و نهم : ازعبد الله بن نجیح نقل میکند که گفت : معنی این آیه را ازحضرت صادق (ع) پرسیدم : « بس کنید بزودی خواهید دانست ، باز هم بس کنید بزودی خواهید دانست ، تکاثر ، ۳ ، ٤ » فرمود : یک مرتبه در رجعت است ، و یک مرتبه در قیامت .

صدم : از «موسای حناط» نقل میکند که حضرت صادق (ع) فرمود : روزهای خدا (که بحضرت موسی (ع) میفرماید : قوم خویش را متذکر روزهای خدا کن) سه تا است : روز قیام حضرت قائم (ع) ؛ روز رجعت ، روز قیامت .

صد و یکم : از «بریده اسلمی» نقل میکند که پیغمبر (ص) فرمود : در آن میان که امت من سراغ حضرت مهدی را میگیرند ، مانند خورشید صبحدم طلوع کند و اهل آسمان

فقلت : يارسول الله بعد الموت ؟ فقال : والله ان بعد الموت هدى وايماناً ونوراً ، فقلت : وأيّ العمرين أطول ؟ قال : الاخر بالضعف .

اقول : يحتمل أن يكون المراد بالموت موت الناس يعنى أيخرج المهدى بعد ما مات أكثر الناس ؟ فقال : ان بعد الموت « الخ » و له احتمال آخر يأتى انشاء الله .

الثانى بعد المائة ما رواه نقلاً عنه عن محمد بن الحسين بن أبي الخطاب عن عمر بن عبد العزيز عن جميل بن دراج عن أبى عبدالله عليه السلام في قوله تعالى : «واستمع يوم ينادى المنادمن مكان قريب * يوم يسمعون الصيحة بالحق ذلك يوم الخروج» قال : هى الرجعة .

الثالث بعد المائة ما رواه ايضاً نقلاعنه عن احمد بن محمد وعبدالله بن عامر عن محمد بن خالد البرقى عن الحسين بن غنم عن محمد بن الفضيل عن أبي حمزة قال : قال أبو جعفر عليه السلام : كان أمير المؤمنين عليه السلام يقول : من أراد أن

و زمين خرسند شوند ، عرض كردم : يا رسول الله ! اين بعد از مرگ است ؟ فرمود : بخدا ! پس ازمرگ هدايت وايمان ونورى است گفتم : كداميك از دو عمر طولانى تر است ؟ فرمود : دومى دوبرابر اولى است .

مؤلف گويد : شايد مراد از مرگ : مرگ مردم باشد ، يعنى راوى ميپرسد : ظهور آنجناب بعد ازمرگ بيشترمردم است ؟ ميفرمايد : بعد از مرگ آنان هدايت و ايمان ونورى خواهد بود ، واحتمال ديگرى هم دارد كه خواهد آمد .

صدودوم : از جميل بن دراج نقل ميكند كه حضرت صادق (ع) در تفسير اين آيه : «روزى كه جارچى ازجاى نزديكى فرياد زند ، گوش فرادار ، روزى كه صيحه را بحق بشنوند ، اين روز بيرون شدن است ، ذاريات ، ٤١ ، ٤٢ » فرمود : اين در وقت رجعت است .

صدوسوم : از ابوحمزه ازحضرت باقر(ع) نقل ميكند كه امير المؤمنين (ع) فرمود : هر كه ميخواهد با پيروان دجال بجنگد با هر كس كه بر كشتن عثمان يا كشتن

يقاتل شيعة الدجال فليقاتل الباكي على دم عثمان ؛ و على دم أهل النهروان وان لقي الله مؤمناً بأن عثمان قتل مظلوماً لقي الله ساخطاً عليه ، ولا يدرك الدجال الا آمن به ، قيل : فان مات قبل ذلك ؟ قال : فيبعث من قبره حتى يؤمن به و أن رغم أنفه .

الرابع بعد المائة ما رواه ايضا نقلا عنه عن السندي بن محمد عن صفوان بن يحيى عن رفاعة بن موسى عن عبد الله بن عطاء عن أبي جعفر عليه السلام ان علي بن الحسين عليه السلام قال : ان هؤلاء العراقيين سألوني عن أمر ما كنت أرى ان أحداً عمله من أهل الدنيا غيري ؛ فقلت : عم سألوك ؟ فقال : سألوني عن الاموات متي يبعثون فيقاتلون الاحياء على الدين .

الخامس بعد المائة ما رواه ايضاً نقلا عنه عن أحمد بن محمد عن ابن أبي نصر عن الحسين بن يزيد عن عمار بن أبان عن عبد الله بن بكير عن أبي عبد الله عليه السلام قال : كأني بحمران بن أعين و ميسر بن عبد العزيز يخطبان الناس بأسيافهما بين الصفا و المروة .

«نهروانيها» گريسته جنگ كند (يعنى اينان از پيروان دجال اند) واگر كسى با اين عقيده بميرد كه عثمان مظلوم كشته شده درحالى مرده كه خدا بر او غضبناك است ، و اگر تا وقت خروج دجال زنده ماند بوى ايمان آرد ، پرسيدند : اگر پيش از او بميرد چطور ؟ فرمود: ازقبر بيرونش آرند تا باو ايمان آورد ، اگرچه مايل نباشد .

صدو چهارم : ازعبد الله بن عطا از حضرت باقر (ع) نقل ميكند كه حضرت سجاد (ع) فرمود : اين عراقيها چيزى از من ميپرسيدند كه گمان ندارم احدى از اهل عالم غير از من بداند ، عرض كردم : چه پرسيدند ؟ فرمود : گفتند : كى مرده ها زنده ميشوند وبرسردين بازنده‌ها ميجنگند ؟ .

صدو پنجم : از عبد الله بن بكير نقل ميكند كه حضرت صادق (ع) فرمود : گويا «حمران بن اعين . وميسر بن عبد العزيز» را مى بينم كه شمشير دست گرفته وبين صفا و مروه براى مردم خطبه ميخوانند .

اقول :هذا لم یقع قطعاً وانما هواخبار برجعتهما وقد تقدم التصریح برجعة میسر سابقاً .

السادس بعد المائة مارواه ایضاً نقلاعنه عن محمّدبن الحسین بن أبی الخطاب عن محمّد بن سنان عن عمار بن مروان عن المنخل عن جابرعن أبی جعفر علیه السلام انه قیل لامیرالمؤمنین علیه السلام بعد ما أخبرهم بالرجعة یا أمیرالمؤمنین أحیوة قبل القیمة وموت ؟ فقال :نعم والله لکفرة من الکفرات بعد الرجعة أشدّ من الکفرات قبلها

السابع بعد المائة ما رواه ایضاً ؛ نقلا عنه عن محمّد بن عیسی بن عبید عن القاسم بن یحیی عن جده الحسن بن راشد عن ابی ابراهیم علیه السلام قال : لترجعون نفوس ذهبت، ولیقیضنّ قوم لقوم ، ومن عذّب عذّب بعذابه ، ومن اغتیظ اغاظ بغیظه، ومن قتل اقتصّ بقتله ؛ ویردّ لهم اعداؤهم حتی یأخذوا بثارهم ، ثم یعمرون بعدهم ثلاثون شهراً ثم یموتون فی لیلة واحدة ثم ادر کواثارهم و شفوا أنفسهم و یصیر

مؤلف گوید : قطعاً ابن قضیه تا کنون واقع نشده ، پس باید مربوط بوقت رجعت آنها باشد چنانکه سابقاًهم رجعت«میسر» صریحاً ذکرشد .

صد وششم : از جابر نقل میکند که حضرت باقر (ع) فرمود : چون حضرت امیرالمؤمنین(ع)رجعت رابرای مردم بیان کرد ، پرسیدند : مگرپیش از قیامت هم زنده شدن ومرگ دوباره‌ای هست؟ فرمود : آری ، بخدا ! یکی از کفرهای بعدازرجعت از کفرهای پیشین شدیدتراست .

صدوهفتم : ازحسن بن راشد نقل میکند که حضرت موسی بن جعفر(ع) فرمود : حتماً عده‌ای پس ازمرگ زنده شوند ، و قطعاً جمعی بنفع جمع دیگرحکم کنند ، هر که کسی راعذاب کرده باشد درمقابل عذابش کنند ، وهر که ازدیگری خشمگین شده باشد وی راخشمگین کند ، وهر که کشته شده باشد قاتلش را بکشد ، وستمگران زنده شوند تامظلومان ازآنها خونخواهی کنند ، وسی ماه پس ازآنان زندگی کنند ، سپس دریك شب همه بمیرند ، سپس از قاتلان خونخواهی کنند ، (ظاهراً این قسمت مربوط ببعداز مرگ است) ، و دلهای خویش شفادهند ، و دشمنان و ستمگران بسخت ترین آتشها

عدّوهم الى أشدّ النار عذاباً ؛ ثم يوقفون بين يدى الجبار عزّ و جلّ فيؤخذ لهم بحقوقهم .

الثامن بعد المائة ما رواه ايضاً نقلا من كتاب تصنيف السيد الجليل الموفق بهاء الدين على بن عبد الكريم بن عبد الحميد الحسينى بطريقه عن على بن ابراهيم بن مهزيار انه رآى فى منامه قائلا يقول له: حج فى هذه السنة فانك تلقى صاحب الزمان، وذكر الحديث بطوله الى أن قال: اذا سار العباسى وبويع السفيانى يؤذن لولى الله فاخرج بين الصفا والمروة ، و احج بالناس وأجىء الى يثرب فاهدم الحجرة فاخرج من بها وهما طريان فأمر بهما تجاه البقيع، وامر بخشبتين يصلبان عليهما الى أن قال : قلت : يا سيدى مايكون بعد ذلك ؟ قال : الكرّة الكرّة ، الرجعة الرجعة ، ثم تلا هذه الآية:« ثم رددنا لكم الكرّة وأمددناكم باموال و بنين وجعلناكم أكثر نفيراً » .

التاسع بعد المائة ما رواه ايضاً قال : حدثنى الاخ الصالح الرشيد محمّد بن

بسوزند ، پس از آن در برابر خداى جبار بايستند وحقوق خويش دريافت كنند .

صد و هشتم : از كتاب على بن عبد الكريم نقل ميكند كه على بن مهزيار خواب ديد كسى ميگويد : امسال بحج برو كه حضرت صاحب الزمان را مى بينى . .. . . . (پس از آنكه رفت وبمقصد رسيد در ضمن مطالب بوى فرمودند :) وقتى كه «عباسى» (شخصى از اولاد عباس بن عبد المطلب) حركت كند ، و مردم با «سفيانى» (كه از نسل ابوسفيان است) بيعت كنند ، امام زمان را رخصت ظهور دهند ، آنگاه ميان صفا و مروه ظاهر شود و با مردم حج گزارد ، و بمدينه آيد ، آن حجره را خراب كند و آن دو نفر را ترو تازه بيرون كشد و دستور دهد روبروى قبرستان بقيع بدارشان آويزند . . عرض كرد : سرورمن ! پس از آن چه مى شود ؟ فرمود : بازگشت ، بازگشت ، رجعت ، رجعت ، سپس اين آيه را خواند : « آنگاه برضد آنها دولت بشما داديم ، وشمارا باموال واولاد مدد كرديم وعدد نفراتتان را زيادتر گردانديم ، بنى اسرائيل ؟ ٦ » (آيه مربوط به بنى اسرائيل است وحضرت برجعت تأويل فرموده اند) .

صد و نهم : از «مفضل بن عمرو» درحديثى طولانى در حالات حضرت مهدى (ع) و

ابراهيم بن محسن المطار آبادي قال : وجدت بخط أبي عن الحسن بن حمدان عن عمران بن الفرات عن محمد بن المفضل عن المفضل بن عمر عن الصادق عليه السلام في حديث طويل في احوال المهدى عليه السلام وخروجه ومن يخرج معه يقول فيه المفضل : ياسيدى فالاثنان وسبعون رجلا الذين قتلوا مع الحسين يظهرون معه ؟ قال : نعم يظهرون معه ، وفيهم الحسين في اثني عشر ألفاً مؤمنين من شيعة علي عليه السلام ، إلى أن قال : ثم تظهر الدابة بين الركن والمقام فيكتب في وجه المؤمن مؤمن ، و في وجه الكافر كافر ، وذكر فيه اخراج ضجيعي رسول الله صلى الله عليه وآله و صلبهما و انزالهما اليه ، قال : فيحييهما باذن الله تعالى ويأمر الخلايق بالاجتماع ، ثم يقص عليهم قصص فعالهما بعده عليهما ويلزمهما اياه فيعترفان به ، ثم يأمر بهما فيقتص منهما في ذلك الوقت بمظالم من حضر ، ثم يصلبهما على الشجرة قال المفضل : فقلت : ياسيدى هذا آخر عذابهما ، قال : هيهات يامفضل والله ليردن وليحضرن السيد الاكبر محمد رسول الله والصديق الاعظم أمير المؤمنين ، و فاطمة والحسن و الحسين والائمة عليهم السلام ، و كل من محض الايمان محضاً ومحض الكفر محضاً وليقتصن منهما بجميع المظالم ثم يأمر بهما فيقتلان كل يوم وليلة ألف قتلة ، ثم ذكر رجعتهم (ع) وانتقامهم من أعدائهم الى أن قال المفضل : يا مولاى فان من شيعتكم من لايقول برجعتكم ؟ فقال الصادق عليه السلام : أما سمعوا قول جدنا رسول الله صلى الله عليه وآله و نحن سايرالائمة نقول :

بيان خروج وخصوصيات ياورانش - نقل ميكند كه ازحضرت صادق(ع) پرسيد : هفتاد ودو نفرى هم كه درخدمت امام حسين(ع) بودند ظاهر مى شوند ؟ فرمود : آرى ، با دوازده هزار شيعهٔ على(ع) . . . . سپس ميان ركن ومقام آن جنبنده ظاهر شود درصورت مؤمن و كافر علامت نهد ، وآن دو نفررا از پهلوى پيغمبر(ص) بيرون كشد وبدار آويزد ، سپس پائين آورد وزنده شان كندومردم را جمع كرده كارهاى آنها را شرح دهدتا اقرار كنند و كيفرشان دهد پيغمبر(ص) ، على(ع) حضرت فاطمه وساير ائمه(ع) وهر مؤمن خالص نيز زنده شودوازدشمنان انتقام گيرند . . . . عرض كردم بعضى ازشيعيان رجعت راقبول ندارند ، فرمود : مگر آية قرآن را كه برجد ما نازل شده ومائمه هم بآن اقرار داريم نشنيده اند كه

«ولنذيقنهم من العذاب الادنى دون العذاب الاكبر» .

ثم قال الصادق عليه السلام : يامفضل من أين قلت برجعتنا ومقصّرة شيعتنا تقول : معنى الرجعة ان يرد الله الينا ملك الدنيا ويجعله للمهدى ويحيهم متى سلبنا الملك حتى يرد علينا ، قال المفضل : لا والله ماسلبتموه لانه ملك النبوة والرسالة والوصية والامامة ، فقال الصادق عليه السلام : لو تدبّر شيعتنا القرآن لما شكّوا في فضلنا أما سمعوا قول الله عزّ وجل «ونريد ان نمنّ على الذين استضعفوا في الارض ونجعلهم ائمة ونجعلهم الوارثين ☆ ونمكّن لهم في الارض ونرى فرعون وهامان وجنودهما منهم ماكانوا يحذرون» والله يامفضل ان تنزيل هذه الاية في بنى اسرائيل وتأويلها فينا وان فرعون وهامان تيم وعدى .

ثم ذكر قيام الائمة عليهم السلام واحداً واحداً الى رسول الله صلى الله عليه وآله وشكوى كل واحد منهم مما فعل به من قتله وظلمه ، قال المفضل : فقوله : «ليظهره على الدّين كله» ؟ قال : انما يظهر على الدين كله في هذا اليوم وهذه الرجعة .

میفرماید : «ازعذاب نزدیکتر پیش از آن عذاب بزرگتر بآنها بچشانیم ، سجده ، ٢١» ای مفضل تو از کجا برجعت معتقد شدی درصورتی که شیعیان کوتاه فکر ما میگویند : رجعت عبارت ازاین استکه خداوند ملك و قدرت دنیا را بمابر گرداند وبحضرت مهدی (ع) دهد ؟ کی ملك وسلطنت «واقعی» را از ما گرفت که دوباره بر گرداند ؟ ! گفتم نه سرور من ! این ملك پیمبری ووصایت وامامت است وهیچگاه ازشما گرفته نشده ، فرمود : اگر شیعیان ما در قرآن تدبر وتأمل می کردند در فضل ما شك نمی کردند ، مگر خدا نمیفرماید : «می خواهیم بر آنان که درزمین ضعیف شمرده شدند منت نهیم ، امام ووارثشان قرار دهیم ، درزمین مستقرشان کنیم وبدست آنها بفرعون وهامان وسپاهشان آن چیز را که از آن میترسند بنمایانیم ، قصص ، ٦» بخدا ! ای مفضل این آیه راجع به بنی اسرائیل نازل شده اما تأویلش راجع بما است ، و فرعون وهامان (بحساب تأویل) ابوبکر وعمرند ، سپس قیام یك یك ائمه (ع) و شکایت آنها را از ستمها شرح میدهد ، مفضل گوید : عرض کردم این آیه : «تا این (دین) را برهمهٔ أدیان غلبه دهد» مربوط بچه وقت است ؟ فرمود : درهمان روز رجعت آنرا برسایر ادیان غلبه خواهد داد .

العاشر بعد المائة ما رواه ایضاً عن أمیر المؤمنین علیه السلام انه خطب الناس فقال: امرنا صعب مستصعب الی قال: یا عجباً کل العجب بین جمادی ورجب، فقیل: ما هذا العجب؟ فقال: مالی لا أعجب وقد سبق القضاء فیکم وأی عجب أعجب من أموات یضربون هام الاحیاء! والذی فلق الحبة وبرئ النسمة لکانی انظر الیهم قد تخللوا سکك الکوفة قد شهروا سیوفهم علی عواتقهم، یضربون کل عدو لله ولرسوله وللمؤمنین، وذلك قول الله عزوجل: «لاتتولوا قوماً غضب الله علیهم قد یئسوا من الاخرة کما یئس الکفار من اصحاب القبور» الی أن قال: فیومئذ تأویل هذه الایة: «ثم رددنا لکم الکرة علیهم».

الحادی عشر بعد المائة ما رواه ایضاً عن امیر المؤمنین علیه السلام فی حدیث طویل انه قال فی ذکر خروج المهدی علیه السلام ووقایع آخر الزمان: وینادی مناد من ناحیة المشرق یا أهل الهدی اجتمعوا وینادی مناد من ناحیة المغرب یا أهل

صدودهم: ازامیرالمؤمنین روایت میکند که در خطبه‌ای فرمود: امرما سخت و دشوار است ... شگفتا! همهٔ شگفتی میان ماه جمادی ورجب است، پرسیدند: چه امر عجیبی است؟ فرمود: چگونه تعجب نکنم با اینکه قضا و قدر دربارهٔ شما جاری شده چه چیزی عجیب تر از این است که مردگان شمشیر بر سرزندگان زنند؟! بآن کسیکه دانه را شکافت وبندگان را آفرید! گویا آنهارا می‌بینم که باشمشیرهای کشیده در کوچه‌های کوفه میگردند، و هر کس دشمن خدا و پیغمبر و مؤمنین باشد میزنند، و این تأویل این آیه است: «با جمعیتی که خدا بر آنها غضب کرده طرح دوستی نریزید، اینان از آخرت نا امید شده اند، چنانکه کفار ازمردگان قبرستان ناامیدند، ممتحنه؛ ۱۳» تأویل این آیه‌هم آن‌روز است: «سپس برضد آنها بشما دولت دادیم، بنی اسرائیل، ٦»

صدویازدهم: درحدیث طولانی دیگر نقل میکند که حضرت امیرالمؤمنین (ع) در شرح خروج حضرت مهدی (ع) وحوادث آخر الزمان ـ فرمود: شخصی از طرف مشرق فریاد زند: ای اهل هدایت گردآئید، وشخص دیگر ازطرف مغرب فریادزند:

الضلال اجتمعوا ويفرق بين الحق والباطل تخرج الدابة و تقبل الروم الى قرية بساحل البحر عند كهف الفتية ، ويبعث الله الفتية من كهفهم واليهم رجل يقال له مليخا ، فيبعث احدابنيه الى الروم فيرجع بغير حاجة ، ثم يبعث الاخر فيرجع بالفتح ثم يبعث الله من كل امة فوجاً ليريهم ما كانوا يوعدون ، فيومئذ تأويل هذه الاية «ويوم نبعث من كل امة فوجاً » ونسير الصديق الاكبر براية الهدى و السيف ذي الفقار حتي ينزل دار الهجرة وهى الكوفة الى أن قال : وعدة أصحابه ثلثمائة وثلثة عشر منهم تسعة من بنى اسرائيل، وسبعون من الجن، وسبعون الذين عصموا النبى ﷺ اذهجمت عليه مشركو قريش و عشرون من اهل اليمن فيهم المقداد بن الاسود و مائتان و أربعة عشر كانوا بساحل البحر فبعث اليهم نبى الله برسالة فأتوا مسلمين «الحديث» .

الثانى عشر بعد المائة ما رواه الكلينى فى كتاب الجنايز فى باب مايعاين المؤمن و الكافر عن محمد بن يحيى عن أحمد بن محمد عن محمد بن سنان

ای گمراهان گرد آئید ، آنگاه حق و باطل جدا شود آن جنبنده بیرون آید ورومیان بطرف قریه‌ای کناردریا که اصحاب کهف درآنجایند روند ، وخدا اصحاب کهف را ـ که نام رئیسشان «ملیخا» است ـ زنده فرماید ، یکی ازدوپسرش را برای فتح روم فرستدبدون اخذ نتیجه برگردد ، دومی را فرستد فاتح بازگردد ، سپس خدا ازهر جمعی دسته‌ای را محشور کند تاآنچه وعده‌شان دادندبآنان بنماید ، آنروز تأویل این آیه است : «روزی که از هرجمعی دسته‌ای . . . را محشور کنیم» و «صدیق» اکبر (حضرت امیرع) باپرچم هدایت وذوالفقارحرکت کندتادر کوفه منزل کند . . . . . عدداصحاب اوسیصدوسیزده نفر اندنه نفر ازبنی اسرائیل ، هفتادنفر از جنیان ، هفتاد نفر : آنان که پیغمبر (ص) را از هجوم مشرکین قریش حفظ کردند ، بیست نفر ازاهل یمن که از جمله آنها است مقدادبن اسود ، ودویست وچهارده نفر آنها که در کنار دریابودند ، پیغمبر خدا قاصدی فرستاد و دعوتشان کرد همه مسلمان شدند «تاآخرحدیث» .

صدودوازدهم : کلینی ازعماربن مروان نقل میکند که شخصی گفت حضرت صادق

عن عمار بن مروان عمن سمع أبا عبدالله ﷺ يقول : و ذكر حال المؤمن بعد الموت الى ان قال : فاذا وضع في قبره فتح له باب من أبواب الجنة قال : ثم تزور آل محمد في جبال رضوى يأكل من طعامهم و يشرب من شرابهم و يتحدث معهم في مجالسهم ، حتى يقوم قائمنا أهل البيت ، فاذا قام قائمنا بعثهم الله فأقبلو امعه يلبثون زمراً ، فعند ذلك يرتاب المبطلون و يضمحل المحلون و نجى المقربون «الحديث» .

قال في القاموس رجل محل منهك للحرام ولا يرى للشهر الحرام « انتهى» و المقربون بفتح الراء الـذين لا يستعجلون هم المقربون أو بكسر الراء ألذين يقولون الفرج قريب .

الثالث عشر بعد المائة ما رواه سعد بن عبد الله في مختصر البصائر على ما نقل عنه عن أحمد بن محمد عن أحمد بن عبد الله بن قبيصة عن أبيه عن بعض رجاله عن أبى عبد الله ﷺ في قول الله عزو جل : « يوم هم على النار يفتنون » قال : يكرّون فى الكرّة كما يكرّ الذهب حتي يرجع كل شيء الى شبهه يعنى الى حقيقته .

(ع) در بيان حال مؤمن بعد از مرگ فرمود : هنگامى كه او را در قبر گذارند يكى از در هاى بهشت برويش گشوده شود سپس در كوههـاى «رضوى» آل محمد عليهم السلام را ببيند از غذا و آبشان بخورد ، و با آنان همنشين و همزبان باشد تا قائم ما اهلبيت قيام كند ، آنگاه خدا مؤمنان را زنده كند تا در حضور او روند و دسته دسته دعوتش را اجابت كنند آندم باطل خواهان بشك افتند و گنهكاران پامال شوند و « مقربان» ـ يعنى آنها كه (در امر امام زمان ع) تعجيل نميكردند يا آنها كه ميگفتند : فرج نزديك است ـ نجات يابند «تا آخر حديث» .

صد و سيزدهم : سعد بن عبدالله در كتاب «مختصر البصائر» نقل ميكند كه حضرت صادق (ع) در تفسير اين آيه : «روزى كه آنان بر آتش گداخته شوند ، ذاريات ۱۳ » فرمود : در رجعت برميگردند چنانكه طلا بحالت سابق بر ميگردد ، تا هر چيزى بحقيقت خود باز گردد .

أقول : لعله اشارة الى مزج الطينين ثم تمييز همافى الرجعة ؛ اوالمراد امتحانهم حتي يظهر حقايقهم .

الرابع عشر بعد المائة ما رواه ايضاً فيه عن محمد بن الحسين بن أبى الخطاب عن وهب بن حفص عن أبى بصير قال : قلت لابى عبد الله عليه السلام : انانتحدث ان عمر بن ذر لا يموت حتي يقاتل قائم آل محمد ، فقال : ان مثل أبن ذرمثل رجل كان في بنى اسرائيل يقال له عبد ربه ، و كان يدعو أصحابه الى ضلالة فمات ، فكانوا يلوذون بقبره و يتحدثون عنده اذخرج عليهم من قبره ينفض التراب من رأسه و يقول لهم : كيت و كيت .

أقول : المرادان ابن ذر يحيى بعد موته و يقاتل القايم فى الرجعة . فيقال له لا يموت حتى يقاتل يعنى في الرجعة .

الخامس عشر بعد المائة ما رواه العياشى فى تفسيره على ما نقل عنه بعض ثقات الاصحاب عن زرارة قال : قال أبوجعفر عليه السلام كل نفس ذائقة الموت ،لم يذق

مؤلف گوید : شاید مراد این باشد که طینتهای پاك ونا پاك که بهم مخلوط شده در رجعت جدا میشود ، یا اینکه آزمایش شوند تاحقیقت هریك روشن گردد .

صدوچهاردهم : بازهم سعدبن عبدالله ازابوبصیرنقل میکند که گفت : بحضرت صادق(ع)عرض کردم : میان ما معروف است که«عمربن ذر» نمیمیرد تا با قائم آل محمد جنگ کند ؟ فرمود : مثل وی مثل مردی اسرائیلی ـ بنام «عبدربه» ـ است که اصحابش را بگمراهی دعوت میکرد بعد از مرگش پیروانش بقبرش پناه میبردند وآنجا باهم گفتگو میکردند ، تا اینکه روزی ازقبر بیرون آمد ، گرد وخاك ازسرافشاند وچنین و چنان گفت .

مؤلف گوید : مراد این است که «عمربن ذر» پس ازمرگ زنده شودودررجعت حضرت قائم (ع) جنگ کند ، و اینکه مردم گویند : نمیرد تا باوی جنگ کند مراد موقع رجعت است .

صدو پانزدهم : «عیاشی» در تفسیر از زراره نقل میکند که حضرت باقر (ع) فرمود : هر کس بناچارمرگ رامیچشد ، آنکس هم کشته شده ومرگ رانچشیده باید

الموت من قتل و قال : لا بدان یرجع حتی یذوق الموت .

السادس عشر بعد المائة ما رواه ایضاً فیه عن سیرین قال : کنت عند ابی عبدالله علیه السلام اذ قال : ما یقول الناس فی هذه الآیة : « و اقسموا بالله جهد ایمانهم لا یبعث الله من یموت » ؟ قلت : یقولون لا قیامة و لا بعث و لا نشور ، فقال : کذبوا و الله انما ذلك اذا قام القائم و کرّ المکرّون ، فقال أهل خلافکم : قد ظهرت دولتکم یا معشر الشیعة و هذا من کذبکم تقولون : رجع فلان و فلان ؛ لا و الله لا یبعث الله من یموت ؛ ألا تری انهم قالوا : « و اقسموا بالله جهد ایمانهم » کانت المشرکون أشدّ تعظیماً باللات و العزی من أن یقسموا بغیرها فقال الله تعالی : « بلی وعداً علیه حقاً » .

السابع عشر بعد المائة ما رواه ایضاً فیه عن ابی بصیر قال : سألت أباجعفر علیه السلام عن قول الله عزّ و جلّ : « انّ الله اشتری من المؤمنین أنفسهم و

برگردد تابچشد .

صدوشانزدهم : بازهم «عیاشی» از «سیرین» نقل میکند که گفت : خدمت حضرت صادق (ع) بودم . فرمود : مردم در بارهٔ این آیه چه میگویند : «بخدا قسم خوردند ، قسمهای مؤکد که هر کس بمیرد خدا زنده‌اش نمیکند ، نحل ، ۳۸» گفتم : میگویند مربوط بانکار قیامت وحشرونشر است ، فرمود : بخدا ! دروغ میگویند ، مربوط برجعت است که چون حضرت قائم (ع) قیام کند وعده‌ای برگردند ، سنیان گویند : دولت شما شیعیان ظاهر شد ، واین هم ازدروغ شماست که میگوئید فلان و فلان زنده شدند ، و قسم میخورند که هر کس بمیرد خدا زنده‌اش نمیکند ، مگر نمی بینی که میفرماید : «بخدا ، قسم خوردند . . . » مشرکین منکر قیامت به «لات و عزی» قسم میخورند ، وبرای آنها بیش ازخدا احترام قائل‌اند ، خداوند هم در رد همان مخالفین شما میفرماید : «چرا ، وعده‌ای است برخدا ثابت» .

صدوهفدهم : ازابوبصیر نقل میکند که گفت : تفسیر این آیه را ازحضرت صادق (ع) پرسیدم : «خدا ازمؤمنان جان ومالشان راخرید (درمقابل اینکه) بهشت ازآنهااست

أموالهم بان لهم الجنة يقاتلون في سبيل الله فيقتلون و يقتلون » الى آخر الآية فقال: ذلك في الميثاق ، ثم قرءت « التائبون العابدون» فقال : لا تقرء ذلك ولكن اقرءِ « التائبين العابدين » الى آخر الآية ثم قال : اذا رأيت هؤلاءِ فهم الذين اشترى منهم أنفسهم و أموالهم يعنى في الرجعة ، ثم قال أبو جعفر عليه السلام : ما من مؤمن الا وله ميتة وقتلة ، من مات يبعث حتى يقتل ، و من قتل يبعث حتي يموت.

الثامن عشر بعد المائة ما رواه أيضاً فيه عن رفاعة بن موسى قال : قال أبوعبدالله عليه السلام : اول من يكرّ الى الدنيا الحسين بن علي وأصحابه ويزيد بن معوية و أصحابه ، فيقتلهم حذو القذة بالقذة ، ثم قرء أبو عبد الله عليه السلام « ثم رددنا لكم الكرّة عليهم و أمددناكم بأموال وبنين و جعلناكم أكثر نفيراً » .

التاسع عشر بعد المائة مارواه الشيخ ابو الفتح الكراجكى في كتاب كنز الفوائد على مانقل عنه قال : روى الحسن بن أبى الحسن الديلمى باسناده الى محمّد

درراه خدا جنگ ميكنند ، ميكشند و كشته ميشوند ، سورهٔ توبه ، آيه ١١١» فرمود : اين معامله درعالم ذربوده ، سپس آيهٔ بعدراخواندم : «التائبون العابدون . . .» (يعنى مؤمنان عبارت اند ازتوبه كنان ؛ و عبادتكاران. . .) فرمود : چنين بخوان : «التائبين العابدين . . . » آنگاه فرمود : هر گاه اين توبه كنندگان و عبادتكاران و و را ديدى بدان هم آنهايند كه خدا جان ومالشان راخريده - يعنى دررجعت - هيچ مؤمنى نيست جز اينكه مردنى دارد ، و كشته شدنى ، هر كه بميرد زنده شودتا كشته گردد ، وهر كه كشته شود ، زنده گردد تابميرد .

صدوهيجدهم : از «رفاعة بن موسى» نقل ميكند كه حضرت صادق (ع) فرمود : اول كسى كه بدنيا برميگردد حسين واصحاب اويندويزيد ويارانش ،آنگاه بدون ذره‌اى كم و زياد ازآنان انتقام گيرد ، چنانكه درقرآن ميفرمايد : «سپس برضدآنها دولت بشما داديم ، و بمال و اولاد مددتان كرديم ، و عدد افرادتان را زيادتر كرديم ، بنى اسرائيل ، ٦» .

صدونوزدهم : شيخ ابوالفتح كراجكى در كتاب «كنزالفوائد» روايت ميكند

بن علی عن أبي عبد الله عليه السلام في قول الله عزّ وجلّ : « أفمن وعدناه وعداً حسناً فهو لاقيه » قال : الموعود علی بن أبيطالب ، و عده الله أن ينتقم له من أعدائه في الدنيا ، و وعده الجنة له ولاوليائه في الاخرة .

العشرون بعد المائة ما رواه الكشي في كتاب الرجال عن محمد بن الحسن بن بندار القمي من كتابه بخطه عن الحسن بن أحمد المالكي عن جعفر بن فضيل عن محمد بن الفرات عن الاصبغ انه سمع أمير المؤمنين عليه السلام يقول علی المنبر : أنا سيدالشيب وفي سنة من ايوب ؛ و الله ليجمعن الله لي شملي كما جمعه لايوب .

أقول : قد تقدم ان الله أحيي لايوب من مات من أهله ، و رواه العياشي في تفسيره علی ما نقل عنه عن مسعدة بن صدقة عن الصادق عليه السلام .

الحادي و العشرون بعد المائة ما رواه الكليني في الروضة عن الحسين بن محمد و محمد بن يحيى عن محمد بن سالم بن ابي سلمة عن الحسن بن شاذان الواسطي قال : كتبت الي أبي الحسن الرضا عليه السلام اشكو اليه جفاء أهل واسط

که حضرت صادق (ع) در تفسیر این آیه «آیا آنکس که وعدهٔ نیکش داده ایم و بآن خواهد رسید (مثل کسی است که ازمتاع زندگی این دنیا برخوردارش کرده ایم) ؟ قصص ٦١» فرمود : آنکس که وعدهٔ نیکش داده اند علی بن ابیطالب (ع) است که خدا وعده‌اش داده دردنیا ازدشمنانش انتقام گیرد ، و درآخرت خود و دوستانش را وارد بهشت کند .

صدو بیستم : «کشی» در کتاب «رجال» از «اصبغ» روایت میکند که گفت : امیرالمؤمنین (ع) بالای منبر فرمود : من بزرگ موسفیدانم ، ودرمن نمونه ای از ایوب است ، بخداقسم خدا پراکندگی مراجمع کند چنانکه ازایوب را جمع کرد .

مؤلف گوید : سابقاً گذشت که خداوند کسان ایوب را که مرده بودند زنده فرمود : این حدیث را «عیاشی» هم در تفسیر ازحضرت صادق (ع) نقل میکند .

صدو بیست و یکم : کلینی ازحسن بن شاذان روایت میکند که گفت : نامه‌ای بحضرت رضا (ع) نوشتم و ازستم اهل «واسط» وهجومشان برمن شکایت کردم ، زیرا جمعی از

و حملهم على وكانت عصابة من العثمانية تؤذيني، فوقع بخطه ان الله جل ذكره أخذ ميثاق اوليائنا على الصبر في دولة الباطل ، فاصبر لحكم ربك فلو قد قام سيد الخلق لقالوا : « يا ويلنا من بعثنا من مرقد نا هذا ما وعد الرحمن و صدق المرسلون » .

الثاني و العشرون بعد المائة ما رواه أصحابنا في المزار كالشهيد والمفيد وابن طاووس و غيرهم في زيارة القائم عليه السلام في السرداب : و وفقني يارب للقيام بطاعته والمثوى في خدمته ، فان توفيتني قبل ذلك فاجعلني ممن يكر في رجعته ويملك في دولته و يتمكن في ايامه .

الثالث و العشرون بعد المائة ماروواه ايضاً في زيارة اخرى له عليه السلام : وان أدركني الموت قبل ظهورك فأتوسل بك الى الله ان يصلي على محمد و آله ، و ان يجعل لي كرة في ظهورك ، ورجعة في ايامك، لا بلغ من طاعتك مرادي ؛ وأشفي من أعدائك فؤادي .

عثمانيها مرا آزار ميدادند ، حضرت بخط خويش مرقوم فرمود : خداوند از دوستان ما پيمان گرفته كه دردولت باطل صبر كنند ، نسبت بحكم پروردگارت صابر باش ، كه چون آقاى مردم قيام كند ستمگران گويند : «اى واى برما ، كه مارا ازخوابگاه خويش بر انگيخت ؟ اين همان است كه خداى رحمان وعده ميداد و پيمبران راست ميگفتند» .

صدو بيست و دوم : جمعى ازعلماى ما ـ مثل شهيد ، مفيد ، ابن طاووس وغيره در زيارت حضرت قائم (ع) درسرداب مطهر نقل ميكنند كه بگو : پروردگارا ! مرا توفيق ده كه بطاعت او قيام كنم ، ودرخدمت او ثابت باشم ، واگر پيش ازآنكه ظهور كند جانم را گرفتى مرا ازآنان قرارده كه در رجعت وى برميگردند ، و دردولتش حكومت ميكنند ودردورانش قدرت مى يابند .

صدو بيست و سوم : بازهم علما درزيارت ديگر آنجناب چنين مينويسند : اگر پيش ازظهورت مرگ گريبان مرا گرفت ترا بدرگاه خداشفيع ميكنم كه بر محمد وآلش درود فرستد وهنگام ظهورت مرا باز گرداند ودررجعتت زنده ام فرمايد تا از اطاعت تو مراد خويش بر گيرم ، وازدشمنانت سينه ام راشفادهم» .

الرابع والعشرون بعد المائة ماروووه ايضاً في زيارة اخرى له عليه السلام : اللهم أرنا وجه وليك الميمون في حيوتنا و بعد المنون ، اللهم اني ادين لك بالرجعة بين يدى صاحب هذه البقعة .

الخامس و العشرون بعد المائة ما رووه ايضاً في الزيارات عن الصادق عليه السلام انه قال : من دعا الله أربعين صباحاً بهذا العهد كان من انصار قائمنا ؛ فان مات قبله أخرجه الله من قبره وأعطاه بكل كلمة الف حسنة ، ثم ذكر الدعاء .

السادس و العشرون بعد المائة ما رواه الشيخ ابوالفتح الكراجكي في كنز الفوائد عن محمد بن العباس بن مروان و هو ثقة عن علي بن عبد الله بن أسد عن ابراهيم بن محمد عن أحمد بن معمر عن محمد بن الفضيل عن الكلبي عن أبي صالح عن ابن عباس في قوله تعالى : ان نشأ ننزل عليهم من السماء آية فظلت أعناقهم لها خاضعين » قال : هذه نزلت فينا وفي بني امية يكون لنا عليهم دولة ، فتذل أعناقهم لنا بعد صعوبة و هواناً بعد عز .

صد و بيست و چهارم : بازهم در زيارت ديگر آنجناب چنين نقل ميكنند: «خداوندا ! روى مبارك ولى خود را در اين دنيا و بعد از مرگ بما بنما ، خداوندا ! من در برابر صاحب اين بارگاه اقرار ميكنم كه رجعت جزء عقايد دينى من است .

صد و بيست و پنجم : بازهم روايت ميكنند كه حضرت صادق (ع) فرمود: هر كه چهل صبحگاه عهد خويش با امام زمان تازه كند و عهدنامهٔ او را بخواند از ياوران آنجناب باشد ، و اگر پيش از خروج او بميرد خداوند از قبر بيرونش آورد ، و در مقابل هر كلمه‌اى هزار حسنه بوى عطا كند ، و عهدنامه در كتب زيارات ثبت است .

صد و بيست و ششم : شيخ ابوالفتح كراجكى در كتاب « كنز الفوائد » نقل ميكند كه ابن عباس در تفسير اين آيه : اگر بخواهيم نشانه‌اى از آسمان بر آنها بفرستيم كه گردنهايشان در برابرش رام و خاضع شود ، شعرا ، ٤ » گفت : اين آيه دربارهٔ ما و بنى اميه است ، كه ما بر آنان حكومت و دولتى يابيم كه پس از گردنكشى رام ماشوند ، و پس از عزت خوار گردند .

السابع و العشرون بعد المائة ماروا الحسن بن سليمان نقلا من كتاب المشيخة للحسن بن محبوب عن محمد بن سلام عن أبي جعفر عليه السلام قال : في قوله تعالى : «ربنا أمتنا اثنتين و أحييتنا اثنتين » قال : هو خاص لا قوام في الرجعة بعد الموت ويجرى في القيامة .

الثامن و العشرون بعد المائة ما رواه سعد بن عبد الله في رسالته في أنواع آيات القرآن برواية ابن قولويه علي ما نقل عنه قال : قال أبو جعفر عليه السلام : نزل جبرئيل عليه السلام بهذه الآية هكذا : « فان للظالمين آل محمد حقهم عذاباً دون ذلك» يعني عذاباً في الرجعة .

التاسع و العشرون بعد المائة ماروا العياشي في تفسيره على ما نقل عنه عن جابر عن أبي جعفر عليه السلام في قوله تعالى «الذين لا يؤمنون بالاخرة قلوبهم منكرة» يعني لا يؤمنون بالرجعة انها حق .

وعن أبي حمزة عن أبي عبد الله عليه السلام (أبي جعفر خ ل) مثله .

الثلاثون بعد المائة ما رواه الكراجكي في كنز الفوائد عن محمد بن العباس

صد و بيست و هفتم : حسن بن سليمان از محمد بن سلام نقل ميكند كه حضرت باقر (ع) در تفسير اين آيه . «پروردگارا ! مارا دوبار ميراندى ودو بار زنده كردى ، غافر ، ١١» فرمود : اين مخصوص عده ايست كه بعد از مرگ در رجعت زنده ميشوند و در قيامت هم « جريان » دارد (يعنى در باره رجعت نازل شده و با قيامت هم قابل تطبيق است) .

صد و بيست و هشتم : سعد بن عبدالله از حضرت باقر (ع) نقل ميكند كه فرمود : جبرئيل اين آيه را چنين نازل كرد: « آنها كه حق آل محمد را گرفتند عذابى غير از اين (يا نزديكتر ازاين) دارند» واين عذاب در رجعت است .

صد و بيست و نهم : «عياشى» در تفسير اين آيه : « آنها كه بآخرت ايمان ندارند دلهاشان بانكار خو گرفته ، نحل ، ٢٢» از جابر نقل ميكند كه حضرت باقر (ع) فرمود : يعنى آنها كه برجعت ايمان ندارند . از ابوحمزه هم نظير اين حديث را نقل ميكند .

صد و سى ام : « كراجكى» در كتاب كنز الفوائد از فضل بن عباس نقل ميكند كه

عن علي بن محمد عن أبي جميلة عن الحلبي وعن علي بن الحكم عن أبان بن عثمان عن الفضل بن عباس عن أبي عبد الله عليه السلام في قوله تعالى : «فدمدم عليهم ربهم بذنبهم فسوّاها» قال : في الرجعة «ولا يخاف عقبيها» قال : لا يخاف من مثلها اذا رجع

أقول : الظاهر ان المراد بربهم و هو أمير المؤمنين عليه السلام ليعود اليه ضمير يخاف ويناسب التفسير .

الحادي والثلاثون بعد المائة ما رواه الصدوق في معاني الاخبار عن أبيه عن سعد عن البرقي عن محمد بن علي عن سفيان عن فراش عن الشعبي قال : قال ابن الكوا لعلي يا امير المؤمنين أرأيت قولك : العجب كل العجب بين جمادى ورجب قال : ويحك يا أعور جمع اشتات ونشر أموات وحصد نبات ، وهنات بعد هنات ؛ مهلكات مبيرات لست انا ولا أنت هناك .

أقول : حمل الصدوق آخر الحديث على التقية . فقال : ان امير المؤمنين عليه السلام اتقى ابن الكوا في هذا الحديث لانه كان غير محتمل لاسرار آل محمد عليهم السلام «انتهى» ويمكن أن يكون اشارة الى رجعة بعض الشيعة و أعدائهم في زمن المهدى

حضرت صادق (ع) در تفسير اين آيه : «پروردگارشان بسزاى گناهانشان هلاكشان كرد و ديارشان را هموار كرد ، شمس ، ١٤» فرمود : اين در رجعت است ، و بعد كه ميفرمايد : (و از عاقبت آن بيم ندارد) يعنى چون برگردد از مثل آن باك ندارد .

صدوقي ويگم : صدوق در كتاب معانى الاخبار از «شعبى» نقل ميكند كه «ابن كوا» بعلى (ع) گفت : اينكه شما ميفرمائيد : «عجب ، همه عجب ميان ماه جمادى ورجب است» يعنى چه ؟ فرمود : واى بر تواى يك چشم ، گرد آمدن پراكنده ها ، وزنده شدن مردگان و درو گياهان ، ووقايع ناگفتنى ديگرى است كه هلاك ميكند و از بين ميبرد ، آنجا نه من هستم و نه تو .

مؤلف گويد : مرحوم صدوق آخر حديث را (كه ميفرمايد : نه من هستم و نه تو) حمل بر تقيه كرده ميفرمايد : چون «ابن كوا» تاب تحمل اسرار آل محمد را نداشت حضرت با تقيه صحبت كرده . ولى ممكن است تقيه نباشد و مراد اين باشد كه بعضى از شيعيان

عليه السلام ، وان ذلك يكون بين جمادى و رجب ؛ و اما رجعة أمير المؤمنين عليه السلام فهى متأخرة عن هذه الرجعة كما يأتى ، ولعلها لايكون بين جمادى ورجب ؛ فلاحاجة الى التأويل بالحمل على التقية ، وقدتقدم مايدل على مضمون الباب ويأتي مايدل عليه ، فان أحاديث هذه الابواب كلها متعاضدة فى الدلالة ، وقد عرفت وجه افراد هذا الباب عما بعده والله الموفق .

الباب العاشر

فى ذكر جملة من الاخبار المعتمدة الواردة فى الاخبار بالرجعة لجماعة من الانبياء والائمة عليهم السلام

الحديث الاول مما يدل على ذلك ما رواه الشيخ الجليل رئيس المحدثين أبوجعفر محمد بن علي بن بابويه فى كتاب من لايحضره الفقيه فى باب المتعة بطريق القطع والجزم من غير حوالة على سند حيث قال : قال الصادق عليه السلام : ليس منا من لم يؤمن بكرتنا ويستحل متعتنا .

اقول : هذا الضمير الموضوع للمتكلم و معه غيره دال بطريق الحقيقة

وبعضى ازدشمنان اهلبيت عليهم السلام ميان ماه جمادى ورجب محشور شوند ، و رجعت امير المؤمنين (ع) بعدازآن باشد ، وبين اين دو ماه نباشد .

اين باب پايان يافت ، حديثهاى بابهاى گذشته وآينده هم احاديث اين باب راتأييد ميكند ، زيراهمهٔ اين ابواب بيكديگر مربوط است ، وسبب جداكردن اين باب از بابهاى بعد قبلا گفته شد .

باب دهم

درقسمتى ازاخبار معتبر راجع برجعت جمعى ازانبياء وائمه عليهم السلام

حديث اول : شيخ صدوق در كتاب «من لايحضر» درباب «متعه» بطور قطع و جزم بدون اعتماد بسند ميفرمايد : حضرت صادق (ع) فرمود : هر كه برجعت ما ايمان نداشته باشد ومتعهٔ ما (يعنى صيغه كردن زنان) رامعتقد نباشد ازمانيست .

مؤلف گويد : اينكه ميفرمايد : «رجعت ما» علامت اين است كه حضرت صادق

علی دخول الصادق عليه السلام فی الرجعة ؛ و معه جماعة من أهل العصمة علیهم السلام أو الجمیع ، ولاخلاف فی وجوب الحمل علی الحقیقة مع عدم القرینة .

الثانی ما رواه الشیخ الجلیل رئیس الطائفة أبوجعفر الطوسی فی المصباح الکبیر فی أعمال یوم الجمعة عن الصادق جعفر بن محمد عليه السلام انه قال : من أراد أن یزور قبر رسول الله صلی الله علیه وآله وأمیر المؤمنین وفاطمة والحسن والحسین وقبور الحجج علیهم السلام وهو فی بلده فلیغتسل یوم الجمعة الی ان قال : ولیقل : السلام علیك أیها النبی ورحمة الله و برکاته السلام علیك ایها النبی المرسل و الوصی المرتضی والسیدة الکبری و السیدة الزهراء و السبطان المنتجبان و الاولاد والاعلام ؛ والامناء المستحزنون جئت انقطاعاً الیکم والی آبائکم وولدکم الخلف علی برکة الحق فقلبی لکم سلم و نصرتی لکم معدة حتی یحکم الله بدینه ، فمعکم معکم لا مع عدوکم ، انی من القائلین بفضلکم مقرّ برجعتکم لا أنکر لله قدرة ، ولا ازعم الا ماشاء الله «الحدیث» .

الثالث ماروا ه الشیخ ایضاً فی المصباح فی أعمال رجب قال : زیارة رواها

باجمعی ازائمه علیهم السلام یا همهٔ آنان دررجعت برمیگردند ، وتا قرینه‌ای برخلاف نباشد ظاهرحدیث را نباید تأویل کرد .

دوم : شیخ طوسی در کتاب مصباح در اعمال روزجمعه از حضرت صادق (ع) نقل میکند که فرمود : هر که بخواهد ازراه دور پیغمبر (ص) یا امیرالمؤمنین یاحضرت فاطمه یایکی ازائمه علیهم السلام را زیارت کند غسل کند . . . . وبگوید : درود ، و رحمت و برکتهای خدا برتو ای پیغمبر مرسل ، وای وصی پسندیده ، وای بانوی بزرگوار ، وای دونوباوهٔ برگزیدهٔ پیغمبر ، وای فرزندان رسول ، وراهنمایان امت ، وامینان وحی خدا ازهمه بریدم وبسوی شما وپدران ، وفرزند جانشینتان شتافتم ، دلم دراختیار شما است . ونیرویم درکمکتان آماده است ، تاوقتی که خدادینش راتحکیم فرماید ، باشمایم باشما ، نه بادشمنان شما ، بفضلتان عقیده‌مندم وبرجعتتان اقراردارم ، قدرت خدارا منکر نیستم ، وجزخواست خدارأیی ندارم «تا آخرحدیث» .

سوم : بازهم شیخ طوسی درکتاب مصباح دراعمال ماه رجب ازحسین بن روح نقل

ابن‌عياش قال : حدثني خير بن عبدالله عن مولاه يعني أبا القاسم الحسين بن روح قال : زرأى المشاهد كنت بحضرتها في رجب تقول : الحمدلله الذي اشهدنا مشاهد أوليائه في رجب ، و أوجب علينا من حقهم ماقد وجب ، وصلى الله علي محمد المنتجب ، وعلى أوصيائه الحجب الى أن قال : والسلام عليكم ورحمة الله وبركاته حتى العود الى حضرتكم والفوز في كرتكم والحشر من زمرتكم .

الرابع ماورواه رئيس المحدثين ابو جعفر ابن بابويه في الفقيه وعيون الاخبار ورئيس الطائفة ابو جعفر الطوسي في التهذيب بأسانيدهما الصحيحة عن محمد بن اسمعيل بن البرمكي عن موسى بن عبدالله النخعي عن الامام علي بن محمد عليهما السلام في الزيارة الجامعة يقول : فيها اشهدالله و اشهدكم اني مؤمن بكم و بما آمنتم به كافر بعدوكم و بما كفرتم به الى أن قال : معترف بكم مؤمن بايابكم مصدق برجعتكم منتظر لامركم مرتقب لدولتكم «ثم قال» : و نصرتي لكم معدة حتى يحيي الله دينه بكم ويرد كم في ايامه ويظهر كم لعدله ويمكنكم في أرضه «ثم قال» :

میکند که فرمود : ماه رجب درهر زیارتگاهی که هستی بگو : شکر خدایرا که ماه رجب مارا درزیارتگاه دوستانش حاضر کرد ، وحق آنها برما ثابت ولازم فرمود ، درود بر پیغمبر برگزیده‌اش محمد(ص) و اوصیایش که مبین شرع اند . . . . وسلام ورحمت و برکتهای خدابرشما باد ، تا وقتی که دوباره حضورتان شرفیاب شوم . و در رجعتتان رستگار گردم ؛ ودرزمره وحزب شمامحشورشوم .

چهارم : شیخ صدوق در کتاب «فقیه» و «عیون» و شیخ طوسی در «تهذیب» بسندهای صحیح از موسی بن عبدالله نخعی نقل میکنند که حضرت هادی (ع) درزیارت جامعه فرمود : خداوشما راشاهد میگیرم که من بشما وهرچه شماعقیده دارید ، معتقدم ، بدشمنان شما وهر چه شما عقیده ندارید بی عقیده‌ام . . . . بمقاماتتان اقرار دارم برجعتتان ایمان دارم ، بازگشتتان راتصدیق میکنم ، در انتظارسلطنت و دولتتان بسر میبرم ، نیرویم آمادهٔ یاری شمااست ، تاوقتی که خدادینش رابدست شما زنده کند ، و درروزهای موعود خویش شمارا برگرداند ، وبرای گستردن بساط عدلش شمارا ظاهر

فثبتنی الله أبداً ما بقیت علی موالاتکم وجعلنی ممن یقتص آثارکم ویسلك سبیلکم و یهتدی بهدیکم و یحشر فی زمرتکم و یکرّ فی رجعتکم و یملك فی دولتکم و یشرّف فی عافیتکم ویمکن فی ایامکم وتقرّ عینه غداً برؤیتکم.

اقول: قدعرفت ان الحمل علی الحقیقة واجب متعین فی امثال هذه الالفاظ اجماعاً مع عدم القرینة کماهنا.

الخامس: ما رواه الشیخ و ابن بابویه ایضاً بالسند السابق بعد الزیارة الجامعه فی زیارة الوداع قال: اذا أردت الانصراف فقل: السلام علیکم سلام مودع الی أن قال: السلام علیکم حشرنی الله فی زمرتکم و أوردنی حوضکم و جعلنی من حزبکم وأرضاکم عنی و مکننی فی دولتکم واحیانی فی رجعتکم و ملکنی فی ایامکم.

السادس: ماروا ابن بابویه ایضاً فی کتاب عیون الاخبار فی باب ماجاء عن الرضا علیه السلام فی وجه دلائل الائمة و الرّد علی الغلاة و المفوّضة قال: حدثنا تمیم بن عبد الله بن تمیم القرشی قال: حدثنی أبی قال: حدثنی احمدبن علی الانصاری

... کند، ودرزمین قدرتتان دهد . . . . خداهمیشه مرا بدوستی شما ثابت دارد، و ازآنها قرار دهد که از شما پیروی میکنند در راهتان میروند، بنور هدایتتان رهبری میشوند، در زمره تان محشور میشوند دررجعتتان بازمیگردند، دردولتتان حکومت میکنند، در زمان راحت وعافیتتان شرف می یابند، در روزگارتان قدرتمند میشوند، و فردا چشمشان بجمالتان روشن میشود.

مؤلف گوید: قبلاتذکردادیم که باتفاق همهٔ علما تاقرینه و شاهدی درکارنباشد این مطالب رانباید تأویل کرد وبمعنای مجازی حمل کرد.

پنجم: بازشیخ طوسی، و صدوق پس از زیارت «جامعه» در زیارت وداع چنین نقل میکنند: سلام برشما، سلام وداع . . . . سلام برشما، خدامرا درزمرهٔ شمامحشور وبرسرحوضتان وارد کند، وازحزب شما قراردهد، وشمارا ازمن خشنود فرماید، و در دولتتان قدرتم دهد، ودررجعتتان زنده ام کند، ودرروزگارتان حکومتم دهد.

ششم: شیخ صدوق درکتاب عیون ازحسن بن جهم ـ درحدیثی طولانی ـ نقل میکند

عن الحسن بن الجهم فی حدیث طویل ان المأمون قال لابی الحسن الرضا عليه السلام : ماتقول فی الرجعة ؟ فقال الرضا عليه السلام : انها لحق قد كانت فی الامم السالفة وقد نطق بها القرآن ، و قد قال رسول الله صلى الله عليه وآله : يكون فی هذه الامة كل ما كان في الامم السالفة حذو النعل بالنعل و القذة بالقذة . وقد قال عليه السلام : اذا خرج المهدی من ولدی نزل عيسى بن مريم فصلى خلفه .

وقال عليه السلام : ان الاسلام بدأ غريباً و سيعود غريباً فطوبى للغرباء ، قيل : يارسول الله ثم يكون ماذا ؟ قال : ثم يرجع الحق الي أهله ، فقال المأمون : فما تقول فی القائلين بالتناسخ ؟ فقال : من قال بالتناسخ فهو كافر مكذّب بالجنة « الحديث» .

اقول : رجعة عيسى عليه السلام قد صرح بها فی هذا الحديث وغيره ، بل تواترت وفي القرآن مايدل على وفاته كقوله : «و كنت عليهم شهيداً مادمت فيهم فلما توفيتنی كنت انت الرقيب عليهم» ، وقوله تعالى: «انی متوفيك ورافعك الی» وغير ذلك والاحاديث

که مأمون بحضرت رضا (ع) عرض کرد : دربارهٔ رجعت چه میفرمائید ؟ فرمود : حق است ؛ در امتهای سابق هم بوده ، قرآن هم بیان میکند ، پیغمبر (ص) هم فرمود : هرچه درامتهای گذشته بودبدون کم وزیاد دراین امت هم خواهدبود ، و نیزفرمود : وقتی که مهدی اولاد من خروج کند عیسی بن مریم پشت سرش نماز گزارد ، وبازفرمود : اسلام اول غریب بودو آخرهم غریب شود ، خوشا بحال غریبان ، پرسیدند : یارسول الله ! بعداز آن چه میشود ؟ فرمود : حق باهلش برمیگردد ، مأمون گفت : دربارهٔ قائلین به «تناسخ» (یعنی حلول روح بعدازمرگ دربدن دنیائی دیگر) چه میفرمائید ؟ فرمودهر که بتناسخ معتقد باشد کافراست ، وبهشت رادروغ پنداشته ، «تاآخرحدیث» .

مؤلف گوید : دراین حدیث وغیره بلکه در حدیثهای متواتر تصریح شده به عیسی بزمین برمیگردد ، ازقرآن هم استفاده میشود که وفات کرده ، زیرا اززبان اونقل میکند که درقیامت عرض میکند : «من تا مادامی که میان آنها بودم گواهشان بودم وچون مرا برگرفتی (وبتفسیرمؤلف ، چون مرا میراندی) توخود نگهبانشان بودی ، مائده ، ۱۱۷» ونیزبعیسی خطاب میکند : «من ترابرمیگیرم (وبتفسیرمؤلف میمیرانم) و بجانب

فيه كثيرة ، وان كان بعض العامة ينكر وفاته فليس بمعتبر ، و ماذاك الا لافراطهم في انكار الرجعة ، وقوله : ثم يرجع الحق الى أهله يدل على رجعة الائمة عليهم السلام مضافاً الى التصريحات الكثيرة ، ولو كان المراد خروج المهدى عليه السلام وحده لما كان من قسم الرجعة لما عرفت من معناها ، وصرّح به صاحب الصحاح و القاموس و غيرهما ؛ وقد عرفت ايضاً ان الطبرسي ذكر ان ذلك تأويل صدر من بعضهم ثم حكم بانه مخالف لاجماع الامامية ، والتصريحات المنافية لهذا التأويل البعيد أكثر من أن تحصى، ثم ان الحكم بعدها ببطلان التناسخ يدل على عود الروح في الرجعة الى بدنها الحقيقي لاالى بدن آخر ، والالكان تناسخاً قطعاً .

السابع مارواه ابن بابويه في عيون الاخبار في باب «ماحدّث به هرثمة بن أعين من وفات الرضا عليه السلام » عن تميم بن عبدالله القرشي عن أبيه عن محمد بن مثنى عن محمد بن خلف الطاطري عن هرثمة بن أعين عن الرضا عليه السلام في حديث طويل قال : ان المأمون سيقول لك وأنت تغسلني أليس زعمتم ان الامام لايغسله الا امام فأجبه وقل له : ان الامام

خود بالا ميبرم» وهمچنين آيات ديگر ، احاديثهم دراين باره بسيار است ، اگرچه بعضي از سنيان منكر وفات اويند ولي قول آنها معتبر نيست ، و اين از جهت تند روى در انكار رجعت است ، مرگ اورا انكار ميكنند كه رجعت ثابت نشود ، و اينكه ميفرمايد سپس حق باهلش برميگردد دليل رجعت ائمه عليهم السلام است . و اگر مراد خروج حضرت مهدى (ع) باشد ازاقسام رجعت حساب نميشود زيرا قبلا گفتيم كه معنى رجعت ـ چنانكه از كتاب «صحاح» و «قاموس» وديگران هم استفاده ميشود زنده شدن پس از مرگ است ، و نيز گفتم كه مرحوم «طبرسى» ميفرمايد بعضى اين تأويل را گفته اند اما بر خلاف اجماع اماميه است ، و تصريحهاى بيشمار روايات هم آنرادد ميكند

واما اينكه ميفرمايد ، «تناسخ» باطل است ، دليل بر اين است كه دررجعت روح ببدن اصلى برميگردد نه ببدن ديگر ، وگرنه قطعاً تناسخ خواهد بود .

هفتم : شيخ صدوق در كتاب «عيون» ـ درحديثى طولانى ـ از هرثمة بن اعين نقل ميكند كه حضرت رضا (ع) فرمود : وقتى كه تومشغول غسل دادن منى مأمون بتو خواهد گفت : مگر شما معتقد نيستيد كه امام را غير ازامام غسل نميدهد ؟ بگو : البته

لايجب أن يغسله الامام ، فان تعدى متعدفغسل الامام لم تبطل امامته ولا امامة الذى بعده ، ولو ترك الرضا بالمدينة لم يغسله الا ابنه ظاهراً مكشوفاً ، ولا يغسله الان الا هو من حيث يخسى .

اقول: هذا المعنى قد ورد فى الاحاديث كثيراً و هو يؤيد الاحاديث الكثيرة الواردة في الاخبار برجعة الحسين ليغسل المهدى عليه السلام .

الثامن ما رواه الكلينى في باب زيارة الحسين عليه السلام عن عدة من أصحابنا عن أحمد بن محمد عن الحسين بن سعيد عن فضالة بن ايوب عن نعيم بن الوليد عن يوسف الكناسى عن أبى عبد الله عليه السلام قال : اذا أتيت قبر الحسين عليه السلام ثم ذكر الزيارة بطولها تقول فيها: اشهد كم انى بكم مؤمن وبايابكم موقن« الى أن قال» : والعن قتلة الحسين عليه السلام اللهم اجعلنا ممن ينصره وينتصر به وتمن عليه بنصرك لدينك في الدنيا والاخرة .

ورواه أبو القاسم جعفر بن محمد بن قولويه في المزار بالسند الذى يأتى ذكره عقيب هذا الحديث ان شاء الله .

امام را باید امام غسل بدهد اما اگر ستمگری تجاوز کرد و اورا غسل داد امامت او و امامت آن امام بعدی باطل نمیشود ، اگر حضرت رضا در مدینه بود پسرش آشکارا غسلش میداد اکنون هم بطور مخفی او غسل میدهد .

مؤلف گوید : اینموضوع (که امام را باید امام غسل دهد) در روایات بسیاری وارد شده ، و این مؤید اخبار بسیاری است که میفرماید امام حسین (ع) حضرت مهدی را غسل میدهد .

هشتم : کلینی درباب «زیارت امام حسین» از یوسف کناسی نقل میکند که حضرت صادق (ع) فرمود : وقتی برسر قبر حسین (ع) رفتی بگو . . . . . شهادت میدهم که من بشما ایمان دارم ، و برجعتتان یقین دارم . . . خداوندا ! قاتلان حسین (ع) را لعنت کن ما را از آنان قرار ده که اورا یاری میکنند و از آنها کمك میگیرد ، و بر آنان منت مینهی دنیا و آخرت در صف یاوران دین تو هستند .

این حدیث را «ابن قولویه» هم در کتاب «مزار» روایت میکند .

التاسع : ما رواه الكليني ايضاً في الباب المذكور بالسند السابق يقول فيه أبو عبد الله عليه السلام : اذا أردت أن تودعه فقل السلام عليك ورحمة الله وبركاته استودعك الله الي أن قال : اللهم لاتجعله آخر العهد منا ومنه اللهم ابعثه مقاماً محموداً تنصر به دينك وتقتل به عدوك و تبير به من نصب حرباً لآل محمد فانك وعدت ذلك وأنت لاتخلف الميعاد والسلام عليكم ورحمة الله وبركاته ،اشهد انكم نجباء شهداء جاهدتم في الله وقتلتم على منهاج رسول الله صلى الله عليه وآله .

ورواه الشيخ الثقة الجليل ابو القاسم جعفر بن محمد بن قولويه في كتاب المزار المسمى بكامل الزيارة عن أبيه ، ومحمد بن الحسن بن الوليد عن الحسين بن الحسن ابن ابان عن الحسين بن سعيد مثله .

وأورد هذا الحديث في الباب الثامن والثمانين في وداع قبر الحسين عليه السلام و أورد الحديث الذي قبله في الباب الذي قبله بهذا السند .

العاشر : ما رواه الكليني ايضاً في باب «ان الائمة لم يفعلوا شيئاً ولا يفعلون الا بأمر من الله» عن علي بن ابراهيم عن أبيه عن عبد الله بن عبد الرحمن الاصم عن أبي عبد الله البزاز عن حريز عن أبي عبد الله عليه السلام في حديث قال : ان لكل واحد

نهم : بازهم كلينى روايت ميكند كه حضرت صادق (ع) فرمود : وقتيكه خواستى با حسين (ع) وداع كنى ؛ بگو : السلام عليك ورحمة الله وبركاته . . . خداوندا ! اين زيارت را آخرين زيارت من قرارمده ، خداوندا ! آنجناب را در مقام شايسته اى بگمار كه بدست او دينت را يارى كنى ، دشمنانت را بكشى ، و هر كس با آل محمد جنك كند نابودش فرمائى ، كه تو خود چنين وعده داده اى و البته خلف وعده نميفرمائى و السلام عليكم و رحمة الله وبركاته ، شهادت ميدهم كه شماها بزرگواران و گواهان مردميد ؛ در راه خدا جهاد كرديد . وبروش و سنت پيغمبر (ص) كشته شديد .

اين حديث را هم «ابن قولويه» در كتاب «مزار» در دوجا بهمين نحو روايت ميكند

دهم : بازهم كلينى درباب «اينكه ائمه جز بامر خدا كار نميكنند» از «حريز» نقل ميكند كه حضرت صادق (ع) درحديثى فرمود : ما هر كدام دفترى داريم كه وظائف

منا صحيفة فيها ما يحتاج اليه أن يعمل به في مدته ، فاذا انقضى ما فيها مما أمر به عرف ان أجله قد حضر ، فـأ تاه النبى صلى الله عليه و آله ينعى اليه نفسه و أخبره بمـاله عند الله ، و ان الحسين عليه السلام قرء صحيفته التى اعطيها وفسّرله ما يأتى و بقى اشياء لم تقض ، فخرج للقتال و كانت تلك الا شياء التى بقيت ؛ ان الملائكة سألت الله في نصرته فاذن لها فمكثت تستعدّ للقتال وتتأهّب لذلك حتى قتل ، فنزلت و قدانقطعت مدّته و قتل عليه السلام ؛ فقالت الملائكة : ياربنا اذنت لنا فى الا نحدا روأذنت لنا في نصره و قدقبضته ؟ فأوحى الله اليهم ان الزموا قبره حتي تروه و قد خرج فانصروه ، و ابكوا عليه و علي ما فاتكم من نصرته ، فانكم قد خصصتم بنصرته وبالبكاء عليه ، فبكت الملائكة حزناً على مافاتهم من نصرته ، فاذا خرج يكونون من أنصاره .

و رواه الثقة الجليل أبوالقاسم جعفر بن محمّد بن قولويه في الباب السابع و العشرين من كتاب المزار قال : حدثنى محمّد بن عبدالله بن جعفر الحميرى

دوران حياتمان درآن ثبت است ، وقتيكه آن دفتر بآخر رسيد مى‌فهميم مرگمان فرا رسيده آنگاه پيغمبر (ص) ميآيد خبروفاتمان را بماميدهد واجر وثوابى‌را كه‌نزد خدا داريم بيان‌ميكند ، چنانكه حضرت امام‌حسين (ع) دفتر خودرا كه خواند ديد قسمتى از وظائف انجام شده و قسمتى مانده از اين روبجانب كربلا حركت كرد ، و از جمله چيزهائيكه باقيمانده بود اين‌بود كه : ملائكه ازخداخواستند اجازه‌دهداورانصرت كنند اجازه داد ، همان دم كه آماده جنك مى شدند آنجناب شهيدشد ، وقتى بزمين رسيدند كه‌كار وى تمام شده بود ، عرض كردند : پروردگارا ! اجازه دادى مابزمين آمديم ، اجازه يارى هم دادى اما پيش از آنكه ما برسيم جان مقدسش را گرفتى ، وحى شد : ملازم قبرش باشيد تا وقتيكه خروج ميكند ياريش كنيد ، اكنون براى فيضى كه از دستتان رفت وبراى مصائب او بگريد كه شما مخصوص نصرت وگريهٔ براى اوهستيد ، فرشتگان از حسرت خويش گريستند ، و هنگامى كه آنجناب خروج كند ازياوران وى خواهند بود .

اين‌حديث راهم «ابن‌قولويه» درباب ٢٧ كتاب «مزار» از «حريز» بهمين‌نحو

عن أبيه عن علي بن محمد بن سالم عن محمد بن خالد عن عبدالله بن حماد البصري عن عبد الله بن عبد الرحمن قال : حدثنا أبو عبيدة البزاز عن حريز قال : قلت لابي عبدالله عليه السلام وذكر مثله .

الحادي عشر ماروا الكليني ايضاً في اواسط الروضة عن عدة من أصحابنا عن سهل بن زياد عن محمد بن الحسن بن شمون عن عبدالله بن عبد الرحمن عن عبدالله بن القاسم البطلي عن أبي عبدالله عليه السلام في قوله تعالى : «وقضينا الى بني اسرائيل في الكتاب لتفسدن في الارض مرتين» قال : قتل علي بن أبي طالب و طعن الحسن «ولتعلن علواً كبيراً» قال : قتل الحسين عليه السلام «فاذا جاء وعد اولاهما» فاذا جاء نصر الحسين «بعثنا عليكم عباداً لنا أولي بأس شديد فجاسوا خلال الديار» يبعثهم الله قبل خروج القائم فلا يدعون وتراً لآل محمد الا قتلوه «وكان وعداً مفعولا» خروج القائم «ثم رددنا لكم الكرة عليهم» خروج الحسين عليه السلام في سبعين من اصحابه عليهم البيض الذهب ؛ لكل بيضة وجهان المؤدون الى الناس ، ان هذا الحسين قد خرج حتى لا

نقل ميكند .

يازدهم : ازعبدالله بن قاسم نقل ميكند كه حضرت صادق (ع) در تأويل اين آيه : «در آن كتاب به بني اسرائيل اعلام كرديم كه شما دونوبت در زمين فساد ميكنيد ، سورهٔ بني اسرائيل ، ٤ ـ » فرمود : اين دو فساد : قتل علي بن ابيطالب (ع) و خنجر زدن بحضرت امام حسن (ع) است (يعني تأويل آيه دراين امت وتطبيقش با مسلمانان منافق چنين ميشود) « ـ و سر كشي ميكنيد ، سر كشي بزرگي ـ اين قتل حسين (ع) است ـ هنگامي كه نوبت اولي رسيد ـ يعني نوبت نصرت حسين (ع) شد ـ جمعي ازبندگان با صلابت خويش را برشما گماشتيم تا در داخل ديارتان كشتار كردند ـ اينان را خدا پيش ازخروج حضرت قائم (ع) ميفرستد تاهر كس را كه خوني از آل محمد بگردنش باشد بكشند ـ واين يعني خروج حضرت قائم (ع) ـ وعده‌اي انجام شدني بود ، سپس برضد آنان دولت بشما داديم ـ اين خروج حضرت حسين (ع) است باهفتاد نفر ياورش كه خودهاي دوروي طلا برسر دارند ، وبمردم اعلام ميكنند كه اين حسين است خارج شده

يشك فيه المؤمنون، وانه ليس بدجال ولا شيطان، والحجة القائم بين أظهرهم فاذا استقرت المعرفة في قلوب المؤمنين انه الحسين عليه السلام جاء الحجة الموت، فيكون الذى يغسله ويكفنه ويحنطه و يلحده في حفرته الحسين بن على عليه السلام، ولا يلي الوصى الاوصي .

ورواه ابن قولويه في المزار في الباب الثامن عشر فيما نزلت من القرآن في قتل الحسين عليه السلام، وانتقام الله له ولو بعد حين . قال : حدثنى محمد بن جعفر الرزاز عن محمد بن الحسين بن أبى الخطاب عن موسى بن سعد ان الحناط، عن عبدالله بن القاسم الحضرمى عن صالح بن سعد عن أبى عبدالله عليه السلام مثله الى قوله : « و كان وعدالله مفعولا » .

اقول : وانما ترك آخر الحديث لانه لا يدل على مضمون الباب، وهذه عادته كما قرّر في اول كتابه وفيما أورده كفاية هنا .

واعلم ان بعض الاصحاب المعاصرين استشكل هذا الحديث جداً و الذى ظهر لي في حلّ اشكاله وجوه :

احدها انه قد تقرر ان للقرآن ظاهراً وباطناً، وانه لا يعلم جميع معانيه الا الأئمة عليهم السلام، فلعلّ ماذكر معناه الباطنى وظاهره غير مراد .

تا برای مؤمنان شکی نماند که او دجال وشیطان نیست، امام زمان (ع) هم در میان آنها است، وقتی که مؤمنان اطمینان پیدا کردند حضرت حجت را مرگ درمی‌یابد وبدست آنحضرت غسل و کفن و حنوط و دفن میشود، امام را غیر از امام غسل نمیدهد .

این حدیث را «ابن‌قولویه» هم در کتاب «مزار» باب ۱۸ ـ در آیاتی که دربارهٔ قتل حسین (ع) وانتقام ازدشمنانش وارد شده ـ نقل میکند اما آخرحدیث را که بغرض او مربوط نیست بیان نمیکند .

یکی ازعلمای عصرما دراین حدیث اشکال کرده که آیه صریحاً دربیان حال بنی اسرائیل است وربطی بقضیهٔ کربلا یاسایر وقایع این امت ندارد اما ممکن است بچندوجه جواب داد ۱ ـ قرآن ظاهری دارد و باطنی، و باطنش را غیر از ائمه علیهم السلام

و ثانيها انه قد تقرّر ايضاً بالاحاديث الكثيرة ان بعض الايات أو أكثرها قداريد به معنيان فصاعداً ، بل سبعون معنى ، فلعل هذه الاية المراد منها ظاهرها ، والمعنى المروى ايضاً وغيرهما .

و ثالثها أن يكون لفظ بنى اسرائيل في الآية كناية عن هذه الامة لمشابهتهم لهم فى أكثر الاحوال أو كلها كما مرّ ، ويكون استعارة ، فلايكون المرادبها ظاهرها أصلا .

و رابعها أن يكون المراد بها ظاهرها ، وتكون فى حكم بنى اسرائيل و يكون للحديث الوارد فى تفسيرها المذكور هنا اشارة الى الاحاديث السابقة ، ان كل ماكان فى بنى اسرائيل يكون فى هذه الامة مثله حذو النعل بالنعل و القذة بالقذة ، فكانه قال : ظاهر الاية واضح ، و معناها الذى يفهم منها مراد ، و نظير هذا الامر فى هذه الامة ماذكرنا ، ثم أورد الوقايع المشابهة للوقايع السابقة فى بنى اسرائيل والله أعلم .

الثانى عشر ما رواه رئيس المحدثين أبو جعفر بن بابويه فى كتاب الخصال فى باب العشرة عن محمّد بن أحمد بن ابراهيم عن أبي عبدالله الوراق عن محمّد بن عبد الله بن الفرج عن علي بن بنان المقرى عن محمّد بن سابق عن زايدة عن الاعمش

كسى خبر ندارد . شايد اين معنى باطن آيه باشد وظاهرش مراد نباشد ٢ ـ بحديثهاى بسيارى ثابت شده كه قسمتى از آيات يا بيشتر آنها معانى زيادى تا هفتاد معنى دارد پس شايد ظاهر آيه مراد باشد ، آن هم كه درحديث است معناى باطنش باشد ٣ ـ ممكن است بنى اسرائيل درآيه كنايه ازهمين امت باشد زيرا در بسيارى از امور باهم شباهت دارند بنا براين اصلا ظاهرش مراد نيست ٤ ـ مراد همان امت موسى است اما چنانكه در حديثهاى سابق هم بيان شد هرچه دربنى اسرائيل بوده بدون كم وزياد دراين امت هم هست پس مراد ازآيه همين معناى ظاهرى است اما حديث ميفرمايد نظير آن دراين امت هم هست كه عبارت از قتل اميرالمؤمنين (ع) و و و باشد .

دوازدهم : شيخ صدوق در كتاب خصال از حذيفه بن اسيد نقل ميكند كه پيغمبر (ص)

عن فرات القزاز عن أبي الطفيل عامر بن واثلة عن حذيفة بن أسيد الغفاري عن رسول الله ﷺ قال : انكم لا ترون الساعة حتى تروا قبلها عشر آيات : طلوع الشمس من مغربها ، و الدجال ، و دابة الارض ، و خروج عيسى بن مريم ، وخروج يأجوج ومأجوج « الحديث » .

اقول : يأتي ان شاء الله ما يدل صريحاً على ان دابة الارض أمير المؤمنين عليه السلام وتقدم ما يدل على ذلك ايضاً .

الثالث عشر ما رواه رئيس الطائفة أبو جعفر الطوسي في المصباح الكبير في ذكر قنوت الوتر قال : ويستحب ان يزاد هذا الدعاء «الحمد لله شكراً لنعمائه » و ذكر شكاية طويلة من أحوال الغيبة والدعاء لصاحب الزمان بتعجيل الفرج والخروج الى أن قال : « اللهم وشرّف بما استقلّ به من القيام بأمرك لدي مواقف المسار مقامه وسرّ نبيك محمداً ﷺ برؤيته ومن تبعه على دعوته» ثم قال : « وردّ عنه من سهام المكاره ما يوجهه اهل الشنان اليه والى شركائه في أمره ومعاونيه على طاعة ربه» الدعاء .

الرابع عشر ما رواه الشيخ ايضاً في المصباح في ادعية الصباح والمساء في الدعاء

فرمود : تاده علامت ديده نشود قيامت نيايد : طلوع خورشيد از مغرب ، دجال ، جنبنده زمين ، خروج عيسى بن مريم ، وخروج «يأجوج ومأجوج» «تا آخر حديث» . احاديثى بعداً بيايد كه صريحاً ميفرمايد : مراد از جنبندهٔ زمين حضرت امير المؤمنين (ع) است قبلا هم اشاره شد .

سيزدهم : شيخ طوسى در كتاب «مصباح كبير» در قنوت نماز «وتر» در ضمن دعائى راجع بشكايت ازغيبت امام زمان (ع) ، ودعا براى فرج آنجناب چنين نقل ميكند خداوندا ! او را توفيق ده دينت را در سرتاسر دنيا نشر دهد ، وبانجام اين وظيفه كه تنها در عهدهٔ او است مقام او را شرافت ده ، وبديدن اوچشم پيغمبر (ص) و آنهارا كه از دعوتش پيروى ميكنند ، روشن فرما ، تيرهاى شوم دشمنان را از وجود آن بزرگوار و ياورانش بگردان «تا آخر دعا» .

چهاردهم : بازهم شيخ طوسى در «مصباح» در آخر دعاى معروف بدعاى «حريق»

الكامل المعروف بدعاء الحريق يقول في آخره : «اللهم صل على محمد و أهل بيته الطاهرين وعجل اللهم فرجهم وفرجي وفرج كل مؤمن مهموم من المؤمنين اللهم صل على محمد وآل محمد وارزقني نصرهم واشهدني ايامهم واجمع بيني وبينهم في الدنيا والاخرة ، واجعل عليهم منك واقية حتى لايخلص اليهم الابسبيل خير و على معهم وعلى شيعتهم ومحبيهم وأوليائهم» الدعاء . ورواه الكفعمي في مصباحه في الفصل الرابع عشر .

الخامس عشر ما رواه ايضاً في المصباح في الصلوات المرغب في فعلها يوم الجمعة في صلوة اخرى لفاطمة قال : روى ابراهيم بن عمر الصنعاني عن أبي عبد الله عليه السلام ثم ذكر كيفية الصلوة والدعاء بعدها الى أن قال : «واسئلك أن تصلي على محمد وآل محمد وأن تفرج عن محمد وآل محمد وتجعل فرجي مقروناً بفرجهم» الدعاء .

اقول : ومثل هذا كثير جداً في الادعية ، و الحمل على الحقيقة الذي هو واجب قطعاً مع عدم قرينة المجاز يدل على الرجعة ويؤيد التصريحات الكثيرة جداً

چنين نقل ميكند : خداوندا ! برمحمد و آل پاكش درود فرست ، و فرج آنها ، وما و هرمؤمن غمزده اى را نزديك فرما خداوندا ! برمحمد و آلش درود فرست ، مرا توفيق يارى آنان ده ، درروزگار دولتشان حاضرم كن ، دنيا و آخرت ميان من و آنها جدائى مينداز ، از جانب خودت نگهبانى براى آنان قرار داده كه جز براه خير دست كسى بدامنشان نرسد ، من وشيعيان ودوستانشان رانيز با آنها درحمايت خود حفظ فرما « تاآخر دعا» اين دعارا « كفعمى» هم در كتاب مصباح خود نقل ميكند .

پانزدهم : بازهم شيخ طوسى در «مصباح» در دعاى بعداز نماز حضرت فاطمه سلام الله عليها درروز جمعه از حضرت صادق (ع) چنين نقل ميكند . . و از تومسألت ميكنم كه برمحمد و آل محمد درود فرستى ، وغصه از دل آنان بزدائى ، وفرج مرا بفرج آنها قرين گردانى «تاآخر دعا» .

امثال اين مضمون دردعاها بسيار زياد است ، وتا قرينه اى در كار نباشد بايد معناى حقيقى آنرا رها نكرد (يعنى شخص دعا ميكند كه مرا ازياوران امام زمان قرار بده ، يا فرج مرا با فرج آنها قرين كن) واين دليل برجعت است .

السادس عشر ما رواه ايضاً فى المصباح فى دعاء كل يوم من شهر رمضان بعد ما ذكر الصلوة على النبى و الائمة عليهم السلام واحداً واحداً قال : اللهم صل على ذرية نبيك اللهم اخلف محمداً فى اهل بيته اللهم مكّن لهم في الارض اللهم اجعلنا من عددهم ومددهم و أنصارهم على الحق فى السر والعلانية اللهم اطلب بذحلهم و وترهم ودمائهم و كفّ عنا و عنهم وعن كل مؤمن و مؤمنة بأس كل طاغ وباغ الدّعاء .

اقول : لو ان ضمير مكّن لهم عائد الى الجميع فهو كآية الوعد باستخلافهم وتمكنيهم والحمل على الحقيقة كما عرفت دال على الرجعة مع عدة من القرائن كسؤال كفّ البأس عنهم وغير ذلك مع التصريحات الكثيرة التى لا يحصى

السابع عشر ما رواه الشيخ ايضا في المصباح فى اعمال ذى القعدة فى دعاء يوم الخامس و العشرين منه اللهم داحى الكعبة و فالق الحبة الى أن قال : و اشهدنى اوليائك عند خروج نفسى و حلول رمسى اللهم عجل فرج اولیائك

شانزدهم : باز در «مصباح» در دعای هر روز ماه رمضان پس از صلوات بر محمد (ص) و یك یك ائمه علیهم السلام چنین نقل میکند : خداوندا بر ذریهٔ پیغمبرت درود فرست خداوندا ! در میان اهلبیتش جانشین او باش ، آنها را در زمین قدرت ده ، مرا جزء افراد و یاوران آشکار و نهانشان قرارده ، کشتگانشان را تو خود خونخواهی کن شر ستمگر وسر کشی را ازما وآنها وهرزن ومرد باایمان دور فرما «تاآخر دعا» .

مؤلف گوید اینکه میگوید : آنها را در زمین قدرت ده ، ظاهرش اینستکه همهٔ آنهارا ، و این نظیر آیهٔ سورهٔ نوراست که میفرماید : (خدا بآنها که ایمان آوردند و عمل صالح کردند وعده داده) در زمین جانشینشان کند ، و قدرت و استقرارشان دهد و اگر تأویل نشود ظاهر در رجعت است چنانکه قرائن دیگر - از قبیل دعای دفع دشمن از آنها و غیره - هم شهادت میدهد ، علاوه بر تصریحهائی که در احادیث دیگر است .

هفدهم : در دعای روز بیست و پنجم ذی قعده چنین نقل میکند : ای خدائی که زمین کعبه را گستردی ، و دانه را شکافتی ، . . . . هنگام خروج جان ، ورفتن زیرخاك دوستانت را ببالین من برسان ، خداوندا ! فرج دوستانت را نزدیك کن ، آنچه بستم

واردد عليهم مظالمهم و اظهر بالحق قائمهم ثم قال : «اللهم صل عليه وعلى آبائه و اجعلنا من صحبه و ابعثنا في كرته حتى نكون في زمانه من اعوانه »

و رواه الكفعمي في مصباحه ، و كذا اكثر الادعية المذكورة هنا ودلالتها على المراد بملاحظة ضماير الجمع والحمل على الحقيقة و القرائن و التلويحات فهي مؤيدة للتصريحات .

الثامن عشر ما رواه ايضا في المصباح في زيارة الحسين عليه السلام يوم عرفة اشهد انك الامام البر التقي و ان الائمة من ولدك كلمة التقوى و اعلام الهدى «اشهد الله وملائكته و انبيائه و رسله اني بكم مؤمن وبايابكم موقن » الزيارة

اقول : هذا أوضح دلالة في رجعتهم عليهم السلام فان الاياب الرجوع وليس المراد القيامة قطعاً لعدم افادته وعدم اختصاص الاقرار بالزائر أصلا .

التاسع عشر ما رواه الشيخ ايضا في المصباح في زيارة العباس بن علي عليه السلام يقول فيها « اشهد انك قتلت مظلوما وان الله منجز لكم ما وعدكم جئتك يابن امير المؤمنين عليه السلام و قلبي لكم مسلم ورأيي لكم تبع ونصرتي لكم معدة حتى يحكم الله و هو خير الحاكمين فمعكم معكم لا مع عدوكم اني بكم و بايا بكم من

از آنان گرفته اند بايشان رد كن ، قائمشان را بحق ظاهر كن ، خداوندا ! بر آن بزرگوار و پدرانش درود فرست ، و مارا از اصحابش قرار ده ، در رجعتش محشورمان فرما ، تا جزء ياورانش باشيم . اين دعا و بسياری ازدعا های ديگررا « كفعمی » هم در كتاب مصباح نقل ميكند ، دلالت اين حديث هم بر رجعت نظير دلالت حديث سابق است .

هيجدهم : درزيارت امام حسين (ع) در روزعرفه چنين روايت ميكند : شهادت ميدهم كه توامام نيكو كار پرهيز گاری ، وامامان از نسل تو كلمه های پرهيز گاری و چراغهای هدايت اند ، خداوملائكه وپيغمبرانش را شاهد ميگيرم كه من بشما ايمان دارم وبباز گشتتان يقين دارم «تا آخر زيارت» .

نوزدهم : در زيارت حضرت ابا الفضل عليه السلام چنين نقل ميكند : شهادت ميدهم كه ترا مظلوم كشتند ، وخدا آن وعده ای كه بشما داده وفا ميكند ، ای پسر امير المومنين ! درحالی بزيارتت آمده ام كه دلم تسليم ؛ ورأيم تابع ، ونيرويم آماده ياری شما است تاوقتی كه خدای احكم الحاكمين (ميان شما ودشمنانتان) حكم فرمايد باشما يم باشما نه با دشمنان شما ، من بشما ورجعتتان ايمان دارم ، از مخالفان و قاتلانتان بيزارم . . . .

المؤمنين وبمن خالفكم وقتلكم من الكافرين ؛ الى أن قال: « جمع الله بيننا وبينك وبين رسوله وأوليائه » .

ورواه الشيخ ايضاً في التهذيب . ورواه الثقة الجليل أبو القاسم جعفر بن محمد بن قولويه في المزار في باب زيارة العباس قال : حدثني أبو عبدالله (الرحمن خ ل) أحمد بن الحسين العسكري ، عن الحسن بن علي بن مهزيار ، عن أبيه عن ابن أبي عمير عن محمد بن مروان عن أبي حمزة الثمالي قال : قال الصادق عليه السلام ثم اورد الزيارة .

اقول : الاياب الرجعة و هو اشارة الى رجوع الحسين عليه السلام و السبعين الذين قتلوا معه و من جملتهم العباس .

العشرون ما رواه ايضاً في المصباح في زيارة أمير المؤمنين عليه السلام يقول فيها: «أتيتك انقطاعاً اليك و الى وليّك الخلف من بعدك على الحق فقلبي لك مسلم وأمري لك متّبع و نصرتي لك معدة » الى أن قال : « اللهم لا تخيب توجهي اليك برسولك و آل رسولك أنت مننت عليّ بزيارة أمير المؤمنين و ولايته و معرفته فاجعلني ممن ينصره وينتصر به ومنّ عليّ بنصره لدينك في الدنيا والاخرة » .

خدا ميان من وشما ، وپيغمبر ، ودوستانش جمع كند .

اين حديث را در كتاب «تهذيب» هم نقل ميكند ، «ابن قولويه» در كتاب «مزار» از ابو حمزهٔ ثمالي ازحضرت صادق (ع) روايت ميكند ، و اينكه ميگويد بباز گشتنان ايمان دارم ، باز گشت آنها همان رجعت حسين (ع) و يارانش و از جمله حضرت عباس (ع) است .

بيستم : بازهم در «مصباح» درزيارت حضرت امير المؤمنين (ع) چنين نقل ميكند ازديگران بريده بكوى تو آمده ام ، دل بتو وجانشين برحقت بستم ، دلم تسليم شما ، اختيارم بدست شما ونيرويم براى نصرتتان آماده است ، ... خداوندا ! توسل من بپيغمبر وآلش را رد مكن ، تو برمن منت نهادى زيارت ؛ وولايت ومعرفت على (ع) نصيبم كردى مرا از آنها قرارده كه وى را يارى ميكنند ، واز او كمك ميگيرند ؛ وبرمن منت گزار دنيا وآخرت درصف ياوران او قرارم ده .

و رواه الشيخ الجليل أبو القاسم جعفر بن محمد بن قولويه في كتاب المزار في باب زيارة أمير المؤمنين عليه السلام قال : حدثني محمد بن الحسن بن الوليد فيما ذكره في كتابه الذي سماه الجامع قال : روي عن أبي الحسن عليه السلام انه كان يقول عند قبر أمير المؤمنين عليه السلام ثم ذكر الزيارة بطولها .

ورواه الكفعمي في المصباح في الفصل الحادي و الاربعين

الحادي و العشرون ما رواه الشيخ ايضاً في التهذيب وفي المصباح في زيارة الاربعين من أعمال صفر قال : أخبرنا جماعة عن هارون ابن موسى التلعكبري قال : حدثنا محمد بن علي بن معمر عن علي بن محمد بن مسعدة والحسن بن علي بن فضال جميعاً عن سعدان بن مسلم عن صفوان بن مهران قال : قال لي مولاي الصادق عليه السلام في زيارة الاربعين تقول : «السلام علي الحسين الشهيد المظلوم» الى ان قال : «اشهد انك الامام البر التقي و ان الائمة من ولدك كلمة التقوى ، أشهد انى بكم مؤمن وبايابكم موقن بشرايع ديني وخواتيم عملي وأمرى لامركم متبع ونصرتي لكم معدة حتى يأذن الله لكم فمعكم معكم لامع عدوكم»

الثاني والعشرون ما رواه الشيخ ايضا في المصباح في عمل شعبان قال : اليوم

اين حديث را «ابن قولويه» هم در كتاب «مزار» درباب زيارت حضرت امير (ع) ، و كفعمي هم در «مصباح» روايت ميكنند .

بيست و يكم : شيخ طوسي «در كتاب» تهذيب و «مصباح» در زيارت اربعين از صفوان نقل ميكند كه حضرت صادق (ع) فرمود : در زيارت اربعين بگو : سلام بر تواى حسين شهيد ، ... شهادت ميدهم كه تو امام نيكوكار پرهيزكارى ، و امامان از نسلت كلمهٔ پرهيزكارى اند ، من بشما ايمان دارم و بباز گشتتان واحكام دينم وسر انجام كارم يقين دارم ، در هر امر پيرو شمايم ، و نيرويم براى نصرتتان آماده است تا وقتيكه خدا بشما رخصت خروج دهد ، باشمايم ، باشما ، نه بادشمنان شما .

بيست و دوم : بازهم در مصباح در اعمال ماه شعبان ميفرمايد : سوم شعبان تولد امام

الثالث منه فيه ولدالحسين بن علی عليه السلام خرج الى القاسم بن العلا الهمدانی وكيل ابی محمد عليه السلام ان مولانا الحسين بن علی عليه السلام ولديوم الخميس لثلث مضين من شعبان فصم وادع فيه بهذا الدعاء «اللهم انی اسئلك بحق المولود فی هذا اليوم الموعود بشهادته قبل استهلاله وولادته ؛ بكته السماء ومن فيها والارض ومن عليها ولما يطأ لابتيها قتيل العبرة وسيد الاسرة الممدود بالنصرة يوم الكرة المعوض من قتله ان الائمة من نسله والشفاء فی تربته والفوز معه فی أوبته والاوصياء من عترته بعد قائمهم و غيبته حتی يدركوا الاوتا رويثاروا الثار ويرضوا الجبار ويكونوا خير أنصار ، و صلی الله عليهم مع اختلاف الليل و النهار ، اللهم فصل علی محمد و عترته واحشرنا فی زمرته وبوئنا معه دار الكرامة ومحل الاقامة ، اللهم و كما أكرمتنا بمعرفته فأكرمنا بزلفته وارزقنا مرافقته وسابقته ، واجعلنا ممن يسلم لامره ويكثر الصلوة عليه عند ذكره وعلی جميع اوصيائه الاثنی عشر النجوم الزهر ؛ اللهم وهب لنا فی هذا اليوم

حسين(ع) است ، ونامه‌ای ازحضرت عسكری (ع) برای وكيلشان قاسم همدانی آمد كه نوشته بودند : مولای ما حسين بن علی(ع) پنجشنبه سوم شعبان بدنيا آمد ، آنروز راروزه بگيرواين دعارا بخوان : خداوندا ! بحق مولود امروز كه پيش از تولد خبر شهادتش را دادی ، وپيش از آنكه پا برزمين مدينه نهد ، آسمان واهلش ، وزمين ومردمش براو گريستند آن كشتهٔ اشك ، وسرور اهلبيت كه وی را در رجعت مدد ميكنی ، ودرعوض شهادت امامان را ازنسل او ، وشفارا در تربتش قرار دادی ، ودر هنگام بازگشت غلبه را برای اومقدر كردی ، وبعداز حضرت قائم وغيبت وی اوصيايش رااز عترت آنجناب مقرر كردی تاانتقام خونهای مقدس رابگيرند ، وخدای جبار راخشنود كنند ، وبهترين ياور دين باشند ، رحمت خدابر آنهاباد ، مادام كه شب وروز پشت سر يكديگردر حركت اند ، خداوندا ! درود بر محمد وآلش فرست **ومارا** درزمرهٔ اومحشور فرما ، وباوی درمنزل نيكان وسرای جاودان جايمان ده ، خداوندا ! چنانكه مارا بمعرفت او سرفراز كردی ، بمجاورتش نيز مفتخرمان فرما ، وهمنشينی اورا نصيبمان گردان ، مارا ازآنان قرارده كه دربرابراو تسليم اند ، چون ياد او ميكنند درود فراوان برخود ودوازده ستارهٔ فروزان ، اوصيای بزرگوارش ميفرستند ، خداوندا ! امروز بهترين عطاهارا بماعنايت كن ، چنانكه حسين را بمحمد عطا

خير موهبة كما و هبت الحسين لمحمد جده و عاذ فطرس بمهده فنحن عائذون بقبره من بعده نشهد تربته وننتظر أوبته آمين رب العالمين »

الثالث والعشرون مارواه الكليني في باب مايعاين المؤمن والكافر من كتاب الجنائز عن محمد بن يحيى عن أحمد بن محمد عن محمد بن سنان عن عمار بن مروان عمن سمع أباعبدالله عليه السلام و ذكر حال المؤمن بعد الموت الى أن قال : فاذا وضع في قبره فتح له باب من أبواب الجنة ثم يزور آل محمد في جبال رضوي يأكل من طعامهم و يشرب من شرابهم ويتحدث معهم في مجالسهم حتى يقوم قائمنا أهل البيت فاذا قام قائمنا بعثهم الله فأقبلوا معه يلبون زمراً فعند ذلك يرتاب المبطلون و يضمحل المحلون ونجا المقربون «الحديث» .

الرابع والعشرون مارواه الكليني في باب الاشارة والنص على الصادق عليه السلام عن الحسين بن محمد عن معلي بن محمد عن الوشاء عن أبان بن عثمان عن ابي الصباح الكناني قال : نظر أبو جعفر الى أبي عبدالله عليهما السلام وهو يمشي فقال: تري هذا ؟ هذا من الذين قال الله عزوجل «و نريدان نمن على الذين استضعفوا في الارض ونجعلهم ائمة و نجعلهم الوارثين ونمكن لهم في الارض».

الخامس والعشرون مارواه الكليني ايضاً في باب نكت ونتف من التنزيل

كردى ، خدايا «فطرس» ملك بگهواره او پناه برد مابقبرش پناه آورده ايم ، تربت پاكش رامينگريم ودرانتظار بازگشتش بسرميبريم .

بيست وسوم : (اين همان حديث صدو دوازدهم باب سابق است) .

بيست وچهارم : كليني از ابو الصباح نقل ميكند كه گفت : حضرت صادق (ع) راه ميرفت ، حضرت باقر (ع) نگاهي باو كرد و فرمود : اين را مي بيني ؟ اين از آن كساني است كه خدا ميفرمايد : «ميخواهيم بر آنها كه در زمين نا توان شمرده شدند منت نهيم ، امامشان قرار دهيم ، وارثشان كنيم ، و در زمين استقرارشان دهيم قصص ٥»

بيست وپنجم : بازهم كليني از محمد بن فضل نقل ميكند كه حضرت كاظم (ع)

فی الولایة عن علی بن محمد عن بعض أصحابنا عن ابن محبوب عن محمد بن الفضیل عن أبی الحسن الماضي علیه السلام فی قوله تعالی : « هو الذی أرسل رسوله بالهدی ودین الحق» قال : الولایة هی دین الحق ، قلت : «لیظهره علی الدین کله » قال : یظهره علی جمیع : الادیان عند قیام القائم «الحدیث» .

أقول :الحمل علی الحقیقة الذی هو واجب عند عدم القرینة یستلزم الحکم بالرجعة مضافاً الی التصریحات الکثیرة .

السادس والعشرون ما رواه الکلینی فی أوائل الروضة عن عدة من أصحابنا عن سهل بن زیاد عن محمد بن سلیمان عن عیثم بن أسلم عن معاویة بن عمار عن أبی عبدالله علیه السلام فی حدیث ان جبرئیل علیه السلام قال لرسول الله صلی الله علیه وآله : فمنکم القائم فیصلی عیسی بن مریم خلفه اذا أهبطه الله الی الارض

السابع والعشرون ماروا ه ابن بابویه فی کتاب العلل فی باب العلة التی من اجلها سمی ذو القرنین عن ابیه عن محمد بن یحیی عن الحسین بن الحسن بن ابان عن محمد بن أورمة عن القاسم بن محمد عن برید العجلی عن الاصبغ بن نباتة قال : قال امیر المؤمنین علیه السلام -وقد سئل عن ذی القرنین - فقال : لم یکن نبیاً ولا ملکا ولم یکن

در تفسیر این آیه : «اوست که پیمبر خویش را بهدایت و دین حق فرستاد ، توبه۳۲» فرمود : دین حق «ولایت» است ، گفتم بعد میفرماید : «تا آنرا برهمهٔ دینها غلبه دهد» فرمود : هنگام قیام حضرت قائم (ع) این وعده عملی شود «تا آخر حدیث» .

مؤلف گوید : بمقتضای اینکه لفظ را باید برمعنای اصلی و حقیقی حمل کرد لازمهٔ این حدیث صحت رجعت است (ظاهراً مؤلف ضمیر (یظهره) را به پیغمبر (ص) بر گردانده ، یعنی تا پیغمبر را بر همه دینها غلبه دهد ، ولازمهٔ این موضوع همان رجعت است)

بیست و ششم : بازهم کلینی از معاویه بن عمار نقل میکند که حضرت صادق (ع) در حدیثی فرمود جبرئیل (ع) بحضرت رسول (ص) عرضکرد : آن قائمیکه چون عیسی بزمین آید پشت سرش نماز گزارد ، از شما است .

بیست و هفتم : شیخ صدوق در کتاب (علل) از اصبغ بن نباته نقل میکند که شرح حال ذوالقرنین را از امیرالمؤمنین (ع) پرسیدند ، فرمود نه پیغمبر بود نه پادشاه

قرناه من ذهب ولا فضة ، ولكن كان عبداً أحب الله فأحبه الله ، وانما سمّي ذوالقرنين لانه دعا قومه الى الله فضربوه على قرنه فغاب عنهم حينا ثم عاد اليهم فضربوه على قرنه الاخر وفيكم مثله .

اقول : قد عرفت سابقا ان المراد بمثله امير المؤمنين عليه السلام ، و قد صرّح به ابن بابويه وعلى بن ابراهيم و غيرهما و هو المفهوم من قوله وفيكم وقد تقدم ان ذاالقرنين لما ضربوه مات خمسمائة عام ثم رجع حياً ثم ضربوه فمات كذلك ثم رجع

الثامن والعشرون ماورواه الشيخ أبوعلى الحسن بن الشيخ أبى جعفر الطوسى في مجالسه باسناده عن أمير المؤمنين عليه السلام ان رسول الله صلى الله عليه وآله قال له : كأنى بقوم قد تأولوا القرآن و أخذوا بالشبهات ؛ الى أن قال : هم اهل فتنه يعمهون فيها ، الى أن يدركهم العدل ، فقلت : يارسول الله العدل منا امن غيرنا ؟ قال : بنا فتح الله وبنا يختم ، و بنا يؤلّف القلوب بعد الشرك ، وبنا يؤلّف القلوب بعد الفتنة .

شاخ طلا ونقره هم نداشت ، بنده‌ای بودخدارا دوست میداشت ، خداهم اورا دوست داشت ، وذوالقرنين ـ يعنى صاحب دوشاخش ـ گفتند زيرا بخدا دعوت كردضربتى بريك طرف پيشانيش زدند مدتى از نظرها غايب شد و باز برگشت ، ضربت ديگرى بطرف ديگر پيشانيش زدند ؛ درميان شماهم نظير اوهست .

مؤلف گويد : سابقاً گفتيم نظير ذوالقرنين دراين امت خود امير المؤمنين (ع) است چنانكه ابن بابويه وعلى بن ابراهيم وديگران هم تصريح ميكنند ، كلمهٔ : «درميان شما» هم ظاهر درهمين معنى است ، و نيز قبلا گذشت كه ذوالقرنين پس از ضربت اول مرد، و بعداز پانصدسال زنده شد وباز بعد ازضربت دوم مرد ودوباره زنده شد .

بيست و هشتم : فرزند شيخ طوسى در كتاب «مجالس» ازامير المؤمنين (ع) نقل ميكند كه پيغمبر (ص) فرمود : گويا مى بينم كه جمعى قرآن راتأويل كرده ، دست بشبهه هازده‌اند ، . . . اينان درفتنه ها سر گردانند ، تا وقتيكه عدل آنان را در يابد ، عرض كردم : يا رسول الله ، عدل از ما است يا از ديگران ؟ فرمود : خدا بما افتتاح كرد و بما ختم ميكند بما پس از شرك دلها را مهربان ميكند ، و بما پس از فتنه قلبها را الفت ميدهد .

أقول : قد عرفت ان الحمل على الحقيقة يوجب الحكم بالرجعة ، مضافاً الى التصريحات الكثيرة .

التاسع والعشرون ما رواه ايضاً فيه باسناده عن سفيان بن ابراهيم العائذى عن جعفر بن محمّد عن أبيه عليهما السلام قال : بنا يبدء البلاء ثم بكم ، وبنا يبدء الرخاء ثم بكم ، والذى يحلف به لينتصرنّ الله بكم كما انتصر بالحجارة .

أقول : ومثل هذا والذى قبله كثيرة جداً .

الثلاثون ما رواه ايضاً فيه باسناده عن حذيفة بن اسيد عن أبى ذرانه سمع النبى صلى الله عليه وآله يقول : من قاتلنى فى الاولى و قاتل أهل بيتى في الثانية فهو فيها من شيعة الدجال .

أقول : هذا دال كما ترى على رجعة أهل البيت عليهم السلام فى وقت خروج الدجال ؛ وعلي رجعة جماعة من الذين قاتلوه عليه السلام ايضاً .

الحادى والثلاثون ماروا رئيس المحدثين أبوجعفر بن بابويه في كتاب كمال الدين وتمام النعمة في اوايله عن محمّد بن ابراهيم بن اسحق عن عبدالعزيز بن يحيى عن الحسين بن معاذ عن قيس بن حفص عن يونس بن أرقم عن أبى سيّار الشيبانى عن الضحاك بن مزاحم عن النزال بن سبره عن أمير المؤمنين عليه السلام في حديث يذكر فيه أمر الدجال و خروجه الى أن قال : يقتله الله بالشام على يدى من يصلى خلفه المسيح عيسى بن مريم الا ان بعد ذلك الطامة الكبرى

مؤلف گويد : برحسب رعايت معناى حقيقى ، اين حديث هم ازادلهٔ رجعت است .

بيست و نهم (اين همان حديث هيجدهم باب سابق است).

سى ام : (اين هم حديث بيستم باب سابق است) اين حديث دليل بر رجعت اهلبيت عليهم السلام ورجعت جمعى ازجنك كنندگان بايغمبر اكرم (ص) است .

سى ويكم : شيخ صدوق در كتاب « اكمال » از « نزال بن سبره » نقل ميكند كه امير المؤمنين (ع) در حديث دجال فرمود : . . . خداوند درشام وى را بدست كسى كه عيسى پشت سرش نماز ميگزارد ، خواهد كشت ، اما بدانيد كه بعد ازآن بليهٔ عظمى

قلنا : وما ذاك يا امير المؤمنين ؟ قال : خروج دابة الارض من عند الصفا معها خاتم سليمان وعصا موسى ، يضع الخاتم على وجه كل مؤمن فيطبع فيه هذا مؤمن حقاً و يضعه على وجه كل كافر فيطبع فيه هذا كافر حقاً ثم ترفع الدابة رأسها فيراها من بين الخافقين باذن الله بعد طلوع الشمس من مغربها ، فعند ذلك ترفع التوبة «الحديث» .

و رواه الراوندى فى اواخر كتاب الخرايج والجرايح في العلامات الدالة على صاحب الزمان عليه السلام عن الاصبغ بن نباته عن امير المؤمنين عليه السلام مثله .

اقول : يأتى ان شاء الله ما هو صريح في ان دابة الارض امير المؤمنين عليه السلام انه يخرج في الرجعة .

الثانى والثلاثون ما رواه ابن بابويه ايضاً في كتاب كمال الدين باسناده عن عبدالله بن سليمان و كان قارياً للكتب انه قرء في الانجيل و ذكر كلاماً طويلا في أخبار الله عيسى عليه السلام بأحوال محمد صلى الله عليه وآله وأحوال امته يقول فيه : ارفعك الى ثم اهبطك في آخر الزمان لترى من امة ذلك النبى العجايب ، ولتعينهم على قتل اللعين الدجال ،

است گفتيم : آن بليه چيست ؟ فرمود : خروج جنبندهٔ زمين ازحدود كوه صفا است ، انگشتر سليمان وعصاى موسى بدست دارد ، انگشتر را بصورت هر مؤمن بگذارد نقش شود : اين حقاً مؤمن است ، بصورت هر كافر بگذارد نقش شود : اين حقاً كافر است ، سپس سر بلند كند و باذن خداهر كه ميان مغرب ومشرق باشد او را بنگرد ، اين جريان بعداز آن است كه خورشيد ازمغرب طلوع كرده ، وآن موقع ديگر توبه پذيرفته نشود «تاآخرحديث» .

اين حديث را «راوندى» هم در كتاب «خرائج» از اصبغ بن نباته بهمين نحو روايت ميكند .

مؤلف گويد : برحسب تصريح حديثهاى آينده مراد ازجنبندهٔ زمين حضرت امير (ع) است كه دررجعت خارج ميشود .

سى ودوم : ازعبدالله بن سليمان ـ كه كتب انبياى گذشته راخوانده بود ـ نقل ميكند كه گفت : درانجيل شرح حال محمد (ص) وامتش را خواندم ازجمله چنين نوشته بود : ترا بجانب خود بالا ميبرم ، سپس در آخرالزمان فرود ميآورم تاازامت اين پيغمبر عجايبى به بينى

أهبطك في وقت الصلوة لتصلي معهم انهم امة مرحومة .

الثالث والثلاثون ما رواه ايضاً في باب اتّصال الوصية من لدن آدم عليه السلام عن أبيه عن محمّد بن الحسين (الحسن خ ل) عن سعيد بن عبدالله عن أحمد بن محمّد بن عيسى عن العباس بن معروف عن علي بن مهـزيار عن الحسن بن سعيد عن محمّد بن اسمعيل عمن حدّثه عن اسمعيل بن أبي رافع عن أبيه عن رسول الله صلى الله عليه وآله في حديث ان اليهود ادّعت انهم دفنت عيسى حياً وادعى بعضهم انهم قتلوه وصلبوه ولم يكن الله ليجعل لهم عليه سبيلا وانما شبّه لهم يقول الله :«انى متوفيك ورافعك الىّ ومطهّرك من الذين كفروا» فلم يقدروا على قتله وانما رفعه الله اليه بعد أن توفاه «الحديث» .

اقول : وفي معناه أحاديث كثيرة في وفاة عيسى رواه الطبرسي عن ابن عباس وغيره ، وتلك الروايات موافقة للقرآن في عدة آيات ، وقد تواترت الاحاديث من طريق الخاصة والعامة برجعة عيسى عليه السلام في آخر الزمان ، وهنا كلام آخر يأتي في محله ان شاء الله .

ودر كشتن دجال كمك كنى ، هنگام نماز ترا فرو ميفرستم تا با آنها در نماز شركت كنى ، اينان امت آمرزيده اند .

سى و سوم : از ابو رافع نقل ميكند كه پيغمبر (ص) در حديثى فرمود : يهود ، ادعا كردند كه عيسى را زنده بخاك سپردند ، بعضى از يهوديان مدعى شدند كه وى را كشتند و بدار كشيدند درصورتى كه خدا اورا هرگز تسليم آنان نميكرد ، مطلب بر آنها مشتبه شد چنانكه خداوند ميفرمايد : « من ترا برگيرم و بسوى خود بالا برم و از (معاشرت با) كفار پاك كنم ، آل عمران : ٥٥» پس يهوديان نتوانستند اورا بكشند . بلكه خداوند بعداز آنكه اورا ميراند بسوى خود بالايش برد «تا آخر حديث» .

«راجع بوفات حضرت عيسى (ع) حديثهائى بهمين مضمون وارد شده كه طبرسى از ابن عباس وغيره نقل ميكند ، اين روايات باچند آيهٔ قرآن هم تطبيق ميكند ، و بحسب روايات متواتر سنى و شيعه هم حضرت عيسى (ع) در آخر الزمان بزمين برميگردد ، دراين زمينه مطلب ديگرى هم هست كه درجاى خود تذكر ميدهيم .

الرابع والثلاثون ما رواه ايضاً فيه في باب ما نص الله على القائم عن الحسين بن أحمد بن ادريس عن أبيه عن سهل بن زياد عن محمد بن آدم الشيباني عن أبيه آدم عن ابن عباس عن المبارك بن فضالة عن وهب بن منبه رفعه الى ابن عباس عن رسول الله صلى الله عليه وآله في حديث قدسي طويل في النص على الائمة (ع) يقول فيه : وآخر رجل منهم يصلي خلفه عيسى بن مريم .

الخامس والثلاثون ما رواه ايضاً في الباب المذكور عن أحمد بن محمد بن سعيد عن محمد بن حماد عن غياث بن ابراهيم عن حسين بن زيد بن علي بن جعفر بن محمد عن أبيه عن آبائه عن رسول الله صلى الله عليه وآله قال : ابشروا ثم ابشروا الى أن قال: فكيف تهلك امة أنا أولها واثنا عشر من بعدي من السعداء اولي الالباب والمسيح بن مريم آخرها .

السادس والثلاثون ماروا ايضاً فيه باسناده عن ابن عباس عن رسول الله صلى الله عليه وآله في حديث انه قال . لو لم يبق من الدنيا الا يوم واحد لطول الله ذلك اليوم حتى يخرج المهدي فينزل عيسي بن مريم فيصلّي خلفه ؛ و تشرق الا رض بنور ربها .

سی و چهارم : ازابن عباس نقل میکند که پیغمبر اکرم (ص) ضمن حدیث قدسی طویلی ـ راجع بامامت ائمه علیهم السلام فرمود : آخرین نفر آنهارا عیسی بن مریم پشت سرش نماز میگذارد .

سی و پنجم : اززید بن علی از پدر بزرگوارش نقل میکند که پیغمبر (ص) فرمود : شمارا بشارت باد، بازهم بشارت باد . . . . . امتی که من اولشان باشم ، و بعداز من دوازده جانشین خرد مند سعادتمندم میانشان باشند ، و عیسی در آخرشان چگونه هلاك میشوند ؟ .

سی و ششم : ازابن عباس نقل میکند که پیغمبر (ص) در حدیثی فرمود : اگر بیش از یک روز از عمر دنیا نمانده باشد خدا آن روز را طولانی کند تا حضرت مهدی ظاهر شود ، وعیسی بن مریم پشت سرش نماز گزارد ، و روی زمین بنور پروردگارش روشن گردد .

السابع والثلاثون مارواه ايضاً فيه باسناده عن ابن عباس عن رسول الله صلى الله عليه وآله في النص على الائمة عليهم السلام الى أن قال : والحسن بن على ومن يصلّى خلفه عيسى بن مريم القائم عليه السلام .

الثامن و الثلاثون ما رواه ايضاً فى باب ما روى عن الحسن بن على عليه السلام عن المظفر بن جعفر العلو ى عن جعفر بن محمد بن مسعود عن ابيه عن جبر ئيل بن أحمد عن موسى عن الحسن بن محمد الصيرفى عن حنان بن سدير عن أبيه عن أبى سعيد عقيصا عن الحسن بن على عليهما السلام فى حديث قال : أما علمت انه ما منا أحد الا ويقع فى عنقه بيعة لطاغية زمانه الا القائم الذي يصلى خلفه عيسى بن مريم .

التاسع و الثلاثون ما رواه ايضاً فى باب ما أخبر به الصادق عليه السلام با سنا ده عن أبى بصير عن أبى عبدالله عليه السلام في حديث انه قال له : فمن القائم منكم ؟ قال: الخامس من ولد ابنى موسى الى أن قال : ثم يظهر فيفتح الله على يديه مشارق الارض و مغاربها و ينزل روح الله عيسى بن مريم فيصلّى خلفه .

لاربعون ما رواه الكلينى في آخر كتاب الحج و الزيارات في باب النوادر

سى و هفتم : باز از ابن عباس نقل ميكند كه پيغمبر (ص) در تعيين ائمه عليهم السلام فرمود : . . . . و حسن بن على ، و آن قائمى كه عيسى بن مريم پشت سرش نماز ميگزارد .

سى و هشتم : ازابوسعيد نقل ميكند كه حضرت امام حسن (ع) درحديثى فرمود : مگر نميدانى كه هيچ امام بر حقى نيست جز اينكه بيعت پادشاه گرد نكش زمانش را در گردن دارد ، مگر آن قائمى كه عيسى بن مريم پشت سرش نماز ميگذارد .

سى و نهم : ازابو بصير درحديثى نقل ميكند كه گفت : بحضرت صادق (ع) عرض كردم قائم شما كيست ؟ فرمود : پنجمين فرزند پسرم موسى . . . . ظاهر شود وخداوند بدست او شرق وغرب را بگشايد ، و عيسى بن مريم فرود آيد ، پشت سرش نماز گذارد .

چهلم : كلينى در كافى ميفرمايد : روايت شده كه هنگاميكه خاك قبر حسين (ع)

قال : و روي اذا أخذته يعني تراب قبر الحسين عليه السلام فقل : « اللهم بحق هذه التربة الطاهرة و بحق البقعة الطيبة وبحق الوصي الذي وارثه وبحق جده و أبيه و أخيه و الملائكة الذين يحتفون به والملائكة العكوف على قبره وليك ينتظرون نصره صل على محمد و آله و اجعل لي فيه شفاء من كل داء » الدعاء . و رواه ثقة الجليل جعفر بن محمد بن قولويه في كتاب المزار قال : حدثنا محمد بن يعقوب وأورد الحديث .

الحادي و الاربعون ما رواه الشيخ الجليل الثقة أبو القاسم جعفر بن محمد بن قولويه في كتاب المزار المسمى بكامل الزيارة و فضلها الذي صرح في أوله انه ألفه لاجل تحصيل الثواب و التقرب الى الله والنبي و الائمة عليهم السلام و انه خرجه و جمعه مما وقع اليه من أحاديث الثقات من أصحابنا و انه لم يخرج فيه حديثاً واحداً روى عن الشذاذ من الرجال يأثر ذلك عن المذكورين غير المشهورين بالحديث و العلم ، فروى فيه في الباب الثامن عشر فيما نزل من القرآن في قتل الحسين عليه السلام و انتقام الله له ولو بعد حين قال : حدثني أبي رحمه الله عن سعد بن عبد الله عن أحمد بن محمد بن عيسى عن العباس بن معروف عن صفوان بن يحيى عن الحكم الحناط عن ضريس عن أبي خالد

را برداشتی ، بگو : «خداوندا ! بحق این تربت پاك ، واین بقعهٔ پاك وآن،جسد پاکی که دراین خاك نهان است ، وبحق جد وپدر و برادرش ، و بحق آن فرشتگانی که او را احاطه کرده اند ، وملائکه ای که دراین کوی اقامت گزیده اند و درانتظار یاری این امام بسر میبرند ! برمحمد وآلش درود فرست واین خاك را شفای هردردی قرارده» «تاآخر دعا» این حدیث را «ابن قولویه» هم در کتاب «مزار» از کلینی نقل میکند .

چهل و یکم : «ابن قولویه» در کتاب «مزار» ـ که در اول کتاب مینویسد این کتاب را برای رضای خدا وتقرب به پیغمبر وائمه علیهم السلام تألیف کردم ، وهمهٔ حدیثهای آن را ازرا ویان موثق نقل کردم وحتی یك حدیث هم ازآنان که در حدیث وعلم شهرتی ندارند روایت نکردم ـ درباب هیجدهم از ابوخالد کابلی روایت میکند که حضرت باقر (ع) درتأویل این آیه : «کسانی که مورد حملهٔ دشمنان واقع شدند چون ستم دیدند رخصت

الكابلي عن أبي جعفر عليه السلام في قول الله عز وجل :« اذن للذين يقاتلون بأنهم ظلموا و ان الله على نصرهم لقدير» قال : علي والحسن والحسين عليهم السلام .

أقول : يفهم منه الوعد بر جعتهم و نصرهم حملا على الحقيقة كما هو الواجب ؛ وقد فهم منه المصنف ذلك كما ذكره في العنوان ، فهو مؤيد للتصريحات الكثيرة .

الثاني و الاربعون مارواه جعفر بن محمد بن قولويه ايضاً في المزار في الباب التاسع عشر في علم الانبياء بقتل الحسين عليه السلام قال : حدثني جعفر بن محمد الرزاز عن محمد بن الحسين بن أبي الخطاب و أحمد بن الحسن بن علي بن فضال عن الحسن بن علي بن فضال عن مروان بن مسلم عن بريد بن معوية العجلي قال: قلت لابي عبدالله عليه السلام أخبرني عن اسمعيل الذي ذكره الله في قوله : «واذكر في الكتاب اسمعيل انه كان صادق الوعد وكان رسولا نبياً» كان اسمعيل بن ابراهيم؟ فقال : ان اسمعيل مات قبل ابراهيم ، و ابراهيم كان حجة الله قائماً صاحب شريعة، فالى من أرسل اسمعيل قلت : فمن كان ؟ قال : كان اسمعيل بن حزقيل النبي بعثه الله الى قومه فكذبوه

(جنگ) دارند و خدا بر یاری آنها توانا است حج ، ٣٩» فرمود : مراد ، امیر المؤمنین و حسن و حسین علیهم السلام است :

مؤلف گوید : برحسب ظاهر ، این وعده‌ای است راجع برجعت این سه امام چنانکه مرحوم «ابن قولویه » هم همینطور فهمیده ، لذا تصریحات بسیار سایر روایات را تأیید میکند .

چهل و دوم : در باب نوزدهم همان کتاب از «بریدبن معاویهٔ عجلی» نقل میکند که گفت : بحضرت صادق(ع) عرض کردم : این اسماعیل که خداوند میفرماید : «در این کتاب اسماعیل را یاد کن که او درست وعده و پیمبری فرستاده بود ، مریم ٥٤ » همان فرزند حضرت ابراهیم بود ؟ فرمود: آن اسماعیل پیش از حضرت ابراهیم از دنیا رفت ، و حضرت ابراهیم حجت وقت و صاحب شریعت بود ، دیگر اسماعیل پیغمبر که بود ؟ گفتم: پس این اسماعیل کیست ؟ فرمود : اسماعیل فرزند حزقیل پیغمبر است ، خدا او را بسوی قومش فرستاد ، او را تکذیب کردند و کشتند و پوست صورتش را کندند خدا بر آنان غضب

و قتلوه و سلخوا وجهه ، فغضب الله عليهم فوجّه اليهم سطاطائيل ملك العذاب فقال له : يا اسمعيل وجّهني رب العزة اليك لاعذب قومك بأنواع العذاب ان شئت فقال له اسمعيل: لاحاجة لي الى ذلك ، فأوحى الله اليه يا اسمعيل فما حاجتك يا اسمعيل ؟ فقال : يارب انك أخذت الميثاق لنفسك بالربوبية، ولمحمد بالنبوة وأوصيائه بالولاية ؛ وأخبرت خلقك بما يفعل امته بالحسين بن علي من بعد نبيها ، وانك وعدت الحسين عليه السلام أن تكرّه الى الدنيا حتى ينتقم بنفسه ممن فعل ذلك به ، فحاجتي اليك يارب ان تكرّني الى الدنيا حتى انتقم ممن فعل ذلك بي كما فعل كما تكرّ الحسين ، فوعده الله اسمعيل بن حزقيل ذلك فهو يكرّ مع الحسين بن علي عليه السلام

الثالث والاربعون ماروا ه ابن قولويه ايضاً في المزار في الباب التاسع والسبعين في زيارة الحسين بن علي عليه السلام قال حدثني الحسين بن محمد بن عامر عن أحمد بن اسحق قال : حدثنا سعدان بن مسلم قائد أبي بصير قال : حدثني بعض أصحابنا عن ابي عبدالله عليه السلام وذكر الزيارة للحسين عليه السلام يقول فيها بعد ذكر النبي والائمة عليهم السلام : « وجئت الى مشاهدهم حتى تلحقني بهم وتجعلهم لي فرطاً و تجعلني لهم

كردو «سطاطائيل» :فرشتهٔ عذاب را فرستاد ، بوی گفت : ای اسماعیل خداوند مرا بسوی تو فرستاده که اگر اجازه دهی این قوم را هلاك كنم فرمود : من باین کار احتیاجی ندارم ازجانب خدا وحی شد : پس چه حاجت داری ؟ عرض کرد : پروردگارا ! تو برای خداوندی خود و پیمبری محمد (ص) وامامت اوصیایش ازمردم پیمان گرفته ای ، ومصیبتهای حسین بن علی را بمردم خبر داده ای وحسین (ع) را وعده داده ای که اورا بدنیا برگردانی تاخود ازدشمنانش انتقام گیرد ، اکنون حاجت من این است که مرا هم آن موقع بدنیا برگردانی تا ازدشمنانم انتقام گیرم ، خدا بوی وعده داد که اورا بر گرداند ، و با حسین علیه السلام بر خواهد گشت .

چهل وسوم : درباب هفتادونهم ازسعدان بن مسلم نقل میکند که گفت : یکی از اصحاب ما زیارت حسین (ع) راازحضرت صادق (ع) نقل کرد که پس ازذکر پیغمبر وائمه علیهم السلام میگوید : «من بزیارت آنان آمدم که بآنها ملحقم کنی ، و آنان را پیشرو من، ومرا

تبعاً في الدنيا والاخرة » قال : ثم يقول : «لبيك داعي الله ان كان لم يجئك بدني فقد أجابك قلبي وشعري وبشري و هواي على التسليم لخلف النبي المرسل والسبط المنتجب فقلبي لك مسلم وأمري لك متبع ونصرتي لك معدة حتى يحييكم الله لدينه و يبعثكم فمعكم لامع عدوكم اني من المؤمنين برجعتكم لا انكر لله قدرة ولا أكذب له مشية ولا أزعم ان ماشاء الله لا يكون» وذكر الزيارة .

الرابع والاربعون مارواه ايضاً في الباب المذكور قال : حدثني محمد بن أحمد بن الحسين العسكري ومحمد بن الحسن بن الوليد جميعاً عن الحسن بن علي بن مهزيار عن أبيه عن علي بن مهزيار عن محمد بن أبي عمير عن محمد بن مروان عن أبي حمزة الثمالي قال قال الصادق عليه السلام : اذا أردت المسير الى الحسين عليه السلام ثم ذكر آداب الزيارة وأورد زيارة طويلة يقول فيها : «وقد أتيتك زايراً قبر ابن بنت نبيك فاجعل تحفتي فكاك رقبتي من النار» الى أن قال : «و اجعلني من أنصاره يا أرحم الراحمين» .

ثم قال فيها «أتيتك انقطاعاً اليك والى جدك و أبيك و ولدك الخلف من بعدك

دنیا و آخرت پیر و آنان قرار دهی ، ای دعوت کنندهٔ بخدا ، لبیك ، اگر بدنم بیاریت نیامد ، قلب وموی و پوستم همه جواب ترا میدهد و در برابر جانشین پیغمبر و نبیرهٔ بر گزیدهٔ او دلم تسلیم است ، قلبم تسلیم تو ، و اختیارم بدست تواست ، ونیرویم برای یاریت آماده است ، تا آنم که خداشمارا برای نشردینش زنده کند ، با شمایم نه بادشمنانتان ، من از کسانی هستم که برجعت شما عقیده مندم ، قدرت خدارا انکار نمیکنم مشیت اورا تکذیب نمیکنم ، چنین عقیده ندارم که چیزی را خدا بخواهد ونشود» تاآخر زیارت .

چهل و چهارم : درهمان باب ازابوحمزهٔ ثمالی نقل میکند که حضرت صادق(ع) پس از بیان آداب زیارت امام حسین (ع) در ضمن زیارت چنین فرمود : برای زیارت قبر پسر دختر پیغمبرت آمده‌ام ، بجای هر تحفه‌ای مرا از آتش دوزخ آزاد فرما . . . ومرا از یاوران اوقرار بده» . . . . . (ای پسر پیغمبر !) من از همه بریدم و بتو وجد و پدر ، وفرزند جانشینت پیوستم وبزیارتت آمدم ، دلم دربرابرت تسلیم ، ورأیم پیرو

فقلبي لك مسلم ورأيي لك متبع ونصرتي لك معدة حتى يحييكم الله لدينه ويبعثكم و اشهد انكم الحجة وبكم ترجا الرحمة فمعكم لا مع عدوكم انى بايابكم من المؤمنين لا انكر الله قدرة ولا اكذب منه مشية» ثم قال فيها : « و تصلى على الائمة كلهم كما صليت على الحسن و الحسين عليهم السلام» ثم تقول : «اللهم تمم بهم كلماتك وأنجز بهم وعدك وأهلك بهم عدوك وعدوهم من الجن والانس أجمعين اللهم اجعلنا لهم شيعة و أعواناً وانصاراً على طاعتك وطاعة رسولك وأحينا محياهم وامتنا مماتهم و اشهدنا مشاهدهم في الدنيا و الاخرة الى أن قال : «اللهم ادخلني في اوليائك و حبب الى مشاهدهم وشهادتهم في الدنيا و الاخرة انك علي كل شيء قدير ثم قال : «اللهم اجعلني ممن ينصره وينتصر به لدينك في الدنيا والاخرة» الى ان قال: «اللهم اجعلني ممن له مع الحسين بن على قدم ثابت واثبتني فيمن يستشهد معه»

الخامس والاربعون ما رواه الثقة الجليل علي بن ابراهيم بن هاشم في

نيرويم آماده يارى شما است تا آندم كه خدا شما را براى نصرت دينش زنده كند ، شهادت ميدهم كه شما حجت خدائيد ، بوسيلهٔ شما ازخدا اميد رحمت داريم ، با شمايم نه بادشمنان شما ،برجعتتان عقيده مندم ، قدرت خدارا منكر نيستم ، ومشيتش راتكذيب نمى كنم ، سپس ميفرمايد : برسايرائمه‌هم درود فرست چنانكه برحسن و حسين عليهما السلام فرستادى وبگو : خداوندا ! بدست اينان كلماتت را تمام كن ، ووعده هايت را رفا كن ، وهمهٔ دشمنان جنى وانسى خود وآنهارا هلاك فرما ، خداوندا ! مارا ازشيعيان وياوران آنان قرارده تادر طاعت توآنها راكمك دهيم ، زندگى مارامثل زندگى آنان ومرگ مارا مثل مرگشان قرارده ، دنيا وآخرت مارا توفيق حضور ايشان ده . . . . خداوندا ! مراجزء دوستانت قرار بده ، ودنيا وآخرت محضر آنان رامحبوب من گردان كه تو برهركار توانائى ، خداوندا ! مرا ازآنها قرارده كه دنيا وآخرت درراه دين اورا يارى ميكنند و از او كمك ميگيرند . . . . خدا وندا ! مرا از آنان قرار ده كه در دوستى و ولايت حسين بن على ثابت قدم اند ، و نام مرا جزء شهداى راه او ثبت فرما .

چهل و پنجم : على بن ابراهيم در تفسيرش ازعبد الله بن مسكان نقل ميكند كه

تفسيره في اوايله بعد تسع ورقات من أول النسخة المنقول منها في بحث الرد على من أنكر الرجعة قال علي بن ابراهيم : حدثني أبي عن ابن أبي عمير عن عبدالله بن مسكان عن أبي عبدالله عليه السلام في قوله تعالى : « واذ أخذالله ميثاق النبيين لما آتيتكم من كتاب و حكمة ثم جاء كم رسول مصدق لما معكم لتؤمنن به ولتنصرنه» قال : ما بعث الله نبياً من لدن آدم وهلم جراً الا ويرجع الى الدنيا فينصر رسول الله صلى الله عليه وآله وأمير المؤمنين ، وقوله : «لتؤمنن به»يعني رسول الله «ولتنصرنه» أمير المؤمنين

و رواه الحسن بن سليمان بن خالد القمي في رسالته نقلامن كتاب مختصر البصائر لسعدبن عبدالله بسند آخر .

السادس والاربعون ما رواه علي بن ابراهيم ايضاً في اوائل تفسيره مرسلا في قوله تعالى : « وعد الله الذين آمنوا منكم يا معشر الائمة و عملوا الصالحات ليستخلفنهم في الارض كما استخلف الذين من قبلهم و ليمكنن لهم دينهم الذي ارتضى لهم و ليبدلنهم من بعد خوفهم أمناً» قال : هذا مما يكون في الرجعة .

السابع والاربعون ما رواه علي بن ابراهيم ايضاً فيه مرسلا في قوله تعالى :

حضرت صادق (ع) در تفسير اين آيه : «هنگامي كه خدا از پيمبران پيمان گرفت كه اين كتاب وحكمتي را كه بشماداد م ، اگر پيغمبري سويتان آمد وآنچه نزدشما است تصديق كرد بايد بوي ايمان آريد ويارياش كنيد ، آل عمران ، ٨١» فرمود : از زمان حضرت آدم تا كنون خدا هيچ پيغمبري نفرستاده جزاين كه بدنيا بر ميگردد و پيغمبر و امير المؤمنين را ياري ميكند ، و تأويل آيه چنين است كه « بايد به پيغمبر ايمان آريد و امير المؤمنين را ياري كنيد» .

اين حديث را حسن بن سليمان هم در رساله‌اش نقل ميكند .

چهل و ششم : باز در تفسير اين آيه : «خداوند بكساني از شما كه ايمان آورده عمل صالح كردند وعده داده كه درزمين جانشينشان كند چنانكه پيشينيان را جانشين كرد ، ودينشان را كه برايشان پسنديده است استقرار دهد ، و پس از ترس و خوف ايمنشان گرداند ، نور :٥٥» ميفرمايد : مراد ائمه است واين وعده دررجعت عملي ميشود .

چهل و هفتم : درتفسير اين آيه : «ميخواهيم برآنان كه درزمين ضعيفشان شمردند

«ونريد أن نمن على الذين استضعفوا في الارض و نجعلهم ائمة ونجعلهم الوارثين ونمكن لهم في الارض» قال : هذا مما يكون في الرجعة .

الثامن و الاربعون مارواه ايضاً فيه قال : حدثني أبي عن أحمد بن النضر عن عمرو بن شمر قال ذكر عند أبي جعفر عليه السلام جابر فقال : رحم الله جابراً لقد بلغ من علمه انه كان يعرف تأويل هذه الاية «ان الذي فرض عليك القرآن لرادك الى معاد» يعني الرجعة .

التاسع و الاربعون مارواه المفيد في الارشاد في أخبار امير المؤمنين عليه السلام في فصل مفرد قال : ومن كلامه عليه السلام مارواه الخاصة والعامة انه عليه السلام قال في خطبة له نحن أهل بيت من علم الله علمنا ، و بحكم الله حكمنا ، فان تتبعوا آثارنا تهتدوا ببصايرنا ؛ وان لم تفعلوا يهلككم الله بأيدينا ، الا وبنا يدرك ترة كل مؤمن ، وبنا تخلع ربقة الذل من أعناقكم ، وبنا فتح لابكم وبنا يختم لابكم .

الخمسون مارواه علي بن عيسى في كتاب كشف الغمة نقلا من كتاب الدلايل

منت نهيم ، پيشوا ووارثشان كنيم ، وروى زمين استقرارشان دهيم ، قصص : ٥ ميفرمايد اين آيه مربوط بزمان رجعت است .

چهل و هشتم : ازعمرو بن شمر نقل ميكند كه گفت : خدمت حضرت باقر (ع) بودم فرمود : خدا «جابر» را رحمت فرمايد ، علمش بجائى رسيده بود كه تأويل اين آيه را ميدانست : « آن كس كه اين قرآن را بعهدهٔ تو گذاشت بباز گشتگاهى خواهدت برد ، قصص : ٨٥» ميدانست كه مربوط برجعت است .

چهل و نهم : شيخ مفيد در كتاب «ارشاد» ميفرمايد : از كلمات امير المؤمنين (ع) كه شيعه وسنى نقل ميكنند اين است كه در خطبه‌اى فرمود : ما خاندانى هستيم كه علممان از علم خدا وحكممان از حكم او سرچشمه گرفته ، اگر ازما پيروى كنيد از نور ما هدايت شويد ، و اگر نكنيد خدا بدست ما هلاكتان كند ، بدانيد خون هر مؤمنى را ما انتقام ميگيريم ، وما گردنهاى شمارا از زير بار ذلت بيرون ميكشيم ، بما افتتاح شده بشما ، بما ختم ميشود نه بشما .

پنجاهم : علي بن عيسى در كتاب كشف الغمه در حديثي نقل ميكند كه حضرت

لعبدالله بن جعفر الحميري في دلايل الباقر عليه السلام في حديث ان أباه أوصى اليه أن يغسله وقال : ان الامام لايغسله الا امام .

اقول : هذا يؤيد ماروى ان الحسين عليه السلام يرجع ليغسل المهدى عليه السلام .

الحادى والخمسون ما رواه ايضاً فيه من طرق متعددة من كتب العامة و الخاصة ان عيسى عليه السلام يرجع و يهبط الى الارض ويصلى خلف المهدى عليه السلام

الثانى والخمسون ماروا ه الشيخ الجليل أمين الاسلام أبوعلى الطبرسي في كتاب مجمع البيان في تفسير قوله تعالى : «فتلقى آدم من ربه كلمات» عن النبى صلى الله عليه وآله انه قال : بادروا بالاعمال ستاً : طلوع الشمس من مغربها ، و الدجال ؛ و الدخان ، ودابة الارض ، وخويصة أحدكم الموت ، وأمر العامة يعنى القيمة .

اقول : قدوردت الاحاديث الصريحة ان دابة الارض هى أمير المؤمنين و قد تقدم ذلك ، ويأتى مثله ان شاء الله .

الثالث والخمسون ما رواه الطبرسى ايضاً فيه عندقوله تعالى : «ياعيسى انى

سجاد (ع) وصيت كرد كه حضرت باقر (ع) غسلش دهد و فرمود : امام را جز امام نبايد غسل دهد .

مؤلف گويد : اين حديث مؤيد احاديثى است كه ميفرمايد امام حسين (ع) باز ميگردد تاحضرت مهدى راغسل دهد .

پنجاه ويكم : ازچند طريق از كتابهاى سنى وشيعه روايت ميكند كه حضرت عيسى (ع) بزمين برميگردد وپشت سر حضرت مهدى (ع) نماز ميگزارد .

پنجاه ودوم : «طبرسى» در كتاب مجمع البيان در تفسير اين آيه : «آدم ازپروردگار خويش كلماتى فراگرفت ، بقره : ٣٧» از پيغمبر (ص) نقل ميكند كه فرمود : دركار هاى خير سرعت كنيد پيش از آنكه شش چيز بيايد : طلوع خورشيد از مغرب ، دجال دود (آسمانى) . جنبندهٔ زمين ، مرگى كه هر كس را ميگيرد ، وقيامت عمومى .

مؤلف گويد : چنانكه گذشت و باز هم بيايد احاديثى رسيده كه جنبندهٔ زمين حضرت امير (ع) است .

پنجاه وسوم : در تفسير اين آيه : «اى عيسى من ترا برميگيرم وبسوى خود بالا

متوفيك ورافعك الي» قال: قد صح عنه عليه السلام انه قال: كيف انتم اذا نزل ابن مريم فيكم واما مكم منكم رواه البخاري ومسلم في الصحيح.

الرابع والخمسون مارواه الطبرسي ايضاً عن امير المؤمنين عليه السلام قال: ان ذاالقرنين كان عبداً صالحاً أحب الله فأحبه ونصح لله فنصحه الله، أمر قومه بتقوى الله فضربوه بالسيف على قرنه فمات زماناً، ثم رجع اليهم فدعاهم الي الله فضربوه على قرنه الاخر بالسيف، فذلك قرناه، وفيكم مثله يعني نفسه عليه السلام.

الخامس والخمسون مارواه ايضاً عند قوله تعالى: «واذاوقع القول عليهم أخرجنا لهم دابة من الارض» عن حذيفة عن النبي صلى الله عليه وآله قال: دابة الارض لايدرکها طالب ولايفوتها هارب، تسم المؤمن بين عينيه وتكتب بين عينيه مؤمن؛ وتسم الكافر بين عينيه وتكتب بين عينيه كافر.

میبرم آل‌عمران: ۵۵» میفرماید: «مسلم» و «بخاری» بسند صحیح روایت میکنند که پیغمبر(ص) فرمود: هنگامیکه عیسی بن‌مریم میان شما آید وامامتان ازخودتان باشدحال شما چگونه خواهد بود؟.

پنجاه و چهارم: ازامیرالمؤمنین(ع) نقل‌میکند که: ذوالقرنین بندهٔ صالحی بود خدارادوست‌میداشت خداهم‌اورا دوست‌داشت، برای‌خدامردم‌را موعظه کردخداهم‌برایش خیرخواست قوم‌خود را بپرهیزگاری دعوت کرد شمشیری بیك طرف پیشانیش زدند مرد وپس‌از مدتی زنده‌شدودعوت‌راازسر گرفت، ضربت‌دیگری بطرف‌دیگر پیشانیش‌زدنداین بوددوشاخ‌او (که‌ذوالقرنین، یعنی‌صاحب دوشاخش گفتند) درشماهم‌نظیراوهست، ومراد خودآنجناب است.

پنجاه و پنجم: درتفسیراین آیه: «هنگامی که عذاب برآنان‌محقق شودجنبنده‌ای اززمین برایشان بیرون آوریم ... نمل:۸۲» ازحذیفه نقل‌می کند که پیغمبر(ص) فرمود این‌جنبندهٔ زمین کسی است که‌هر کس تعقیبش کنددستش باونرسد وهر که‌ازوی‌فرار کند رهائی نیابد، در پیشانی مؤمن‌نشان‌نهد: این‌مؤمن است، درپیشانی کافرنشان نهد: این کافراست.

السادس والخمسون ما رواه ايضاً فيه عن النبي صلى الله عليه وآله انه قال : يكون للدابة ثلث خرجات من الدهر ، خروجاً باقصى المدينة فيفشو ذكرها بالدابة ، ولايدخل ذكرها القرية يعنى مكة ، ثم ذكر تفصيل المرات الثلاث ، وانها تسم المؤمن في وجهه والكافر في وجهه ، ويكتب على وجه كل أحد مؤمن أو كافر «الحديث» .

السابع والخمسون ماروا ه الطبرسي ايضاً عن أمير المؤمنين عليه السلام انه قال : أنا صاحب العصا والميسم .

الثامن والخمسون ماروا ه الكليني في زيارة طويلة لامير المؤمنين عليه السلام قال : اشهد انك صاحب العصا والميسم .

التاسع والخمسون ما رواه علي بن ابراهيم في تفسيره ونقله عنه الطبرسي عن أبي عبدالله عليه السلام قال: قال رجل لعمار بن ياسر : آية في كتاب الله أفسدت قلبي ، قال عمار : أية آية هي ؟ قال: هذه الاية « واذا وقع القول عليهم أخرجنا لهم دابة من الارض تكلمهم » فقال عمار : والله لا أجلس ولا آكل و لا أشرب حتى أريكها،

پنجاه و ششم : از پيغمبر (ص) روايت ميكند كه «جنبنده زمين» سه نوبت خارج شود يكى در آخر نقطهٔ شهر مدينه ، ونامش در بادبه : جنبنده ، مشهور شود ونامش بمكه نرسد ؛ سپس دو نوبت ديگر را شرح ميدهد ، وميفرمايد بصورت مؤمن و كافر نشان مى نهد در صورت مؤمن مينويسد اين مؤمن است ، و در صورت كافر مينويسد اين كافر است «تا آخر حديث» .

پنجاه و هفتم : از امير المؤمنين (ع) روايت ميكند كه فرمود : من صاحب عصا و آهن نشان زننده ام .

پنجاه و هشتم : كلينى در زيارت طولانى امير المؤمنين (ع) چنين نقل ميكند: شهادت ميدهم كه تو صاحب عصا و آهن نشان زننده اى .

پنجاه و نهم : على بن ابراهيم در تفسير از حضرت صادق (ع) نقل ميكند كه مردى بعمار ياسر گفت : يك آيه از قرآن دل مرا ناراحت كرده ؟ پرسيد : كدام آيه ؟ گفت: اين آيه : «هنگامى كه عذاب بر آنان محقق شود جنبنده اى از زمين برايشان بيرون آريم كه با آنان سخن گويد ، نمل : ٨٢» عمار گفت : بخدا ! ننشينم ، ونخورم وننوشم تا آن

فجاء عمار مع الرجل الى أمير المؤمنين و هو يأكل تمراً وزبداً فقال : يا ابا اليقظان هلم ، فجلس عمار يأكل معه فتعجب الرجل ، فلما قام عمار قال الرجل : سبحان الله حلفت انك لا تأكل ولا تشرب ولا تجلس حتى ترينها ؟ قال عمار : قد أريتكها ان كنت تعقل .

الستون ما رواه الطبرسي ايضاً نقلا عن تفسير العياشي انه روى مثل هذه القصة بعينها عن أبي ذر ايضاً .

الحادي و الستون ما رواه الشيخ أبو جعفر الطوسي في آخر كتاب الغيبة عن الفضل بن شاذان عن الحسن بن محبوب عن عمرو بن أبي المقدام عن جابر الجعفي قال : سمعت أبا جعفر عليه السلام يقول والله ليملكن منا أهل البيت رجل بعد موته ثلثمأة سنة يزداد تسعاً قلت : متى يكون ذلك ؟ قال : بعد القائم ، قلت : و كم يقوم القائم في عالمه قال : تسع عشرة سنة ثم يخرج المنتصر فيطلب بدم الحسين عليه السلام ودماء أصحابه فيقتل ويسير حتى يخرج السفاح .

اقول : الظاهر ان قوله : ثلثمأة سنة ظرف للموت ، بمعنى انه يملك بعد

جنبنده را بتو بنمايم ، باهم خدمت حضرت امير (ع) آمدند ، حضرت خرما و كره ميخورد فرمود : عمار جلو بيا عمار نشست مشغول خوردن شد ، مرد تعجب كرد ، وقتى كه برخاست گفت سبحان الله توقسم خوردى كه چيزى نخورى ونوشى وبزمين ننشينى تا آن جنبنده را بمن بنمائى ؟ ! عمار گفت : بتو نمايانده ، اگر فهم داشتى .

شصتم : «طبرسى» از تفسير «عياشى» نقل ميكند كه عين همين قصه را از ابوذر روايت ميكند

شصت ويكم : شيخ طوسى در آخر كتاب «غيبت» از جابر جعفى نقل ميكند كه حضرت باقر (ع) فرمود : بخدا ! يكى از ما اهلبيت بعد از مرگ سيصد سال سلطنت ميكند نه سال هم اضافه ميكند گفتم : كى ؟ فرمود : بعد از حضرت قائم ، پرسيدم : حضرت قائم در عالم خود چند سال سلطنت ميكند ؟ فرمود نوزده سال سپس «منتقم» خارج شود و خون حسين (ع) و اصحابش را مطالبه كند ، ميكشد و پيش ميرود تا «سفاح» خروج كند .

مؤلف گويد : ظاهراً مراد اين است كه سيصد سال بعد از مرگش زنده ميشود و

مضى موته ثلاثمأة سنة وليس بصريح فى انه يملك بعدها بغير فصل ، بل اذا خرج بعد ذلك بألف سنة صدقت البعديه المذكوره ؛ والحكمة فى عدم ذكر الفاصلة لاتخفى ؛ وقوله يزداد تسعاً يحتمل ان يراد بها الزيادة فى مدة موته وان يراد بها مدة ملكه لانها زيادة على عمره الاول ويحتمل أن يكون مجموع الثلاثمأة والتسعة مدة ملكه كما لايخفى ، وقوله بعد القائم يمكن أن يراد به بعد غيبته أوخروجه؛ و يمكن أن يقرء بعد بضم العين فعلا ماضياً ، و القائم الثانى يحتمل المهدي ؛ المذكور اولاعلى بعض الوجوه وقوله : ثم يخرج المنتصر لايلزم كونه بعدالقائم بل يحتمل الحمل على أنه عطف على قوله ليملكن و لا يبعد أن يكون المراد بالمنتصر الحسين وبالسفاح امير المؤمنين عليهما السلام وقد وقع التصريح بالثانى في رسالة الحسن بن سليمان خالد القمى فى رواية هذاالحديث ويأتى ان شاء الله مزيد

سلطنت میکند ، وصراحتی ندارد که بعد ازاین مدت بلا فاصله خروج میکند ، بلکه اگر هزار سال بعدازآن هم خروج کند میتوان گفت: سیصد سال بعدازمرگ زنده شدوسلطنت کرد ، حکمت ذکر نکردن فاصلهٔ میان مردن وسلطنت هم معلوم است (نظیر همان حکمتی که درمخفی داشتن وقت ظهورامام زمان(ع)است) واما اینکه میفرماید : نه سال هم اضافه میکند ؛ شاید مراد اضافهٔ بمدت مرگ باشد ، شاید هم اضافه بمدت سلطنت باشد ، چون این نه سال برعمر اولش اضافه میشود ؛ شاید هم تمام سیصدو نه سال مدت سلطنت باشد ، اما اینکه میفرماید : «بعدالقائم» ممکن است بعد از غیبت یاخروج او باشد ، و ممکن است «بعد» بضم عین خوانده که فعل ماضی باشد (یعنی باحضرت قائم فاصله دارد) قائم دوم هم ممکن است همان حضرت مهدی (ع) باشد ، خروج « منتقم » لازم نیست بعدازحضرت قائم باشد بلکه اگر بر «لیملکن» عطف شودچنین میشود که : مردی ازما اهلبیت سلطنت کندو پس از سلطنت یافتن او منتقم خارج شود ، و بعید نیست که «منتقم» حضرت امام حسین(ع) باشد،و «سفاح» حضرت امیر(ع) چنانکه دررساله حسن بن سلیمان بن خالد هم باین معنی تصریح شده ، باز هم تحقیق بیشتری در اطراف این حدیث خواهد آمد

تحقيق للحال والله أعلم .

الثاني والستون ما رواه الشيخ الجليل أبو محمد الحسن بن محمد الديلمي في كتاب ارشاد القلوب الى الصواب في الباب الخامس عشر في أشراط الساعة قال: خطب الناس رسول الله صلى الله عليه و آله فقال : أفضل الحديث كتاب الله ،وافضل الهدى هدى الله ؛ و شر الامور محدثاتها ، و كل بدعة ضلالة ، الى أن قال :لا تقوم الساعة حتي يقبض العلم ، و يكثر الزلزال ، و تطلع الشمس من مغربها؛ تخرج الدابة ، و يظهر الدجال ، و ينزل عيسى بن مريم « الحديث » .

الثالث والستون ما رواه علي بن ابراهيم بن هاشم في تفسيره في قوله تعالى : « و ان من أهل الكتاب الا ليؤمنن به قبل موته » قال : روى ان رسول الله صلى الله عليه وآله اذا رجع آمن الناس كله .

الرابع و الستون ما رواه ايضاً فيه عند هذه الآية قال : حدثني أبي عن القاسم بن محمد عن سليمان بن داود المنقري عن أبي حمزة عن شهر بن حوشب قال :

شصت ودوم : «ديلمي» در كتاب «ارشاد» ميفرمايد : پيغمبر (ص) در خطبه‌اى فرمود: بالاترين سخنان : كلام خدااست ، افضل هدايتها : هدايت خداست ، بدترين كار ها : كارهاى تازه وجديد الاحداث‌است ، هر «بدعتى» گمراهى است ، . . . .قيامت برپا نشود تاعلم گرفته‌شود واضطراب وتزلزل زياد گردد ، وخورشيد ازمغرب طلوع كند ، و«جنبنده» اززمين بيرون آيد ، ودجال‌ظاهر شود ، وعيسى فرودآيد «تاآخرحديث »

شصت وسوم : على بن ابراهيم درتفسير اين آيه : « هيچيك از اهل كتاب نيست جزاينكه پيش ازمردنش ـ يعنى مردن حضرت‌عيسى ـ باوايمان آورد ، نساء ، ١٥٩»از پيغمبر (ص) نقل ميكند كه فرمود : وقتى كه ـ عيسى (ع) ـ بر گردد همهٔ مردم باو ايمان آورند .

شصت وچهارم : باز درتفسير همان آيه‌از « شهر بن حوشب » نقل ميكند كه

قال لی الحجاج : آیة في كتاب الله قد أعیتنی ، قلت :ایهاالامیرأیة آیة ؟ قال : قوله تعالی : « وان من اهل الكتاب الالیؤمنن به قبل موته » و الله انی لآمر بالیهودی و النصرانی فتضرب عنقه ثم أرمقه فماأراه یحرّك شفتیه حتی یخمد ؛ فقلت : لیس علی ماتأولت ؛ ان عیسی ینزل قبل یوم القیامة الی الدنیا فلا یبقی أهل ملّة یهودی و لا غیره الاّ آمن به قبل موته ، و یصلی خلف المهدی ؟ قال : انی لك هذا ؟ قلت : حدّثنی به محمّدبن علی بن الحسین بن علی بن أبیطالب ، فقال : جئت بهامن عین صافیة .

الخامس و الستون ما رواه ایضاً فیه عن أبی الجارود عن أبی جعفر علیه السلام في قوله تعالی : « ان الله قادر علی أن ینزّل آیة» قال سیریك في آخرالزمان آیات منها دابة الارض؛ و الدجال ، و نزول عیسی بن مریم، وطلوع الشمس من مغربها.

السادس و الستون ما رواه ایضاً فیه عند قوله تعالی : « الذین آمنوابه » یعنی برسول الله « و عزّروه و نصروه و اتبعوا النور الذی انزل معه » یعنی

گفت : حجاج بمن گفت : یك آیه درقرآن مرا عاجز کرده ، گفتم : امیر ! کدام آیه؟ گفت : این آیه : « هیچیك ازاهل کتاب نیست جز اینکه پیش ازمردنش باوایمان آورد نساء : ۱۵۹» بخدا ! گاهی دستور میدهم یك یهودی یانصرانی را گردن میزنند ، وبادقت اورامینگرم تا آخرین نفس لبش را حرکت نمیدهد (واظهارایمانی نمیکند) گفتم معنای آیه چنین نیست که تو پنداشتی ، حضرت عیسی پیش ازقیامت بدنیابرمیگرددواهل هرملتی از یهودی وغیره ـ پیش ازمرگش ـ باوایمان میآورند ، و آنجناب پشت سرحضرت مهدی(ع) نماز میگزارد ، حجاج گفت: این مطلب را ازکجا آورده‌ای ؟ گفتم : حضرت باقر (ع) فرمود ، گفت ازسرچشمهٔ زلالی گرفته‌ای .

شصت و پنجم : در تفسیر این آیه : « خداوند قدرت دارد که نشانه‌ای نازل کند انعام: ۳۷ » از ابوالجارود نقل میکنند که حضرت باقر (ع) فرمود : در آخر ـ الزمان خدا نشانه‌هائی مینما یاند ، مانند جنبندهٔ زمین ، دحال ، عیسی بن مریم ، وطلوع خورشید ازمغرب .

شصت و ششم : درتفسیر این آیه : « آنان که باو یعنی به پیغمبر(ص)ـ ایمان آورند

أمير المؤمنين عليه السلام قال : أخذ الله ميثاق الرسول على الانبياء ان يخبروا أممهم به و ينصروه فقد نصروه بالقول و أمروا أممهم بذلك ، و سيرجع رسول الله و يرجعون وينصرونه في الدنيا .

السابع والستون ما رواه ايضاً فيه عند قوله تعالى : «أثم اذا ماوقع آمنتم به» قال اى صدقتم به في الرجعة، فيقال : لهم الآن تؤمنون به يعني أمير المؤمنين عليه السلام

الثامن والستون ما رواه ايضاً فيه عن أحمد بن ادريس عن أحمد بن محمد بن عيسى عن الحسين بن سعيد عن حماد بن عيسى عن ربعي بن عبدالله عن الفضيل بن يسار عن أبي جعفر عليه السلام في قول الله عزوجل : «يوم ندعو كل اناس بامامهم» قال : يجيء رسول الله صلى الله عليه وآله في قرية ويجيء علي عليه السلام في قرية، والحسن في قرية، ؛ والحسين عليه السلام في قرية ، و كل من مات بين ظهراني قوم جاؤامعه .

اقول : في بعض النسخ كما نقلنا قرية بالياء المثناة التحتانية ، و المراد حينئذ الرجعة قطعاً اذلا قرية في القيمة، والقرية تطلق على المدينة العظيمة ، وفي بعض النسخ قرنه بالنون ، وحينئذ يحتمل ارادة الرجعة ويحتمل ارادة القيمة .

التاسع والستون ما رواه علي بن ابراهيم ايضاً في تفسيره مرسلا في قوله

وگرامیش دارند ویاریش کنند ، وازآن نوری که بااونازل شده ایمان آورند (هم آنان رستگارند) اعراف ، ١٥٧ » روایت میکند که مراد ازآن نور امیرالمؤمنین (ع) است خداوند ازپیمبران پیمان گرفت که امتشان را بآمدن پیغمبر(ص) بشارت دهند واورا یاری کنند ، انبیا هم باگفتاراورا یاری کردندوبامتشان دستور نصرت دادند ، طولی نمیکشد که همه بدنیا برمیگردندودرهمین دنیا اورا یاری میکنند .

شصت وهفتم : در تفسیر این آیه : « سپس آیا آندم که واقع شود باو ایمان آرید ؟ یونس ، ٥١ » میفرماید : یعنی آیا در رجعت اورا تصدیق میکنید ؟ و آنروز گویند : اینك باو - یعنی بامیرالمؤمنین ایمان میآورید ؟ .

شصت وهشتم : (این همان حدیث ٣٦ باب سابق است ، کلام مؤلف در ذیل آن هم همان است که آنجا گذشت) .

شصت ونهم : در تفسیر این آیه : « خدا بآنها که ایمان آورده عمل صالح

تعالى: «وعد الله الذين آمنو وعملوا الصالحات ليستخلفنهم فى الارض» قال :خاطب الله الائمةعليهم السلام ووعدهم أن يستخلفهم في الارض من بعدظلمهم وغصبهم وهذا مما تأويله بعدتنزيله .

السبعون مارواه ايضاً فيه رفعه قال: وبشر الله نبيه وأهل بيته أن يتفضل عليهم بعد ذلك؛ ويجعلهم خلفاء في الارض وأئمة على امته ، ويردهم الى الدنيا مع أعدائهم حتى ينتصفوا منهم .

الحادى والسبعون ما رواه ايضاً فيه مرسلا في قوله تعالى « ونرى فرعون وهامان وجنود هما » قال : هم الذين غصبوا آل محمّد حقهم « وما كانوا يحذرون » قال : من القتل والعذاب حين يردّهم ويردّ أعدائهم الى الدنيا حتى يقتلوهم .

الثانى والسبعون ما رواه ايضاً فيه قال : حدثنى أبى عن ابن أبى عمير عن أبى بصير عن أبى عبدالله(ع)قال :انتهى رسول الله صلى الله عليه وآله الى أمير المؤمنين وهو نائم في المسجد فحرّكه من رجليه وقال قم يادابة الارض فقال رجل يارسول الله أيسمى بعضنا بعضاً بهذا الاسم ؟فقال:لا والله ماهو الاله خاصة ، و هو الدابة التى ذكرها الله في كتابه ، فقال : «واذا وقع

كردند و عده داده درزمين جانشينتان كند . . . « ميفرمايد : اين وعده مربوط بأئمه عليهم السلام است ، كه وعده فرموده پس از آن همه ظلم و غصب حقشان ، درزمين جا نشينشان گرداند ، واين از آيه هائى است كه «تأويلش» بعداز «تنزيلش» ميرسد.

هفتادم : در تفسير همان آيه ميفرمايد :خدا به پيغمبر واهلبيتش بشارت داده كه بر آنان تفضل فرمايد ودر آينده روى زمين جانشين وامام امتشان گرداند ، وآنانرا با دشمنانشان زنده كند تا از آنها انتقام گيرند .

هفتادويكم : (اين همان حديث چهلم باب سابق است) .

هفتادودوم : ازابوبصير نقل ميكند كه حضرت صادق (ع) فرمود : اميرالمؤمنين (ع) درمسجد خوابيده بود ، پيغمبر(ص) آمد پاهايش را حركت داد وفرمود : اى «جنبندهٔ زمين» برخيز ، مردى گفت : يارسول الله ! ماهم يكديگررا بابن نام بخوانيم ؟ فرمود : نه بخدا ! اين لقب اختصاصى اواست ، اوجنبنده‌اى است كه خدا ميفرمايد : « هنگامى كه عذاب واجبشان شود «جنبنده‌اى» از زمين بيرون آوريم كه با آنان سخن گويد ، نمل ،

القول عليهم أخرجنا لهم دابة من الارض تكلمهم» ثم قال : ياعلى اذا كان في آخر الزمان أخرجك الله في أحسن صورة ومعك ميسم تسم به أعداءك «الحديث» :

الثالث و السبعون ما رواه علي بن ابراهيم ايضاً في تفسيره عن أبيه عن ابن أبي عمير عن المفضل عن أبي عبدالله عليه السلام في قوله تعالى : «ويوم نحشر من كل امة فوجاً» قال : ليس أحد من المؤمنين قتل الا يرجع حتى يموت ، ولايرجع الا من محض الايمان محضاً أومحض الكفر محضاً .

اقول :ومثل هذا كثير جداً تقدم بعضه ، و لا يخفى ان هذا دال على رجعتهم (ع) بطريق الاولوية ، مضافاً الى التصريحات الكثيرة .

الرابع و السبعون ما رواه ايضاً فيه عن أبيه عن حماد عن حريز عن أبي جعفر عليه السلام قال : سئل عن جابر فقال : رحم الله جابراً لقدبلغ من فقهه انه كان يعرف تأويل هذه الاية « انّ الّذى فرض عليك القرآن لرادّك الى معاد » يعنى الرجعة .

الخامس والسبعون ما رواه ايضاً فيه قال : حدثني أبي عن النضر بن سويد عن يحيى الحلبي عن عبد الحميد الطائي عن أبي خالد الكابلي عن علي بن الحسين

٨٢» سپس فرمود : ای علی ، در آخر الزمان خدا ترا به بهترین صورتی بیرون آرد ، در حالی که آهنی در دست داری دشمنانت را بآن داغ نشان «تا آخر حدیث» .

هفتاد و سوم : از مفضل نقل میکند که حضرت صادق (ع) در تفسیر این آیه : «روزی که از هر جمعی دسته‌ای .... رامحشور کنیم» فرمود : هر مؤمنی کشته شده باشد برگردد تا بمیرد وجز مؤمن خالص و کافر خالص برنگردد .

مؤلف گوید : نظیر این حدیث بسیار است که قسمتی از آنها قبلا گذشت، ودلالت این حدیث بر رجعت ائمه علیهم السلام از راه «اولویت» است (یعنی در جائی که هر مؤمن خالصی برگردد ائمه بطریق اولی برمیگردند) علاوه بر تصریحهای سایر روایات .

هفتاد و چهارم :(این همان حدیث ٤٨ است اینجا از «حریز» نقل میکند)

هفتاد و پنجم: در تفسیر این آیه : « آنکه این قرآن را بعهدهٔ تو نهاد ترا بباز گشتگاهی برگرداند قصص : ٨٥» از ابو خالد کابلی نقل میکند که حضرت سجاد (ع)

عليه السلام في قوله تعالى : «ان الذى فرض عليك القرآن لرادك الى معاد» قال : يرجع اليكم نبيكم وأمير المؤمنين والائمة عليهم السلام .

السادس والسبعون مارواه ايضاً فيه فى قوله تعالى :«انا لننصر رسلنا والذين آمنوا في الحيوة الدنيا » قال : هو الرجعة اذا رجع رسول الله صلى الله عليه وآله والائمة عليهم السلام .

السابع والسبعون ما رواه ايضاً فيه عن أحمد بن ادريس عن أحمد بن محمد عن عمر بن عبدالعزيز عن جميل عن أبي عبدالله عليه السلام قال : قلت له : قول الله عزوجل : «انا لننصر رسلنا و الذين آمنوا في الحيوة الدنيا » قال : ذلك و الله فى الرجعة أما علمت ان الانبياء لم ينصروا في الدنيا و قتلواو الائمة من بعدهم لم ينصروا وقتلوا وذلك في الرجعة .

و رواه سعد بن عبد الله في مختصر البصائر كما نقله عنه الحسن بن سليمان بن خالد في رسالته .

الثامن و السبعون ما رواه ايضاً فيه في قوله تعالى «ويريكم آياته » قال : يعنى أمير المؤمنين و الائمة عليهم السلام في الرجعة فاذا رأوهم قالوا آمنّا بالله

فرمود : پيغمبرتان باامير المؤمنين وائمه عليهم السلام بسويتان بازميگردند .

هفتادششم: درتفسير اين آيه : « ماپيغمبران خود و آنهارا كه ايمان آوردند دراين زندگى دنيا ». . ياری ميكنيم ، غافر : ٥١ » روايت ميكند كه مراد وقتى است كه پيغمبر وائمه عليهم السلام برميگردند .

هفتادوهفتم : ازجميل نقل ميكند كه گفت: تفسير آيهٔ فوق را ازحضرت صادق (ع) پرسيدم فرمود : بخدا ! اين مربوط برجعت است ، مگر نميدانى كه پيغمبران وائمه دردنيا ياری نشدند بلكه كشته شدند ، اين نصرت وياری درموقع رجعت است . اين حديث را سعد بن عبدالله هم نقل ميكند .

هفتادوهشتم : درتفسير اين آيه : « آيات ـ ونشانه هاى ـ خودرا بشمامى نمايانند، غافر : ٨١ » نقل ميكند كه مراد : امير المؤمنين وائمه عليهم السلام است كه در رجعت

وحده و كفرنا بما كنا به مشركين فلم يك ينفعهم ايمانهم لما رأو بأسنا».

التاسع والسبعون ما رواه ايضاً فيه في قوله تعالى « وترى الظالمين آل محمد حقهم لما رأووا العذاب » وعلى هو العذاب في الرجعة « يقولون هل الي مرد من سبيل» فنوا لي علياً ؟! .

الثمانون ما رواه ايضاً فيه مرسلا قال : ذكر الله الائمة فقال : « و جعلها كلمة باقية في عقبه لعلهم يرجعون » اى فانهم يرجعون الى الدنيا .

الحادى و الثمانون ما رواه ايضاً فيه في قوله تعالى : « و وصينا الانسان بوالديه حسناً حملته امه كرهاً و وضعته كرهاً » يعني الحسين وذلك ان الله أخبر رسول الله صلى الله عليه وآله و بشره بالحسين قبل حمله ، و ان الامامة تكون في ذريته الى يوم القيمة ، ثم أخبره بما يصيبه من القتل و المصيبة في نفسه و ولده ، ثم عوضه بأن جعل الامامة في عقبه ، و أعلمه انه يقتل ثم يرده الى الدنيا وينصره حتى يقتل

نمایانده شوند ، وقتی که کافران آنها را به بینند گویند : «بخدای یگانه ایمان آوردیم وبآنچه شریك خدا قرارداده بودیم کافر شدیم ، اما هنگامی که عذاب ما را به بینند ایمانشان سودی نبخشد » .

هفتاد و نهم : (این همان حدیث ٤٧ باب سابق است) .

هشتادم : روایت میکند که خدا راجع بائمه فرمود : «و آن- یکتاپرستی- را در اعقاب خویش کلمه‌ای پاینده کرد ، شاید باز گردند ، زخرف: ٢٨ » و ائمه در رجعت برمیگردند .

هشتاد و یکم : در تفسیر این آیه : «انسان را به نیکی بپدر و مادر سفارش کردیم مادرش او را بمشقت (یا بکراهت، بنابر تفسیر حدیث) حمل کرد و بمشقت بگذاشت ؛ احقاف ١٥» روایت میکند که مراد حضرت امام حسین (ع) است که خدا پیش از حملش به پیغمبر بشارت داد که متولد میشود ، و خود و فرزندانش کشته میشوند و در عوض خدا امامان را تا تاقیامت از نسل او قرار دهد ، و پس از مرگ او را بدنیا بر گرداند و یاریش کند تا دشمنانش را بکشد ، و سلطنت روی زمینش دهد ، چنانکه در قرآن میفرماید « میخواهیم بر

أعدائه ، و يملكه الارض ، و هو قوله : « و نريدأن نمنّ على الذين استضعفوا فى الارض ونجعلهم ائمة ونجعلهم الوارثين ونمكّن لهم فى الارض . »

الثانى والثمانون ما رواه ايضاً فيه فى قوله تعالى: « ولقد كتبنا فى الزبور من بعد الذكر ان الارض يرثها عبادى الصالحون »قال : بشر الله نبيّه ان أهل بيته يملكون الارض و يرجعون اليها و يقتلون أعدائهم فأخبر رسول الله صلى الله عليه و آله فاطمة عليها السلام بخبر الحسين عليه السلام وقتله فحملته كرهاً ثم قال أبو عبدالله عليه السلام : فهل رأيتم أحداً يبشّر بولد ذكر فتحمله كرهاً ؟ اى انها اغتمّت و كرهت لما أخبرت بقتله .

الثالث والثمانون ماروا ه ايضاً فيه قال : حدثنى أبى عن ابن أبى عمير عن عبد الرحيم القصير عن أبى عبدالله عليه السلام قال : سألته عن «ن و القلم »و ذكر الحديث الى أن قال : «واذا تتلى عليه آياتنا » قال : كنى عن الثانى قال : «اساطير الاولين» اى اكاذيب الا ولين«سنسمه على الخرطوم» قال : فى الرجعة اذا رجع امير المؤمنين

آنان كه در زمين ناتوان شمرده شدند منت نهيم امام ووارثشان قرار دهيم وروى زمين استقرارشان دهيم ، » .

هشتادودوم : در تفسير اين آيه : «درزبور بعداز ذكر نوشتيم كه زمين رابندگان صالح من بارث ميبرند انبيا : ١٠٥» روايت ميكند كه : خدا به پيغمبر (ص) بشارت داد كه اهلبيتش مالك روى زمين ميشوند ،بدنيا برميگردند ودشمنانشانرا ميكشند ، پيغمبر(ص) اين قضايارا باخبر كشته شدن حسين (ع) بفاطمهٔ زهرا سلام الله عليها فرمود ، از اين جهت حضرت زهرا بكراهت بار داراوشد سپس حضرت صادق(ع) فرمود : تاكنون شنيده ايدزنى را بشارت پسر دهند ، بكراهت واندوه باردارشود؟ كراهت او براى خبر قتل فرزندش بود .

هشتادوسوم : ازعبدالرحيم قصير نقل ميكند كه گفت : تفسير آيات سورهٔ «ن» را ازحضرت صادق(ع) پرسيدم ، حضرت چنين تفسير فرمود : «چون آيات مابرا و يعنى بر دومى بخوانند ، گويد : افسانه ها ـ يعنى دروغهاى ـ پيشنيان است ، بر بينى او

عليه السلام ورجع أعدائه فيسمهم بميسم معه كما توسم البهايم على الخراطيم الانف والشفتان .

الرابع والثمانون مارواه ايضاً فيه عن أبيه عن الحسين بن خالد عن أبي الحسن الرضا عليه السلام في قوله تعالى : « وان المساجد لله فلاتدعوا مع الله أحداً » قال: المساجد الائمة الى أن قال : «حتى اذا رأوا ما يوعدون » قال : القائم وأمير المؤمنين عليه السلام في الرجعة « فسيعلمون من أضعف ناصراً وأقل عدداً » .

الخامس والثمانون ما رواه ايضاً فيه في قوله تعالى : « قتل الانسان » اى أمير المؤمنين « ما اكفره» اى ما فعل وأذنب حتى قتلتموه «ثم السبيل يسره» قال: يسر له طريق الخير« ثم اذا شاء أنشره» قال : في الرجعة « كلا لما يقض ما أمره» اي لم يقض أمير المؤمنين ما قد أمره وسيرجع حتى يقضى ما أمره .

السادس والثمانون ما رواه ايضاً فيه قال : أخبرنا أحمد بن ادريس عن احمد

داغ نهيم» يعنى دررجعت ، هنگامى كه امير المؤمنين ودشمنانش برگردند باآهنى برآنان نشان زند ، چنانكه بربينى ولب حيوانات داغ نهند .

هشتادوچهارم : ازحسين بن خالد نقل ميكند كه حضرت رضا (ع) درتفسير اين آيه : «واينكه مساجد براى خدا است پس باخدا ديگرى را نخوانيد (وشريك نكنيد).... تاچون آنچه را وعده شان ميدهند به بينند خواهند فهميد : چه كس ياورش ناتوان تر و عددش كمتر است ؟ جن : ١٨ - ٢٤» فرمود : «مساجد» ائمه اند ، و آنچه بكافران وعده ميدهند حضرت قائم وامير المؤمنين عليهما السلام است ، كه دررجعت ميآيند .

هشتادوپنجم : درتفسير سورهٔ «عبس» چنين ميفرمايد: «انسان - يعنى امير المؤمنين (ع) كشته شد ، چه كفرانى كرده بود ؟ - يعنى چه گناهى كرده بود كه او را كشتيد ؟ . . . . سپس راه - يعنى راه خير - رابراو آسان كرد ، آنگاه وقتى كه بخواهد يعنى دررجعت زنده اش كند نه چنين است ، فرمانى كه باو داداجرا نكرد - يعنى امير المؤمنين مأموريت خويش بپايان نرساند و بازبرميگردد تا انجام دهد - سورهٔ عبس ١٧ - ٢٣»

هشتادوهشتم : از ابواسامة نقل ميكند كه گفت : تفسير آيات فوق را ازحضرت

بن محمد عن ابن أبي نصر عن جميل بن دراج عن أبي اسامة عن أبي جعفر عليه السلام قال : سألته عن قوله تعالى : « قتل الانسان ما أكفره » قال : نزلت في أمير المؤمنين عليه السلام « ما أكفره » يعني بقتلكم اياه «من أي شيء خلقه» يقول : من طينة الانبياء خلقه «فقدره» للخير « ثم السبيل يسره» يعني سبيل الهدى «ثم اماته فأقبره ثم اذا شاء أنشره» قال : في الرجعة « كلا لما يقض ما أمره» قال : يمكث بعد قتله في الرجعة فيقض ما أمره .

السابع والثمانون ما رواه ايضاً فيه عن جعفر بن أحمد عن عبدالله بن موسى عن الحسن بن علي بن أبي حمزة عن أبيه عن أبي بصير عن أبي عبدالله عليه السلام في قوله تعالى : «والسماء والطارق» قال : السماء هنا أمير المؤمنين عليه السلام الى أن قال : قلت «النجم الثاقب» قال : ذاك رسول الله صلى الله عليه وآله ، ثم قال : **«انه على رجعه لقادر»** كما خلقه من نطفة يقدر أن يرده الى الدنيا والى القيمة

الثامن و الثمانون ما رواه الشيخ الجليل تقي الدين ابراهيم بن

باقر(ع) پرسيدم . فرمود : دربارهٔ امير المؤمنين (ع) نازل شده يعنى آنجناب كشته شد «چه كرده بود كه اورا كشتيد ؟ ازچه چيز خدايش آفريده - يعنى از گل پيمبران آفريدش و - براى كارهاى خير - آماده اش كرد ، سپس راه - يعنى راه هدايت - را برايش آسان كرد ، سپس ميراندش و بخاكش سپرد ، آنگاه هروقت بخواهد - يعنى در رجعت - زنده اش ميفرمايد ، نه چنين است ، مأموريت خويش بسر نبرد» ودر رجعت مدتى در دنيا ميماند تا كارخود بپايان رساند .

هشتادوهفتم : ازابوبصير نقل ميكند كه حضرت صادق (ع) در تفسير اين آيه : «قسم بآسمان وستارهٔ شبرو !» فرمود : مراد ازآسمان امير المؤمنين (ع) است . . . . اين آيه را پرسيدم (ستاره فروزان است) فرمود : مراد پيغمبر(ص) است ، بآنان قسم ياد شده كه «خدا برباز گرداندن انسان توانا است» يعنى چنانكه اورا ازنطفه آفريد ميتواند دردنيا يا درقيامت زنده اش فرمايد .

هشتادوهشتم : شيخ (كفعمى) در كتاب مصباح فصل ٤٦ در دعاى بعد از نماز

على العاملي الكفعمي في المصباح في الفصل السادس والاربعين في جملة الدعاء الذي يدعى به بعد صلوة العيد : « اللهم صل على محمد و على ائمة الهدى الائمة المهديين و الحجج على خلقك» الى أن قال : « اللهم اشعب بهم الصدع وارتق بهم الفتق و أمت بهم الجور و أظهر بهم العدل و زين بطول بقائهم الارض و أيدهم بنصرك و انصرهم بالرعب ، وقوّ ناصريهم و اخذل خاذليهم و دمدم على من نصب لهم وأعز بهم المؤمنين واخذل بهم المنافقين» الدعاء .

التاسع والثمانون ما رواه الشيخ الثقة الجليل أبوعمرو الكشي في كتاب الرجال في ترجمة جابر بن عبدالله الانصاري عن أحمدبن على القمي السلولي عن ادريس بن أيوب القمي عن الحسين بن سعيد عن ابن محبوب عن عبد العزيز العبدي عن زرارة عن أبي جعفر عليه السلام قال : جابر يعلم و أثنى عليه خيراً قال : فقلت له : و كان من أصحاب على عليه السلام ؟ قال : كان جابر يعلم قول الله عزوجل : «ان الذي فرض عليك القرآن لرادك الى معاد» .

التسعون ما رواه الكشي ايضاً في كتاب الرجال عن أحمدبن على بن ادريس

عيدچنين نقل ميكند : «خداوندا ! برپيغمبرو امامان ، رهنمايان هدايت يافته و حجتهاى خلق درود فرست ... خداوندا ! بدست آنان شكافهارا برطرف كن ، مفاسدرا اصلاح كن ، ستم را نابود وعدل وداد را آشكار فرما ، زمين را بطول بقائشان زيور بخش بنصرت خود ، آنان رايارى كن ، وباترس نصرتشان ده ، ياورانشان را تقويت كن رها كنندگانشان رامخذول كن ، دشمنانشان را هلاك كن ، مؤمنان رابوسيلهٔ ايشان عزت ده ، و منافقان رامخذول گردان» تاآخردعا .

هشتادونهم : «كشى» در كتاب «رجال» درشرح حال جابر بن عبدالله از «زرارة» نقل ميكند كه حضرت باقر(ع) فرمود : جابر ميداند ـ واورا ستايش كرد ـ گفتم : جابر از اصحاب على (ع) بود ، فرمود : جابر تأويل اين آيه را ميداند : «آنكه اين قرآن بعهدهٔ تو گذاشت ترا بباز گشتگاهى برميگرداند ، قصص : ٨٥»

نودم : از محمدبن مسلم وزرارة نقل ميكند كه گفتند : احاديثي ازحضرت باقر(ع)

عن الحسين بن بشير عن هشام بن سالم عن محمد بن مسلم و زرارة قال : سألنا ابا جعفر عليه السلام عن أحاديث فرواها لنا عن جابر فقلنا : ما لنا و لجابر ؟ فقال : بلغ من ايمانه انه يقرء هذه الاية « ان الذى فرض عليك القرآن لرادك الى معاد» .

الحادى و التسعون ما رواه ايضاً فيه عن احمدبن على القمى عن شقران السلولى عن الحسين بن سعيد عن محمد بن اسمعيل عن ابن أذينه عن زرارة عن أبى جعفر عليه السلام قال : قلت مالنا ولجابر تروى عنه ؟ فقال : يا زرارة ان جابراً كان يعلم تأويل هذه الاية « ان الذى فرض عليك القرآن لرادك الى معاد» .

الثانى و التسعون ما تضمنته الصحيفة الشريفة الكاملة المتواترة وسندها معلوم ، وذلك فى دعائه عليه السلام يوم الاضحى والجمعة « اللهم صل على محمد و آل محمد انك حميد مجيد ، كصلواتك و بركاتك على أصفيائك ابراهيم و آل ابراهيم و عجّل الفرج والروح و النصرة و التمكين و التأييد لهم ، اللهم و اجعلني من أهل التوحيد و الايمان بك والتصديق برسولك ، والائمة الذين حتمت طاعتهم ممن يجرى ذلك به و على يديه آمين رب العالمين » .

پرسيديم ، همه را از «جابر» روايت كرد ، گفتيم : مارا چه بكار جابر ؟ فرمود : ايمان جابر بجائى رسيده بود كه اين آيه (يعنى همان آيهٔ فوق) را ميخواند .

نود ويكم : اززرارة نقل ميكند كه گفت : بحضرت باقر(ع) عرض كردم : ماراچه بكار جابر كه شما ازاوحديث نقل ميكنيد ؟ فرمود : زرارة ! جابر تأويل اين آيه (يعنى همان آيهٔ سابق) را ميدانست .

نود ودوم : درصحيفهٔ سجاديه ـ كه متواتروسندش معلوم است ـ دردعاى روز عيدقربان ، وجمعه ميفرمايد : «خداوندا ! مانندآن درود وبركتها كه برگزيدگان خود : ابراهيم وآلش ـ نازل كردى ، برمحمد وآلش نازل فرما كه تو ستوده و بزرگوارى ، و فرج ، ورحمت ، ونصرت ، وقدرت ، و تأييد آنانرا نزديك فرما ، خداوندا ! مراهم از اهل توحيد ، وايمان ، وتصديق به پيغمبران و امامانى كه طاعتشان را واجب كرده اى از آن كسانى كه توحيد وايمان بدستشان ترويج ميشود ـ قرارده ، اى پروردگار جهانيان اين دعارا مستجاب فرما» .

الثالث والتسعون ما رواه الشيخ ابو منصور أحمد بن على بن أبى طالب الطبرسى فى كتاب الاحتجاج فى احتجاج رسول الله ﷺ عن معمر بن راشد عن أبى عبد الله ﷺ فى حديث ان رسول الله ﷺ قال : و من ذريتى المهدى اذا خرج نزل عيسى بن مريم لنصرته فقدمه وصلى خلفه .

الرابع و التسعون ما رواه الطبرسي ايضاً فى الاحتجاج فى أواخره عن محمد بن عبد الله بن جعفر الحميرى انه قال : خرج من الناحية المقدسة بعد المسائل بسم الله الرحمن الرحيم الى أن قال : اذا أردتم التوجه بنا الى الله فقولوا كما قال الله سلام على آل يس ، السلام عليك يا داعى الله الى أن قال : أشهدك يامولاى أنى أشهد ان لا اله الا الله وحده لا شريك له و أن محمداً عبده و رسوله لا حبيب الا هو وأهله ، و أشهد ان أمير المؤمنين حجته ، والحسن حجته ، و الحسين حجته ، و على بن الحسين حجته ، و محمد بن على حجته ، و جعفر بن محمد حجته ، وموسى بن جعفر حجته ، و على بن موسى حجته ، و محمد بن على حجته ، و على بن محمد حجته ، و الحسن بن على حجته ، واشهد انك حجة الله ، أنتم الاول و الآخر ، و

نودوسوم : «طبرسى» در كتاب «احتجاج» ازمعمر بن راشد ازحضرت صادق (ع) درحديثى نقل ميكند كه : پيغمبر (ص) فرمود : يكى ازفرزندان من مهدى است ، كه چون ظاهر شود عيسى بن مريم براى يارىش فرود آيد وپشت سرش نماز گذارد .

نودوچهارم : از «حميرى» نقل ميكند كه گفت : امام زمان (ع) در جواب نامه اى - پس از جواب مسائل - مرقوم فرموده بودند : بسم الله الرحمان الرحيم ..... وقتى كه خواستيد بوسيلهٔ مامتوجه خداشويد ، چنانكه خدافرموده بگوئيد : سلام بر آل پس ، سلام بر تواى دعوت كنندهٔ بسوى خدا ..... مولاى من ! تراگواه ميگيرم ، كه من شهادت ميدهم : خدا يكى است ، يكتا و بى شريك است ، محمد (ص) بنده و فرستادهٔ او است ، جز او و خاندانش حبيب و دوستى نيست ، شهادت ميدهم كه امير المؤمنين حجت خدا است ، حسن ، حسين ، على بن الحسين ، محمد بن على ، جعفر بن محمد ، موسى بن جعفر ، على بن موسى ، محمد بن على ، على بن محمد ، وحسن بن على حجتهاى خدايند شهادت ميدهم كه توحجت خدائى ، اول وآخر ، شمائيد ، رجعت شماحق وبى ترديداست

انّ رجعتكم حق لا ريب فيها يوم لا ينفع نفساً ايمانهم لم تكن آمنت من قبل أو كسبت في ايمانها خيراً ، و ان الموت حقّ و ان ناكراً و نكيراً حقّ وان النشر حقّ والبعث حقّ «الحديث» .

الخامس والتسعون ما رواه الشيخ الثقة الجليل قطب الدين سعيد بن هبة‌الله الراوندي في نوادر المعجزات من كتاب الخرايج والجرايح في فصل الرجعة عن سهل بن زياد عن الحسن بن محبوب عن ابن فضيل عن سعد الجلاب عن جابر عن أبي جعفر عليه السلام قال قال الحسين عليه السلام لاصحابه قبل أن يقتل ان رسول الله صلى الله عليه وآله قال لي يا بني انك ستساق الى العراق و انك تستشهد و يستشهد معك جماعة من أصحابك لايجدون الم مسّ الحديد وتلا «قلنا يا نار كوني برداً وسلاماً على ابراهيم» يكون الحرب عليك وعليهم برداً و سلاماً ، فابشروا فو الله لئن قتلونا فانا نردّ الى نبينا قال : ثم أمكث ما شاء الله فأكون اول من تنشق عنه الارض فاخرج خرجة توافق خرجة امير المؤمنين و قيام قائمنا ، ثم لينزلن عيسى و وفد من السماء من عندالله لم ينزلوا الى الارض قط ، و لينزلن الى جبرئيل و ميكائيل و اسرافيل

روزی که هر کس قبلا ایمان نیاورده باشد ، یا در ایمانش خیری بدست نیاورده باشد ، ایمانش سودنبخشد ـ گواهی میدهم که مرگ حق است ، «ناکر» و «نکیر» (فرشتگان مأمور سؤال‌بر) حق‌اند ، وقیامت ومعاد حق‌است .

نودوپنجم : قطب راوندی در «نوادر کتاب خرائج» درفصل رجعت ، ازحضرت باقر(ع) نقل‌میکند که حضرت امام‌حسین (ع) پیش‌از شهادت باصحابش فرمود : پیغمبر (ص)بمن فرمود : پسرجان ! ترابعراق میبرند ، و آنجا باجمعی از اصحابت که گزند آهن‌را نمیچشند ـ شهید میشوید ، سپس این آیه خواند : «گفتیم : ای آتش برابراهیم سرد و سلامت‌شو» و فرمود : جنگ بر تو و اصحابت سرد و سلامت است ، شما را بشارت باد . بخدا ! اگر ما را بکشند نزد پیغمبر مان برویم ، مدتی بآن حال میمانیم ، آنگاه اول کسی که از قبر بیرون آید منم که هنگام خروج امیر المؤمنین (ع) وقیام‌حضرت‌قائم (ع) خارج شوم ، سپس‌حضرت عیسی باجمعی ازفرشتگان ـ که‌تاکنون بزمین نیامده‌اند ـ فرودآیند ، جبرئیل ؛ میکائیل ، اسرافیل ، وعده‌ای دیگرازملائکه

وجنود من الملائكة وليركبن محمد و علي و أنا و أخي و جميع من من الله عليه في حمولات من حمولات الرب، جمال من نور لم يركبها مخلوق، ثم ليهزن محمداً لواه وليد فعنه الى قائمنا مع سيفه، ثم انا نمكث ما شاءالله، ثم ان الله يخرج من مسجد الكوفة عيناً من ذهب وعيناً من ماء وعيناً من لبن ثم ان امير المؤمنين عليه السلام يدفع الى سيف رسول الله صلى الله عليه وآله فيبعثني الى المشرق والمغرب فلا آتي على عدو الا احرقت دمه، ولا ادع صنماً الا أحرقته حتى آتي على الهند فافتحها، و ان دانيال و يونس يخرجان الى أمير المؤمنين يقولان: صدق الله ورسوله؛ وليبعثن رسول الله صلى الله عليه و آله معهما الى البصرة سبعين رجلا؛ فيقتلون مقاتليهم، و يبعث بعثاً الى الروم فيفتح الله له، ثم لاقتلن كل دابة حرام أكلها حتى لا يكون على وجه الارض الا الطيب و تعرض على اليهود و النصاري و ساير أهل الملل كلها لاخيرهم بين الاسلام و السيف، فمن اسلم منت عليه، و من أبى الاسلام أهرق الله دمه، ولا يبقي أحد من شيعتنا الا بعث الله اليه ملكا يمسح عن وجهه التراب و يعرفه أزواجه و منزلته في الجنة، ولا يبقى على وجه الارض أعمى ولا مقعد و لا مبتلى الا كشف الله عنه بلاه بنا أهل البيت؛ ولتنزلن البركات من السماء الى الارض

هم فرود آيند، من وجد و پدر و برادرم، باهر كس كه خدا بر او منت نهاده باشد برشتر اني ازنور كه هيچ مخلوقي سوارش نشده، سوارشوم، جدم پرچم خويش باهتزاز آورد و آنرا باشمشيرش بدست قائممان سپارد، ازمسجد كوفه چشمه ها در آيد، امير المؤمنين شمشير پيغمبر بمن دهد و مرا بمشرق و مغرب فرستد، خون هر دشمني را بريزم، و هر بتي را بسوزانم، هندرا بگشايم، دانيال و يونس خارج شوند و تصديق خدا و رسول بنمايند و پيغمبر (ص) هفتاد نفر با آنها ببصره فرستد، جنگجويانشان را بكشند، وسپاهي بروم فرستد آنجا را بگشايند، سپس حيوانات حرام گوشت را بكشم، اهل هر ملتي را بين اسلام و شمشير مخير كنم. هر كه ايمان آورد در امان باشد و هر كه نپذيرد خونش ريخته شود، ملائكه خاك از روي شيعيان ما بيفشانند و مقامشان را در بهشت معرفي كنند ديگر روي زمين كودر و نه زمينگيري و دردمندي نماند؛ ببركت ما اهلبيت خدا همه را شفا بخشد، بركت از آسمان بزمين فرود آيد

حتى ان الشجرة لتضعف بما يزيد الله فيها من الثمرة ، ولتؤكل ثمرة الصيف في الشتاء وثمرة الشتاء في الصيف، وذلك قوله تعالى : «ولو أنهم آمنوا واتقوا لفتحنا عليهم بركات من السماء والارض ولكن كذبوا» ثم ان الله ليهب شيعتنا كرامة لا يخفى عليهم شيء في الارض وما كان فيها .

و رواه الحسن بن سليمان بن خالد القمي في رسالته قال : رواه لي و رويته عنه المولى السعيد بهاء الدين علي بن السعيد عبدالكريم بن عبد الحميد الحسيني باسناده عن أبي سعيد سهل رفعه الى أبي جعفر عليه السلام مثله .

السادس والتسعون ما رواه رئيس الطائفة أبو جعفر الطوسي في كتاب الغيبة قريباً من نصف الكتاب معلقاً عن محمد بن عبدالله بن جعفر الحميري عن أبيه عن علي بن سليمان بن رشيد عن الحسن بن علي الخزاز قال : دخل علي بن أبي حمزة على أبي الحسن الرضا عليه السلام فقال له : انت امام ؟ فقال : نعم ، فقال : اني سمعت جدك جعفر بن محمد يقول : لا يكون الامام الا وله عقب ، فقال : أنسيت يا شيخ أم تناسيت ليس هكذا قال : جعفر عليه السلام ؛ انما قال جعفر عليه السلام

بطوری که درخت تاب کشیدن میوه را نداشته باشد : میوهٔ تابستانی در زمستان خورند و میوهٔ زمستانی در تابستان ، چنانکه خدا میفرماید : اگر ایمان میآوردند و پرهیزگار میشدند درهای برکت را از آسمان و زمین بر ایشان میگشودیم ، ولی تکذیب کردند ، اعراف ، ٩٦) سپس خداوند کرامت بشیعیان ما دهد که هیچ چیز در زمین از نظرشان مخفی نماند .

این حدیث را حسن بن سلیمان هم بهمین نحو روایت میکند .

نود و ششم : شیخ طوسی در کتاب «غیبت» از حسن بن علی خزاز نقل میکند که گفت : علی بن ابی حمزه خدمت حضرت رضا (ع) رسید و گفت : شما امامید ؟ فرمود : آری گفت : من ازجدت حضرت صادق (ع) شنیدم که فرمود : هیچ امامی نیست جز اینکه فرزندی دارد ، فرمود : ای شیخ فراموش کرده‌ای یا خودرا بفراموشی میزنی ؟ جدم چنین نفرموده ، فرموده : هیچ امامی نیست جز اینکه فرزند دارد ، غیر از آن امامی که

لا يكون الا وله عقب الا الذي يخرج عليه الحسين بن على فانه لا عقب له ، فقال له : صدقت جعلت فداك هكذا سمعت جدك يقول .

السابع والتسعون ما رواه الشيخ الطوسى فى كتاب الغيبة في فصل في الاخبار المتضمنة لمن رأى صاحب الزمان و لم يعرفه ثم عرفه بعد ، عن أحمد بن عبد و ن عن محمد بن الشجا عى عن محمد بن ابرا هيم النعماني عن يوسف بن أحمد الجعفرى وذكر حديثاً طويلا جرى له مع صاحب الزمان عليه السلام و براهين رآها منه الى أن قال يوسف : فقلت له : متى يكون هذا الامر ؟ قال : اذا حيل بينكم وبين سبيل الكعبة ، واجتمع الشمس والقمر؛ واستدار بها الكواكب والنجوم؛ فقلت : متى يابن رسول الله ؟ فقال : في سنة كذا و كذا تخرج دابة الارض بين الصفا و المروة معه عصا موسى وخاتم سليمان ؛ ويسوق الناس الى المحشر «الحديث».

الثامن و التسعون ما رواه ايضاً في آخر كتاب الغيبة عن محمد بن عبد الله بن جعفر الحميرى عن أبيه عن يعقوب بن يزيد عن على بن الحكم عن حماد بن عثمان عن أبى بصير قال : سمعت أبا جعفر عليه السلام يقول : مثل أمرنا في كتاب الله مثل صاحب الحمار أماته الله مائة عام ثم بعثه .

حسين بن على در زمانش خارج ميشود كه او فرزند ندارد ، گفت : درست فرمودى قربانت! همينطور فرمود .

نودوهفتم : درنقل قصهٔ كسانى كه خدمت امام زمان (ع) رسيده و اورانشناخته اند ، قصه‌اى طولانى راجع بيوسف بن احمد جعفرى نقل ميكند كه خدمت آنجناب رسيد و معجزاتى مشاهده كرد تا آن جا كه ميگويد : پرسيدم : فرج چه وقت ميرسد؟ فرمود : وقتى كه راه مكه بسته شود ، وماه و خورشيد جمع شوند ، وستارگان بدور آن‌ها بگردش آيند ، عرض كردم : يا ابن رسول الله ! اين چه وقت است ؟ فرمود : درفلان سال « جنبذهٔ زمين» ميان صفا ومروه باعصاى موسى وانگشتر سليمان بيرون آيد ، مردم را بمحشر براند «تا آخر حديث» .

نودوهشتم: از ابو بصير نقل ميكند كه گفت حضرت باقر (ع) فرمود : مثل كار ما درقرآن مثل صاحب الاغ است كه خدا او را ميراند وپس ازصدسال زنده كرد .

أقول : المراد أمرهم في الرجعة كما هو ظاهر .

التاسع والتسعون ما رواه ايضاً فيه عن محمد بن عبدالله الحميري عن أبيه عن جعفر بن محمد الكوفي عن اسحق بن محمد عن القاسم بن ربيع عن علي بن خطاب عن مؤذن مسجد الاحمر قال : سألت أبا عبد الله عليه السلام هل في كتاب الله مثل القائم ؟ فقال نعم آية صاحب الحمار ، أماته الله ثم بعثه .

أقول : المراد بالقائم هنا معناه اللغوى أعنى من يقوم منهم في الرجعة ، بقرينة آخر الحديث والتصريح بالموت والبعث .

المائة ما رواه ايضاً فيه عن ابن فضال عن حماد عن الحسين بن المختار عن أبي بصير عن عامر بن واثلة عن أمير المؤمنين عليه السلام عن رسول الله صلى الله عليه و آله قال : عشر قبل الساعة لابد منها ، السفياني ؛ و الدجال ، والدخان ؛ و خروج القائم ، و طلوع الشمس من مغربها ؛ و نزول عيسى بن مريم «الحديث» .

الاول بعد المائة ما رواه ايضاً فيه عن سعد بن عبد الله عن الحسن بن علي الزيتوني وعبدالله بن جعفر الحميري جميعاً عن أحمد بن هلال عن الحسن بن محبوب عن أبي الحسن الرضا عليه السلام في حديث يذكر فيه أحوال الغيبة وآخر الزمان يقول فيه : ويرون بدناً بارزاً نحو عين الشمس ، ومنادياً هذا امير المؤمنين قد كر في هلاك الظالمين .

مؤلف گويد : مراد ازكار آن هاجريان رجعت است .

نود و نهم : (اين همان حديث ٤١ باب ٦ است ، ذيلش هم همان است) .

صدم : ازعامر بن واثلة ، ازامير المؤمنين (ع) نقل ميكند كه پيغمبر (ص) فرمود : ده چيز پيش از قيامت حتماً واقع شود : خروج سفياني، دجال ، دود (آسماني) خروج حضرت قائم ، طلوع خورشيد ازمغرب ، نزول حضرت عيسى «تا آخر حديث» .

صد و يكم : ازحسن بن محبوب نقل ميكند كه حضرت رضا (ع) در حديثي درشرح احوال غيبت ، وآخر الزمان فرمود : بدن واضحي درچشمهٔ خورشيد به بينند و شخصي فرياد زند : اين امير المؤمنين است ، براى هلاك كردن ستمگران باز گشته .

الثاني بعد المائة مارواه ايضاً فيه عن الفضل بن شاذان عن نصر بن مزاحم عن أبي لصعة عن أبي ذرعة عن عبدالله بن رزين عن عمار بن يا سرانه قال : دعوة أهل بيت نبيكم في آخر الزمان ، فالزموا الارض و كفوا حتى ترد أوقاتها ، ثم ذكر جملة من علاماتها .

الثالث بعد المائة مارواه ايضاً فيه عن الفضل عن علي بن الحكم عن سفيان الجريري عن أبي صادق عن أبي جعفر عليه السلام قال : دولتنا آخر الدول ، ولن يبقى أهل بيت لهم دولة الا ملكوا قبلنا لئلا يقولوا اذا رأوا سيرتنا اذا ملكنا سرنا مثل سيرة هؤلاء ، وهو قول الله تعالى : «والعاقبة للمتقين» .

الرابع بعد المائة مارواه الثقة الجليل سعد بن عبدالله في مختصر البصائر على مانقله عنه الحسن بن سليمان بن خالد القمي في رسالته في باب الكرّات وما جاء فيها عن محمد بن الحسين بن أبي الخطاب عن محمد بن سنان عن عمار بن مروان عن المنخل بن جميل عن جابر بن يزيد عن أبي جعفر عليه السلام قال : ليس أحد من المؤمنين الا وله قتلة و ميتة ، من قتل نشر حتى يموت ، و من مات نشر حتى يقتل ، الى أن قال : في قوله تعالى : «يا ايها المدثر قم فانذر» قال : يعني محمد و قيامه في الرجعة ،

صد و دوم : از عمار يا سر نقل ميكند كه گفت : دعوت اهلبيت پيغمبر شما در آخر الزمان است ، ازجاى خود حركت نكنيد و دست نگهداريد تاوقتش برسد ، سپس قسمتى ازنشانه‌هاى آن را بيان ميكند .

صد و سوم : از «ابوصادق» نقل ميكند كه حضرت باقر (ع) فرمود : دولت ما آخر دولتهااست ، هرخاندانى كه دولتى داشته باشند پيش ازما بآن ميرسند تاچون روش سلطنت مارا ديدند نگويند اگرماهم سلطنتى داشتيم همينطور رفتار ميكرديم، وهمين است كه قرآن ميفرمايد : «عاقبت ازپرهيزگاران است» .

صد و چهارم: سعد بن عبدالله در كتاب «مختصر البصائر» ازجابر بن يزيد نقل ميكند كه حضرت باقر (ع) فرمود : هرمؤمنى كشته شدنى داردو مرگى، هر كه كشته شود باز گردد تا بميرد ، وهر كه بميرد بر گردد تا كشته شود ، تا آنجا كه در تأويل اين آيه : «اى جامه بخود پيچيده ، برخيز و (مردم را از عذاب خدا) بترسان ، مدثر ٧٤،١» فرمود :

و قوله : « انها لاحدى الكبر نذيراً للبشر» يعنى محمد صلى الله عليه وآله في الرجعةو قوله: «انا ارسلناك كافة للناس» قال : في الرجعة و قوله : «هو الذى أرسل رسوله بالهدى و دين الحق ليظهره على الدين كلّه» قال: في الرجعة و فى قوله : «حتى اذافتحنا عليهم باباً ذا عذاب شديد » قال : هوأمير المؤمنين عليه السلام في الرجعة قال : و قال ابوعبدالله عليه السلام : في قوله تعالى: « ربما يود الذين كفروا لوكانوا مسلمين » قال : في الرجعة .

الخامس بعد المائة ما رواه ايضاً فيه بهذا الاسناد عن أبى جعفر عليه السلام قال: ان المدثر هوكائن في الرجعة فقال له رجل : أحيوة قبل القيمة و موت ؟ قال : فقال : نعم والله ، لكفرة من الكفرات بعد الرجعة أشدّ من الكفرات قبلها .

السادس بعدالمائة مارواه ايضاً في مختصر البصائر على ما نقل عنه عن عمر بن عبد العزيز عن جميل بن دراج عن المعلى بن خنيس و زيد الشحام عن أبى-عبدالله عليه السلام قال : سمعناه يقول : أول من تكرّ في رجعته الحسين بن على عليه السلام يمكث في الارض حتى يسقط حاجباه على عينيه .

مراد قيام پيغمبر(ص)دررجعت است،واينكه بعدميفرمايد : «اين يكى ازحوادث بزرگ است ترساننده بشراست ، مدثر ، ٣٥ ، ٣٦» بازهم مراد پيغمبراست دررجعت ، و نيز اين آيه : «ترا بسوى همهٔ مردم فرستاديم» واين آيه : «اوست كه پيغمبرش را بهدايت ودين حق فرستاد تابرهمه اديان غلبه اش دهد» هم مربوط برجعت است ، واين آيه : «تا وقتى كه درى از عذاب سخت بر آنان گشوديم ، مؤمنون ، ٧٧» مراد حضرت امير (ع) در رجعت است ، و حضرت صادق (ع) فرمود : اين آيه : «بساباشد كسانى كه كافر شدند آرزو كنند : ايكاش مسلمان بوديم ، حجر ، ٢» راجع بموقع رجعت است .

صدو پنجم : ازحضرت باقر(ع) نقل ميكند كه فرمود : «جامه برخود پيچيده» در رجعت هم هست ؟ مردى پرسيد : مگر پيش از قيامت هم زنده شدن و مردنى هست ؟ فرمود : آرى بخدا ! يكى از كفر هاى موقع رجعت از كفر هاى قبلش سخت تر است .

صدوششم : از «معلى بن خنيس» و «زيدشحام» نقل ميكند كه گفتند : حضرت صادق (ع) فرمود : اول كسى كه در رجعت برميگردد حسين (ع) است ، بقدرى در دنيا بماند كه ابروهايش روى چشمانش را بگيرد .

السابع بعد المائة ما رواه ايضاً فيه عن أحمد و عبد الله ابنى محمد بن عيسى عن ابن محبوب عن ابى جميلة عن ابان بن تغلب عن أبى بصير عن أبى عبدالله عليه السلام ان رسول الله صلى الله عليه وآله قال : كيف انتم معاشر قريش و قد كفرتم بعدى ثم رأيتمونى في كتيبة أضرب وجوهكم بالسيف و رقابكم ، فقال جبرئيل : يا محمد ان شاء الله أنت أو على بن أبيطالب فقال رسول الله : أو على بن أبيطالب ؟ فقال جبرئيل واحدة لك و اثنتان لعلى .

أقول : المراد واحدة لك فى الرجعة و اثنتان لعلى احديهما بعد الرسول صلى الله عليه وآله بخمس و عشرين سنة ، و ذلك بعد قتل عثمان ، والاخرى فى الرجعة وقد صرح بذلك بقوله : و قد كفرتم بعدى ثم رأيتمونى في كتيبة اضرب وجوهكم الخ .

الثامن بعد المائة ما رواه ايضاً فيه عن ابن فضال عن أبى المعزا عن داود بن راشد عن حمران بن أعين قال : قال أبوجعفر عليه السلام لنا : ان أول من يرجع لجاركم الحسين بن على عليه السلام فيملك حتّى تقع حاجباه على عينيه من الكبر ، و رواه

صدو هفتم : ازابو بصير ازحضرت صادق(ع) نقل ميكند كه پيغمبر (ص) فرمود : شما مردم قريش اگر پس از من كافر شويد ، و روزى مرا در ميان سپاهى به بينيد كه شمشير بصورت و گردن هايتان ميزنم چه خواهيد كرد ؟ جبرئيل گفت : شما ياعلى بن ابى طالب ، فرمود : مگر على بن ابيطالب هم هست ؟ گفت : يكى از شما است ودوتا ازعلى .

مؤلف گويد : مراد اين است كه يك مرتبه شما شمشير بروى آنها ميكشيد كه در رجعت باشد ، دومرتبه على (ع) يكى بيست وپنج سال بعداز رحلت پيغمبر (ص) پس از قتل عثمان ، ديگرى موقع رجعت ، چنانكه فرمود : اگر بعد ازمن كافر شويد ، سپس مرا درميان سپاهى به بينيد . . . .

صدو هشتم : از حمران بن اعين نقل ميكند كه حضرت باقر (ع) فرمود : اول كسى كه برميگردد همسايهٔ شما حسين بن على (ع) است ، بقدرى سلطنتش طول ميكشد

باسناد آخر.

التاسع بعد المائة ما رواه ايضاً فيه عن أحمد بن محمد بن عيسي و محمد بن الحسين بن أبي الخطاب عن أحمدبن محمدبن أبي نصر عن حمادبن عثمان عن محمد بن مسلم قال : سمعت حمران بن أعين و أبا الخطاب يحدثان قبل أن يحدث أبوالخطاب ماأحدث انهما سمعا أباعبدالله عليه السلام يقول : أول من تنشق عنه و يرجع الى الدنيا الحسين بن علي عليه السلام ، و ان الرجعة ليست بعامة و هي خاصة لا يرجع الا من محض الايمان أومحض الشرك محضاً .

العاشر بعدالمائة ما رواه ايضاً فيه عن احمدبن محمد بن عيسى عن محمد بن سنان عن عبدالله بن مسكان عن قيصر بن أبي شيبة قال : سمعت أبا عبدالله عليه السلام يقول في هذه الاية : « واذ أخذالله ميثاق النبيين لما آتيتكم من كتاب و حكمة ثم جاءكم رسول مصدق لما معكم لتؤمنن به و لتنصرنه» قال : ليؤمنن برسول الله و لينصرن أمير المؤمنين علياً عليه السلام قال : نعم والله من لدن آدم وهلم جراً ، فلم يبعث الله نبياً ولارسولا الاردجميعهم الى الدنيا حتى يقتلوا بين يدي علي بن ابيطالب عليه السلام

که ازپیری ابروهایش روی چشمانش را میگیرد .

صدو نهم : از محمدبن مسلم نقل میکند که گفت : شنیدم : حمران بن اعین وابوالخطاب پیش ازانحرافش میگفتند : حضرت صادق(ع) فرمود :اول کسی که ازقبر بیرون آید وبدنیا برگردد حسین بن علی (ع)است ، ورجعت عمومی نیست ، مختص مؤمن خالص ومشرك خالص است .

صدو دهم : از قیصربن ابی شیبه نقل میکند که حضرت صادق (ع) در تفسیر این آیه : «آندم که خدا از پیمبران پیمان گرفت که این کتاب وحکمتی که بشما دادم اگرپیغمبری آمد وآنچه باشماست تصدیق کرد باید بوی ایمان آرید ویاریش کنید ، آل عمران ، ۸۱ » فرمود : انبیا به پیغمبر (ص) ایمان میآورند ، و علی (ع) را یاری میکنند ، بخدا ! همهٔ پیمبران ازآدم تاخاتم همه باذن خدابرمیگردند ومقابل امیرالمؤمنین (ع) «درجنگ» کشته میشوند .

و رواه العياشي في تفسيره على ما نقل عنه عن فيض بن أبي شيبة مثله .

الحادي عشر بعد المائة ما رواه ايضاً فيه عن أحمد بن محمد عن علي بن النعمان عن عامر بن معقل عن أبي حمزة الثمالي عن أبي جعفر عليه السلام قال : لا ترفعوا علياً فوق ما رفعه الله ولا تضعوا علياً دون ما وضعه الله ، كفى بعلي ان يقاتل أهل الكرة ويزوج أهل الجنة .

و رواه ابن بابويه في كتاب الامالي في المجلس الثامن و الثلاثين ، عن محمد بن الحسن بن أحمد بن الوليد ، عن محمد بن الحسن الصفار ، عن أحمد بن محمد بن عيسى ، عن علي بن الحكم ببقية السند مثله .

الثاني عشر بعد المائة ما رواه ايضاً فيه عن محمد بن الحسين بن ابي الخطاب عن موسى بن سعدان عن عبدالله بن القسم عن عبدالكريم بن عمر وعن أبي عبدالله عليه السلام قال : ما من امام الا ويكر معه البر والفاجر في دهره حتى يميز المؤمن من الكافر .

اقول : هذا مخصوص بمن محض الايمان محضاً أو الكفر محضاً لما مر .

الثالث عشر بعد المائة ما رواه ايضاً فيه بالاسناد السابق قال : ان ابليس

اين حديث را (عياشي) هم در تفسيرش روايت ميكند .

صدو يازدهم : ازابو حمزة ثمالي نقل ميكند كه حضرت باقر (ع) فرمود : علي را از آن مقدار كه خدا بالا برده بالاتر نبريد ، وازآن مقام هم تنزلش ندهيد ، درفضل علي اين بس كه در رجعت با كافران ميجنگد ، و (در آخرت) اهل بهشت را تزويج ميكند .

اين حديث را صدوق هم در كتاب «امالي» بهمين نحوروايت ميكند .

صدودوازدهم : ازعبد الكريم بن عمرو نقل ميكند كه حضرت صادق (ع) فرمود : هر امامي با اهل عصر خويش بر ميگردد ، ونيك و بدهمه بااوزنده ميشوند تا مؤمن را ازكافر جدا كند .

مؤلف گويد : چنانكه گذشت اين مخصوص بمؤمن خالص و كافر خالص است .

صدوسيزدهم : باز ازعبدالكريم نقل ميكند كه حضرت صادق (ع) فرمود : ابليس

قال : «انظرنی الی یوم یبعثون » فأبی الله ذلك وقال : «انك من المنظرین الی یوم الوقت المعلوم» فاذاکان ذلك الیوم ظهر ابلیس فی جمیع اشیاعه الی یوم الوقت المعلوم ، وهی آخر کرة یکرّها أمیرالمؤمنین علیه السلام ، قلت : وانها الکرات؟ قال: نعم انها الکرات؛ ومامن امام فی قرن الاویکرفی قرنه یکرمعه البروالفاجرحتی یمیز المؤمن من الکافر ، فاذاکان یوم الوقت المعلوم کرّ أمیرالمؤمنین علیه السلام وأصحابه و ابلیس و أصحابه ، فیقتلون قتلا لم یقتل مثله قط ، الی أن قال : فیهبط رسول الله صلی الله علیه وآله فیطعن ابلیس طعنة یکون هلاکه و هلاك جمیع أتباعه ؛ ویملك أمیرالمؤمنین علیه السلام أربعاً واربعین ألف سنة ، حتی یولدللرجل من شیعة علی ألف ولدمن صلبه « الحدیث » .

الرابع عشر بعد المائة مارواه ایضاً فیه عن أیوب بن نوح عن الحسن بن علی بن عبدالله بن المغیرة عن العباس بن عامرعن سعیدبن جبیر وعن داود بن راشد عن حمران بن أعین قال : أول من یرجع الحسین بن علی ، فیمکث حتی تقع حاجباه علی عینیه من الکبر .

الخامس عشر بعد المائة مارواه ایضاً فیه عن جماعة من أصحابنا عن الحسن

ازخداتاروز قیامت مهلت خواست خدافرمود : «توتاروز وقت معلوم ازمهلت دارانی» چون آن روز برسد ابلیس درمیان پیروانش ظاهر شود ، و این درآخرین بازگشتی است که امیرالمؤمنین (ع) در آن باز میگردد ، عرض کردم : مگر بازگشتهای مکرری است ؟ فرمود : آری چند بازگشت است ، هرامامی بااهل عصرخودبرمیگرددونیك وبدهمه بااو زنده میشوند تامؤمن را از کافر جدا کند ، در آنروز امیرالمؤمنین (ع) و اصحابش ، ابلیس ویاورانش بیایندو کشتاربیسابقه‌ای واقع شود . . . . . پیغمبر (ص) فرود آیدابلیس رانیزه‌ای زند که خود وپیروانش هلاك شوند ، «تاآخرحدیث» .

صدوچهاردهم : از حمران بن اعین نقل میکند که گفت : اول کسی که برگردد حسین بن علی (ع) است بقدری دردنیا بماند که ازپیری ابروهایش روی چشمانش رابگیرد .

صدوپانزدهم : ازسلیمان دیلمی نقل میکند که گفت : تفسیراین آیه راازحضرت

بن علي و ابراهيم بن اسحق عن محمد بن سليمان الديلمي عن أبيه قال : سألت أباعبدالله عليه السلام عن قول الله عزوجل : « اذجعل فيكم انبياء و جعلكم ملوكا » فقال : الانبياء رسول الله وابراهيم واسمعيل والملوك الائمة قلت : وأي ملك أعطيتم ؟ قال : ملك الجنة وملك الكرة .

السادس عشر بعد المائة مارواه ايضاً فيه عن أحمد بن محمد بن عيسى عن الحسين بن سعيد و محمد بن خالد البرقي عن النضر بن سويد عن يحيى بن عمران الحلبي عن المعلى بن [عثمان عن المعلى] بن خنيس قال : قال لي أبو عبد الله عليه السلام أول من يرجع الى الدنيا الحسين بن علي ، فيملك حتى يسقط حاجباه على عينيه من الكبر .

السابع عشر بعد المائة ما رواه ايضاً فيه بهذا الاسناد قال : قال أبو عبد الله عليه السلام : في قوله تعالى: « ان الذي فرض عليك القرآن لرادك الى معاد» قال : نبيكم راجع اليكم .

الثامن عشر بعد المائة ما رواه ايضاً فيه عن محمد بن عيسى عن الحسين بن سفيان عن عمرو بن شمر عن جابر عن أبي جعفر عليه السلام قال : ان لعلي عليه السلام الى الارض لكرة كرة مع الحسين عليه السلام يقبل برايته حتى ينتقم من بني امية ومعوية وآل معوية

صادق(ع) پرسيدم: «ميان شما پيمبرانى قرارداد وشمارا پادشاه كرد ، مائده، ٢٠ » فرمود : پيمبران : حضرت رسول وابراهيم واسماعيل اند ، وسلاطين ائمه اند ، عرض كردم : چه سلطنتى بشما داده شده ؟ فرمود : پادشاهى بهشت ، وزمان رجعت .

صدو شانزدهم : از «معلى بن خنيس» نقل ميكند كه حضرت صادق(ع) فرمود : اول كسى كه بدنيا بر ميگردد حسين بن على است ، بقدرى سلطنتش طول ميكشد كه ابروانش روى چشمانش را ميگيرد .

صدو هفدهم : از حضرت صادق (ع) نقل ميكند كه در تفسير اين آيه : « آنكس كه اين قرآن بعهدهٔ تو گذاشت ؛ ترا بباز گشتگاهى برميگرداند قصص ، ٨٥ » فرمود : پيغمبرتان بشما برميگردد .

صدو هيجدهم : از جابر نقل ميكند كه حضرت باقر (ع) فرمود : على (ع) دو رجعت دارد ، يكى باحسين (ع) ، كه با پرچم خويش بيايد وازمعاويه و ياورانش وساير

ثم يبعث الله اليهم بأنصاره يومئذ من الكوفة ثلثين ألفاً و من ساير النا س سبعين ألفاً فيقاتلهم بصفين مثل المرة الاولى حتى يقتلهم فلا يبقى منهم مخبر ، ثم كرّة اخرى مع رسول الله صلى الله عليه وآله حتى يكون خليفته فى الارض ، يعطى الله نبيه ملك جميع أهل الدنيا حتى ينجزله موعوده فى كتابه ، كما قال : « ليظهره على الدين كله ولو كره المشر كون» .

التاسع عشر بعد المائة مارواه ايضاً فيه عن موسى بن عمر عن عثمان بن عيسى عن خالد بن يحيى عن أبى عبد الله عليه السلام فى حديث قال : اتقوا دعوة سعد ، قلت : و كيف ذلك ؟ قال : ان سعداً يكرّ حتى يقاتل أمير المؤمنين عليه السلام .

العشرون بعد المائة ما رواه الحسن بن سليمان بن خا لد القمى ايضاً في رسالته نقلا من كتاب الواحدة عن محمد بن الحسن بن عبد الله عن جعفر بن محمد البجلى عن أحمد بن محمد بن خالد البرقى عن عبد الرحمن بن أبى نجران عن عاصم بن حميد عن أبى حمزة الثمالى عن أبى جعفر عليه السلام قال : قال أمير المؤمنين عليه السلام : ان الله واحد أحد الى أن قال : وأخذ الله ميثاق الا نبياء بالا يمان و النصرة لنا وذلك

بنى اميه انتقام گيرد ، خداوند سى هزار ياوراز كوفه وهفتاد هزار ازجاهاى ديگر برايش بفرستد ، در «صفين» مثل دفعهٔ اول جنگ كنند وبطورى دشمنان رانابود كنند كه يك نفر از آنان نماند كه سر گذشت جنگ گويد ، رجعت دوم درحضور پيغمبر(ص) است بر ميگردد، كه جانشين اوباشد ، خداسلطنت روى زمين به پيغمبر دهد چنانكه درقرآن وعده داده : (اوست كه پيغمبرخويش رابهدايت ودين حق فرستادم) تاوى را برهمهٔ اديان غلبه دهد ، هرچندمشر كان كراهت داشته باشند» .

صدو نوزدهم : ازخالدبن يحيى نقل ميكند كه حضرت صادق(ع) درحديثى فرمود: ازدعوت «سعد» بپرهيزيد (شايد مراد سعدوقاص باشد) گفتم : مگر سعد دعوتى دارد ؟ فرمود : آرى برميگردد تابا اميرالمؤمنين(ع) بجنگد .

صدو بيستم : حسن بن سليمان در رسالهٔ خود از ابو حمزهٔ ثمالى از حضرت باقر (ع) نقل ميكند كه اميرالمؤمنين (ع) فرمود : خدا يكتا وبى همتااست . . . . .

قول الله عزو جل : «و اذاخذ الله ميثاق النبيين لما آتيتكم من كتاب و حكمة ثم جائكم رسول مصدق لما معكم لتؤمنن به و لتنصرنه » يعني لتؤمنن بمحمد و وصيه ولتنصرنه و سينصرونه جميعاً ؛ و ان الله أخذ ميثاقي مع ميثاق محمد بالنصرة بعضنا لبعض ، فقد نصرت محمداً وجاهدت بين يديه ، وقتلت عدوه و وفيت بما أخذ على من العهد والنصرة لمحمد ، ولم ينصرني أحدمن أولياء الله و رسله ، و ذلك لما قبضهم الله اليه و سوف ينصرونني و يكون لي مابين مشرقها الى مغربها ، و سيبعثهم الله احياء من لدن آدم الى محمد يضربون بالسيف هام الاموات و الاحياء جميعاً ، فياعجباً من أموات يبعثهم الله أحياء زمرة بعد زمرة ؛ قد شهروا سيوفهم يضربون بهاهام الجبابرة وأتباعهم حتى ينجز لهم ماوعدهم في قوله : «وعدالله الذين آمنوا منكم وعملوا الصالحات ليستخلفنهم في الارض» الآية وان لي الكرة بعد الكرة، والرجعة بعدالرجعة ، وانا صاحب الكرات والرجعات ، وصاحب الصولات

از پیمبران پیمان گرفت که بما ایمان آرند و نصرتمان دهند ، چنانکه میفرماید : « آندم که خدا از پیغمبران پیمان گرفت : این کتاب وحکمتی که بشمادادم اگر پیغمبری آمدو آنچه باشماست تصدیق کرد ، باید بوی ایمان آرید و یاریش کنید ، آل عمران ، ۸۱ » یعنی باید بمحمد ووصیش ایمان آرید واورا یاری کنید ، بزودی همه اورایاری کنند ، ونیزخدا از من وپیغمبرهم پیمان گرفت که یکدیگر را یاری کنیم ، من نیز او را کمك دادم وپیش رویش جنگیدم و دشمنانش را کشتم و بعهد خویش وفا کردم ، اما هیچیك از دوستان و پیغمبران خدا مرا کمك نکردند زیرا قبلا از دنیا رفته بودند ، ولی بعداً هنگامی که سلطنت شرق وغرب بابم خداهمه رازنده کند وباشمشیر برسردشمنانم زنند و مرا یاری کنند ، شگفتا از مردگانی که بامر خدا دسته دسته زنده شوند ، شمشیر ها بکشند وبرفرق ستمگران وباورانشان زنند تاخدا وعده خویش عملی کند که فرمود : «خدا بکسانی از شما که ایمان آورده وعمل صالح کردند ، وعده داده که در روی زمین جانشینشان گرداند ، نور ، ۵۵» من بعد از رجعت هم رجعتی دارم ، من صاحب رجعتها وحمله ها وسطوتها وانتقامها ودولتها وعجاییم ، من «جنبندهٔ زمینم» ومن صاحب عصا

و النقمات ، و الدولات العجيبات ، و انا دابة الارض و انا صاحب العصا و الميسم «الحديث» .

الحادی و العشرون بعد المائة ما رواه ايضاً نقلا من كتاب سليم بن قيس الهلالی الذی رواه عنه أبان بن أبی عياش و قرأه جميعه علی علی بن الحسين عليهما السلام بحضور جماعة من أعيان الصحابة منهم أبو الطفيل عامر بن واثلة فاقره عليه مولانا زين العابدين عليه السلام و قال : هذه أحاديثنا صحيحة ، قال أبان : لقيت أبا الطفيل فحدثنی فی الرجعة عن اناس من أهل بدر عن سلمان و المقداد و أبی بن الكعب فعرضت الذی سمعته منهم علی علی بن أبی طالب عليه السلام فقال : هذا علم خاص يسع الامة جهله ، ثم صدقنی بكل ما حدثونی فيها ، و تلی علی بذلك قراءة كثيرة حتی صرت ما أنا بيوم القيمة أشد يقيناً منی بالرجعة . فقلت له : يا امير المؤمنين « و اذا وقع القول عليهم أخرجنا لهم دابة من الارض تكلمهم » ماالدابة ؟ قال : يا أبا الطفيل اله عن هذا ؛ قلت : أخبرنی به ، قال : هی دابة يأكل الطعام و تمشی في الاسواق و تنكح النساء ، قلت : من هو ؟ قال : رب الارض ، قلت : من هو ؟ قال : صديق الامة و فاروقها و ذوقرنيها ، قلت : من هو ؟ قال : الذی عنده علم الكتاب و الذی جاء بالصدق و صدق به ، انا و الله ،

و آهن داغ زننده‌ام «تا آخر حديث» .

صدو بيست و يكم : (اول اين حديث ـ تا «اشد يقيناً منی بالرجعة» در حديث نود و هفتم باب نهم گذشت لذا تتمهٔ آن ترجمه ميشود) از كتاب سليم بن قيس از ابو طفيل نقل ميكند كه گفت بحضرت امير المؤمنين (ع) عرض كردم : اين آيه كه ميفرمايد : «چون عذاب واجبشان شود «جنبنده‌ای» از زمين بيرون آريم كه با آنان سخن گويد ، نمل ۸۲» اين جنبنده چيست ؟ فرمود : ابوطفيل ! از اين سؤال بگذر ، اصرار كردم ، فرمود : اين جنبنده ای است كه ميخورد و در بازار راه ميرود وزن ميگيرد ، گفتم : كيست ؟ فرمود : پادشاه زمين است ، گفتم : باز نشانختم فرمود : «صديق» و «فاروق» و «ذوالقرنين» اين امت ، گفتم . بازهم نشانی دهيد ، فرمود : آنكه علم كتاب نزد اواست ، آنكس

كلهم كافرون غيري و غير محمد ، قلت : سمه لي ، قال : قد سميته لك ، ثم قال : ان حديثنا صعب مستصعب « الحديث » .

الثاني والعشرون بعد المائة ما رواه الحسن بن سليمان ايضاً نقلا من كتاب محمد بن الحسن الصفار عن علي بن حسان و أبي عبد الله الرياحي عن أبي جعفر عليه السلام قال : قال أمير المؤمنين : انا قاسم النار الى أن قال : و انى لصاحب الكرات و دولة الدول ، و انى لصاحب العصا والميسم و الدابة التى تكلم الناس .

الثالث والعشرون بعد المائة ما رواه الحسن بن سليمان ايضاً في باب الكرات و حالاتها عن السيد الجليل بهاء الدين علي بن عبد الحميد الحسيني بطريقه عن أحمد بن محمد الايادى يرفعه الى أحمد بن عقبة عن أبيه عن عبدالله عليه السلام انه سئل عن الرجعة أحق هي ؟ قال : نعم ، قلت : من أول من يخرج ؟ قال : الحسين بن علي يخرج على أثر القائم ، قلت : ومعه الناس كلهم ؟ قال : لا بل كما ذكر الله في كتابه: «فيأتون أفواجاً» قوماً بعد قوم .

که راستی آورد و راستی را تصدیق کرد من بودم ، بخدا ! همه کافر بودند غیر از من و محمد ، عرض کردم : اورا نام برفرمود : نام بردم، حدیث ماسخت ودشوار است «تا آخر حدیث».

صد و بیست و دوم : بازهم حسن بن سلیمان از حضرت باقر (ع) نقل میکند که امیر المؤمنین (ع) فرمود : من قسمت کنندهٔ دوز خم . . . . . من صاحب رجعتها و دولتها ، و صاحب عصا و آهن داغ زننده ام من آن جنبندهٔ زمینم که با مردم سخن میگوید .

صد و بیست و سوم : از «عقبه» نقل میکند که: از حضرت صادق (ع) پرسیدم : رجعت حق است ؟ فرمود : آری ، عرض کردم : اول کسی که بیرون میآید کیست ؟ فرمود : حسین بن علی (ع) است که پس از قیام حضرت قائم خارج میشود ، گفتم : مردم هم همراه اویند ؟ فرمود : نه ، چنانکه خدا میفرماید : «دسته دسته بیایند» بترتیب خواهند آمد .

الرابع و العشرون بعد المائة ما رواه ايضاً عنه عليه السلام قال : يقبل الحسين عليه السلام في أصحابه الذين قتلوا معه ومعه سبعون نبياً كما بعثوا مع موسى بن عمران ؛ فيدفع اليه القائم الخاتم فيكون الحسين عليه السلام هو الذى يلى غسله و كفنه وحنوطه و ابلاغه حفرته .

الخامس و العشرون بعد المائة ما رواه فيه عن بهاء الدين المذكور بسنده الى أسد بن اسمعيل عن أبى عبدالله عليه السلام انه سئل عن اليوم الذى ذكره الله في كتابه فقال : «في يوم كان مقداره خمسين ألف سنة» فقال : هى كرّة رسول الله صلى الله عليه وآله فيكون في كرّته خمسين ألف سنة ، و يملك امير المؤمنين عليه السلام في كرّته أربعاً و أربعين ألف سنة .

اقول : قد استبعد منكر الرجعة أمثال هذا جداً مع أنه يحتمل الحمل على المبالغة وغيرها ، وقد ذكر جمع من المفسرين في قوله تعالى : «كان مقداره خمسين ألف سنة» وفي طول القيمة انه يقضى فيه من الامور ما يقضى في مثل هذه المدة ، و انه

صد و بيست و چهارم : از حضرت صادق (ع) نقل ميكند كه فرمود : حسين (ع) با اصحابش و هفتاد پيغمبر بيايند - چنانكه هفتاد نفر همراه حضرت موسى فرستاده شدند- آنگاه حضرت قائم انگشتر را بوى ميسپارد ، ومتصدى غسل و كفن وحنوط و دفن حضرت قائم (ع) آنجناب است .

صد و بيست و پنجم : از اسد بن اسماعيل نقل ميكند كه گفت : از حضرت صادق (ع) پرسيدم آن روزى كه خدا ميفرمايد : «در روزيكه بقدر پنجاه هزار سال است» چه روزى است ؟ فرمود : رجعت پيغمبر (ص) است كه پنجاه هزار سال طول ميكشد .

مؤلف گويد : منكران رجعت امثال اين مطلب را بسيار بعيد ميدانند ، با اينكه درصورتيكه ممكن است حمل برمبالغه وامثال آن شود ، چنانكه جمعى از مفسرين راجع بآية مذكور ودرازى روز قيامت ميگويند : مراد اين است كه كار هائى انجام ميگيرد كه معمولا بقدر پنجاه هزار سال وقت لازم دارد ، يا از بس سخت و دشوار است بمقدار پنجاه هزار سال نمود دارد ، اينجا هم اگر اين حديث معارض صريحى داشته باشد ممكن

لشدته يري طوله كهذه المدة ، و هذان الوجهان ممكنان هنا غير بعيدين [على تقدير وجود معارض له صريح] .

السادس والعشرون بعد المائة ما رواه ايضاً نقلا عن ابن بابويه عن محمد بن أحمد بن ابراهيم عن محمد بن عبدالله بن الفرج عن علي بن سنان المقرى عن محمد بن سابق عن زايدة عن الاعمش عن فرار الفزارى عن أبى الطفيل عامر بن واثلة عن حذيفة بن أسيد الغفارى عن رسول الله ﷺ قال : لاترون الساعة حتى تروا قبلها عشر آيات طلوع الشمس من مغربها ، و الدجال ، و دابة الارض ، و خروج عيسى بن مريم «الحديث» .

السابع و العشرون بعد المائة مارواه الحسن بن سليمان ايضاً نقلا من كتاب السيد رضى الدين على بن طاووس قال : وجدت في كتاب جعفر بن محمد بن مالك الكوفى باسناده الى حمران بن أعين قال : عمر الدنيا مأة ألف سنة لساير الناس عشرون ألف سنة ؛ وثمانون ألف سنة لآل محمد عليهم السلام .

اقول : هذا ايضاً لايبعد أن يراد به المبالغة ، وقد يراد به أن نسبة دولة أهل الدول الى دولة آل محمد كهذه النسبة يعنى الخمس والله أعلم ، هذا على تقدير معارض

است بيكى ازاين دووجه توجيهش كرد .

صدو بيست وششم : ازحذيفة بن اسيد نقل ميكند كه پيغمبر (ص) فرمود : قيامت رانه بينيد تاده علامت بوجود آيد : طلوع خورشيد از مغرب ؛ دجال ، جنبندهٔ زمين ، و خروج عيسى بن مريم «تاآخر حديث» .

صدو بيست وهفتم: ازحمران بن اعين نقل ميكند كه گفت : عمر دنيا صدهزار سال است بيست هزار سال ازسابر مردم وهشتاد هزار از آل محمد عليهم السلام .

مؤلف گويد : بعيد نيست كه مراد از اين هم مبالغه باشد ، و شايد هم مراد اين باشد كه نسبت ساير دولتها بدولت آل محمد مثل نسبت بيست هزار بهشتاد هزار يعنى

ثابت له ، والّا فالاستبعاد ليس بشيء وهو بالنسبة الى قدرة الله وقابلية أهله قليل كما لا يخفى .

الثامن والعشرون بعد المائة مارواه رئيس المحدثين أبو جعفر بن بابويه في الامالي في المجلس الثامن عن محمّد بن علي ماجيلويه عن محمّد بن أبي القاسم عن محمّد بن علي الكوفي عن محمّد بن سنان عن المفضل بن عمر عن ثابت بن أبي صفية عن سعيد بن جبير عن عبدالله بن عباس قال : قال رسول الله صلى الله عليه وآله : ان الله أمرني ان أقيم لكم علياً علماً واماماً وخليفة ووصياً الى أن قال : ان علياً صديق هذه الامة وفاروقها ومحدثها ؛ انه هارونها ويوشعها وآصفها وشمعونها ، انه باب حطتها وسفينة نجاتها انه طالوتها وذوقرنيها «الحديث» .

اقول : الحكم بمساواته عليه السلام للمذكورين يدل على رجعته عليه السلام لان اكثرهم أوكلهم قد رجعوا كما مرّ و اوضح مافيه ذكر ذى القرنين ، فانه قد رجع كما تقدّم وملك الارض كلها ، وقد مرّ حديث خاص بالحكم بمما ثلثه لعلي

خمس است ، والله اعلم .

صد و بيست و هشتم : شيخ صدوق در كتاب « امالى » از ابن عباس نقل ميكند كه پيغمبر (ص) فرمود : خداوند بمن دستور داده كه على را برهبرى وامامت و خلافت و وصايت ميان شما نصب كنم . . . . . على « صديق » و « فاروق » و محدث و هارون و يوشع و آصف ، و شمعون اين امت است ، على باب « حطه » (آن درى كه بنى اسرائيل ازجانب خدا مأمور شدند از آن بگذرند و ازخدا بخواهند گناهانشان را بيامرزد آنرا باب «حطه» گويند و در روايات بسيارى است كه اهلبيت عليهم السلام دراين امت چنين منزلتى دارند) و كشتى نجات وطالوت و ذوالقرنين اين امت است «تاآخرحديث» .

مؤلف گويد : حكم بمساوى بودن على (ع) با اين عده دليل بررجعت اواست، چون بسيارى از آنها باهمه برگشتند، وازهمه روشن تر قصهٔ ذوالقرنين است كه بطورى كه سابقاً نقل كرديم برگشت وسلطنت روى زمين يافت ، و در بعضى روايات هم بود كه بخصوص على عليه السلام بذوالقرنين تشبيه شده بود ، پس ناچار او هم بر ميگردد

عليه السلام فعلم انه لابدّ من رجعته وتملكه الدنيا كلها مضافاً الى التصريحات الكثيرة

التاسع والعشرون بعد المائة ما رواه ابن بابويه ايضاً فيه في المجلس التاسع و الثلاثين عن محمّد بن علي ما جيلويه عن عمه محمّد بن أبي القاسم عن أحمد بن هلال عن الفضل بن دكين عن معمر بن راشد عن ابي عبدالله عليه السلام عن رسول الله صلى الله عليه وآله في حديث انه قال : و من ذريتي المهدي اذا خرج نزل عيسى بن مريم فقدّمه وصلى خلفه .

الثلاثون بعد المائة ماروا ه ابن بابويه ايضاً في المجلس الرابع و السبعين عن محمّد بن موسى بن المتوكل عن علي بن ابراهيم عن أبيه عن محمّد بن أبي عمير قال : حدثني من سمع ابا عبد الله عليه السلام يقول :

لكل اناس دولة يرقبونها ودولتنا في آخر الدهر تظهر

اقول : الحمل علي الحقيقة في ضمير المتكلم و معه غيره يدل على الرجعة كما مرّ مراراً

الحادي و الثلاثون بعد المائة ماروا ه ايضاً في المجلس الثالث و الثمانين عن أبيه عن سعد بن عبد الله عن أحمد بن محمّد بن خالد عن القاسم بن يحيى عن جده الحسن بن راشد عن الصادق جعفر بن محمّد عن أبيه عن آبائه عليهم السلام

و سلطنت ميكند .

صدو بيست نهم : ازمعمر بن راشد ازحضرت صادق (ع) نقل ميكند كه پيغمبر (ص) در حديثي فرمود : از نسل من مهدي است كه چون ظاهر شود عيسى بن مريم فرود آيد و پشت سرش نماز گزارد .

صدو سي ام : ازابن ابي عمير نقل ميكند كه شخصي گفت از حضرت صادق (ع) شنيدم كه اين شعر را ميخواندند (ترجمهٔ شعر) : هر جميعتي دولتي دارند كه در انتظارش هستند و دولت ما در آخر الزمان ظاهر ميشود .

مؤلف گويد : چنانكه مكرر گفته ايم الفاظ بايد برمعناى حقيقى حمل شود ، بنا براين ، لازمهٔ اين حديث هم رجعت است ، چون ميفرمايد : دولت ما ، آنوقت ظاهر ميشود.

صدو سي و يكم: ازحضرت صادق از پدران بزرگوارش عليهم السلام از پيغمبر (ص)

عن رسول الله صلى الله عليه وآله انه قال فى حديث طويل : يا على ان لك بيتاً فى الجنة وأنت ذو قرنيها .

قال صاحب النهاية فيه «وأنت ذوقرنيها» اي طرفى الجنة . وقال ابو عبيدة أراد ذوقرنى الامة «انتهى».

الاول قد تقدم الكلام فى مثله .

الثانى و الثلاثون بعد المائة ما رواه الثقة الجليل محمد بن الحسن الصفار فى كتاب بصائر الدرجات فى باب ان الائمة جرى لهم ما جرى لرسول الله صلى الله عليه و آله و سلم عن على بن حسان عن أبى عبدالله الرياحى عن أبى الصامت الحلوانى عن أبى جعفر عليه السلام فى حديث ان امير المؤمنين عليه السلام قال :انا قسيم الجنة والنار ، الى أن قال : وانى لصاحب الكرات ودولة الدول ،وانى لصاحب العصا والميسم والدابة التى تكلم الناس .

الثالث و الثلاثون بعد المائة ما رواه ايضاً فى الباب المذكور عن احمد بن محمد وعبد الله بن عامر عن محمد بن سنان عن مفضل الجعفى قال :سمعت أبا عبدالله عليه السلام يقول فى حديث : ان علياً عليه السلام كثيراً ماكان يقول :أنا قسيم الجنة والنار ، وانا

درحديثى طولانى نقل ميكند كه فرمود : اى على دربهشت خانه ايست وتو ذوالقرنين آن هستى ابن اثير در كتاب نهايه گويد : يعنى توذوالقرنين بهشتى يعنى دوطرف بهشت در اختيار تواست ، ابوعبيدة گويد : مراد ذوالقرنين امت است (يعنى دراين امت مثل ذوالقرنينى) نظير ابن حديث سابقاً هم گذشت .

صدوسى ودوم : محمدبن حسن صفار در كتاب «بصائر الدرجات» در حديثى از حضرت باقر (ع) نقل ميكند كه اميرالمؤمنين (ع) فرمود : من قسمت كنندهٔ بهشت و دوزخم ، . . . . من صاحب رجعتها ، وصاحب دولت دولتها ، و عصا وآهنم ، منم آن «جنبنده» اى كه بامردم سخن ميگويد .

صدوسى وسوم: ازحضرت صادق (ع) درحديثى نقل ميكند كه : اميرالمؤمنين (ع) مكرر ميفرمود : من قسمت كنندهٔ بهشت ودوزخم ، من «فاروق» اكبر ، وصاحب عصا و

الفاروق الاكبر، وأنا صاحب العصا والميسم «الحديث».

الرابع والثلاثون بعد المائة ما رواه ايضاً في أول الجزو الثالث من بصائر الدرجات عن يعقوب بن يزيد عن الحسن بن علي الوشاء عن محمد بن حمران عن زرارة عن أبي جعفر عليه السلام قال: حدث عن بني اسرائيل يا زرارة ولا حرج، قلت: ان في أحاديث الشيعة ما هو أعجب من أحاديثهم؟ فقال: وأي شيء هو يا زرارة؟ فاختلس في قلبي فكنت ساعة لا أذكر ما أريد، فقال: لعلك تريد الرجعة؟ قلت: نعم، قال: حدث بها فانها حق.

اقول: رجعة الشيعة ليست بأعجب من أحاديث بني اسرائيل، وانما ذاك رجعة الائمة عليهم السلام.

الخامس والثلاثون بعد المائة ما رواه الشيخ الجليل علي بن محمد الخزاز القمي في كتاب الكفاية في باب الحسن عليه السلام قال: حدثنا محمد بن علي يعني ابن بابويه عن المظفر بن جعفر العلوي عن جعفر بن محمد بن مسعود عن أبيه عن جبرئيل بن أحمد عن موسى بن جعفر البغدادي عن الحسن بن محمد الصيرفي عن حنان بن سدير عن أبيه عن أبي سعيد عقيصا عن الحسن بن علي بن أبي طالب عليه السلام في حديث

آهنم (آن آهنی که بآن مردم را داغ میزند) «تا آخر حدیث».

صدوسی و چهارم: از «زرارة» نقل میکند که حضرت باقر(ع) فرمود: ای زرارة دربارهٔ بنی اسرائیل هرچه میخواهی بی باك بگو، گفتم: درحدیثهای شیعه مطالبی عجیب تر از قصه‌های بنی اسرائیل هست! فرمود: چیست؟ هرچه فکر کردم آن موقع چیزی بذهنم نیامد، فرمود: شاید رجعت رامیگوئی؟ گفتم: آری، فرمود: آنرا هم بگو که حق است.

مؤلف گوید: رجعت شیعه عجیب‌تر از حوادث بنی اسرائیل نیست، آنچه مایهٔ تعجب زراره بود رجعت ائمه علیهم السلام بود.

صدوسی و پنجم: علی بن محمد خزازقمی در کتاب کفایه از ابوسعید در حدیثی طولانی نقل میکند که حضرت مجتبی(ع) فرمود: مگر نمیدانید که هیچیك ازمانیست مگر

طويل قال : أما علمتم انه مامنا أحد الا و تقع فى عنقه بيعة الطا غية فى زمانه الا القائم الذى يصلى خلفه روح الله عيسى بن مريم «الحديث» .

السادس و الثلاثون بعد المائة ما رواه ايضاً فى باب ما جاء عن أبى هريرة قال : حد ثنا محمد بن عبد الله الشيبانى عن هشام بن مالك أبى دلف الخزاعى عن العباس بن الفرج الرياشى عن شرجيل بن أبى عون عن يزيد بن عبد الملك عن سعيد المقبرى عن أبى هريرة عن رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم فى حديث قال : ان الائمة بعدى اثناعشر من أهل بيتي على أولهم وأوسطهم محمد و آخرهم محمد وهو مهدى هذه الامة الذى يصلى خلفه عيسى بن مريم .

السابع والثلاثون بعد المائة مارواه ايضاً في باب الحسين عليه السلام عن المعافا بن زكريا عن أحمد بن محمد بن شعيب عن احمد بن الحسن بن سعيد عن أبيه عن جعفر بن الزبير المخزومى عن عمران بن يعقوب الجعدى عن أبيه عن يحيى بن جعدة ابن هبيرة عن الحسين بن على بن أبى طالب عليه السلام عن رسول الله صلى الله عليه وآله فى حديث قال : كيف تهلك امة انا أولها و اثنا عشر من بعدى من السعداء أولى الالباب والمسيح بن مريم آخرها

الثامن و الثلاثون بعد المائة ما رواه رجب الحافظ البرسى فى كتاب مشارق

بيعت پادشاه جابر زمانش را در گردن دارد ، غير از آن قائمى كه عيسى بن مريم پشت سرش نماز ميگزارد «تا آخر حديث» .

صد و سى و ششم : از ابوهريره نقل ميكند كه پيغمبر (ص) در حديثى فرمود : امامان بعد ازمن دوازده نفر ازاهلبيتم هستند ، اولشان على ، وسطشان محمد ، وآخرشان هم محمد است ، واومهدى اين امت است كه عيسى بن مريم پشت سرش نماز ميگزارد .

صد و سى و هفتم : از يحيى بن جعد از حضرت امام حسين (ع) نقل ميكند كه پيغمبر (ص) در حديثى فرمود : امتى كه اولش من باشم ، و پس از من دوازده نفر از سعادتمندان و خرد مندان ، وآخرش مسيح بن مريم چگونه هلاك ميشود ؟ .

صد و سى و هشتم : حافظ رجب برسى در كتاب «مشارق» از سلمان و ابوذر نقل

أنوار اليقين في حقايق اسرار أمير المؤمنين عليه السلام في أواخر الكتاب في فصل مفرد عن سلمان وأبي ذر عن أمير المؤمنين عليه السلام في كلام طويل يقول فيه : ياسلمان و يا جندب وكان محمد الناطق وانا الصامت ، ولابد في كل زمان من نا طق وصامت ؛ فمحمد صاحب الجمع وانا صاحب الحشر ، و محمد صاحب الجنة وأنا صاحب الرجعة .

التاسع والثلاثون بعد المائة مارواه ايضاً فيه في فصل آخر عن الاصبغ بن نباتة عن أمير المؤمنين عليه السلام في حديث قال : ومن أنكر ان لي في الارض كرة بعد كرة ودعوة بعد دعوة وعودة بعد رجعة حديثا كما كنت قديماً فقد رد علينا ، و من رد علينا فقد رد علي الله .

الاربعون بعد المائة مارواه ايضاً فيه في فصل آخر عن أمير المؤمنين عليه السلام في خطبة له يقول فيها : هيهات هيهات اذا كشف المستور وحصل مافي الصدور لقد كررتم كرات وكم بين كرة وكرة من آية وآيات ؛ الى أن قال : وباعث محمد و ابراهيم لا قتلن أهل الشام بكم قتلات وأي قتلات ولا قتلن أهل صفين بكل قتلة سبعين قتلة

ميكند كه امير المؤمنين (ع) در كلامى طولانى - فرمود : اى سلمان واى جندب! (جندب نام ابوذر است) محمد (ص) ناطق وگويا بود ، ومن ساكتم ، درهر زمانى هم بايد گويائى باشد وساكتى ، محمد (ص) صاحب جمع محمد (ص) صاحب بهشت است ومن صاحب رجعتم .

صد و سى و نهم : از اصبغ بن نباته درحديثى نقل ميكند كه امير المؤمنين (ع) فرمود : هر كه انكار كند كه پس از بازگشت اول بازگشتى دارم ، وبعد ازدعوت نخستين دعوت ديگرى وبعدازرجعت رجعتى - كه دوم هم نظير اول است - ، مارارد كرده وهر كه مارارد كند خدارارد كرده .

صد و چهلم : بازازحضرت امير (ع) نقل ميكند كه در خطبه‌اى فرمود : هيهات، هيهات ، آندم كه پوشيده‌ها آشكار شود ، وآنچه در سينه‌ها است مشخص گردد ، چند نوبت رجعت حاصل شده كه ميان هريك با ديگرى نشانه هائى است . . . . . قسم بآنكه محمد و ابراهيم را فرستاد ! شاميان راچندنوبت بكشم چه كشتنى ؟ ! واهل

و لاردنّ الى كل مسلم حيوة جديدة ، ولاسلمنّ الـيه صـاحبه و قاتله و لا قتلن بعمار بن ياسر وبأويس القرنى ألف قتيل ، الى أن قال : لا و كيف وايان ومتى واني وحتى ، ثم قال : لاتستعظموا هذافانا أعطينا علم المنايا والبلايا ، كانى بهذاوأشار الى الحسين عليه السلام قد نار نوره بين عينيه ، وثار معه المؤمنون من كل مكان ، وأيم الله لو شئت سميتهم رجلا رجلا بأسمائهم و اسماء آبائهم ، فهم يتناسلون من أصلاب الرجال وأرحام النساء الى يوم الوقت المعلوم ، الي أن قال : حتى يخرج الى ماأعدّ لى من الخيل والرجل ، فاتخذماأحببت وأترك ماأردت ، ثم أسلم الى عمار بن ياسر اثنى عشر ألف أدهم على كل أدهم منها محب لله و لرسوله مع كل واحد اثنى عشر ألف كتيبة ، لايعلم عددها الاالله .

الحادى والاربعون بعد المائة مارواه ايضاً فيه فى فصل آخر عن أمير المؤمنين عليه السلام في حديث طويل قال : اناصاحب النشر الاول و الاخر انا صاحب المناقب و المفاخر ، الى أن قال : اناالذى أقتل مرتين وأحيى مرتين ، اناالمذكور فى سالف الزمان والخارج في آخر الزمان .

صفين را بهر قتلى هفتاد باربكشم ، وهرمسلمانى را زندگى تازه‌اى بخشم ، و قاتلش را تسليمش كنم ، بجاى عمار ياسر ؛ واويس قرنى هزار نفررا بكشم ، . . . . چون وچرا ، وكى و كجا ؛ ندارد . . . .اين خبر را بعيد نشماريد ، كه علم مرگها و گرفتاريها را بما داده‌اند ، گويا اين ـ حسين ـ را مى‌بينم كه ميان چشمانش نور ميدرخشد و مؤمنان از هرجا بااونهضت كرده‌اند ، بخدا ! اگر بخواهم نامشان را مى‌برم اينان ازصلب پدران و رحم مادران منتقل ميشوند تاروز موعد معين برسد ، . . . . تا اسب وسپاهى كه براى من آماده‌شده ظاهر گردد وهريك را بخواهم انتخاب كنم وهريك را نخواهم رد كنم ، سپس بعمار يا سردوازده هزار اسب تحويل دهم كه دوستان خداورسول برآنها سوارند.

صدوچهل ويكم : باز ازامير المؤمنين (ع) نقل ميكند كه درحديثى فرمود: من صاحب «نشر» اول وآخرم ، من صاحب مناقب ومفاخرم . . . . منم كه دوبار كشته‌شوم و دوبارزنده گردم ، منم كه نامم در گذشتگان بوده‌ودر آخرالزمان خارج مى‌شود .

الثاني والاربعون بعد المائة مارواه السيد المرتضى في رسالة المحكم والمتشابه قال : قال أبوعبدالله محمد بن ابراهيم بن حفص النعماني في كتابه في تفسير القرآن أحمد بن محمد بن سعيد بن عقدة قال : حدثنا أحمد بن يوسف بن يعقوب الجعفي عن اسمعيل بن مهران عن الحسن بن علي بن أبي حمزة عن أبيه عن اسمعيل بن جابر قال : سمعت أباعبدالله جعفر بن محمد الصادق عليه السلام يقول : ان الله بعث محمداً فختم به الانبياء و أنزل عليه كتاباً فختم به الكتب ؛ الى أن قال : و لقد سئل أمير المؤمنين عليه السلام شيعته عن هذا ؟ فقال : ان الله أنزل القرآن على سبعة أحرف ثم قال : وان في القرآن ناسخاً و منسوخاً و محكماً و متشابهاً الى ان قال : و منه رد على من أنكر الرجعة ثم قال : فكانت الشيعة اذا تفرغت من تكاليفها فسأله عن قسم قسم منها فيخبرها الى أن قال : و أما الرد على من أنكر الرجعة فقول الله عزوجل : «ويوم نحشر من كل امة فوجاً ممن يكذب بآياتنا فهم يوزعون» اى الى الدنيا فاما حشر الاخرة فقوله تعالى : «وحشرناهم فلم نغادر منهم أحداً» وقوله عزوجل : «وحرام على قرية أهلكناها أنهم لا يرجعون»

صد و چهل و دوم : سيد مرتضى در رسالهٔ « محكم ومتشابه » از اسماعيل بن جابر نقل ميكند كه گفت : شنيدم حضرت صادق (ع) ميفرمود : خداوند محمد را فرستاد و پيمبرى را باو ختم كرد ، كتابى بر او نازل كرد و كتب آسمانى را بآن خاتمه داد ، . . . شيعيان اين مطلب را از اميرالمؤمنين (ع) پرسيدند ، فرمود : خدا قرآن را بهفت « حرف » (در تفسير هفت حرف خلاف است بعضى گويند مراد هفت معنى است) نازل كرد ، قرآن ناسخ ومنسوخ دارد ومحكم ومتشابه . . . قسمتى از آن رد منكران رجعت است ـ سپس سيد مرتضى مى‌فرمايد : ـ شيعيان هروقت فرصتى پيدا ميكردند هريك ازاقسام قرآن را از آنجناب ميپرسيدند . . . . (على (ع) فرمود :) امارد منكران رجعت ، اين آيه است : «روزى كه ازهر جمعى دسته‌اى از آنان را كه آيات مارا تكذيب مى كنند محشور كنيم و بازداشت شوند ، نمل ٨٣ » مراد برگشتن بدنيا است ، اما آيهٔ قيامت ، اين است : « همه را محشور كنيم واحدى را وانگذاريم » و اين آيه : «هرقريه‌اى كه هلاك كرده‌ايم مقرر است كه برنميگردند ، انبياء ، ٩٥ » مربوط برجعت است ، امادر

فی الرجعة فاما في القيمة فانهم يرجعون ومثل قوله تعالى : «واذ أخذ الله ميثاق النبيين لما آتيتكم من كتاب وحكمة ثم جاءكم رسول مصدق لما معكم لتؤمنن به و لتنصرنه »وهذا لايكون الا في الرجعة ، ومثله ماخاطب الله به الائمة و وعدهم بالنصر و الانتقام من أعدائهم فقال سبحانه : « وعد الله الذين آمنوا و عملوا الصالحات ليستخلفنهم في الارض كما استخلف الذين من قبلهم وليمكنن لهم دينهم الذى ارتضى لهم و ليبدلنهم من بعد خوفهم أمناً » وهذا يكون اذا رجعوا الى الدنيا ومثل قوله تعالى : « ونريد أن نمن على الذين استضعفوا في الارض ونجعلهم ائمة ونجعهم الوارثين ونمكن لهم في الارض»وقوله سبحانه : «ان الذى فرض عليك القرآن لرادك الى معاد» اى رجعة الدنيا ومثله قوله تعالى : « الم تر الى الذين خرجوا من ديارهم وهم ألوف حضر الموت فقال لهم الله موتوا ثم أحياهم » ثم ماتوا وقوله تعالى : «و اختار موسى قومه سبعين رجلا لميقاتنا» فردهم الله بعد الموت الى الدنيا فأكلوا و

قيامت ، همه برمی گردند ، ونيز اين آيه : «آندم كه خدا ازپيمبران پيمان گرفت : اين كتاب وحكمتی كه بشماداده ام اگر پيغمبری آمد كه آنچه باشماست تصديق كرد بايد به آن آريد ويارياش كنيد ، آل‌عمران ؛ ٨١» درغيررجعت نيست ، وهمچنين آيه‌ای كه بائمه وعده نصرت وانتقام ازدشمن ميدهد كه ميفرمايد : «خدا بكسانی ازشما كه ايمان آورده‌عمل صالح كردند وعده داده درزمين جانشينشان كند چنانكه پيشينيان‌راجانشين كرد ، ودينشان‌راكه برای آنان پسنديده استقرار دهد ،وپس ازترس و خوف ايمنشان گرداند ، نور ،٥٥» اين هم وقتی‌است كه بدنيابر گردند وهمچنين‌اين آيات كه‌ميفرمايد: « ميخواهيم‌بر آنان كه روی زمين ناتوان شمرده شدند منت نهيم ، امام و وارثشان قرار دهيم، ودرزمين استقرارشان دهيم ، قصص ، ٥» : « آنكس كه اين قرآن بعهدهٔ تو گذاشت ترا بباز گشتگاهی بر گرداند ، قصص، ٨٥ » كه مراد بازگشت‌بدنياست ، «مگرقصهٔ آنانرا ندانستی كه هزاران نفربودند وازبيم مرگ ازديارخويش بيرون‌رفتند خداوند بآنها فرمود بميريد، سپس زنده‌شان كرد ، بقره ، ٢٤٣» واين‌عده پس‌از زنده شدن بازمردند : « موسی هفتادنفر ازقومش‌را برای وعده‌گاه ماانتخاب كرد ، اعراف ١٥٥» اينهاهم بعدازمرگ بامر خدازنده‌شدند ، خوردند ، ونوشيدند ، وزن گرفتند ،

شربوا ونكحوا ومثله خبر العزير .

الثالث والاربعون بعد المائة ما رواه سعد بن عبدالله في مختصر البصائر على ما نقل عنه الحسن بن سليمان بن خالد عن أحمد بن محمد بن عيسى ومحمد بن الحسين عن البزنطي عن حماد بن عثمان عن بكير بن أعين قال : قال لي من لا اشك فيه يعني أباجعفر عليه السلام ان رسول الله صلى الله عليه وآله وامير المؤمنين (ع) سيرجعان .

الرابع والاربعون بعد المائة ما رواه فيه بالاسناد عن حماد عن الفضيل عن أبي جعفر عليه السلام قال : لاتقولوا الجبت والطاغوت ، ولاتقولوا الرجعة؛ فان قالوا لكم قد كنتم تقولون ذلك فقولوا أما اليوم فلا نقول ان رسول الله صلى الله عليه وآله قد كان يتألف الناس بالمائة ألف درهم ليكفوا عنه فلاتتألفونهم بالكلام .

الخامس والاربعون بعد المائة ما رواه ايضاً فيه عن محمد بن الحسن بن أبي الخطاب عن موسى بن سعدان عن عبدالله بن القاسم عن الحسين بن أحمد

واز اين قبيل است قصهٔ «عزير» .

صدو چهل سوم : سعد بن عبدالله در كتاب «مختصر البصائر» از «بكير بن اعين» نقل ميكند كه گفت : كسى كه درصدق گفتارش شك ندارم - يعنى حضرت باقر (ع) - فرمود : پيغمبر و امير المؤمنين عليهما السلام برميگردند .

صدو چهل چهارم : ازفضيل نقل ميكند كه حضرت باقر (ع) فرمود : راجع بجبت وطاغوت (كه كنايه از اول ودوم است) ورجعت (باسنيان ومخالفان) صحبت نكنيد ونام آنهارا نبريد ، اگر گفتند : شما سابقاً راجع بآنها عقايد اظهارمى كرديد؟ بگوئيد امروز ديگر نميگوئيم ، پيغمبر (ص) گاهى تاصد هزار درهم بمردم ميداد براى اينكه باوى مهربان شوند وآزارش ندهند ، شما حاضر نيستيد مردم را باحرف بخودتان نزديك كنيد (اين حديث سرمشق بسيار جامع وجالبى است كه مى فرمايد در برابر اشخاص سست عقيده يامخالف مطالبى را كه جز پاكدلان وثابتقدمان تاب تحملش راندارند نبايد گفت ، واشخاص را باگفتن اين مطالب نبايد ازحريم دين راند ، مترجم) .

صدو چهل و پنجم : ازيونس بن ظبيان نقل ميكند كه حضرت صادق (ع) فرمود:

المنقري عن يونس بن ظبيان عن أبي عبدالله عليه السلام قال : ان الذي يلي حساب الخلايق قبل يوم القيمة الحسين بن علي عليهما السلام فأما يوم القيمة فانما هو بعث الى الجنة وبعث الى النار .

السادس والاربعون بعد المائة ما رواه فيه ايضاً عن ابراهيم بن هاشم عن البرقي عن محمد بن سنان او غيره عن عبدالله بن سنان قال : قال أبو عبدالله عليه السلام : قال رسول الله صلى الله عليه وآله : لقد اسري بي ربي عزوجل فاوحى الي من وراء حجاب ما أوحى ، وكلمني بما كلمني به و كان مما كلمني به أن قال : يا محمد اني انا الله لااله الا أنا عالم الغيب والشهادة الى أن قال : يا محمد على أول من أخذ ميثاقه من الائمة ، يا محمد على آخر من أقبض روحه من الائمة وهو الدابة التي تكلمهم «الحديث» .

السابع و الاربعون بعد المائة ماروا ه العياشي في تفسيره على مانقله عنه بعض ثقات المعاصرين عن سلام بن المستنير عن أبي عبدالله عليه السلام قال : لقد تسموا باسم ماسمى الله به أحداً الاعلى بن أبي طالب و ماجاء تأويله قلت : متى يجيء تاويله؟ قال : اذا جاء جمع الله أمامه النبيين والمرسلين حتى ينصروه وهو قول الله : «و ان أخذ الله

آنکه پیش از قیامت بحساب مردم میرسد حسین بن علی است ، اما روز قیامت یا بهشت است یا جهنم

صدو چهل و ششم: از عبدالله بن سنان از حضرت صادق (ع) نقل می کند که پیغمبر (ص) فرمود : پروردگارم مرا بمعراج برد و از پس پرده‌ای بمن وحیها کرد وسخنانی فرمود ؛ از جمله فرمود : ای محمد ، منم خدائی که جز من خدائی نیست ، دانای نهان و عیانم . . . . ای محمد ، نخستین امامی که برایش پیمان گرفته‌شد : علی است ، و آخر امامی که جانش را میگیرم علی است ، او است « جنبنده » ای که بامردم سخن میگوید « تا آخر حدیث » .

صدو چهل و هفتم : «عیاشی» در تفسیرش از سلام بن مستنیر نقل میکند که حضرت صادق (ع) فرمود : نامی را بر خود نهادند که خدا بر غیر علی بن ابیطالب ننهاده و «تأویلش» (یعنی حقیقتش) هنوز نیامده (مراد لقب : امیرالمؤمنین است) گفتم تأویلش کی میآید ؟ فرمود : هنگامی میآید که خدا پیمبران را حضوروی جمع کند و اورا یاری

ميثاق النبيين لما آتيتكم من كتاب وحكمة» الى قوله: «وانا معكم من الشاهدين» فيومئذ يدفع رسول الله ﷺ اللواء الى علي بن أبي طالب فيكون أمير الخلايق كلهم أجمعين يكون الخلايق كلهم تحت لوائه، ويكون هو أميرهم فهذا تأويله.

الثامن والاربعون بعد المائة ما رواه أبو الفتح الكراجكي في كنز الفوائد عن محمد بن العباس وهو ثقة ثقة عن أحمد بن ادريس عن أحمد بن محمد عن ابن أبي نصر عن جميل بن دراج عن أبي سلمة عن أبي جعفر عليه السلام في قول الله تعالى: «قتل الانسان ما أكفره» قال: نزلت في أمير المؤمنين عليه السلام. ما اكفره «يعني بقتلكم اياه الى أن قال: «ثم أماته» ميتة الانبياء «فأقبره ثم اذا شاء أنشره» قال: يمكث بعد قتله في الرجعة فيقضي ما أمره.

التاسع والاربعون بعد المائة ماروا ه ايضاً فيه عن محمد بن العباس عن جعفر بن محمد بن الحسين عن عبدالله بن عبدالرحمن عن محمد بن عبد الحميد عن مفضل بن صالح عن جابر عن أبي عبد الله الجدلي قال: دخلت على علي بن أبي طالب عليه السلام يوماً فقال: انا دابة الارض.

کنند، چنانکه در قرآن میفرماید: «آندم که خدا از پیمبران پیمان گرفت. . . . - تا آنجا که میفرماید: - من هم باشما از گواهانم» آنروز پیغمبر (ص) پرچم را بدست علی سپارد وی امیر همه مردم باشد و مردم همه تحت فرمانش باشند این تأویل این نام (امیر المؤمنین) است.

صد و چهل و هشتم: «کراجکی» در کتاب کنز الفوائد از ابوسلمه نقل میکند که حضرت باقر (ع) در تأویل این آیه: «قتل الانسان ما اکفره» فرمود در بارهٔ حضرت امیر المؤمنین (ع) است، یعنی چه کرده بود که او را کشتید؟ . . . بعد می‌فرماید: «سپس او را - مانند پیمبران - میراند و بخاکش سپرد، آنگاه هروقت بخواهد زنده‌اش می کند، سورهٔ عبس، ۸۰» در رجعت مدتی میماند و دستورهای الهی را اجرا می کند.

صد و چهل و نهم: از ابوعبدالله جدلی نقل می کند که گفت: روزی خدمت علی (ع) رسیدم فرمود: «جنبندهٔ زمین» منم.

الخمسون بعد المائة ما رواه عنه، عن محمّد بن العباس عن جعفر بن محمّد بن مالك عن القاسم بن اسمعيل عن علي بن خالد العاقولي عن عبد الكريم الخثعمي عن سليمان بن خالد قال : قال أبوعبدالله عليه السلام في قوله تعالى : « يوم ترجف الراجفة تتبعها الرادفة » قال الراجعة الحسين بن علي؛ و الرادفة علي بن أبي طالب عليه السلام ، و اول من ينفض عن رأسه التراب الحسين بن علي في خمسة و سبعين ألفاً و هو قوله تعالى : « انا لننصر رسلنا والذين آمنوا في الحيوة الدنيا ويوم يقوم الاشهاد»

الحادي والخمسون بعد المائة ما رواه فيه عن محمّد بن العباس عن الحسين بن احمد عن محمّد بن عيسي عن يونس عن أبي بصير عن أبي عبدالله عليه السلام في قوله تعالى : «ان نشأ ننزل عليهم من السماء آية فظلت أعناقهم لها خاضعين » قال : تخضع لها رقاب بني امية ، قال : وذلك علي بن أبيطالب يبرز عند زوال الشمس على رؤس الناس ساعة حتى يبرز وجهه يعرف الناس حسبه ونسبه ، ثم قال : اما ان بني أمية ليخبين الرجل منهم الى جنب شجرة فيقول : هذا رجل من بني امية فاقتلوه .

صدو پنجاهم : ازسليمان بن خالد نقل می کند که حضرت صادق (ع) در تأویل این آیه : « روزی که لرزاننده بلرزاند ، ولرزانندهٔ دیگر ازپس آن آید ، نازعات٦، ٧ » فرمود : اولی حسین (ع) ، ودومی امیرالمؤمنین است ، اول کسی که گردو خاك از سر می‌فشاند حسین بن علی (ع) است که باهفتاد وپنج هزار نفر واردمی‌شود واین است تفسیر این آیه « ما پیغمبران خویش ، وآنهارا که ایمان آوردند دراین زندگی دنیا و روزی که گواهان بر خیزند یاری کنیم ، غافر؛ ٥١ » .

صدو پنجاه ویکم : از ابو بصیر نقل می کند که حضرت صادق (ع) در تفسیر این آیه : « اگر بخواهیم نشانه‌ای ازآسمان برای آنان می‌فرستیم که گردنهایشان در برابرش رام شود ، شعرا ، ٤ » فرمود : آن نشانه علی بن ابیطالب است که هنگام ظهر بالای سرمردم ظاهرشود ، بطوری که اورا بحسب ونسب بشناسند و گردن بنی امیه در برابرش خاضع ورام گردد ، اگریکی از آنان در پناه درختی مخفی شود عاقبت او را پیدا کنند وبکشند .

الثاني والخمسون بعد المائة ما رواه فيه عن محمد بن العباس عن علي بن أحمد بن حاتم عن اسمعيل بن اسحق عن خالد بن محمد عن عبدالكريم بن يعقوب عن جابر بن يزيد عن أبي عبدالله الجدلي عن أمير المؤمنين في حديث انه قال : انا دابة الارض انا أنف المهدي وعينه .

الثالث والخمسون بعد المائة ما رواه ايضاً فيه عن محمد بن العباس عن أحمد بن محمد بن سعيد عن الحسن السلمي عن أيوب بن نوح عن صفوان عن يعقوب بن شعيب عن عمران بن ميثم عن عباية قال : أتى رجل أمير المؤمنين عليه السلام فقال: حدثني عن الدابة ؟ قال : هي دابة مؤمنة تقرء القرآن و تؤمن بالرحمن ، و تأكل الطعام وتمشي في الاسواق .

الرابع والخمسون بعد المائة ما رواه فيه عن محمد بن العباس عن الحسين: بن احمد عن محمد بن عيسى عن صفوان مثله وزاد في آخره **قلت : ومن هو ؟** قال هو علي ثكلتك امك .

الخامس والخمسون بعد المائة ما رواه فيه عن محمد بن العباس عن الحسين بن اسمعيل القاضي عن عبدالله بن أيوب المخزومي عن يحيى بن أبي بكر عن أبي حريز عن

صد و پنجاه و دوم : از ابو عبدالله جدلی نقل می کند که امیر المؤمنین (ع) در حدیثی فرمود : من «جنبندهٔ زمینم» من بجای چشم و دماغ حضرت مهدی هستم (یعنی پیشرو و یاور اویم) .

صد و پنجاه و سوم : از «عباية» نقل می کند که مردی خدمت علی (ع) رسید و عرض کرد : مرا از «جنبندهٔ زمین» خبر ده ، فرمود : جنبندهٔ با ایمانی است ، قرآن میخواند و بخدای رحمان ایمان دارد ، غذا می خورد ، و در بازارها راه میرود .

صد و پنجاه و چهارم : حدیث سابق را از صفوان بهمان نحو نقل می کند و در آخرش میگوید . سائل گفت : او کیست ؟ فرمود : او علی است مادرت برایت بگرید

صد و پنجاه و پنجم : از ابو هریره نقل میکند که پیغمبر (ص) فرمود : «جنبندهٔ

علی بن زید عن خالد بن أوس، عن أبی هریرة قال : قال رسول الله ﷺ: یخرج دابة الارض ومعها عصا موسي وخاتم سلیمان ، تجلو وجه المؤمن بعصا موسی وتسم وجه الکافر بخاتم سلیمان.

السادس والخمسون بعد المائة ما رواه فیه عن محمد بن العباس عن احمد بن محمد عن أحمد بن أبی عبیدة عن الحسین بن علوان عن سعد بن طریف عن الاصبغ بن نباتة قال : دخلت علی أمیر المؤمنین وهو یأکل خبزاً و خلا و زیتاً فقلت : قوله تعالی : «واذا وقع القول علیهم اخرجنالهم دابة من الارض» ماهذه الدابة ؟ فقال: دابة تأکل خبزاً وخلا وزیتاً .

السابع والخمسون بعد المائة ماروا فیه عن محمد بن العباس عن الحسین بن احمد عن محمد بن عیسی عن یونس بن عبدالرحمن عن سماعة بن مهران عن الفضیل بن الزبیر عن الاصبغ بن نباتة قال : قال لی معویة ، یا معشر الشیعة تزعمون ان علیاً دابة الارض ؟ فقلت : نحن نقول بقول الیهود فارسل الی رأس الجالوت فقال : ویحك تجدون دابة الارض عند کم ؟ فقال : نعم فقال : ماهی ؟ فقال : رجل ، فقال أتدری ما أسمه ؟ قال : نعم اسمه الیا ، قال : فالتفت الی فقال : ویلك یا اصبغ ما

زمین» در حالی که عصای موسی و انگشتر سلیمان بدست دارد بیرون آید ، روی مؤمنان را بعصای موسی جلوه دهد وصورت کافران را بانگشتر سلیمان داغ زند .

صد و پنجاه و ششم: از اصبغ بن نباته نقل میکند که گفت : خدمت امیر المؤمنین (ع) رفتم نان وسرکه وزیتون می خورد ، این آیه خواندم : «هنگامی که عذاب واجبشان شود «جنبنده‌ای» اززمین بیرون آریم ، نمل : ۸۲» و گفتم : این جنبنده چیست ؟ فرمود : جنبنده‌ای است که نان وسرکه وزیتون میخورد .

صد و پنجاه و هفتم : باز از اصبغ نقل میکند که معاویه بمن گفت : شما شیعیان گمان می کنید که «جنبندهٔ زمین» علی (ع) است گفتم : ما از یهودیان نقل میکنیم ، معاویه رئیس علمای یهود را حاضر کرد و گفت : در کتب شما نام «جنبندهٔ زمین» هست؟ گفت آری ، پرسیدن آن چیست ؟ گفت مردی است ، پرسید : اسمش را میدانی؟ گفت: آری ، نامش « الیا » ، معاویه بمن نگاه کرد و گفت : اصبغ ، وای بر تو «الیا» چقدر

أقرب اليامن علياً .

الثامن والخمسون بعد المائة ماروا ه عن محمد بن العباس عن الحسين بن احمد عن محمد بن عيسى عن يونس عن أبي بصير عن أبي جعفر عليه السلام في قوله تعالى : «واذا وقع القول عليهم أخرجنا لهم دابة من الارض تكلمهم» فقال هو أمير المؤمنين عليه السلام

التاسع والخمسون بعد المائة ما رواه فيه عن محمد بن العباس عن محمد بن الحسن عن الحسين بن الحسن عن علي بن الحكم عن أبان بن عثمان عن عبد الرحمن بن سيابة و يعقوب بن شعيب عن صالح بن ميثم عن أبيه انه سمعه يقول : ان علياً دابة الارض؛ وعرض الحديث على أبي جعفر عليه السلام فلم ينكره بل أقر به .

الستون بعد المائة ماروا ه فيه عن محمد بن العباس عن حميد بن زياد عن ابن نهيك عن عيسى بن هشام عن أبان عن عبد الرحمن بن سيابة عن صالح بن ميسم عن ابي جعفر عليه السلام في حديث ان علياً عليه السلام دابة الارض قال : وان علياً راجع الينا وقرء : «ان الذي فرض عليك القرآن لرادك الى معاد».

الحادي والستون بعد المائة ماروا ه فيه عن محمد بن العباس عن الحسين بن أحمد عن محمد بن عيسى عن يونس عن ابراهيم بن عبد الحميد عن ابان الاحمر عن

بعلی نزدیك است ؟ ! .

صدو پنجاه و هشتم: ازابو بصیر نقل می کند که حضرت باقر (ع) در تفسیر «جنبندهٔ زمین» فرمود : مراد امیر المؤمنین (ع) است .

صدو پنجاه و نهم : ازصالح بن میثم نقل می کند که گفت : پدرم «میثم» میگفت : علی (ع) «جنبندهٔ زمین» است ، من این حدیث را برحضرت باقر (ع) عرضه کردم رد نکرد بلکه تصدیق کرد .

صدو شصتم : باز از صالح بن میثم نقل میکند که حضرت باقر علیه السلام در حدیثی فرمود : علی (ع) «جنبندهٔ زمین» است بدنیا بر میگردد و این آیه را خواند : «آنکس که این قرآن بعهدهٔ تو نهاد ترا بباز گشتگاهی برمیگرداند ، قصص ، ٨٥».

صدو شصت و یکم : از «ابان احمر» نقل می کند که حضرت باقر (ع) در

أبي جعفر عليه السلام في قوله تعالى : «ان الذي فرض عليك القرآن لرادك الى معاد» فقال أبوجعفر عليه السلام : ما احسب نبيكم الا سيطلع عليكم اطلاعة .

الثاني والستون بعد المائة مارواه فيه عن محمد بن العباس عن جعفر بن محمد بن مالك عن الحسن بن علي بن مروان عن سعيد بن عمار عن أبي مروان قال : سألت أباعبدالله عليه السلام عن قول الله عزوجل : « ان الذي فرض عليك القرآن لرادك الى معاد » فقال : لا والله لا تنقضي الدنيا ولا تذهب حتى يجتمع رسول الله و علي عليهما السلام بالثوية فيلتقيان ويبنيان بالثوية مسجداً له اثني عشر ألف باب ، يعني موضعاً بالكوفة

وعن أحمد بن هوذة عن ابراهيم بن اسحق عن عبدالله بن حماد عن أبي مريم الانصاري عن أبي عبدالله عليه السلام مثله.

الثالث والستون بعد المائة مارواه فيه عن محمد بن العباس عن محمد بن عيسى عن يونس عن المفضل بن صالح عن زيد الشحام عن أبي عبدالله عليه السلام قال : «العذاب الادنى دون العذاب الاكبر» : الرجعة.

الرابع والستون بعد المائة مارواه فيه عن محمد بن العباس عن الحسين بن محمد، عن محمد بن عيسي عن يونس عن مفضل بن صالح عن زيد الشحام عن أبي عبدالله

تفسير آيهٔ فوق فرمود در بارهٔ پيغمبر (ص) گمانى ندارم جز اينكه ناگهان چشم بسوى شما بگشايد .

صدوشصت ودوم : ازابومروان نقل مى كند كه گفت : تفسير همان آيهٔ سابق را از حضرت صادق (ع) پرسيدم فرمود : بخدا ! دنيا خاتمه نپذيرد تا پيغمبر و على عليهما السلام در «ثويه» ـ كه موضعى است در كوفه ـ جمع شوند ومسجد بزرگى بنا كنند كه دوازده هزار در داشته باشد . اين حديث را بسند ديگرى هم از حضرت صادق عليه السلام بهمين نحو روايت مى كند .

صدوشصت وسوم: از «زيد شحام» نقل مى كند كه حضرت صادق (ع) در تفسير اين آيه : «عذاب كوچكتر را پيش از عذاب بزرگتر بآنان بچشانيم» فرمود : عذاب كوچكتر رجعت است .

صدوشصت وچهارم : باز از «زيد شحام» از حضرت صادق (ع) نقل مى كند كه عذاب

عليه السلام قال : «العذاب الادنى» دابة الارض .

الخامس والستون بعد المائة ما رواه فيه عنه عن هاشم بن أبي خلف عن ابراهيم بن اسمعيل عن يحيى بن مسلمة بن كهيل عن أبيه عن مجاهد عن ابن عباس عن النبي صلى الله عليه وآله قال في خطبة خطبها في حجة الوداع : لاقتلن العمالقة في كتيبة فقال له جبرئيل: أوعلي فقال: اوعلي بن أبي طالب .

اقول : وقد نقل هذه الاحاديث كلها الحسن بن سليمان بن خالد البرقي عن محمد بن العباس ما نزل من كتاب تأويل ما نزل من القرآن وغيره في محمد و آله عليهم السلام .

السادس والستون بعد المائة ما رواه جعفر بن محمد بن قولويه في المزار عن الحسين بن محمد عن معلى بن محمد عن ابي الفضل عن ابن صدقة عن المفضل بن عمر عن أبي عبدالله عليه السلام قال: كأني بسرير من نور قد وضع وقد ضربت عليه قبة من ياقوتة حمراء، مكللة بالجوهر وكاني بالحسين عليه السلام جالساً على ذلك السرير وحوله تسعون ألف قبة خضراء ،وكاني بالمؤمنين يزورونه ويسلمون عليه، فيقول الله عزوجل لهم : أوليائي مسلمون فظالماً

کوچکتر «جنبندهٔ زمین» است .

صد و شصت و پنجم : از ابن عباس نقل میکند که پیغمبر (ص) در خطبه‌ای در سفر «حجة الوداع» فرمود : من در میان سپاهی ، عمالقه را (یعنی ستمگرانی را که از بقیهٔ قوم عاد در شام مانده بودند) می کشم ، جبرئیل گفت : بگو (من) یاعلی (آنهارا میکشیم) فرمود : (من) یاعلی بن ابیطالب .

مؤلف گوید : همهٔ این حدیثها را حسن بن سلیمان از کتاب محمد بن عباس نقل میکند .

صد و شصت وششم : « ابن قولویه » در کتاب «مزار» از مفضل بن عمر نقل میکند که حضرت صادق (ع) فرمود : گویا می بینم که تختی از نور نهاده‌اند وقبه‌ای از یاقوت سرخ جواهر نشان بر آن زده اند ، حسین (ع) روی آن نشسته و اطرافش قبه های سبزی زده‌اند ، مؤمنین اورا زیارت میکنند و بر او سلام میکنند ، از جانب خدا خطاب میشود : دوستان من ! بسیار ذلت و آزار کشیدید و ستم دیدید ، این

اوذيتم وذللتم واضطهدتم فهذا يوم لاتسألون حاجة من حوائج الدنيا والاخرة الاقضيتها لكم ، فيكون أكلهم وشربهم من الجنة .

اقول : سؤال حوائج الدنيا يدل على أن هذا فى الرجعة اذهي لاتسأل فى الاخرة.

السابع والستون بعد المائة ما رواه النعمانى في تفسيره على ما نقل عنه عن ابن عباس فى قوله تعالى : « والنهار اذا جليها » قال : يعنى الائمة منا أهل البيت يملكون الارض فى آخر الزمان فيملاءونها عدلا وقسطاً .

الثامن والستون بعد المائة ما رواه البرقى فى المحاسن عن أحمد بن محمد وعبد الله بن عامر عن ابن سنان عن المفضل عن أبى عبدالله عليه السلام قال :قال أمير المؤمنين عليه السلام : انا صاحب العصا والميسم .

التاسع والستون بعد المائة ما رواه محمد بن الحسن الصفار فى بصائر الدرجات عن عبد الله بن محمد عن ابراهيم بن محمد الثقفى رفعه عن أبى عبد الله عليه السلام قال : قال أمير المؤمنين عليه السلام : انا صاحب العصا والميسم .

السبعون بعد المائة ما رواه ايضاً فيه بسنده عن سلمان الفارسى عن امير

روزى است كه هر حاجتى از حاجتهاى دنيا و آخرت بخواهيد برآورم، آنگاه از خوراكهاى بهشتى ميخورند و مينوشند .

مؤلف گويد : چون خواهش حاجتهاى دنيا در آخرت معنى ندارد پس حديث مربوط برجعت است .

صدو شصت و هفتم : «نعمانى» در تفسيرش از ابن عباس نقل ميكند كه در تفسير اين آيه : «قسم بروز آندم كه زمين را روشن كند ، شمس ، ٣» گفت : مراد امامان از ما اهلبيت اند كه در آخر الزمان حكومت كنند وزمين را ازعدل و داد پر كنند .

صدو شصت و هشتم : «برقى» در كتاب « محاسن» از حضرت صادق (ع) نقل ميكند كه امير المؤمنين (ع) فرمود : من صاحب عصا و آهن داغ زننده هستم .

صدو شصت و نهم : «صفار» در «بصائر الدرجات» حديث سابق را از حضرت امير (ع) نقل ميكند .

صدو هفتادم : ازسلمان فارسى نقل ميكند كه حضرت امير المؤمنين (ع) فرمود

المؤمنين عليه السلام قال: أنا صاحب الميسم وأنا الفاروق الاكبر، وأنا صاحب الكرات ودولة الدول «الحديث».

الحادي والسبعون بعد المائة ما رواه العياشي في تفسيره على ما نقل عنه عن رفاعة عن أبي عبد الله عليه السلام قال: اول من يكر الى الدنيا الحسين بن علي و أصحابه «الحديث» وقد مر.

الثاني والسبعون بعد المائة ما رواه ايضاً عن مسعدة بن صدقة عن الصادق عليه السلام ان علياً عليه السلام قال على المنبر: انا سيد الشيب وفي سنة عن ايوب والله ليجمعن الله لي شملي كما جمعه لايوب.

ورواه الكشي في كتاب الرجال كما مر.

الثالث والسبعون بعد المائة ما رواه العياشي في تفسيره على ما نقل عنه عن صالح بن سهل عن أبي عبدالله عليه السلام في قوله تعالى: «ثم رددنا لكم الكرة عليهم» قال: خروج الحسين عليه السلام في الكرة في سبعين من أصحابه الذين قتلوا معه «الحديث».

من صاحب آهن داغ زننده، و«فاروق اكبر»، و صاحب رجعتها، و صاحب بهترين دولتهايم «تا آخر حديث».

صد و هفتاد و يكم: «عياشي» در تفسيرش از «رفاعه» نقل ميكند كه حضرت صادق (ع) فرمود: اول كسي كه بدنيا برميگردد حسين بن علي (ع) و اصحاب اويند «تا آخر حديث» اين حديث قبلاهم گذشت.

صد و هفتاد و دوم: از حضرت صادق (ع) نقل ميكند كه علي (ع) بالاي منبر فرمود: من سرور موسفيدانم و در من نشانه اي از ايوب است، بخدا قسم خداوند پراكندگي مرا جمع كند چنانكه از ايوب را جمع كرد. اين حديث را كشي هم در كتاب رجال نقل ميكند.

صد و هفتاد و سوم: از صالح بن سهل نقل ميكند كه حضرت صادق (ع) در تفسير اين آيه: «سپس بر ضد آنها دولت بشما داديم» فرمود: دربارهٔ خروج حسين (ع) و آن هفتاد نفري استكه در ركابش شهيد شدند «تا آخر حديث».

الرابع والسبعون بعد المائة ما رواه المفيد في ارشاده عن مسعدة بن صدقة عن أبي عبدالله عليه السلام ان أمير المؤمنين عليه السلام قال أنا سيد الشيب وفي سنة من أيوب، وسيجمع الله لي أهلي كما جمعهم ليعقوب، وذلك اذا استدار الفلك وقلت (وقلتم ظ) مات أو هلك «الحديث» وفيه جملة من علامات آخر الزمان.

الخامس والسبعون بعد المائة ما رواه محمد بن علي بن ابراهيم بن هاشم في كتاب علل الشرايع على ما نقل عنه قال: أخبر الله نبيه في كتابه يصيب أهل بيته بعده من القتل والغضب (الغصب ظ) والبلائم يرده هم ويقتلون أعدائهم ويملكهم الارض وهو قوله تعالى: «ولقد كتبنا في الزبور من بعد الذكر ان الارض يرثها عبادي الصالحون» وقوله تعالى: «وعد الله الذين آمنوا وعملوا الصالحات» الاية.

السادس والسبعون بعد المائة ما رواه صاحب كتاب المناقب عن الرضا عليه السلام في قوله تعالى: «أخرجنا لهم دابة من الارض تكلمهم» قال: علي عليه السلام.

صد و هفتاد و چهارم: شیخ مفید در کتاب ارشاد از حضرت صادق (ع) نقل میکند که امیرالمؤمنین (ع) فرمود: من سرور (پیرمردان و) موسفیدانم، در من نشانه‌ای از ایوب است، خدا کسان مرا جمع آوری کند چنانکه فرزندان یعقوب را جمع کرد، و این موقعی است که فلك دور خود را بزند و شما گوئید: (مهدی امت) مرد یا هلاك شد «تا آخر حدیث».

در این حدیث قسمتی از علامات آخرالزمان هم مذکور است.

صد و هفتاد و پنجم: محمد بن علی بن ابراهیم در کتاب «علل الشرایع» میگوید: خداوند در کتاب خود به پیغمبر خبر داد که پس از او اهلبیتش دچار کشتار و غصب حق و گرفتاری شوند، سپس بر گردند و دشمنانشان را بکشند و پادشاه روی زمین گردند، آنجا که میفرماید: «در زبور از پس «ذکر» نوشتیم که زمین را بندگان صالح من بارث میبرند، انبیا، ۱۰۵» و باز میفرماید: «خدا با آنها که ایمان آورده و عمل صالح کردند وعده داده (که در زمین جانشینشان گرداند) .... نور ۵۵»

صد و هفتاد و ششم: صاحب کتاب مناقب از حضرت رضا (ع) نقل میکند که در تفسیر این آیه: «جنبنده‌ای از زمین بیرون آریم» فرمود: مراد علی (ع) است:

السابع والسبعون بعد المائة ما رواه ايضاً فيه عن أمير المؤمنين عليه السلام في هذه الاية انه قال : انا دابة الارض .

الثامن والسبعون بعد المائة ما رواه فيه عن الباقر عليه السلام في شرح قول أمير المؤمنين عليه السلام : على يدى تقوم الساعة ؛ قال : يعنى الرجعة قبل القيمة ينصرنى و بذريتى المؤمنين .

اقول :فهذه جملة من الاحاديث التى حضرتني فى هذا الوقت مع ضيق المجال عن التتبع التام . وقلة وجود الكتب التي يحتاج اليها فى هذا المرام، ولاريب فى تجاوزها حد التواتر المعنوى وقد تقدم في غير هذا الباب مايدل على ذلك ، ويأتى ما يدل عليه و العقل يجزم باستحالة اتفاق جميع هؤلاء الرواة علي الكذب و الافتراء ، ووضع هذه الاحاديث الكثيرة جداً ولعل مالم يصل الينا فى هذا المعنى اكثر مما وصل الينا وليت شعرى أى عاقل يجوز الكذب على جميع هؤلاء الرواة الذين رووا هذا المعنى ، ويرد شهادة المشايخ المؤلفين للكتب المعتبرة حيث شهد وا بصحة احاديثها ، أويتعرض لتأويلها مع صرا حتها جداً ، حتى انها أكثر من احاديث

صد وهفتاد وهفتم : از امير المؤمنين (ع) نقل ميكند كه فرمود : «جنبنده زمين» منم .

صد وهفتادوهشتم: از حضرت باقر(ع)نقل ميكند كه درشرح اين كلام على(ع) بدست من قيامت بپا ميشود . فرمود :مراد رجعت است يعنى خدا بوسيلهٔ من وفرزندانم مؤمنين را يارى ميكند .

مؤلف گويد : اينها حديثهائى است كه - باكمى فرصت و كمبود كتابهاى لازم - فعلادر دسترس من بود ،وبدون شك اينها از حد «تواتر معنوى» متجاوز است ،حديثهاى ابواب قبل وبعدهم دلالت برمطلوب دارد ، وعقل محال ميداند كه تمام راويان اين احاديث دروغ گفته باشند ، با اينكه شايد احاديثى كه بما نرسيده بيش از اينها باشد ، كدام عاقل است كه احتمال بدهد همهٔ اين راويان دروغ گفته اند ،وهمهٔ اين نويسندگان كتاب هاى معتبرى كه اين احاديث را صحيح دانسته اند ، اشتباه كرده اند ، يااينكه اين همه حديثهاى صريح را تأويل كند با اينكه اينها ازاخبارى كه در تعيين هر يك از ائمه

النصوص على كل واحد من الائمة عليهم السلام ؛ وأوضح دلالة و تصريحاً ، ولايكاد يوجد في شيء من مسائل الاصول و الفروع اكثر مما وجد في هذه المسئلة من الادلة والايات والروايات والله الهادي .

الباب الحادي عشر

في انه هل بعد دولة المهدي عليه السلام دولة ام لا

روى الشيخ الاجل أبو جعفر الكليني في باب تسمية من رآه عليه السلام باسناده الصحيح عن عبدالله بن جعفر الحميري انه سأل العمري رحمه الله فقال له : اني اريد ان اسألك عن شيء وما أنا بشاك فيما أريد ان أسالك عنه ؛ فان اعتقادي ودیني ان الارض لا تخلو من حجة الا اذا كان قبل القيامة بأربعين يوماً ، فاذا كان ذلك رفعت الحجة و أغلق باب التوبة فلم يك ينفع نفساً ايمانها لم تكن آمنت من قبل أو كسبت في ايمانها خيراً ، فاولئك شرار من خلق الله و هم الذين تقوم عليهم القيمة؛ ولكني أحببت أن ازداد يقيناً «الحديث» .

وارد شده زيادتر و واضح تر و صريح تر است ،ودرهيچ مسأله‌اى راجع باصول يافروع دين بيش ازاين آيه وخبروارد نشده ، البته رهبر و رهنما خدا است .

باب يازدهم

در اينكه آياپس از دولت حضرت مهدى (ع) دولتى هست يانه ؟ شيخ كلينى در باب «اسامى اشخاصى كه خدمت امام زمان (ع) رسيده‌اند» از «حميرى» نقل ميكند كه به «عمرى» (وكيل امام زمان (ع) گفت : من ميخواهم چيزى ازتو بپرسم با اينكه در آنچه ميپرسم شك ندارم ، من معتقدم كه زمين از حجت خالى نميماند ، مگر چهل روز پيش از قيامت كه در آنوقت حجت ازروى زمين برداشته شود ودر توبه بسته گردد ، وهر كس تا آن وقت ايمان نياورده باشد يادر ايمانش خيرى كسب نكرده باشد ديگر ايمانش سودندهد ، واينان بدترين خلق خدايند واينها قيامت را درك ميكنند ، عقيدهٔ من چنين است، ولى ميخواستم يقينم زياد ترشود «تا آخر حديث» ،

اقول : وقد روي هذا المعنى الشيخ وابن بابويه وغيرهما بطرق كثيرة .

وروى الشيخ فی كتاب الغيبة فی جملة الاحاديث التی رواها من طرق العامة فی النص على الائمة عليهم السلام قال : أخبرنا جماعة عن أبی عبدالله الحسين بن على بن سفيان البزوفری عن على بن سنان الموصلی العدل عن على بن الحسين عن أحمد بن محمد بن الخليل عن جعفر بن أحمد البصری عن عمه الحسن بن على عن أبيه عن أبی عبدالله جعفر بن محمد الصادق عليه السلام عن أبيه عن آبائه عن رسول الله صلى الله عليه وآله انه قال: فی الليلة التی كان فيها وفاته : يا اباالحسن احضر دواة وصحيفة ، فأملى رسول الله صلى الله عليه وآله وصية حتى انتهى الى هذا الموضع فقال : يا أباالحسن انه يكون بعدی اثنی عشر اماماً ومن بعدهم اثنی عشر مهدياً ، فأنت ياعلى أول الاثنی عشر اماماً، وذكر النص عليه السلام فقال : اذا حضرته الوفاة فليسلّمها الى ابنه محمد المستحفظ من آل محمد فذلك اثنی عشر اماماً ، ثم يكون من بعده اثنی عشر مهدياً فاذا حضرته الوفاة فليسلمها الى ابنه أول المقربين له ثلثة أسامی ؛ اسم كاسمی ، واسم كاسم أبی وهو عبدالله وأحمد ، والثالث المهدی هو أول المؤمنين .

وروى الشيخ فی كتاب الغيبة فی آخره عن محمد بن عبدالله الحميری عن أبيه

این مضمون را شیخ طوسی، وصدوق ودیگران هم بطریقهای بسیار روایت میکنند

شیخ طوسی در کتاب «غیبت» - در حدیثهائی که از طریق سنیان در بارهٔ ائمه علیهم السلام روایت میکند - ازحضرت صادق ازپدران بزرگوارش نقل میکند که پیغمبر (ص)- درشب آخرعمرش - بعلی (ع) فرمود : دوات و کاغذی بیاورو وصیت خویش را بیان کرد وعلی (ع) نوشت تابانجا رسید که فرمود : ای ابوالحسن ، بعد از من دوازده امام اند وبعد از آنها دوازده «مهدی» ، ای علی تواول آن دوازده امامی .... چون او (یعنی امام یازدهم) را مرگ فرارسد، امامت را بفرزندش : محمد - که در آل محمد مقام نگهبانی ومحافظت دارد- واگذارد ، این دوازده امام ، بعد از آنها دوازده مهدی اند که چون وی را مرگ دریابد باید ولایت را بفرزندش- اول مقربان که سه نام دارد :احمد ، عبدالله ، مهدی، واگذارد .

شیخ طوسی در کتاب غیبت ازابو حمزه نقل میکند که حضرت صادق (ع) در

عن محمد بن عبدالحميد و محمد بن عيسى عن محمد بن الفضيل عن أبى حمزة عن أبى عبدالله عليه السلام فى حديث طويل قال : يا باحمزة ان منابعد القائم اثنى عشر مهدياً من ولدالحسين عليه السلام .

وروى الشيخ ايضاً فى المصباح الكبير حيث أورد دعاء ذكرانه مروى عن صاحب الزمان خرج الى أبي الحسن الضراب الاصفهانى بمكة باسناد لم نذكره اختصاراً ثم أورد الدعاء بطوله الى أن قال : اللهم صل علي محمد المصطفى و على المرتضى و فاطمة الزهراء والحسن الرضا و الحسين المصطفى و جميع الاوصياء مصابيح الدجى الى أن قال : وصل على وليك وولاة أمرك والائمة من ولده ، ومد فى أعمارهم وزد فى آجالهم و بلغهم أقصى آمالهم ديناً و دنياً وآخرة ، انك على كل شيء قدير .

وروى ايضاً فى المصباح بعده بغيرفصل دعاءمروياًعن الرضا عليه السلام فقال : روى عن يونس بن عبدالرحمن عن الرضا عليه السلام انه كان يأمر بالدعاء لصاحب الامر عليه السلام بهذا الدعاء اللهم ادفع عن وليك وخليفتك الى أن قال : اللهم وصل على ولاة عهده والائمة من بعده وزد في آجالهم وبلغهم آمالهم «الدعاء» وهو يشتمل على أوصاف

حدیثی فرمود : بعد ازحضرت قائم(ع) دوازده مهدی ازفرزندان حسین(ع) میباشند

باز شیخ طوسی در کتاب مصباح دعائی طولانی از حضرت صاحب الزمان (ع) نقل میکند که درآخرش چنین میفرماید : خداوندا ! برمحمد مصطفی وعلی مرتضی ، و فاطمهٔ زهراء ،وحسن وحسین وهمهٔ اوصیا که چراغهای ظلمات(جهل و گمراهی) اند، درود فرست ... و برولی خود (امام زمان ع) وسایر اولیاء،وامامانی که ازنسل او یند درود فرست، عمرشان را طولانی گردان ، و آنها رابیالاترین آرزوهای دنیا و آخرتشان برسان که تو برهر چیز توانائی

باز درمصباح از حضرت رضا (ع) نقل میکند که دردستور دعای برای حضرت صاحب الامر(ع) چنین فرمود : خداوندا ! برولیعهدهاوامامان بعد از او درود فرست ، عمرشان دراز گردان و آنان را بآرزوهایشان برسان «تا آخردعا» دراین دعا اوصاف و

وألقاب لا تكاد تستعمل في غير المهدى عليه السلام .

وروى ابن بابويه في كتاب الخصال في باب الاثنى عشر عن عبدالله بن محمد عن محمد بن سعيد عن الحسن بن على عن أبى اسامة عن ابن مبارك عن معمر عمن سمع وهب بن منبه يقول : يكون بعدى اثنى عشر خليفة ثم يكون الهرج ، ثم يكون كذا و كذا .

وبالاسناد عن الحسن بن على عن وليد بن مسلم عن صفوان بن عمرو عن شريح بن عبيد عن عمر والبكابى عن كعب الاحبار قال في الخلفاء : هم اثنى عشر ، فاذا كان عند انقضائهم وأتى طائفة صالحة مدالله لهم فى العمر ، كذلك وعدالله هذه الامة ، ثم قرء : « وعدالله الذين آمنوا ليستخلفنهم فى الارض كما استخلف الذين من قبلهم» و كذلك فعل الله ببنى اسرائيل وليس بعزيز ان يجمع الله هذه الامة يوماً أو نصف يوم ، «وان يوماً عند ربك كالف سنة مما تعدون » .

القابى ذكر شده كه در غير امام زمان(ع) استعمال نميشود .

شيخ صدوق در كتاب خصال ازوهب بن منبه نقل ميكند كه گفت : بعد از من دوازده خليفه است سپس هرج ومرج پديد آيد وچنين وچنان شود

واز كعب الاحبار نقل ميكند كه گفت : خلفا دوازده نفراند وبعداز آنها طائفهٔ شايسته اى آيند كه خدا عمرشان را طولانى كند ، خدا باين امت چنين وعده داده ، سپس اين آيه خواند : «خدا بكسانى ازشما كه ايمان آورده عمل صالح كردند وعده داده كه در زمين جانشينشان گرداند » چنانكه دربنى اسرائيل هم اين كار را كرد وبعيد نيست كه خدا اين امت را در يك روز يانصف روز جمع كند « و يك روز نزد خداى تو باندازهٔ هزار سالى است كه شما ميشمريد» (كعب الاحبار مردى يهودى است كه بااظهار اسلام بمنظورهاى سياسى مطالب خرافى تورات را بصورت حديث وامثال آن بمردم القاميكرد واز اين راه ضربت سختى برتاريخ اسلام زد ، مطالب فوق راهم بايد ازجمله مجعولات او شمرد چون آيه اى كه اول استشهاد كرده بس حديثهاى سابق مربوط ، بوقت قيام امام زمان (ع) است واين مرد براى بعد ازخلفاى دوازده گانه گذاشته ، وشواهد كذب ديگرى هم در اين گفتارش هست كه بر اهلش بو شيده نيست ، علاوه كعب الاحبار عمر

و في باب اتصال الوصية من لدن آدم من كتاب كمال الدين لابن بابويه حدثنا أبي قال : حدثنا سعد بن عبد الله وعبد الله بن جعفر عن أيوب بن نوح عن الربيع بن محمد عن عبد الله بن سليمان العامري عن أبي عبد الله عليه السلام قال : ما زالت الارض الا ولله تعالى فيها حجة يعرف الحلال من الحرام ،ويدعو الى سبيل الله ، ولا تنقطع الحجة من الارض الا أربعين يوماً قبل القيمة ، واذا رفعت الحجة أغلق باب التوبة ، فلاينفع نفساً ايمانها لم تكن آمنت من قبل أو كسبت في ايمانها خيراً أولئك شرار خلق الله وهم الذين يقوم عليهم القيمة .

ورواه البرقي في المحاسن عن علي بن الحكم عن الربيع بن محمد مثله .

وقال الطبرسي في كتاب اعلام الورى في آخر الباب الرابع : قدجائت الرواية الصحيحة انه ليس بعد دولة المهدي عليه السلام دولة الاما ورد من قيام ولده مقامه الاما شاء الله ولم ترد على القطع والبت ، واكثر الروايات انه لن يمضي من الدنيا الا قبل القيمة بأربعين يوماً يكون فيها الهرج ، وعلامة خروج الاموات وقيام الساعة والله اعلم «انتهى» .

وابوبكر وعثمان راهم بخلافت ميشناخت ، پس لابد مرادش دوازده خليفة اين طوري است.

بازهم شيخ صدوق در كتاب «كمال الدين» از عبدالله بن سليمان عامري نقل ميكند كه حضرت صادق (ع) فرمود : هميشه ازطرف خدا حجتي روي زمين هست كه حلال وحرام را بشناسد وبراه خدادعوت كند ، زمين هرگز ازحجت خالي نماندمگر چهل روز پيش ازقيامت ، وهنگامي كه زمين ازحجت خالي ماند در توبه بسته شود وهر كس تا آن وقت ايمان نياورده باشد يادر ايمانش خيري كسب نكرده باشد ديگر ايمانش سودندهد اينان بدترين خلق خدايند واينهايند كه قيامت برآنها قيام ميكند اين حديث را «برقي» هم در كتاب محاسن بهمين نحو روايت ميكند .

«طبرسي» در كتاب «اعلام الورى» ميفرمايد : روايت صحيحي واردشده كه بعد از دولت حضرت مهدي (ع) دولتي نيست مگر آنچه در بعض احاديث واردشده كه : فرزندانش بجايش مي نشينند ، اما بطور قطع ويقين نفرموده اند در بيشتر روايات هم نقل شده كه آن جناب چهل روز بآخر دنيا وفات كند ، سپس هرج و مرج شود ، ونشانه هاى زنده شدن مردگان وقيام قيامت پديدآيد .

و قال المفيد في الا رشاد : ليس بعد دولة القائم لاحد دولة ثم ذكر مثل كلام الطبرسي .

و قال صاحب كتاب صراط المستقيم وهو الشيخ زين الدين علي بن يونس العاملي ليس بعد المهدى عليه السلام دولة واردة الافي رواية شاذة من قيام أولاده من بعده ، وهي ما روى عن ابن عباس من قول النبي صلى الله عليه وآله لن تهلك امة انا أولها و عيسى بن مريم آخرها والمهدى في وسطها .

ومثله روي عن أنس وهاتان تدلان علي دولة بعد دولته ، وأكثر الروايات انه لايمضى الاقبل القيمة بأربعين يوماً وهو زمان الهرج ؛ وعلامة خروج الاموات للحساب «انتهى» .

اقول : اما حديث وفاة المهدى عليه السلام قبل القيامة بأربعين يوماً فقد ورد من طريق متعددة لاتحضرني الآن ، والاحاديث في ان الارض لاتخلو من حجة كثيرة،

مرحوم مفيد در «ارشاد» فرمايد: بعد ازدولت حضرت قائم دولتي نيست، سپس نظير كلمات «طبرسي» راذكر ميكند .

علي بن يونس عاملي در كتاب صراط المستقيم مي گويد : بعدازحضرت مهدي(ع) دولتي نيست فقط درروايت ضعيفي هست كه فرزندانش بجايش مي نشينند ، اين روايت راابن عباس نقل ميكند كه پيغمبر(ص) فرمود : امتي كه من اولش باشم ، وعيسي بن مريم آخرش ومهدي وسطش هرگز هلاك نشود نظير اين حديث از «انس» هم نقل شده و بمقتضاي اين دوحديث بعد ازدولت آن جناب بازهم دولتي هست ، اما دربيشتر روايات است كه حضرت مهدي (ع) تاچهل روز پيش قيامت نميرد ، وآن موقعي است كه هرج ومرج ونشانه هاي قيامت پيداشود .

مؤلف گويد : حديث وفات حضرت مهدي(ع) چهل روز قبل ازقيامت، بسندهاي متعدد نقل شده ـ كه اكنون دردسترس من نيست ـ دربارهٔ خالي نماندن زمين ازحجت هم حديث بسيار است ، وادلهٔ عقلي هم دركار هست ، حديثهاي انحصار ائمه در دوازده نفرهم بسيار زياد است (بنابر اين اشكالي توليد مي شود كه بمقتضاي اين چند دسته

والادلة العقلية على ذلك قائمة ، وأحاديث حصر الائمة فى الاثني عشر ايضاً كثيرة جداً ويحتمل هنا وجوه :

احد ها ان يكون خلو الارض من امام على ظاهره في هذه الاربعين ، ويكون موت الناس و جميع المكلفين قبل الامام ، وتكون في تلك المدة اليسيرة خالية من المكلفين ومن الامام، ولاينافي ذلك ماروى من خروج المهدى عليه السلام من الدنيا شهيداً ، لامكان ان يسقيه أحد السم أو يضربه بالسيف ونحوه ، ثم يموت القاتل وساير المكلفين قبل الامام ، ويكون الرجعة بعد المدة المذكورة أو قبلها ،ولا يبعد كون أهل الرجعة غير مكلفين ، ويكون اغلاق باب التوبة لانقطاع التكليف و موت المكلفين ، فلاينفع نفساً ايمانها لانتقال النفوس من الدنيا التى هى دار التكليف الى البرزخ أو القيامة ، ويكون المشار اليه بأولئك هم الذين لم يؤمنوا

حديث: (١) حضرت مهدی چهل روز پیش ازقیامت وفات میکند(٢) وزمین هم هرگز از حجت خالی نمیماند(٣) و ائمه هم بیش ازدوازده نفر نیستند **این مطالب** باذیل حدیث سابق که ازمرحوم صدوق نقل شد که: هنگامی که زمین ازحجت خالی ماند در توبه بسته می شود وایمان کسی قبول نمیشود واینان بدترین خلق اند و قیامت برآنها قیام می کند، **سازگار** نیست ، زیرا اگر زمین ازحجت خالی نمیماند پس بعد ازحضرت مهدی کسی نباید باشد که توبه اش قبول نشود یاایمانش سودندهد وامام دیگری هم که نیست چون ائمه دوازده نفر اندوهمچنین کلمات طبرسی واحادیثی که میفرماید بعد ازحضرت مهدی(ع) دوازده مهدی دیگر هست بااین سه دسته حدیث موافقت ندارد ، لذا برای حل اشکال مرحوم مؤلف می فرماید :) دراینجا چند احتمال هست :

اول درمدت این چهل روز هیچکس روی زمین نباشد وهمهٔ مردم پیش ازامام مرده باشند ، واین بااحادیثی که می فرماید امام شهید میشود منافات ندارد چون ممکن است کسی آن جناب را مسموم کند یاشمشیری بوی بزند وخود قبل ازامام بمیرد ، رجعت هم ممکن است بعدازاین مدت یاقبل باشد وشاید اهل رجعت مکلف نباشند وازاین جهت البته راه توبه هم بازنیست، چون مکلفی در کار نیست ، واینکه درآخر حدیث می فرماید: اینها یند

أولم يكسبوا في ايمانهم خيراً ، وذلك غير بعيد لقرب المشار اليهم في الذكر ، و يكون قيام القيامة عليهم اشارة الى انها عليهم لالهم ، بخلاف غيرهم فانها لهم أو عليهم أولهم ونحوه : « لها ما كسبت وعليها ما اكتسبت » والحاصل انه لا يلزم حمله على بقاء المحجوج بعد فناء الحجة .

و ثانيها ان يكون اشارة الى قوم لا يموتون عند موت صاحب الزمان ، بل يصيرون في حكم الاموات و بمنزلة المعدومين لارتفاع التكليف عنهم لفقدهم العقل أو غير ذلك ، كاقتضاء الحكمة الالهية انقضاء مدة التكليف وقيام الساعة ولعل هؤلاء الجماعة المشار اليهم بقوله تعالى : « ونفخ في الصور فصعق من في السموات والارض الا من شاء » وحينئذ تخصيص الاحاديث المعارضة المشار اليها بزمان التكليف أو يحمل الحجة فيها على ما هو أعم من الامام و العقل مما رواه الكليني و غيره عنهم عليهم السلام ان لله على الناس حجتين ظاهرة و باطنة ، والظاهرة الانبياء والائمة ، والباطنة العقل.

-(كه قيامت بر آنها قيام مى كند) مراد كسانى اند كه ايمان نياورده اند يا در ايمانشان خيرى كسب نكرده اند ، يعنى قيام قيامت بضرر اينها است ، برخلاف ديگران كه قيامت خالصاً بنفع آنها است يا نفع وضررشان باهم است ، زيرا كلمهٔ (على) گاهى براى افادهٔ ضرر استعمال مى شود مثل اين آيه : « لها ما كسبت وعليها ما اكتسبت » (يعنى اگر خوبى كرده بنفع او است واگر بدى كرده بضررش) بهرحال لازم نيست حديث را حمل كنيم براين كه بعد از وفات حجت وقت ، مكلفى روى زمين باشد .

دوم- اينكه اشخاصى كه در آن چهل روز باقى ميمانند درحكم مرده باشند ، زيرا شرائط تكليف از قبيل عقل در آنها نباشد » ويا حكمت خداوندى اقتضا كند كه مدت تكليف سر آيد و قيامت برپا شود و شايد اين عده همان ها باشند كه خدا ميفرمايد : در « صور » دميده شود وهر كه در آسمان ها و زمين است - جز آن كه خدا خواهد - بيهوش شود ، زمر ، ٦٨ » بنابراين حديثهائى كه ميفرمايد : زمين از حجت خالى نميماند اختصاص بزمان تكليف پيدا ميكند ، يعنى تا مكلف در عالم هست حجت هم هست ، شايد هم مراد از حجت عقل باشد كه حجت باطن است ، و پيغمبران وائمه حجت ظاهرند (اين احتمال فسادش ظاهر است ، اگر اين احتمال را يا بداحاديث امامت مورد اشكال ميشود و براى دشمنان ميدان باز ميگردد)

وثالثها أن يكون المراد بالاربعين يوماً مدة الرجعة و يكون ذلك اشارة الى قلتها ، فانه يعبر بالسبعين عن الكثرة ؛ و بما دونها عن القلة ، او اشارة الى مامر في هذه الاحاديث من قوله في هذا المقام «وان يوماً عند ربك كألف سنة مما تعدون » ويكون وفاة جميع المكلفين قبل المهدى عليه السلام ، و يكون أهل الرجعة غير مكلفين ؛ ويأتى ان شاء الله تمام الكلام .

ورابعها أن يكون القيامة التى أخبر بوقوعها بعد الاربعين يوماً هى قيام الاموات وحيوتهم بعد الموت ، ويكون المراد الرجعة التى هى القيامة الصغرى ، ثم القيامة الكبرى ، و لا ريب فى جواز استعمال القيامة فيما يشمل القيامة الصغري و الكبري بل قد تقدم اطلاق الاخرة فى القرآن على الرجعة ، و ورد الحديث بذلك .

وخامسها أن يكون المراد ليس بعد دولة المهدى عليه السلام دولة مبتدءة فلا ينافي الرجعة لانها دولة ثانية ، والاربعون يوماً يحتمل كونها فاصلة بين الدولتين .

وسادسها أن يكون المراد بموت المهدى عليه السلام الذى لا يتاخر القيمة عنه الا أربعين

سوم: شايد چهل روز ايام رجعت باشد واين عدد اشاره بكمى دورانش باشد ، چون مقدار زيادرا بعدد هفتاد معرفى مى كنند و كم را بااعداد كمتر و يا اينكه هر روزى هزار سال باشد چنانكه مى فرمايد : « يك روز نزد پروردگارت مثل هزار سالى است كه شما ميشمريد » ، بنابر اين حضرت مهدى پس ازتمام مكلفين وفات ميكند و مردم رجعت تكليف ندارند .

چهارم: شايد مراد ازقيامت درحديث مزبور قيامت صغرى يعنى رجعت باشد والبته اطلاق قيامت بررجعت مانعى ندارد وممكن است قيامت برهر دو اطلاق شود ، چنانكه قبلا گفتيم كه در قرآن اطلاق «آخرت» برآن شده، ودراحاديث هم وارداست .

پنجم: شايد مراداز حديثهائى كه ميفرمايد: بعداز دولت مهدى دولتى نيست .دولت ابتدائى باشد ، اما رجعت دولت دوبارهٔ گذشتگان است ، پس منافاتى باهم ندارند، آن چهل روزهم شايد فاصلهٔ بين دو دولت باشد .

ششم : شايد مراد ازمرگ حضرت مهدى كه چهل روز پيش از قيامت است :مردن

يوماً الموت الثاني بعد رجعته عليه السلام ، وقد ذكر بعض المحققين من المعاصرين وأورد أحاديث متعددة دالة على رجعته عليه السلام ، وذكر انه نقلها من كتب المتقدمين و الله أعلم ، وأما أحاديث الاثنى عشر فلا يخفى انها غير موجبة للقطع أو اليقين لندورها وقلتها و كثرة معارضتها كما أشرنا الى بعضه ، و قد تواترت الاحاديث بان الائمة اثنى عشر ، وان دولتهم ممدودة الى يوم القيامة ، و ان الثاني عشر خاتم الاوصياء والائمة والخلف ؛ و ان الائمة من ولد الحسين الى يوم القيامة ، و نحو ذلك من العبارات ، فلو كان تجب علينا الاقرار بامامة اثنى عشر بعدهم لوصل الينا نصوص متواترة تقاوم تلك النصوص ، لينظر في الجمع بينهما .

وقد نقل عن السيد المرتضى انه جوز ذلك على وجه الامكان والاحتمال ، و قال : لا تقطع بزوال التكليف عند موت المهدى عليه السلام ، بل يجوز أن يبقى بعده ائمة يقومون بحفظ الدين و مصالح أهله ؛ ولا يخرجا ذلك عن التسمية بالاثنى عشرية ؛ لانا كلفنا أن نعلم امامتهم وقد بيّنا ذلك بياناً شافياً ، فانفردنا بذلك عن غيرنا « انتهى » .

دوباره باشد ، چنانكه يكى از علماى عصر ما حديثهائى نقل كرده كه آنجناب هم رجعت دارد ، والله اعلم.

اما راجع بحديثهائى كه ميفرمايد بعداز مهدى دوازده نفر امام ديگرند ، رواياتى كه در اين زمينه وارد شده دلالت قطعى ندارد در روايات بسيارى هم وارد شده كه ائمه دوازده نفر اند و دولتشان تا قيامت ادامه دارد ، و دوازدهمين آخر اوصيا ، و امامها ، و جانشينان است ، و ائمه تا قيامت از اولاد حسين (ع) اند و اگر برما لازم بود كه بامامت دوازده نفر بعد از آنها (كه در روايات ديگرى وارد شده) اقرار كنيم بايد حديثهاى متواترى هم در اين باره باشد كه در برابر حديثهاى معارض بتواند مقاومت كند و ملاحظهٔ جمع بين آنها بشود. از سيد مرتضى هم نقل است كه فرموده : شايد بعد از حضرت حجت (ع) خلفائى باشند ؛ و برطرف شدن تكليف بعد از آنجناب حتمى نيست ، ممكن است پس از اوا امامانى باشند كه دين و مصالح مؤمنين را حفظ كنند ، و اين با دوازده نفر بودن ائمه منافات ندارد ، زيرا آنها كه ما بايد بشناسيم همين دوازده نفرند ، و ما كتاب مستقلى در اين زمينه نوشته ايم « پايان كلام سيد مرتضى »

ویؤیده عدم الدلیل العقلي القطعی علي النفی ، وقبول الا دلة النقلیة للتقیید والتخصیص ونحوهمالوحصل مایقاومهما ، ولا یخفی ان الحدیث المنقول أولا من کتاب الغیبة من طرق العامة ، فلا حجةفیه فی هذا المعنی ،وانما هوحجةفی النص علی الا ثنی عشر ؛ لموافقته لروایات الخاصة ، و قد ذکر الشیخ بعده وبعد عدة أحادیث انه من روایات العامة ، والباقی لیس بصریح ، وقد تقدمفی الحدیث السادس و التسعین من الباب السابق ما هو صریح فی ان المهدی عليه السلام له عقب ، و هیهنا احتمالات :

«اولها» ان یکون البعدیة غیر زمانیة بل هی مثل قوله تعالی : فمن«یهدیه من بعد الله»فیجوز کون المذکورین فی زمن المهدی عليه السلام ، ویکونوا نواباً له ، کل واحد نایب فی جهة ، أوفی مدة .

«وثانیها » ان قوله : من بعده ، لابد فیه من تقدیر مضاف ، فیمکن من بعد ولادته أومن بعدغیبته ویکون اشارة الی السفراوالو کلالة (النفراوالو کلاءله خل) علی الانس والجن اوالی أعیان علماء شیعته فی مدة غیبته ؛ و یمکن أن یقد رمن

مؤید کلام مرحوم سید این است که دلیل عقلی قطعی نداریم که بعد از امام‌دوازدهم خلیفه‌ای نیست ، دلیلهای نقلی هم قابل تصرف است ـ البته اگرحدیث معتبری درمقابل باشد ـ اما آن‌حدیث اول که از کتاب «غیبت» شیخ طوسی نقل کردیم چون از طریق سنیان نقل میکند برای ماحجت نیست ،فقط درتعیین عدد دوازده امام که با ماموافقت دارد حجت است ، مرحوم طوسی هم‌پس ازچندحدیث‌دیگرمیفرمایداین‌حدیث ازحدیثهای سنیان است ، سایر احادیث هم صراحتی ندارد ، باقی میماند حدیث نود وششم باب‌سابق که صریحاً میفرماید : بعداز حضرت مهدی (ع) جانشینانش هستند ، اما این حدیث هم چند احتمال دارد :

یکی اینکه مراد بعدزمانی نیست‌بلکه‌رتبه‌ای است ـ نظیراینکه‌درقرآن‌میفرماید: « بعد از خدا که او را هدایت میکند ؟ » یعنی‌فرزندانش تحت‌نظر اوحکومت میکنند ونایب او هستند ، ودر رتبهٔ بعداند .

دوم اینکه مراد بعد ازتولد یاغیبتش باشد ، واشارهٔ بوکلاء ونمایندگان یاعلمای شیعه باشد که درزمان غیبت نایب امام‌اند بابعد ازخروج که ممکن است آن موقع نیز

بعد خروجه ؛ فيكونون نواباً له كما مر.

وقد روى الصدوق في كتاب كمال الدين وتمام النعمة عن علي بن أحمد بن موسى الدقاق عن محمد بن أبي عبدالله الكوفي عن موسى بن عمران النخعي عن عمه الحسين بن يزيد النوفلي عن علي بن أبي حمزة عن أبيه قال : قلت للصادق عليه السلام : سمعت من أبيك انه قال : يكون من بعد القائم اثنى عشر مهدياً ؟ فقال : قد قال : اثنى عشر مهدياً ولم يقل اثنى عشر اماماً ولكنهم قوم من شيعتنا يدعون الناس الى ولايتنا ومعرفة فضلنا .

اقول : فهذا الحديث يناسب الوجوه المذكورة ؛ ويوافق ما يأتي ايضاً على وجه ، على أنه يحتمل الحمل على التقية على تقدير أن يراد منه نفي الرجعة ، كما حمله بعض المحققين .

« و ثالثها » أن يكون ذلك محمولا على الرجعة ، فقد عرفت جملة من الاحاديث الواردة في الاخبار برجعتهم عليهم السلام على وجه الخصوص ، و عرفت جملة من الاحاديث الواردة في صحة الرجعة على وجه العموم في كل من محض الايمان محضاً أو محض الكفر محضاً ، و كل و احد من القسمين قد تجاوز حد

نيابت داشته باشند . مرحوم صدوق هم در كتاب «اكمال» ازابو حمزه نقل ميكند كه گفت : بحضرت صادق (ع) عرض كردم : من ازپدرتان شنيدم كه : بعد از قائم دوازده مهدی هست ، فرمود : دوازده «مهدی» فرموده اند نه دوازده امام ، اينان عده ای ازشيعيان ماهستند كه مردم رابولايت ومعرفت ما ميخوانند .

مؤلف گويد .اين حديث بااين چندوجهی كه اخيراً ذكرشد مناسب است ، وشايد باحديثهای آينده هم موافق باشد ، علاوه كه ممكن است ـ اگر مراد حضرت صادق (ع) نفی رجعت باشد ـ از باب تقيه فرموده باشد ، چنانكه بعضی ازمحققان هم همينطور فهميده اند .

سوم اينكه مربوط برجعت باشد، چنانكه دربسياری ازروايات بود كه ائمه عليهم السلام برميگردند ودر قسمتی از احاديث هم بود كه هر مؤمن خالص يا كافر خالصی بر ميگردد

التواتر المعنوى بمراتب ، كما رأيت في الابواب السابقة ، وعلى هذا فالائمة من بعده هم الائمة من قبله قد رجعوا بعد موتهم ، فلاينافي ماثبت من أن الا ئمة اثنى عشر ؛ لان العدد لا يزيد بالرجعة ، و هذا الوجه يحصل به الجمع بين رواية اثنى عشر و رواية أحد عشر ، فان الا ولى محمول على دخول المهدى او النبي عليهما السلام و الثانية لم يلا حظ فيها دخول أحد منهما لحكمة اخرى ، ومثل هذا في المحاورات كثير ، و التخصيص بالذكر لايدل على التخصيص بالحكم ، و ليس بصريح في الحصر و ماتضمنه الحديث المروى في كتاب الغيبة أوعلى تقدير تسليمه في خصوص الاثني عشر بعد المهدى عليه السلام لاينافى هذا الوجه ، لاحتمال أن يكون لفظ ابنه تصحيفاً و اصله أبيه بالياء آخر الحروف ، ويراد به الحسين عليه السلام لماروى سابقاً في أحاديث كثيرة من رجعة الحسين عليه السلام عند وفاة المهدى عليه السلام ليغسله ، ولاينافى ذلك الا سماء الثلاثة لاحتمال تعدد الاسماء والالقاب لكل واحد منهم عليهم السلام ، وان ظهر بعضها ولم يظهر

بنا براين امامهاى بعداز او همان ائمهٔ سابق اند ، پس اين بادوازده نفر بودن ائمه منافات ندارد وباين وجه بين روايتى كه ميفرمايد : ائمه دوازده نفراند وآنكه ميفرمايد يازده نفراند جمع ميشود ، چون اگر خود آنجناب يا پيغمبر (ص) راهم حساب كنيم دوازده نفر ميشود ، اگر حساب نكنيم يازده نفر ميشوند ، منتهى يك نفر آنها نام برده نشده چنانكه در مكالمات معمولى هم گاهى ازبين عده اى چند نفر را نام ميبرند واز بقيه صحبتى نميكنند ، واين دليل برانحصار نيست .

اما اينكه در حديث كتاب غيبت ميگويد : دوازده نفر از فرزندان او . . . - بر فرض كه حديث صحيح باشد - بااين مطلب منافات ندارد ، چون ممكن است كلمهٔ «ابنه» (يعنى ولايت را به پسرش واميگذارد) غلط باشد واصلش «ابيه» باشد (يعنى بپدرش واميگذارد) كه مراد حضرت امام حسين (ع) باشد ، چون روايات بسيارى سابقاً نقل كرديم كه ميفرمايد حضرت امام حسين (ع) برميگردد وپس از وفات حضرت مهدى وى را غسل ميدهد ، اما اينكه در حديث كتاب غيبت ميفرمايد : جانشين او سه نام دارد : احمد ، عبدالله ، ومهدى ، آنهم بااين مطلب منافاتى ندارد ، چون ممكن است هريك از ائمه چند نام

الباقى ولا حتمال تجدد وضع الاسماء فى ذلك الزمان له عجل ، لاجل اقتضاء الحكمة الالهية ، و قوله عجل فى حديث أبى حمزة : اثنى عشر مهدياً من ولد الحسين لايبعد تقدير شىء له يتم به الكلام بأن يقال أكثرهم من ولد الحسين ولا يخفى انه قد يبنى المتكلم كلامه على الاكثر الاغلب عند ظهور الامر ، أو ارادة الاجمال، ومما يقرب ذلك ويزيل استبعاد ماورد فى أحاديث النص على الائمة الاثنى عشر عليهم السلام انهم من ولد على وفاطمة، والحديث موجود فى أصول الكلينى ، ولابد من حمله على ما قلناه لخروج امير المؤمنين عجل هذا الحكم ، ودخوله فى الاثنى عشر عليهم السلام والضمائر فى الدعائين يحتمل عودها الى الرسول والى الحسين عليهما السلام ، ويحتمل الحمل على الرجعة كما مر لكن فى الدعاء الثانى لافى الاول بوجود لفظ ولده فيه ، و حديث كعب ووهب يحتملان بعض ما مر وهما الى الرجعة اقرب على ان قولهما ليس بحجة ، لكن الظاهر انهما راويان لهذا المعنى عن بعض أهل العصمة عليهم السلام ويأتى زيادة تحقيق لبعض مضمون هذا الفصل ان شاء الله تعالى

وچند لقب داشته باشد، اگر چه بعضى اظهار شده باشد ، و بعضى نشده باشد ، علاوه ممكن است اين نامها ـ بحسب حكمت الهى ـ آن وقت جعل شود ، اما اينكه در حديث ابو حمزه ميفرمايد : دوازده مهدى از نسل حسين ع ، شايد مراد اين باشد كه اكثرشان از نسل اويند ، چنانكه غالباً وقتى كه مطلب معلوم باشد يا بخواهند مجمل گوئى كنند ، حكم مربوط باكثر را بهمه نسبت ميدهند ، نظير اينكه مرحوم كلينى در بارهٔ تعيين دوازده امام حديثى نقل ميكند كه ميفرمايد : دوازده امام از نسل على و فاطمه سلام الله عليهما هستند ، با اينكه يازده نفرشان از نسل آنهايند ، اما اينكه در آن دو دعائى كه از كتاب «مصباح» نقل كرديم ، ميفرمايد : بر امامان از نسل او ، يا امامان بعد از او درود فرست شايد مراد ائمه از نسل پيغمبر ص يا حسين ع باشد ،دعاى دوم احتمال ديگرى هم دارد كه مراد امامان هنگام رجعت باشد ، حديث وهب بن منبه و كعب الاحبار هم قابل همين تاويلها هست اما بارجعت مناسب تر است ، با اينكه اصلا گفتار آنها حجت نيست ، ولى ظاهراً آن چه گفته اند از بعض معصومين نقل كرده اند .

الباب الثاني عشر

في ذكر شبهة منكر الرجعة والجواب عنها

لايخفى انه لايكاد يوجد حقاً خالياً من شبهة تعارضه ، فان الجهل أكثر من العلم في هذه النشأة ، وشياطين الانس والجن يجهدون في ترويج الشبهات وتكثيرها ، و قد قال الله سبحانه : «هو الذي أنزل عليك الكتاب منه آيات محكمات هن أم الكتاب وأخر متشابهات» و معلوم انه لابد من حكمة في خلق الشهوات ونصب الشبهات ، و انزال المتشابهات ، و مما ظهر لنا من الحكمة في ذلك ارادة امتحان العقول ، وتشديد التكليف والتعريض لزيادة الثواب و العوض على تحصيل الحق والعمل به ، ومع ذلك فمن أخلص نيته وأراد الحصول الى الحق من كلام الله و كلام نبيه وأوصيائه عليهم السلام ، وجده راجحاً على الشبهات جداً .

اذا عرفت هذا فنقول : قد ثبت ان الرجعة حق بتصريح الايات الكثيرة وتصريحات

باب دوازدهم درشبههٔ منکرین رجعت وجواب آن این مطلب معلوم است که هیچ حقی نیست که پیرامونش شبهه‌ای نباشد ، زیرا دراین جهان جهل ونادانی بر علم ودانش غلبه دارد ، وشیطان‌های انس وجن می کوشند که شبهات را زیاد کنند و بازار اینگونه مطالب را رواج دهند ، خداوند می‌فرماید : «اواست که این قرآن بر تو نازل کرد ، قسمتی آیه‌های محکم (وواضح) است ، اینها اصل ومرجع کتاب است ، و قسمتهای دیگر «متشابهات» است ، آل عمران ، ۷ » والبته در خلقت شهوتها وایجاد شبهه‌ها ، ونازل کردن «متشابهات» حکمتی نهفته است ، وازجمله اینکه وسیلهٔ آزمایش عقول ، وسنگین شدن بار تکلیف است ، تااجر وثواب درپیدا کردن راه حق وعمل باحکام زیاد تر گردد ، والبته هر کس نیت خویش خالص کند وبخواهد ازراه قرآن واحادیث معصومین علیهم السلام بحق برسد راه رامی یابد وشبهه‌ها برایش حل میشود وحق درنظرش واضح میگردد .

اینک میگوئیم : که حقانیت رجعت بصریح آیات بسیار و حدیثهای متواتر - بلکه

الا حاديث المتواترة ، بل المتجاوز حد التواتر ، وباجماع الا مامية ، حتى انا لم نجد أحداً من علمائهم خرج بانكار الرجعة ولاتعرض لتضعيف حديث واحدمن أحاديثها ولا لتأويل شيء منها ، وأكثرها كما رأيت لا تناله يد التأويل : وكل منصف يحصل له من أدلة الرجعة اليقين وحينئذ يمكنه دفع كل شبهة بجواب اجمالي بأن يقول هذا معارض لليقين وكل ماكان كذلك فهو باطل ، وأنا أذكر ما يخطر لي من الشبهات التي استند اليها منكرها ، واجيب عنها تفصيلا فأقول :

الشبهة الاولى الاستبعاد وهذا كان اصل انكار من أنكرها ، وذلك ان كثيراً من العقول الضعيفة لاتجوّز ذلك ولا تقبله ، وخصوصاً ماروى في بعض الاحاديث السابقة مما ظاهره ان مدة رجعة آل محمد عليهم السلام ثمانون ألف سنة ، الى غير ذلك من الامور البليغة الهايلة .

فالجواب اولا : ان خصوص هذا التحديد لم يحصل به اليقين ، ولا وصل الى حد التواتر ، وكل من جزم بالرجعة لا يلزمه الجزم بهذه المدة .

متجاوز از تواتر ـ و اجماع امامیه ثابت است ، تا آن جا که ما احدی از علمای امامیه را سراغ نداریم که رجعت را انکار کرده باشد ، یا حتی یکی از احادیثش را رد یا تأویل کرده باشد ، وچنانکه دیدیم غالب احادیثش قابل تأویل نیست ، وهر با انصافی با مطالعهٔ این ادله یقین پیدا میکند ، ومیتواند بنحو اجمال از هر شبهه‌ای جواب دهد که برخلاف یقین است وهرچه با یقین یا مطالب یقینی معارضه کند باطل است ، اکنون شبهه‌هائی که از منکرین رجعت در نظر است ذکر میکنیم و تفصیلا جواب میدهیم .

شبههٔ اول ـ استبعاد است ، وریشهٔ انکار منکرین همین است ، چون بسیاری از عقلهای ضعیف از پذیرفتن اینگونه مطالب عاجز است ، مخصوصاً بلحاظ شاخ و برگهائی که در بعض احادیث اضافه شده ، نظیر حدیثی که مدت رجعت آل محمد علیهم السلام را هشتاد هزار سال معرفی میکند ، وسایر مطالب وحشت آور دیگر

اما جواب ، اولا خصوص این مدت مزبور دلیل حتمی ندارد ـ وجزء معنای رجعت نیست ، ممکن است کسی برجعت معتقد باشد واینگونه مطالب را معتقد نباشد .

وثانياً : ان الاستبعاد ليس بحجة ولادليل شرعي ، فلا يجوز الالتفات اليه .

وثالثاً ان هذا لايصل الى حدّ الامتناع ؛ بل هو ممكن لايجوز الجزم بنفيه ، لانه يستلزم دعوى علم الغيب .

ورابعاً انه لايوجد له معارض صريح بعد التتبع التام فلا يجوز رده .

وخامساً انه يحتمل حمله على المبالغة ، وأن يكون مثل قوله تعالى : «و انّ يوماً عند ربك كألف سنة مما تعدّون» وقوله تعالى : « ويوم كان مقداره خمسين ألف سنة » كما ذكر بعض المفسرين انّ المراد مايقضي في ذلك اليوم و يفصل ، ويقع من الامور العظيمة يحتاج الى مثل هذه المدة من السنين في الدنيا .

وسادساً انّ ذلك ان كان المراد منه ظاهره فهو بالنسبة الى فضل الائمة عليهم السلام قليل ، وبالنسبة الى قدرة الله تعالى سبحانه و كرمه أقل ، وما أحسن ماقاله في هذا المقام رجب البرسي في كتابه بعد ما اورد حديثا عجيباً في فضلهم عليهم السلام في أوايل كتابه وقال بعده ماهذا لفظه : أنكر هذا الحديث من في قلبه مرض ،

ثانیاً استبعاد حجت ودلیل شرعی نیست ، وبادلیل تاب مقاومت ندارد .

ثالثاً مطلب محال نیست ، وچون ممکن است ، احتمال وقوع دارد ، و علم غیب میخواهد که کسی بگوید : حتماً رجعتی نیست (بنابراین کسی نباید انکار رجعت کند بلکه حداکثر اگر دلیلی پیدا نکند باید بطور شك وتردید تلقی کند ، نه بنحو رد وانکار) .

رابعاً پس ازاینکه ممکن شد و دلیلی هم بر ردش نبود ، انکارش جایز نیست ،

خامساً شاید مدت مشارالیه ازباب مبالغه باشد نظیر اینکه خدامیفرماید :«یك روز نزد پروردگارت بمقدار هزارسال ازسالهائی است که شما میشمارید» ویا آیهٔ دیگر : «روزی که بمقدار پنجاه هزارسال است» که بعضی ازمفسرین گویند مراد این است که بمقدار هزار ، یاپنجاه هزارسال کار در آن انجام میشود .

سادساً اینگونه مطالب نسبت بفضل ائمه علیهم السلام چیزی نیست ، ونسبت بقدرت و کرم خدا بیمقدار تراست ، «حافظ رجب برسی» اول کتابش حدیث عجیب وغریبی در فضل ائمه نقل میکند وبعد (چون خودش می فهمد اینگونه احادیث مورد قبول عموم

فقلت له: تنکر القدرة أم النعمة [أم] ترد علی المؤیدین بالعصمة، فان أنکرت قدرة الرحمن فانظر الی ماروی عن سلیمان ان سماطه کان کل یوم ملحة سبعة اکراد. فخرجت دابة من دواب البحر وقالت: یاسلیمان اضفنی ذلك الیوم، فأمر أن یجمع لها مقدار سماطه شهراً؛ فلما اجتمع ذلك علی ساحل البحر وصار کالجبل العظیم أخرجت الحوت رأسها وابتلعته وقالت: یاسلیمان أین تمام قوتی الیوم فان هذا بعض طعامی، فتعجب سلیمان فقال لها: هل فی البحر دابّة مثلك؟ فقالت: ألف ألف امة.

فقال سلیمان: سبحان الله الملك العظیم ویخلق ما لا تعلمون، واما نعمته الواسعة فقد قال الله سبحانه لداود: و عزتی وجلالی لوأن أهل سماواتی و أرضی أمّلونی فأعطیت کل مؤمّل أمله، وبقدر دنیا کم سبعین ضعفاً لم یکن ذلك الا کما ینغمس أحدکم ابره فی البحر ویرفعها، فکیف ینقص شیء أنا قیمه «انتهی کلام الحافظ البرسی» ثم ذکر أحادیث فی کثرة العوالم الموجودة الان وراء هذا العالم.

الثانیة أن أحادیث الرجعة لم یثبت فی کتب معتمدة، ولاوصلت الی حدّ یوجب

نیست) میگوید: شخصی که دلش مریض بود این حدیث را منکر شد، گفتم قدرت خدا را انکار میکنی یا نعمتش را، یا امامان ومعصوم را رد میکنی؟ اگر قدرت را منکری بنگر که چگونه یك نهنگ عظیم دریا غذائی را که یك ماه حضرت سلیمان در سفره مینهاد بلعید و گفت این قسمتی از خوراك روزانهٔ من بود، حضرت سلیمان با تعجب پرسید: دریا جانور دیگری نظیر تو دارد؟ گفت: هزارها مثل من هستند، حضرت سلیمان فرمود: خداوند پادشاه عظیم الشأن منزه است، چیزهائی میآفریند که مردم خبر ندارند، اما دستگاه نعمتش بقدری وسیع است که بحضرت داود خطاب شد: بعزت وجلالم! اگر همهٔ خواسته‌ها وآرزوهای اهل آسمانها وزمین را بدهم وهفتاد برابر این دنیا بآنها عطا کنم (در جنب کرم من) بقدری است که شما سوزنی را در دریا فرو برید وبرون آرید، چیزی که وجودش بدست من است چگونه کم میشود؟ «پایان کلام حافظ رجب» سپس حدیثهائی دربارهٔ عوالم زیادی که خدا آفریده نقل میکند.

شبهه دوم: اینکه حدیثهای رجعت نه در کتابهای معتبر ثبت شده ونه بحدی است

العلم ، وذلك ان رسالة الرجعة التى جمعها بعض المعاصرين ووصلت الي هذه البلاد اشتملت على أحاديث كثيرة ذكر فى اولها انه نقلها من كتب المتقدمين ولم يذكر فى كل حديث من أى كتاب نقله فكان ذلك ايضاً شبهة وسبباً للانكار ، وظن بعضهم ان ذلك لم يوجد في الكتب المعتمدة والاصول الصحيحة ، الأأن يكون بطريق الاحاد ، ولذلك لم أنقل هنا من تلك الرسالة شيئاً مع أن احاديثها لاتقصر عن الا حاديث التى جمعناها فى العدد والاعتماد .

والجواب قد عرفت ان كتب الحديث و المصنفات المعتمدة مملوة من ذلك وقد ذكرنا اسماء الكتب التى نقلنا منها ، مع انا لم نتمكن من مطالعة الجميع لضيق الوقت و كثرة الموانع ولا حضرنا جميع ما هو بأيدى الناس الان من الكتب المشتملة على ذلك ؛ فضلا عن كتب المتقدمين التي ألفوها فى ذلك ، و غيره مما هو أعم منه وقد عرفت ثبوت أحاديث الرجعة فى الكتب المعتمدة ، وانه لايخلو كتاب منها الا نادراً ، فبطلت الشبهة ولا وجه للتوقف بعد ذلك .

که موجب قطع و يقين شود ، منشأ اين شبهه اين است که يکى ازعلماى عصر ما رساله‌اى دربارهٔ رجعت منتشر کرده وحديثهاى زيادى در آن نوشته واولش ميگويد : اين احاديث را از کتب متقدمين نقل ميکنم اما هر حديثى را با مدرك ذکر نميکند واين سبب شبهه وانکار شده بطورى که بعضى گمان کرده‌اند اين احاديث در کتابهاى معتبر نيست واز اعتبار ساقط است ، از اين جهت من هم در اين کتاب اصلا از آن رساله چيزى نقل نکردم با اينکه احاديثش از نظر عدد واعتبار از احاديثى که ما جمع کرديم کمتر نيست .

اما جواب ، اينکه کتب حديث ومؤلفات معتبر علماء از احاديث رجعت پر است ، چنانکه نام کتابهائى را که از آن نقل کرديم اول کتاب تذکر داديم ، با اينکه تنگى وقت وزيادى موانع اجازهٔ مطالعه تمام کتب را نداد ، وهمهٔ کتابهائى هم که اکنون در دست مردم است در اختيار من نيست ، تا چه رسد کتابهاى پيشينيان ، ونيز قبلا تذکر داديم که احاديث رجعت در کتابهاى معتبر ثبت است ، و کمتر کتاب حديثى است که از اين حديثها خالى باشد ، با اين بيان ديگر جائى براى شبهه نميماند .

الثالثة ما ورد في بعض أحاديث التلقين عند وضع الميت في القبر انه ينبغي ان يقال له هذا أول يوم من ايام الاخرة ؛ و آخر يوم من ايام الدنيا ، فهذا يدل على نفي الرجعة .

الجواب اولا : ان الرجعة غير عامة لكل أحد وانما ينبغي تلقين الميت بذلك لعدم العلم بأنه من أهل الرجعة قطعاً ، والاصل عدم كونه منهم ان يتحقق ويثبت .

وثانياً ان الرجعة واسطة بين الدنيا والاخرة ، فيجوز أن يطلق عليها كل واحد منهما ، وقد عرفت اطلاق أهل اللغة اسم الدنيا عليها ؛ ورأيت للاحاديث التي تفيد اطلاق كل واحد من اللفظين عليها باعتبارين ، وتقدم حديث صريح في اطلاق اسم الاخرة عليها .

وثالثاً ان أهل الرجعة يحتمل كونهم غير مكلفين ، والمراد بالدنيا في حديث التلقين دار التكليف كما يفهم منه بالقرينة .

ورابعاً ان الحيوة الاولى بالنسبة الى الثانية يجوز ان يطلق عليها اسم الدنيا بحسب وضع اللغة بأن يكون وضعت للاولي خاصة ، اما من الدنو أو من الدناءة ،

شبهة سوم : در بعضی از احادیث تلقین میت است که چون میت را در قبر گذارند بگویند : این اولین روز از روزهای آخرت ، و آخرین روز از روزهای دنیا است ، از اینجا معلوم میشود این مرده دیگر بدنیا برنمیگردد و عمر دنیائیش تمام شد

جواب اینکه : اولا رجعت عمومی نیست و مادامی که نمیدانیم کسی از اهل رجعت است یا نه مستحب است این دعا را در تلقینش بخوانیم

ثانیاً رجعت واسطهٔ بین دنیا و آخرت است ، هم ممکن است آن را دنیا نامید هم آخرت اهل لغت دنیایش گویند ، و در احادیث گاهی دنیا گفته شده و گاهی آخرت ، و در حدیثی که سابقاً گذشت - صریحاً نام آخرت بر آن نهاده شده .

ثالثاً : شاید اهل رجعت مکلف نباشند و مراد از دنیا در حدیث تلقین دار تکلیف باشد .

رابعاً : زندگی پیش از مرگ نسبت بزندگی بعد از آن بحسب وضع لغوی دنیا است ، چون دنیا یا مشتق از «دنو» (بمعنی نزدیکی) یا از «دنائت» (بمعنی پستی) است ،

و يكون اطلاقها علي الحيوة الثانية محتاجاً الى القرينة ، لانه انما يصدق عليها ذلك المعنى بالنسبة الى القيمة الكبرى لامطلقا

وخامساً ان الحديث المشار اليه غير متواتر ؛ فلا يقاوم أحاديث الرجعة و أدلتها لو كان صريحاً في المعارض ، فكيف واحتمالاته كثيرة .

الرابعة الادلة العقلية والنقلية الدالة على امتناع خلوّ الارض من امام طرفة عين ، وامتناع تقدّم المفضول على الفاضل ، مع الاحاديث الصريحة فى حصر الائمة في اثنى عشر ، وان الامامة في ولد الحسين الى يوم القيمة، وقولهم عليهم السلام فى وصف الامام الامام واحد دهره ، لايدانيه عالم ؛ و لا يوجد له مثل ولا نظير ، وما تقرّر من ان الامامة رياسة عامة ، وان المهدى عليه السلام خاتم الاوصياء والائمة ، فلايجوز ان تكون الرجعة فى زمان المهدى عليه السلام ولا بعده ، لانه يلزم اما عزله عليه السلام وقد ثبت استمرار امامته الى يوم القيمة ، واما تقديم المفضول على الفاضل أو زيادة الائمة على اثنى عشر ، وعدم عموم رياسة الامام ، وهذه أقوى شبهات منكر الرجعة .

اما اطلاق آن برزندگی دوم محتاج بقرینه است ، زیرا گرچه در مقابل قیامت کبری رجعت رامیتوان دنیا گفت ، امابطور اطلاق نمیتوان نام دنیا بر آن نهاد .

خامساً: حدیث مزبور متواتر نیست ، واگر صریح درمعارضه ومخالفت هم بود باادلهٔ رجعت تاب مقاومت نداشت ، تاچه رسد که صریح هم نیست .

شبههٔ چهارم: بادلهٔ عقلی ونقلی اثبات شده که : ممکن نیست یك چشم بهم زدن زمین ازحجت خالی بماند، وممکن نیست غیرافضل برافضل مقدم شود، حدیثهای صریحی هم دلالت دارد که ائمه دوازده نفراند وامامت تاقیامت در نسل حسین (ع) است ، ونیز دروصف امام رسیده که: یگانهٔ روزگار است ، درعلم وفضل مثل ومانند ندارد ،وامامت ریاست برعموم مردم است، بااین مقدمات رجعت معنی ندارد ،چون لازم آید یااو ازامامت عزل شود ـ در صورتی که برحسب ادله امامت او تاقیامت ادامه دارد ـ یا غیرافضل (یعنی امام زمان ع)برافضل (یعنی حضرت امیر(ع) یا حضرت امام حسین ع) مقدم باشد ،و یاعدد امامان ازدوازده نفرزیادتر باشد ، وریاست امام عمومی نباشد ، این قوی ترین شبههٔ منکرین رجعت است .

والجواب من وجوه احدها انه يحتمل كون أهل الرجعة غير مكلفين كما يفهم من بعض الاحاديث السابقة و انهم انما يرجعون اليحصل الفرج والسرور للمؤمنين و ينتقم من اعدائهم و يظهر تملكهم وتسلطهم ، و يحصل الغم والذل للكافرين و أعداء الدين ، وليس عندنا دليل قطعي على كونهم مكلفين ، والالجاز ان يتوب كل و احد من أعداء الدين ، لاطلاعه على جملة من أحوال الآخرة و الادلة الدالة على انقطاع التكليف بالموت بل قبله عند المعاينة كثيرة في الكتاب والسنة، فمن ادعى تكليفاً بعد الموت فعليه الدليل ، ولا سبيل اليه ، وعمومات الخطاب قابلة للتخصيص ، على انها لم تتناول جميع الازمان بالاجماع وليس هنا اجماع ، و كونهم يجاهدون ويفعلون أفعالا كثيرة لايدل على انهم مكلفون بها ، كما انهم في الاخرة يفعلون اشياء كثيرة جداً لايمكن عدها من المشي الي موقف الحساب ؛ و أخذ الكتاب باليمين والشمال ، والجواب عن كل مايسئلون عنه ، و من المرور على الحوض وسقي من يسقى وطرد من يطرد ، ومن حمل اللواء وتمييز أهل الجنة والنار، وسوقهم الى منازلهم و الشفاعة ؛ وهبة بعضهم حسناته لبعض ، وغض أبصارهم عند

جواب این شبهه چند چیز است : اول اینکه شاید اهل رجعت مکلف نباشند چنانکه ازبعض احادیث گذشته هم استفاده میشود ، بنابر این برگشتن آنها فقط برای شادمانی مؤمنان وانتقام ازدشمنان وظهور دولت وسلطنت اهل ایمان ، وغصه وخواری کافران است، دلیل قطعی هم نداریم که حتماً تکلیف دارند ، وگر نه ممکن بود هریك از دشمنان دین - چون عذاب آخرت را چشیده اند - توبه کنند ، ادلهٔ زیادی هم درقرآن واحادیث هست که بمردن تکلیف منقطع میگردد ، اگر کسی دعوی تکلیف تازه کند باید دلیل آورد ، درصورتی که دلیلی در کار نیست ، ادلهٔ عمومی تکالیف هم قابل تخصیص است ، علاوه که باتفاق علماء ادلهٔ تکالیف شامل همهٔ زمانها نیست واجماعی هم برتکلیف آن دوره نداریم جهاد وسایر کارهای آنان هم (که دراخبار گفته شده) دلیل تکلیف نیست ، چنانکه درآخرت هم مردم کارهای زیادی میکنند - از قبیل : حرکت بموقف حساب ، گرفتن نامهٔ عمل بدست راست یاچپ ، جواب پرسشها، رفتن برسرحوض، آب دادن بعضی و رد کردن بعضی ، حمل ونقل پرچم ، جدا کردن بهشتی وجهنمی ، جادادن هردسته ای درمنزل خویش، شفاعت ، بخشیدن عده ای حسنات خودرا ببعضی ،

مرور فاطمة وركوب بعضهم ، و مشی الباقین ، وقسمة الجنة والنار ، والجثو علی الرکب تارة والقیام اخری ؛ ودخول الجنة والنار والنزول بمنزل خاص ، وما یصدر من الکلام الطویل بینهم ومن الاکل والشرب والجماع والنوم والجلوس والمشی وزیارة بعضهم بعضاً ، ومن التحمید والتسبیح وغیر ذلك مما هو کثیر جداً ولیسوا مکلفین بشیء من ذلك ، وقد ذکر هذا الوجه صاحب کتاب الصراط المستقیم فقال : بعد ما ذکر بعض الآیات والاخبار فی رجوع الائمة الاطهار :

« فان قیل » : فیکون علیّ فی دولة المهدی وهو أفضل منه ؟ «قلنا » قد قیل : ان التکلیف یسقط عنهم ، وانما یحییهم الله لیریهم ماوعدهم ، وبهذا یسقط ما خیّلوا به من جواز رجوع معویة وابن ملجم وشمر ویزید وغیرهم ، فیطیعون الامام وینتقلون من العقاب الی الثواب ، وهو ینقض مذهبکم من انهم ینشرون لمعاقبتهم و الشفاء فیهم ، قلنا أولا لا تکلیف یومئذ ولا توبة ، وثانیاً قد ورد السمع بخلودهم فی النیران وتبری الائمة منهم ولعنهم الی آخر الزمان ، فقطعنا بانهم لایختارون الایمان و

چشم پوشیدن هنگام عبور حضرت زهرا سلام الله علیها ، سوار شدن جمعی و پیاده رفتن دیگران ، گاهی بزانو در آمدن و گاهی ایستادن ، ورود در بهشت وجهنم ، گفتگو های فراوان ، خورد و خوراك ، جماع ، خواب ، نشست وبرخاست ، ذکر خدا ، وغیره در صورتیکه تکلیفی در کار نیست ، این جواب راصاحب کتاب صراط المستقیم ذکر میکند ، وی پس از بیان آیات واخبار مربوط برجعت ، میگوید : اگر گویند بنابراین حضرت امیر (ع) با اینکه افضل است باید در حکومت حضرت مهدی باشد ، **جواب گوئیم** : بقول بعضی تکلیف از آنها ساقط است ، فقط زنده میشوند تاوعده های خدا را به بینند ، این مطلب جواب شبههٔ دیگری را هم میدهد که گویند : اگر رجعتی باشد ممکن است معاویه وابن ملجم وشمر ؛ ویزید ودیگران برگردند واطاعت امام کنند وعذابشان بثواب مبدل شود ، واین مخالف باعقیده شیعه است که میگویند اینها که بر میگردند برای انتقام وعقاب است ؛ جواب اینکه اولا آنروز نه تکلیفی هست ونه توبه ای ثانیاً برحسب دلیلهای نقلی این عده تاابد در آتش اند ، وائمه علیهم السلام ازآنان بیزاری جسته اند ولعنتشان کرده اند ، از اینجا میفهمیم که هر گز ایمان نمیآورند و

لوردّوا لعادوا لما نهوا عنه ، ولانه اذا نشرهم الانتقام منهم فلا يقبل توبتهم كما وقعت في الاخرة ،وقد تظافرت الاحاديث عنهم عليهم السلام بمنع التوبة عند خروج المهدى عجل الله فرجه « انتهى » واذا كانوا غير مكلفين فلا حرج في اجتماعهم كما في القيامة.

وثانيها انه يمكن أن يكونوا مكلفين بتكليف خاص لا بنبوة وامامة بعد الموت والرجعة ، لما روى في الاحاديث من أن الله أوحى الى نبيّه في آخر عمره انه قد انقضت نبوّتك وانقطع اكلك فاجعل العلم والايمان وميراث النبوة في العقب من ذريتك وغير ذلك .

وثالثها انه يمكن كون الرجعة للائمة عليهم السلام كلها بعد موت المهدى عليه السلام وهو الظاهر ،لما روى من طرق كثيرة ان اول من يرجع الى الدنيا الحسين عليه السلام في آخر عمر المهدى ، فاذا عرفه الناس مات المهدى وغسّله الحسين عليه السلام وتلك المدة اليسيرة جداً تكون مستثناة للضرورة او لخروج المهدي عجل الله فرجه عن التكليف

اگر هم برگردند بكارهاى زشت خويش عود ميكنند ، ونيز در جائى كه اينها را بمنظور انتقام زنده ميكنند هرگز توبه شان رانمى پذيرند چنانكه در آخرت هم نپذيرند روايات بسيارى هم رسيده كه هنگام خروج حضرت مهدى(ع) توبه مقبول نيست « پايان كلام صاحب صراط المستقيم » پس اگر مكلف نباشند جمع شدن ائمه در يك زمان مانعى ندارد .

دوم - اينكه ممكن است مكلف باشند اما بتكليف مخصوصى نه بنبوت وامامت زيرا در احاديثى رسيده كه خداوند به پيغمبر (ص) در آخر عمر وحى كرد : دوران پيمبريت پايان يافت ، ومدتت تمام شد ، علم وايمان وميراث نبوت را در نسلت قرار ده .

سوم - اينكه شايد رجعت ائمه بعد از وفات حضرت مهدى (ع) باشد ، و ظاهر هم همين است ، زيرا در حديثهاى زيادى وارد شده كه اول كسى كه بدنيا برميگردد ، حسين (ع) است ، كه در آخر عمر حضرت مهدى بيايد وهنگامى كه مردم او را شناختند وحضرت مهدى از دنيا رفت غسلش ميدهد ، واين مدت ناچيز (كه هر دوامه در دنيا هستند) - بجهت ضرورت يا بسبب انقطاع تكليف حضرت مهدى (ع) در وقت احتضار -

ساعة الاحتضار لكن لابدّ من رجعة المهدى عليه السلام بعد ذلك في وقت آخر كما يفهم من الاحاديث ، ووقع التصريح به في أحاديث نقلت من كتب المتقدمين ولم أنقلها ههنا لما مرّ ، و رجعة الرعية يحتمل التقدّم والتأخر و التعدّد ولا مفسدة فيها أصلا فلذلك أقرّ بها منكر رجعة الائمة عليهم السلام ، مع ان النصوص على الثانية اعني رجعة النبي و الائمة عليهم السلام أكثر مما دلّ على الاولى ، واما مادلّ على ان المهدي خاتم الاوصياء وانه ليس بعده دولة فلا ينافي لما تقدّم بيانه

ورابعها انه يمكن اجتماعهم في زمن المهدى عليه السلام ولايكونون من رعيته لعدم احتياجهم الى امام لعصمتهم ، فان سبب الاحتياج الى الامام عدم العصمة ، والا لاحتاج الامام الى امام و يلزم التسلسل ؛ و اذا لم يكونوا من رعية المهدى عليه السلام لايلزم تقديم المفضول على الفاضل كما هو ظاهر ، و يكون الامام على الاحياء والاموات الذين رجعوا هو المهدى عليه السلام ، فان الامام يجب ان يكون أفضل من رعيته ، ولا يلزم أن يكون أفضل من جميع الموجودات و أشرف من ساير المخلوقات و ان كان ائمتنا عليهم السلام كذلك بالنسبة الي من عداهم و معلوم

مستثنی است ولی البته حضرت مهدی (ع) در موقع دیگر زنده خواهد شد ، چنانکه در احادیثی که از کتابهای متقدمین نقل شده صریحاً مذکور است ، رجوع مردم عادی هم ممکن است مقدم باشد یا مؤخر یا در چند نوبت انجام گیرد ، و اشکالی هم لازم نمیآید ازاین رو منکر رجعت ائمه ، رجعت مردم راانکار ندارد ؛ بااینکه روایات رجعت انبیاء وائمه بیش از روایات رجعت دیگران است اما احادیثی که میفرماید: حضرت مهدی خاتم اوصیا است، و پس از او دولتی نیست ،جوابش مفصلا معلوم شد .

چهارم- اینکه شاید در زمان حضرت مهدی (ع) همهٔ ائمه مجتمع شوند ولی حضرت مهدی امام آنها نباشد ، زیرا آنان در اثر عصمت احتیاج بامام ندارند ، و گرنه باید هر امامی امامی داشته باشد وعدد امامان نامتناهی گردد ، بنا بر این تقدیم غیر افضل بر افضل نیز لازم نیاید و امام همه مردم حضرت مهدی (ع) است ، امام هم باید از تمام مردم عادی افضل باشد، نه اینکه از همه موجودات افضل و اشرف باشد- هر چند ائمهٔ ما همینطور بودند - خلاصه اینکه ائمه دیگر در اثر اینکه جهل ندارند ، وممکن نیست فسادی از آنان سرزند ، ویا

انهم اذا اجتمعوا لايحتاج أحد منهم الى الاخر لعدم جهلهم ، و استحالة صدور فساد منهم وعدم جواز الاختلاف عليهم ، ومعارضة بعضهم بعضاً ؛ ويؤيده الاحاديث الدالة على انه لايكون امامان الا و احد هما صامت ، و لايلزم كون حكم الرجعة موافقاً لما قبلها ؛ اذ ليس على ذلك دليل قطعي .

وخامسها انه يمكن اجتماعهم واجتماع اثنين منهم فصاعداً و يكون كل واحداماماً لجماعة مخصوصين او أهل بلاد منفردين ، او كل واحد امام أهل زمانه الذين رجعوا معه بعد موتهم ولا يكون أحد منهم اماماً للآخر ولا احد من الرعية مشتركابينه وبين غيره ؛ وهذا الوجه ربمايفهم من بعض الاحاديث السابقة ، ويؤيده الاحاديث الكثيرة في ان كل ماكان في الامم السابقة يكون مثله في هذه الامة حذو النعل بالنعل والقذة بالقذة ،وقدكان تجتمع في الامم السابقة حجتان فصاعداً من الانبياء والاوصياء ، بل مئات وألوف في وقت واحد كما ذكرنا لاشخص واحدبأن يكون رعية لنبيين اوامامين ، وحينئذ يتم توجيه الظواهر المشار اليها سابقاً كما لا يخفى

وسادسها ان احاديث الرجعة صريحة غير قابلة للتأويل بوجه كماعرفت،

اختلافی در آنان پیداشود وبـایکدیگر معارضه کنند احتیاج بـامام ندارند شـاهد این مدعاهم احادیثی استکه می فرماید : دریك وقت دو امام نیست مگراینکه یکی ساکت (وبدون مأموریت تبلیغ)باشد .

پنجم اینکه در صورت رجعت بعضی از أئمه دیگر در زمان حضرت مهدی(ع) ممکن است هر کدام امام عدهٔ مخصوص یا ناحیهٔ خاصی باشند ، یاهر کدام امام اهل زمان خود باشند که بااو برگشته اند ، وهیچیك بردیگری امام نباشد ،وپیروان هریك هم از پیروان دیگری جدا باشند . چنانکه در بعض احادیث سابق هم اشاره ای باین معنی بود ، وشاهد آن هم احادیثی است که میفرماید هرچه درسایر امتها بود بدون کم وزیاددر این امت هم هست ، در امتهای گذشته گاهی چند پیغمبر یاچند وصی در یك زمان بودند وهریك مأمور عده ای بودند .

ششم اینکه احادیث رجعت صریح وغیر قابل تأویل است ، معارض صریحی هم ندارد،

ولا وجد لها معارض صريح أصلا ، و الاحاديث المشار اليها في هذه الشبهة ظواهر ليس دلالتها قطعية بل لها احتمالات متعددة ، اما مادل على حصر الائمة في اثنى عشر فظاهره انه بالرجعة لايزيد العدد ، فان من مات ثم عاش لايصير اثنين ؛ وما الموت الا بمنزلة النوم في مثل ذلك ، واما مادل على ان الامامة في ولد الحسين عليه السلام الى يوم القيمة فلاينافي الرجعة على جملة من الوجوه السابقة مع احتمال حمل القيمة على ما يشمل الرجعة كما مر ، واحتمال استثناء مدة الرجعة بدليل خاص قد تقدم ومعلوم انه يمكن الاستثناء من هذه المدة ، ولاتناقض أصلا ، لانها تدل على شمول اجزائها بطريق العموم ؛ وهو قابل للتخصيص ؛ الا تري انه يجوز ان يقال يجب الصوم في شهر رمضان من اوله الى آخره الا الليل ، ويجوز صوم ذي الحجة من أوله الى آخره الا العيد وايام التشريق ، وقولهم عليهم السلام الامام واحد دهره محمول اما على ماعدا مدة الرجعة فانه يوجد فيها من يماثله وليس من رعيته ، أوعلي اراده تفضيله على جميع رعيته بقرينة قوله عليه السلام لايدانيه عالم ، وان جبرئيل أعلم منه ومن الانبياء ، ولا أقل من المساوات ، فان علمهم وصل اليهم بواسطته فكيف يصدق انه لايدانيه عالم ، و الحاصل انه

اما احاديثی که در این شبهه اشاره شده ظواهری است که دلالتش قطعی نیست ، واحتمالهای متعدد دارد

اما اخباری که عدد ائمه را منحصر بدوازده میکند، بارجعت ائمه منافی نیست ، چون همان أئمه سابق اند زنده میشوند ، نظیر اینکه خوابیده باشند و بیدار شوند .

اما اخباری که میفرماید امامت تاروزقیامت در نسل حسین علیه السلام است ، با بعضی از وجوهی که ذکر شد منافات ندارد ، با اینکه ممکن است مراد قیامت صغری یعنی همان رجعت باشد ، ونیز ممکن است مدت رجعت را بحکم ادله ـ ازآن اخبار استثنا کرد چنانکه اگر بگوئیم : از اول تا آخر ماه رمضان باید روزه گرفت بجز شبها ، وروزهٔ ماه ذي الحجة از اول تا آخر جایز است بجز روز عید و سه روز بعد از آن : صحیح است .

واما اینکه گویند امام یگانه روزگار است ، یامقصود غیر از مدت رجعت است ـ که آن زمان نظیر او در غیر پیروانش پیدامیشود ـ ویامراد این است که ازهمهٔ پیروانش افضل است ، بقرینهٔ اینکه میفرماید : هیچ عالمی بااو برابری نکند ، ونیز بقرینهٔ اینکه

ظاهر لانص فهو محتمل للتخصيص والتقييد وغيرهما ، وعموم رياسة الامام ليس عليها دليل عقلي لانهم قد تعددوا في الامم السابقة ، والظواهر لاتمنع من العمل بمعارضها الخاص لوثبت التعارض ، فان ادلة الرجعة خاصة ، والخاص مقدم على العام ، والعجب ممن يأتي تخصيص العام وينكر تقييد المطلق ويجترىء على رد الدليل الخاص أو تأويل بعضه ورد الباقي، ويقدم مايحتمل التأويل على مالايحتمله، مع أن أحاديث الرجعة كما عرفت ليس لها معارض صريح .

وسابعها ان ماذكر في الشبهة معارض بما تقدم اثباته من وقوع الرجعة في الانبياء والاوصياء السابقين في بني اسرائيل وغيرهم فان كل نبي افضل من وصيه قطعاً وكذا كل وصي أفضل ممن بعده ايضاً لامتناع تقديم المفضول على الفاضل، وكل وصي كان النص عليه مقيداً بمدة ، اما خروج نبي آخر أو موت ذلك وقيام غيره مقامه ، فلما رجع من رجع الى الانبياء والاوصياء السابقين لم يلزم فساد ولا بطلان تدبير ،ومهما أجبتم هنا فهو جوابنا هناك .

جبرئيل از او واز انبيا اعلم ، يا با آنها مساوى است ،زيرا علم آنان بوسيلهٔ اورسيده با اين حال چگونه ميتوان گفت : هيچ عالمى بااو برابرى نكند ، خلاصه اينكه چون اين اخبار صريح نيست قابل تصرف وتأويل است ، ودليل عقلى هم برياست امام بر كليهٔ افراد نيست كه قابل تصرف نباشد ، در سايرامتها هم دريك وقت پيمبران متعددى بوده اند ، پس ادلهٔ رجعت كه صراحت دارد برآنها مقدم است ، وعجب از كسانى است كه تخصيص عام را جايز ميدانند وتقييد مطلق را انكار ميكنند ،ودليل خاص دارد وتأويل ميكنند .

هفتم اينكه اين شبهه مخالف مطلبى است كه قبلا اثبات كرديم كه انبياواوصياى گذشته هم رجوع كرده‌اند ، با اينكه قطعاً هر پيغمبرى از وصيش وهر وصيى از وصى بعدى افضل بوده زيراتقديم غيرافضل برافضل ممكن نيست ، وخلافت هروصيى هم مدت معينى داشته ـ پس در صورتى كه رجعت انبياى سابق باشكالى برنخورده ، رجعت ائمه هم اشكالى ندارد ، وهرجوابى شما آنجا داديد ما هم اينجا ميدهيم .

و بالجملة الادلة القطعية لاتنا في الرجعة . والظواهر محتمل لوجوه متعددة ؛ فلا تعارض الدليل الخاص اصلا ، وناهيك أن جميع علماء الامامية قدرو ا أحاديث الرجعة المتواترة الصريحة ، وماضعفوا شيئاً منها ولاتعرضوا بتأويله ، بل صرحوا باعتقاد صحتها ؛ فكيف يظن انه ينافي اعتقاد الامامية .

وثامنها انه معارض بما دل على رجعة النبي والائمة عليهم السلام في هذه الامة وحيوتهم بعد موتهم خصوصاً حيوة الرسول ﷺ بعد تغسيله وتكفينه قبل الدفن ، وعند كلام لابي بكر ، فقد روى ان الرسول ﷺ دفن يوم الرابع من موته وقيل الثالث ويحتمل كون رجعته ثلاثة ايام و ثلث ليال او أقل أو اكثر وعلى كل حال فقد كان امير المؤمنين عليه السلام امامة وحجة وخليفة ولم يلزم من ذلك عزله ولاعدم عموم رياسته ، ولا تقدم المفضول على الفاضل ، لان الرسول لم يكن من رعية أمير المؤمنين عليه السلام ، ومهما أجبتم به فهو جوابنا ، والامكان لازم للوقوع

وتاسعها انه معارض بالمعراج ؛ بيانه ان الاحاديث الكثيرة دالة على ان

بهرحال دليل قطعي صريحي بارجعت مخالف نيست، فقط ظواهري است كه احتمالهاي متعدد دارد ، وبا دليل صريح تاب مقاومت ندارد ، بدليل اينكه همهٔ علماي اماميه احاديث رجعت را نقل كرده‌اند ونه هيچيك را ضعيف دانسته ، نه تأويل كرده‌اند ، بلكه باكمال صراحت بصحتش اقرار دارند ، پس چگونه ميتوان گفت رجعت با عقيدهٔ اماميه مخالف است ؟ ! . .

هشتم اينكه اين شبهه مخالف احاديثي است كه ميفرمايد: پيغمبر(ص) وائمه عليهم السلام پس از مرگ زنده شده‌اند ، مخصوصاً راجع به پيغمبر(ص) كه ميگويد بعداز غسل و كفن، وپيش ازدفن ، ودر موقع گفتگوي با ابو بكر زنده شد زيرا برحسب روايتي آنجناب را روز چهارم وبقولي روز سوم دفن كردند ، بااينكه بعد از رحلت او حضرت اميرالمؤمنين (ع) امام بود نه معزول شد ، نه برياست عموميش ضرري وارد شد ، هر جوابي معترض آنجا گفت ماهم اينجا ميگوئيم .

نهم اينكه با حديث معراج هم مخالف است ، توضيح آنكه احاديث بسياري دلالت

الارض لاتخلو من حجة طرفة عين ، ولوخلت لساخت بأهلها ، والادلة العقلية دالة على ذلك وثبوت المعراج لاشك فيه وقد نطق به القرآن ، وقدروى الكليني انه عرج برسول الله ﷺ مرتين . وروى ابن بابويه في الخصال انه عرج به مأة وعشرين مرة ، ولا شك ان المرة الواحدة متواترة مجمع عليها ففي الحال المعراج اما ان يكون الارض خالية من امام و حجة فيلزم تخصيص تلك الاحاديث ، و الادلة والقول بان أمير المؤمنين عليه السلام كان يومئذ اماماً ، فان كان الاول فيمكن التخصيص بمدة الرجعة ايضاً ، وان كان الثاني انتفت المفسدة التي ادعيتموها في اجتماعهم ، و الاحاديث الدالة على أن امير المؤمنين عليه السلام اماماً وخليفة في زمن الرسول ﷺ و بعده كثير ومن جملتها أحاديث وفاة فاطمة بنت اسد أم علي عليه السلام و تلقين الرسول ﷺ لها ، وانها سئلت عن امامها فقال لها الرسول ﷺ : ابنك ابنك ، فلا مفسدة ، و الحاصل انك لاترى في شيء من الشبهات المذكورة ماهو صريح في المنافاة أصلا بل يمكن توجيه الجمع بوجوه قريبة قد ذكرنا جملة منها.

دارد كه يك چشم بهم زدن زمين از حجت خالي نميماند ، واگر خالي ماند اهلش رافرو ميبرد ، اين مطلب بادله عقلي ونقلي ثابت است ، چنانكه در معراج پيغمبر(ص) هم شكي نيست ، قرآن شهادت ميدهد ، ودر حديث كافي است كه او را دونوبت بمعراج بردند ، وصدوق در خصال نقل ميكند كه صد وبيست نوبت بمعراج رفت ، ويك نوبتش باجماع وتواتر ثابت است ، بنا براين در موقع معراج يا بايد بگوئيد زمين از حجت خالي ماند ه وادله‌اى را كه ميفرمايد هيچگاه زمين خالي نميماند بدليل معراج كه قطعي است تخصيص زنيد ، يا بگوئيد موقتاً امير المؤمنين (ع) امام بوده ، اگر حرف اول را انتخاب كرديد معلوم ميشود آن احاديث قابل تخصيص است ، پس در بارهٔ رجعت هم تخصيص ممكن است ، اگر حرف دوم را پذيرفتيد معلوم ميشود ممكن است در يك زمان دو حجت از جانب خدا باشد ، پس در رجعت هم جايز است ، احاديثي هم كه بر امامت امير المؤمنين (ع) در زمان پيغمبر(ص) دلالت دارد بسيار است ، از جمله اخباري كه در وفات مادر حضرت امير(ع) وارد شده كه در موقع تلقين پيغمبر(ص) پرسيد: امامت كيست ؟ فرمود : پسرت ، پسرت ، پس ممكن است در يك زمان دو حجت باشد ، خلاصه اينكه رجعت با هيچيك از مطالبي كه در شبهه بيان شد منافات ندارد ، وهمه قابل توجيه است .

الخامسة قوله تعالى : «حتى اذا جاء أحدهم الموت قال رب ارجعون لعلي أعمل صالحاً فيما تركت كلا انها كلمة هو قائلها ومن ورائهم برزخ الى يوم يبعثون»

والجواب من وجوه احدها انه ليس فيها شيء من الفاظ العموم ، فلعل المشار اليهم لا يرجع أحد منهم ، لان الرجعة خاصة كما عرفت .

وثانيها انه على تقدير ارادة ظاهرها غير شاملة لاهل العصمة عليهم السلام قطعا ،لانه لا يقول أحد منهم ذلك ، فلا يصح الاستدلال بها على نفي رجعتهم.

وثالثها ان الذي يفهم منها ان المذكورين طلبوا الرجعة قبل الموت لا بعده ، والمدعى هو الرجعة بعده ، فلا تنافي صحة الرجعة بهذا المعنى .

ورابعها ان الآية تحتمل ارادة الرجعة مع التكليف بل هو الظاهر منها ، بل يكاد يكون صريح معناها ، ونحن لا نجزم بوقوع التكليف في الرجعة فان اريد منها نفيه فلا فساد فيه

شبهۀ پنجم : در قرآن میفرماید : «تا چون مرگ بیکی از آنان برسد، گوید: پروردگارا ! مرا برگردان تا در آنچه ترک کرده‌ام عمل شایسته‌ای کنم ، هرگز ، این کلمه‌ای است که وی میگوید ودرجلوشان برزخی است تا روزی که مبعوث شوند ،مؤمنون ۱۰۰» (ظاهر آیه این است که هر که مرد برنمیگردد وتمنای برگشتن کاملا بی مورد است) .

جواب این شبهه چند چیز است **اول** : اینکه آیه دلالت ندارد که هیچکس بر نمیگردد ، شاید اشاره بکسانی باشد که برنمیگردند (زیرا رجعت عمومی نیست) .

دوم اینکه برفرض هم که آیه مربوط بهمۀ مردم باشد قطعاً شامل معصومین نمیشود زیرا هیچیك آنان آرزوی بر گشتن بدنیا نمیکنند ، لذا رجعت آنها را نفی نمیکند .

سوم اینکه آیه باز گشت پیش از مرگ را نفی میکند (یعنی این عده آرزو میکنند که مرگشان تأخیر بیفتد) ورجعت مربوط ببعد از مرگ است .

چهارم اینکه این اشخاص تقاضا میکنند که برگردند وعمل ازسر گیرند و گذشته را جبران کنند ، واین رجعت باتکلیف است ، امارجعت معهود ممکن است بدون تکلیف

وخامسها ان الرجعة التي يقول واقعة في مدة البرزخ ،فلا ينافي مدلول الآية ، ولعلهم طلبوا رجعة العمر الاول بعينه وسايراً حواله .

وسادسها ان البعث أعمّ من الرجعة فلعل المراد بالبعث فيها الرجعة ثم القيامة ؛ وانهم طلبوا الرجعة عاجلة قبل حضور وقتها ، فلم يجابوا اليها .

السادسة مارواه الصدوق في معاني الاخبار عن محمّد بن الحسن بن الوليد عن الصفار عن احمد بن محمّد عن عثمان بن عيسى عن صالح بن ميثم عن عباية الاسدي قال : سمعت امير المؤمنين عليه السلام و هو مشتكى وانا قائم عليه : لابنين بمصر منبراً ؛ ولانقضن دمشق حجراً حجراً ، ولا خرجن اليهود والنصارى من كل كور العرب ، ولا سوقن العرب بعصاي هذه ، فقلت له : يا امير المؤمنين كانك تخبر انك تحيي بعد ما تموت ؟ فقال : هيهات يا عباية ذهبت في غير مذهب يفعله رجل مني .

اقول :روى الصدوق قبله حديثاً عن ابن الكوا وقد تقدم في آخر الباب التاسع ، ثم قال : ان أمير المؤمنين اتقى عباية الاسدي في هذا الحديث ، و اتقى

باشد وبراى توبه وعمل صالح محلى نباشد .

پنجم اينكه رجعت در مدت زندگانى برزخى است ، و شايد تقاضاى اينها چنين بوده كه عمر دنيا را از سر گيرند نه اينكه از عالم برزخ بدنيا بر گردند .

ششم اينكه شايد مراد ازروزى كه مبعوث ميشوند همان رجعت باشد وبعد ازرجعت هم قيامت ، زيرا احتمال دارد اينها بازگشت فورى را ميخواسته اند واين تقاضا ردشده .

شبهه ششم اينكه شيخ صدوق در كتاب «معانى الاخبار» از «عباية اسدى» نقل ميكند كه گفت حضرت امير المؤمنين(ع) مريض بود ، من بالاى سرش ايستاده بودم فرمود : منبرى - در مصر بسازم وشهر دمشق راسنگ بسنگ خراب كنم ويهود ونصارى را از شهرستانهاى عرب دور كنم وعرب را بااين عصا برانم ، گفتم: يا امير المؤمنين ، گويا شما از زنده شدن بعد ازمرگ خبر ميدهيد ؟ فرمود : هيهات بخطا رفتى ، يكى از فرزندان من چنين ميكند.

مؤلف گويد : مرحوم صدوق پس ازنقل اين حديث وحديث «ابن كوا» كه در آخرباب نهم گذشت ميفرمايد : حضرت امير(ع) دراين دو حديث از «ابن كوا» و«عباية»

ابن الکوافی حدیث الاول، لانهما کانا غیر محتملین لاسرار آل محمد علیهم السلام «انتهی» .

ولا یخفی انه لا ینافی رجعته علیه السلام بل یدل علی ان الفاعل لهذه الافعال غیره ؛ ولم یرد فی أحادیث الرجعة ان أمیر المؤمنین علیه السلام هو الذی یفعلها ، فظهر عن هذه الشبهة جوابان صحیحان ، ولیس الحدیث بصریح فی نفیه رجعته علیه السلام کما لا یخفی علی منصف وأما التعرض لتأویل الرجعة برجوع الدولة و خروج المهدی علیه السلام فلا یخفی علی منصف بطلانه وفساده لوجوه اثنی عشر .

الاول : انه خلاف الاجماع الذی نقله جماعة من الاعیان ، ولم یظهر فیه ماینا فیه أصلا .

الثانی انه خلاف المتبادر من معنی الرجعة ؛ والتبادر علامة الحقیقة .

والثالث مایستفاد من تتبع مواقع استعمالها ، و القرائن الکثیرة الدالة علی المعنی المراد منها .

الرابع ماعرفت سابقاً من نص علماء اللغة علی تفسیر معناها ، و التصریح بحقیقتها، و ان المراد بها الرجوع الی الدنیا بعد الموت ، ذکره صاحب القاموس

تقیه فرموده ، چون تاب تحمل اسرار آل محمد را نداشته‌اند .

ولی این حدیث بارجعت آنجناب منافات ندارد ، فقط میفرماید: این کارها بدست من انجام نمیگیرد ، دراحادیث رجعت هم نیست که حضرت امیر(ع) این کارها رامیکند، خلاصه اینکه حدیث رجعت اورا انکار نمیکند پس دوجواب صحیح از شبهه داده شد .

اما اینکه بعضی گویند مراد ازرجعت : خروج حضرت مهدی(ع) وبر گشتن دولت بدست آل محمد علیهم السلام است ، این شبهه بدوازده دلیل باطل است :

اول : برخلاف اجماعی است که جمعی از بزرگان نقل کرده‌اند، ودلیل معارضی هم ندارد.

دوم : خلاف ظاهر اولی معنای رجعت است ، وهر معنائی که ابتداءً بذهن آید معنای حقیقی لفظ است .

سوم : از مراجعه بموارد استعمال کلمه رجعت وملاحظهٔ شواهد بسیاری معلوم می شود مقصود زنده شدن بعد از مرگ است .

چهارم : تصریح علمای لغت با اینکه مراد از رجعت زنده شدن و بر گشتن

والصحاح وغيرهما .

الخامس ما تقدم من التصريحات الكثيرة التي لا تحتمل التأويل بوجه .

السادس ان الاحاديث اشتملت على الفاظ كثيرة غير الرجعة كلها دال على معناها ، ولا سبيل الي تأويل الجميع .

السابع لايعهد اطلاق الرجعة على خروج المهدى عليه السلام في النصوص أصلا ، وعلى تقدير وجود شيء نادر فكيف يجوز الالتفات اليه بعد ما تقدم .

الثامن اعترافهم بانه تأويل ، وقد عرفت سابقا مادل على عدم جواز التأويل بغير نص ودليل ، ومعلوم انه لايجوز مادام الحمل على الظاهر ممكناً ، وقد عرفت انه لا ضرورة اليه هنا .

والتاسع ان العامة لا تنكر الرجعة بهذا المعنى ، و لا يختص الشيعة بالاقرار به ؛ بل لاينكره أحد وقد عرفت اجماع الامامية على الاقرار بها واجماع المخالفين على انكارها ولا وجه لهذا التأويل .

بدنيا است ، چنانكه از صاحب قاموس وصحاح وديگران نقل كرديم

پنجم : تصريحهاى بسيارى كه هر گز قابل تأويل وتوجيه نيست .

ششم: احاديثى كه لفظ رجعت را ندارد والفاظ ديگرى ذكر كرده كه تأويل پذير نيست .

هفتم : در هيچ حديثى سابقه ندارد كه ظهور حضرت مهدى (ع) را رجعت ناميده باشند اگر هم باشد بقدرى نادرست است كه با اين همه شواهد مخالف ، قابل توجه نيست .

هشتم : خود اين آقايان قبول دارند كه اين « تأويل » است ، و قبلا ثابت كرديم كه بدون دليل معتبر وصريح تأويل كلمات جايز نيست ، اينجا هم كه الزامى بتأويل نيست .

نهم : رجعت بمعناى ظهور حضرت مهدى (ع) را سنيان منكر نيستند واختصاصى بشيعه ندارد ، درصورتى كه در اول كتاب گفتيم رجعت را امامیه باتفاق قبول دارند و سنيان باتفاق منكر اند پس اين رجعت غير از خروج آنجناب است .

العاشر ان الطبرسي صرح بان من تأولها بذلك ظن انها تنافي التكليف ؛ وذلك ظن فاسد فانه لا يلزم عدم تكليف أهل الرجعة ولا تكليفهم ؛ بل يحتمل الامرين والتبعيض ، وربما يستفاد الا خير من بعض مامر كما أشرنا اليه في محله.

الحادي عشر انه يلزم عدم مساواة أحوال هذه الامة للامم السابقة حذو النعل بالنعل والقذة بالقذة، لعدم الرجعة في هذه الا مة ، و كثرة وجودها في الامم السابقة كما عرفت.

الثاني عشر ان بعض المعاصرين قد نقل حديثاً في الرجعة عن المفضل بن عمر عن الصادق عليه السلام في انكار من تأول الرجعة بر جوع الدولة في زمان المهدى عليه السلام والتصريح بفساده ، وهو طويل يشتمل على مبالغة زائدة في الانكار لهذا التأويل، وقد ذكرنا بعض هذا الحديث سابقاً .

واما تأويل الرجعة بالحمل على العود بالبدن المثالي فهو ايضاً باطل فاسد لاوجه له.

دهم : مرحوم طبرسی تصریح میکند که سبب تأویل رجعت این است که آقایان خیال کرده اند رجعت با تکلیف سازگار نیست ، در صورتی که این اشتباه است، ممکن است اهل رجعت همه مکلف باشند ، یاهیچکدام نباشند ،یابعضی باشند ، وبعضی نباشند ، و قبلا اشاره کردیم که بعض احادیث بر وجه سوم دلالت دارد .

یازدهم : لازم آید این امت باسایر امتها مساوی نباشند ، زیرا در آنها رجعت بسیار بوده ، واین امت هم باید موبمو راه آنان را به پیماید .

دوازدهم : یکی از علمای این عصر حدیثی طولانی از مفضل بن عمر نقل میکند که حضرت صادق (ع) تأویل مزبور را شدیداً رد میکند وتصریح میفرماید که این تأویل فاسد است ، قسمتی از این حدیث راهم قبلانقل کردیم .

اما : تأویل رجعت با ینکه مراد برگشتن روح ببدن مثالی است (یعنی ببدنی که در صورت شبیه همین بدن است ،اما درحقیقت غیر ازاینست) این هم از چندجهت باطل است .

اما اولا فلانه تناسخ فان التناسخ هو تعلق الروح ببدن آخر فی الدنیا ، و قددلت النصوص المتواترة والاجماع علی بطلانه ، و العجب ان منکر الرجعة تخیّل انها تستلزم التناسخ ثم وقع فیه .

واما ثانیاً فللتصریحات الکثیرة السابقة بأنهم یخرجون من قبورهم ، وانهم ینفضون التراب عن رؤسهم وغیر ذلك .

واما ثالثاً فلانه خلاف الظاهر ، ولاموجب للعدول عنه .

واما رابعاً فلان الانسان عند تعلق روحه بذلك البدن اما أن یکون ذلك الانسان الاول اولا ، فان کان الاول لزم ماتقدّم من المفاسد التی ادّعوها ، وان کان غیره لم یجز عقوبته بالضرب والقتل والاهانة والصلب والاحراق ونحو ذلك ، لان هذا البدن لم یذنب ، وایضاً یلزم علی قولکم أن یکون مکلفاً اذارجع الی الدنیا و تعود المفاسد ، واذاکان الانسان الثانی غیر الاول لم تصدق أحادیث الرجعة ، و اما عذاب البرزخ فلانسبة له الی عذاب الرجعة ، وانما هو عذاب للروح .

اول : اینکه عقیده « تناسخ » است چون تناسخ عبارت از تعلق روح ببدن دیگری در همین دنیا است ، واین عقیده بحکم روایات متواتر ، واجماع علماء باطل است ، و عجب اینجا است که منکر رجعت بخیال اینکه رجعت سراز «تناسخ» در میآورد این تاویل را کرده وخود گرفتار تناسخ شده .

دوم : اینکه صریح حدیثهای بسیاری است که عده ای از قبرها بیرون آیندو خاك از سر بیفشانند (و این تعبیروامثال آن هرگز با این تعویل ساز گار نیست) .

سوم : اینکه بر خلاف ظاهر است ، و صرف نظراز ظاهر احادیث سبب ندارد .

چهارم اینکه اگر روح ببدن دیگر تعلق گیرد ، اگر این انسان همان انسان اول باشد همان مفاسدی که برای فرار ازآن دست بتأویل زدند ، لازم آید ، واگرشخص دیگری باشد انتقام از او ـ بزدن و کشتن ، واهانت ، ودار کشیدن وسوزاندن ـ جایز نیست چون این بدن گناهی نکرده اماعذاب برزخ ، مربوط بروح است ، نه جسم (تااشکال

واما خامساً فلا نهم هربوا من لزوم عود التكليف لو حكموا برجوع الروح الى البدن الاول، وقد عرفت انه غير لازم بل يحتمل الامرين .

واما سادساً فلما مر من الاحاديث الدالة على انه يكون في هذه الامة كل ما كان في الامم السابقة حذو النعل بالنعل والقذة بالقذه ومعلوم ان الرجعة التي وقعت في تلك الامم مراراً كثيرة جداً لم تكن بالبدن المثالي قطعا **فهذا** ماخطر بالبال واقتضاه الحال من الكلام في اثبات الرجعة ودفع شبهاتها على ضعفها وعدم صراحتها في ابطال الرجعة وقوة أحاديث الرجعة وادلتها كما رأيت ، فانها وصلت الى حد التواتر ، بل تجاوزت بمراتب ، فأوجبت القطع واليقين بل كل حديث منها موجب لذلك لكثرة القرائن القطعية من موافقة القرآن والادلة و السنة النبوية

شود: آنجاهم بدن برزخی گناهی نکرده که عذابش کنند) و نیز اگر در قالب دیگری هم باشد باز لابد وقتی که بدنیا میآید تکلیف دارد ، ودوباره همان مفاسد پیش میآید که ممکن است امثال عمر ویزید وغیره توبه کنند؛ وبحق گرایند) و باز اگر بدن دوم غیر از اول باشد آمدنش بدنیا رجعت نخواهد بود

پنجم اینکه سبب این تأویل این است که خیال کرده اند اگر روح ببدن اول برگردد باید تکلیف هم دوباره بیاید ، ولی گفتیم که تکلیف در رجعت حتمی نیست ، ممکن است باشد ممکن است نباشد .

ششم همان که درجواب تأویل سابق گفتیم که این مطالب خلاف احادیثی است که میفرماید هر چه در امتهای گذشته بود بدون کم وزیاد در این امت هم هست ،وقطعاً در آنها رجعت مکرر بوده ، وبابدن «مثالی» هم نبوده .

این مطالبی بود که درباره اثبات رجعت ودفع شبهات ـ بتناسب حال بنظر رسید ـ بااینکه شبهه هاخود ضعیف است ، ودر رد رجعت صریح نیست ،و احادیث و ادلهٔ رجعت ـ چنانکه معلوم شد ـ در کمال قوت بلکه بحد تواتر یا بدرجاتی بالاتر از تواتر است ، از این جهت موجب قطع ویقین است ،بلکه میتوان گفت هریك از این احادیث بلحاظ شواهد قطعی زیادی که دارد موجب یقین است ، زیرا با قرآن وادله وسنت پیغمبر(ص) موافق است،

وتعاضدها ،و كثرتها ، وصراحتها ، واشتمالها على ضروب من التأكيدات، وموافقتها لاجماع الامامية واطباق جميع الرواة والمحدثين على نقلها ، و وجودها في جميع الكتب المعتمدة، والمصنفات المشهورة المذكورة سابقاً وغيرها ، وعدم وجود معارض صريح لها أصلا ، وعدم احتمالها للتقية ، واستحالة اتفاق رواتها على الكذب، ولعدم قول أحد من العامة المخالفين للامامية بها ، ولعدالة أكثر رواتها وجلالتهم ؛ ولصحة طرق كثيرة من أحاديثها، ولكون أكثر رواتها من أصحاب الاجماع الذين اجتمعت الامامية على تصحيح ما يصح عنهم، وتصديقهم وأقروا لهم بالعلم والفقه ؛ وللعلم القطعي بان كثيراً من هذه الاحاديث كانت مروية في الاصول المجمع على صحتها ، التي عرضت على الائمة عليهم السلام فصححوها وأمروا بالعمل بها ، ولكثرة تصانيف علماء الامامية في اثبات الرجعة ، ولم يبلغنا ان أحداً منهم صرح بردها وانكارها فضلا عن تأليف شيء في ذلك ؛ واني مع قلة تتبعي لو اردت الان لاضفت الى أحاديث هذه الرسالة ما يزيد عليها في العدد ، فتتضاعف الاحاديث ، لاني لم أنقل من رسائل المتأخرين

درمعنای خود صریح ومشتمل بر انواع تأکیداست ، بااتفاق امامیه واجماع اهل حدیث موافق است ، در کتابهای معتبر و مشهوری که سابقاً اشاره شد ثبت است، معارض صریحی ندارد ، احتمال تقیه ندارد، محال است این همه راوی دروغ گفته باشند ، هیچیك از سنیان ومخالفین امامیه با آنها موافق نیستند ، بیشتر راویانش عادل وعالیقدر اند، بسیاری از اسنادش صحیح است ، بسیاری از رواياتش کسانی هستند که باتفاق همهٔ علمای شیعه سند بآنها که رسید مورد قبول است ، وهمه بعلم وفقاهتشان اقرار دارند ،بطور قطع میدانیم که بسیاری از آنها در کتابهائی ثبت شده که صحتش اتفاقی است ، چون بر ائمه علیهم السلام عرضه شده وصحتش را تصدیق فرموده اند ، بااینکه کتابهای زیادی دراین باره نوشته شده نشنیده ایم که کسی آنها را ردیا انکار کرده باشد تاچه رسد که کتابی در این زمینه نوشته باشد ، ومن بااینکه تتبع وتفحصی ندارم اگر بخواهم ممکن است بقدر احادیثی که دراین کتاب نوشتم یا بیشتر اضافه کنم که احادیث دوبرابر شود ، اما از کتابهای علمای اخیر چیزی نقل نکردم درصورتی که سه رساله از آنها در اختیارم بود ، امید

شیئاً ؛ مع انه حضرنی منها ثلاث رسائل ، وفیما ذکرنا بل فی بعضه کفایة ان شاء الله تعالی ، فقد ذکرنا فی هذه الرسالة من الاحادیث والایات والادلة ما یزید علی ستة مأة وعشرین ، ولااظن شیئاً من مسائل الاصول والفروع یوجد فیه من النصوص اکثر من هذه المسئلة ، والله الموفق

وکان الفراغ من تألیفه یوم العشرین من شهر ربیع الاول سنة ۱۰۷۹ من الهجرة

وقد فرغت من تصحیحه فی ثلاث لیال بقین من شعبان سنة ۱۳۸۱ من الهجرة النبویة علی هاجرها ألف سلام وتحیة وأنا العبد المذنب الفانی السید هاشم بن السید حسین الرسولی المحلاتی

است آنچه نقل شد کفایت کند چون متجاوز از ششصد وبیست آیه و حدیث آوردم ، و گمان ندارم هیچ مسالهٔای ازاصول یافروع دین بیش ازاین مدرك داشته باشد .

روز بیستم ربیع الاول هزار وهفتاد ونه این رساله پایان یافت

الفهرست

العنوان	الصفحة
مقدمة الكتاب	٢
الباب الاول في المقدمات وهي اثناعشرة :	
الاولى : في وجوب التسليم لما ورد عن الائمة عليهم السلام	٦
الثانية : في ان حديثهم صعب مستصعب	٨
الثالثة : في عدم جواز التأويل بغير نص ودليل	١١
الرابعة : في عدم جواز التعمق المنافي للتسليم	١٣
الخامسة : في وجوب الرجوع في الاحكام الى الائمة عليهم السلام	١٤
السادسة : في وجوب العمل بما لايحتمل التقية من الاحاديث	١٥
السابعة : في وجوب الرجوع الى رواة الحديث	١٧
الثامنة : في الاخذ بما وافق القرآن وترك ما خالفه عند التعارض	٢٠
التاسعة: في الاخذ بما وافق الاجماع والشهرة	٢١
العاشر: في سائر التراجيح المنصوصة	٢٢
الحادية عشر : في الرجوع الى الكتب الاربعة وغيرها من المعتمدة	٢٣
الثانية عشر : في ذكر مصادر الكتاب	٢٦
الباب الثاني في الاستدلال على صحة الرجعة وامكانها ووقوعها في وجوه اثنا عشر :	
الاول : الدليل في باب المعاد .	٣٠
الثاني : الايات الكثيرة القرآنية .	٣١
الثالث : الاحاديث الكثيرة المتواترة	،،
الرابع: اجماع الشيعة الامامية .	٣٣
الخامس: الضرورة	٦٠
السادس : وقوع الرجعة في الامم السالفة فيقع في هذه الامة	٦٨

الفهرست

العنوان	الصفحة
السابع : الرجعة من اعتقادات الائمة عليهم السلام	٦٩
الثامن : ما ورد في الادعية والزيارات	»
التاسع : انكار العامة للرجعة	»
العاشر : دعاء الامام واستجابته	٧١
الحادي عشر : احياء الموتى للانبياء ونبينا صلى الله عليه وآله	»
الثاني عشر : علم الامام باسم الاعظم فيمكن له احياء الموتي	»
الباب الثالث في ذكر الايات القرآنية وهي ٦٤ آية	٧٢
الباب الرابع في اثبات ان ما وقع في الامم السابقة يقع مثله في هذه الامة حذو النعل بالنعل والاحاديث في ذلك وفيه ٢٦ حديثاً	٩٨
الباب الخامس في وقوع الرجعة في الامم السابقة وفيه ٦٠ حديثاً	١١٢
الباب السادس في وقوع الرجعة في الانبياء والاوصياء السابقين عليهم السلام وفيه ٤٧ حديثاً	١٥٧
الباب السابع في وقوع الرجعة في هذه الامة وفيه ٢٩ حديثاً	١٩٠
الباب الثامن في وقوع الرجعة للنبي والامام وفيه ٤٠ حديثاً	٢٠٨
الباب التاسع في وقوع الرجعة لجماعة من الشيعة ١٣١ حديث	٢٣٣
الباب العاشر الاخبار الواردة في وقوع الرجعة للانبياء و الائمة عليهم السلام وفيه ١٧٨ حديث	٣٠٠
الباب الحادي عشر في انه هل بعد دولة المهدي دولة ام لا	٣٩٢
الباب الثاني عشر في ذكر شبهات منكري الرجعة و الجواب عنها	٤٠٦

المطبعة العلمية بقم

COLUMBIA LIBRARIES OFFSITE
CU10401237